در آمد - و چون آن گل زمین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین بود بغایت خاطر پسند و دل نشین افتاد بنابرین بندگان حضرت بر آن شدند که نشیمن عالي بهندسهٔ غریب و وضع نظارهٔ فریب در آن سر زمین بنا فرمایند - که یک روی آن بهشت روی زمین بسوی تالاب و روی دیگر بجانب باغ باشد - و در لحظه طرحی تازه و نقشی بدیع که به هیچ وجه نظیر آن در شش جهت بنظر نظارگیان در نیامده بود رسم نمودند - و دیانت خان فوجدار سرکار سرهند را بر سر سرانجام آن کار داشتند که در ساعت مسعود رنگ ریخته بیدرنگ اساس به نهد *

دوم ماه ماهچهٔ لوای والای آن دویمین نیّر اعظم از افق سرزمین سهرند طلوع نموده بسمت مقصد ارتفاع یافت - و بعد از طی دو منزل کنار آب ستلج رسید - دهم ماه ساحل رودبار بیاه قرارگاه دریای لشکر طوفان اثر خاقان بحر و بر شد - روز دیگر که عید ماه رمضان بود در آن خجسته مقام قرار اقامت یکروزه اتفاق افتاد - و چون بارگاه محیط فسحت در آن سوی رودبار برای ادای نماز عید افراشته شده بود - حضرت بادشاه اسلام شعار دیندار خورشیدوار ظلال افاضت انوار ظل آلهي بر سر هلال سفینه افگندند - چون کشتي اقبال قبول آن حضرت مانند باد دبور از آب عبور نمود و آن سرور بسان مهر انور پرتو طلعت همایون بر مدار سرادق شفق گون بادشاهي که از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهر نشان که مانند شاد روان نور سپیدهٔ صبح گاهي از ماه تا ماهي را فرو گرفته بود انداختند - و در آن مجمع که از فرط کثرت جمیعت و فرحضور پر نور آن عزیز کردهٔ حضرت عزت جلّ شانه جامع دمشق بل مصر جامع شده بود با جمیع علمای اسلام و ائمهٔ انام نماز عید صیام ادا نمودند *

درین ایام بحکم قضایای آسمانی کریمهٔ که از مواهب حضرت متعال به شاهزادهٔ بلند اقبال موهب شده بود - آهنگ گلگشت قصور جنان و ریاض رضوان نمود - لاجرم طبیعت قدسی سرشت آن باعث استقامت قوایم سریر دولت که هرگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفوتکدهٔ صفا نگشته بود - بعلت افراط الم و غصه رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تپ محرق کشید - و لمحه لمحه شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر گشته مدت امتداد یافت - و ازین رو حضرت خلافت مرتبت بی نهایت اندوهناک گشته افراط حزن و ملال خاطر عاطر آنحضرت مرتبه به مرتبه بمراتب کمال رسید - و نواب قدسی القاب بادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب نیز درین باب قلق بجای رسانیدند که دون آن مرتبه ما فوق اندازهٔ تصور است - و بنابر افراط محبت که به برادر فرخنده سیر داشتند تجویز دوری ننموده سرادق شاهزاده را نزدیک بحریم حرم خلافت نصب فرمودند - و گاه بیگاه متفقد احوال آن والا اقبال بوده همراه بندگان حضرت هر روز چندین مرتبه مراسم عیادت بجا می آوردند - چون اطبّای پای تخت باوجود کمال مهارت غفلت نموده پی به تشخیص مرض نه بردند - فرمان عالیشان بطلب وزیر خان که در فن حذاقت نظیر خود ندارد - و از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادهای والا مقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت - و خان مذکور بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاهور روانه شده روز یکشنبه چهاردهم ماه خود را بملازمت شاهزاده رسانید - و تشخیص مرض و عرض آن نموده به معالجه پرداخت - و در اندک وقتی بنابر سودمندی تصدق و دعا بل توجه عالی و همت والای بادشاه دین و دنیا که بانواع سعادت دنیوی و اخروی مویّد و موفق سرمد اند - دوا و مداوا مفید افتاد و بهبودی

چهرهٔ ظهور نمود - عاقبت مزاج مقدس شاهزادهٔ اقبالمند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کلي حصول یافت - وزیر خان بنابر انتظار ساعت سعید ملازمت به لاهور معاودت نمود که در وقت معهود احراز این سعادت عظمی نماید - و بندگان حضرت ازین جهت خاطر جمع نموده - شانزدهم ماه کنار تالاب خواجه هشیار که در خارج دارالسلطنت لاهور بسیار بموقع واقع شده مرکز اوتاد و مربط اطناب سرادق جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید *

هفدهم ماه مطابق هفتم شوال که ساعت مسعود بود - حضرت خلافت منزلت ازین منزل که مطرح اشعهٔ ورود آن ظل ظلیل حضرت نور الانوار شده بود - همعنان دولت و سعادت بر فیلی کوه شکوه در حوضهٔ زرین که چترئي آنرا بتصرف دقیقه رس حضرت اقدس بر صورت چتر مدور ساخته بودند سوار شده متوجه شهر گشتند - درین حال وزیر خان خود را به ملازمت اشرف رسانیده غبار نعال مراکب موکب اقبال را که کحل الجواهر ابصار هرسیاه و سفید است - توتیای ضیای امید ساخته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید - و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگره و میرزا والي و سزاوار خان پسر لشکرخان فوجدار لکهي جنگل و دیگر کومکیان صوبهٔ پنجاب و سایر اعاظم و اشراف و اکابر و اعیان و اهالي و موالي لاهور که بنابر رسم پذیره باستقبال موکب اقبال بر آمده بودند پذیرای سعادت زمین بوس گردیدند - و بعد از یک پهر روز که ساعت سعادت گرای گردید ساحت دولتخانهٔ مقدس از نزول اقدس پایهٔ کرسي هشتمین غرفهٔ این طارم مقرنس یافته کروبیان عالم بالا و ملاء اعلی کارگاه بوقلمون چرخ اطلس در راه بادشاه آسمان جاه بر سبیل پا انداز گستردند *

نوزدهم ماه که فرخنده جشن شرف آفتاب برسم معهودهٔ همه ساله روکش پیرایش نگار خانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شده بود - چنانچه از اسباب نکوئي و نکوئي اسباب چیزی که نداشت گوئي همین نظیر و قرین بود - در آن روز شرف اندوز بطریق همه روز جهانی امیدوار از فرط داد و دهش آن کام بخش داد مراد خاطر و کام دل از نهال تمنا و نخل امید برخورده ثمر چیدند - و خرمن خرمن حاصل تخم آرزو که کاشتهٔ دیرینه بود برداشتند *

سعید خان صوبه دار کابل که در مدت جلوس اقدس از زمین بوس آستان مقدس مراد دل حاصل نه کرده بود درین روز بدرگاه اعلی رسید - و خود را بآرزوی دیرینه رسانیده بر کام خاطر فیروز شد - هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و صد اسپ و همین عدد شتر بختي بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - چون وزیر خان در عرض مدت صوبه داريِ پنجاب نفایس و ظرایف هر دیار و هر مکان از جواهر بحر و کان و آلات مرصع و زرین واوانيِ سیمین مصنوع صنعت پیشگان همه روی زمین و انواع اقمشهٔ ایران و توران و هند و فرنگ و ختا و [۱] [ختن]ع و امثال اینها از آن و این چندانکه تصور کمیت و کیفیت نتوان نمود برای پیشکش بادشاه بحر و بر و خاقان هفت کشور آماده ساخته بود درین روز به ترتیب چیده از نظر انور گذرانید - بنابر آنکه این معني از روی صدق ارادت و صورت حسن عقیدت ازو سرزده بود خدمتگاريِ او بغایت مستحسن و محسن افتاد - و از راه سر افرازيِ آن عمدة الملک پرتو نظر قبول بر موازيِ مبلغ چهار لک روپیه از آنجمله یافت - نجابت خان چون خدمت فوجداريِ کوه دامن کما ینبغي سر کرده بود منظور نظر

---

۱ - ع [چین] ل

عنایت شده مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه بپایهٔ سه هزاري ذات و دو هزار سوار رسید - قلیج خان از صوبهٔ ملتان رسیده [1] [هژده اسپ عراقي و لختی اقمشهٔ ایران بنظر انور در آورد] ع - از جمله پیشکش شاهزادهای جوان بخت اقبالمند و امرای عقیدت منش اخلاص پیوند که از نوروز اسعد تا روز شرف اشرف مقبول نظر انور افتاد به مبلغ دوازده لک روپیه کشید *

بیست و پنجم فروردي ماه بطواف روضهٔ ملائک مطاف حضرت جنت مکاني توجه نموده بنابر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه آمادهٔ ادای حق تعظیم گشته پیاده شدند - و بعد از مراعات آداب معهودهٔ زیارت آن مرقد مقدس ادای وظایف مقرره از اعطاء مجاورین و انعام خدمهٔ روضه فرمودند - و خیرات و صدقات مساکین و عجزهٔ دار السلطنت لاهور خصوص سکنهٔ جوار حظیرهٔ خطیره اضعاف خاطر ضعفا به فعل آوردند - و ده هزار روپیه از سرکار و نصف این مبلغ از بادشاهزادهای والا مقدار و دو هزار روپیه بابت آصف جاهي که برسم خیرات آورده بود بر سایر مستحقان بخش فرمودند *

درین ایام فرخنده فرجام که عرصهٔ دار السلطنت لاهور از میامن اقامت موکب سعادت غیرت ریاض رضوان بود - بنابر کمال معدلت گستري و رعیت پروري نخست به درست ساختن شکست و ریخت خراب آباد قلوب صاحبدلان پرداخته معمورهٔ عمارت جاوید ساختند - آنگاه از راه وفور رافت و مرحمت مرمت احوال پریشان عموم سپاهي و رعیت آن ولایت خصوص تحقیق و تشخیص کیفیت سلوک عمال اعمال خالصات دیواني و شقداران محال جاگیرداران نمودند - پس از پرداخت

---

۱ - ع [پیشکش نمایان از اسپان عراقي و سایر نفایس و نوادر ایران در آورد] ل

این معاني بمرمت اندیشي عمارات دولتخانهٔ دار السلطنت که از دیر باز کسی بدان نه پرداخته بود توجه تام مبذول داشتند - بنابر آنکه عمارات غسلخانه و خوابگاه در اصل باعتبار طرح و وضع دل پسند و خاطر خواه آنحضرت نبود - معماران هندسه پرداز حسب الامر اعلی بتازگي طرحهای غریب نظر فریب رسم نموده از نظر مشکل پسند گذرانیدند - و رنگ ریختن و بنا نهادن و باتمام رسانیدن طرحی که از آنجمله مختار افتاده بود باهتمام وزیر خان و سایر متصدیان لاهور باز گذاشتند که تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر اتمام پذیر سازند - هم چنین روش هندسه و طرح عمارات شاه برج که در عهد حضرت جنت مکاني طرح افگنده اساس آنرا از زمین بر آورده بودند و تا غایت همچنان مانده فرمودند - طراحان نیرنگ طراز رنگ طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود ریختند - و شرح کمیت و کیفیت آنرا یمین الدوله که در باب طراحیها و تصرفات درین باب ید طولی دارد - حسب الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار مطرح ثبت کرده بمهندسان سپرد که عمل آن دستور اکمل را دستور العمل سازند - و دربارهٔ سرانجام مصالح عمارت شاه برج که کمال فسحت و عظمت بنا دارد - چنانچه در هر رسته از آن که بعرف معماران لای خوانند سه لک خشت پخته صرف مي شود - کمال اهتمام نموده اتمام آنرا نیز در مدت مقرر معین فرمودند - چون یمین الدوله در سمت قلعهٔ شهر پناه بر کنار میدان نخاس که مجمع اهل سود و سودای این مصر جامع است - منازل عالي بنیاد رفیع العماد اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده باهتمام تمام سمت اتمام داده بود - و درینولا بجهت تحصیل یمن و برکت و تکمیل قدر و منزلت در خواست حضور پر نور آنحضرت نموده - بنابر رعایت جانب خان والا جناب ساحت آن

عالي منزل غرۀ اردي بهشت از فر ورود مسعود آن قرۀ عين اعيان وجود و مظهرحسن ايجاد سخا و جود روکش قصور و منازل بهشت موعود شد - و ازين رو نشيمنهای غريب و مناظر نظارگي فريب آن رشک سرابستان ارم معهود بتازگي آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گرديد - فی الواقع اين فرخنده منزل که قبل از نزول اجلال خيل سعادت و وصول کوکبۀ اقبال و دولت و ادراک پرتو نظر قبول آنحضرت در بلندي قدر و منزلت و ارجمندي زينت و مرتبت و وفور زيب و زينت و ظهور انواع خصوصيت و مزيت بمرتبۀ بود که همگي اصحاب خبرت و عبرت از جهان گردان گيتي نورد که نواحي ساحت کرۀ خاک را بپای مساحت و نظر سياحت پيموده اند ازين دست منزلی بر روی زمين از امثال و اقران آن خان عظيم الشان با آنکه مثل و قرين در زير سپهر برين ندارد نشان نمي دهند - الحال که محفل دولت و اقبال و محمل جاه و جلال و حامل بار گران حشمت و سلطنت و محل شوکت و شکوه حضرت خلافت گشته راه قياس خردمندان در تصور مراتب اين ابواب کشاده است - و مقياس تقدير و تخمين کيفيت و کميت مزيد خواص و مزايا بدست افتاده - چنانچه ازين مراتب ظاهر مي شود که خصوصيات ارتفاع پايۀ شان و منيعت مکان در کدام پله و دقايق عظمت قدر و مقدار آن در چه درجه خواهد بود - خان آصف مکان که فی الحقيقت در همه باب ارسطوی وقت و افلاطون اين آوان است - و از روی آداب داني و قاعده شناسي قانون کار و دستور العمل روزگار است - نخست پاس شکر و سپاس حضرت پروردگار داشته همت بر ادای شکرانۀ سايۀ آفريدگار بستايش و نيايش تمام گماشت آنگاه رعايت مراسم معهودۀ ظاهري نموده همگي لوازم اين مقام را بجا آورد - خصوص پا انداز قدوم سکندر حشم حضرت سليمان زمان و نثار

مقدم مکرم آن موسی دست عیسی نفس که بقدر دسترس امکان پاس این مراتب نیز داشته پیشکش لایق از غرایب و ظرایف سایر اطراف و اوضاع گیتي بنظر انور آن سرور گذرانید - از انواع نوادر جواهر و آلات زرین مرصع به جواهر گران مایهٔ بحري و کاني و ظروف سیمین و اقمشهٔ روی زمین و دیگر نفایس و تحف روزگار از اسپ و فیل و امثال آن که بنابر حسب کمیت و کیفیت از پیشکشهای لایق که در ایام سابق میگذرانید بمراتب بیش در بیش بود چنانچه قیمت مجموع به شش لک روپیه مي کشید - بنابر مراعات خاطر آن خان رفیع مکان که در باب درخواست قبول مبالغه و تاکید تمام داشت بالتمام مقبول افتاد - آنگاه بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه ادای حق اخلاص و ارادت آن نوئین عقیدت آئین نموده در آن منزل سعادت حامل تا آخر روز قرین دولت و اقبال توقف فرمودند - و تناول خاصه و استراحت معتاد همانجا بجا آورده برین سر آن خان والا شان را بتازگي امتیاز ابد و سرافرازي سرمد بخشیدند - و هزار سوار از جمله منصب سابق قلیچ خان که چهار هزاري ذات و سوار بود دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت - و از عنایت خلعت و اسپ نوازش پذیرفته به ملتان مرخص گردید - محلدار خان دکني بمرحمت خلعت و اسپ و علم و انعام بیست هزار روپیه و تقدیم خدمت فوجداري سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سر افراز گشته دستوري آنجانب یافت *

از سوانح این ایام فسخ عزیمت گلگشت کشمیر بهشت نظیر است درین آوان و تاخیر آن نهضت مقرر تا رسیدن ساعت مختار دیگر و سبب ظاهري این معني سوای اقتضای قضاء ارادهٔ مقلب قلوب که عارف به نیات و خصوصیات و معروف به نسخ عزایم و فسخ ارادت است آنکه چون در مبادي ایام نزول دار السلطنت لاهور اول اردي بهشت مبداء انشاء سفر

دویمین بهشت موعود یعني کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود - و ثانیا از مضامین واقعه نویسان آنسمت سمت ظهور یافت که رهگذرها و گریوها پیش از اوایل خورداد از زیر برف ظاهر نمي شود لاجرم وهن و فتور در مباني آن اراده راه یافت - و چون نزدیکي ماه ذي قعده که نواب مهد علیا در روز چهار شنبه هفدهم آن به فردوس اعلی خرامیده اند نزدیک در رسیده بود - بنابر آنکه در سر تا سر ماه مذکور آن مهر سپهر سروري چون صبح صادق سراپا سفید پوش مي باشند - و از ارتکاب انواع مستلّذات طیبه مثل تزیّن و تفرج و طرب و غنا و رود و سرود اجتناب فرموده مقید به مطلق رامش و آرامش نمي شوند - ایام سایر آن شهر که آن معاني مخصوص چهار شنبه است اینمعني مویّد تاخیر افتاد - چه درین صورت مرضيِ خاطر عاطر نیامد که ایام کلفت و کدورت در منازل کشمیر و متنزهات آن بهشت آباد بگلگشت شگوفه و تفرج لالهٔ جوغاسو و تماشای گل و سنبل و نظارهٔ باغ و راغ بسر برند - لاجرم دقایق شناسان درج پیمای هندي و فارسي را درباب اختیار ساعتی دیگر مامور فرمودند - و غرهٔ ماه خورداد که فرخنده روزی بود در کمال میمنت و نیک اختري جهت نهضت موکب منصور بسمت مذکور مقرر شد - بنابرین قرار داد پس از انقضای مدت موعود و رسیدن عهد معهود در همان ساعت سعادت ضمان همعنان دولت و اقبال از دار السلطنت لاهور توجه اعلی بسوی مقصد اتفاق افتاده آنروی رودبار راوي مرکز اعلام نصرت و مخیم سرادق شوکت و حشمت گشت - درین منزل وزیر خان خلعت و جمدهر مرصع یافته دستوري معاودت لاهور یافت - و از جمله سواران منصبش که باصل و اضافه پنجهزاري ذات و سوار مقرر شد - سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو هزار سوار یک اسپه معتبر گشت *

روز دیگر بقصد سمت بهنبر از آن مقام کوچ فرموده بعد از ورود بساحل

رود چناب بر وفق معهود کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند - و باین طریق بآسانیی تمام از آن راه کشاده گذار گذشتند - چون مراحل این راه تا بهنبر که مساحت مسافتش سي و سه کروه است منزل بمنزل طی شد - روز چهار شنبه دهم ماه مذکور مطابق سوم ذي الحجه سال هزار و چهل و سه بدآن قصبه رسیدند - و چون راه پیر پنچال درین وقت از توقفی که دریذولا فرموده بودند کشوده شد چنانچه اصلا برف نداشت آنرا بنابر نزدیکي باوجود کمال صعوبت از سایر مسالک اختیار فرمودند - چه این بهشت روی زمین بحکم حفت الجنة بالمکاره چهار راه بد هنجار دارد که همگي از راه صعوبت و حزونت جادهٔ دشوارگذار که همه جا بزمین گریوهای پر پیچ و خم و قلههای کوهسار البرز آثار مي گذرد نحویست که بشرح راست نیاید - چنانچه هر مسلک دقیقی از آن مسالک معائنه از دست راه باریک صراط بطریقی تیز و تند است که مقراض قوایم رواحل و عزایم قاطع راکب و راحل در قطع آن کند است - ازین جمله راه پگلي و ١ [دمتهور] ع است که بهر طور از دیگر مسالک بهتر است - اگرچه نشیب و فراز بسیار دارد و از همه دور تر است اما برف در آن حدود کمتر مي بارد و مسافت آن به هیچ طریق آفت ندارد - و ازین رهگذر که سرد سیر نیست بلکه فی الجمله گرم سیري دارد - برفها زود بگداز رفته راه خالي مي شود - و این راه که به سي و پنج منزل طی مي گردد - یک صد و پنجاه و چهار کروه بادشاهي است - و هر کروهی دویست جریب و جریب بیست و پنج گز بادشاهي است - و مجموع پنجهزار ذراع مي شود - دوم راه چومکهه است که یک صد و دو کروه و بیست و نه منزل مسافت دارد - درین

---

١ — ع [دهنتور] ل

مسلک نیز برف کم است - اما در چند موضع آن از رهگذر گداختن برف گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث توقف مي شود - چنانچه ژنده پیلان تنومند آنجا چون خر در خلاب بند مي شود - و ازین راه در اواسط بهار به کشمیر مي توان رسید - سوم راه پتوح که مسافت بیست و سه مرحله است و نود و نه کروه - و بنابر کمیٔ برف نسبت براه پیر پنچال در اواخر بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعي و شگوفهٔ کشمیر را مي توان یافت - چهارم راه پیر پنچال که در کمال صعوبت و دشواریٔ گریوهای شخ و بسیاریٔ برف که تا آخر اردي بهشت بر سر آن کوه انبوه است - و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسّر است - و در موسم زمستان مجال گذار مراکب از آن محال متعذر و محال - و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی مي شود - چنانچه از لاهور تا بهنبر که هامونست به هشت منزل - و از بهنبر تا کشمیر که کوهسار دشوار گذار است بدوازده مرحله - و ازین رهگذر گلگشت شگوفهٔ کشمیر و گل و لالهٔ اوایل بهار احتمال ندارد - و چون عنقریب بخواست ایزدي مجملی از خصوصیات این راه و دشواریٔ مسالک در ذکر احوال منازل آن خصوص عقبهٔ ناري براري مذکور خواهد شد اکنون به تحریر وقت پرداخت - چون از بهنبر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوهسار دشوار گذار است - بنحوی که اکثر راهگذر بر کمر کوه مي افتد در نهایت تنگیٔ عرض و بسیار خم و پیچ - بنابر آن عبور شتر از آن راه کمال تعسّر بل تعذّر دارد - مع هذا بار برداران راه منحصر در فیل و اسپ و اشتر و آدمي است - لهٰذا حمل پیشخانه که حشمت این دولتکده را کفایت کند بغایت دشوار است بااین معاني باراندگي و سرمای صعب نیز هست لاجرم تمام آن راه که چهل و هفت کروه است بدوازده منزل بادشاهي پیموده مي شود - و یازده جای به عهد

حضرت جنت مکاني لدهي که بزبان کشمیر عبارت است از عمارتی که بوضع و شکل خاص مي سازند - و مهندسان هند بطرح و هندسهٔ معهود خود مشتمل برغسلخانه ومحل سرا و خواصپوره بنا نهاده اند - جوگي هتي - نو شهره - چنگترهتي - راجور - تهنه - بیرم کله - پوشانه لدهي محمد قلي - هیره‌پور - شاجه مرگ - خانپور - بنابر آنکه درین مدت متمادي اندراس باساس آن راه یافته بندگان حضرت در مبادئ ارادهٔ سیر کشمیر مرمت هر لدهي را [۱] [بعهدهٔ ظفر خان ناظم کشمیر گذاشته بودند] ع -

از آنجا که در عهد حضرت جنت مکاني مردم به سبب ازدحام لشکر تصدیع فراوان مي کشیدند - چه همگي اردو یک دفعه بکوهستان در مي آمدند و بنابر هجوم مردم و کثرت فیلان در تنگنای مراحل بارها با رواحل و راکبان با مراکب از کوه مي پریدند و ازین راه ضرر بسیار بعجزهٔ لشکر مي رسید - حضرت ظل سبحاني از سر رحم و روی مرحمت نظر بآسودگي خلایق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود باین دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طي عقبات نمایند - چنانچه شاهزادهای والا نژاد و اسلام خان میر بخشي جعفر خان و شاهنواز خان قوش بیگي و فدائي خان و مرشد قلي خان و قراولان که در شکارگاها حضور ایشان ناچار است - با چندی از خدمهٔ خدمات نزدیکي و قلیلی از اهل کارخانجات ضروري در رکاب سعادت انتساب باشند - و یمین الدوله با شایسته خان و چندی که قرابت قریبه داشته باشند با تابینان و سایر تبعه از عقب موکب والا یک منزل روانه شود - و بهمین دستور دیوان و بخشي و میر سامان باسایر عملهٔ خود به فاصلهٔ یک منزل از دنبال یکدیگر راهي گردند -

---

۱ ع [بعهده و اهتمام یکی از امرای عظام فرمودند] ل

و موکب اقبال بنابر قرار داد رای انور پیش افتاده از بهنبر راهگرای گردید - و عقبهٔ صعبه که به گهاتي علي دکه [۱] نامزد است و از سوی بهنبر یک کروه و ربع و از جانب دیگر درمیانه سه ربع کروه مسافت است طی شده آنروز به همه جهت چهار کروه و ربعی پی سپر گشت - و منزل جوگي هتي که لدهي آن بر کنار مختصر تالابی بغایت خوش و دلکش اساس یافته از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و چون در آن سرزمین مقدس اتفاق نزول اقدس دست داد - بنابر آنکه عمارت آن در عهدهٔ اسلام خان بود پیشکشی در خور حال و وقت کشید *

روز دیگر ازین مقام کوچ فرموده در عرض راه زمانی دراز درنگ افتاده بتفرّج دو تمثال فیل گذشت که حسب الامرجنت مکاني ازسنگ خارا انگیخته بودند - و علّت این معني آن صورت داشت که در مرتبهٔ از مراتب که آنحضرت طی آن راه مي نمودند دو لخت سنگ کلان بنظر انور در آمد که از فراز کوه بزلزله و امثال آن غلطیده سر راه گرفته بود - امر شد که لختی از آن دو کوه لخت را شکسته از باقي آنها صورت دو فیل درست هیئت بسازند - و باین طریق آن خرسنگها را از راه مردم بردارند - بنابر فرمودهٔ عالي صورت نگاران خارا شکن از آن دو کوهچه [۲] [صورت دو فیل] ع برآوردند - بالجمله بعد از پیمایش سه و نیم کروه مسافت در نوشهره منزل گزیدند - و آن قصبه حاکم نشین پرگنه ایست از مضافات کشمیر که در آبادي نظیر بهنبر است - در خارج آن بنابر فرمودهٔ حضرت عرش آشیاني حصاری از سنگ و صاروج در کمال استواري اساس

---

۱ در بادشاهنامه اسم این گهاتي آدمي دکه نوشته شده - ببینید صفحه ۱۷ - حصه دوم - جلد اول - طبع ببلیوتهیکا اندیکا *

۲ ع [صور تمام معني] ل

نهاده اند - و به دامنهٔ کوهچه و خاکریز قلعه رود صفا آمود به کمال پاکیزگي
روان است - که دام موجش ماهيِ چشم ارباب نظر را بی اختیار بجانب
خود مي کشد - و بر وجنات صفحات آب رقوم درهم امواجش اشارات شفا
را بگرد مي آرد - و در آن رودبار کوثر اثر نوعی از ماهيِ فلس دار
یافته مي شود که همانا پشیزه بر مسام ماهيِ سیم داغ پولک آن گشته -
و در جوف سمک تا سماک هرجا ماهي است حتیٰ حوت فلک
و ماهيِ مایدهٔ عیسویش عبده نوشته - بی تکلّف در جنب خوش گوشتي
و بی خاريِ آن کچهٔ پرخاري و ناگواريِ شبوط بغداد گل کرده - و ماهيِ
سنگ سر بربر چون ویلوهٔ تته و بهکر بفتوای ذرّه تا خورشید و ماه
تا ماهي در باب دعویِ همسري آن سر بر سنگ زده - چون قصبهٔ مذکوره در
جاگیر ظفر خان بود و لدهيِ مذکور در اهتمام او پیشکشی گرانمند گذرانید -
و برین قیاس هریک از امراء در لدهيِ که مرمت آن بعهدهٔ تکفل ایشان
رجوع پذیر بود پیشکشی فراخور حال گذرانیدند - و چون از آنجا کوچ
فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی شد - در چنگترهتي که روشن ضمیر
مخاطب به صلابت خان متعهد عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند -
و از آنجا موکب سعادت براجور که پنج و نیم کروه راه درمیان بود بدولت
شتافته روز دیگر چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع تهنه ورود خیل سعادت
اتفاق افتاد - چون از آنجا بکوهستان داخل مي شدند یک روز در همین
مقام اقامت گزیدند - روز دوم کوچ فرموده متوجه بیرم کله که تا آنجا سه
و نیم کروه مسافت است روانه گشتند - و چون در آن مرحله اکثر راه
بر جادهٔ متین گریوهٔ رتن پنجال که شرح نزهت و خوشي و دلکشيِ آن
محال است اتفاق وقوع دارد - و کتل آن بدشواريِ عقبهٔ پیر پنجال
نیست - چنانچه همه جا سواره بآساني مي توان گذشت - بلکه

در حقیقت قطع مسافت آن از دست گلگشت رسته هاى خیابان باغات و صفوف سروستان گلشن حیات است - ازین راه موکب اقبال جا بجا خرامان و تفرّج کنان مرحله پیما گشته همه جا اداى حق مقام نمود - و بى تکلف امتداد طول آن جاده که در معنى چون خیابان عمر دراز خوش آینده است بنحوى مطلوب مسافر افتاده که از ته دل نمي خواهد که آن نمودار کوچهٔ راه سبز عمر خضر هرگز بسر آید - و آن سواد اعظم عالم رحمت آلهي و مهبط فیض نامتناهي تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد که از روى زمین تا آسمان چندانکه نور نظر کار کند - انواع درختان سبز و خورم و شاداب که از چشمهٔ سحاب آب مي خورند بنحوى سر در سر یکدگر کشیده که به هیچ جا آسمان بنظر در نمي آید - و اکثر آن درختیست به تناورى و شاخ و برگ چنار که در سرآغاز بهار چندان گل سرخ کلان که هر غنچه از آن چندین گلست مانند گلدسته بهم پیوسته بار مي آورد که جز گل چیزى منظور نمي شود - و گلبن آن که در حقیقت خرمن گل است مخصوص این عقبه است - چنانچه در جاى دیگر بنظر سیّاحان بحر و بر در نیامده - اگر نهال آنرا در زمین بنشانند پاى نمي گیرد - و غرابت این گل بمثابه ایست که مي توان گفت که آن سرزمین برین سر از سایر روى زمین امتیاز بلکه بر بهشت برین نیز تفوق دارد - چه هر گلى از آن گلبن در پائین برنگ ساق پیوسته و بر فراز آن چند گل بدیع صورت تمام هیأت معاینه باندام کلاه پر طاؤسان بر هم بسته است - و درباب آب و رنگ بدان گونه که گوئي روى گلگون لاله رخان روشنى گلگونهٔ آب و تاب از آن برده - و در برابر آن لطافت گل نازک بدن عباسي در سوگ آب و رنگ شعار عباسیان گرفته - بالجمله آنروز یعني چهارشنبه هفدهم خور داد که مطابقت به عید اضحى داشت موکب سعادت در لدهي منزل

بیرم کله برای اقامت سنت نماز عید مقام نموده بعد از فراغ نماز میانهای روز قرین دولت و سعادت بتفرّج آبشار غریب ۱ [مجره نشان] ع آن موضع که قریب هشت آسیا آب از سي چهل گز راه به شدت تمام فرو مي ریزد متوجه شدند - و لحظهٔ چند بملاحظه آن دلاویز آبشار نظاره فریب خاطر پسند مقید شده داد تماشا دادند - و از فیض نور حضور و برکت ورود مسعود مادهٔ استفاضهٔ آن آبشار آماده نمودند *

بنابر آنکه از بهنبر پنجهزار پیاده بجهت راندن انواع وحوش از سایر جهات این کوهسار مقرر شده درین مدت شکار بسیاری فراهم آورده بکوههای اطراف درهٔ بیرم کله رسانیده بودند - لاجرم بندگان حضرت را شکار قمرغه درین سر زمین دلپسند مرضي خاطر آسمان پیوند افتاد - بفراز تختگاهی که در سمت درهٔ مذکور ترتیب یافته بود بر آمدند - و از فرط اهتزاز و انبساط بحکم اکتساب مزید طرب و نشاط بشکار انواع جانور راغب آمده بنیاد کمان کشي و کمین کشائي و بندوق اندازي نموده از چند راه بصید افگني اشتغال فرمودند - چنانچه هر نخچیری که از دامان و کمر کوهسار آشکار میگشت به تفنگ خاصه شکار مي شد - از جمله دو آهو را از راهی بغایت بعید که رسیدن تفنـگ بد آنجا چه جای نشانه زدن و صید افگندن از طور استبعاد ظاهر خرد بی نهایت دور بود به تفنگ خاصه زده انداختند - و سه آهو را پیادهای هندوستان در قلل آن کوهستان که جز برخی از کشمیریان کوهسار نورد را بچنگ و ناخن در آنجا راه پیما شدن میسر نیست بچلدي و چستي تمام زنده دستگیر کردند *

روز دیگر که پنجشنبه هژدهم ماه بود ماهچه رایات موکب اقبال بادشاهي که کوکبهٔ آن ماه تا ماهي را فرو گرفته از افق کوهسار بیرم کله

---

۱ ع [بحر نشان] ل

طلوع نمودہ بر منزل پوشانہ کہ از آنجا دو کروهي است پرتو توجہ گسترد - و فردای آن بسمت کوهسار پیر پنجال ارتفاع یافت - و آن عقبہ ایست دشوار گذار کہ همانا برروی زمین نظیر آن بنظر گیتي نوردان جہان گرد در نیامدہ باشد - بی مبالغہ نظر نظارگي را بجانب سر قلہاش کہ پلۂ کرسي را در رفعت پایہ فرومایہ مي داند - بنابر فرط دهشت یارای نگریستن نیست - و اطلاّع بر حقیقت آن کوہ والا شکوہ کہ سر رفعت از جیب کہکشان بر آوردہ بدون تائید عالم بالا بیاوريِ فکر فلک خرام در حیّز امکان وقوع پذیر نہ - گوئي تیغ تیز آن با تیغۂ آفتاب تابان هم نیام است - و طرف کمرش از غایت سرافرازي با جوزا دست و گریبان - هر چند سالک میانجي گري دیدہ راہ نگر جادہ از دست دادہ همہ جا بہ مقصد مي رسد اما درین راہ کہ مانند خیال مالیخولیا پیچ در پیچ است گذشتن از آن مشکل و از خود آسان مي داند - و با آنکہ فرشتہ بہ نیروی فیض سپہر از اوج سپہر اخضر بآساني گذشتہ در عالم بالا بهمہ جا مي رسد لیکن از آن راہ کہ بکردار اندیشہ بی سر و بن اصحاب سوداء و آرزوی سر گم ارباب آز و نیاز است مجال بیرون شدن نیافتہ درماندۂ حال خود مي گردد - چہ راہ این کوہ بلند مرتبہ کہ در کاخ هفت طبق خاک و زیر رواق نہ طاق بہ یکتائي طاق است - و باین اعتبار کہ سایر کوههای روی زمین در دامنش چون نقطۂ نون جا کردہ سرکوب سایر جبال آفاق - بعضی جا چون خط جوهر شمشیر در کمال باریکي بہ نهجی تند و تیز واقع شدہ کہ بمجرد نگاہ پای پیک نظر را پی مي کند - و بعضی جا کہ جادہاش چون رگ سنگ نمودارست پنداري زال چرخ تار دامن کوہ را چنان بدقت باریک ریسیدہ کہ برید سریع السیر صرصر از ملاحظۂ لغزش از آن راہ برنگ نوای مطرب از یک کوچۂ نی پا بیرون نمي نهد - معهذا باندک بارش

برف آن چون سایهٔ زلف خوبان بر رخسار دلبران بوزیدن نسیمی محو می گردد - و نقش قدم مسافر بسان داعیهٔ وفا در دل یار لمحه بیش ثبات قدم ندارد - همانا جادهٔ اش چون دهان نیکوان سرّ غیب است که در نظرها آشکار نمی گردد - یا مانند مضمون خم خوبان سربستهٔ ازل است که سلیقهٔ سواد خوانیِ آن کسی را دست بهم نمی دهد - رهروان بس که نظر بر راهش که چون خط غبار کم نما ست از غایت حیرت دوخته همانجا از خود رفته اند چشمها چون حلقهٔ دام از زیر خاک نمایان است - و بسکه سرها در سر تحقیق سر این راه که چون نشان مهر خوبان نایاب است بر باد رفته مانند گویها ز زخم چوگان تا قیامت غلطان - زهی کوه بلند مرتبه صاحب حال پیر پنجال که زبان ارباب حال و قال از وصفش قاصر است و شکوه کبریائیِ جلالش در نظرهای اولی الابصار چون نور آفتاب ظاهر و باهر - ازین رو طریقت خویش مانند صدا در جوف خود پنهان داشته که تا ارباب اهتدا خلع خلعت عنصری نکنند رخصت پای بوسش نباشد - و تا سالکان قطع علایق زندگی نموده برنگ نقطهٔ انتخاب جریده روی اختیار ننمایند بجادهٔ مستقیم اش راه نیابند - القصه بدون تائید عالم بالا و توفیق آسمانی عروج بر آن کوه فلک شکوه که سر قله اش با جمله ساق عرش اعظم دوش بدوش است میسر نیست - و جز اعلام الهام بالا نشان جادهٔ اش که بحس بصر مدرک نمی شود متعسّر بل متعذّر است *

* بیت *

زمین طفلی بدامن دایه وارش — فلک نیلوفری بر چشمهٔ سارش [1]

---

[1] — در نسخهٔ [ل] علاوه ازین بیت این شعر هم درج است :

کند سالک حذر زین کوه بی پیر — که تیغ او زند بر ابر شمشیر

مجملاً باوجود آنکه از نشیب آن تا فراز قریب دو کروه بادشاهي ست - و بغایت تند و پا لغز بندگان حضرت نالکي سوار گذشتند - و اکثر جاها ارباب مناصب والا که پیش پیش موکب والا پیاده رهگرای شده بدین مفخرت نامتناهي مفاخر و مباهي بودند - بوسیلهٔ مدد حاملان آن سریر عرش نظیر از تحمّل شکوه این متحمّل بار گران خلافت آلهي سعادت پذیر مي شدند - چون این منزل که سه و نیم کروه بادشاهي ست قطع شد لدهيِ محمد قلي سرمنزل خیل اقبال گشت - روز دیگر ازینجا بجانب منزلی که درمیان دره واقع است و بسرای سوخته اشتهار دارد متوجه شدند - و از مسلک آن که موسوم بناري براري است و کمال پیچاني و دشواري و نهایت بیم انگیزي و هراسناکي دارد قرار عبور دادند - و آن راهی است هولناک تنگ مجال که از نهایت ضیق جاده در لغزیدگي ضرب المثل است - اگر احیاناً پای مسافر از جا در آید تا قدمگاه قارون هیچ جا بند نشده تا ابد الاباد در قطع مسافت باشد - و از همه بالا تر آنکه سالک این مسلک که از باریکي و تنگيِ راه هرقدم پای بر سر تیغ دارد بمجرد لغزش دریک قدم بسرمنزل عدم مي رسد - چنانچه اگر بنویسم که از غایت تنگي و بی طریقي سلوک آن به همراهيِ خضر طریق و رفاقت توفیق بر نمي تابد بیان واقع است نه مبالغه - و اگر بر زبان آرم که از فرط تنگيِ دستگاه لفظ و معنی ذکر پیچاني و دشواريِ آن در ظرف تقریر و حوصلهٔ تحریر نمي گنجد نفس الامر است نه مکابره * * ابیات *

درین راه خوش بود معشوق دلخواه
که نتواند کس او را برد از راه
ببرهان نیست دیگر عقل محتاج
ازین راه رفته پیغمبر به معراج

آنروز موکب منصور همه جا از راهی که در نهایت باریکي و تنگي بر کمر کوه پیچیده گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل هیره پور نزول موکب اقبال دست داد - و دیگر روز بعد از طی چهار کروه در مقام شاجه مرگ که باعتبار کشادگي فضا و حسن منظر سرآمد سایر منازل دیگر است منزل اتفاق افتاد و از آنجا بسمت خانپور روانه شده - چون گذار کوکبه برکت آثار بر مزار شیخ موسی بغدادي که اطراف مرقدش از افراط جوش سبزه و گل و لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار مرغزار جنان و ریاض رضوان دل نشین تر مي نمود افتاده بغایت نظر فریب و دل پسند آمد - و از آنجا تفرّج کنان بعد از طي سه کروه سرمنزل خانپور را از یمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز جاوید ساختند - روز دیگر پنجشنبه بیست و پنجم خرداد موافق هژدهم ذي الحجه متوجه کشمیر مینو نظیر که از آنجا پنج کروه مسافت دارد گشته ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانه را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند *

ستایش کشمیر و ذکر نقیر و قطمیر و خصوصیات کیفیت آن بهشتستان دل پذیر

روز نخست که ایزد تعالی در سایر ابواب قسمت روزي در نابستهٔ احسان کشاده بهر کس هرچه مي بایست دادن در خور قدر و استعداد داده زیاده از مراتب قدر و درجهٔ منزلت او نداد - مگر نزهت آباد کشمیر ارم نژاد که فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده بیش از مرتبهٔ امکان قابلیت آن تافته -

و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض وهمي و احتمال عقلي فوز نظر فیض دریافته - ازینجاست که آن بهشتي مقام از فرط نزهت ساحت و وفور افاضت روح و راحت نمونهٔ قصور حدایق جنانست - چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل صدق بیانست - و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سر تا سر متنزهات روی زمین را در ضمن آن سرزمین بهشت آئین بر وجه احسن تعبیه نموده - و سایر خصایص جنات عدن و نفائس آن رنگین گلشن صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و اثمار و ریاحین و ازهار و شراب طهور و منازل قصور درین شاهد حسن صنعت گیتي آفرین بودیعت نهاده - از خصایص این بهشت خاص وفور آبست از چشمه سار و انهار و آبشار و تالاب که هر یک آن آب تسنیم و کوثر برده آب بر سلسبیل سبیل کرده - و از تصور سلاست و صفای آن سیل نهر عسل مصفا آب بدهان آورده - و از صفا و عذوبت آب گذشته فرط خضرت و نضرت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است - چنانچه زمین و آسمان آن چندانکه نظر کارگر مي شود سبزهٔ تر و اشجار سرسبز سایه دار بارور است که در نظرها جلوهٔ نمود مي کند - بلکه از عکس سبزهٔ زمرد پیکر جوهر هوای شاداب معاینه لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشاگر مي گردد - از جمله همه جا در کوی و برزن و بام و در و باغ و راغش سبزهٔ دلکش که بی اغراق خضروش آبحیات ابد خورده گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گسترده - و در بوم و بر و صحرا و کشت و هامون و کهسارش که سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار سدره آسا طوبی کردار سر در سر یکدیگر کشیده همانا مرغان اولی اجنحهٔ نشیمن قدس اند که از شاخهای اخضر بال و پر یافته اند - نی نی سر تا سر این شاهد سبز فام خضر لباس طوطیست بهشتي که از شاخسار طوبی

هوا گرفته در فضای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته - و کوهسار مشجر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور تراکم سرو و صنوبر همانا سرویست خورشید تذرو که نسرین چرخ بر اطراف آن طایر گشته و مرغ زرین آفتاب و قمری سفید قمر بل فاختهٔ خاکستری سپهر در پیرامون آن بال پرواز کشاده - حبذا نزهت آباد کشمیر ارم نظیر که حق توصیفش از فرط تنگی دستگاه لفظ و معنی در ظرف تقریر و حوصلهٔ تحریر نمی گنجد - و از فرط سبزهٔ سه برگه و الوان گلها و دلنشینی جا و طراوت فضا از روضهٔ رضوان و غرفهٔ قصور حدایق حور نشان می دهد - سر تا سر زمین دل نشین ارم نشانش از اقسام گلهای الوان که دستکار دهقان آفرینش است بمثابهٔ جوش کثرت و وفور آن وفور دارد که امعان نظارهٔ آن دیدهٔ اهل بینش را خیره می کند - و از عکس ازهار و انوار رنگا رنگ آن گلزار خدا آفرین جوهر هوا بمثابهٔ رنگین می نماید که گوئی نظارگی عینک خیال فرنگی در پیش نظر دارد - و بی شائبهٔ تکلف هر گلزمین بل سربسر روی زمین کوه و هامونش از بسیاری سنبل که توده توده و خرمن خرمن بر روی هم افتاده رونق قفای شمشاد قدان که از طره و کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن روکش سنبلستان چین است درهم شکسته - و نظر از تماشای آب های روان و چشمه سارهای جوشان آن نمونهٔ روضهٔ رضوان که هریک در صفا و سردی بمرتبه ایست که میان آن و چشمهٔ حیوان فرق از انسان است تا حیوان سرمایهٔ آبرو گرفته - بالجمله با آنکه در خوبیهای او سخن نیست چندانکه بتصور اندیشهٔ سخنور نکته پرور در آید در خوبیهای آن هست - لاجرم اکنون عنان سرخ خنگ خامه از پویهٔ مبادی آن بی پایان وادی منعطف ساخته ذکر حد و اسم و کم و کیف و وضع و مقدار و طول و عرض آن بیان می نماید - کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکان محاط بچار

صوبه کشمیر

دیوار کوهسار سپهر آثار طول آن از جنوب به سوی شمال کشیده باعتبار مسافت قصبه ویرناک تا موضع [1] [دوازده کتل] ع از مضافات پرگنه وچهن کهاوره نزدیک بیک صد کروه رسمی است - و عرض آن از موضع ککنه که در مشرق رویه واقع است تا فیروز پور از توابع پرگنهٔ بانگل قریب سی کروه - و این گل زمین بهشت آئین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش داخل اقلیم چارم است و برخی از اقلیم سوم با مجموع قریب لحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده - و طولش از جزایر خالدات یک صد و هشت درجه است - و عرضش از خط استوا سي و پنج درجه - شرقي حدود آن جبال تبّت است و بعضی از بلاد کاشغر - و غربي جبال افغانان بنگش و نغر [2] - و جانب جنوب آن ارض الله واسعهٔ هندوستان - و شمال رویه بدخشان و سمت خراسان - مجملاً جمله اعمال این ولایت مشتمل است بر چهل و چهار پرگنه و چهار هزار قریه و جمع رقمي آن ده کرور دام است که موافق تنخواه دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد - و الحال حاصل در آوانی که این ارض مقدس از نزول اقدس رشک نهمین رواق مقرنس سپهر باشد بنابر رفع درجات نرخ ارتفاعات بهمین مبلغ بیشتر مي کشد - و الا مداخل آن تا بیست و پنج لک روپیه و کما بیش بحکم تفاوت مراتب تسعیر مي رسد - و صاحب ظفرنامه باوجود کمال آگاهي بر کماهيِ عموم حقایق چون کشمیر داخل ممالک محروسهٔ صاحب قران اول نه شده بود - و حقیقت آن فردوس حقیقي از افواه بدو رسیده

---

۱ ع [دوازه کنجل] بادشاهنامه عبد الحمید لاهوري - صفحه ۲۱ حصه دوم - جلد اول - طبع ببلیوتهیکا اندیکا *

۲ اسم مقامی است که نزد جلال آباد واقع است - ببیند قدیم جغرفیهٔ هند مؤلفه کنگهم صاحب - صفحه ۴۳ جلد اول *

و از قرار واقع بر خصوصیات آن ملک اطلاع نداشته - لاجرم بعضی مزایای آن خصوص عدد پرگنات سي و دو انگاشته بتفاوت بر صفحهٔ گذارش نگاشته - نام شهر حاکم نشین آن سري نگر است و کشمیر اسم این بقعهٔ دلپذیر و رقعهٔ ارم نظیر - و در باب تسمیهٔ آن بدین نام چندین وجه مسموع شده - و وجیه ترین آن وجوه این که در عهد ماضي مرتاضی یزدان پرست کاش نام که از صحبت سایر انام نفور بود - و بحکم آنکه حضور قلب و صفای وقت را در غیبت مخلوق دانست - از حضرت واهب بی‌منت پرستشگاهی که دور از درد سر مردم و خالي از شور و شر همسایگيِ بني نوع بشر باشد مسألت نمود - و سهم السعادت دعوتش بر هدف اثر کارگر آمده ملکی از ملائک ارضي به خالي ساختن این سرزمین که از آب سرشار بود مامور شد - و باعتبار اقامت آن عابد در یکی از جبال این محال بکاشمیر موسوم گشت - چه میر به لغت قدیمهٔ هند بمعني کوه است - و معني ترکیبيِ آن کوه کاش است - باعتبار کثرت وقوع در مصادر مقالات و موارد استعمالات الف از آن افتاده - و بالفعل بیشتر احیان در محاورات اکثر اهل بلاد هند بکشیر باسقاط میم بل بحذف الف نیز ایراد مي یابد - و مبداء بنای این نزهت آباد جمعی از زمان حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام نشان مي دهند - و بنابر اخبار برخی از اهل اخبار در روزگار حضرت سلیمان علیه السلام گذار براق برق سیر باد پای صرصر که بساط حشمت آنحضرت بروفق مضمون صدق مشحون غدوها شهر و رواحها شهر [۱] شبانروزی دو ماه راه مي برد برین سرزمین افتاده دلنشین آن سرور آمد - و دیوان به فرمودهٔ آنحضرت از سمت باره موله

---

۱ اصل عبارت این آیه اینست - غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ - سورهٔ السبا پارهٔ و من یقنت *

که مشاهدهٔ آن تنگناها بالفعل شاهد صدق این معنی کوه را شگافته این عرصه را از آب پرداختند - و از آن روز باز این خطه رفته رفته مردم نشین شد - تا در آن هنگام که پرتو نیر اعظم اکبري بر ساحت این هیولای اولای بهشت برین تافته صورت نوعي یافت و ساکنان آن اکثر از رهگذر عدم حسن سلوک و سوء وضع و ضیق طریق معاش بقول عزیزی از اهل تمیز مغولان کوره یعني گازری ندیده بودند مکرر بهمه رو شست و شو یافتند - و از اثر تکرار صدور و ورود اردوی جهان پوی حضرت جهانگیر آهسته آهسته طرزی دیگر بر خود بسته بطور مردم آدمي در پاکیزگي مآکل و ملابس کوشیدند - و رفته رفته باکتساب علوم و آداب و کسب لطافت طبع و نزاکت منش در آمدند - تا درینولا که همای چتر سپهر فرسای حضرت ظل سبحاني سایهٔ تربیت برین کشور گسترده بالقوه‌اش زیاده از آنچه در شان استعداد مادهٔ آن بود به فعل آمد - و بتازگي مراتب استکمال سکنهٔ اینجا بمرتبهٔ کمال رسیده یکبارگي سیرت انسان کامل با صورت بشري ایشان جمع شده - آنگاه بتلاش هنرهای جزي و کلي که لازمهٔ آدمي گری است در آمده قرع ابواب آن نمودند - تا آنکه سایر حرفتهای دقیقه و صناعات شریفه را بدرجهٔ اعلی رسانیدند - و سایر اشیای این ملک از جزئي گرفته تا کلي الحال از حضیض نقص بر اوج کمال گرفته - چنانچه درین ملک جز شال و شالي و میوهٔ جنگلي دیگر بهم نمي رسید - و امروز بیمن تربیت این خدیو رعیت پرور همه چیزش حتی میوه بحد کمال رسیده بنابر کثرت خلایق و فرط آباداني درجهٔ نرخ شالي عالي و شال مال گشته - ازین دو راه اهل این ملک که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماهي فلس دار دیده بودند و آن نیز در آب جوئبار معهذا بداد و دهش خدیو روزگار رفته رفته اهل خطه یک قلم بسرمنزل نهایت تمول و تجمل رسیده پایهٔ

مالداري را بسرحد کمال رسانیدند - اما میوه که ترقي کیفیت آن محسوس است در وفور کمیت نیز بجای رسیده که اطراف شهرتا هرجا نظر کار کند باغ در باغ و بستان در بستان بیکدیگر پیوسته بنظر مي آید سراسر درختان میوه پیوندي از جمله شاه آلو ۱ در نهایت طراوت و شادابي و رنگیني و خوش طعمي - انواع سیبش بمرتبهٔ شاداب و لذیذ و لطیف مي باشد که از سیب سمرقند و صفاهان بل سیب ذقن سیمین غبغبان زود سیري مي آرد و خوردن آن افزایش خواهش ثمرهٔ مي بخشد - زرد آلو در لطافت و شیریني میانه مي باشد و شفتالو علی هذ القیاس - دیگر ناشپاتي که نوعیست از امرود بغایت لطیف و شاداب و نازک چنانچه از فرط لطافت مانند روی نازنین شاهدان طناز تاب نگاه گرم ندارد - خربزه اش سالی که ازین دو بلای مبرم ارضي و سماوي یعني ژاله زدگي و کرم خوردگي سالم بر آید - از عالم خربزهٔ فرد اول عراق مي شود - بلکه در شیریني بر خربزهٔ طهران و در نزاکت بر خربزهٔ کازرون و در لطافت بر خربزهٔ بخارا و سمرقند مي چربد - انارش اوسط است - و بهدانه اش که بغایت کلان و اکثر شهیدي مي باشد در شیریني از نبات مصري گرد مي برد - میوهای مغز دار از عالم فندق و بادام و گردگان و امثال آنکه شمار ذکر هر یک بدور دراز مي کشد بیحساب و شمار بهم مي رسد - از جمله وفور گردگان بمرتبه ایست که در تمام این ولایت و نواحي روغن گردگان در چراغ مي سوزانند - و مساکین در طعام صرف مي کنند - و زور قوت نامیهٔ این اقلیم بمرتبه ایست که قلم چنار بطول سه ذراع و ضخامت ران آدمي درین سر زمین پای مي گیرد و ریشه مي دواند - و ازین بدیع درختان سال خورده از هر دست مثل چنار

---

۱ این میوه را اکنون گیلاس مي نامند *

و سفیدار و امثال آن که از فرط تنومندي به بغل آدم تناور در نیاید - از بیخ و ریشه کنده بهر جا که خواهند نقل مي کنند و بهمان شادابي مي ماند که برگ آن هم پژمرده نمي شود - و ازین معني چه شگفت که درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط راس قوت نامیه است - حفظ صورت نباتي پایهٔ دارد که در عین سورت سرمای دی و بهمن دست قبول بگریبان سبزه و سه برگهٔ کوه دامن این سرزمین چه جای شاخ و برگ اشجار آن نمي رسد - و با آن مرتبه جمود آب و هوا خمود طبایع آنجا چهره نما نمي تواند بود - فکیف در عین فروردي و اردي بهشت که بخاصیت فیض آب و هوای این گل زمین خاص از شاخچهٔ موج خشک خارای کوه گل تر میدمد - بلکه شاخ آهو در رنگ هامون و کهسارش الوان گلها و میوهای رنگا رنگ بار مي آرد - چه در عین شدت فصل شتا که اطفال نبات از سرد مهريِ مهرگان افسرده و پژمرده مي باشند و شاهدان نوخاستهٔ ریاحین، و ازهار از دار وگیر سیاه دل سیاه دمه دلگیر مي گردند - درین مسیحا کده از لطف هوای روح افزا دسته دسته تازه نگاران سنبل در زیر لحاف قاقم برف به بساط مخمل سبزهٔ شاداب خفته مي باشند - و سیم تن نازنینان سیمبر شگوفه سراسر سر از منظرهٔ شاخ بدر کرده خندان و شگفته مي زیند - و در آن موسم زمستان که سرود خوانان سرابستان روی زمین منقار بسته و گلوگیر اند - درین گلزار همیشه بهار از گرميِ هنگامهٔ نشو و نما و رونق بازار نشاط و انبساط حدت شعلهٔ آواز بلبل بحدیست که از سورت آن مینای غنچه پر از گلاب ناب مي گردد - و شد نغمه و مد ترانهٔ سایر نشید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت آن پردهٔ گوش گل میدرد - چنانچه بی اغراق سخن سازيِ پیش از موسم بهار که دست صبای مسیحا نفس بهم دستيِ تائید قوت نامیه سرانگشت تقاضای تکلم

بر لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه زند - صدای خندهٔ سرشار گل سوري تا سرحد چار دیوار چمن مي آید - بل لبهای دیوار گلشن که سر تا سر آن از نونهالان گل و کلاله مویان سنبل لبالب ست بزباندهي غنچه های سوسن زبان آور سخن سر مي کند *

آباداني این شهر بنابر آنکه دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته عدم فسحت ساحت و کشادگي فضا دارد - باوجود این معني در کمال دلکشائي و فرح افزائي و روح و راحت است - و فصل اردي بهشت و فروردین که سر تا سر این سرزمین بهشت آئین از جوش سبزهٔ تر روکش سپهر اخضر میشود - معائنهٔ بهشت برین در نظر تماشائي جلوه گر مي گردد - چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر آنرا خاکریز نموده انواع گلهای تازه رو خاصه سوسن کبود و سفید در هم میکارند - اکثر فصول خصوص بهار در دشت و صحرا و کشت و سر مزارها حتی روی قبور انواع گل و سنبل و لاله و سوسن از کاشته و خود رو چهره نما مي شود - بتماشای برو بوم هوش ربای و نظر فریب بومي و غریب مي باشد - همچنین جمیع بامها که خرپشته ساخته روی آنرا توز پوش مي کنند و خاک بر آن ریخته درمیان سبزهای خدا کار و سوسن و لالهٔ جوغاسو میکارند - و جوش آن گل که صنفي است از اصناف لاله و معهذا از وفور نشو و نمای این سرزمین در کمال بالیدگي و خوش رنگي مي شود - بی تکلف آنگونه در نظر مي آید گوئي آتش ببام و در گرفته - این کیفیت خاص با وصف عموم و وفور از جمله خصایص این شهر است - همانا همین معني منظور آن طایر قدسي آشیان بوده آنجا که فرموده * بیت *

بشهرش خانهـا رنگین ز لاله چو از میخـانهـا چشم پیاله
زده گل بر سر دیوارهـا صف ز سنبل روی دیوارش مزلف

و از جمله مزایای این شهر نهریست که از انهار خمس مشهور به پنجابست - و این رودبار که منبع آن چشمه سار کوثر آثار ویرناک است و منصب آن دریای شور از سمت شمالي کشمیر راهي مي شود و رفته رفته چندین نهر پهناور با آن مي پیوندد - چندانکه آبی عظیم باین روش فراهم مي آید و قریب سي کروه راه در نوشته بشهر مي رسد و از میان آن خطهٔ پاک گذشته بسوی شمال مائل مي گردد - و در ده کروهی شهر بتالاب محیط فسحت موسوم به اوله در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکه سي کروه باشد ملحق مي شود - و از یک جانب آن بر آمده در موضع باره موله بر مجاري زمین هموار مي شود - آنگاه به کوهستان در آمده از حوض جبال پگلي و دهنتور مي گذرد - و در زمین لاهور بآب چناب مي پیوندد - و از نواحي ملتان گذشته با سایر پنجاب یکجا شده و در اراضي بهکر و سیوستان بادیه نورد گشته در نواحي بندر لاهري بآب شور مي ریزد - و اهالي کشمیر از اداني و اعالي بر کنار این جوئبار خانهای سافل و عالي در خور قدر و حال و تفاوت مراتب مال و منال ساخته اند - وبرین آب پهناور ده پل عظیم که بلغت کشمیر آنرا کدل مي خوانند از چوب بسته‌اند - بطریق غریب و روش بدیع از گچ و آهک در کمال استحکام و استواري - و از جمله این چهار پل که درمیان شهر واقع است یک پل ساختهٔ زین‌العابدین از ملکان پاستان آن ناحیت است که بزین کدل اشتهار دارد - قریب بدویست سال از عهد گذشتن او گذشته بهمان روش ایستاده و شکست بر اساس آن دست نیافته - و از جمله چهار چشمهٔ آن یکی نزدیک به چهل ذراع است و بر زبر پیل پایهای آن که همین چوبها ست بر روی یکدیگر گذاشته شده شاه تیرهای عظیم انگنده اند - هنگام صدور موکب

بادشاهي ژنده پیلان بار بردار از روی آن مي گذرند و خلل بمیان آن راه نمي یابد - و سوای این تالابی است واقع در سمت شرقي شهر که از فرط نقش و نگار گلهای رنگا رنگ و انبوهي انواع سبزهای مختلف الاشکال همانا شاهدی سراپا غنج و دلال است - و نام نامي آن دل است بفتح دال - و بر دلکشائي و فرح افزائي همه تن سرمایهٔ استشهاد و استدلال است - میتوان گفت که نظیر این تال غریب بر روی زمین موجود نه شده باشد - و شبیه این آبگیر دلپذیر بدیدهٔ هیچ آفریده در نیامده - از مشاهدهٔ رنگ آمیزیهای گلهای آن رشک فرمای اطلس ساده و پرکار کارخانهٔ چرخ برین در نظر دانا صورت این معنی مصور بل مجسم میگردد - که مبدع این نقش بدیع فاعلی است مختار که از آذر گلهای طري صد گونه نقش آذری بر آب زده - و از نار نمرود هزاران گلزار خلیل بر روی رودبار نیل دمانیده - نی نی از مشت غنچهٔ کول نمونهٔ دست موسوی از بغل آبگینهٔ فرعوني نمودار نموده و از ساقهٔ آن معائنه عکس ساق بلقیس در آئینهٔ صرح ممرد سلیمان نمایان ساخته - مجملاً جمله دل را پرتو گل آتشي کول که داغ رشک بر دل لالهٔ جوغاسو سوخته - و شعلهٔ غیرت در مجمرهٔ یاقوت رماني گلنار فارسي بل در جان آتشکدهٔ فارس افروخته - بمثابهٔ در مي گیرد که گوئي از انعکاس شعاع آفتاب جهانتاب بر آئینه خانهٔ دل آتش در آب افتاده - چنانچه تماشائیان تفرج اندوز عالم آب از تماشای سیر چراغان جوش گل که در دل روز گیتي افروز مي گردد - مست و مدهوش گشته از دست مي روند - جا بجا درمیان این آبگیر کشاده فضا جزیرهای مختصر که دهقانان آنرا گلزار و سبزي کار ساخته اند - قریب بهم واقع شده بسیار خوشنما و نزدیک بدل - و هم چنین خیابانهای ممتد در عین آب ترتیب داده درختهای چنار و بید که مانند طایران سبز فام اولی

اجنحهٔ نشیمن قدس پر در پر بافته یا بهشتي طاؤس چتر سبز بر سر کشیده نهال نموده اند - چنانچه بهنگام گرما کشتي نشینان که از میان این خیابانها میگذرند از سایهٔ ساحت آن میوهٔ راحت مي چینند - و باوجود این ثمرهٔ عظیم نظر تماشائي در دور و نزدیک از تماشای دلکش آن بیدهای مجنون وش که هر یک حسن صد لیلی دارند در قلب اسد گلچین فیض اردي بهشت مي گردد - و ازین گذشته هم در دلِ دل باغهای فردوس فضا نزهت افزا خصوص باغ عیش آباد و بحر آرا که بسرکار دارای بحر و بر تعلق دارد طرح انداخته اند - و هم چنین جزیرهای مشجر که در معني سرابستانهای فیض گشته است مثل جزیرهٔ شاهزادهٔ اصغر سلطان مراد بخش و جزایر چندی از امرای عظام سمت وقوع دارد - بی تکلف سر تا سر کشمیر از کثرت اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دل مذکور باغیست خیابان در خیابان در آب - اکثر روی این آبگیر دلپذیر پهناور که محیط آن هفت کروه جریبي است - از انواع گلها رو پوش مي باشد از قسم نیلوفر و گل کول و نوعی دیگر از گل زرد که بسیار درهم و برهم مي شگفد - و نه تنها روی این آب پر گل و سبزه است بلک از ته تا بالا همه جا گل لعل و سبزهٔ شاداب بانواع اشکال غیر مکرر بلند و پست رسته - چنانچه ته آب گوئي از سرابستانها و خیابانها معائنهٔ بوستان خیالیست که استادان نگار پرداز ساخته روی آنرا رو پوش مي دارند - و از جمله خصایص این شهر گلگشت باغ و راغ بطریق سواري کشتي است چه از فواصل آب دل شعبهٔ جدا شده به بهت مي رسد - و ازین رهگذر عموم مردم خصوص ارباب تمول و اصحاب تجمل سیّما بندهای بادشاهي که خانها بر ساحل رود و تالاب مذکور دارند کشتي نشین گشته بدربار والا که در کمال اشراف غربي تال واقعه است آمد و شد مي نمایند - و سایر متنزهات و اطراف

شهر مرکوب سفاین که حقیقتاً راکب آن مسافر مقیم است سیر مي کنند - چنانچه پیوسته روی دریای بهت و دل از کشتیهای منقش و مزین و ملبس به پوششهای فاخره و ملون رشک سراپای چمن مي شود - بل از روی رنگینی روکش پشت طاؤس و چشم خروس مي گردد - خاصه شبهای مهتاب که عکس ماه منیر از حلقهای موج شوخ چشم دام نظر بند نظاره گیر بر روی آب مي کشد - و جابجا از تفرجیان سفینه گزین هنگامهٔ باده و ساز گرم بازار است و هر گوشه حلقهٔ از اهل ناز و نیاز در کار *

و از متنزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد سرابستانهای فردوس مثال خلد نشان ست که هریک از آن رشک حدایق جنان است - سر جمله آنها روضهٔ رضوان آئین فیض بخش و فرح بخش است - و آن ثاني خلد برین که سبز درختان دلکش آن همانا خضر آسا آبحیات سرمد خورده سبز کرده و بر آوردهٔ حضرت جهان بخش صاحبقران است که در ایام شاهزادگي در سر زمین شاله مار بی قرین این قرینهٔ بهشت برین را احداث فرموده اند - و از آن روز باز باثر تربیت آنحضرت روز بروز بل لحظه بلحظه در صفا و نزهت روز افزون است - از مبداء آن که سمت بالائي باغ و پائین کوه باشد تا منتها که آبگیر دل باشد رسته خیابانی طنابی راست کشیده که طول آن دو هزار و یکصد و سي ذراع است بدین تفصیل - چنانچه خیابان هریک از فیض بخش و فرح بخش سي صد و ده ذراع است - خیابان داخل خواصپوره یکصد و دوازده ذراع - و خیابان بیرون یک هزار و سي صد و نود و هشت ذراع است - و عرض عریض آن سي و یک گز - شاه جوئی دیگر بعرض ده گز که بفرمان فرمانروای انس و جان بشاه نهر زبان زد است از وسط حقیقي جاریست - و آبش از چشمه ساریست کوثر آثار که دور دست واقع شده از دامان کوهی معروف بکوه بهماک گذشته داخل باغ شده همه جا حاق

وسط خیابان درختان چنار مجرای آب حیوان ساخته بدل ملحق مي گردد - و بر طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار که در حضور اشرف بفاصلهٔ دو گز در یکدگر نهال شده و همگي درین مدت بمرتبهٔ کمال رسیده اکنون از فیض نظر انور که هریک صد ره از سدره بالا تر بالیده بخوبي در برابر نخل طوبی سر کشیده اند - و در وسط باغ دو سه جا عمارات عالي و نشیمن‌های دلنشین در نهایت صفا و زینت اساس یافته در پیش هر نشیمن حوضهای کلان سي گز در سي سمت ترتیب پذیرفته مشتمل بر چندین آبشار و فوّارهٔ جوشان که تفرج آن بغایت طرب انگیز است - و از آب چشمهٔ مذکور که در همان نهر لبالب جریان یافته هرجا که بحوض مي ریزد آنجا آبشاری که بچادر معروف است از عالم لوحی از بلور صفا احداث یافته چنانچه صافي و شفافي آن بمرتبه ایست که ازو تا آئینهٔ فرنگي و شیشهای حلبي تفاوت از صفای صبح با ظلمت شام است - درینولا حسب الامر والا بر سمت بالای باغ فرح بخش بهشتي روضهٔ دیگر موسوم به فیض بخش سمت طرح پذیرائي پذیرفت - و در وسط آن نشیمنی عالي و در پیشش حوضی چهل در چهل ذراع قرار داده - و بر اطراف چارگانهٔ آن ابوابهای عالي بنا از سنگ بنیاد نهادند - و ازین گذشته باغ نشاط احداث نمودهٔ نواب آصف صفات بی تکلف آنگونه نزهت گاهی کشاده فضا شاید بر روی زمین موجود نباشد - و صورت آن باغ جنت آئین بدین دستور است - بر ساحل دل در سرزمینی بلند و پست معائنه از دست طبقات آسمان نه مرتبه بر روی یکدیگر اتفاق افتاده - چنانچه بمراتب از افلاک تسعه والا تر و بیک مرتبه از بهشت برین برتر و بهزار درجه بهتر است در درآمد باغ عمارتی عالي بر دل مزید مزایای آن آمده در منتهای آن که بدامان کوه پیوسته ازین دست نشیمنی دل نشین بنیاد شده - و در هر

مرتبه از نهر سرشار که در وسط حقیقي جاریست آبشاری احداث یافته حوضی پهناور نیز ترتیب پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض محال بدور دراز مي کشد *

دیگر باغ نور افزای دولتخانهٔ والا ست که بنابر صفاء نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد - و ازین عالم است باغ بحر آرا و عیش آباد که نخستین روبروی جهروکه درشن واقع است و ازین رو بر سایر باغات روی زمین بچندین وجوه تفوق دارد - و در وسط طبقهٔ زیرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار واقع است که قامت هر یک بحسب قدر مقدار بلکه همه حساب دست از طوبی مي رود - و دیگر سه بستان سرای فردوس پیراست که هر یک مانند مالکهٔ خود یعني بیگم صاحب از فیض وجود فایض الجود باعث آرایش صفحهٔ جهانست یکی ازآن اساس نهادهٔ جواهر خان خواجه سرا ست و الحال بسرکار آن ملکهٔ ملک خصال انتقال نموده از حیثیت اسم و مسمی بدو وجه جهان آرا گشته - دویمین نور افشان بر کنار بهت احداث کردهٔ نور محل است و از زمان حضرت جنت مکاني تا اکنون که بسرکار آن مریم دوم تعلق پذیر گشته باعتبار فسحت ساحت خیابان چمن و وفور روح و راحت نشیمنهای نزهت وطن شاید بر روی زمین کمتر باشد - سومین باغ صفا که بر روی پشتهٔ مشرف بر تال صفاپور که هفت کروهي شهر وقوع دارد احداث یافته به تکلف و تصنع از غایت نزهت و فسحت فضا و وفور نور و صفا بمرتبه ایست که اگر روی تال عدیم المثال دل درمیان نبودی و حفظ صورت گلهای کول ضرورت ننمودی هرآئینه بی ابا و محابا گفتي که شبیه این آبگیر بی نظیر در بهشت برین چه جای روی زمین موجود ست - و بر سمت شرقي این تال که محیط او از همه جهت قریب

سه کروه باشد کوهچه در کمال سبزي و خرمي واقع شده که پنداري خضریست بر کنار عین الحیوة جاوید خفته - از عکس صور گونا گون گل و سبزهٔ آن کوه چون عرش تخت مرصع زمرد نگار سلیمان زمان جلوه نمود پذیرفته *

دیگر باغ کرنه که در ایام بادشاهزادگي بسرکار خدیو روزگار متعلق گشته اکنون به شاهزادهٔ کلان مرحمت شده به شاه آباد مسمی گشته - اگر نه در حق توصیف آن عجز بنیان زبان بند بیان شدی هرآئینه عقد در عقد لسان کشاده درین وادي مرحله چند نوشتی و فی الجمله وام حق مقام ادا شدی - و از آن گذشته باغ نسیم و افضل آباد ست که هر دو نشیمنهای خاطر پسند نشاط افزا دارد و باعتبار وفور اشجار میوه دار و از فرط ریاحین و ازهار از ارم پا کم نمي آرد - و اولین احداث نمودهٔ اعظم خان و دویمین بنیاد نهادهٔ علامي افضل خان است - دیگر باغ آلهي که همانا محیط انوار فیض نامتناهي است و دست پرورد ید قدرت آلهي - در سایر جهات خوبي کوتاهي ندارد مگر از رهگذر عمارت که قصورش در خور شان آن روضهٔ رضوان نیست - و آن بنیاد نهادهٔ یوسف خان مشهدي ست بر کنار شعبهٔ از جوئبار لار که گوارا ترین آبهای کشمیر است - آن نهر کوثر اثر درمیان آن جاریست و حوضی ده در ده در عین وسط آن و بر کنار حوض چناری سالخورد که همانا باین دیر دیرینه کهن بنیاد اتفاق افتاده *

دیگر شهاب الدین پور ست در پنج کروهي شهر و آن مرغزاریست در غایت فسحت و همواري که از یک طرف آن آب لار مذکور که رودیست به غایت عظیم در کمال عذوبت و سفیدي و سردي جاریست و از جانب دیگر دریای بهت آن موضع مجمع بحرین و محل اتصال آن دو دریا ست

در رسته طولاني از درختان چنار کشيده قامت که همگي در نهايت سرسبزي و شادابي اند بر کنار رودبار بهت واقعست چنانچه گوئي سطريست از اشجار طوبی واقع بر کنار جدول بهشت که بی ميانجيِ قيام قيامت و غوغای رستخيز و شور و شر محشر اين خير جاري و فيض سرشار همدرين دار باعالي و آداني رسيده *

اکنون بشرح برخی از محاسن ييلاقات مي پردازد - درين سر زمين چندين ييلاق بهشت آئين واقعست که همانا قرين هيچيک در روی زمين موجود نباشد - از جمله ييلاق کووي مرگ است در عهد پاستان چراگاه اسپان مرزبانان اين ملک بوده - و کووي بلغت اين کشور ايلچي را گويند و مرگ مرغزار را نامند - و معنيِ ترکيبي آن مرغزار ايلچي ست - و آن گل زميني است نو آئين بر فراز کوهی در کمال رفعت و فسحت ساحت که فراش صنعت بهمدستيِ يد قدرت بساطی دلکش از پرنيان ملّون منقش گسترده چنانچه انواع گلهای رنگا رنگ و سبزهٔ مينا رنگ آن کوه در نکوئي از پرند نقش و نگار کارگاه بوقلمون دست برده - ديگر ييلاق توشه مرگ است که مهندس تقديرؔ گويا سطح مستواري آنرا از کونيای قدرت استقامت پذير ساخته - و پيشکار کارگاه صنع يعني قوت ناميه بساط زمرد رنگ سبزهٔ نوخيز معائنه از دست مخمل کمخواب فرنگي و جعد مسلسل موی زنگي در غايت همواري و يکدستي گسترده - چنانچه بندگان حضرت در ايام شاهزادگي سايهٔ گلگشت برين زمينها گسترده هر دو را برين سر آسمان پايه ساختند - بزبان مبارک فرمودند که در آنولا زياده از شصت گونه گل و لاله بنظر والا در آمد - و عزيزی از اهل تميز بيان نمود که در يک گلزمين آن گلزار خدا آفرين نود و هفت رنگ گل بشمار آمده - و راست گفتاری زبان به بيان اين دعوی آراست که چون درين باب مکرر

سخندان محال نما استماع رفته بود در امتحان این معني در آمده گاهي پی سپر موضع یک قدم را شمرده شد چهل قسم گل بنظر در آمد و سي و دو رنگ گل بیک انداز دست در مشت جا کرده - مجملاً در بقعهٔ ارتفاع سود سیرش ییلاقی چند اتفاق افتاده که هیچ یک از هم پایی کم ندارد - از جمله ییلاق معروف بماده این و ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت طرازي هر یک چه جای معني پردازي سخن بدرازي مي کشد لاجرم شروع در آن نمي نماید *

دریڼولا بحکم اعجاز نمائیهای طالع والا امری غریب از آن حضرت سرزد که اگر بالفرض آن دقیقهٔ جلیله بحساب کرامات اولیا شمرده شود از طور ظاهر عقل روی کار بینان نیز دور نما نبود - و کیفیت آن برین وجه است که چون بنابر درخواست ملکهٔ جهان بیگم صاحب به باغ جهان آرا فیض قدوم و برکت قدم مبذول داشتند و با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت و پرستاران محل سلطنت بنظارهٔ سائر جزئیات پرداخته از تماشای سراسر آن سرابستان نشاط اندوز و طرب افروز گشتند و تفرج کنان در چمن و گلشن و سمن زار خرامان بوده از فیض نظر انور تربیت افزای فضای آن بودند - قضا را در عین گلگشت نشیمنی چار طاق که بهندي آنرا راوتي و جوگي هندي خوانند در کمال نزهت و حسن بموقع بر سر راه آن یگانه انفس و افاق اتفاق افتاد که از همه سو روبروی خیابان و چار چمن گل و سه برگ و سمن بود و ازین راه روی در و دیوار و سقف و جدار آنرا بانواع پیرایهٔ گرانمایه آرایش و پیرایش داده فرشهای ملوکانه در بسط صحن آن گسترده بود که مگر بنابر حسن منظر منظور نظر اشرف گشته لمحهٔ مقر آنحضرت گردد - چون نظر اشرف بر آن افتاد توقف گزیده نزدیکان بساط قرب را از رفتن پیش آن منع نموده فرمودند که این عمارت کاواک مشرف بر افتادن

مي نمايد و بخاطر مي رسد که همين دم مي افتد - بنابر اينکه درين چند روز اساس يافته بود انهدام آن غرايب تمام داشت و نزد بعضي اين امر مستبعد مي نمود و اين معني را يقين بر نداشته در شبه بودند که مقارن اين حال سقف آن فرو ريخته باعث حيرت کوتاه بينان شد *

انتصاب لوای نصرت انتصاب از کشمير دلپذير بصوب هندوستان از راه شاه آباد[1] مچهلي بهون

چون دريندولا هوای معاودت کشور هندوستان از مکامن ضمير انور سر زده بخاطر مبارک خطور نمود که بعد گلگشت گل زمين دل نشين و تفرج عيون ماء معين شاه آباد وغيره بسوی دار السلطنت لاهور توجه رو نمايد بنابر اين بيست و پنجم شهريور مطابق بيست و سوم ربيع الاول پس از گذشت دو ساعت از روز يکشنبه موکب جاويد فيروز بمبارکي از کشمير بر آمد - و پرتو انوار نير اعظم روی زمين که آن روز از عالم ماه هاله وار کشتي نشين شده بود هلال سفينه را رشک فرمای بدر منير و جوئبار بهت را روکش نهر کهکشان بل جوئبار رياض رضوان ساخت - و آن روز نشيمن دل نشين که در وسط باغی ارم آئين بر کنار دريای بهت در قصبه پانپور[2] که منبت زعفران است و از آنجا تا دولتخانۀ شهر سه کروه و ربع و از راه دريا پنج کروه مسافت است اساس پذيرفته بود سرمنزل خيل سعادت شد - روز ديگر قصبه ونتي پور که از مضافات پرگنۀ اولر است و ازين منزل سه

(۱) در نسخۀ متحف برطانيه شمارۀ ۲۱۵۷ بجای شاه آباد آصف آباد رقم شده *

(۲) در نسخۀ متحف برطانيه شمارۀ ۲۶۲۲۱ اسم اين مقام مانپور نوشته شده *

نیم کروه است تشریف برده و از آنجا بحراره که چهار و نیم کروه مسافت داشت به ورود مسعود فیض پذیر ساختند - چون درین مقام شاهزاده دارا شکوه عمارتی عالي بنیاد انداخته بودند و نهری بعرض سه ذراع در وسط آن بجریان در آمده بوساطت آبشاری که گوئي بر مجاري نهر مجرّه جاریست برودبار مي ریخت و در آن سرآب نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت اتمام یافته بود یک روز اقامت نمودند - بعد از تماشای چراغان نمایانی که متصدیان آن بلند اقبال بر هر دو کنار بهت نموده بودند روز دیگر تا پل کهنه که مقطع سر عالم آب و کشتي سواریست به کشتي آمده از آنجا تخت روان سوار بموضع اچهول نزول فرمودند - چون عمارات آنجا پسند خاطر اشرف نیامد حسب الحکم اشرف بر سر دو چشمهٔ آن که در سایهٔ چنار عظیم القدر واقع است و از بس صفا و پاکیزگي بمنزلهٔ دو چشم روی زمین است عمارات خاطر پسند و منازل مانند فردوس اساس نهادند - چون در آن موضع بتخانه ها بسیار بود و هندوان آمد و شد متواتر و باز گشت کلي داشتند - از بیخ و بنیاد بر انداخته آن کفر آباد را اسلام آباد نام نهادند - و از آنجا قرین دولت بمنزل پیش که سابق بنابر کثرت ماهي به مچهي بهون نامزد بود و الحال بآصف آباد موصوفست - و خان مذکور باغی به غایت دلکش و خوب طرح انداخته و عمارتی بسیار خوش و مرغوب ساخته - چنانچه تفرج آن روضهٔ بهشت آئین دل نشین اهل نظر در آمده عزم رحیل ابنای سبیل را باقامت جاوید مبدل مي سازد متوجه گشته سه روز در آنجا ماندند - شب دوم بفرمان والا بر کنار دریاچها و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار چراغانی در عرصهٔ ظهور جلوه گر آمد که از پرتو عکس حیاض و انهار که از انطباع نور آنها همانا جداول و چشمه های انوار شده بودند چراغ چراغان نهر مجرّه تا روز نشور روشن و پرنور خواهد ماند - روز چهارم

باراده گلگشت سرچشمهٔ اچهول کوچ فرموده بعد از قطع دو کروه در آن محل نزول اشرف نمودند - این نزهت کده بدیع آئین که بالفعل به صاحب آباد موسوم است از جمیع جهات خوبی در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد - و سر سایر نیکوئیهای آن چشمهٔ ایست بغایت غریب که نگاه حسرت اسکندر که در راه طلب چشمهٔ حیوان سپرده همواره بدان نگران است بلکه چشم امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بر آن - وفور صفا و نور آن منبع آب و تاب چشمهٔ آفتاب بدان مرتبه است که لوح بلورین سینهٔ سیمبران در باب دعوی برابری آن سینه سپر نمیتواند کرد - و مراتب جان بخشی و عذوبت بدرجه که چشمه سار حیوان بل حیاض ریاض رضوان چشم تمنا بر فیض دریوزهٔ آن دارد - این چشمه در دامان کوه مشجر باشجار سایه‌گیر واقعه است و قریب ده آسیا آب در کمال جوش و خروش ازآن فوزان می نماید - و بر سر آن چندین عمارات دلپذیر از غسلخانه و درشن خاص و عام و خواصپوره و حمام در سال هزار و پنجاه هجری اساس پذیرفته و بر سر چشمهٔ حوضچه که آب ازآن می جوشد بفرمودهٔ بیگم صاحب ایوانی که براطرافش همگی منازل دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان دریاچه ترتیب یافته که آب چشمه از دو ممر داخل آن می شود و ثلث آن از دو راه بدو نهر که عرض هریک آن سه ذراع زیاده است در آمده از میان دو دست عمارت که بریمین و یسار دریاچه مذکور واقع است بیرون می رود - و آب نهری که بجانب دست راست روانست از آبشاری که ارتفاع آن هفت ذراع است بباغ ارم آئین که در پائین طرح یافته می ریزد - درین منزل نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت آموز عیش اندوز بودند - و در عرض این ایام نیز چراغانی نمایان که در کیفیت و کمیت بمراتب از چراغان پیش درپیش بود حسب الامر شمع شبستانی

روزگار چراغ دودمان صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته بتازگي روی زمین را آب و تاب داد - سوم روز به تماشای چشمهٔ لکهي بهون که بفاصلهٔ دو کروه از صاحب آباد واقع است تشریف فرموده بنابر آنکه نشیمن هاى آن دل نشین مقام هنوز صورت پذیر اتمام نه شده بود در سر سواري بدیدن اکتفا نموده بصاحب آباد معاودت فرمودند - این مکان نزهت آفرین در دامن کوه آن سر زمین که باشجار سرو و صنوبر مشجر است واقع شده و چشمه در کمال صفا و لطافت اندرآن بجوشش در آمده به نمطی که قطره آبش قطرهٔ رطوبت بسحاب شاداب و زکوهٔ عذوبت بدجله و فرات مي دهد و روش سلاست و سیلان به سلسبیل و طرز صفا و لمعان بآب کوثر تعلیم مي نماید - و بر سر این چشمه حوضی چارده در چارده ساخته دو نهر بعرض و دیگر از طرفین آن جریان پذیرفته بدو حوض که همان مساحت دارد اتصال مي یابد - از آنجا بدریاچه که طولش چهل و هشت و عرضش چهل و پنج ذراع است داخل مي شود - چهار چنار سرافراز بر کنار دریاچه مذکور در یک راسته واقع است هریک در جمیع جهات خوبي دست از طوبی برده و همگي بهمه وجه صد راه ازسدره در گذشته - پنجم ماه مهر کوکب اقبال از بیگم آباد یعني صاحب آباد نهضت فرموده به نزهت آباد ویرناک نزول نمودند - و آن چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب بهت است - و مانند لعل نوشین یاقوت لبان سیراب عذوبت از فیض انهار بهشت چشمهٔ آفتاب انور بطاق ابروی موجش از پیمانهٔ هلال پیوسته ساغر سرشار مي کشد - و حسن خدا آفرین آن نور دیدهٔ روی زمین از جنبش سرشار گوشه ابروی موج چشمک تحریک نظاره جمال خویش مي زند - و نهری که ازآن بر آمده و رفته رفته به بهت معروف شده شاهد وصفش از مشاطگي نظم و نثر و حلیهٔ استعاره و تشبیه بی نیاز ست - وصف

لطافت و سلاستش افزون از پایهٔ توصیف خرد نکته طراز - و از جملهٔ خصایص آن کوهی است در کمال درستي اندام و شکل و نهایت سرسبزي و پرداختي چنانچه کوه اصلا بنظر در نمي آید - و همین باغ در نهایت سبزي و خورمي محسوس مي شود که درختان آن قطعاً بلند و پست نیست وقوع آن برلب چشمه بنحویست که تمامي در سر چشمه عکس افگن است چنانچه در موسم بهار چشمه از انطباع آن بعینه نگین زمردیست درکمال شادابي و درفصل خزان جزع یماني ملّون - بفرمان حضرت صاحبقران بر کنار آن چشمه که قطرش چهل ذراع و در وسط سي ذراع و عمقش ده ذراع است حیدر ملک کشمیري داروغهٔ عمارت ابوابی بطول هفده و عرض دوازده بنیاد نهاده - یک رو بباغ و دیگر بسوی حوض و جوی پهناور پنج ذرعي از میان آن گذرانیده بر دو سر آن دو طنبي که هریک شاه نشینی رو بباغ داشته باشد و از هرطرف آن ایوان هفت ایوان دیگر که مجموع چهارده ایوان رو بباغ باشد و حمامی در کمال صفا و پاکیزگي و خوشي بنیاد پذیرفت - و از جانبین عمارتهای مذکور دوجوی بعرض چهار گز روان گشت *

Architecture

چون در عین تفرج تاریخ وزن معهود در رسید بنابر آن روز یکشنبه نهم مهر جشن وزن قمري آن حضرت خاتمهٔ سال چهل و چهارم و فاتحهٔ سال چهل و پنجم بآئین خاطر خواه آذین و تزئین یافت - و بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرره این فرخنده انجمن پرنور باضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت - چنانچه مراتب عموم جود سرشار به مرتبه رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر به کفهٔ ترازو و در جیب و دامان آرزو کرد - و پروین نثار چین از تودهای لآلي منشور که بر افشانده دست گوهرپاش بود واسطة العقد بکف آورد - از جملهٔ عطا یافتگان

ارباب سخن پای تخت همایون بخت بودند که قصاید غرا برسم تهنیت و مثنویات تعریف کشمیر بمسامع والا رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیدند - و همگي را در لباس سروپای زرتار مانند نسج های سخن بدیع فن شان از جدول طلا همه تن در زر گرفتند - و جیب و کنار همگنانرا چون اشعار آبدار شان از گوهر شاهوار سرشار نمودند - و همچنین تمام ارباب مناصب وغیره از فیض نوال بکام دل رسیدند *

چون طبع اشرف از گلگشت این نزهت آباد باز پرداخته خواهش منش اقدس ازآن بهشتي مقام بکوچ تعلق پذیرفت روز دوشنبه دهم مهر موکب منصور کوچ در کوچ به چهار منزل مرحله پیما شده موضع هیرپور را مرکز اعلام ظفر علامت گردانیده در طي راه کشش خاطر عاطر بتماشای آبشار اوهر که در دو کروهي جمال نگري واقعست گرائیده پس از تماشا معاودت بسوی منزل فرمودند - مجملی از خصوصیات کیفیت آبشار مذکور آنست که منبع آن چشمه ساریست موسوم به کوثر ناگ یعنی چشمهٔ کوثر و آن برفراز کوهی واقع است که کوهی دیگر بر آن مشرف نیست و دورهاش بچهار کروه رسمي مي کشد و وفور آب آن مرتبهٔ ایست که آب آبشار اوهر که بتخمین نظربیست آسیا یا که زیاده ترباشد یک ثلث آنست و دو ثلث آن که از طرف دیگر منشعب میگردد بسمت کوهستان ولایت کشتوار راهي مي شود - منبع آبشار بیرم کله نیز آن چشمه است و شعبهٔ نهر اوهر ازآن منبع جدا شده درمیان کوهسار با نهایت شدت و تندي بغایت سر در نشیب بر روی سنگها غلطیده مي آید و نزدیک ببالای آبشار اصل از سه چهار ذراع بر روی سنگ کلانی درکمال صلابت مي ریزد چنانچه از تندآمدنهای آب در دل آن صخرهٔ صما رفته رفته حوض کلانی مایل بتدویر بهم رسیده که خارا تراشان

فرهاد تیشه ازآن دست حوضی بسالهای دراز نتوانند انگیخت - و ازآن گذشته بفاصلهٔ اندک از قریب یازده گز به نشیمنی که هیئت مستطیل دارد از عالم حوضی خدا آفرین که طول آن قریب به سي و عرض آن نزدیک بیست باشد بشدت تمام مي ریزد و صدای که ازآن بر مي خیزد بمثابتی بلند مي شود چنانچه دو کس که در نزدیکي یکدگر باشند بانگ بلند هم را استماع نتوانند نمود و آن آب ازین موضع پیچان و خروشان بیرون رفته چندین آبشار دیگر حادث مي گردد که آن رتبه ندارد - و ازآن گذشته آبشار سک ناک است که بر یکدست ییلاق توشه مرگ واقعست و ده آسیا آب از قریب پانزده ذراع بلندي بدریاچه که مابین آن واقعست مي ریزد - بالجمله خیل سعادت براه گریوهٔ پیر پنجال از هیر پور کوچ نموده در عرض نه روز قصبهٔ بهنبر را به ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت - و بیست و پنجم مهر بآهنگ شکار قمرغه که چند روز پیشتر ده پانزده هزار کس از اطراف انواع نخچیر و اقسام وحوش رانده در یک و نیم کروهي بهنبر فراهم آورده بودند بصیدگاه شتافتند - و هشتاد هود بال که قوچ کوهي باشد و چهکار در آن روز و سي و نه هود بال و چهکار فردای آن صید نمودند *

بیان برخی از سوانح دولت که در ممالک جنوبي بوقوع پیوسته خبر آن از عرضداشت منهیان آن صوبه در مقام دل پذیر کشمیر بعرض اشرف رسیده - بنابر پاس نظم سلسلهٔ سخن درباب گذارش احوال آن کشور در مقام خود ایراد نیافته بتاخیر افتاده بود اکنون به قلم مي آید - چون قلعهٔ پرینده که از حصون حصینهٔ دکن است و از قدیم باز اختیار بست و کشاد آن بدست اقتدار سلسلهٔ نظام الملک بود در وقتی که برضوان آقا نام گماشتهٔ او تعلق داشت و اعظم خان چندی به محاصره پرداخته بنابر

وقوع بعضی امور در رهن تعویق روزگار و حیز تاخیر مانده بقبضهٔ فیض در نیامد - لاجرم دست از محاصره باز داشته بی نیل مقصود از پای حصار مذکور برخاست - در همان گرمي عادلخان بمیانجي نامه و پیغام در مقام تطمیع رضوان آقای مذکور شده نخست اورا بمواعید دلپذیر مثل سه لک هون نقد و مواصلت انتظام درسلک مردم عمده دو دله ساخت - و اقطاع نامي نامزد او نموده باین همه مواعید امید افزا باقسام وعید ترسانید که عنقریب لشکر بادشاهي بر سر آن قلعه آمده بجنگ و ستیز بچنگ مي آرند - در آن حال محالست که او مجال خلاصي داشته باشد - بنابر آن چون میان این دو سلسله جدائي نیست طریق اسلم و روش انسب آنست که کلید قلعه تسلیم گماشتگان این جانب نماید - آن ساده دل بی عقل فی الحال از قلعه بر آمده عادلخان را دیده و قلعه را بتصرف ایشان گذاشت - و او به سیدي مرجان نام معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپیست بغایت بلند و آتشخانهٔ شرار ست و درست انداز و گلولهٔ آن یک گز قطر دارد شاید که از آن بابت توپی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتشبازي و توپ اندازي مخترع ایشان است نباشد - و آن توپ را رومي خان میر آتش نظام الملک ریخته از آن وقت باز در احمد نگر مي بود - چون در زمان حضرت عرش آشیاني آن حصار مفتوح گشت آن نیز بتصرف اولیای دولت در آمد - چون در ایام جنت مکاني باز قلعهٔ مذکور مسخر عنبر حبشي شد آن توپ را بقصد تسخیر قلعهٔ شولا پور از احمد نگر برآورد - و بعد از فتح آن حصار بکارگري آن توپ را بر قلعه پرینده برده در خندق دوم که از آب خالیست انداخت - دریتولا عادلخان بانواع حیل و فنون جرثقیل به بیجاپور نقل نمود - محصل سخن از آن وقت که قلعهٔ دولت آباد بحوزهٔ تسخیر اولیای دولت در آمد همواره استخلاص قلعهٔ پرینده در خاطر خانخانان جلوهٔ خطور داشت تا درین ولا

شاه شجاع بنواحي برهان پور رسیده خانخانان با سایر بندها ملازمت نموده در مجلس اول درخواست نهضت شاهزاده بدآن صوب نموده شاهزاده بنابر پیشرفت مهمات بادشاهي داخل شهر نشده متوجه آنصوب گشت - از ملکا پور خان زمان را خلعت و فیل داده رخصت نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شتافته آتش نهب و تاراج در ملک مخالفان بر افروزد - و درین فوج از مسلمانان مبارز خان واله ویردي خان و مرتضی خان و رشید خان و اصالت خان و باقي بیگ و مبارک خان نیازي و از راجپوتان راجه جی سنگه و جگراج و راجه بیتهلداس و راؤ کرن و راجه بهار سنگه و راجه روز افزون و راجه سارنگ دیو و سنگرام زمیندار جمون و نرهرداس بندیله و هرداس کچهواهه و عجب سنگه با چند تن معین شدند و خود بدولت و اقبال بعد از ارسال آن فوج با خانخانان و سایر بندها کوچ در کوچ راهي مقصد گشتند - چون بمسامع عالیه رسید که ساهو بهونسله یکی از خویشان نظام الملک را دست آویز فساد ساخته بنواحي ولایت احمدنگر آمده و از سر نو حشری را فراهم آورده بر آن سر است که بحدود دولت آباد شتافته آن سرحد را محشر شورش و آشوب سازد و از آنجا به ظفر نگر رفته در عرض راه متعرض احوال بنجاره و رسانندگان آذوقهٔ لشکر ظفر اثر گردد - بنابر آن شاهزاده دولت خان را با سه هزار سوار کار طلب نامزد ساخته که هرجا با افواج آن گروه نا بکار بر خورد سزای آن ناسزاواری چند در کنار روزگار ایشان گذارد - چون خانزمان با همراهان بر جناح استعجال خود را بنواحي پرینده رسانیده بر کنار نهر آبی بفاصلهٔ یک کروه منزل گزید و فرمود که همه مردم از سردار تا احاد لشکر کوشش نموده هیمه و کاه بسیار برای جمیع سپاه جمع کنند - و آن قلعه در هامون واقعست در همه طرف پیرامون حصار از کمال همواري آن سرزمین فراز و پستي که بجهت پیش بردن ملچار و سیبه در کار ست یافت

نمي شود و بی سرانجام کوچهٔ سلامت بتوپ رس قلعه چه جای تیر و تفنگ پای حصار گذار نمي توان کرد - معهذا از راه کمیِ آب نزول لشکر در جهات جمیع جهت احاطهٔ تامه دشوار است - باوجود این معني خانزمان تهیهٔ شروع اسباب قلعه گیري و محاصرهٔ حصار نموده نخست از سوی بنگاه خود جمیع ملچارها را قسمت کرد و اله وردي خان متعهد کوچهٔ سلامت و سرکردن مهم نقب شده در پیش بردن اهتمام تمام نمود - و چون متحصنان بهمه جهت خصوص از جهت سرانجام ضروریات قلعه و استحکام مداخل و مخارج و مرمت دیوار حصار خاطر جمع ساخته کاری جز مدافعه و مقابله نداشتند - و همت بر آن گماشته شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن توپ و ضربزن بودند - و از جانب عسکر منصور بهادران آزموده کار نیز طلبگار پیشرفت کار آمده بجان و دل مي کوشیدند و در اکثر روزها چندین زخمي و جان نثار مي شدند - و بعضی اوقات مردم غنیم را نیز از رخنه های دیوار و سرا کنگره بتفنگ مي زدند - و از آنجا که قدر اندازیهای قضا است روزی یکی از برق اندازان تفنگی دانسته بجانب شگافی از رخنهایٔ دیوار حصار که درآنجا شبحی در نظر او جلوه گري نموده بود آتش داد - اتفاقاً سیدي مرجان نگاهبان قلعه در آنجا بتفرج ملچار عسکر ظفر آثار در عین اشتغال بود که بمیانجيِ دستیاري اجل تیر بندوق بر شقیقهٔ آن قضا رسیده خون گرفته خورده از سر دیوار حصار بند وجود به قعر خندق خراب آباد عدم افتاد - بنابر پخته کاریهای متحصنان این معني بر اولیای دولت جاودان پوشیده مانده این راز نهاني بر روی روز نیفتاد - چندانکه نهفته عادلخان را آگاه ساختند - آنگاه غالب نامي از بیجاپور بجای سیدي مرجان آمده داخل قلعه شده درین حال بیرونیان اطلاع یافتند - در همین تاریخ شاهزاده

با مهابتخان سه کروهی پرینده رسیده چند روز همانجا قرار اقامت دادند که از توقف عسکر منصور در همان موضع مردم کهي با خاطر جمع آمد و شد نمایند و درین صورت کمک خان زمان نیز باحسن وجوه سمت ظهور یابد - سرداران عادلخان از روی اضطرار همین قرار داد را پیشنهاد خود ساختند که با ساهو و بقیة السیف مردم نظام الملک بهیئات اجتماعي روبروی موکب اقبال شوند - اتفاق روز کهي خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با جمعی از بندهای بادشاهي تابینان خود به نگاهباني فرستاده بود - اهل نفاق در انصرام آن اندیشه متفق شده راه بر همراهان مردم کهي بستند - خانخانان چون به قرار داد آن مقهوران اطلاع داشت اکتفا بفرستادگان ننموده خود نیز سوار شده چون به نیم کروهي معسکر سعادت رسید نزدیک ده هزار سوار مقهوران نمودار گردیده جمعی از آنها باظهار تجلّد و تهوّر پیش تاخته به قلعه دار خان و حسیني قدیمي و چندی دیگر که قراول فوج خانخانان بودند در آویختند - چون باندک زد و خورد غنیم جای خود را گذاشته به خانخانان رسید - درینحال که کار از خویشتن داري در گذشته بود سپه سالار آزمون کار باوجود فرسودگيِ روزگار و تکرار اطلاع بر احوال دکنیان نابکار ناچار خود نیز از جا در آمده سر بر قلب آن گروه زده ایشانرا از پیش برداشت - آن ناقص فطرتان سپه سالار را بطرف فوج کلي خود کشیدند - و به یک دفعه از چهار سوی فوج خانخانان درآمده همگنانرا احاطه کردند - سپه سالار جلادت آثار بنابر تنگيِ عرصهٔ کار یکباره از سر جان گذشته با خود قرار کشته شدن داد - وبی ملاحظهٔ پاس مراتب خویشتن داري که لازمهٔ سرداریست به یک مرتبه خود را بر ایشان زده بزد و خورد درآمد - میرزا لهراسپ نیز از روی تهور و بهادري دلیرانه بر سر دست و پا زدن درآمد - مهیش داس راتهور که از نوکران عمدهٔ خانخانان بود با برادران خود

با قوشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه خان عالي مکان بودند بقصد ادای مراسم مواجهه روبرو شد - چندانکه همگنان جدل کنان و خصم افگنان کام خود از حریف افگني و تیغ زني گرفتند سودی نداد - و با آنکه بباد حملهای مرد افگن گرد از بنیاد وجود بی بود آن خاکساران بر مي انگیختند - و به شعلهٔ جانسوز دمار از روزگار آن خس طینتان بر مي آوردند - سرگرمي ایشان در کار بیشتر و آتش ستیزشان تیزتر مي شد - هرچند در دفع و طرد آن مطرودی چند مساعي جمیله مبذول داشتند و داد دار و گیر دادهٔ حق تلاش و آویزه با آن گروه باطل ستیز بجا آوردند بجای نرسید - تا آنکه عاقبت کار بعضی قتیل و برخی جریح بر خاک عرصهٔ کارزار بیجان و بیهوش افتادند - چون خان دوران از کماهيِ حقیقت آگاهي یافت با غیرت خان و چندی از گرزداران بادشاهي مثل خواجه طاهر و ناد علي و امیر بیگ وغیره با چندی از یکه جوانان کار طلب و دو هزار و پانصد سوار جرار بآهنگ کومک خانخانان شتافت - و در عین رسیدن خود را بر فوجی که از عقب آن سردار شهامت شعار آغاز گیر و دار نموده بودند زده باندک زد و خوردی از نیروی ایزدي ایشانرا پریشان ساخت - و بهمان پا بر قلب جمعی که در دست راست سردار دلیرانه مي کوشیدند و فوج روی خود را برداشته چیره دستي از حد گذرانیده تاخت - و ایشان را باستظهار تائید الهي از پیش برداشته با فوج عظیم غنیم که در مواجهه سپه سالار داد کشش و کوشش داده مهیش داس راتهور و همرهان او را انداخته بودند روبرو شده - و با سایر بهادران خود را چون نهنگ خونخوار بر دریای لشکر موّاج یعنی افواج غنیم زده پنجهٔ ستیز بصید آن روباه صفتان کم فرصت تیز نموده مردانه بدار و گیر و زد و خورد درآمد - و از فرط تهور چون ببرسان ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده جمعی کثیر را بی سر و پی سپر ساخته گروهی

نبوه را زخمي نمود - چندانکه از فرط دوست دشمنیها بل دوستي دشمني هم دیگر کار ایثار بجای رسانید که در آن قسم مقامی نازک دم آب تیغ از گلوی هیچکس دریغ نداشت - و تیمارداري و غم خوارگي را بسرحدی کشید که پهلوی شگافتهٔ مردم را بسوزن پیلک دلدوز رفو کرده در زخمهای مرهم زنگار پیکان انداخت - آخر امر چون نسیم نصرت و شمیم ظفر از وزشگاه تائید ایزدي بر مشام اولیای دولت جاوداني وزید - لاجرم ببوی عنایت عالم بالا روی تازه یافته از سرنو روبروی مخالفان شدند و همگنان بنابر اعتماد آن اعتضاد همدست یکدگر شده یک دفعه از روی اتفاق بر اهل نفاق و خلاف حمله آور گشتند - و بباد صدمهٔ صرصر اثر عرصهٔ مصاف را از کدورت وجود نابود آن ناپاکان بی باک صاف ساخته بطریق تعاقب از دنبال ایشان تاختند - و بشکرانه روزي شدن فتح و نصرت لوای عزت افراخته همعنان ظفر معاودت به خیمه و خرگاه نمودند - و مهیش داس را که جراحت های کاري داشت با دیگر زخمیان و کشتگان برداشته به معسکر سعادت فرستادند - و سوای دلیران راجپوت از بهادران موکب اقبال چند تن دیگر از یافتن زخمهای منکر که باعث رو سفیدي مردان است چهره به گلگونهٔ خون لال ساخته بودند و قلیلی زز دم تیغ آبدار زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند - حق مقام این است که درین واقعه نصیري خان ببذل مساعي جمیله خصوص در حق خانخانان و تخلیص آن والا مکان ازین نوع مخمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ پرتهلکه که قرار برآمدن ازآن باخود نداده بود از سایر دولتخواهان بتفرد تمام اختصاص دارد *

هژدهم ماه شاهزاده شجاع از مقام کناپور کوچ فرموده بصوب پرینده روانه شدند - و منزل آن والا تبار در چاردیواري که به نزدیکي خیمهٔ خانزمان بر فراز بلندي اساس یافته بود قرار یافت - در آن روز

قریب پانصد خون گرفته از تقریب موعد اجل خود استعجال ورزیده از قلعه برآمدند - و در مورچل راجه بهار سنگه بندیله ریخته بدست و پا زدن درآمدند - و باندک زد و خورد جمعی کثیر را بکشتن داده باقي زخمي و کوفته راه فرار فرا پیش گرفتند - روز دیگر بیست و دوم ماه میانه اله وردي خان و گروهی از مخالفان دستبازي وقوع یافت - خان مذکور باعتضاد اقبال خاقاني از ملچار برآمده و به نیروی شهامت مخاذیل را منهزم ساخت - بیست و هفتم که نوبت کهي خاندوران و سید خانجهان بود در بازگشت افواج غنیم نمودار شد و رفته رفته هنگامهٔ جنگ گرم و بازار اجل تیز شد - و بعد از داروگیر که جمعی از هر دو طرف کشته شدند اهل خلاف رو از مصاف برتافته آخر روز خود را به سید خانجهان رسانیده آغاز بان اندازي کردند - و بهادران موکب اقبال مردم کهي را فراهم آورده احمال و اثقال را درمیان گرفته بر سبیل استعجال بهمراهي ایشان راهي شدند- درین حال از بازیچه هاي بدیعهٔ روزگار شعبده ساز و نیرنگ نمائیهای سپهر دو رنگ حقه باز آتش بان به قطار شترهای کاه بار افتاد - چون درین اثنا باد تیز در وزش بود شعلهٔ آتش بی زینهار بزبانه کشي درآمده ازین قطار بدیگر قطارها سرایت نموده دریکدم زدن شتر و گاو بسیار با چندین آدم و اسپ دریکدگر سوختند - و ازین حادثهٔ ناگهاني شورش درسپاه افتاده تورک موکب اقبال جاوداني برهم خورد - و افواج غنیم شیرک شده رفته رفته پیشتر آمدند و شوخ چشمي آغاز نهاده بنیاد دستبازي نمودند و شتر و گاو بسیار از مردم کهي جدا نموده مي راندند - درین اثنا خان دوران و سید خانجهان مخالفان را تا پایان روز رانده در لوازم تعاقب از قتل و اسر تقصیر روا نداشته اسپ و شتر کهي را خلاص نموده بمنزل معاودت نمودند - چون در عرض این طول مدت

باوجود بذل مساعي جميلهٔ اولیای دولت کار نقب بجای نرسید و مقصد بروفق دلخواه پیش نرفت - چه از بعضی نقبها آب برآمد و مابقي را آن باد پیمایان خاکسار پی برده انباشتند سوای نقبی که از ملچار اله وردي خان سر شده بود و بنابر اهتمام آن خان کار طلب شجاعت نشان که کوشش تمام درباب آن بجا مي آورد از عروض آفات مذکور سالم مانده بپای دیوار شیر حاجي رسیده بود در حضور شاهزاده آنرا آتش زدند - اگرچه یک برج پرید اما چون راهی که بحسب فسحت در خور یورش باشد کشاده نه گشت روزی چند صبر کردند که نقبی دیگر که نزدیک بدیوار بست رسیده بود آماده شود - چون آنرا نیز آتش دادند درین مرتبه نیز اندک رخنه وا شده چندان کشادگي که مقصد بود بهم نرسید - و باوجود عدم تهیهٔ اسباب یورش پریشاني عسکر ظفر اثر بنابر نایابي علف دواب و تعذر علاج آن بمرتبهٔ کمال رسید با آنکه خانخانان ما فوق امکان در آن باب دست و پا زده مساعي جمیله مبذول میداشت - و لیکن چون رهین بودن سایر اشیا در گرهٔ کرد وقت و حیّز تعویق و تاخیر روزگار است کشش و کوشش سودی نداده در آخر کار از چاره‌گري فرو ماند - چه تا ده کروه و زیاده هیچ جا هیمه و کاه نمانده بود - و هر نوبت که لشکر بکهي میرفت پیش از بیست کروه در طول و عرض اطراف آن تردد نمودهٔ بهزار محنت و جنگ و جدل خوراک یکروزه بدست مي آوردند - از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات مي شد وقت پرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر مساعدت نمي نمود - و از همه عمده‌تر وجود نفاق بود که باعث عدم اتفاق و علت بر نیامد مطلب شد - و ناشي شدن این نفاق باین وجه بود که در وقتی که خان دوران سپه سالار را کمک بوقت نمود چنانچه در جای خود گذارش پذیرفت از زبان او گفته یا ناگفته

در افواه افتاد که خانخانان به سعي من از قتل نجات یافت - و گفته گفته این معني بخانخانان رسید و ازین سخن مادهٔ رنجش پیدا شد - و بنابر آنکه اکثر امرا و سایر ارباب مناصب از بدسلوکي خانخانان آزرده خاطر بودند وقت یافته به نمامي و سخن چیني در آمدند - و از زبان سپه سالار نیز گفتگوهای ناملایم و سخنان نامناسب به خاندوران رسانیدند - و از فتنه انگیزي مردم درمیانه آتش نفاق افروخته شد که بخود داري مواسا و مدار اخس پوش ساختن آن به هیچ وجه صورت نمي بست کار بدآن کشید که از راه رعایت جانب جانبین و حمایت طرفین شرارهٔ شرارت آن مرض مسري بهمگنان سرایت نمود - و عاقبت بخیهٔ عداوت که در لباس بود بر روی کار افتاد و دشمنیهای نهاني آشکار شد و معامله بجای رسید که کومک و امداد و اعانت و خیرخواهي از سردار گرفته تا احاد سپاه درمیانه پامال شد بلکه همگي بشکست کار یکدگر کوشیده در افسردگي رونق بازار هم جد و جهد مبذول مي نمودند - و بر زعم یکدگر در هر باب کنگاشهای خطا داده مصلحتهای که عین مفسده بود میدیدند - و عاقبت کار بدآنجا کشید که غنیم را از تدبیرات و قراردادها آگاه مي ساختند - چنانچه ازآن پس هیچ اندیشه پیش نرفت و قطعاً مهمی درپیش نهادي بانصرام نرسید - و باین معاني قرب برشکال که در حقیقت علت تامهٔ مراجعت لشکر بود بمیان آمد - چون سپه سالار دید که سرانجام کار و معامله بدین مقام رسید و دانست که بیش ازین توقف باعث مزید خرابي همگنان مي شود معهذا کاری از پیش نمي رود لاجرم از روی پیش بینیها دیده و دانسته تسخیر قلعه بتاخیر قرارداده از شاهزادهٔ عالمیان در خواه دستوري معاودت نمود و این معني را بوجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطر نشان و دلنشین ایشان ساخت - شاهزادهٔ والا قدر سایر امرا را طلب فرموده همگي را

دستوري كارسازي ارتحال دادند - دهم خورداد از منزل پريندده طبل رحيل كوفته نداى حي على السبيل دادند - كه از بيم عربدهٔ فيلان سحاب برشكالي كه بيكدم بحر محيط را خالي و ربع مسكون را پر مي كنند قبل از آنكه به منصوبهٔ طلسم بند سيلاب كه شتران بد مست امواجش كف برلب شور و شغب مي آوردند و هواى شورش و آشوب در سرجا داده سر راه بر راه سوار و پياده و اسپ و فيل مي بندند طريق عبور بر عسكر منصور فيل بند گردد - موكب اقبال با شتاب باد و سحاب رخ براه نهاده كوچ در كوچ متوجه برهانپور شدند و بعد از قطع سه چهار مرحله مخالفان مقهور خود را نمودار ساخته مركب تازي كه در حقيقت در برابر شير مردان ازآن روباه بازان عين گاو تازيست آغاز كردند - خانزمان و راو سترسال و جگراج و راوكرن با همگنان بارگي باد پاى آتش عنان را به خار مهميز آتش انگيز گرم لگام ساخته يكبارگي از جا در آوردند - و ايشان از پيش و اصالت خان و خليل الله خان از عقب چون برق سوزان بر قلب خرمن آن سياه روزان زدند - و بباد حملهٔ نخستين صرصر كين برانگيخته بنياد آن خس طنيتان مگس صفت را كه بحركت نسيمى بل بتحريك مروحه ناپيدا بلكه معدوم مطلق مي شوند و باز بهنگام فرصت همانا در ساعت مخلوق شده هجوم مي آرند و باعث كدورت دماغ و عدم صفاى وقت رفته برهم زن هنگامه فراغبال مي گردند بباد فنا بردادند - و از آنجا متوجه مقصد شده با ساير ملتزمان دوم تير ماه داخل برهانپور شدند - بندگان حضرت بعد از استماع اين حقيقت سرتا سر كردار و گفتار سپه سالار نكوهيده و نا ستوده گرفته بل بى حساب و نا خردمندانه شمردند - و ساير اين معاني كه بهيچ وجه مرضي مبارك نبود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر نحوي گراني نموده كه اكثر اوقات همگي شيوهاى نا سردارانهٔ او را

بر زبان مبارک آورده غائبانه او را نکوهش مي فرمودند و بر زبان آوردند که بردن شاهزاده بجهت تسخیر پرینده که فتح آن پله کمترین بندهای تخت همایون بخت است ببالا گهات بغایت ناپسندیده بود - دوم سلوک بروش نا سردارانه با سایر سرداران نمودن و رمیده دل و رنجیده خاطر ساختن تمامي بندها و گوش بحرف سخن چینان فتنه انگیز کرده راه نفاق همگنان کشودن آنگاه بمقام اصلاح در نیامده از همه عمده تر تصویب رای خطا پیرای معاودت نمودن و شاهزاده را بی برآمد مراد به برهانپور باز گردانیدن بالجمله فی الحال از موقف خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر امرای نامدار بی توقف بدرگاه والا معاودت نمایند *

بیست و چهارم مهر جگناتهه کلاونت که درینولا مهاکت راج خطاب یافته در فن موسیقي روش هند خصوص ترکیب نغمات و بستن تصانیف و ابداع معاني بدیعه و مضامین عالیه در سر تا سر این کشور همتا و همسر ندارد از دار السلطنت لاهور که حسب الامر اعلی برای تالیف و تصانیف آنجا توقف نموده بود به زمین بوس خلافت رسیده دوازده دهرپد که در آن مدت بنام نامي بندگان حضرت مشتمل بر معاني و نغمات مختلفه مولف ساخته بود در انجمن والا به سمع عالي رسانید و بغایت پسند طبع اقدس و خاطر حقایق یاب دقایق رس بادشاه هنر سنج قدردان افتاد - و از عنایت حضرت با زر هم ترازو گشته چهار هزار و پانصد روپیه هم و زن او بدو مرحمت شد - و دهرپد عبارتست از تصنیف نغمات مولفه که بنام ملوک و اصحاب دولت ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و بشن پد که معني تصنیف است بنام شري کشن معبود هنود که آن طبقه واهي عقیده باطل کیش در حق آن مبطل باوتار یعني حلول حق تعالی قایل اند

هر دو از مخترعات راجه مان تونور راجه گوالیار است - و علت ابداع آن شد که در عهد پاستان تا زمان راجه مان مذکور مدار اهل هندوستان در غنا و سرود بر نوعی از صوت و عمل بود که آنرا کبت و چند و دوهره میخواندند و چون نظم آنها به لغت اهل کرناتک بود که فنون موسیقي ازآن ولایت در سایر بلاد هند انتشار یافته بنابر کمال اشکال آن زبان اهل کشور از آنها به حسن نغمه تنها بسند نموده چندان ذوق سرشار از معاني آن نداشتند - لاجرم راجه مذکور که نهایت مهارت در فن موسیقي و تالیف نغمه مطربه داشت چنانچه نایک بخشوی گوالیاری که پیشوای این اهل علم است تربیت کرده و بر آوردهٔ اوست بلغت گوالیار دهرپد و بشن پد وضع نموده آنها را منسوخ ساخت - و رفته رفته نایک مذکور که درین فن فرید قرون و اعصار است بدقت طبع نازک در آنها تصرفات بجا کرده این طرز تازه را بسرحد کمال رسانید - از آن عهد باز بتوجه راجه و بخشو نایک گوالیار که لغت آنجا در تمام هند و سند سند است و اهل آن از ذکور و اناث به لطیفه گوئي و شیرین زباني و ملاحت گفتار و لطف تکلم و نزاکت طبع و دقت فهم و حسن صوت و درستي اصول و آهنگ توافق نطق مورد ضرب المثل اند معدن نغمه و منبع فن موسیقي شد - و تصانیف نایک مذکور که از باب کارنامهای عبد القادر است که استادان صاحب قدرت این فن از استماع آن گوش مي گیرند بلکه حلقهٔ شاگردي وغلامي اش در گوش هوش مي کشند در هیچ جا بهتر از اهل آن سرزمین یاد ندارند بلکه بخوبي ایشان نمي خوانند - مجملاً نایک مذکور یگانهٔ عصر بلکه وحید قرون قبل و بعد خود بوده چنانچه گلبانگ آوازهٔ او چون صیت حسن صوت هزار دستان آویزهٔ گوش هوش اهل چهار حد خورم بوستان هندوستان بل شش جهت هفت کشور شده بود از اصحاب مهارت این فن بچندین وجه امتیاز داشت ازجمله آنکه علم و عمل را بنحوی باهم ضم کرده

بود که در عین خوانندگي پکهاوج را که دُهلیست هلیلچي نواخته مراعات نطق و ضرب در کمال توافق مي نمود - چنانچه استادان فن ایقاع و اصول که بهزاران جر ثقیل ریخت ضروب و تال آنرا نگاه مي دارند بدرستي او نمي توانند نواخت - دیگر آنکه تیز آهنگي آواز و قدرت آن بلند آوازه در سایر دقایق فن خوانندگي و گویندگي خصوص علو درجه شد و مد در مرتبهٔ داشت که ما فوق آن امکان ندارد چه جای آنکه بعمل توان آورد - و برخلاف خوانندهای این کشور که بی دم کش نفس نمي توانند کشید از هم آواز و همدست بی نیاز بود - دیگر آنکه نهایت مراتب فصاحت و بلاغت بآن مرتبه خبرت درین فن جمع کرده بود که فحول شعراء ملک براعت او اقرار داشتند - الحاصل رتبهٔ نایک درین فن بمرتبه رسید که با آنکه دست پرورد راجه بود آن قدردان هنرآور از مفاخر خود دانسته بر سایر راجهای این کشور بوجود بدیع الجود او تفاخری مي نمود - و آن نادرهٔ دهر و یگانهٔ هفت اقلیم نیز باوجود این خصایص دقایق حق شناسي و وفاداري که در امثال این طبقه عزیز الوجود است بدرجهٔ داشت که باکمال تطمیع و ترغیب راجهای عظیم الشان این ملک جدائي از ولي نعمت خویش اختیار ننمود و تا وقت نزع روان راجه به هیچ وجه روی ازو نتافت - چون بعد ازو ابراهیم بن سکندر لودي گوالیار را از دست راجه بکرماجیت پسر او انتزاع نمود بنابر مقتضای پیمان حقیقت شناسي به همراهي دشمن او رضا نداده پای در راه فرار نهاده خود را به راجه کیرت سنگه راجهٔ کالنجر رسانیده سادس خصایص حواس خمس او شد - چه راجهٔ مذکور از مواهب خاص عالم بالا باختصاص پنج نادرهٔ عصر از جمیع سلاطین روی زمین امتیاز داشت - و از مبداء آفرینش تا آن عهد بملوک هفت اقلیم در هیچ یک روزگاری امثال یکی از آنها روزي نه شده بود چه جای اتفاق وجود هر پنج در

یکجا چنانچه کسری پرویز نیز بر سایر خسروان عجم بل سلاطین عالم بچند مراتب لوای مزید امتیاز می افراشت - اگر نظیر یکی ازین بی نظیری چند بنظر در آوردی عموم آن مزایای خصوص شمایل شیرین محبوبه اش از چشم افتادی - و اگر ازین دست نوادری بچنگ او آمدی هر آئینه طلای مشت افشار از دست دادی و از تگاور صبا رفتار سبک خیز شبدیز که ابلق نیرنگ روزگار پای هم پویگی آن نداشت و سمند مهر و خنگ ماه بل نیلهٔ گردون گیتی نورد بگرد گرد او نمی رسید شکال تعلق و عقال علاقهٔ خاطر گسستی - و دیگر بر تخت طاقدیس که در روی کاخ هفت طبقهٔ خاک و زیر رواق نه طاق افلاک به یکتائی طاق بود و هیچ صاحب دیهیمی را از شهریاران اولی الابصار ازآن دست تختی بچنگ نیفتاده بود و آن رنگ گرانمایه اورنگی هیچ تاجداری نداشته - بلکه نظیر آن سریر فرخنده بنظر هیچ صاحب افسری درنیامده نه نشستی - مجملا جمله نوادر راجه که بحقیقت سر آنها میشد حکیمی بود دانا از طبقهٔ براهمه که بر همه انواع ادانش قادر بوده در جمیع حکمت یعنی الهي و طبعي و رياضي و سایر فروع آن اصول اصیله از اصناف نوع بشر بدان سان امتیاز داشت که انسان از جنس حیوان و در حکمت عملي و سیاسات مدني و منزلي بدآنگونه ماهر که راجه به نیروی رای انورش از سایر رایان آن کشور باج گرفتی - و بزور تدبیرات متین و ترویج رای مبینش دقایق نظام کارخانهٔ دولت راجه اعلی درجات رونق و رواج پذیرفته بود چنانچه مهاراج ادای خراج پذیرفتی - بی تکلف اگر نوشیروان را که سر اکابرهٔ اکاسره است صحبت او رو دادی هرآئینه بدستوري خرد ادب آئین دست از مصاحبت دستور دانش منش خویش بزرچمهر دانا شسته نظر از صوابدید تدابیر او بستی - وگر هرمز را در انجمن حضور او نقش مجالست درست نشستی لامحاله بر

بزرگي او اعتراف نموده پيوند اميدواري از بزرگ اميد وزير خويش گسستي - ديگر پسري نيكو محضر فرخنده سير كه از ساير ابناء زمان در همه ابواب بر سر آمده بود در هيچ ماده از هيچكس پاي كم نمي آورد - خصوص در باب كمال جمال و حسن خلق و لطف خلق كه درين مواد شامل نصيب كامل نصاب آمده در جميع فضايل نفساني و خصايل انساني ثاني نداشت - چنانچه راجه بحسب آن مزيت بر پرويز آن مثابه تفوق داشت كه ما فوق آن بتحت، تصرف تصور در نيايد چه از ناخلف پسر بيهوش پدر كش به خلف صدق ادب پرورد كه سرچشمهٔ حيات جاويد و سرمايهٔ اميد پدر باشد فرق در مرتبه نيست كه تا روز شمار هزار يک مراتب آن بشمار درآيد - سوم دو مطربه كه در حسن صورت و لطف صوت و نهايت تفرّد در فنون غنا و رقص و كمال مهارت در انواع رود و سرود هر دو يگانهٔ دهر و فتنهٔ شهر بودند - چنانچه از شرم تيز آهنگي آواز و تندي مضراب شاز شان زهره چنگي هژده ناخن خويشتن را از بن دندان شكسته - و دستبرد و موافقت ضرب و نطق شان دست مطربان بالا دست بسته - در انفعال خوبي رقص و پاي كوبي ايشان رقاصان سرآمد از پا نشسته - اگر خسرو پرويز حركات و سكنات موزون و نشست و برخاست مطبوع هريک ازآن دو شوخ چشم شيرين شمايل شور انگيز بنظر در آوردي مجنون آن ليلي وشان شده شكّر شيرين اداهاي شيرين در كام عيش او كار زهرآب خنجر شيرويه كردي - اگر يک بار الحان ترانه هاي طرب آمود و تازهٔ آن دونگار پركار استماع نمودي ديگر گوش هواي نكيسا نكشادي و ازآن پس آرزوي شنيدن لحن باربدي را در پيشگاه خاطر بار ندادي - ديگر طوطي كه از غنچهٔ منقار دو برگه اش كه گل صدبرگ را طرز شگفتگي آموخته دريک داستان هزار گل دستان شگفتي - و هرچه بدو تعليم كردي اگر همه سه نكته بودي بيش از گفتن نكو

گفتی - سبز بختی که از روشنی بیان بدآنگونه سخن سفید کردی که رنگ بیرون دادهٔ معنی سخن رنگین در نظر صورت بستی - بالغ کلامی که بدانسان ابواب طلاقت لسان و بلاغت بیان کشادی که رونق بازار بضاعت سحبان شکستی - نوش لبی شکرین منقار خضر شمائلی سکندر وش آئینه دار - روان گفتاری که چشم سخن ازو جان پذیرفته بود - شیرین بیانی که از معلم سلیمان منطق الطیر یاد گرفته - قوت حافظه در پایه که اگر تعلیم یافتی هرآئینه لوحهٔ سینه اش معائینه مانند لوح محفوظ حافظ قرآن گشتی - قدرت ناطقه در مرتبه که چون معانی بیان نمودی از طلوع هلال منقارش صنعت براعت استهلال نمودار شدی - ملخص سخن نایک مذکور مفت بچنگ راجه در افتاده بود نوادر پنجگانهٔ او برین سر نازل شده منزله سته ضروریه بل کمال عشرهٔ کامله پذیرفت - لاجرم آن قدردان هنرمندان درخور قدرت حق قدر او بجا آورده تا بجای در مقام انعام و اکرام او که مهر مهر بر او افگنده حاصل خزینهٔ شایگان برآن گنج باد آورد رایگان افشاند - بلکه مهر مهر ازآن پنج گنج روان که داشت برداشته بصد دل دل بروبست - و سرپنجهٔ تعلق از همه آنها بآب دل سردی شسته سرگرم صحبت آن باعث گرمی هنگامهٔ شور و سرور شده - درین اثنا گوش زد سلطان بهادر گجراتی شد که ازین دست دستان سرای از قضایای اتفاقی بدست راجه کیرت سنگه آمده لاجرم بنابر چشمک زنی طمع خام بمقام پخته کاری درآمده نامهٔ از روی کمال ملایمت و همواری براجه نوشت - سرجملهٔ مطالب آنکه چون از مواهب آسمانی ازین عالم عطایا به راجه ارزانی شده انصاف و مروت اقتضای آن دارد که از جملهٔ آن مکارم عظمی درباب ایثار یک مکرمت که ارزان بدست آمده یعنی نایک مذکور اگرچه سرجمله آنها ست آثار جوان مردی بظهور آرد - راجه بیچارهٔ آن درمانده چندانکه دست و پا زد و اموال عظیمه

در بدل آن بی بدل پیش کرد سودی نداده بجای نرسید چه سلطان همه باب بزور و زر و لشکر و کشور برو غلبه داشت - معهذا از در مردمي درآمده لاجرم باوجود آنکه این معني بغایت برو گران بود چار ناچار باکمال دل گراني نایک را بر سبیل هدیه بخدمت سلطان فرستاد و تا فرجام روزگار معزز و مکرم به خدمت سلطان روزگار بسر برد - و بعد از نایک سرزمین گوالیار که برو بومش عیش انگیز و نغمه خیز و آب و هوایش طرب آمود و نشاط آمیز است تان سین نام سرود سرای را جلوه داده محفل آرای بزم روزگار ساخت - و او در مبادي روزگار خود نزد رامچند بگهیله راجهٔ ملک ماندهو مي بود تا آنکه حسب الامر حضرت عرش آشیاني راجه او را بدربار سپهر مدار فرستاد و از پرتو عنایت و تربیت آن حضرت کارش بحدی بالا گرفت که در زیر چرخ والا نظیر خود نداشت - چنانچه روش تازهٔ آن نیرنگ طراز بنحوی مطبوع طبع افتاد که رفته رفته روش خوش آیندهٔ نایک را یکباره از یاد مردم برد - و باوجود آنکه گمان آن بود که طریق مستقیم او از کمال قوام و متانت تا قیام قیامت بر نهج استقامت خواهد بود امروز تصانیف متین او نظر بر روش تان سین حکم تقویم پارین دارد *

اکنون ازین پهناوري و فراخ روي که بتقریب مذکور رو داده و بنابر شوق سخن رفته رفته درین وادي بطول کشیده باز آمده بسر سررشتهٔ سیاق سابق که عبارتست از سوانح دولت بی پایان مي رود - درین ایام بمحض خاصیت جشن و عهد بادشاه دین پرور که ثمر نیت آن سرور بود راجه جوگوي زمیندار بهنبر با سایر قبیله و عشیره و خویشان خویش که قریب پنجهزار کس بودند اسلام آورد و از حضرت خلافت راجه دولتمند خطاب یافت - و سبب صوري این معني آنکه بعرض والا رسید که اکثر سکنهٔ ولایت بهنبر و اطراف و نواحي آن باوجود ادعاي مسلماني و اتصاف به سنّت آن از سر جهالت

و خادانی با کفار وصلت مي کنند و تا الحال این طریقه درمیان مسلوک است که دختران کفار را که به مسلمانان داده باشند بعد از فوت دفن مي کنند - و دختران مسلمانان که در خانهٔ هنودان باشند بروش ایشان مي سوزانند - لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرقانی را که از موقف احکام یزدانی برسالة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شرف صدور یافته و در دار الانشاء شریعت غرّا طغرای امضا پذیرفته حلیهٔ توقیع نفاذ بخشیدند که مسلمه که در خانهٔ کافری باشد و او اسلام آورد بر طبق شرع شریف نکاح بسته بدو باز گذارند - آنگاه او را از نظر انور گذرانیده بانواع عواطف آن سرور فایز گردانند - و اگر بمقتضای شقاوت ذاتي و کفر اصرار نموده تن بدین در ندهد و گردن بدین سعادت ننهد بر وفق وسع تموّل جرمانه گرفته او را از مسلمه تفریق نمایند - مجملاً برین سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شدند و انواع عواطف درباره ایشان بوقوع پیوست - و این معنی محرک سلسلهٔ اهتدای راجه جوگو شده به ته دل از علاقهٔ تعلق عقدهای پرخم و پیچ زنار پیوند گسل گشته بر سر شاه راه راست هدایت آمد و عقد بیعت اسلام چون عقدهای سبحه تسبیح و تهلیل بصد دل بر رشتهٔ آن بست - و خویشان آن هدایت گرای به اندیش نیز بمحض متابعت او پیروي طریقه دین متین نموده رفته رفته سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند - و حضرت خلافت پناهي معلمی را موظّف ساخته بجهت تعلیم لوازم اعتقادات و وظایف عبادات مقرره بر ایشان گماشتند *

چون ظاهر قصبهٔ گجرات پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ آن قصبه معروض واقفان عتبهٔ سدره رتبه داشتند که بعضی از کفرهٔ فجرهٔ زنان و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند و گروهی بد بخت خارج از دایرهٔ دین نیز از طور حد و اندازهٔ خود پای

بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات خود نموده اند - بندگان حضرت تحقیق حقیقت این امر را به شیخ محمود گجراتی که داروغگیٔ همگی نو مسلمانان بدو مفوض بود مرجوع فرموده مقرر ساختند که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را ازینان گرفته مساجد را از منازل این بی دینان جدا نموده حقیقت بعرض مقدس رساند - چون شیخ بآن قصبه رسید هفتاد اصیله و کنیز مسلمه را از تصرف آن مردودان برآورده بمردم متدین پرهیزگار سپرد و چندین مسجد را از خانهای ایشان فراز ساخت - و بی سعادتی که نسبت بمصحف مجید استخفافی ازو سرزده بود بعد ز اثبات او را گردن زدند - آنگاه امر اعلی بصدور پیوست که در سایر ولایت پنجاب هرجا این صورت بیمعنی رو نموده باشد متکفّلان مهمات شرعی و متصدیان خدمات عرفی شرایط تفحص و تجسس بجا آرند - و مسلمات را از قبضهٔ تصرف و اراضی مساجد را از خانهٔ کفار برآورده بعقد مسلمانان در آوردند - قریب چهار صد هندو بطیب خاطر قایل کلمتین طیبین گشته از ته دل مسلمان شدند - و هفت مسجد از کفرهٔ فجره برآمده بتازگی عبادتگاه اهل اسلام گردید و سه بتخانه از بیخ و بنیاد برکنده شد و بجای آن مساجد و معابد اساس یافت *

چون درینولا قلم تقدیر بمقتضای قضای نافذ بر عزل سید عبد القادر مانکپوری میر عدل اردوی معلی رفته بود لاجرم بقصد استزاد و رفع مراتب و نصب منصوبهٔ تقلد دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عطلت و اختیار عزلت جزم نمود * و چون بنابر آن اندیشهٔ باطل و طمع خام مفسده مکیده به خاک نهفته دام کید برای صید جاه دنیا و زر نهاد و باستظهار تمـــام از تکفل منصب کامل نصاب مذکور استعفا کرد - بندگان حضرت آن سید رفیع القدر را راست گو پنداشته ازین خدمت پر مشغله معاف داشتند - و میر

برکه بخاري را که سید نیکو محضر پاک دین صاحب دیانت است بجهت تصدي این شغل شریف از سایر مردم آدمي وش دربار سپهر آثار گزیده بحفظ مرتبهٔ عدالت که در آن تقدیم کمال دادگري و نیکوکاري و نگاهداشت سررشتهٔ نصفت و انصاف در کار و پاس مراتب شریعت و حقیقت و هزار گونه حقایق و دقایق دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و جانب داري در سلوک این طریقهٔ دقیقه ناچار است بر گماشتند - و چون او متقلد قلادهٔ این امر شد و کمند اندیشهٔ سید مذکور کوتاهي کرده به نشیمن عنقای مدعا نرسید و معهذا مگسی در محکمهٔ حکومتش نپریده کلاغی بر کلوخش نمي نشست درین ماده که تیر تدبیرش برسنگ خورده بود از گوشه گیري پشیمان شده رفض مذهب اعتزال نمود - و حوصله اش ازین خسران مبین تنگی کرده تشنیع این امر شنیع منکر که عبارت از دعوی غبن فاحش است بر خود پسندیده و لیکن ازین غرامت که برو رفته بود اظهار ندامت نموده اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار کوشید و بجایی نرسیده سودی نکرد ناچار رضا بقضا در داده دم در کشید *

چون بعرض مقدس رسید که در نواحي کهنه از توابع داخل مضافات جانوهه که بغازي بیله اشتهار دارد انواع نخچیر را اقسام جانوران وحشي یافت مي شود و صید قمرغه بآساني دست مي دهد به الله ویردي خان قراول بیگي حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطهٔ جانوران فراهم آورده در جایی که مناسب قمرغه داند وحوش را رانده نگاهدارد - چون فرموده بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکه تازي و شکار اندازي درآمدند - سه روز پی در پی در آن سرزمین رحل اقامت انداخته به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - و در عرض آن ایام چهار صد و بیست و سه راس از قوچ کوهي و چهکاره و مار خوار شکار شد -

و آن عبارتست از بز کوهي که آنرا رنگ نیز خوانند و بهندي زبان رام چیله گویند - از آنجمله پنجاه راس به تیر و تفنگ خاصه انداختند - و باقي را وقتی که شاهزادها از شکار باز پرداختند جمعی از مقربان حسب الامر اعلی صید کردند *

و از سوانح این ایام چهاردهم آبان ماه مذکور خانزمان که همواره از نامهرباني خانخانان پدر خویش گله مندي داشت درینولا بنابر بی روشي سرشار و بدخوئي ناهنجار او که از حد تعدي تجاوز داشت بنحوی رمیده دل و رنجیده خاطر شده بود که تجویز این معنی دور از راه نموده سرحد عظیم بالای گهات را بی سردار واگذاشته بدون تحصیل رخصت متوجه درگاه گیتي پناه شده بود - درین تاریخ رسیده خود را به سعادت ملازمت بادشاه قدردان مهربان رسانید و بندگان حضرت چون اطلاع بر خصوصیات احوال خانزمان داشتند و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و ارادت و کار طلبیهای او در نظر داشته بدولت مي دانستند که این معني بی اختیار ازو سر بر زده و تا قدرت بر پاس خود داشته نگاهداشت آن عالم سرحدی را از دست نداده و بدون اضطراری بی دستوري روی بدربار گیتي مدار نگذاشته بنابر این معني گرفتی و مواخذه برو نه گرفته این معني را بر روی او نیاوردند چه از آنجا که حضرت بادشاه حکیم منش سراپا دانش همه جا بمقتضای قواعد عقلي عمل نموده دستور العمل خرد والا را دست نمي دهند - چون تکلیف مجبور در معني نوعی از جبر ست از این معني اغماض عین فرموده حمل بر بیروشیها و کوتاه اندیشیهای خانخانان کردند - و نخست در لباس کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناهنجار آن سردار ناهموار با فرزند خلف ارشد کار آمدني خود فرمودند که آشنا را حال اینست وای بر بیگانها - آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور معاش ناپسندیده

نکوهیدهٔ او باخانزمان ظاهر مي شود که رنجش خان دوران و سایر بندهای درگاه ازو بیجا نبود - مجملاً چون بالا گهات نگاهبانی لایق نداشت بی توقف از موقف خلافت فرمان اشرف بنام خان دوران صوبه دار مالوه شرف صدور یافت که بیدرنگ از آنجا ببالا گهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبهٔ دیگر بحفظ آن سرحد و ضبط و ربط سایر ولایات متعلق بدان پردازد - قضا را در همین تاریخ از انهاء واقعه نویسان آن حدود بوضوع پیوست که مهابت خان خانخانان از اشتداد عارضهٔ بواسیر کهنه دیرینه که درین کشور به بهگندر معروف است آهنگ صوبه داریِ ولایت عدم آباد نمود *

از وقایع این اوقات سعیده سمات صید نشاط اندوز جرگه خرگور است که هرگز بسعيِ فرمانروایان این کشور بمنصّهٔ ظهور نمایان نه شده بود - و سبب اتفاق سنوح آن شکار نادر الوقوع اینکه چون چراگاه مقرر این نوع جانور وحشي که اکثر اوقات در بیابانهای دور دست مي باشند بحسب مقرر شوره زمین شخ که از آباداني بعید الوقوع باشد چنانچه از راه دور پآبشخور معین آمده باز بجای مي روند - و در اطراف بهیره و خوشاب که از پرگنات عمدهٔ پنجاب است بر کنار رودبار بهت واقع گشته ازین دست سرزمین بسیار است - بنابرین خرگور نیز در آنجا بیشمار است درینولا که نواحيِ آن سرزمین پی سپر نعال مراکب موکب والای خدیو هفت کشور گردید اله وردیخان قراول بیگي در آن نواحي تنگ نای بنظر در آورده که غدیری بغایت کم آب در آن واقع بود بنابرآن بخاطر آورد که سر راه آبشخوار مقرر معتاد گله های گور را بگیرد - چون بضرورت بر سر این غدیر آیند آنها را بدام آورده و رفته رفته عرصهٔ کار بر آنها تنگ ساخته بخاطر جمع تمام لوازم قمرغه پردازد - مجملاً این اندیشهٔ مستعد را نزدیک بکار انگاشت و بر سر

انصرام آن پیشنهاد آمده نخست تفحص آبشخور مقرر گوران نمود آنگاه جمعی را بجهت منبع آن آبگاه معین تعین کرد - چون مکرر آن سوخته درونان آتش عطش را از آب خوردن باز داشتند ناچار بدآن مضیق در آمدند - درین وقت دام کلان موسوم به نادر بر اطراف آن کشیده همگی را بحیط احاطه در آوردند - چون این معنی دور از راه که بتوجه اعلی قریب الوقوع شده بود صورت پذیر گشت با بادشاهزادهای عالي مقدا و چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر بمیان آن دامگاه در آمده چندی را خود به تفنگ و تیر افگندند - آنگاه بحسب امر مطاع نخست شاهزادهای جوان بخت چندی دیگر را صید نموده تتمه را ارکان دولت ابد پیوند انداختند - و چند گور بچه گرز داران و قراولان زنده دستگیر نمودند - و خاطر اقدس بندگان حضرت ازین شکار بدیع اتفاقي بی نهایت منبسط و فرحناک گشته از آنجا شادکام متوجه دار السلطنت لاهور شدند *

ششم آذر ساحت دار السلطنت لاهور از ورود مسعود شهنشاه زمین و زمان مکانت دار الخلافه یافت - و بتازگي دولتخانهٔ سرزمین معلی را از نزول اجلال و قدوم جاه و جلال آن والا منزلت کار بالا شد - در همین روز عنایت نمایان آفتاب گیر که از خصایص بادشاهان این سلسلهٔ عظیم الشان و ارشد اولاد امجاد ایشان است به سلطان دارا شکوه لطف فرمودند - و سرکار حصار را که تعلق آن بسرکار شاهزادها بغایت فرخنده فال خجسته شگون است بآن عالي مرتبت ارزاني داشتند - سابق صوبه داري کل خاندیس و برار و دکن به یک صاحب صوبه تفویض مي یافت اکنون دو صاحب صوبه درین ولایت پهناور مقرر نمودند - چنانچه بالا گهات و برار و دولت آباد و احمد نگر و مضافات آنها که مجموع یک ارب و نوزده کرور

دام جمع دارد بضبط و ربط صاحب صوبهٔ جداگانه باشد و پائین گهات که نود کرور دام جمع تام آنست با یک صوبه دار باشد - بنابرین خانه‌زاد قابل رشید معامله فهم کاردان یعني خان شجاعت نشان خانزمان باین مکرمت والا سرافراز شده نگاهبانیِ بالاگهات بعهدهٔ تعهد او مفوض گردید - و باضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه منصب پنجهزاري ذات و سوار دو اسپه سه اسپه باشد پایهٔ اعتبار و سرمایهٔ افتخار او افزایش پذیرفت - و مرحمت خلعت خاص و جمدهر و شمشیر مرصع و اسپ خاصگي و فیل بالاایر ضمیمهٔ سایر این مراحم عمیمه شده - در همین محفل خاص از روی عنایت صوبه پائین گهات در عهدهٔ تکفّل خان دوران صوبه دار مالوه شده خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه برای او و خلعتهای فاخره مصحوب خانزمان بجهت مزید مفاخرت امرای دکن مرسول گشت - و صوبهٔ مالوه از تغیر خاندوران باله ویردي خان مرحمت شده - و از اضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار که چهار هزاري چهار هزار سوار باشد سربلند گردید - و همدرین ایام شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود *

درین ایام نظر عاطفت مستعد پرور خدیو هفت کشور پرتو عنایت و توجه برساحت حالت قبول و قابلیت و استعداد تربیت شاهزادهٔ سعادتمند بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر که منظور نظر پرورش آبای علوي است مبذول داشته تجویز منصب ده هزاري ذات و چهار هزار سوار بنام نامي آن والا مقدار فرمودند - و رتبهٔ والا و منزلت معلی آن شایسته نوازش نمایان و افزایش بی پایان را بمرحمت علم و نقاره و طومان و طوغ افزایش داده دستوري برپا کردن سرادق سرخ که خصایص بادشاهان و شاهزادهای رشید این دودمان دولت جاوید مي باشد ضمیمهٔ این مراحم عمیمه نمودند *

هشتم دی ماه حضرت بادشاه معارف پناه حقایق آگاه که از راه کمال ربط بمبداء همواره خواهان هم نشینيِ ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان مي باشند پیوسته راه آشنائيِ مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی نزدیکان پیشگاه قرب آن شهنشاه اند مي کشایند - بنابر سلوک طریقهٔ معهود شوق صحبت عارف خدا آگاه عمدهٔ مقربان درگاه قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میر که سرآمد ثابت قدمان طریقت و سرور پیشوایان این راه است چنانچه سرجمله از خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاولیا در خاتمهٔ این دفتر بخواست ایزدي گذارش خواهد یافت بتازگي محرک ارادهٔ صادقهٔ آن حضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویهٔ متبرکهٔ آن سرخیل عزلت گزینان شدند - و بعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت مي دانستند که از صحبت ماسوی نهایت مرتبه انفجار دارند هنوز استیفای حظ تام ننموده همان لحظه ادعای وداع نمودند - آن سرحلقهٔ سلسله اهل الله که از روی اشراق بر خواطر و ضمایر آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آن حضرت را دریافتند خود نیز بنابر آنکه خدا جوئیها و حق نیوشیهای آن حضرت گوش زد ایشان شده بود از دیر باز میل دریافت لقای انور آن سرور داشتند - لاجرم با آنکه کم کسی را پیش خود راه مي دادند از سر خواهش تمام خوب در آمده خوش برآمدند و توقع از روی انبساط و اهتزاز تمام اظهار میل به صحبت آن حضرت نمودند چندانکه تکلیف توقف آن سرور بسرحد تاکید و مبالغه رسانیدند - بنابرآن چون مالک رقاب انفس و مالک ملوک آفاق چنانچه مذکور شد بمجالست خاک نشینان گوشه تنهائي که فی الحقیقت بادشاهيِ عالم مجاز نیز ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند از سر خواهش ته دلي قبول جلوس نموده با بادشاهزادهای نامدار و یک دو از خاصان در محفل آن قدوهٔ

اهل دل بصحبت اشراق نشستند - مجملاً درآن انجمن صدق و صفا بسی حقایق و معارف از هر باب خصوص سخنان ارباب سلوک و وصول که روایح عرفان و وجدان ازآن استشمام مي شد مذکور کردند - و از سخنان بلند آن دو بادشاه عالم صورت و معني حاضران این بهین محفل اهل دل سرمایهٔ بلند پایگي اندوختند - و برکت صحبت سراپا کیفیت آن دو مرشد کامل ظاهر و باطن از شاهراه ایقان بسرمنزل عرفان و وجدان رسیده از جرعهٔ فیض آمود شارب رحیق تحقیق دو والا مشرب مذهب وحدت و توحید نشاء شراب معرفت دو بالا رسانیدند - و به پرتو نظر آن دو بلند پرواز والا در یکدم طي مراتب کرده و از درجهٔ علم الیقین طیران نموده و باقبال نظر قبول آن دو عارج معارج حق حقیقت سلم السماوات استعلا و استدراج بدست آورده قابلیت حق الیقین یافتند - و بالجمله با آنکه ذکر نصایح خبرت بخش و غیرت افزا در خدمت این رموزدان اسرار آگاهي اعني حضرت ظل الهي بنابر کمال عدم احتیاج آن حضرت در امثال این امور باستفاضه و استکمال که از دست تکمیل کامل و تحصیل حاصلست و لیکن از آنجا که وظیفهٔ اهل الله در صحبت بادشاهان خدا آگاه به اندرز گوئي و نصیحت انحصار دارد لاجرم پندهای سودمند مذکور ساخته ادای حق مقام کردند - آن حضرت که گنجور لطایف دقایق و خازن معارف حقایق اند بنابر خوشنودي الهي و خورسندي جناب عرفان پناهي از باب تجاهل العارف فرمودهٔ ایشان را به کمال توجه خاطر و حضور قلب اصغاء فرموده در مخزن سینه اسرار خزینه جا دادند - چون خدمه شیخ هیچ چیز از کسی نمي گرفتند مگر قلیلی از لوازم بشریت که آن نیز در وقتش بموقع قبول وصول مي یافت - آن حضرت چیزی از زخارف دنیوي برسم فتوح نگذرانیدند و همین سبحه و دستاری سفید بنظر انور ایشان که از روی

باطن بنور معرفت الهي مزين و حالي بوده هرچند بظاهر از زيور بصارت عاطل و خالي بود در آورده اظهار چشمداشت به قبول نمودند - و جناب شيخ بناپر رعايت جانب آن والا حضرت به قبول آن هديه مبادرت فرمودند - بندگان حضرت در پايان صحبت از روی انبساط بنحوی که در خاطر شريف آن حضرت گران نيامده باعث انقباض نشود توقع قبول قليلی نقد بجهت تقسيم بر فقراء و مساکين که منسوبان جناب ولايت انتساب و مجاوران بقعهٔ برکت نصاب اند اظهار نمودند - بندگان حضرت شيخ از سر بسط تمام فرمودند که فقير مستحق نمي باشد چه هرکه خدا دارد احتياج بماسوی ندارد - مجملاً چون اين مجلس که از فاتحه تا خاتمه کما ينبغي اختتام يافت قرين سعادت و مصحوب اقبال بدولتخانهٔ والا معاودت نمودند *

بيست و دوم چون حقايق احوال شيخ بلاول که زاهديست بغايت پاک اعتقاد و پارسائيست به نهايت پرهيزگار و پاکيزه روزگار از دنيا گوشه گير و از خلق نفرت گرفته و دوري پذير و باين معاني به شگفته روئی و خوشي مجاوره و مهمان دوستي و نان دهي سرآمد عزلت گزينان ولايت پنجاب ست مکرر بمسامع عليّهٔ رسيده بود لاجرم ارادهٔ ملاقات شيخ مذکور فرموده بزاويهٔ مشار اليه تشريف حضور ارزاني داشتند - و بعد از استيفای صحبت رنگين که بخوشي و دلکشی برآمد خيرباد شيخ بجاآورده مبلغ ده هزار روپيه بمجاوران و تبعه بقعهٔ شيخ قسمت فرمودند *

بيست و چهارم که ساعت مختار و مسعود بود اشارهٔ عليّهٔ والا حضرت اعلی دربارهٔ روانه شدن پيشخانه برکت نشانه بسمت دار الخلافه عظمی سمت وقوع پذيرفت - و شاه علي کوتوال و عملهٔ فراشخانه از مشرف و سرمنزل و امثال ايشان بطريق معهود اين دولت کدهٔ والا که در نظاير اين وقت خلعت مي يابند بخلاع فاخره مخلع شدند - در همين روز سعادت

اندوز تربیت خان که در تقدیم خدمت رسالت بلخ برطبق مقصد و مرام اقدام نموده باز گشته بود بسعادت زمین بوس آستان آسمان نشان مستسعد شد - چهل و پنج راس اسپ و چهل و پنج شتر نر و ماده و چند پارچه چیني نفیس و دیگر نفایس از قالي و نمد و تکیه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از ظرایف و نفایس و تحف او مصحفی بود که از بلخ بدست آورده که بخط شاد ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران اعظم از بای بسم تا میم تم یک خط و یک قلم بخط ریحان در نهایت خوشي و دلکشي صورت رقم یافته بود - در آخر نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع نحوی خوش نوشته که بخطوط استادان سبعه مشتبه مي شد - بندگان حضرت از مشاهدهٔ آن بی‌نهایت منبسط و خوشوقت شده این تحفهٔ نایاب را در خزانهٔ الکتب خاصه مخزون ساختند *

بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسي سال چهل و پنجم از عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در نشیمن‌شاه برج دولتخانهٔ دار السلطنت که ارتفاع شرفات غرفهای گردون عروجش از غایهٔ رفعت مقدار سربرابري باوج چرخ چنبري فرود نمي آرد و متانت اساس خاک ریز فلک ستیز خصوص درینولا که محل وزن والای حضرت اعلی شده از کمال عظمت مکانت و مکان و رزانت قدر و مقدار تن بهم سنگي مرکز کرّهٔ زمین نمي دهد انعقاد یافت - و بنابر رسوم معهودهٔ آن روز شرافت اندوز از داد و دهش و اضافهٔ منصب وغیره بظهور رسیده سایر ارباب استحقاق بر کام خواطر و مراد دلها فیروز گشتند - و همدرین روز سعید خان صوبه دار کابل بفوز سعادت زمین بوس انجمن حضور از سرنو ممنون بخت سعید شد و باضافهٔ هزاري ذات که پنج هزاري چهار هزار سوار سه اسپه و دو اسپه باشد سرافراز گردید -

و عبد القادر پسر احداد که ریاست سایر قبایل افغانان سرحد کابل داشت دریذولا بوساطت راهنمای آن خان شجاعت نشان ترک سلوک ناشایستهٔ طغیان و عصیان نموده بندگیِ درگاه پیش گرفته بود بوسیلهٔ او از سعادت زمین بوس آستانهٔ سپهر نشانه راس المال سرافرازیِ جاوید بدست آورد - و بیست و پنجم منزل وزیر خان که درین ایام سمت اتمام یافته بود از فیض ورود مسعود رشک فرمای فردوس برین گشته برین سر اساس بناء اعتبارش را پایه دار بل پایدار ساختند - و خان مذکور به شکرانهٔ این عنایت که باعث سرافرازیِ جاودان اولاد و اعقاب او بود مراسم پا انداز و نثار تقدیم رسانیده پیشکش گرانمند از نظر انور گذرانید - ازآنجمله دو لک روپیه سایر اجناس بدرجهٔ قبول رسید *

وقایع ولایت جنوبي که دریذولا سمت وقوع یافته آنکه چون مهابت خان خانخانان صوبه دار دکن بمقتضای قضای آسماني آنجهاني شده و هنوز خان زمان که صوبه داریِ بالای گهات باو رجوع داشت نرسیده عرصه بظاهر خالي بود ساهوی تیره رای سیاه رو با گروهی از بازماندگان نظام الملک مساعدت وقت غنیمت دانسته بر سر مضافات دولت آباد که در قبضه تصرف اولیای دولت بود شتافته در خیره چشمي و چیره دستي که از دست ایشان مي آمد قطعاً کوتاهي نکردند - خاندوران بعد از آگاهيِ این قصه از مالوه به برهان پور آمده از آنجا با مبارز خان و جگراج و راجه جی سنگه و حکیم خوشحال بخشي و اکرام خان و جمعی دیگر متوجه بالای گهات شده بروز پنجم به ظفر نگر و ازآنجا در سه روز به کهرکی رسید - و بزوديِ بدولت آباد پیوسته یک روز درآن مقام به قصد استعلام مقر آن آشفته مغزان قرار اقامت و استقرار داد - و چون خبر یافت که در همان چند روز که ماهچهٔ مهر شعاع رایت موکب منصور از افق خط دولت آباد ارتفاع پذیرفته بود بطرف رامدره افواج غنیم لئیم اختیار طي وادي فرار نموده اند و بشتاب بخت

برگشته درآن سرزمین هایم و سرگشته مي گردند - لاجرم هماندم به قصد گوشمال مخالفان خارج آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست گشت با دلیران کار طلب درهمان شب بقابوی شبگیرپای برکاب شتاب آورده از آن مقام راهي شد - و همه جا مراسم تعاقب بجا آورده آخر روز خبر یافت که آن خاکساران باد پیما از شیوگانون دو کروه گذشته برساحل آبی منزل گزیده اند - باوجود تنگيِ وقت و تنگ آمدن ستوران به ترتیب صفوف موکب اقبال پرداخته بمواجهۀ آن تیره رایان رو آورد - آن مخذولان بمجرد ظهور علامات موکب اقبال پشت به عرصۀ کارزار داده رو براه فرار آوردند و پناه بظلمت شب برده زینهاريِ شب تاري شدند - چون تعاقب دشمن در سیاهيِ شب منافيِ آداب سپاه گری است از دنبال ایشان نشتافته همان جا فرود آمد و یک پهر شب مانده از آنجا روانه شده به نزدیکيِ مقصد رسیدند - ظاهر شد که بعضی از بار و بنه اهل ادبار ببالای کریوه دوند رسیده و باقي مشرف بررسیدن است لاجرم دلیران یکّه تاز بشتاب سیلاب سر در نشیب از عقب آن بدعاقبتان رو بفراز عقبه نهادند - چون قوشونی از غنیم که بدرقۀ آنها بودند بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان و لوامع تیغ وسنان و بوارق اسلحۀ ایشانرا بنظر در آورده از موکب اقبال آگاه شدندند بخاطر آوردند که دمی چند سر راه نگاهداشته بدستبازي درآیند که مگر در عرض این مدت جمیع مردم ایشان وقت یافته خود را ببالای گریوه رسانند - وچون مفسدان باین عزیمت فاسد سنگ راه مطلب و مقصد بهادران شده پیش روی سیلاب خانه کن بنیاد افگن را بمشتی خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بدستۀ خس گرفتند در دم از صدمۀ دلیران موکب مسعود بنحوی نیست و نابود شدند که گوئي جمله آن گروه سیاه بیرون تباه درون چون سرمه که در ره گذر باد فرو شود بمحض جنبش باد حملۀ

نخستین که درحقیقت اثر صرصر داشت معدوم مطلق گشتند - آنگاه یغمائیان عسکر اقبال دست به نهب و غارت برکشوده آتش تاراج در اسباب آن بدکیشان سرکش زدند - هشت هزار گاو غله بار و باقي گاوان که بان و سلاحهای جنگ برآن بود بتصرف درآمد و نزدیک بسه هزار نفس از بیم سر تن به ذل اسیري داده گردن بغلّ دستگیري نهادند - از این فتح مبین که نصیب اولیای دولت ابد پیوند آمده باعث کسر قلوب بقیه اعدا شد همانا از آثار اخلاص خالص و ارادت صافي و خاصیت صدق نیت و حسن عقیدت تواند بود که با این مایه ترددات نمایان و ایلغارهای دور دراز از آن خان بلند مکان در عرض هجده روز صورت صدور بست *

ششم بهمن ماه منزل علامي افضل خان که در لاهور بتازگي اساس یافته از یمن قدوم آن حضرت محل نزول فتوحات آسماني و مهبط میامن برکات جاوداني گشت - و آن دستور اعظم به شکرانهٔ این مایهٔ سرافرازي ترتیب پانداز نمایان نموده پیشکشی گرانمند از انواع جواهر و مرصع آلات گذرانیده - ده هزار روپیه که بصیغهٔ نثار نامزد شده بود از تموج دریای سخا وجود بساحل امیدواري عبد القادر پسر احداد که در آن انجمن پرنور بسعادت بار کامگار بود افتاده سیر چشم تمنا گشت - و موکب والا بتاریخ بهمن ماه همعنان جاه وجلال و قرین دولت و اقبال از دار السلطنت لاهور متوجه سمت دار الخلافهٔ کبری شد - و چون درینولا شاهزادهٔ والا گهر مراد بخش - که بغایت آبله بر آورده درینولا بسبب همان بیماري صاحب فراش بود درین حال سواري بنابر احتمال حرکت عنیف کمال دشواري داشت ازین رو بجدائي چند روزهٔ قرة العین اعیان خلافت راضي شدند که بعد زوال عارضه از دنبال بآهستگي متوجه شوند و بجهت تفقد احوال و پرستاري و تیمارداري شاهزاده رابعهٔ دوم ستي خانم که در فنون مسایل طب و معالجهٔ امراض مخوفه از

درستيِ سليقه يد طولی دارد در لاهور باز داشتند - وزیرخان را که در مداوای امراض صعبه کمال مهارت و خبرت اندوخته مکرر از عهد صبي باز معالجهٔ سوء المزاج شاهزادهای نامدار نموده هم از منزل نخستین بمرحمت خلعت خاصه و فیل مختص ساخته بجهت مداوای آن والا مقدار مرخص فرمودند - چون قرار داد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دار السلطنت لاهور تا سهارنپور بخشکي مرحله‌نورد گشته از آنجا کشتي سوار متوجه دار الخلافهٔ اکبر آباد شوند بنابر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصه شریفه و ناظمان امور آنها و سایر حشم و خدم زیادتي که همراهيِ همگي درین راه چندان درکار نبود حسب الامر اعلی از شاهراه راهي اکبرآباد گشتند - سعید خان بخلعت و جمدهر مرصع و فیل سرافراز گشته بکابل رخصت یافت و عبد القادر بمرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده هزار روپیه و منصب هزاريِ ذات و سیصد سوار بر تمنای خاطر کامگاري یافته همراه خان مشار الیه راهي شد *

بیست و نهم ماه باغ حافظ رخنه که چشم و چراغ سرزمین سرهند است از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شد و از سر تا سر آن گلگشت بهشتي مقام خاصه نشیمن دل نشین که حسب الامر اعلی بر کنار تالاب بیرون باغ بتازگي بنیاد یافته بود وام حق مقام بادا رسیده دوم اسفندار ظاهر پرگنه شاه آباد را که ابد الاباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت‌کشور آباد خواهد بود معائنه مانند صفوة کدهٔ باطن روشندلان صفای آئینهٔ مهر انور پذیرفت - درین منزل اسلام خان میر بخشي را به سرداريِ هفت هزار سوار درباب تنبیه متمردان آن روی آب دهلي که پیوسته درپیِ سرکشي بوده بر سر راهزني مي باشند نامزد نموده راهي ساختند - مقرر شد که رستم خان دکهني از سنبهل که جاگیر او مقرر است

بفوج آن رکن الدوله پیوسته درین مهم همراهي گزیدند - از حضور سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید و اصالت خان و لطف الله خان نقشبندي و سید عالم بارهه و قلعه دار خان و سید لطف علي و چندی دیگر درین فوج متعین شدند - و همدرین تاریخ اشتعال شعلهٔ غضب بادشاهي که نمودار التهاب آتش قهر الٰهي است بزبانه کشي در آمده بر سر سوختن خرمن تن و جان و خانمان زیاده سران گردن کش این جانب آب جون آمد - و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان خلف یمین الدوله نامدار شد - پنجم ماه مطابق پنجم رمضان چون در نواحي لوریه راه بر ساحل رودبار جون افتاد بر خلاف معهود بحر کرم بل ابر جود کشتي نشین گشته تفرج کنان و شکار افگنان بسوی مقصد توجه فرمودند - یازدهم ماه چون سفینهٔ اقبال که درآن محل محمل کوه وقار و سکینه بود بر باغ و عمارات کیرانه ساخته مقرب خان بر کرانه آب گذر افگند - بندگان حضرت به قصد مزید اعتبار آن پرستار دیرینه و تمهّد قواعد مباهات جاوید سلسلهٔ او لمحه فیض نزول همایون بدین سرمنزل نزهت آئین مبذول داشتند - خان مذکور اموال خود را به ترتیب چیده بنام پیشکش مسمی بل بسمت شکرانه موسوم ساخت و بندگان حضرت بنابر مراعات خاطر او بقبول قلیلی از جواهر و طلا آلات اکتفا نموده معدودی از آلات سیمینه که بغایت خوش ساخت بود گرفتند و ما بقي را باو بخشیدند - یازدهم دار الملک دهلي سر منزل خیل اقبال آمده عرصهٔ نزهستان نور گده بهبوط انوار ظل الٰهي حقیقت نورستان قدس گردید - روز دیگر بطواف مرقد منور جنت آشیاني متوجه شده از ورود آن حظیره خطیرهٔ فیض اندوز گشتند - بعد از ادای آداب زیارت از قرات فاتحهٔ فاتحه و استدعای مغفرت وظیفهٔ مقرر که عبارت از عطای مجاوران است مبلغ پنج هزار روپیه مرحمت نمودند - هفدهم

اهل اردوی جهان پوی را همانجا باز داشته با بادشاهزادهای والا گهر و چندی از مقربان بسوی صیدگاه پالم شتافتند - چهار روز درآن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بوده قضا را بر طبق دستور معهود آن نوبت در یک روز چهل آهوی سیاه از همان تفنگ خاص بان صید نمودند - و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع مبارک آمد - بیست و دوم ماه دار الملک دهلي را بر جانب دست چپ گذاشته درآن نزدیکي قرین دولت فرود آمدند - بیست و پنجم همعنان اقبال انداز شیر افگني نموده بسوی بیشه که همیشه کنام شیران اژدها صولت مي‌باشد متوجه شدند- و بیکدم شش قلاده تنومند هزبر قوي هیکل سه نر و سه ماده به دمدمه فسون اژدهای دمان تفنگ بیجان شد - و چهار بچهٔ شیر دستگیر شیر پنجهٔ صولت گرز برداران شیر افگن البرز شکن موکب دولت گشتند *

دریذولا والا مکرمتی از مکارم عالم بالا و مواهب حضرت ایزد تعالی که نسبت به سایر عالمیان عموماً و بحضرت ارفع اعلی و شاهزاده اکبر اعظم خصوصاً روی نموده باعث شگفتگي روی عالم و امیدواري ابناء آدم گردید رسیدن نصیبهٔ کامله آن بادشاهزادهٔ سپهر جناب است از فیض قسمت ازلي بکمال نصاب یعنی فرخنده ولادت سعادتمند شاهزاده قدسي نژاد در شبستان عصمت و عفت کریمهٔ شاهزادهٔ غفران مآب سلطان پرویز و تبیین خصوصیات کیفیت این عطای مهین آنکه روز بیست و ششم اسفندار مطابق جمعه بیست و ششم رمضان سال هزار چهل و چهار که موضع سلطان پور از مضافات پرگنهٔ پلول مخیم سرادقات اقبال بود بهنگام طلوع طلیعهٔ مهر انور تباشیر صبح ظهور آن فرخنده اختر برج سروري جلوه گري نموده و نوید قرب ورود مسعود ابن همایون مولود ارجمند بعالم شهود وقتی بسمع شریف رسید که تمام محل بادشاهي و اکثر اردوی گیتي پوی راهي شده بودند بنابر آن از

موقف خلافت کبری امر اعلی بتوقف شاهزاده والا قدر زیور صدور یافت که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادتمند بآهستگي متوجه شوند - و چندي از امرای عظام را در خدمت شاهزاده عالمیان باز داشتند که هنگام کوچ در رکاب برکت نصاب آن شاهزادهٔ سعادت انتساب پذیرای اکتساب سعادت گردند - چون این بشارت عظمی که عبارت است از میلاد آن والا نژاد که در دو گهری و ربع از پهر اول این روز سعادت افروز وقوع یافته در منزل دیگر بموقف عرض اعلی رسید از کمال انبساط خاطر آن روز فرخنده را عید سعید گرفتند - و گورکهٔ دولت را بنوای شادیانهٔ این نوروز اعظم نواختند - و سایر بندها مراسم تهنیت و مبارکباد بطریق اعیاد معهود بجا آوردند - هفتم در عرض راه میان موضع بجهولي معروض ملتزمان رکاب سعادت انتساب شد که در نزدیکي این محل تنومند شیری چند اهرمن هیکل در پیغولهٔ جنگل جا گرفته اند که ثور آسمان بل اسد را چه جای جدي و حمل از محاذي مسکن و محل خویشتن مجال گذشتن نمي دهند و ازین راه آزار و اضرار تمام به انعام و مواشي سکنه حوالي و حواشي این سرزمین مي رسد - لاجرم حضرت بادشاه شیر شکار هم از راه متوجه آنسمت شدند و در عین رسیدن چهار شیر نر و ماده را به تفنگ خاصه انداختند *

سي ام ماه مذکور سرزمین دل نشین گهات سامي که در نزدیکي دار الخلافه عظمی برکنار دریای جون سمت وقوع دارد از ورود مسعود موکب اقبال و دولت قرین روکش سپهر برین گشته والا نشیمن های آسمان نشان که تازه درآن والا مقام حسب الامر سامي نزدیک گهات مذکوره سمت تمامي یافته بود از نزول اشرف شرف محل حمل پذیرفت - درین منزل شاهزاده والا قدر که حسب الامر اعلی متعاقب راهي شده بودند فوز سعادت ملازمت نمودند - هزار مهر و هزار روپیه برسم معهود بر سبیل نذر

گذرانیده التماس نام فرخنده اختر نمودند - بندگان حضرت آن همایون قدم خجسته قدوم را به سلطان سلیمان شکوه موسوم فرمودند - از اتفاقات بدیعه تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده فرخنده اختر است که مصراع موزون درست آمده - * مصراع *

سلیمـان شکـوه و سلیمـان شکوه

همدرین روز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که حسب الصدور امر جهان مطاع بتادیب متمردان رتن پور مامور شده بود بعد از تقدیم مهم چنانچه هم اکنون ایضاح آن امر مبهم مي نماید زمیندار آن موضع بالو لچهن و سایر زمیندارن آن نواحي ربا سایر غنایم همراه گرفته بدرگاه والا رسید - و سعادت ملازمت اندوخته نخست هزار اشرفي برسم معهود نذر ملازمت و موافق عدد مذکور اشرفي که به نیت برآمد این مهم نذر نموده بود بنظر انور درآورد - و کیفیت فتح مذکور آنکه چون خان فیروز جنگ بگوشمال زمینداران سرکش آن سرزمین فرمان پذیر شده آهنگ آن مقام نموده راهي شد و امر سنگه زمیندار باندهون نیز با جمیعت خود به خیل اقبال ملحق شد از آنجا که راه سرداریست بمجرد رسیدن بپای گهاتي بهاگي که نزدیک شصت کروه از رتن پور دور است منزل گزید - و روز دیگر بی توقف و تامل باوجود صعوبت گریوه پای در راه نهاده عزم گذشتن ازآن کرد زمینداران آن حدود که بغرور جنگل و گریوهای دشوار گذار یک منزل پیش شتافته سر راه گرفته در مجادله کشاده اراده آن داشتند که بغبار وجود بی بود مشتی سبک سر خاکسارپیش صدمه صرصر بگیرند و روی لطمهٔ بحر اخضر به پشتي خس نهادی چند خاشاک سرشت نگاهدارند - درین حال که خان فیروز جنگ از پیش نهاد آن مردود آگاه گشت فی الحال به شتاب باد و سحاب راهي شده روی به بالای گهاتي نهاده

شعله افروز آتش کین گشته بباد حملهٔ نخستین دود از نهاد و دمار از روزگار آن دد طینتان بد گوهر برآورد - و چون از همین صدمه گروهی انبوه کشته گشته در سقر مقر گرفتند باقی رو بفرار نهاده بمقر مقرر خود که عبارت است از تینوتهر نام حصار بندی اشکال پیوند واقع در جنگل شمال رویه شتافتند - و بهادران تهور شعار از عقب ایشان و فراز آن عقبهٔ صعبه برآمده به تجسس آثار آن اهرمن منظری چند دیو سار پرداختند - چون سمت هزیمت آن بد باطنان ظاهر شد باوجود آنکه اطراف آن حصار از کثرت انبوهی اشجار جنگل های دشوار گذار بود بجلدی و چستی ازآن گذشته خود را به نزدیکی دیوار حصار رسانیدند و ترک جان بر خویشتن آسان کرده کار متحصنان دشوار گرفتند - و چون به کمتر فرصتی معامله بر اهل قلعه تنگ نموده مشرف بر تسخیر قلعه ساختند - اهل حصار چون دانستند که چارهٔ معامله در جوهر انحصار دارد دیده و دانسته بنابر وفور جهل و غرور تیغ از جان اهل خانمان خود دریغ نه داشتند و بعد از کشتن زنان خود نیز کوششهای مردانه نموده بدرک اسفل سعیر و قعر بئس المصیر شتافتند - و قلعه به کشایش گرائیده معدودی چند از عیال و اطفال جمعی که فرصت جوهر نمائی نیافته بودند دستگیر شدند - و چون سر آن گریوه بغایت بد هنجار و ناهموار بود و احمال و اثقال اردو خصوص ارابهای توپخانه از فرط درشتی جاده در کمال دشواری عبور می نمود ناچار دو سه روز در آن مقام اقامت گزیده راه را هموار ساختند و از آنجا با توزک شایسته و روش بایسته به سمت رتن پور راهی شدند - چون بالو لچهمن زمیندار آن موضع ازین گونه فتحی که در سر سواری دست داده بود آگاهی یافت از خواب پندار به بیداری و از مستی بیهوشی به هوشیاری گرائیده هوای خود راهی که لازمهٔ جنگل پروری و خود روئی ست از سربیرون کرده از سر

تملق و فروتني و روی عجز و زاري پیغامهای رقت انگیز تضرع آمیز داده به شفاعت امرسنگه زمیندار باندهون ابواب ضراعت و اظهار اطاعت کشوده بوسیلهٔ نامه و پیغام از در درخواه درآمده التماس اعطای امان جان و بخشایش مال و خانمان نمود - لاجرم سردار مروت شعار قبول ملتمس او نموده از سرجرم او در گذشت - وسندر کب رای را که درینولا از درگاه نزد خان مذکور آمده بود نزد بالو لچهمن فرستاد که آن پریده هوش رمیده دل را شرمنده ساخته استمالت دهد - چون کب رای به رتن پور رسید و از همه جهت جمیعت اندوخته بیدرنگ آهنگ ملاقات خان نمود و سیوم بهمن موافق هفتم شعبان سه زنجیر فیل بطریق ره آورد همراه گرفته بدیدن خان آمد - آنگاه در عرض بیست و پنج روز لک روپیه نقد و نه زنجیر فیل همراه گرفته روانهٔ درگاه والا شد و در آن ولا که گذارش پذیرفت استسعاد یافت *

همدرین روز اسلام خان و شایسته خان که از نواحیي سرهند بگوشمال زیاده سران هردو جانب رودبار جون رخصت یافته بودند بر سرزمین آنها تاخته خانمان ایشان را سوخته خراب ساختند و قریب دو هزار تن از مفسدان متمرد که جز قطع طریق و قتل متردین کاری نداشتند بی سر و پی سپر و عیال و اطفال آن بدسگالان را اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بودند با سایر همراهان بسجدهٔ درگاه رسیدند - و رستم خان فوجدار سنبهل و باقرخان صوبه دار دهلي که بهمراهيِ دو فوج مامور شده بودند درین روز سعادت اندوز ملازمت حاصل کردند - و همدرین تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و اعالي و اهالي دار الخلافه از متصدّیان خدمات و غیر ایشان و جمعی دیگر که بآهنگ ادراک سعادت ملازمت از اطراف دار الخلافه شتافته بودند مثل اعتقاد خان و لشکر خان و راجه بیتهلداس

و مکرمت خان و احمد بیگ خان و امر سنگه زمیندار باندهون و غیرت خان و میر عبد الکریم بخشي و داروغهٔ عمارات دارالخلافه بشرف آستان بوس درگاه والا که مدتی از سعادت جاوید حرمان نصیب بودند رسیده کامل نصاب شدند - و چون ساعت مسعود برای نزول همایون موکب اقبال بمرکز محیط دولت یعني دار الخلافهٔ عظمی و جلوس مبارک آن نایب مناب نیر اعظم بر سریر سپهر نظیر مرصع که درین ایام آن نمودار فلک ثوابت صورت اتمام یافته باختیار منجمین روز جمعه سوم فرودي قرار یافته بود بنابرین جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن نوروز گیتي افروز در دولت سرای گهات سامي مقرر شد - و سامان طرازان کارخانجات سلطنت به تزئین محفل نوروزي بر طبق دستور هر ساله و آذین بزم جلوس مذکور در صحن خاص و عام دولتخانهٔ دار الخلافه اکبر آباد مامور گشتند - و همگنان بحسب فرموده نخست اسپک مخمل زربفت مقیش کار گجرات را که قریب یک لک روپیه صرف مصارف آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون به ستونهای زرین و سیمین افراشتند - بود و بر اطراف آن ازین جنس شامیانها بپا اندازي همان دست ستونها استاده نمودند - آنگاه روی زمین را بگستردني هاي ملّون و بساط هاي مزین روپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون ساختند - و در سایهٔ اسپک چبوترهٔ مربع ترتیب داده محجری زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند - و اورنگ مرصع مذکور را در وسط حقیقي آن گذاشته بر جوانب تخت چترهای مرصع که مسلسل آن بلآلي قیمتي مکلل بود منصوب نمودند - و در و دیوار و سقف و جدار و طاقهای اطراف محوطهٔ خاص و عام را با عمارات نقار خانه و پیش طاقهای سر دروازه که شاهزادهای عالي مقدار و امرای نامدار کامگار متکفّل آذین و تزئین آن شده بودند دراقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از مخمل طلاباف و زربفت ایراني و دیباهای رومي گرفتند و همه جا در مجلس

بهشت زیب فردوس زینت ظروف طلا و مرصع و میناکار به ترتیب چیدند *

اکنون خامهٔ وقایع نگار درین مقام به تصویر سر جمله از خصوصیات شکل و هیئت این گوهرین سریربدیع آئین که جز قلم قدرت صورت آفرین ز عهدهٔ تحریر آن نمي تواند آمد دلیري مي نماید - این تخت همایون که قطع نظر از سخن آرائي شاعرانه روی سریر خسرواني و سر اورنگ کیانيِ ملوک عجم با پایهٔ نردبان آن هم پله نمي تواند شد در مبادیِ ایام جلوس ابد پایان رای گیتي آرای خدیو زمین و زمان به ترتیب آن پرداخت - جمیع جواهر که دو کرور روپیه قیمت آنست سوای جواهری که در جواهر خانهٔ خاصه محل مي باشد و اغلب اوقات از تزئین آن حضرت زینت پذیر مي گردد منظور نظر انور ساخته ازآن جمله موازي هشتاد و شش لک روپیه بوزن پنجاه هزار مثقال از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند - و بایک لک توله طلا که دویست و پنجاه هزار مثقال جوهري باشد و قیمت آن پانزده لک روپیه است تحویل بی بدل خان داروغهٔ زرگرخانه سرکار خاصه شریفه نمودند - و در مدت هفت سال تمام سمت اتمام یافته مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سي و سه هزار روپیه تومان ایران و چهار کرور خاني توران باشد در مصارف آن بخرج رفت - و تصویر خصوصیات آن برین صورت است که هیئت آن فرخنده سریر مستطیل و مسقف سمت ترتیب پذیرفته - چنانچه همانا از نسبت آن وضع همایون عموم این شکل احسن صور و اجمل تقاویم اکمل و افضل اشکال و اوضاع گشته گویا کمال و جمال صفاهانیان را همین مادهٔ منظور افتاده آنجا که مي گوید :

تا عقل کرد نسبت این وضع با فلک * هیئت مستطیل‌کنون شکل افضل است

و آن سریر روکش پایهٔ برجیس که تخت طاقدیس بل عرش بلقیس را از طاق دلها برانداخته و کرسیِ گوهرنگار سلیمان را در نظرها بی وقعت ساخته وصف رفعت پایهٔ گرانمایه اش سخن را باز بر کرسي نشانده و ثنای والای پله مقدارش بنابر فرط رتبه مقدار قدر سخن را از پایه کرسي درگذرانیده چندانکه بساق عرش رسانیده - سقف مرصع اش بهشت قایمهٔ زرین میناکار که هریک قاعدهٔ نه گنبد مینای گوهرنگار مي تواند شد افراشته شده بر سطح اعلای آن دو طاؤس زرین میناکار که جا بجا بر پرهای افراشتهٔ آنها زمرد بکار برده روبروی یکدیگر سمت وقوع دارند و هریک دانهٔ لعلی که هریک همانا جگرپارهٔ آفتاب تابان و ثمرة الفواد کان بدخشان درست به اخگر افروخته مینماید مانند مرغ آتشخوار بمنقار گرفته چنانچه نظارهٔ آن بغایت دلکش و دلاویز افتاده - و طول آن سه ذرعه و ربع و عرض دو نیم وارتفاع آن تا سقف پنج ذرعه و همه جا انواع جواهر از یاقوت و زمرد و الماس فرنگي تراش خورد و کلان در نقش و نگار آن بکار رفته - چنانچه تماشای هوش ربای آن قرار خاطر و شکیب از دل مي برد و در هر قطعه‌از قطعات عذاره آن چند لعل کلان بدخشاني بدرخشانيِ آفتاب تابان به نگین خانهٔ زر بتمکین هرچه تمام تر نشسته و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر فرشته محضر اعني زینت صفحهٔ روزگار حاجي محمد جان قدسي تخلص که از سرآمد شعرای پای تخت است بمینای زمرد خام نگاشته - این چند بیت ازآنجمله است

* ابیات *

زهی فرخنده تخت بادشاهي | که شد سامان بتائید الهي
فلک روزی که میکردش مکمل | زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک | بمیناکاریش مینای افلاک
برای پایه اش عمری کشیده | گهر افسر بسر خاتم بدیده

در اطـرافش بود گلهـای میذـا   فروزان چون چراغ از طور سینـا
دهـد شاه جهـان را بوسه بر پای   ازآن شد پایهٔ قدرش فلک سای
سرافرازی که سر بر پایه اش سود   ز گردون پایهٔ بر تخت افزود

و تاریخ اتمام را اورنگ شاهنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر با این تاریخ برخورده - * ابیات *

اثر باقیست تا کون و مـکان را   بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جایش   خراج هفت کشور زیر پایش
چو تاریخش زبان پرسید از دل   بگفت اورنگ شاهنشـاهِ عادل

دیگری این تاریخ یافته سریر همایون صاحب قرانی - یگانه شاعر نادر سخن جادو کلام طالبای کلیم نیز قصیده در تهنیت اعیاد ثلثه سعید نوروز و عید فطر و عید قدوم اسعد به دار الخلافه عظمی سمت نظم داده و چند بیت در تعریف آن برج شمس و قمر در ضمن آن درج نموده - و آن ابیات که بادشاه دقیقه سنج هنر نواز او را برین سر بزر وزن نموده بی ملاحظهٔ ترتیب با مطلع درین نامهٔ نامی ایراد یافته - * ابیات *

خجسته مقـدم نوروز و غـره شوال
فشانـده اند گل عیش بر سـر مه و سال
بچشم مـردم دارالخلافه عید نـویست
غبار مـوکب شاهجهان جـهان جلال
شرف پذیرد نـوروز در چنین عیـدی
که بادشاه نشیند بـه تخت استقـلال
بوصف تخت مرصع گهـر فشـان گشتم
خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقـال

هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل
برونمائي گرفت است تا نمود جمال
توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت
که نی ز باد رسد آفتش نه ز آب زلال
فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس
چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال
زمرد کهنش تازه تر ز سبزهٔ نو
که اجتماع نقیضین را شمرده محال
طلای تخت شدی آب ز آتش یاقوت
اگر نه قطره فشان مي شدی زلال لال
بها ندارد و دیگر هر آنچه خواهي هست
ز شان و شوکت و فر و شکوه و حسن و جمال

خدای را سپاس که در عهد بادشاه هنر پرور و هنرور نواز کار هنرها بمرتبهٔ بالا گرفته و هنر کارها بدان مثابه پیش آمده که بالا تر و بیشتر از آن بتصور اوهام در نمي آید و چگونه چنین نباشد که پیش ازین در عهد بادشاه عرش آستان اکبر بادشاه که گل زمین هندوستان از اجتماع انواع اهل هنر گلستان روی زمین بود یگانهٔ زمان سر آمد دقیقه سنجان جهان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه میرحسن هروي را بانشای شانزده بیت که مصرع اول آن تاریخ ولادت حضرت عرش آشیاني و مصرع ثاني تاریخ جلوس آن حضرت است بمرتبه ستوده که آن ابیات را کارنامهٔ هنروري شمرده - اکنون بمیامن دانش پروري آن حضرت استعداد اهل هنر بجای رسیده که داروغهٔ زرگرخانه بی بدل خان که در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت حکاکي و خوش نویسي وحید عصر خود است قصیدهٔ مصنوع

مشتمل بر یک صد و سي و چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده بیت از اول آن برین نهج است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر سعادت آن حضرت مستنبط مي شود و بدیع تر آنکه که از مضمون ابیات آن اشاره بمطلب مستفاد مي گردد و از هر مصرع سي و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس فرخنده و از هر مصرع نود بیت باقي تاریخ نهضت آن حضرت از دار الخلافه بسوی دار السلطنت لاهور و نزهت آباد کشمیر که عبارت از هزار و چهل و سه معلوم مي گردد - و غریب تر آنکه مصرع - هزار بود و چهل و سه بسال از هجرت - با همین تاریخ بحساب جمل موافق مي آید- و در بعضی از ابیات آن ورود مسعود آن حضرت بدار الملک دهلي و توجه خجسته به شکارگاه پالم و نهضت کشمیر دلپذیر و معاودت باکبر آباد و جلوس اسعد بر تخت مرصع ایراد یافته - چنانچه از مضمون بیتی چند که ازآن جمله برسم نمونه درین مقام ثبت نموده مستفاد میگردد -

* ابیات *

خدای واحد بیچون جهان نمود عیان
برای شاه‌جهـــان بادشاد کل جهان
بداد وجود وباحســـان شهنشـــه آفاق
علیـم و عالي و دانا نواز و ملک ستان
هزار ســال بمـــاناد آنکه هر دم ازو
بود بدور جهان صد هزار جان شادان
بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت
ز قسمت ازل آورد از دلـــم بزبان
ازآن دوازده هــر مصـرعی نـــگاه نگار
کند تولد شاه جهـــان پنـــاه بیـــان

باکبر آباد از جهد کامران بسریر [۱]
جلوس کرد ز تائید عالم منان
هزار بود و چهل و سه بسال از هجرت
که شد بدهلي با شاهي و سپاه گران
بنوبهار بیاید بگلشن سرهند
گل بهار ابد با هوا چو گل خندان
ز کامراني نوروز عزم کرده نمود
سوی مدینه لاهور بر جهان شادان
هزار گونه بود گل بکوه هر قدمش
هزار چشمهٔ ولی به ز چشمه حیوان
بسوی هند عنان زد و تاب شد با جاه
جهانده برق نما ابرشی چو باد وزان
بداد و جود بدار الخلافه آمد باز
فلک بدور رکاب و ملک بدور عنان
هزار شکر بیفزود باز حسن جهان
ز نوبهار سریر جواهر الوان
بهر زمین که ازآن سایه فتاد فلک
بداد تا بابد دستگاه پایهٔ کان
جمال و رنگ ز اورنگ بادشاه زمن
بداد گیتي صد رنگ بر زمین و زمان
خدیو ملک و ملل بادشاه دین و دول
جهان کشاد بامداد قوت ایمان

---

۱ این مصرعه ناقص معلوم مي شود لیکن در همه نسخ به همین طور نوشته شده *

جهـــان پناها شاهنشهی و دریا دل
محیطی از کرم و جود لیک بی پایان
ز سهم گرز و سنانت دل عدو جاوید
شود بزیر زمین چون رگ جهنـده طپان
ازآن بود سر دشمن برنگ سنگ سیـاه
که از برای حسامت بود مدام فسـان

سر آغاز سال هشتم جلوس حضرت صاحبقران ثاني

درین هنگام که شاهنشاه نور نژاد خاور زاد یعني جمشید خورشید در ساعت نهم از شب چهارشنبه غرّه شوال مبارک فال سال هزار و چهل و چهار از سر منزل حوت گرفته خاطر گردیده از فرط شوق بسوی نشاط و انبساط یعني دار الخلافهٔ حمل شتافت - و به پرتو نظر مهر هنگامهٔ نشو و نما را گرمیٔ دیگر داده روی زمین بساتین و خاطر پژمردهٔ ریاحین را بآب و تاب شگفتگي پیراست - و بنابر تقاضای وقت و مقتضای مقام ماه تا ماهي را بعطای خلعت شاهانه مفتخر و مباهي نموده از بام و در چرخ اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغبر در پیرایهٔ زر گرفت - و سایر قوالب عنصري را جانی تازه به تن در آمده سر تا سر ساحت کوه و هامون بل صفحهٔ روی زمین و زمان فیض مشحون گشت - و به پشت گرمیٔ اعتدال هوا باغ و راغ پوستین قاقم برف از بن برآورده پرنیان چیني و پرند خطائیٔ لالهٔ نعمان در برکرده و در و دشت صحرا و کشت جامه گردانیده کرتهٔ عنّابیٔ گل و حلّهٔ گل ناریٔ لاله پوشیدند - درین حال که از بساط خاک تا بسیط افلاک از فرط نشاط در جامه نمي گنجیدند بفرمان نیّر اعظم روی زمین

ثاني صاحبقران سعادت قرين كه تمام سال در سير سياحت اكثر اين كشور اكبر خاصه تفرّج نزهت كدهٔ كشمير مينو نظير بسر برده بودند در سر آغاز نوروز گيتي افروز عرصهٔ ظاهر مركز خلافت را بنور قدوم زيور شرفخانهٔ طارم سپهر اخضر ساختند - و در دولت سراى گهات سامي بر سرير فرخناكي و شاد كامي جلوس همايون فرموده ساير مايحتاج عيش مهنّا كه در حقيقت عمر مثنّي بود مهيا گردانيدند - و در ساعت مسعود معهود كه مانند روزگار اين دولت ابد پايان مجمع سعادات ابدي و منبع بركات سرمدي بود داخل دولتخانهٔ اكبر آباد گشتند *

درين فرخنده روز عشرت افروز سه عيد سعيد كه عبارت از غرّهٔ شوال و عيد آغاز فروردي و عيد قدوم همايون است و از پرتو فيوضات آن نهال اميدواران گيتي ببار و بر برآمده سامان عشرت هزار ساله براى روزگار ذخيره شده بود -در خجسته محفل نوروزي كه بجهت جشن جلوس همايون بر سرير مرصع از سرنو آذين پذيرفته و تزئين يافته مانند مهر انور كه بر زين اورنگ ميناكار سپهر برآيد بتخت گوهر نگار برآمدند - و مانند نگين خاتم اسم اعظم در نگين خانه زر مربع نشين چار بالش تمكين گشتند * ابيات *

آوازه شد اندرين كهن فرش　　كآن سلطان استوى على العرش

زين عرش قوي نهاد شد دين　　هين آيت كرسي فلك هين

لوحش الله ازين بزم نو آئين و انجمن گوهر آگين كه چون گلشن فردوس برين بهزار رنگ چهره بر افروخته و صفاى در و ديوارش مانند صبح روشن جبين پيرايهٔ نور در بر گرفته پيرايهٔ روى زمين بهشت آئينش برو يافتن از فروش گوهر پوش خويشتن را بر فلك ثوابت كشيده - و فضاى فرح افزايش از فرّ شاميانه هاى منقّش در غايت زينت روكش اين زنگار گون خرگاه مكلل گرديده - سرابايش مانند سر تا پاى خوبان در دلها جائگير-

و وصف خرمي و خوشي که مانند نزهت آباد خاطر شاد داغ دل گلشن ارم بود خارج از اندازهٔ تصور چه جای تحریر و تقریر - اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوئیها از همه سو برخاسته بوی ارگجه از بسیاری مشک تتاري ناف زمین را همانا نافهٔ آهوی چین گردانیده - و دود عود قماري که از سطح خاک اغبر تا فضای فلک قمر را معطر ساخته بود مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجاورت فرط دود پرند عودي پوشانیده - و از شور انگیزي اداهای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم کمرهای پرتاب رقّاصان نازنین که آتش در دل آب مي انداختند شعلهٔ اضطراب در جان شیخ و شاب افتاد - و از روش نشست و برخاست و حرکت و سکون رقص و سماع و اصول تال همدستان ایشان چرخ کهن سال بوجد و حال درآمد - و غنچه دهانان به غنچگي و گلرخان بلبل نوا با صد گونه غنج و دلال و هزار رنگ و کرشمه ناز و نغمه و ساز مرغوله پرداز گشته در کمین بیدلان نشستند - و تیر کمانچه در صدد صید دلها شده جانها را هدف ناوک بلا ساختند - و همچنین لولیان پري نژاد بحر اصول دف در کف آورده بضرب تبنگ راست آهنگ در مقام دلبري در آمده دست بدایرهٔ هوش ربای افگندند - و ازین دست دلها فراچنگ آورده بدین قانون خردها بتاراج بردند -

* ابیات *

در آن روز سعیـــد عالم افروز　　کزآن دارد سعادت بخت فیروز
سراسر گیتي از بس شادماني　　گرفت از سر نشاط نوجواني
ز بس کز خرّمي شد عالم آباد　　غم آباد جهـان شد خرّم آباد

درینگونه وقتی که زمان و زمین زبان بدعا و آمین کشاده و از ساکنان عالم بالا تا سکنهٔ دار الخلافهٔ والا دست بقبلهٔ اجابت بر افراشته بودند - آن دست پرورد تائید ایزدي کف عطا آموز مانند پنجهٔ آفتاب جهان افروز برزر پاشي

درآورده روی زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زر افشان در فشان کردند - و جیب و کنار تهی دستان هفت کشور را چون گریبان غنچهٔ گل سوري از مشت مشت زر سرخ پر ساختند - مجملاً مراسم این روز از اضعاف مناصب و رواتب بآئین شایسته بظهور آمد - نخست نخستین ثمرة الفواد دوحهٔ خلافت کبری شاهزادهٔ معظم بادشاهزادهٔ اکبر سلطان دارا شکوه منظور نظر عنایت تازه و مشمول عواطف بی اندازه شدند - و خلعت خاصه با نادري مروارید دوز و انعام دو لک روپیه نقد ضمیمه آن مراحم عمیمه گردید - آنگاه دو قرة العین اعیان خلافت نامتناهي حضرت بادشاهي شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر از عواطف نامتناهي حضرت بادشاهي بتازگي مفتخر و مباهي گشته هریک ازآن دو یگانه زمان بعنایت خلعت خاص با نادري و انعام یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافتند - و به گرامي شاهزاده سلطان مراد بخش خلعت و نادري و یک لک روپیه نقد مرحمت شد - یمین الدوله آصف خان بعاطفت خلعت خاص باچارقب زر دوز و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته باعطای خطاب عظیم الشان خانخاني و تفویض مرتبه عالي سپه سالاري که درین دولتکدهٔ والا بالا ترین مناصب و والا ترین مراتب است کامگاري یافت - درین وقت بر زبان مبارک آوردند که چون بدار الخیر جنیر تفویض این خطاب به مهابت خان زبان زد شده و پاس گفتار والا درین صورت ضرورت بود لهذا درین مدت احقاق آن به یمین الدوله که از وقت رحلت جنت مکاني مستحق این مواهب و مستعد این منزلت شده بود بمنصهٔ ظهور نرسید - تا این وقت که وقت آن در رسید و مراتب حق گذاري ادا شد - آنگاه سید خانجهان از اصل و اضافه بمرتبهٔ منصب پنجهزاري ذات و سوار دو اسپه سه اسپه رسیده - و اسلام خان میر بخشي بتفویض صاحب صوبگي بنگاله از تغیر اعظم خان

و اضافۀ هزار سوار دو اسپه از جملۀ سواران منصب که پنجهزاري ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت - جعفر خان بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه سرمایۀ اعتبار و افتخار اندوخت - شیخ فرید بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار سربلندي یافت - و فیروز خان ناظر محل بمنصب دو هزاري پانصد سوار بر کام خاطر فیروزي یافت - و یکصد تن از مقربان به مرحمت صد دست خلعت سر افرازي یافتند - و باقي هزار خلعت به سایر بندهای روشناس که درین جشن مقرر شده بود تا نه روز هر روز یکصد و بیست عطا شد *

پیشکش شاهزادهای عالي مقدار و امرای نامدار بموجب تفصیل ذیل درین ایام از نظر اشرف گذشت - از شاه شجاع سایر ظرایف و نوادر با شش فیل که بقیمت دو لک و بیست هزار روپیه بود - و نفایس و تحف سایر ولایات از جواهر و تخت روان مرصع بابت آصف خان بقیمت پنج لک روپیه - و قیمت مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه و بیست و شش زنجیر فیل بابت پیشکش عبد الله خان چهار لک روپیه - و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه بابت زمیندار رتن پور که عبد الله خان با زمیندار مذکور همراه آورده بود - و جواهر واقمشۀ علّامي افضل خان و اسلام خان و شایسته خان و سیف خان و جعفر خان هر کدام یک لک روپیه - و از باقر خان هشتاد هزار روپیه - مجملاً از روز نوروز عالم افروز تا روز شرف اشرف مجموع پیشکش نوشته و نا نوشته آنچه بموقع قبول رسید بمبلغ سي لک روپیه کشید *

دهم ماه جشن میلاد شاهزاده سلیمان شکوه که بمقتضای قرب دار الخلافه تاخیر پذیر گشته بود درین روز آرایش پذیر گشت - منزل مهین شاهزادۀ جوان بخت سلطان دارا شکوه برسم ادای تهنیت و مبارکباد از

فیض مقدم شاهنشاه عالم عالمی دیگر شد - و گرامی شاهزاده سپاس این مکرمت بیقیاس بجا آورده نخست از ادای مراسم پا انداز و نثار حق مقام بجا آوردند - آنگاه پیشکش گرانمند مشتمل بر انواع نوادر و جواهر کشیدند - و درین فرخنده محفل والا شاهزادهٔ خجسته مقدم سلیمان شکوه را که بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای گوهر خلافت شده بود بحضور انور طلبیده هفت طبقهٔ حدقه را از کحل الجواهر سلیمانی یعنی ضیای لقای جهان آرایش حدیقهٔ نور ساختند - و در آن روز سعادت اندوز حسب الامر اعلی از سرکار شاهزادهٔ والا مقدار دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع به یمین الدوله عطا رفت - و خلعت والا با چارقب زربفت دوز به خان فیروز جنگ و علّامی افضل خان - و خلعت با فرجی باسلام خان - و ازین دست به شایسته خان و خان عالم و میرجمله و جعفر خان و اعتقاد خان و موسویخان مرحمت شد - و سایر امراء تا هزاری بخلعت تنها کامگاری یافتند - و آن مهر گیتی افروز تا آخر آن روز از کمال انبساط نشاط اندوز بوده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

دوازدهم ماه اسپک مخمل زربفت که سپهدار خان صوبه دار احمد آباد گجرات باستونهای نقره ملمع طلا به هشتاد و چهار هزار روپیه اتمام داده درینولا بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت ۱ - نوزدهم ماه خجسته محفل شرف آفتاب جهانتاب از فروغ زر و گوهر که زیور روی در و دیوار آن بزم فرخنده همایون شده بود رشک فرمای منازل قمر و غیرت شرفخانهٔ مهر انور شد - قرة العین نیّراعظم و چشم و چراغ دودمان دولت حضرت صاحبقران معظم درین انجمن حشمت بر سریر عظمت جلوس

---

۱ در بادشاهنامه قیمت اسپک مخمل زربفت فرستادهٔ سپهدار خان یک لک روپیه نوشته شده *

مبارک فرموده دست جود و احسان را چاشني سحاب نيسان داده دستهاي تهي دستان را از مشت مشت در چون هر دو کف صدف پر ساختند و جيب و کنار بي برگانرا چون گريبان غنچه از درست زر لبريز نمودند - سپه سالار يمين الدوله آصف خان را فيل خاصه با يراق طلا و ماده فيل و دو راس اسپ با زين زرين مرحمت فرمودند - مير جمله از تغير اسلام خان بخدمت مير بخشي گري و منصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار معزز گرديد - اصالت خان از تغير باقر خان بصوبه داريء دهلي و منصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار و باقر خان به نگاهبانيء جونپور مقرر شد *

هفدهم ذي قعده روز ارتحال نواب غفران مآب مهد عليا بود بر طبق معهود همه ساله در روضهٔ مقدسهٔ آن قدسيه صفات فرخنده محفلي بحضور فضلاء و صلحاء و اصحاب زهد و تقوی و حفاظ قرآن و حديث و ساير ارباب عمايم که باصحاب سعادت معروف اند آرايش پذير شد - و خود نيز بدولت و اقبال آن انجمن را از نور حضور متبرک ساخته بيست و پنجهزار روپيه باهل استحقاق و موازي اين مبلغ در انجمن زنانه بزنان بيوه و عجايز بي روزگار و عفايف پريشان احوال قسمت نمودند - هژدهم ماه ايلچيء نذر محمد خان نا بهره بي نامي که از تعارف و معرفت روش سلوک و آداب بنابر مقتضاي الاسماء تنزل من السما بغايت بي بهره بود حواليء دارالخلافه رسيد - و تربيت خان حسب الامر اعلی باستقبال شتافته اورا بدربار سپهر مدار رسانيد - چون بآستانبوس عتبهٔ سدره مرتبه بهره‌ور و نامدار گشته از سعادت بارياب‌يء انجمن حضور پر نور کامياب و کامگار گشت نخست به تلقين و تعليم يساولان طرز دان آداب معهوده از کورنش و تسليم تقديم نموده آنگاه از روی کمال آداب نامهٔ خان مشار اليه با يک تقوز باز طويغون

و دو دست شنقار و نه چرغ از آنجمله چندی آهو شکار و باقي آموخته روش صید قال که خان بر سبیل ارمغان ارسال داشته بود بنظر انور در آورد - و شکار قال مرغوب ترین انواع صید چرغ و شنقار است و جز خان ماوراء النهر و ترکستان دیگری را میسر نیست - اگر بالفرض مقدور ارباب اقتدار نیز باشد چون قورق ولاة آن ولایت است کسی بدان اقدام نمي نماید - و طور آن شکار بدین طرز است که نخست جمعی سواران که ایشان را قال تاز خوانند اطراف سرزمین را که نشیمن فوج کلنگ باشد بطریق جرگه احاطه مي نمایند درین حال میر شکاران آغاز طبل زدن نموده خیل کلنگان را پرواز مي آرند تا آنکه آنها طبل خورده رفته رفته بلند مي شوند آنگاه از هر طرفی که آن سرگشتگان آهنگ بیرون شدن مي کنند قال تازان و میرشکاران از نعره و شور و غوغا و صدای طبل آنها را بر میگردانند - چندآنکه آن قضا رسیدگان سراسیمه شده از فرط دهشت و وحشت بجای مي رسند که قطعاً بمحاذي آن جرگه نزدیک نمي شوند چه جائیکه گذاره شوند - ناچار ازآن سمت باز گشته انداز جانب دیگر می نمایند و برین قیاس چون عاقبت راه بدر رو از هیچ سو نمي یابند ناچار هوا گرفته بلند تر مي شوند - درین وقت میر شکاران جانوران شکاري را سر مي دهند و آنها اوج گرفته کلنگانرا بباد صدمهٔ صید افگن مي گیرند - و در اندک فرصتی آن روز برگشتگان سرگشته را یک یک بضرب زود پایان مي آرند و همگي را بهمین آئین شکار مي کنند - چنانچه کمتر اتفاق مي افتد که جانوری جان از جنگ آنها بدر برد - مجملا روز دیگر نابهره بی باقي سوغات خانرا که از آنجمله صد سر اسپ بود و پنجاه شتر نر و ماده بختي و صد من سنگ لاجورد و چند جامه وار پوستین و سمور و چندین زوج قالي و نمد تکیه و بلغار و ظروف چیني نفیس و نفایس امتعهٔ عراق و کار ماوراء النهر که برسم نمودار ارسال یافته بود

از نظر انور آن سرور گذرانید - مجموع مبلغ هفتاد هزار روپیه تقویم یافت - بیستم ماه ایلچیِ مسطور چهل راس اسپ و سي و پنج شتر نر و ماده با چند پوستین سمور و دیگر تحف توران زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانید - بخلعت گرانمایه و کارد مرصع و یک اشرفي چهار صد تولگي که بکوکب طالع معروف است و دو از قره بهمین وزن نوازش پذیرفت - و خواجه یاقوت تحویلدار سوغات مذکوره به مرحمت خلعت و عطای یک اشرفي صد تولگي و روپیه بوزن آن کامیاب گشت *

بیان طغیان مادهٔ سودای ججهار سنگهه بندیله و بکرماجیت پسرش و ذکر سوانح دیگر

چون پامال گشتهٔ لکد کوب حوادث را پایمردیِ سعي کسی دستگیري نمي تواند نمود - و از چشم افتادهٔ انظار انجم و اوضاع افلاک بنظر توجه مردم از خاک بر نمي خیزد چه ادبار مدبری بتدبیر هیچ مدبّری چاره پذیر نه گردد و زنگ ظلمت از گلیم بخت تیره روزي بکار گريِ کوشش هیچ صیقل گری نزداید - و چگونه چنین نباشد که بهبود جوئيِ بد نهادان در حقیقت با قضا و قدر شدن است - و صوابگوئيِ خطا اندیشان با دستبرد تقدیر پنجه در پنجه کردن - شاهد صدق این مقدمه مشاهدهٔ احوال ججهار غرامت مآل از اواسط کار تا خواتم روزگار بسند ست - چه آن زیان زد خذلان ابد و خسران سرمد و پدرش که پروردهٔ نعمت این دولت جاوداني و برآوردهٔ تربیت حضرت جنّت مکاني اند از دولت این دولتخانهٔ والا کار شان بآنگونه بالا گرفته رفته بجای کشید که در وسعت دستگاه حشمت مثل فسحت ساحت ملک و کثرت جمیعت لشکر و خزانه از جمیع راجهای این کشور عموماً و از رانا خصوصاً صد پایه بیش بل هزار پله در پیش بودند

چنانچه مجملی از آن باب سبق ذکر یافته سرجمله دیگر در طي این فصل ظاهر مي گردد - درآنولا که از سعادت جاوید روتافته بدست خود اسباب استیصال خود مهیا نموده بود و افواج قاهره بدفع آن مقهور تعین یافته نزدیک بدآن شد که جزای کردار بد در کنار روزگار خود بیند - قضارا از آنجا که وقوع امور در بند اوقات است و بر آمد کارها در گرو روزگار چون وقت او بسر نیامده و روزگار بدولتش به پایان نرسیده بود لاجرم قلع و قمع بنیاد او از عالم بالا بوقت دیگر حواله شد - بنابر آن از در استشفاع و استیمان در آمده امان یافت - و دیگر باره خانمان و مال و ملک برو مسلم شد چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفته - در آنولا که حسب المقرر از کومکیان ولایت جنوبي بوده در عرض آن اوقات مصدر خدمات شایسته شده بود در آخر آن از مهابت خان خانخانان صوبه‌دار دکن رخصت وطن گرفته پسر خود را در آنجا گذاشته بجانب ملک خود شتافت - و چون بجای خویش آمد از آنجا که زیاده سریها و پیش طلبیها رفته رفته آدمي را بر سر امری چند مي آرد که عاقبت جان در سر آن کند هوای قلعه چورا گده و استیصال بهیم نراین زمیندار آنجا که از عهد قدیم باز زمینداريِ آن ملک با او و آبای او بود در دماغ جا داده قلعه چورا گده که روزگاران مفر و مقر مالکان آن سرزمین بوده محاصره نمود - و بنحوی در صدد شدت شده کار او تنگ ساخت که آخرکار از تنگيِ عرصه بجان آمده خواه و ناخواه امان خواست - و به عهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت هندي موکد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته بر آمد و آن بد عهد کم فرصت پر نفاق نقض میثاق نموده او را با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان و متعلقان و منتسبان یکجا به قتل رسانیده و قلعهٔ مذکوره را با اسباب و اموال بی حساب بدست آورد - و چون این معني بیوجه

بدینگونه صورت بست یکی از پسران بهیم نراین مذکور که پیشتر ازآن با پیشکش پدرش بهمراهیِ خان دوران روانه درگاه گیتی پناه شده و اینوقت در دربار سپهر مدار باستسعاد دریافت شرف حضور افتخار داشت از روی تظلّم حقیقت را معروض واقفان موقف خلافت داشت - و بی توقف فرمانی تهدید آئین از روی کمال اندرز و ترهیب مشتمل بر انواع عتاب و خطاب در جمیع ابواب خصوص در باب چورا گده بحکم اشرف شرف صدور یافت - و دربارهٔ عموم افعال غیر محموده و ناستودهٔ آن غنوده بخت خفته خرد که شنیع ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و هم چنین به قتل آوردن جمعی کثیر از راجه و مردم او بی تحصیل رخصت والا بر سبیل عذر و تصرف نمودن در اموال و اسباب و ولایت او که بپادشاه اسلام متعلق است نکوهش تمام در ضمن فرمان قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام اندراج یافت - (مجملاً نخست از راه اتمام حجت او را بارسال ده لک روپیه از جمله مال بهیم نراین مذکور و تسلیم سایر ملک بعمّال اعمال ولایت بادشاهی مامور ساختند - و از روی کمال مرحمت آن شرارت آئین باطل گزین را مختار نمودند که اگر خواهش ولایت چورا گده داشته باشد موازی جمع آن ملک از پرگنات نزدیک وطن خود بتصرف متصدیان معاملات آن صوب گذارد - و فرمان جهان مطاع را مصحوب سندر کب رای ارسال داشتند) قبل از وصول سندر چون حقیقت از نوشتهٔ وکیل که در دربار داشت بدو رسیده بود از سر جهل و روی نادانی پای از شاه راه راست هدایت بیرون گذاشته و دست از همه چیز باز داشته تحریک ستیز نمود - و بکرماجیت پسر خود را که در دکن از کومکیان خان زمان بود نهفته اشاره نمود که بهر طریق که رو دهد گریخته بدآن بد سگال پیمان گسل پیوندد و آن خیره سر از روی کمال ادبار پشت به سعادت نا متناهی کرده از موکب

اقبال رو گردان شد - و به شتاب بخت برگشته از خیل دولت برگشته بسوی وطن راهي گردید - خان زمان با آنکه در بالای گهات بود رفتن او را چندان وقعتی ننهاده توفیق تعاقب آن بد عاقبت نیافت - واله وردي خان صوبه‌دار مالوه که سر راه او داشت نیز درین باب موفق بصدور خدمتی نشده گذاشت که آن مدبر ازآن حدود گذشت - و خان دوران که در آن اوان در برهانپور به ضبط پائین گهات اشتغال داشت بمجرد استماع خبر فرار آن مقهور با چندی از هواخواهان مثل راجه بهار سنگه و چندر سین بندیله و مادهو سنگه هاده و راؤ کرن و نظر بهادر خویشگي و میر فضل الله و امثال ایشان بر سبیل ایلغار بسمت فرار بل سوی مقر او راهي شد - و پنج روزه راه طی نموده در موضع آسنه از مضافات صوبهٔ مالوه باو و همرهانش برخورد - و مانند برق بر قلب آن تیره روز زده بباد حملهٔ صرصر اثر در یکدم دمار از روزگار آن نابکاری چند بر آورد - و گرد از بنیاد خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد که از شعلهٔ آتش زبانه کش کین پاک سوز شده بود برانگیخت - و قریب دو صد و پنجاه تن را بی سر نموده پی سپر ساخت - و آن مخذول با زخم منکر بهمراهيِ جمعی ازآن فرقهٔ تفرقه اثر که از سطوت صدمهٔ سخت بهادران پراگنده شده باز بر سر آن مادهٔ اجتماع اهل فساد جمعیت نموده بودند بهر کیف خود را بمیان جنگل‌های دشوار گزار و از کریوه راههای کوهسار آن حدود که دیگری جز آن بیراهه روان پی بدان نمي بردند بدر رفته رفته در موضع دهاموني به ججهار مقهور پیوست - و چون حقیقت تباه اندیشي آن ناسپاسان ناحق شناس برای گیتي آرای سمت وضوح یافت بیست هزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرسوده بپاشلیقي سه سردار شهامت شعار نامزد تقدیم این مهم شدند - نخست خان فیروز جنگ عبد الله خان که دستوري معاودت تنبیه یافته

بود هم از راه به تنبیه آن غنوده خرد مامور گشت - و خان دوران بهادر که بعد از گوشمال بدرماجیت در نواحی مالوه چشم براه و گوش بآواز برید خبر دربار سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم ازآن مقام برسر آن شیطان سار اهرمن سیرت شتافت - و دیبی سنگه بندیله و راجه بهارت و مادهو سنگه هاده و نظر بهادر خویشگی و یسین خان برادرش و احداد خان مهمند و حبیب خان سور با سایر لشکر کومکی مالوه که همگی شش هزار سوار بودند در فوج او معین گشتند - و صوبه مالوه نیز بصوبه‌داری او قرار یافته اله وردی خان به نگاهبانی برهانپور مامور گشت - و سید خانجهان با سردار خان و راو امر سنگه راتهور پسر راجه گج سنگه و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خانجهان کاکر و کرپارام کور و جی رام بدگوجر و هادیداد انصاری و اندر سال نبیرهٔ راو رتن و روپ سنگه نبیرهٔ جگناتهه کچهواهه و چندی دیگر از منصبداران و پانصد سوار تابینان یمین الدوله که عدد این جمیعت به هشت هزار رسید از حضور پرنور بدفع آن مقهوران مامور شدند - و بهادر خان که بجاگیر خود مرخص شده بود با راجه امر سنگه زمیندار ماندوه و احمد بیگ خان و چندر سین بندیله و راجه سارنگ دیو و چندی دیگر از اصحاب مناصب که مجموع شش هزار سوار تابین داشتند در فوج عبد الله خان تعین یافتند - و در فوج مذکور دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند - و حکم شد که خان دوران از راه چندیری راهی گشته در حوالی بجهور معسکر گزیند و ایام بارش آنجا بپایان رساند - و خان فیروز جنگ موضع ایرج را که در تصرف آن مقهور است بدست آورده مردم اورا بزور از آنجا بر خیزاند - و نواحی بهاندیر را بجهت اقامت موسم برسات اختیار نماید - و سید خانجهان در سانوان موسم بارندگی بسر رساند و بعد از انقضای ایام موسم

برسات هر سه سردار باتفاق یکدیگر استیصال مطلق آن بد سگال پیشنهاد ساخته بزودي آن نا عاقبت اندیش را از پیش بردارند - و چون آن دو تیرهٔ چشم خیرهٔ سریعني پدر شوم اختر و پسر بد گوهر از استماع توجه حشم بادشاه سلیمان حشمت که قدرت شیر با کثرت مور داشتند مانند مورچه در طاس روئین سراسیمه و حیرت زده گشتند - و از نزدیکي خیل اقبال بیدست و پا شد سر رشتهٔ چاره گري از دست دادند و در دست تیغ آبدار آتش آمیغ بهادران خود را درمیان آب و آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار کناره گزیدند - مجمل سخن چون عکس ستاره سوختگي و تیره سرانجامي خویشتن را در آئینهٔ زنگار خورده بخت سیاه چرده معائنه نمودند مانند دیوار شکسته که از دور بمحض صدمهٔ سیلاب از پا در مي آید قبل از وصول شعبه‌هاي ثلاثه دریای لشکر طوفان اثر بی پا شده از جا رفتند - و ناچار در صدد چاره گري این کار دشوار شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد درآمدند - و دست استشفاع بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار زده از روی زاري زینهاري گشتند - و بمیانجي عضد الدوله در خواه این معني نمودند که چون درم خریدگان کم خرد که مصدر انواع قبایح امور گشته و بوجوه متعدده مستعد اقسام عقوبت و انتقام شده اند که به هیچ وجه روی آمدن دربار ندارند درین صورت اگر یکی از مردم رو شناس پایه سریر خلافت اعلی باین جانب قدم رنجه نماید که بالمشافه ملتمسات خود را مذکور ساخته از زبان او مدعیات و سوالات این مستدعیان به محل جواب و موضع اجابت پیوندد هر آینه جان بخشي مشتی دیرینه بندگان که تهي دست دست آویز عذر خواهي اند خواهد بود - و چون درخواستهٔ ایشان بوساطت خانخانان معروض افتاد از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت مقتضي عفو زلات و صفح جنایاتست و همه جا بمقتضای آن عمل نموده برای قضای حوایج

ارباب مطالب بهانه طلب مي شد - درین مرتبه نیز از باب اتمام حجت و وجوب اعطاء امان بارباب استیمان در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند - و سندرکب رای را که سابق نزد او فرستاده بودند و بمجرد استماع تغیر احوال او هم از راه معاودت نموده بود درین مرتبه برای اطلاع بر مکنونات اندیشهٔ آن فساد پیشه ارسال داشتند - و بر زبان مبارک آوردند که باوجود این مراتب اگر آن مدبر سي لک روپیه جرمانهٔ خیره چشمي و چیره دستي که ازو سرزده برسم پیشکش ارسال دارد و سرکار سانوان در ازای چورا گده بتصرف اولیای دولت ابد پیوند دهد و بکرماجیت را بدستور معهود با همان جمیعت یساق کش بالای گهات نماید و نبیرهٔ صاحب تیکه یعني ولي عهد خود را بدربار سپهر مدار فرستد که همواره بجای او ملازمت رکاب ظفر انتساب التزام نماید هرآئینه درین مرتبه لغزشهای آن فتنه گر فساد آئین بخشیده خواهد شد - و مقرر فرمودند که سرداران عساکر نصرت ماثر تا مراجعت سندر در هرجا که باشند اقامت گزینند - دیبي سنگه بندیله که سرکردگي قبیلهٔ بندیله از عهد قدیم تا زمان جهانگیر بادشاه بآبای او متعلق بود و آنحضرت ازیشان انتزاع نموده بجلدوی تجلد در قتل شیخ ابوالفضل به نرسنگهه دیو پدر این اهرمن سیر مرحمت فرموده بودند بخطاب راجگي و منصب سه هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و زمینداري اوندچهه سرافراز نموده بجای او مقرر ساختند - چون سندرکب رای بدآنجا رسیده ابواب نصایح هوش افزای بر روی روزگار او کشود از آنجا که ادبار آسماني شامل حال خذلان مآل او گشته در هیچ جای سر از دنبال او بر نمي داشت و وازونيِ طالع زبون محیط روز و روزگار او گردیده تا همه جا همراه بود چندانکه روزگار اورا مهلت داده قلع و قمع بنیاد او به تعویق مي انگند آن عاقبت دشمن اهمال و امهال زمانه غنیمت

نه شمرده در استیصال خویش استعجال بجای آورد - تا آنکه گوش بحرف او ننموده اورا بی نیل مقصود باز فرستاد - لاجرم سفدرکب رای از نزد آن مخذول معاودت نموده حقیقت سایر خصوصیات احوال و ارادات محال آن بد عقیدت را بعرض مقدس مرشد طریقت از آداب ارادت رسانید - خصوص سیاه رویهای تازه و بی راه رویهای بی اندازه آن تیره رای کج گرای که از خیره نظري بد روزي و چشمک زنیهای اختر بخت واژون بانبوهي جنگل و صعوبت مسالک و حصانت حصون پشت گرم گردیده و به فسحت دستگاه ملک و مال و سواد خیل و حشم چشم سیاه کرده از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زده بود بنابر آن درینحال که حجت بر آن مستحق انواع عقوبت تمام شده هنگام نقمت خدا و انتقام خداوندگار در آمده سالاران افواج و سران سپاه سه گانه را که از موقف خلافت حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال مطلق آن واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده خاربن استیلای دیرینه آن کفران پیشه را که در آن بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد بر اندازند - چون معلوم اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت برساحت تحقیق حقیقت این معنی تافته که تا درمیان عسکر یگانه وقت نباشد که احکام مطاعهٔ او حکم نفاذ امر روح در سایر قوی و جوارح تن و اعضای بدن داشته باشد هیچ مشیت بر وفق مصلحت وقت تمشیت نمي پذیرد و هیچ مهم و کار صورت درستي بر نمي کند - لاجرم از روی احتیاط بخاطر مبارک آوردند که سرداری که ایشان را از فرمان پذیري او گریز نباشد تعین فرمایند بنابر آن شاهزادهٔ جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر که خود آبروی گوهر خرد داشت و رای صواب آرایش گلشن آرای صائبه را گل سرسبد بکار فرمائي سرداران نامزد شدند -

و فرمان شد که همگنان از اندیشیده و فرمودهٔ شاهزادهٔ کامگار که بتادیب رباني مودب و بتائید آسماني موید اند تجاوز نه نموده در همه وقت و همه حال حتی هنگام کوچ و مقام حقیقت امر بر رای صواب پیرای آن شاهزاده جوان بخت صائب تدبیر که ادب آموز خرد پیر است عرض دارند و بر طبق اوامر نافذه ایشان عمل نموده از نواهي بی نهایت محترز باشند *

پنجم مهر در ساعتی سعادت رهین هزار سوار بر منصب شاهزادهٔ کامگار نامدار که سابق ده هزاري ذات و چهار هزار سوار بود افزوده بمرحمت خلعت خاص و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و طرّه مرصع و سه اسپ تبچاق که ازآن دو مزین بزین زرین بود و فیل خاصگي با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند - و فاتحهٔ فایحهٔ حصول فتح فیروزي آن معني آیت نصرت و حرز رایت ظفر و بهروزي از روی توجه تمام خوانده و توجه اشرف را بدرقه راه آن نور حدقهٔ اقبال ساختند - و درین ولا نیز جمعی از امرای عظام در سایهٔ لوای معلای شاهزادهٔ بلند اختر سعادت تعین پذیرفت - مثل شایسته خان و رستم دکهني و راجه بیتهلداس و راجه رای سنگه ولد مهاراجه و شیخ فرید ولد قطب الدین خان و دیندار خان و شیر خان ترین و سید عالم بارهه و گوکل داس سیسودهه و مهیش داس راتهور و هزار سوار از تابینان یمین الدوله و هزار سوار از احدیان و تفنگچي نیز درین فوج تعین پذیرفتند - و خدمت بخشي گري و واقعه نویسي آن فوج به محمد سعید کرهرودي دیوان بیوتات تفویض یافته خدمت او به مکرمت خان رجوع شد *

چون روز نخست عموم ولایات جنوبي خصوص سرزمین دولت آباد بمقتضای قسمت ازلي از دریافت سعادت ورود مسعود خدیو هفت کشور بهره‌ور شده بود درینولا تقاضای نصیبه و روزي در لباس هوای تماشای قلعهٔ

دولت آباد و تسخیر سایر قلاع و حصون آن سرزمین محرک ارادهٔ کاملهٔ آن حضرت آمد - و چهاردهم مهر ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت از مرکز محیط خلافت کبری بصوب ممالک جنوبي قرین خوبي و خیریت ارتفاع یافت - شاهسوار عرصهٔ دین و دولت رتهه سوار از قرارگاه سریر خلافت مصیر نهضت سعادت فرموده نخست باغ نور منزل را از نزول انور محل ظهور نور ساختند - و مقارن ورود مسعود نکته سنجی این مصرع تاریخ را که از عالم بالا برای شگون فتح و فال نصرت بر زبان آورده بود * ع *

بپادشاه جهان این سفر مبارکباد

معروض داشت - و بعد از دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت فیض اندوز بود بدولت کوچ فرموده دوم روز ساحت فتح پور را از ورود عسکر فیروز مهبط انوار سعادت ساختند - سه روز درآن فرخنده موقف توقف گزیده به تفرج تالاب و شکار مرغابي فرح اندوز بوده روز چهارم ازآن مرکز دولت محیط لشکر قلزم تلاطم را در تموج آورده بانداز صید اندازي شکارگاه روپ باس متوجه آنصوب شدند - و هژدهم ماه عرصهٔ آن نزهت کده مضرب خیام موکب سعادت گردیده شش روز در آن سرزمین نشاط شکار روزگار سعادت آثار گذرانیدند - موشد قلي خان میر توزک بخدمت فوجداري متهرا و تنبیه متمردان مهابن و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و سوار سر افرازي یافت - و خدمت میر توزکي به میرخان که قدیم الخدمت و مزاجدان اشرف است تفویض فرموده بمنصب نه صدي دو صد سوار پایه قدرش افزودند - بیست و هشتم ماه مذکور فضای طرب افزای صیدگاه باري از میامن ورود موکب مسعود مطرح اشعهٔ انوار فیض آسماني شد - هشت روز در آن فرخنده مقام اقامت فرموده به شغل شکار اندازي نشاط اندوز بودند *

بیان برخي از مابقي احوال ججهار سنگه بندیله و سرزدن حرکات ناهنجار از آن خسران مآل که باعث ارسال شاهزاده بلند اقبال بکار فرمائي سرداران

چون ججهار بد نهاد را در قسمت کدهٔ عهد الست از نصیب شقاوت نصاب نصیبهٔ کامل بخشیده بودند - و در حوالت خانهٔ فطرت روز نخست از بخت و دولت حرمان روزي گشته بود - چندآنکه صلاح اندیشان در اصلاح مادهٔ فساد آن مفسد کوشیده نصایح سودمند در بارهٔ او تلف نمودند اثری برآن مراتب مترتب نگشته بلکه برعکس مدعا نتیجه داد - و خانمان دیرینه سال سلسلهٔ خود را بسعي خود خراب ساخته عاقبت سرنیز در سر این کار کرد - الحاصل هنوز موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان نرسیده بود که خان فیروز جنگ از بهاندیر و سید خانجهان از سانوان و خان دوران از پچهور کوچ کرده هرسه گروه بیکدیگر پیوستند - و پس از الحاق درباب اتحاد آرا و همم که سررشتهٔ انصرام سایر مهام بآن پیوسته و سلسلهٔ پیشرفت امور عظام بدان وابسته بجد و جهد کوشیدند و کوچ بکوچ روان شدند - چون بسر کریوهٔ اوندچهه که مبداء جنگل بی منتهاست رسیدند نخست بریدن درختان آن جنگل که باعتبار انبوهي اشجار در همه هندوستان به بیمثلي و مورد ضرب المثل است بنیاد نمودند - و روز بروز کار جنگل بری پیش برده باین طریق قطع راه مي کردند - و آن پراگنده مغز پریشان خیال باستظهار بیراهي آن جنگل دشوار گذار جمیعت خاطر اندوخته با فراغبال در قلعه اوندچهه میگذرانید و به پشت گرمي اجتماع لشکر تفرقه

اثر خود که قریب پنجهزار سوار و یازده هزار پیاده بودند قرار تحصین بخود داده اراده داشت که در حوالیِ موضع کمرولي که یک کروه باوندچهه فاصله دارد در عرصهٔ مصاف صف آرای گردد - و در طي ایام راه بریها بهادران گاه گاهی مردم آن تیره بخت درمیان جنگل از دور سیاهي نموده به تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم مي ساختند - و در ضمن آن دستبازیها هر روز چندین سر مي باختند - و در شنبه نوزدهم مهر ماه که موضع کمرولي مذکور مرکز رایات عسکر منصور شد راجه دیبي سنگه بافواج هراول خان دوران و اهل توپخانه دلیرانه تا پای پشته کمرولي که دیوي از سرداران عمدهٔ ججهار با جمعی کثیر آنجا مقام گزیده بود یکسر تاخت - و به نیروی سر پنجهٔ مردمي و زور بازوی مردانگي آن جا را از دست آن دل باخته هوش از سر رفته گرفته او را دستگیر ساخت - و معتمدی چند همراه داده نزد خان دوران فرستاد و خان مذکور آن مقهور را پیش خان فیروز جنگ ارسال داشت - چون آن تیره روزگار در آن سرزمین اعتبار تمام داشت خان مشار الیه او را نظربند نگاهداشته درصدد تفقد خاطر او شد - و بعد از استمالت بیشمار که آن وحشي نژاد آرمیده خاطر و دلنهاد گشته بمقام اظهار اطاعت و انقیاد در آید درینحال او را به تکلف برین داشت که تبعهٔ خود را بوسیلهٔ پیغامهای رغبت آموز دل داده برمتابعت تحریص و ترغیب نماید - بالجمله از کار کشائیهای اقبال بی زوال شاهنشاه عدو بند آفاق گیر و تاثیر ادبار که در جمیع مواد شامل حال احوال اعداء دولت ابد پیوند است وهم و هراس بسیار برججهار برگشته بخت و تیره روزگار استیلا یافته هجوم افواج رعب و خوف بی شمار در و دیوار حصار بدد باطن آن واژون طالع خراب اندرون را فرو گرفت - چنانچه با وجود صعوبت جنگل و دشواريِ مسالک آن سرزمین خصوص از راه بسیاريِ انهار و آبکندها

و شکستهای بیشمار که اولیای دولت جاودانی را عبور از آنها بآسانی میسر نبود قرار داد که عیال و اطفال خود را به قلعهٔ دهامونی از جمله اساس نهادهای راجه نرسنگهه دیو پدر آن مدبر که از سایر حصون آن سرزمین حصین تر است ارسال دارد - فی الواقع اگر نه آن سرگشتهٔ وادی بخت برگشتگی را ضلالت کار فرما بودی هرآینه ممکن بود که باستظهار صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمیعت خاطر اندوخته و مدت های متمادی آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی - مجملاً بحکم اندیشیدهٔ مذکور که از اندیشهٔ شیران جلادت پیشهٔ بیشهٔ مردی و دلیری ناشی شده بود بیدرنگ آهنگ انصرام آن پیشنهاد نموده و اکثر مردم خود را با بقیه خزانه که پیشتر در پیغولههای جنگل و شعاب جبال بخاک امانت دار سپرده بدهامونی فرستاد - و جمعی آشفته مغز پریشان اندیش ازآن فرقهٔ بد نیت تفرقه خاصیت را بنگاهبانی اوندچهه باز داشته خود نیز با بکرماجیت پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدآنسو راهی شد - و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف باوندچهه شتافته تمام اطراف آنرا بحوزهٔ احاطهٔ تامه در آوردند - و آغاز پیش بردن ملچار و سرکردن نقب کرده ترتیب زینه پایهای و سایر اسباب قلعه گیری نمودند - و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم مهر دلاوران تهور کیش سخت کوش کمندها در دست و زینهها بر گردن گرفته خود را تا پای قلعه رسانیدند - و بمجرد رسیدن از سر جمیعت خاطر به نردبانها بر آمده در اندک فرصت یک یک بهادران موکب اقبال مانند کوکب طالع سعد از افق بروج گردون عروج آن حصار طلوع سعادت نمودند - درین حال پاسبانان قلعه ازین قضیهٔ ناگهانی آگهی یافتند و چون کار از دست رفته و تیر از شست جسته بود دست و پا زدن سودی نداده از ثبات قدم

بهبودی نمي نمودند - لاجرم پس از اندک زد و خورد هر بدکیشی چون ناوک پرّان از کمان کمند بلندي زده راه طرفی پیش گرفته بدر رفت - و درین حال دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بیدرنگ آهنگ درهای حصار نموده دروازه را کشودند - و افواج قاهره از اطراف بدرون ریخته قلعۀ بآن دشواري را به محض کارگزاري تائید آسماني باین آساني فرادست آوردند - و غزات عسکر اسلام بامدادان بعد از ادای فریضۀ مکتوبه فجر دوگانۀ شکرانۀ ایزدي بجا آوردند - و درآن کفرآباد دیر بنیاد اعلان معالم ایمان و اعلاء اعلام اسلام خصوص اذان ببانگ بلند نمودند - و قلعۀ اوندچهه را با توابع آن حسب الامر والا که براجه دیبي سنگه تعین پذیر شده بود تسلیم نموده این خالص عقیده صافي نیت را با جمیعت خودش درین حصن حصین گذاشتند و حقیقت را در خدمت شاهزاده و بدرگاه والا معروض داشتند و خود همان روز بقصد تعاقب ججهار راهي شدند - و چون بگذر آب بیتوا که بسات دهاره بنابر آنکه بهفت شعبه انقسام مي یابد اشتهار دارد رسیدند همانجا بجهت گذشتن از آب مذکور چندی توقف اتفاق افتاد و در اندک وقتی از تاثیر جلوه نمائیهای اقبال کار گذار که بمحض امداد آن بسی امر غیر کشایش پذیر مي گردد از آنگونه حایلی هایل باوجود تندي و کثرت آب و وقوع لختهای سنگ کلان درمیان رود که همانا سنگ راه همین معنی دارد بآساني گذار نمودند - و در همان ساعت با تند باد ازآن آب گذشته از همه جا بایلغار متوجه دهاموني شدند و با شتاب تمام مرحله پیما گشتند - چندانکه روز چهارم آن ماه که به سه کروهی مقصد رسیدند و در صدد استحصال مقدمات حصول مقصود یعني استخلاص قلعۀ مذکوره و استیصال اهل قلعه شده بودند که در عین رسیدن خبر گیران خبر به دلیران رسانیدند که آن مخذول بنابر فرط سراسیمگي و حیراني که از

استیلای دهشت ناشي شده بود بمحض وصول پیرامون دهاموني چون بحصانت حصار چورا گده استظهار بیش داشت عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که پیش از خود فرستاده بود چنانچه سابق نگارش یافته باز بسمت چورا گده راهي ساخته و سایر عمارات و نواحيِ حصار مذکور را خراب کرد - و دود بهائي خود یعنی کوکهٔ خود را با گروهی از اهل اعتماد و اعتبار به نگاهبانيِ دهاموني باز داشته خود از آب گذشته بسمت پرگنهٔ کهدوله که بجانب چورا گده واقع است شتافت که اگر آن حصار به حیّز تسخیر بهادران عدو بند قلعه‌گیر در آید بآساني و زودي روانهٔ چورا گده گردد - چون بهادران استماع این خبر بهجت اثر نموده از مضمون آن شگون فتح و فیروزي گرفته در وسط روز متوجه پیش شدند و پس از دو روز که روزگار در قطع جنگل دشوار گذار گذرانیده خود را بنواحيِ قلعه دهاموني رسانیدند و طرف غربيِ آنرا که خندقی ژرف پهناور بعمق بیست ذراع برآن محیط است احاطه نمودند - چون سایر اطراف ثلثه آن قلعه را که بر روی پشتهٔ مرتفع اتفاق وقوع دارد یکسر آبکندها و شکستهای عمیق عریض درست فرو گرفته بدین جهت که ازین جهات ملچار پیش بردن و نقب سر نمودن و پیچ و خم کوچهٔ سلامت راست کردن متعسر بل متعذر است لاجرم دست از محاصرهٔ آن جوانب باز داشته همگي همت ازین سمت بر پیش بردن مطلب گماشتند و در اندک فرصتی کار خویش را حسب المدعا پیش برده ملچارها بکنار رسانیدند - و در عموم آن ایام خصوص آن هنگام متحصنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده ببان و تیر و تفنگ و توپ بازار کارزار و هنگامهٔ جنگ را رونق و گرمي مي دادند - و از بیرون بهادران موکب اقبال به نحوی سرگرم جنگ و جدال و تنگ گیری عرصهٔ کار بر اهل حصار بودند که نه خود یکدم نفس بخوشي مي زدند و نه یک

چشم زدن اژدهای توپ و تفنگ را فرصت نفس زدن می دادند - بلکه دمبدم از دمدمه افسون فتیلهٔ دود افگن آنها را بر سر آتش افشانی و جان ستانی می آوردند و پیوسته بتحریک شرارت شرار ثعبان دم پرندهٔ بان را از جا پرواز می دادند - مجملا از همه جهت در تضییق محاصره کوشیده ساحت عیش بر متحصنان تنگ فضا ساختند - قضا را در اثنای آن احوال شبی که سیاه درونان تیره روز تا سحرگاه بهادران تهور شعار را گرم افروختن آتش کین دیده بودند دل نشین خویشتن نموده که اگر تا برآمد آفتاب بدین مثابه پیکار خواهند نمود یک تن از درونیان سر بیرون نمی برد - لاجرم به فکر دور دراز افتاده دانستند که عنقریب آن دیوار بشب نیز بدست دلیران عدو بند به کشایش در آید - و چون چارهٔ معامله در تسلیم حصار انحصار دارد بنابر آن فی الحال رتنای دودا بخان دوران پیغام داده امان طلبید - خان مشارالیه فرستادهٔ او را نزد عبد الله خان فرستاد و آن خان والا مکان او را و همراهان او را بجان امان داده - درین حال چون عموم بهادران روهیله ازین حقیقت آگاه نبودند لاجرم بهمان روش از کار طلبیها طلبگار پیش رفت کار بودند - چنانچه بهادر خان مذکور با جمیعت خود از شکستهای سر راه بهر روش که روی داد گذار نموده خود را بدر قلعه رسانید و بمجرد رسیدن در همان گرمی دروازه را آتش داده - چون به رتنای این خبر رسید صلاح در آن دید که از میان آب و آتش جان مفتی بیرون برد - لهذا با سایر درونیان از طرف شرقی قلعه راه بدروازه یافته زینهاری شب تار گردید و در ظلام پناه برده رفته خود را بجنگل رسانیده - بهادر خان و همچنین نظر بهادر که پیش از همه بهادران خود را از عقب آن خان شهامت نشان بدر حصار رسانیده بود چون از درون حرکتی ندیدند بخاطر جمع داخل قلعه شده خبر به سالاران سپاه رسانیدند و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده دست

باموال کفرهٔ فجرهٔ زدند - خان دوران برین حقیقت اطلاع یافته درین هجوم عام به اسحٰق بیگ بخشي بادشاهي و خواجه عنایت الله و یازده تن از تابینان خود بسعي تمام از راه دریچه بدرون رفت - و یک دو تن از اهل شدّت و قوّت را بر سرآن دریچه به نگهباني باز داشته خود تا میان قلعه شتافت و بمنع تاراجیان پرداخت - چون ملاحظهٔ غنایم حصار نموده ظاهر شد که تا آن حالت قلیلی از اموال دست زده شد باقي بحال است لاجرم تلف شدن جزوی را خصوص در آن گونه محشر عام بحساب غنیمت کلي شمرده با ضبط تمام آنرا ضبط نموده - درین اثناء از شگرف کاري تقدیر و بدایع جهان ابداع چندی از اولیای دولت ابد پیوند بآتش باروت خود را سپند دفع گزند عین الکمال از جمال شاهد اقبال خاصه فتوحات تازه بی اندازه که تازه رو نموده بود نمودند - تبیین این ایهام آنکه خود درین حال از ظهور علامات مقهوران ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند - علي اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان بانداز دستگیر نمودن آن گروه آهنگ آن سمت نمود - چندانکه خان دوران بنابر ظلمت شب و عدم امتیاز دوست و دشمن بمقام ممانعت او در آمد ممنوع نگشت - و با چندی از مردم بفراز باره برای تفحّص مخالفان گرد بروج میگشت - چون بحسب اقتضای قضا هنگام اصابت آسیب چشم زخم در آمد در عین سرگرمي او و همراهان او بتجسس ارباب شرارت اتفاق شرارهٔ آتش بی زینهار از گل شمعی که سابق ارباب یغما برای پیدا کردن اموال قلعه با خود داشته آنجا انداخته بودند آتش بانبار باروت قلعه که در زیر برج ذخیره کرده بودند گرفته کنجهٔ نهفته یعنی فتح حقیقت آتش سوزان که همانا با تیره روزان اهل نفاق زبان یکی داشت گل کرده و بیکدم آن برج را با هشتاد ذراع دیوار جانبین پرانید - و علي اصغر مرحوم با همراهان و چندی از تاراجیان

که ببالا بر آمده بودند راه هوا گرفته ببال آتش پرواز نمودند چنانچه اثری از ایشان پیدا نشد چه اجزای متفرقهٔ ایشان که همانا بمراتب از معدوم بالمره نابود تر شده بود نوعی بحالت پراگندگي گرائید که بنابر استحاله اعادهٔ آن گونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراهم نیاید - بنابر آنکه اکثری آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه پریده بود آفت کلي بسپاهیان که همراه سرداران در پای حصار ارادهٔ شب پایان بردن داشتند رسید - چنانچه قریب سیصد تن از احاد عسکر که اکثر مردم راو امر سنگه بودند تلف شده دو صد اسپ نیز سقط گشتند - و از سپرداريِ حفظ ایزدي سرداران لشکر سلامت ماندند با آنکه سنگی به سر خان فیروز جنگ و دو سنگ پاره بسید خانجهان و بهادر خان و جی رام بدگوجر رسید اما بنابر حمایت الٰهي آسیبی نه رسید - و همچنین خان دوران که با همراهان درین وقت بضبط طوایل اسپان ججهار و اهل حصار پرداخته بود در کنف نگاهبانيِ حراست آسماني سالم ماند - بالجمله بعد از اصابت آن مصائب چون خان دوران پرداخت معامله پاسبانيِ اموال قلعه نموده ازین ممر خاطر جمعی ساخت - درین حال چندی از سپاهیان که بقصد تحصیل کاه و هیمه بجنگل شتافته چاهی پر از زر یافته بودند شتابان خبر رسانیدند و خان مذکور بعد از آگاهي بنابر کمال دولت خواهي خود بر سر آن چاه رفته تفحّص کنان بر سر سه چاه دیگر که در آن سرزمین بود رسید - و از هر چهار مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه پیدا شده داخل خزانهٔ سرکار خاصه شریفه گشت *

درین اثناء چون سرداران خبر یافتند که ججهار برگشته بخت در قصبهٔ شاهپور که دو کروهي قلعهٔ چورا گده است توقف گزیده و به راه نمائيِ ادبار عزیمت خیل اقبال پیشنهاد نموده - چنانچه باین خیال محال

و اندیشهٔ دور دراز رفتن دکن در خاطر جا داده چون راه بر سرزمین دیو گده می افتد از زمیندار آن حدود توقع این معنی دور از کار که تصوّر قبول آن از حد و اندازهٔ راه او نیست نموده و بدانه پاشی زر کلی او را فریب داده چون بجای نرسید لهذا ازآن اندیشه باز آمده بتازگی برسر انجام قلعهٔ چورا گده رفته جریده در نواحی آن مقام اقامت گزیده که اگر افواج عسکر منصور آهنگ تعاقب او نمایند در آن حصار تحصن جوید - بنابر آن خان فیروز جنگ و خان دوران ارادهٔ توجه آن سمت با خود قرار داده - و چون سید خانجهان حسب المقرر امر اعلی بنظم و نسق قلعهٔ دهامونی و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونهٔ آن صاحب طالع واژونه پرداخته بود لاجرم از همراهی ایشان باز ماند - و آن دو سردار جلادت آثار یازدهم ماه آبان بدان جهت شتابان شدند - درین اثنا آگهی یافتند که چون زمیندار دیوگره بدارالبوار شتافت ججهار بد گوهر ازین ممر جمیعت خاطر یافته بر سر انصرام پیشنهاد سابق است - و بنابرین خیال سست و اندیشهٔ نادرست جمیع توپهای قلعهٔ چورا گده را شکسته و منازل بهیم نراین را که در آن حصار اساس نهاده بود بزور باروت پرانیده - و اکثر اموال و اسباب و احمال و اثقال خود را که بنابر گرانی آن و عدم بار بردار حمل آن تعذّر داشته سوخته - و با جمیع اهل و عیال از راه لانجی و کروله بسمت دکن راهی شده - بنابر استماع آن خبر درست نخست سرداران متوجه چورا گده شده روز جمعه غرّه آذر بمیدان چوگان بیرون قلعه رسیدند - خان دوران باستصواب خان فیروز جنگ با چندی از بهادران داخل حصار شد و نخست ببام صنمکدهٔ آن کفر آباد که از مبداء بنیاد تا آن غایت گام مسلمانان بل نام مسلمانی بدان نرسیده بود برآمد و باتفاق اهل وفاق اول وهله اعلاء اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمود - و نماز

جمعه بخاطر جمع با جماعت گذرانیده دست بدعای مزید جاه جاوید شهنشاه اسلام پرور دین پناه بر آورده استدعای بقای ابدي و دوام سرمديِ این صاحب دولت موفق موید و تشیید اساس آن دولتکدهٔ مخلد موبد از درگاه ایزدي نمود - و احداد خان مهمند و یعقوب عمّ اورا با شمشیر دوبال و عالم و دلاور پسران شیرخان و کفور پسر سنگرام زمیندار را با پانصد پیاده تفنگچي گوند به نگاهباني قلعه نگاهداشته خود بمعسکر باز گشت - چون اردو ازآن مقام کوچ نموده در موضع شاه پور منزل گزید راگهو چودهري تپهٔ کریلي خان دوران را ملاقات نموده مذکور ساخت که ججهار به غایت سنگین میرود - چنانچه از جمله احمال و اثقال شصت زنجیر فیل همراه دارد بیست نر و باقي ماده که بعضی عماريِ عیال او بران بار است و باقي خزاین نقد و آلات زرین و سیمین - دو هزار سوار و چهار هزار پیاده که با او مانده اطراف فیلان را گرفته هر روز چهار کروه کوچ مي نماید - بالجمله بنابر استماع این خبر بهجت اثر سالاران سپاه ظفر دستگاه خوشوقت شده عزیمت کار و همت کار طلب بر نیل مقصود و فوز مطلب گماشته باوجود آنکه یازده روز راه درمیان فاصله بود آن مخذول مقهور را قتیل یا اسیر انگاشتند - و روز بروز ده کروه راه به تعاقب آن گروه کذ راه رفته باین طریق شایان بادپایان ره نورد را مرحله پیما ساخته با همراهيِ اقبال بادشاهي راه عقب آن مدبر بد عاقبت شتافتند - و موکب سعادت شاهزادهٔ فیروزي نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر عنان کشیده بر اثر سرداران نامور بآهستگي متوجه شده بعد از رسیدن خبر در ماندگي و آوارگي آن برگشته بخت حسب الامر اعلی در دهاموني توقف گزید *

طلوع ماهچهٔ رایت ظفر آیت نیّر اعظم روی
زمین از افق دار الخلافهٔ کبری و گستردن
پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبي
بقصد استخلاص سایر محال متعلقهٔ
نظام الملک و باقي قلاع آن
ولایت و استیصال بر اصل
آن سلسله و تفرج ملک
بندیله و قلعهٔ دولت آباد
که در ینولا بتصرف
والا درآمد.

آئین پسندیدهٔ این برگزیده که همای همایون فال اقبال بیزوالش سایهٔ شهپر مبارک فر بر تارک سر تا سر اهل این کشور اکبر افگنده و عنقای فرخنده لقای دولت جاوید بقایش قاف تا قاف آفاق را بآوازهٔ مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته اینست که در همان حالت که شاهباز عزیمت چرخ پرواز را از یکسو به کشور گیري در آورده باشند از دیگر سو شاهین همت بلند آهنگ شاهانه را باندازهٔ رسا بشکار اندازي و نشاط اندوزی باز دارند - چنانچه همواره برآن سر اند که ملک از سرکشان گرفته بفروتنان دهند و پیوسته در پی آنند که خراج از شاهان صاحب کبریا ستانده در مخارج آرزوی

درویشان صرف کنند - و بنابر این معني چون دریفولا مکرر از عرایض شاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر توصیف سر زمین بهشت نشاط ولایت دل نشین بندیله که از بسیاري تالاب و جریان انهار جلگاهی مرغزار نسخهٔ باغ ارم و شبیه بعیون سلسبیل و نظیر جنات عدن ریاض رضوان است بعرض اعلی رسید - و وفور انواع جانوران لایق شکار از اجناس وحوش و طیور بنابر تقریر دقیقه شناسان آن ملک بدرجهٔ ظهور پیوست - لاجرم میل طبع اشرف و خواهش منش اقدس بتفرّج و گلگشت و سیر و شکار آن دیار کشش نمود - خصوص درین صورت که بعرض والا رسید که میان این دو مسلک چندان تفاوت نیست این معني خود یکباره محرّک نهضت دکن ازین راه آمد چه جادهٔ مقرر بادشاهي از اکبر آباد تا دولت آباد دو صد بیست و هشت کروه است چنانچه تا گوالیار بیست و هفت کروه و از آنجا تا سرونج شصت کروه و از سرونج تا آب نربده پنجاه کروه و از آنجا تا به برهانپور چهل کروه و از آنجا تا دولت آباد پنجاه و یک کروه - و راه اوندچهه بدین دستور است که از گوالیار تا آنجا بیست و نه کروه است و از آنجا تا سرونج براه اسلام آباد جهپره تا پنجاه و دو کروه و بنابرین فرق بیست و یک کروه است - مجملاً پنجم آبان ماه از مقام باري همعنان عون و صون جناب پروردگار بآهنگ آن جانب کوچ فرمودند - نهم ماه شیخ دبیر فرستادهٔ عادلخان با یک زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه رسید و بانعام ده هزار روپیه بر کام خاطر فیروزمند گشت - و در همین تاریخ مکرمت خان بتقدیم خدمت استخلاص قلعهٔ جهانسي که از قلاع استوار ولایت بندیله است و ججهار برگشته روزگار نگاهباني آن به بسنتا نام معتمد خود سپرده بود سرفرازي یافت - و بجهت پیدا کردن اموال نهفته و تجسس خزاین دفینهٔ آن مقهور مامور ساخته مخلص خان را با چندی از منصبداران همراه تعین نمودند *

بیست و نهم بموضع دهوم گهات رسیده از تماشای حسن سرشار آبشار آنجا که بنابر اکثر جهات نظیرش بنظر سیاحان هفت کشور در نیامده و بزبان روشن بیان طعنه بر آبشارهای کشمیر می زند اکتساب نشاط و انبساط مفرط نمودند - و دمی چند بتفرّج آن تماشاکدهٔ خاطر پسند که سر تا سر کنار و بر نهرش مانند پرچم دلآویز گلرخان فخار مسلسل و مجعد مینمود پرداخته بهرهٔ طیب دل و ترطیب دماغ برداشتند - و لحظهٔ بنظّارهٔ آن نزهت آباد نشاط بنیاد که صفحهٔ روی زمین دلپذیرش در صفائی فضای فیض افزای از صفوت قلوب صاحبدلان و باطن مقبلان نشان می داد و دو لب جوی دل جویش که از سبزهٔ نوخیز مانند بیاض عارض شاهدان نوخط مخطوط بود مشغول شده مشغوف و محظوظ گشتند - و تا دو پهر روز آن گلزمین نزهت آئین از پرتو حضور انور آن سرور فیض مآب بوده چندانکه ملتزمان رکاب سعادت نصاب از تفرّج آن ارم زار بنصاب کامل رسیده بجهت ذخیرهٔ ایام حرمان نصیبی زله بر شدند - و چون در آن مقام جای که از روی فسحت ساحت در خور اقامت موکب نصرت با آنمایه کثرت باشد یافته نشد ناچار بمرکز اعلام موکب سعادت قرین معاودت نمودند - و چهار روز همانجا توقف گزیده هر روز بادشاهزادهای فیروز بخت از تماشای آبشار و گلگشت شبهای ماهتاب ایام بیض طرب اندوز می گشتند *

بیست و نهم آبان خبر فتح قلعهٔ جهانسی بمسامع جاه و جلال رسید و چگونگی وقوع این سانحهٔ دولت برین نهج است که چون بسنتا نگاهبان قلعه سابق کار کشائی تائید موکب اقبال را شنیده بود و درینولا سعی و تلاش و پژوهش کین مجاهدان دین برای العین دیده عیان را مطابق بیان یافت از مکرمت خان زینهار خواسته از آن عالم حصار را که مالا مال خواسته بود باسباب و آلات قلعه داری از توپخانه و باروت و انبار غله و امثال

آن آراسته بود بهواخواهان سپرد - چه آن قلعچه بر فراز قلّهٔ کوهچه درمیان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خار دار سمت وقوع دارد که آنرا روزگارها بجهت این قسم روزی پرورش نموده بودند - چنانچه باد را در خیال آن محال از بیم خله خاطر مجال گذار محالست معهٰذا آذوقه و سرب و باروت یکساله خبرداران ذخیره نهاده بودند و وفور توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ در مرتبه که باوجود آنکه جمیع بروج بتوپ هاى عظیم آراستگي داشت ججهار مقهور از روى فرط اهتمام ده توپ کلان دیگر در حضور خود ریخته بود - مجملاً چون این معني بر راى جهان آراى صورت وضوح یافت رایات موکب اقبال در طي راه بدآن سمت ارتفاع یافت - و سایر حقایق آن قلعه بنظر انور در آمده گردهر برادر راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و منصب پانصدي دو صد سوار از اصل و اضافه مباهي و به نگاهبانيِ آن معتمد و معتبر گردید *

هفتم آذر نواحي موضع دتیه مضرب سرادق اقبال شد - چون راجه نرسنگدیو پدر ججهار درین سرزمین که سیرگاه او بود نشیمنی هفت طبقه بارتفاع هشتاد و چار گز بروش هندوان ساخته مبلغی کلي در مصارف جزئیات آن بنا خصوص در تزئین پرچین کاريِ آن صرف نموده بنابر آنکه حسن منظری نیکو نظر فریب با اشراف اعظم بر مرغزارهای سبز و سیراب در جنگلهای پر درخت و آبهای روان داشت بندگان حضرت بتماشای آن سر زمین رنج قدم و فیض قدوم روا داشتند - و چون درینولا از خزاین مدفون آن واژون بخت چاهی چند پر از زر در باغی از باغات اطراف دتیه پیدا شد بنابر این معني گمانی که حسب انهای اهل آنجا داشتند مظنّهٔ صدق خبر بهمرسید - اسحٰق بیگ ایزدي را بتفحّص اموال مدفونه مظنونه باز داشتند و باقي بیگ قلماق نیز مامور شد که بهمراهيِ مکرمت خان

در جنگلهای نواحيِ دتیه به پیدا کردن دفاین آن مخذول جد و جهد تمام مبذول دارد - و چهاردهم سه کروهي اوندچهه سرمنزل عسکر منصور گشت - راجه دیبي سنگه نگاهبان قلعه سعادت اندوز ملازمت گشته پیشکش نمایان گذرانید و بندگان حضرت روز دیگر داخل اوندچهه گشته عمارت نرسنگدیو که بوضع و طرز منازل دتیه بود و لیکن در فسحت ساحت و تکلّف زیب و زینت بر آن مزیّت تمام داشت فیض نزول اشرف دریافت - و في الحال امر اشرف بتخریب صنمکده که نرسنگدیو مذکور قریب بمنازل خود در کمال ارتفاع و عظمت ساخته زر بیشمار صرف آن بنا نموده بود زیب صدور و زینت نفاذ پذیرفت - آنگاه سر تا سر خصوصیات آن حصار حصانت آثار که فسحت چار دیوارش حسب الامر معلی بمساحت جریب در آمده چهار کروهي بادشاهي بر آمد منظور نظر تحقیق و تدقیق بادشاه حقایق آگاه گردید - و بنابر اینکه همگيِ آن باوجود این مرتبه عظمت بالواح کلان خارا و لختهای سنگ های سخت اساس یافته بود محل اعجاب نظروران شد - روز دیگر ترتیب بیرون حصار که مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و یک طرف آن دریای بیتوا در گذر است بنظر در آمده آنگاه بسیر تالاب بیر ساگر که محیطش پنج و نیم کروه بادشاهیست و آن نیز ساخته و پرداخته نرسنگدیو است اتفاق توجه افتاد - و همانجا منزل مبارک گزیده سه روز دیگر بسیر کشتي و شکار مرغابي روزگار در عین کام بخشي و کامراني گذشت - نوزدهم از آن مقام کوچ فرموده کنار تالاب موسوم بسمندر ساگر یعنی دریا تالاب در پرگنهٔ جهیره که آن نیز ترتیب دادهٔ راجه است از فیض وصول دریای لشکر طوفان اثر مجمع البحرین گردید - و مجاز اسم مذکور حقیقت نفس امري پیدا کرد - و آن بحیره که اطراف ساحلش هشت کروه و ربع بادشاهي بمساحت در آمد راجه نرسنگدیو مذکور پدر همین

خیره سربندی عظیم برپیش آن بسته - چنانچه پیوسته آب بسیار از روی بند بروش آبشار به نشیب آن مي ریزد و بي تکلف ازین عالم تالاب مصنوع که همانا منبع فیض جاوید است با این پایه نزهت و صفا و فیض بخشي فضا شاید در هندوستان دیگر نه باشد - چون در توصیف کیفیت و کمیّت این تالاب فسحت نصاب که اطناب سلسلهٔ بی منتهای تسلسل به پیمایش دور آن وفا نمي نماید و طریق اثبات متناهي آن که هر چند توسط جهت اواسط میانجي شده پای نردبان برهان سلّم درمیان باشد بپایهٔ کوتاهي نمي گراید - جادو فنان نیرنگ سخن پایه تخت همایون بخت داستانهای نظم ثریا نظام و رسالهای نثر نثره نثار پرداخته معهذا بجای نرسید و هزار یک حق مقام آن ادا نشد - خامهٔ گفته زبان این شکسته بیان چه بنگارش تواند آورد که وصف آن را شاید -

کنارش چون میان دلبران است که از چشم تماشائي نهان است
بتوصیفش سخن از بس روان گشت ورقها در سفینه بادبان گشت

چون این منزل بهشت نشان که از روی دلکشائي و فرح افزائي فضا و لطافت آب و هوا ملایم طبع و مناسب منش آن سرمایهٔ استقامت مزاج عالم آفرنیش آمد چندی موکب اقبال درآن مقام خاطر پسند که در چار حد آن زبان حال صلای حي علی الحط الرحال میزند - و ابنای سبیل ساحل آن روکش سلسبیل را در حال عزیمت ارتحال از کوس رحیل نوای خرم باد وداع ترحال بگوش مي رسد رحل اقامت افگندند - و روزی چند ملتزمان رکاب سعادت نصاب را از تفرج این نزهستان نظر فریب دل پسند عشرت نصیب و بهره مند ساختند - چنانچه همگنان در عرض این ایام از مبداء وقت ورود تا هنگام انعطاف عنان انصراف سرمایهٔ طول عمر جاوید برگرفته داد پهناوري عرض عیش دادند - و بالجمله این پرگنه که سابق

بچهپره موسوم بود دریغنولا باسلام آباد نامور شد - و جمیع پرگنات نواحي آنرا حسب الحکم والا اهل دیوان اعلی از جمله مضافات و توابع این پرگنه که موافق هر ساله هشت لک روپیه جمع دارد و نهصد قریه تابع آنست شمرده آنرا تابع محال مذکور ساختند و همگي داخل اعمال خالصه شریفه شد و عمل مندی برای عمل آن متعین کردند - و الحق این مرتبه توجه خدیو بحر و بر به فسحت مساحت و افاضه روح و راحت باوجود این مایه زر خیزي که سبب گنجایش انواع اهتمام بدآن پرگنه شد جا داشت چه از جمله خصایص آن سرزمین اتفاق وقوع سیصد تالاب پهناور است در جای بجای آن چنانچه درین وقت حسب الامر اشرف از روی تحقیق به شمار در آمده عدد مذکور بی کم بیش بر آمد - و آن سر زمین معمور که همانا از فرط فسحت احاطهٔ آن در ظرف معمورهٔ ربع مسکون نمي گنجد باعتبار اشتمال بر قطعات ارض و تالابهای ژرف معاینه از عالم جزایر خالدات در بحر اوقیانوس محیط بنظر حقیقت نگر در مي آمد *

بیست و دوم ماه والا اختر سعادت نصیب شاهزاده محمد اورنگ زیب حسب الامر اعلی از حوالي دهاموني معاودت نموده شرف ملازمت اندوختند - شایسته خان و سایر امرا از سجدهٔ آستان سپهر نشان راس المال سعادت جاوید بدست آوردند - بیست و چهارم ماه مذکور مکرمت خان و اسحٰق بیگ و باقي بیگ که بجهت جست و جوی بقیه خزاین آن تباه رای در نواحي دتیه و جهانسي مانده بودند بیست و هشت لک روپیه از چاه بر آورده بملازمت والا رسیده مبلغ مذکور بخزانهٔ عامره رسانیدند - درهمین اوقات مبلغ شصت و دو لک از وجه مبلغ مذکور و سي و چهار لک روپیه دیگر که درین مدت خان دوران فرستاده بود بر دویست فیل کوه توان که نظر برین معني کوه زر شده بار کرده باکبر آباد

فرستادند - از همه جهت خزاین متفرقهٔ آن بد مآل بخزانهٔ خاصه شریفه که ابد الاباد آباد باد مجموع بیک کرور روپیه کشید - سوای آنچه خاک امانت دار تدیّن بکار برده پرده از روی آن بر نداشته باشد و ورای آن که آن کوتاه اندیش هنگام فرار بنابر فقدان بار بردار جا بجا گذاشته و باین اندازهٔ نور از راه نیز جا بجا در راه و و بیراه جنگل در عین گرمی هنگامهٔ گریز و سر گرمی سرداران بتعاقب آن بد عاقبت پاشیده بود که شاید بهادران نقود بیشمار را غنیمتی عظیم شمرده لمحه بدان بر دارند درین میانه فرصت یکدمه هزیمت بدست آرد - اکثر آنها بدست زمینداران آن بوم و بر افتاده یا احاد سپاهیان بی دیانت که پی بر سرآن آورده در جنگل‌ها خس پوش ساخته از میانه برده باشند - چه اکثر اموال آن خذلان مآل که خزانه در خزانه وگنج در گنج مالا مال از طلا و نقره بود بمثابه وفور داشت که کمیت خامهٔ محاسب از عهدهٔ حساب کمیّت آن بر نمي آید - و حقیقت چند و چون آنرا جز اسرع الحاسبین دیگری نمي داند - در اصل این زر اندوختههای راجه نرسنگدیو پدر این شیطان سرشت است که جا بجا در دل زمین پیغولهای جنگل چاهای ژرف فرو برده بود و بهر چاهی از یک لک تا دو لک روپیه دفن ساخته بر سر هر چاهی علامتی وضع نموده که جز او و دو غلام معتمد دیگری ازآن آگاهي نداشت - چون کار بججهار رسید او نیز مبلغهای بیشمار برین گنج خانها افزوده تا آنکه به پاداش کفران نعمت ازین عالم خزینه که گنج شایگان همانا در جنب آن شهرت رایگان کرده نسبت بدان مشتمل بر پشیزی نیست - و حاصل خزانه باد آورد پرویز نیز که در برابر آن گوئي بادش برده نظر برآن چیزی نی با محال جاگیر آباد که پنجاه لک روپیه حاصل هر ساله آن مي شد از دست داده سرسری خان و مان و ناموس و جان نیز بر سر خود سري بباد داد - و مجملاً کمیّت

احوال و کیفیت احوال محصول جاگیر او که درمیان سایر اولیای این دولت جاوید مرتبه قدر و مقدارش میانه بود مقیاسیت حق اساس که از آن حقیقت وسعت این ارض الله واسعه و فسحت دستگاه این دولت کدهٔ ابد بنیاد که تا روز قیامت بخلود و دوام موصول باد از قرار واقع قیاس مي توان نمود - چون خاطر اشرف از تفرّج این نزهت‌آباد باز پرداخت موضع دهاموني و توابع آنرا تنخواه جاگیر سردار خان نموده به نگاهباني آن سرزمین منظور نظر امتیازش فرمودند - و بتفتیش بقیه خزاین ججهار مامور ساخته از راه سرونج بسوی دولت آباد توجه فرمودند - پانزدهم ماه آن سرزمین سپهرنشان از عکس بارقهٔ نعال لامع تکاوران برّاق نهاد برق نژاد بهادران هلالستان گشته همه روی زمین از انطباع نقش میخهای مریخ شعاع نعال که بر عکس واقعه بدر در منزل ثریا شده محل مقارنهٔ ماه و پروین آمد - و ظاهر آن قصبه از نصب سرادق بارگاه آسمان مرتبهٔ خدیو روزگار چون باطن انور خدا پرستان مهبط انوار و ضیا شده پرتو صفا و صفوت حضور پرنور معاینه آئنهٔ گیتي نما گردید •

نیرنگ نمائيِ دولت روز افزون در باب قلعه کشائيِ ابواب قلاع حصینه قلعه اوندجهه و چوراگده و دهاموني و آوارگيِ ججهار با سایر منتسبان و پیدا شدن جمیع خزینه‌های دیرینهٔ او

کفران نعمت که در معني اشد انواع کفران ست بوالعجب کرداریست نابکار که در سرشت هرکه این خوی زشت سشته باشد اگر بمثل

فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود آشنا و بیگانه میگردد - نا سپاسي وحق ناشناسي که در حقیقت خدا ناشناسي ست شیوه ایست ناستوده و شیمه ایست ذمیمه که در نهاد طبیعت هر کسی که از آن شمهٔ بودیعت نهاده باشند هرآئنه هدف طعن و لعن دوست و دشمن گشته مستحق خسارت آخرت و دنیا و مستعد نکال وعقاب عقبیٰ مي شود- في الواقع کدام غرامت باین منشاء ندامت مي رسد که فاعل آن تا قیام قیامت به بدنامي و تیره فرجامي مذکور و مشهور گشته در روز نشور با زمرهٔ کفرهٔ فجره محشور شود- و قطع نظر ازین مبتلای پاداش آن در عین ابتلا بانواع بلا محل نظر ترحم هیچکس نمي گردد - و سیاق این مقدمه برخاتمهٔ کار جحجهار حق نا شناس انطباق تمام دارد- چه بحقیقت آن کافر نعمت که از تاثیر نا سپاسي خدا گیر شده بود و از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب بهرجا پناه برده راه نیافت تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسر بداختر خود در پیغولهٔ جنگلی دور دست که غول پی بدآن نه بردی و از فرط تراکم اشجار باد در آن راه گذار نیافتی فرو خزید- قضارا درین اثنا گروهی از فرقهٔ گوند که گرگان آن سر زمین و راهزنان آن بر و بوم اند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته بر سرآن دو خون گرفته رفته ایشان را چون بلای ناگهاني در یافتند- و دور آن دو اجل رسیده قضا گیر را که ادبار بهمدستيِ خسران عاقبت و خذلان سرمد سربدنبال نهاده بود گرفته در قتل ایشان پای فشردند- و همدرآن گرمي بانداز فرو بردن اسپ و سلب گرانمایه که نهایت دانه تمنای آن بدنفسان قابو طلب بود ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از روزگار شان بر آوردند - و سر جمله از تفصیل این اجمال ابهام اشتمال آنکه چون خان فیروز جنگ و خاندوران چنانچه سابق این معني صورت نگارش پذیرفته دوم آذر بشتاب باد و سحاب و تیزي شعله آتش سرکش از مقام شاه پور

کوچ نموده سر در دنبال آن خاکساران بدنهاد نهادند و رفته رفته از ولایت گده کنکه و حدود لانجي که متعلق به گوبند گوند است برآمده از سرحد چانده سر بر آوردند و جهت فرار و مقر آن مدبران بد اختر به تجسس و جست و جوی خبر نمودند - و چون ظاهر شد که از آنجا تا سر منزل ایشان چهار کروه فاصله است و معهذا از رسیدن افواج قاهره خبر بدان مقهور نرسیده همگنان از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاقي که همانا از آثار دستیاري اقبال خدیو روزگار است و تاثیر دامان کشي وقت پاداش اعمال آن نابکار بود بنهایت مشغوف شده مقرر ساختند که بدستور معهود هر شبه بعد از انقضای دوپهر سوار شده هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد مانند قضای آسماني ناگهاني بر سر منزل آن خفته بختی چند خون گرفته ریخته همگي را اسیر و دستگیر سازند - چون آن عزیمت راسخ با خود درست ساخته بتهیّهٔ مقدمات شبگیر پرداختند درین اثناء از اخبار خبر گیران اطلاع یافتند که آبکندهای پهناور و شکستهای عمیق بر سر راه واقع است که در روشنائي روز عبور از آنجا متعسر است چه جای ظلمت شب ازین رو تا هنگام صبح بتاخیر قرار داد مذکور قرارداده بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نماز فجر قدم در راه نهاده - و پس از گذشت یک پهر روز که بر سر بنگاه ایشان برآمده ظهور یافت که بد اندیشان شب هنگام آگاهي یافته شباشب مانند اندیشهٔ پراگندهٔ خویش پریشان شده بشتاب بخت برگشتهٔ خویش راه سرعت پیموده‌اند بنابرین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق سمت مفر ایشان طریق تعاقب آن بد اندیشان پیش گرفته تا شبانگاه بیست کروه گوندوانه که چهل کروه رسمي است راه بریدند - و چون مرکبان اکثر اهل موکب نعل افگنده وا مانده شده بودند خان فیروز جنگ صلاح در توقف دیده تا قریب دوپهر درنگ گزیدند - و ستوران را نعلبندي نموده و آسوده ساخته نیم شبان سوار شدند و بسرعت

هرچه تمام تر طریق عجلت سپرده به تگاپوی تمام راه بسر می بردند - تا آنکه نزدیک دوپهر همان روز بعضی از قراولان خان فیروز جنگ خبر رسانیدند که سیاهي سپاه مخالفان از دور پیداست که بشتاب تمام فیلان خزانه بار و عماري دار را با سایر احمال و اثقال پیش انداخته خود بطریق چنداولي از عقب راه مي روند - و پس از استماع این مژدهٔ فرحت افزای ملالت زدای سردار شهامت شعار فوج قراولان را مامور ساخت که بشتاب تمام پیشتر شتافته سر راه برآن خون گرفتگان بگیرند - و بعد از روانه شدن قراولان در حال چهار صد سوار تفنگچي و کماندار تعیّن نموده بکومک ایشان فرستاد - هنوز قراولان بدآن سیاه بختان نرسیده فوج کومکي بدایشان رسیده بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافته آن مقهوران را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بحملهٔ نخستین جمعی از آن فرقهٔ تفرقه اثر را انداخته باقي را مضطرب ساختند - درین حال عمّ بهادر خان که به نیکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود را بهادرانه پیش تاخته بقصد سر راه گرفتن از ایشان در گذشت - ججهار چون وقت را تنگ دید چندی از عورتان را که مرکبان زبون داشتند بدست خود کشته مهیای کشته شدن شد - و بکرماجیت برگشته بخت برگشته در پیش خود یسال قتال آراست و قوشونی از اهل خلاف بعرصهٔ مصاف ریخته اطراف نیکنام و همراهان او را احاطه نمودند - و آن مرد مردانه با وجود کثرت اعداء و قلت اولیاء بنابر حفظ ناموس جای خود را بمردي نگاهداشته زد و خورد بسیار نمود و آخرکار به هفت تن از همراهان زخم کاري برداشته بر خاک عرصهٔ پیکار افتاد - و این اسم سامي را بدنام نه ساخته حقیقت با مسمی ساخت - درین حال مادهو سنگه پسر راو رتن خود را بحمایت نیکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با دلی قوي برقلب آن دل باختگان زده بزد و خورد در آمد - و بصدمهٔ حملهٔ نخستین چندی را از

آنجمله به بئس المصیر باز گشت داده باقی را پریشان ساخت - در همین گرمی که همگنانرا بضرب تیغ مرد افگن از معرکهٔ نبرد باز گردانیده بود خان دوران خود را چون شعلهٔ سرکش تند و تیز به بهادران رسانیده بجهت گرم ساختن هنگامهٔ ستیز با یکدیگر اتفاق نموده بدمدمهٔ افسون عزم درست و نیت صادق در یکدم چندان آتش کین افروختند که شرارهٔ ازان خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را در هم سوختند - توضیح این مقال مبهم آنکه چون آن دو سردار جلالت آثار با مردم خود بهیئات اجتماعی بر صفوف جمیعت لشکر تفرقه اثر شان که با وجود جنجهار مطرود و بکرماجت مردود شیرازهٔ پیوستگی داشت حمله آور گشتند آن دو خیره چشم از روی زیاده سریها نخست پای کمی از صدمهٔ مرد آزمای سرداران نیاورده قدم ثبات فشردند - و از باب حرکت المذبوح مرغ بسمل بنابر اضطرار باضطراب در آمده دست و پای چند بیهوده ناسودمند زدند و عاقبت جمعی را بکشتن داده خود آهنگ سر بدر بردن نمودند - و طوغ نقارهٔ خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر پر زر آنجا گذاشته بجانب جنگل مقر گزیدند - و بتگ پای تگاوران آن روز نیز در عرصهٔ مصاف جان مفتی از دست بهادران عسکر فیروز بیرون بردند و بندهای درگاه والا باقی روز از دنبال آن بقیة السیف جدال تا هنگام شام تردد نموده پی بدیشان نه بردند و ناچار در آن سرزمین منزل گزیدند - و دو پهر از شب سپری گشته آگاهی یافتند که آن سرگروهای اهل نفاق اهل و عیال خود را با هشت زنجیر فیل خزانه بجانب گلکنده روانه ساخته بر اثر آنها آهسته آهسته می روند - خان فیروز جنگ و خان دوران بمجرد استماع خبر آن مدبران جریده تر شده ارادهٔ تعاقب ایشان را بزیور حزم آراستند و اردو را با بهادر خان که در آن آوان بیماری و ضعف برو طاری شده از روی تجلد با سرداران تردد

مي نمود باز داشتند - درین مرتبه خان دوران متعهد نگاهباني فوج هراول و متصدي پی بدر بردن و راه سر کردن شد - و با آنکه مزوّران در باب کور کردن پی فیلان انواع حیل بکار برده بودند آن سردار پی بر کرده از بس که کار آزموده و پیکار فرسوده شده در فنون سپاهگري بی بدل روزگار گشته بود خود مقید تجسس اثر آن ادبار اثر شده مطلقاً از پرکاریهای ایشان پای کم نیاورده پرکار اندازه و مقیاس قیاس عقلي از دست نداد و یک نقطه وار قدم از محیط راه جادهٔ ایشان بیرون ننهاده بر اثر بداندیشان مي رفت تا آنکه رفته رفته خبر یافتند که آن نابکار چند مکّار از راه قریب دو فیل خزانه بار دار بجنگل شمالي عرصه کار زار گذاشته‌اند - و اودی بهان پسر ججهار سنگه با سیام و دودا که هشت زنجیر فیل خزانه گرفته بصوب گلکنده روانه شده بود درینولا شش زنجیر را بر سبیل پی غلط بسمت چانده فرستاده تا بر بسبب این مکر و تزویر بدر توانند رفت و دو ماده فیل باد رفتار که بر آن عیال و اطفال مستعد نکال سوارند با خود گرفته بسرعت تمام مي روند - خان مذکور چون ارادهٔ دستگیر نمودن ججهار و بکرماجیت داشت اصلاً ملتفت بدآنها نه شد - قضا را از آنجا که نیرنگ سازیهای بخت و کارسازیهای اقبال است چندی از تابینان خان مشار الیه که در دنبال مانده بودند بهمان فیلان معهوده بر خورده هر شش را با تمام نقود ضبط نموده بجنس نزد سرداران آوردند - چون خیل سعادت قریب چهار پنج کروه راه پیموده بودند از دور سیاهي آن تیره بختان سمت ظهور یافت درین حال خان دوران سید محمد پسر خود را با مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگي و پانصد سوار یکّه تاز مغل پیشتر راهي ساخته خود نیز سردارانه از عقب راهي شد - چون قوشون سید محمد نزدیک ایشان رسید آن جهالت کیشان که از کمال اضطراب و اضطرار نه پای فرار داشتند و نه

روی قرار فرصت اظهار جوهر حمیت جاهلیت یعني کشتن اهل و عیال که کفره را از آموز مقرر است از قرار واقع نیافته باوجود عدم جمیعت خاطر راني پاربتي که زن نرسنگدیو بود و هم چنین چندی از زنان و دختران خرد سال خود را جمدهری چند سرسري زده خود ارادۀ بدر زدن نمودند - در عین این حال دلیران شیر حمله بیکبارگي بارگیها را برانگیخته بر سر جمله ایشان ریختند - و درآن میانه جمعی که عار فرار بخود قرار دادند پناه بجنگل برده داخل پیغولها و دخیل انبوهي اشجار شدند - و گروهی که دوستي نام و ننگ را بر محبت مال برگزیدند مردانه قدم ثبات افشرده بدست و پا زدن در آمدند - درین اثناء خان دوران نیز از عقب رسیده همگنان بهیئت اجتماعي برآن جمعی پریشان تاختند و به یک دم گرد از بنیاد وجود آن بد نهادان بر انگیخته دود از روزگار آن تیره روزان برآوردند - چنانچه بصرصر صدمۀ مرد افگن و دمۀ تیر و تیغ بهادران شیر آوزن که همانا هم خاصیت دمدمۀ افسون باد مهرگان است بیکبار سرهای ان زیاده سران که بر تن ایشان بار گران بود مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان فرو ریخت - و آن مدبر چند بداختر که از غایت تیره بختي پرویزن گردون غبار ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود و با این همه از روی سبکسري و باد ساري گرد شورش و آشوب انگیخته هم بدست خویشتن خاک مصیبت بر سر خود ریخته بودند یکبار با خاک معرکه یکسان شده خون بخاک برآمیخت - مجملاً درین میانه زنده که مانده زنده پیلان کوه توان بودند که سرمایۀ لذت عمر جاوید و عیش سرمد یعني درهم و دینار باز داشتند و آن دو نابکار خود در عین مغلوبه بر یک کناره معرکه زده بدر رفته بودند - درجن سال پسر بکرماجیت و درگ بهان برادرش دستگیر گشتند - و خان دوران راني پاربتي زخمي و سایر زنان و دختران نیم کشته را از معرکه بر داشته با جمیع اسباب

و اموال خصوص فیلان اشرفي و مرصع آلات نزد خان فیروز جنگ آورد - وسرداران آن روز بر کنار تالابی که درآن نزدیکي بود مقر عسکر فیروز قرار دادند و سایر نقود و جواهر وآلات مرصع وآلات زرین و سیمین و دیگر نفایس اجناس را بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده در تلاش و جست و جوی بقیه اموال آن خذلان مآل بودند - اتفاقاً خبر رسید که آن دو خون گرفته خداگیر که از بیم شمشیر دلیران باوجود کمال نا پاکي و بي باکي مانند تیر از خانۀ کمان پاک و صاف بر کند زده بودند - مانند کمان زه گسسته خانه باخته خسته و پی شکسته گوشه گرفته و بحسب اتفاق گوندان آن سر زمین پی بدیشان برده هر دو را بر خاک افگنده‌اند خان دوران از استماع این خبر بنابر کمال اهتزاز از جا در آمده بي درنگ آهنگ آن مقام کرد - وچون بر سر لاش آن دو بدکیش سرکش رسید نخست سرهای آن دو بد نهاد را از تن بریدن فرموده باحضار قبیلۀ ایشان اشاره فرموده همان لحظه همگنانرا حاضر کرده در حضور خود بالمشافه چگونگي حقیقت این قصه را پرسیده - و اسب و سلب آن دو مخذول را از قاتلان ایشان طلب نموده بعد از احضار با سرها و انگشتریهای مهر ایشان طلب نموده به سبیل نشان نزد خان فیروز جنگ آورده - وخان مذکور در حال سرها را مصحوب بهادر بیگ داروغۀ قور خانۀ تفنگ خاصه که حسب الحکم اعلی همراه بود بدرگاه والا ارسال نمود - وحقیقت این فتح مبین را که به نیروی اقبال بادشاه دین و دنیا پناه روی داده بود در طي عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر عرض داشتند - بالجمله بهادر بیگ مذکور کوچ در کوچ روانه شده روز بیستم دیماه که نواحيِ سپهور سرمنزل عساکر منصور بود سرهای آن خیره سر تیره اختر را که بحکم وجوب پاداش کردار بد پی سپرورود خیل ادبار آسماني شده بودند بدربار سپهر مدار رسانید و حسب الامر اعلی برای عبرت کوتاه نظران

از در سرای سپهور نگونسار آویخته شد - و چون سالاران عسکر نصرت مآثر را خاطر از ممرّ دفع اهل شورش بجمیعت گرائید، از روی کار طلبي اراده نمودند که چون قریب بملک چانده رسیده اند نزدیکتر شتافته باین تقریب از زمیندار آنجا که عمده ترین زمینداران آن سر زمین است پیشکش طلب نمایند - بنابر آن اندیشه نوشتهٔ متضمّن ترغیب و ترهیب تمام همراه سنگرام زمیندار کنور راهي ساخته و ترتیب لشکر و آرایش صفوف نموده خود نیز کوچ در کوچ بسوی آن سر زمین روانه شدند - چون فرستاده رسید و آن نوشته رسانید از مهابت این دولت خدا داد تن بفرمان پذیری در داد و سایر اموال و اسباب بندیلهٔ مخذول را که مردم جابجا تاراج نموده بودند و افواج بادشاهي از کمیّت و کیفیت آن آگاهي نداشتند همگي را یکجا کرده دو کروهي چانده جای که ساحل رودبار نربده ملتقای دریای لشکر موّاج و امواج آن دریا شده بود بملاقات سرداران فایز گردید - و آن اموال را گذرانیده اظهار کماهي یکرنگيِ ظاهر و باطن نموده و دم نقد ادای مبلغ پنج لک روپیه بصیغه ضیافتانه بندهای درگاه خدیو زمانه وعده نموده بدر رفته در صدد سرانجام شد و تعهّد نمود که هر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه ارسال دارد و هشتاد هزار روپیه قیمت فیلان بخزانهٔ عامره رساند - و آن دو سردار شهامت شعار عهد نامه مشتمل بر اقرار قرار داد مذکور که عبارت است از ارسال پذیرفته‌ها و تقبیل استعجال در باب استسعاد بدریافت سجدهٔ درگاه والا بدولت آباد بدستخط و مهر او تحصیل نموده دست ازو برداشتند - از جمله پیشکش حال دو فیل نامي بود یکی روپ سنگار و دیگری بهوجراج *

(از وقایع این ایام خیر انجام درین تاریخ بمقتضای شوخ چشمي‌های انظار انجم و شور انگیزي‌های اوضاع افلاک آسیب عین الکمال به جوقی از اولیای دولت بیزوال رسید - و علّت این قضیهٔ اتفاقي آنکه چون

سابق نجابت خان ولد شاه رخ میرزا که درآن ولا فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب بوده بنابر تحریک کار طلبي و به اندیشي و دولتخواهي متصدي سرکردن مهم سري نگر[۱] و تسخیر آن ملک با تحصیل پیشکش کلي بشرط کومک دو هزار سوار شده بود بعد از اجابت ملتمس با قوشوني آراسته از تابینان خود و لشکري کومکي درگاه والا روانه شده جمعي از زمینداران محال متعلقهٔ فوجداري خود را نیز همراه گرفت و بآئین شایان و تزوک نمایان بکوهستان آن سرزمین در آمده نخست از نیروی اعتضاد تائید بر چندین حصن حصین دست یافت - و در آخر امر بنابر کم تجربگي و نافرسودگي روزگار اساس معامله بر ناعاقبت بیني نهاده از غرور فتوحات عظیمه که هم در فاتحه مهم روی داده بود از اندیشهٔ فرجام و فکر خاتمه مهام چشم دوخته مآل اندیشي را پي سپر ساخت - و این معني نه تنها باعث پیش نه بردن کار و بپایان رسانیدن مهم گردید بلکه درین صورت بسی سرمایه بباد رفته چندین هزار تن از سوار و پیاده پی سپر و پراگنده بل مفقود الاثر شدند - و تفصیل این اجمال آنکه خان مذکور بمجرد وصول بدان سرزمین نخست حصار استوار شیرگده را که زمیندار سري نگر در سرحد خود بساحل آب جون بنیاد نهاده سپاهیان جرار کار طلب آنجا باز داشته که بهنگام انتهاز فرصت بر محال بادشاهي و ولایت سرمور ترکتازي و دست اندازي مي نمودند احاطه نموده باوجود نهایت دشواري راه و غایت استواري بر سر سواري بدست آورد - و از آنجا بیدرنگ بآهنگ استخلاص حصار حصانت آثار کالسي که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت و زمیندار سري نگر بتغلّب برآن استیلا یافته بود چون خان مذکور بدآن حدود شتافته اطراف آنرا محاصره نمود در عرض اندک مدتي آنرا نیز تسخیر نموده برمیندار مذکور

(۱) این سري نگر اکنون در ریاست تیهري (گڑهوال) داخل است و به دار الخلافه کشمیر که همین اسم دارد خلط ملط نباید کرد *

سپرد - آنگاه بر وفق درخواست آن وفاق اندیش فوجی بکومک داده قلعهٔ بیرات را که ملک قدیمی آباء او بود و زمیندار سري نگر بجبر انتزاع نموده بود - و از کالسي بحصار انثور که بنابر کمال حصانت بنیان و حرونت محل و مکان امکان استخلاص آن محال بود بنابر حکم مکافات جبر و قهر از تصرف آن مقهور بر آورده حواله نموده - چنانچه از سري نگر که زیاده سري راجه آن سرزمین بر سر آن بود پاي کمي نداشت توجه نموده در اندک مدتی بآنمایه استواري و دشواري که از عالم کره از عرض سه طرف چار دیوار آن بحوزهٔ احاطهٔ تامه محیط آن در آمده بود و ربع رابع راهی صراط شان در غایت تنگي و تاریکي داشت که پیاده را بآساني عبور از آن مقدور نبود بکار کشائي کلید تائید کشایش پذیر گردید - و صد هزار سوار پیاده بسرداري جگتو زمیندار لکهن پور بنگاهباني باز داشته خود همت کار فرما را بر استخلاص سایر آن ولایت گماشته راهي پیش شد - و جلد و چسپان شتافته تا کنار آب گنگ را بر سبیل تاراج و تاخت پی سپر عساکر سیلاب اثر ساخت - و اکثر آن سرزمین‌ها را بقبضهٔ تصرف در آورده قریب موضع هردوار از آب مذکور عبور نمود - درین حال خبر رسید که آن مقهور بفکر دور افتاده درینولا حشری از اهل شور و شر نزدیک سي چهل هزار پیاده فراهم آورده در صدد انسداد دهنهٔ دره کتل تلاو که راه در آمد ملک منحصر درآن ست شده و آن تنگنائیست واقع در کهسار این سرزمین که زیاده از بیست گز عرض ندارد و در وقتی که مفتوح باشد به نصب صد منصوبه و حیل از آنجا نمیتوان گذشت چه جای آن حال که آنرا بسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نموده و گروهی از تفنگچیان قدر انداز بحفظ آن باز داشته باشند درین حال جادهٔ قیاس اشکال آن کشاده است - مجملاً سردار جلادت شعار بمجرد استماع این خبر بنای چاره گري آن کار دشوار کشا بر اساس اظهار تجلد نهاده گوجر گوالیاري و اودی سنگه راتهور را به نگاهباني بنگاه

در اردو نگاهداشت - و خود با بهادران کار طلب طلبگار پیش برد مقصد گشته رو بسوی سد مذکور نهاد - و پس از استعمال انواع لطایف حیل جریده بسرحد کتل رسیده ارادهٔ پیش رفتن بخاطر راه داد - درین حالت گروهی از ایشان بآهنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ به تیر و تفنگ مفتوح داشتند - و مجاهدان میدان دین به پناه حمایت ایزدي در آمده عون وصون آنحضرت را سپر حفظ تن و سرمایهٔ وقایهٔ خویشتن ساختند - و غایت مرتبه جلادت بکار آورده دست به تیغها بردند و کشاد کار فتح پیشنهاد اندیشه صواب پیشه نموده بهر طریق که پیش رفت مي رفتند - چنانچه در آخر کار خود را رفته رفته بدیوار بست رسانیدند و بنوک خنجر و جمدهر بل بنفاذ عزیمت نافذ و همت کار گر که به یک دم صد رخنه در سد سکندر میکند و هزار شگاف در دل کوه قاف مي افگند رخنها در بناء آن دیوار سنگین اساس انداختند - و با شمشیرهای کشیده حمله آور گشته جمعی کثیر از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقي را منهزم ساخته چندی بتعاقب آن بد عاقبتان پرداختند - و درمیانه بهادیو نامي از سرداران نامي آن شیطان اهرمن سیر بقتل آمده موجب ضعف و وهن همگنان گردید - نجابت خان بعد از فتح غنیم و کسر سد بهزار جر و ثقیل از آن کتل عبور نموده گوجر و گروهی دیگر از سپاه را که به حفظ بنگاه نصب کرده بود با سایر احمال و اثقال طلبیده قدغن نمود که زود بدو ملحق شوند - و گوجر و همراهان روز دیگر خود را رسانیده باتفاق ازآن مقام کوچ نموده چون در سي کروهي سري نگر منزل گزیدند زمیندار آنجا بسبب این معني بی پا شده از جا رفت - و بنابر هجوم جنود آسماني یعني افواج رعب بیشمار و هراس بیقیاس که در لباس فتوحات پی درپی جلوه‌گر شده عرصهٔ باطن آن تیره روز فرو گرفته بود دل باخته باضطراب سیماب و اضطرار مرغ بسمل بیتاب

بدست و پا زدن در آمده چندی از معتمدان خود را بشفاعت و اظهار انقیاد و اطاعت نزد خان فرستاده التماس امان نمود - و درین مرتبه سه لک بر هفت لک روپیه که سابق بر سبیل پیشکش قبول نموده بود افزود و یک لک روپیه بنابر رسم مهلتانه بخان تقبیل نمود مشروط برآنکه تا هنگام سرانجام پیشکش و ارسال سایر پذیرفته در همان مقام درنگ نماید - و متعاقب ایشان مادهو سنگه نام مزوری شیطان سرشت اهرمن نهاد که نزد آن سرگروه اهل ادبار اعتبار و اعتماد تمام داشت و همیشه بوکالت در دربار سپهر مدار حضرت سلیمان روزگار می بود بطریق رسالت نزد خان آمده دم نقد برخی سیمینه آلات بصیغهٔ پیشکش گذرانید - و بنیاد دمدمه و افسون نموده آن ساده دل سلیم الصدر را بفریب و افسانه از راه برد - و چون درین ضمن بر عموم حقیقت احوال خصوص کثرت سپاه و کمی آذوقهٔ اردو که از دوری راه و وساطت عقبات صعب و نارسیدن رسد غله ناشی شده بود اطلاع یافت بانداز آنکه عرصه تنگتر و کار دشوار تربود باز از سر نو آغاز داستان کرده بنیاد مکر و دستان نمود - و چون دانست که آن ساده باطن بحبالهٔ حیله افتاده صید قید تزویر شده بعد از چهارده روز که روزگار بکف و کومک بدست آمد مقرر ساخت که پیشکش معهود در عرض پانزده روز سامان نموده برساند - و چون خاطر ازین ممر جمع نمود دو کس از خویشان خویش را بجای خود در اردو گذاشته به بهانهٔ تحصیل پیشکش و مهلتانه و کوشش در تعجیل ارسال آن دستوری حاصل نمود و باین دستور خود را بدر انداخته از آن مخمصه نجات یافت - و چون اطلاع دقایق احوال را بدرجهٔ اعلی رسانیده بود میدانست که عسکر از نهایت ضیق طریق معیشت زیاده بر یک ماه و یک روز در تنگنای آن کوهستان درنگ نمي تواند نمود بلکه بنابر نزدیکي موسم برشکال تا این مدت نیز مجال توقف محال است لاجرم بخاطر آورد که

چندی دیگر بفسون فسانه طرازي و دستان داستان پردازي بامروز فردا روز بگزارد و دیده و دانسته ارسال پیشکش را تعویق اندازد که شاید درین میانه به بهانه سرانجام کار خود بسازد - مجملاً بار دیگر خان گم کرده کار بی آزمون را بفریب وعدهای بیگانه از وفا تخلف آشنا دغا داده قریب یک نیم ماه دیگر در انتظار آن امید دور از کار چشم براه نگاه داشت - و همین یک لک روپیه از همه جهت در عرض این اوقات درین مدت رسانیده رفته رفته کار قلّت غله و کثرت غلا بجای کشید که نرخ یک سیر غله بیک روپیه رسید و ازآن نیز جز نامی درمیان باقي نی - چنانچه از نان نشانی جز صورت آن که پیوسته متصور همگنان بل در نظر ایشان بود در نظرنمي آمد - چون در آن قحط عام از فرط انعدام طعام کار خواص چه جای عوام بهلاکت کشید بمثابه که مردم نامی را جان بلب رسیده نان بلب نمي رسید و ارباب ننگ و نام از زیادتي جوع باسم نان جان میدادند - چنانچه سرداران را از فرط بی قوتي که فرع کم قوتیست هوای پایداري از سر بدر رفته فکیف احاد سپاه که برسر تحصیل یک دانه تا پای تیغ بل برسر دار مي رفتند - * مثنوی *

درآن محشر که گشت از قحط سرشار
همه‌کس همچو کرگس آدمي خوار
بیکجو جان همي دادند و جان نی
ز نان نامی و آنهم درمیان نی
درآن هنگامه شد صد سر بیکجو
هزاران خرمن جوهر بیک جو

کوتاهئ سخن سرتا سر مردم برسر مشتی گندم چون خوشهٔ جو چندین تیغ برسرهم مي کشیدند بلکه برای یکدانه که در زیر خاک پنهان بود هرگاه پی بدان مي بردند هزار مرغ زیرک خود را بدام هلاک مي انداختند -

و درین میانه مخالفان کم فرصت نیز از جمیع اطراف بنحوی راه برآمد و شد متردین گرفته بودند که اگر خون گرفته از کنار اردو چه جای مقام دور دست سر برمي آورد بازو بخون او مي کشودند چنانچه ازین رو نیز راه بر همگنان بستند - و سردار ناآزمون کار خود بنابر غایت خورد سالي و کار نادیدگي از غرور فتوحات متواتر که در مبداء مهم رو نموده بود چنانچه مکرر مذکور شد آن طور هوای نخوت و پندار در سر جای داده بود که غلبهٔ اعدا را بخاطر راه نمي داد و مطلقاً مقید عاقبت اندیشی و پیش بیني نشده فکر حال چه جای مآل نمي کرد بلکه از کید غنیم و راه گیریهای ایشان نیز آگاه نبود - چون شکایت بي آذوقي مردم از حد افراط تجاوز نموده بگوش او رسید ناچار گوجر گوالیاري را با دویست سوار به پرگنهٔ نگینه فرستاده که رسد غله را زود رساند - چون آن خون گرفتهٔ چند پنج شش کروه اردو شدند گروهی انبوه از خیل مخالف که بکین ایشان کمر بسته کمین کشوده بودند اطراف همگنان را مانند نگین انگشتر احاطه نموده دست بکشتن و بستن کشادند - چون گوجر راه نجات از همه سو مسدود دید و دانست که بهیچ وجه جان از آن میان بیرون نمي توان برد لاجرم دلنهاد مرگ شده با پسران و همراهان و خویشان و منتسبان همگي یکجا جانفشاني نمودند چنانچه یکتن نماند که سر بدر برده خبر بسردار رساند - و آن سردار غفلت شعار بنابر وفور بی شعوري و کم تدبیري ازین قضیّه هرگز آگاهي نداشته منتظر معاودت و رسانیدن آذوقه بود - چون آن کم فرصتان اهرمن صفت طریق راهای همه جهت مسدود نموده بنحوی اطراف و انحای اردو را از همه سو احاطه کرده بودند که جاسوسی خبر کشته شدن گوجر نتوانست فرستاد آن وقت از گران خواب نخوت و پندار بیدار گشته از اصل کار خبردار شد - الحاصل تنگ گیریهای اعداء بمثابه ساحت کار بر اولیای دولت پایدار تنگ فضا ساخت که کسی را اندازه آن نبود که یک گز اندازه

بلکه یک گز راه انداز رفتن بخارج معسکر در خاطرجای تواند داد چه جای آنکه جهت کاه و هیمه بدور دست لشکرگاه گر همه یکدست راه هموار باشد پای بیرون نهد - عاقبت که قطع نظر از ضرب المثل في الحقیقت کار بجان و کارد باستخوان رسید - در وقتی که کار از کارگري تدبیر در گذشته بود در صدد چاره گري معامله شده ناچار علاج را منحصر در باز گشت یافت - چون کوچ کرده نزدیک سه کروه راه طی نموده ظاهر شد که همه جا راه مسدود است لاجرم همگنان بخاطر آوردند که پیاده شده هر گروهی براهی روانه شود - و همه مردم باین فکر دور از راه بیگانه از صواب عمل نمودند و روپچند گوالیاري چون دانست که از آنجا بیرون رفتني نیست بنابرآن رو بچندی از همراهان خود که ازیشان چشم یاوري و همراهي داشت کرده گفت بمقتضای منظومه - یک مرده بنام به که صد مرده به ننگ - بهتر آنست که خود خونخواه خود شده خون خویش بدر نسازیم و بهیئت مجموعي برین گروه حمله آورده در عین تردد جان در بازیم - همگنان باو اتفاق نموده در مقام جنگ بعد از دار وگیر ایستادند و رزمهای دلیرانه و نبردهای رستمانه نموده بعد از دار وگیر بسیار چندان ایستادگي و پایداري بجا آوردند که همگي همآنجا بمردي کشته شدند - بالجمله جملگي آن سپاه از پیاده و سوار که درآن کوهسار پریشان و پراگنده شده بودند جابجا سرباختند - و خود خان نجابت مکان با جمعی قلیل سربازانه بمیانه ایشان زده همه جا مردانه زد و خورد نموده رفته رفته جان بدر برده - و قریب ده هزار پیاده که از زمینداران دامان کوه پنجاب همراه خود برده بود خواه جمعی که قبل از معاودت او پراگنده شده بودند و خواه گروهی که همراه او انداز باز گشتن نموده هرچند بطرفی افتادند همگي ضایع شدند - چنانچه یک تن سر بیرون نبرد اگرچه در آخر آن اندک مایه مردمی باقي مانده بودند - چنانچه

درآن وقت زیاده از هزار پیاده باو نمانده بود و از سواران نیز نصفی متفرق گشته بودند - چون این معني بمسامع عليّهٔ بندگان حضرت اعلی رسید طبع مبارک بغایت متغیر شده آن وضع نابخردانه آن شریف النسب بی نهایت بر خاطر اقدس گراني نمود - و باوجود این معني چون خان نخست از تادیب ادیب روزگار آزار و اضرار تمام یافته بود معهذا نسبت آبای او نیز منظور آمد نظر برین دو معني نموده از لغزش او اغماض فرمودند - و در تنبیه آن غفلت آئین بهمین تغیر جاگیر و خلع خلعت منصب والا اکتفا نمودند و تقدیم خدمت فوجداري آن محال را بمیرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان مرجوع داشته جاگیر او را در وجه طلب مرزا خان مذکور تنخواه دادند *

بیست و یکم شهریور روز پنجشنبه سلخ ذي قعده جشن وزن قمري سال چهل و ششم از عمر ابد قرین نیّر اعظم روی زمین بآئین هر ساله تزئین و آذین پذیرفت - و جمیع مراسم معهودهٔ این روز مسعود از موازنهٔ آنحضرت با سایر نقود و اعطاء آن بارباب استحقاق و باقي عطایای مقرره از اضافهٔ مناصب و مراتب و رواتب وغیره بظهور پیوست - درین روز فرخنده نابهره بی ایلچي نذر محمد خان والي بلخ را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه نقد و نه خوان مالا مال از وجوه نثار طلا و نقره که تهیهٔ آن معهودهٔ همه ساله ازین روز برکت اندوز است نواخته رخصت معاودت دادند - و بیاقوت تحویلدار سوغات پنجهزار روپیه و خلعت و برای صالح خواجه برادر خواجه عبد الرحیم جوئباري که یک دست باز طویغون و تحف دیگر برسبیل نیاز بدرگاه والا فرستاده بود چهار هزار روپیه مصحوب ایشان مرحمت نمودند - و بعاطفت بادشاهانه میرک حسین خوافي را بجهت ایصال جواب نامهٔ خان والا مکان نامزد ساخته در همین

انجمن والا دستوري دادند - و وقت رخصت بانعام ده هزار روپيه و خلعت و اسپ نوازش فرموده يک لک و بيست هزار روپيه را جنس مشتمل بر صد و شصت قطعه ياقوت و پنجاه قطعه زمرد و يک زنجير فيل ماده با حوضهٔ نقره و ديگر نفايس برسم سوغات مصحوب مشار اليه ارسالداشتند - و هفت لک روپيه نقد و جنس از جمله دوازده زنجير فيل و پنجاه اسپ كونت و بيست و پنج نفر خواجه سرا و نفايس انواع عود و دويست دست سپر و اجناس بيشمار از جنس قماش سفيد و پارچه وغيره و پنج لک روپيه نقد از وجوه پيشكش زمينداران بنگاله كه حسب المقرر بصوبه داران آنجا ميدهند بابت پيشكش اعظم خان صوبه دار سابق كه قبل از عزل ارسالداشته بود بنظر مبارک گذشت - دهم ذي حجه كه عيد سعيد اضحى بورود مسعود سعادت افزاى ماه و سال شده بود موكب اقبال برگزيدهٔ حضرت ذوالجلال به آهنگ احياى مراسم شريعت غرّا به عيدگاه توجه فرخنده نموده ساحت آنرا بزيور فروغ جمال جهان آراى آراستند - و بعد از فراغ نماز عيد گاه بازگشت نيز راه گذار از دو سو بوجود نقود نثار زر ريز شده بآيين آئيين شايسته بندگان حضرت همه راه از كام بخشي اصناف مردم و افراد انام كامران بوده بآهنگ ازدياد مواد داد و دهش آهسته آهسته سمند خجسته پيكر فرخنده منظر مي راندند تا بدين ستوده روش پسنديده بخت و دولت از شش جهت محيط و اقبال از پيش روان و سعادت از دنبال دوان بسمت مركز منطقهٔ خلافت معاودت فرمودند - درين روز سعادت افروز نا بهره بي ايلچي نذر محمد خان را بانعام مبلغ سي هزار روپيه سرافراز نموده و بياقوت تحويلدار پنجهزار روپيه و بمراد اخته بيگي چهار هزار روپيه و به عبادالله ميرشكار و نذر بيگ قوش بيگي چهار هزار روپيه و به داروغهٔ شتر خانه هزار و پانصد روپيه مرحمت فرمودند - و ذوالفقار خان بمنصب

هزار و پانصدي و هشت صد سوار و خدمت فوجداري ميان دوآب از تغير سيد لطف علي بهكري بركام خاطر فيروزي يافت - دولت خان كه از سابق ميرخيل خدمتگاران بود و خطاب خواصخاني داشت بخاصيّت حسن ارادت بپايهٔ والاى امارت و درجهٔ علياى حكومت تته از تغير يوسف خان رسيده بعطاى خلعت و اسپ مرحمت پذير گرديد - و خدمت فوجداري اين روى آب اكبر آباد بخواجه آگاه تفويض يافته بخطاب خاني نيز سرافرازى پذيرفت *

روز تير از ماه تير كه جشن عيد گلابي بود انجمن حضور پرنور بادشاهي بدستور معهود آذين پذير شده ساير لوازم اين روز بركت اندوز چهره افروز ظهور گشته از شاهزادهاى والا قدر گرفته تا ارباب مناصب و اصحاب خدمات نزديك بگذرانيدن صراحيهات مرصّع و زر ناب ميناكار و چيني و شيشهٔ سرشار از گلاب اداى رسم معهود هر ساله نمودند - سيف خان از اصل و اضافه بمنصب نهصد پنجهزاري ذات و سوار از آنجمله سه هزار سوار دواسپه و سه اسپه و صوبه داري احمدآباد از تغير سپهدار خان و لشكر شكن نبيرهٔ خانخانان عبد الرحيم بمنصب نهصدي و پانصدي سوار و خدمت فوجداري لكهنؤ سرافراز گرديدند - و اعظم خان از تغير سيف خان صوبه دار الهآباد شده حكيم مسيح الزمان كه سعادت طواف حرمين مكرمين دريافته به بصره شتافته بود و از آنجا به كشتي نشسته از بندر لاهري تته برآمده بود بشرف آستانبوس والا رسيده چهار راس اسپ عراقي اصل بر سبيل پيشكش گذرانيند - از آنجمله دو اسپ كه رنگ يكى بوز و ديگرى طرق بود پسند طبع مشكل پسند افتاد - اولين ببادشاه پسند نامور و دويمين بتمام عيار موسوم گشت - و حكيم مذكور بمنصب هزار و پانصدي هفصد سوار و انعام بيست هزار روپيه نقد و تفويض حكومت بندر سورت از تغير معزّ الملك امتياز يافت - چون علي پاشا

حاکم بصره از هواخواهان غائبانهٔ این دولت جاویدانه که پیوسته بمقام تحریک سلسلهٔ صدق نیت و خلوص طویّت درآمده در پی پیدا کردن مرغوبات طبع اقدس خصوص اسپان نجدي نژاد مي بود - درینولا بنابر اظهار اخلاص و ارادت پنج اسب عربي نژاد دیونهاد که هر یک ازآن باد پایان صرصر تگ از ابر بهار برق رفتار تر بوده مانند سمند رهوار نسیم سحر خشک و تر یکسان مي پیمودند - و بي ابا و محابا نهنگ آسا بر آب و سمندر وار بر آتش مي زدند بدست ملازم خود بر سبیل پیشکش ارسالداشته بود از نظر انور گذشته پسند طبع اقدس افتاد *

دوم شهریور موافق دوازدهم ربیع الاول انجمن جشن میلاد حضرت رسالت صلواة الله و سلامه علیه و علی اصحابه بطریق معهود مترتب شده مراسم مقرر هر ساله که عبارت است از گستردن سماط اطعام عام و بسط بساط انعام دوازده هزار روپیه نقد بظهور آمد - بیست و چهارم دي ماه که آنسوی آب نربده مضرب سرادق اقبال شده بود انجمن جشن خجسته وزن اقدس شمسي سال چهل و پنجم از عمر جاوید قرین شهنشاه عالم بزیب و زینت بادشاهانه ترتیب یافته بر آئین هر ساله آذین و تزئین پذیرفت - و سایر امور معهودهٔ این روز برکت اندوز از وزن و نثار بر وجه احسن بظهور آمده وجوه آن بارباب استحقاق و استعداد رسید - و شاه نواز خان صفوي قوش بیگي از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري دو هزار سوار و راو امرسنگه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و مهیش داس راتهور بمنصب هفتصدي پانصد سوار سر افرازي یافتند - سید خانجهان سعادت ملازمت اقدس دریافته بانعام خلعت با چار قب و شمشیر و خنجر مرصع و یک لک روپیه نقد رعایت پذیر گشت *

از سوانح این احیان ارسال مکرمت خان دیوان بیوتاتست بطریق رسالت به بیجاپور و عبد اللطیف دیوان تن به گلکنده - باعث واقعي این

واقعه آنکه چون عادلخان از کم خردي و نا عاقبت اندیشي که ناشي از خرد سالي و بی تجربگي است بقیة السیف لشکر فتنه‌گر نظام الملک را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده معهذا در ارسال وجوه پیشکش که سابق تقبیل نموده بود تهاون و تکاسل مي ورزید - همچنین قطب الملک که بسبب این دو علّت که عبارت است از صغر سن و عظم غفلت در باب تعویق ارسال پیشکش پیروي طریقه نکوهیدهٔ شنیعه و ارتکاب شیوه ناستوده او مینمود و از همه شنیع تر بستن اوست نسبت به نکوهیده طایفه شنیعه که مستلزم انفتاح ابواب شنایع و فضایح است معهذا با وجود وقوع در سایهٔ حمایت ظل الله بر منابر آنولایت بنام والي ایران خطبه میخواندند - بنابر این معني حضرت ظل سبحاني از روی عنایت و مهرباني نخست بدآن دو معامله نافهم ابواب نصایح حکیمانه مفتوح داشته آنگاه که از حجّت حق مقام بجا آمده مرتبه اعذار بمنصّه ظهور و وضوح رسیده باشد هر آنچه در باب تنبیه و تادیب ایشان سمت وقوع یابد بموقع خود بوده باشد - لاجرم فرمان عالیشان بنام عادلخان و قطب الملک مصحوب دو نام بردها که خلاصهٔ مضمون فرمان عادلخان اینست که اگر حفظ سلسلهٔ دولت و ملک خود را در نظر دارد باید که تعجیل در ارسال پیشکش نموده دست از بعضی محال نظام الملک که به تغلب بتصرف خود در آورده باز دارد - و ساهو را از ملک خود اخراج نماید عزّ صدور یافت - و نقل فرمان قطب الملک اینست *

سواد فرمان که بنام قطب الملک صادر شد

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اماجد اکرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوه خاندان عز و علا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان

صلاح اندیش خلاصهٔ مختصان سعادت کیش مورد الطاف ظل الهي مصدر
آداب خیر خواهي سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک المنّان
قطب الملک بشمول عنایات بادشاهانه مستظهر بوده بداند که چون ما بدولت
و اقبال بادشاه اسلام و مروّج دین متین حضرت سید انام علیه و علی آله
و اصحابه صلوات الله الملک العلاّم و موید و مروج مذهب اهل سنت
و جماعتیم - بر ما واجب است که در هر جا حکم اشرف اقدس ما جاري
باشد احکام شریعت غرّا و ضوابط ملت بیضا را جاري سازیم - و آثار بدعت
و ضلالت را محو فرمائیم - بمسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن فلک
شوکت علی روس الاشهاد سب اصحاب کبار که اخبار و آثار صحاح سته
و کتب متداوله شهادت مي دهند برعلو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان
رضي الله تعالی عنهم و قرابت قریبهٔ حضرت رسالت پناه در باب آن
طایفه علیّه با فضایل صوري و معنوي جمع گشته مي نمایند - و آن ایالت
و شوکت پناه آنها را منع نمي کند و بسزای اعمال نمي رساند - بنابرین
از روی ارشاد حکم مي فرمائیم که نوعی نماید که در آن ملک این امر قبیح
و فعل شنیع بالکل برطرف گردد و اگر بدبختی از بی سعادتي مرتکب
این امر قبیح شود در هر حال او را سیاست نماید - و اگر اینچنین نمي کند
معلوم میشود که آن امارت پناه باین معني راضي ست درینصورت بر ما
فرض میشود که در مقام گرفتن آن ملک شده مال اهل آن ولایت را
بر خود حلال دانیم و خون آنها را هدر شناسیم - دیگر بعرض رسیده که خطبه
درآن ملک بنام والیٔ ایران میخوانند هرگاه آن ایالت دستگاه دعوی
مریدیٔ ما مي نموده باشد با والي ایران چرا رجوع دارد - مي باید که
بعد ازین نام والي ایران در خطبه نخوانند و در آن ملک خطبه بنام
نامي و القاب سامیٔ ما مزین باشد - دیگر چون مبلغی کلي از بابت

پیشکش وغیره آن امارت پناه را باید داد ضرور بود که بندهٔ فهمیده معتمدی را بآنصوب بفریسیم و ارشادی که آن ریاست دستگاه را باید نمود بزبانی او حواله نمائیم تا مقدمات مسطور صدر را خاطر نشان او نماید - که ما بدولت و اقبال نظر بر وفور اخلاص و اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که ازآن مرحوم بوقوع آمده این همه عنایات بادشاهانه نسبت بآن قطب فلک عظمت می فرمائیم و آن ملک را باو مرحمت می نمائیم و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جادهٔ دولتخواهي و اطاعت و انقیاد حکم جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات خاصه شریفه بعد ازین ضرری از اولیای دولت قاهره بآن ملک نرسد - و موازي مبلغ مذکور از جواهر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان نامي روانهٔ درگاه والا گرداند - و الّا یقین داند که اگر توفیق این احکام نیافت و باین ارشاد مسترشد نگشت و بروشی که حکم جهان مطاع شرف صدور یافته پیشکش مذکور روانهٔ درگاه عالم پناه نگردانید افواج قاهره و عساکر منصور بادشاهي بدآن ملک در خواهند آمد آنوقت آنچه بآن ملک و اهل آن ملک برسد از نتائج اعمال خود خواهد دانست *

سوانح این ایام پنجم ماه خان دوران که پس از قتل آن دو بد اصل بد گوهر و استیصال مخاذیل قبیلهٔ بندیله و تحصیل پیشکش از زمینداران چانده وغیره چنانچه سمت نگارش پذیرفت با خان فیروز جنگ و سایر بندهای درگاه والا متوجه دربار سپهر مدار شده بود پیشتر از خان مشار الیه خود را بفوز سعادت ملازمت رسانید و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید - و فیل روپ سنگار از جمله پیشکش زمیندار چانده مزین به یراق زرین که از جانب خود برسبیل پیش کش مرتب ساخته بود در همین روز از نظر انور گذرانید و منظور و مقبول افتاده بمهاسندر نامي گشت - و قیمت

آن بنابر تقویم ارباب این فن به پنجاه هزار روپیه رسید - و سایر اموال جنجهار و بکرماجیت از اشرفي و جواهر و زیوارت مرصع و طلائي ساده که بحیطهٔ ضبط در آمده بود بموقع عرض رسید - و درجن سال پسر صاحب تیکه بکرماجیت و برادر خورد خودش درگبهان از نظر اقدس گذشته نخستین بعلي قلي موسوم گردیده در زمرهٔ غلامان خاصه حوالهٔ فیروز خان گشت - و آن دیگر اسلام قلي نام یافته به معتمد خان سپرده شد - و راني پاربتي چون زخم کاري داشت در گذشته باقي زنان و دختران بندیله بخدمت پرستاران محل والا نامزد شدند - و خان مشار الیه منظور نظر عنایت و مشمول نهایت رعایت آمده بمرحمت خلعت خاصهٔ با چارقب زر دوزي و شمشیر و خنجر مرصع و عطای صد راس اسپ و اضافهٔ دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه که مجموع منصبش باصل و اضافه پنجهزاری ذات سوار باشد و خطاب کامل نصرت جنگ نامور گردید - آنگاه امرای عظام مثل مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگي و میر فضل الله وغیره که در فوج آن خان شجاعت نشان بسعادت تعین فایز شده بودند سعادت ملازمت حاصل نموده در خور مساعي جمیله خود بعنایت جلیله پذیرای رعایت شدند *

ششم ماه مذکور عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بفوز شرف بساط بوس انجمن حضور سعادت اندوز گشته هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و بانواع عنایت شاهنشاهي که از آنجمله مرحمت خلعت با چارقب زردوزي و شمشیر مرصع و دو راس اسپ و اضافهٔ هزار سوار بمنصب سابق که شش هزاري ذات و پنجهزار سوار بود مفتخر و مباهي گردید - و فیل بهوجراج نام بابت پیشکش زمیندار چانده گذرانید - بعد آن بهادر خان ادراک سعادت ملازمت نموده بعنایت خلعت و جمدهر و اسب سر افرازي یافت *

نهم ماه نزهت کدهٔ کرآوره که سابقا انگاره نگارش حق توصیف آن مقام از کوتاه دستيِ بیان و سستيِ بیان نیمکاره مانده بود و اکنون نیز بعلّت قلت سخنوري در همان پایه ماند از فوز فیض ورود مسعود منبع افاضه و استفاضه عمر دوباره شد - و سه روز در آن دلکشا منزل فیض محفل اقامت موکب مسعود بوده روزگار فرخنده آثار در ضمن سیر و صید نشاط و انبساط گذشت - و چارم روز از آن طرب آموز مقام اتفاق کوچ افتاده خطّهٔ برهانپور بنابر آنکه قضیهٔ ناگزیر نواب مهد علیا در آنجا وقوع پذیر گشته سوای آن نیز مرضيِ بندگان حضرت نبود بجانب دست راست گذاشته و از آنجا در گذشته توجه اقدس ببالا گهات روی نمود - و چون نواحيِ دولت آباد مهبط اشعهٔ ماهچهٔ لوای والا شد خان زمان صوبه دار بالا گهات بعزم استقبال از دولت آباد روانه گشته باستسعاد شرف آستان بوس درگاه والا مفتخر و مباهي گردید - و هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و یک زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید - آنگاه مبارز خان و سترسال وغیره امرای تعینات آنجا عتبه بوسيِ درگاه والا را سرمایهٔ اکتساب مفاخر و مباهي ساختند - و چون سر زمین دولت آباد از ورود موکب والای حضرت صاحبقران سعادت قرین رشک سپهر برین شد بعرض مقدس رسید که ساهوی مخذول کودکی را از منتسبان سلسلهٔ نظام الملک بدست آورده باوجود حبس او در قلعهٔ گوالیار این نام برو داشته و باین دست آویز از حصون حصینهٔ آن ملک را بقبض تصرف در آورده در مقام ترک اطاعت و انقیاد پای بغي و عناد افشرده - باوجود آنکه در جنب سپاه ستاره شمار حضرت سلیمان آستان که بحسب کثرت و وفور باخیل مار و مور هم عدد و باعتبار زور و نیروی بازو با شیر و فیل هم قدرت اند وجود پشه ندارد از خیره چشمي و خود سري که آن کوتاه نظر آشفته دماغ را بچشمک زنيِ

شور بختي و بد اختري روى داده هنوز هم ترک فساد ننموده در زياده
سريها پاى كم نمي آرد - بنابرين بجهت استيصال آن سياه رو سه خليج
زخّار مواج را از درياى لشكر قلزم تلاطم منشعب ساختند و همگي را
بسرداري سه سردار جلادت آثار خاندوران بهادر و خان زمان و شايسته خان
نامزد استخلاص باقي قلاع و بقيه محال متعلقهٔ بى نظام و استيصال بنيان
بغي و ضلال آن گمراه و ساير بيراهه روان نموده روانه فرمودند - و نخست
خان دوران بتوجه سمت قندهار و نانديركه سرحد گلكنده و بيجاپور است
مقرر گشت كه آن دهنه را بضرب تيز زباني تيغ دو دم و زور سرپنجهٔ گلوگير
دليري نگاهداشته نگذارد كه زياده سران آن حدود نفس كشيده دم بر آرند
چه جاى آنكه از جاى خود حركت نموده قدم پيش گذارند - و اگر
عادلخان بفرض محال حمايت ساهو و ساير متمردان در خاطر بگذراند
نخست بمقام تنبيه و تاديب او در آمده حسب المقدور دربارهٔ تخريب
آن بلاد و تسخير حصون ملک او كوشش مبذول دارد - و نيز تفويض
خدمت تسخير اوسه و اودگير كه در حصانت نظير ندارد فرمان پذير
گرديد - درين فوج امراى عظام و ارباب مناصب والا و بهادران نامور و غير
ايشان بدين دستور سعادت تعيين يافتند - راجه جى سنگه و مبارز خان و راجه
بيتهلداس و مادهو سنگه والد راؤ رتن و راؤ امرسنگه ولد راجه گج سنگه
و سردار خان و لشكر خان ولد مبارک خان نيازي و قزلباش خان افشار
و نظر بهادر خويشگي و اهتمام خان و راجه رام داس و مغل خان ولد
زين خان كوكه و عزت خان و قزاق خان و جانسپار خان و لطف الله ولد
لشكر خان و سيد عالم بارهه و كرم الله ولد علي مراد خان بهادر و گوكلداس
سيسوديه و مهيش داس راتهور و هادي داد انصاري و خواجه عنايت الله
و چندى ديگر از ارباب مناصب - و از امراى دكني جواهر خان حبشي

و سرافراز خان و اني راو دهويه و تولاجي كوكني و سادات خان و جمعی
دیگربا هزار سوار احدمي ترکش بند و بندوقچي و بدستور سابق بخشي گريِ
این فوج که عدد ایشان به دوازده هزار مي کشید به اسحق بیگ اختصاص
یافته هراولي بعهدهٔ راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و سایر راجپوتان
مقرر شد - و چون حیله وران دکن از عهدهٔ فوج هراول که عمدهٔ فوج
سپاه است بر نمي آیند و ازین رو پیوسته برآن سراند که با تُوشون فوج
چنداول که در عقب همه از یکسو بحفظ اردو و از دیگر سو به نگاهباني خود
مشغول است در آویزند - بنابر آن در یساق این زیادهٔ سران چنداولی پای
کمي از هراولي ندارد - لاجرم قرار داد خاطر اقدس آن شد که مبارز خان
افغان را که از سپاهیان قرار دادهٔ روزگار دیده و دلاوران کار آزموده پیکار فرسوده
است بحراست فوج مذکور متعین سازند - بحکم آن اندیشهٔ صائب خان
مشار الیه ادراک سعادت نموده - سردار دوم خان زمان حسب الامر خدیو
روی زمین مامور شد که با سایر عساکر ظفر اثر متوجه سمت احمد نگر گشته
سرزمین چمارکونده و موضع آشتي را که وطن گاهٔ ساهوی پرخاش جو درآن
موضع واقعه است در آنجا چندی از مردان جنگ را نگاهداشته و تهانه
نشانده هیچ جای آشتي را بهیچ وجه خالي نگذارد - و ولایت کوکن که
همه جا بر ساحل دریای شور واقعه است از چنگ آن شوریدهٔ مغز شوریده
بخت که بتغلّب برآن استیلا یافته بر آرد - و چون آن دو فرمودهٔ همایون را
بنفاذ مقرون نموده از پرداخت آنها کما ینبغي باز پردازد دربارهٔ تاخت
ولایت عادلخان منتظر اشاره باشد - و درین فوج عمان موج نیز امرای عظام
و اصحاب مناصب عظیمه برین موجب بطریق کومکي معین شدند - بهادر
خان روهیله سید شجاعت خان شاه بیگ خان راو سترسال راجه بهار سنگه
بندیله دایرهمت میرزا مغول ولد شاهرخ میرزا پرتهي راج راتهور بهیم راتهور

خواجه برخوردار حکیم خوشحال اوزبک خان بهگوانداس بندیله کشن سنگه بهدوریه قطب خان غلزی راو تلوک چند حبیب خان کرانی جگناتهه راتهور سید مرزای سبزواری سعید شیرازی شیام سنگه راتهور راجه اودی بهان حسن قلي خلج عجب سنگه دیالداس جهاله و چندی دیگر از بندهای روشناس - و از دکنیان مالوجي آتشخان حبشی کار طلب خان بتهوجي تلنک راو و دتاجی و رستم راؤ و هاباجي ترمل راؤ و سیدي یوسف و اعتبار راو و یاقوت و جمال خان و هزار سوار راجپوتان رانا جگت سنگه و هزار سوار دیگر از احدیان تیرانداز و تفنگچي سمت تعین یافتند - و هراولي آن فوج که عدد آن نیز بدوازده هزار سوار جرار رسیده بعهدهٔ تکفل راو ستر سال و سایر راجپوتان رزمجوی آزرم خوی شده - حمایت قوشون چنداول به بهادر خان و دیگر افغانان حمیت شعار تهور آثار مقرر گشت - سالار فوج سوم شایسته خان خلف سپه سالار آصف خان بهمراهي اله وردي خان و شیخ فرید و یکه تاز خان و راجه سنگرام و سید ابو الفتح و سید عبد الوهاب و میر جعفر و برخی دیگر از دکنیان راوت راو و سعادت خان بیجاپوري و سرور خان و فرحان خان و میدني راو و هزار سوار تابینان آصف خان که جمیعت جمع به شش هزار سوار رسید و آن سردار بتقدیم خدمت استخلاص قلعه جنیر و سنگمنیر و ولایت ناسک و ترنبک و دیگر محال اختصاص یافت *

بیست و ششم ماه بهمن بساعت مختار نخست خان دوران بهادر بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل راس المال تعظیم و تبجیل اندوخته مرخص شد - آنگاه خان زمان بعاطفت خلعت و جمدهر خاصه و اسپ و فیل و شایسته خان بمرحمت خلعت و جمدهر و اسپ نوازش پذیر گشته رخصت توجه بمقاصد خود یافتند - و سایر امرای عظام که بهمراهي آن سه سردار شهامت آثار در افواج ثلثه معین شده بودند بتفاوت

مراتب و مناصب و مقدار اقدار بعنایت خلعت و جمدهر و اسپ رعایت پذیر گشتند *

سوانح اسفندار بنابر آنکه تا غایت نشیمن های درون حصار مهاکوت سمت اتمام نه پذیرفته بود کنار حوض قتلو که در دو کروهي دولت آباد واقعه است و باعتبار نزهت و صفا و خوشي و دلکشي آب و هوا از ساير محال آن سرزمین امتیاز دارد مرکز رایات ظفر آیات و مهبط انوار ماهچهٔ آفتاب فروغ و اعلام نصرت علامت گشت - و چون آن سرزمین دلنشین که باین اعتبار آسمان نشان تر گردید لیاقت آن داشت که محل آذین و تزئین جشن فرخندهٔ نوروزي گردد حسب الحکم اشرف پیرایه بندان آرایش محافل سور و سرور و بزم آرایان احیان عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات خلافت همانجا تختگاهی رفعت پناه بآراستگي خاطرخواه ترتیب داده برفراز آن بارگاه عظمت طراز برپا نموده بزینت و زیب خاطر پسند دلفریب آرایش پذیر ساختند *

چهاردهم ماه خدیو روی زمین یعني سلیمان زمان و ثاني صاحبقران سعادت قرین بتفرّج قلعهٔ دیوبند و حصار طلسم پیوند دولت آباد شتافته باعتبار مقدم معظم آن حصار رفعت آثار را که بحساب مقدار از جمیع حصارهای روی زمین بیش در بیش بود بحسب قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیشي بخشیدند - چون عموم بدایع صنایع آن موقع عجایب آثار و غرایب اعمال بنظر حقیقت نگر در آمده خصوص این گونه خندقی عمیق در دل سنگ خارا که از نفوذ اندیشهٔ مرد خرد پیشه در مطالب مشکله یاد میدهد و همچنین راه گذاری که از دامان کوهسار سر کرده و همه جا در جوف کوه بریده‌اند چندانکه رفته رفته سر از گریبان آن بر آورده چنانچه از مشاهده این تاثیر آه سوختگان در دل سنگدلان از یاد مي رود - بالجمله خصوصیات

غریبهٔ آن حصار بدیع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده موقع استغراب و استعجاب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد - چنانچه بر زبان مبارک آوردند که درین مدت متمادي اغراقاتی که در وادي توصیف این قلعه بمسامع والا میرسید محمول بر مبالغات شاعرانه مي شد الحال که حقیقت آن از قرار واقع بظهور پیوست و بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاهر شد که هزار یک حق مقام بجا نیاورده‌اند بلکه در بیان دقایق حقایق آن دانایان صرفه نگاهداشته و کوتاه نظران بکنه دریافت خصوصیات آن نرسیده‌اند - و این معني که بر زبانهاست که آن قلعه کار دیوانست و بر خرافات عوّام حمل میرفت و اکنون مشاهدهٔ آن بر این معني شهادت مي دهد که همانا کار بشر نباشد خصوص با عمر طبعي مردم این روزگار *

چون بعرض معلي رسید که ساهوی مقهور بطریق تغلّب بر شش قلعهٔ نظام الملک که در ضلع چاندورست استیلا یافته و دو قلعه بدست بهوج مل نام مفسدی افتاده و شش باره دیگر بتصرف متمردان آن حدود در آمده و همگنان باستظهار آن پشت گرم گشته سر بشورش برداشته اند و سرپنجه تعدی باسباب و اموال و انعام و مواشي اهل آن حوالي دراز کرده به سایر رعایا و سکنهٔ آنحدود آزار و اضرار مي رسانند - بنابرآن فرمان جهان مطاع نامزد الله ویردي خان شد که از فوج شایسته خان جدا شود و با خود دو هزار سوار یکه تاز همراه گرفته بانداز تسخیر حصون مذبوره بدآن جهت ترکتاز آرد *

ششم ماه چون اودی بهان پسر ججهار نابکار که در سن هژده سالگي با برادر خورد سال خود و سیام داد از معرکهٔ کارزار چنانچه مذکور شد فرار اختیار نموده بودند قضا را مردم قطب الملک دستگیر نموده نزد او بردند - و آن عقیدت آئین از روی ارادت کامل و اخلاص صافي ایشانرا با کمال

نامي از معتمدان خود روانهٔ درگاه والا نموده بود درین روز از نظر اشرف گذشتند - حضرت بادشاه دیندار پسر کودک آن مخذول را به فیروز خان ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبهٔ و ادای سنت ختان سنن و فرایض دین مبین بدو تعلیم نموده با پسر بکرماجیت که سابقاً حوالهٔ او شده یکجا نگاهدارد و دربارهٔ اودی بهان و سیام داد مقرر فرمودند که از عرض شهادتین اگر ابا کنند هر دو را به قتل رسانند - چون سرشت زشت آن بد طینتان از آب و گل شرک و کفر سرشته بود جهالت از دست نگذاشته سر بدین درنیاورده تن بقبول این سعادت در ندادند چندانکه جان بر سر کیش باطل خود گذاشتند *

از وقایع این تاریخ تعین افواج عمان امواج است بآهنگ تنبیه عادلخان و سبب صوریِ این معني آنکه چون آن غنوده خرد از خورد سالي و عدم بلوغ بپایهٔ عقل و تمیز و وصول بسرحد کمال هنوز آن مقدار قدرت نداشت که بر مردم خانهٔ خود غلبه تواند آورد و آن خود رایان ناعاقبت اندیش آنچه بالفعل مصلحت خود مي دانستند از قوه بپایهٔ فعل میرسانیدند بنابر آن در مقام اعانت و امداد و صدد مدد قلعه دار اودگیر و اوسه شده آذوقه و خرچي حشم و سایر سامان قلعه داريِ ایشان سر براه نمودند و خیریت خان را با جمعی بنگاهبانيِ اطراف و نواحيِ آن دو حصار فرستادند - و ساهوی مقهور را نیز بنوشتجات مستظهر و مستمال و رندوله را با سپاه بسیار بکومک او نامزد نمودند - لاجرم بندگان اعلی حضرت بمجرد اطلاع بر حقیقت این معني تنبیه آن غنوده خردان را موافق صوابدید رای جهان آرای دانسته گوشمال دادن آن سرتابان خود رای را از چندین روی واجب و لازم دیدند و ازین جهت چندی از سرداران امرا و منصبداران مغول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را بسر کردن

مهم نامزد ساختند - مثل سید خانجهان و سپهدار خان و رستم خان دکنی و شاهنواز خان و صف شکن خان رضوي و مرتضی خان و راوکرن و شیرخان ترین و خلیل الله خان میر آتش با پانصد برقنداز و احداد خان مهمند و مراد کام و میرزا نوذر و هریسنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز و سید لطف علي و جی رام و خواجه ابو البقا و یعقوب بیگ و اندر سال و عبد الهادي و از دکنیان منکوجي و شرزه راو و حسن خان ولد فخر الملک و مجلدار خان و کرشنا جي و بسونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را همراه دادند - و همگنان را که مجموع جمیعت شان به ده هزار سوار مي رسید بتخریب بلاد عادلخان مامور فرموده وقت رخصت سید خانجهان را به مرحمت خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و ازین دست سایر همپایان او را به عنایت سروپا و اسپ بقدر مرتبه بر نواختند - و باین دستور دستوري دادند که باتفاق خان دوران و خان زمان نخست رندوله را که بمدد ساهوی مقهور معین شده گوشمال بلیغ دهند و نگذارند که آن دو نفاق پیشه بنابر علّت خبث باهم ضم گشته باتفاق فتنه زای گردند - و از دست مجاورت سنگ و آهن دو قسي القلب بهمدیگر آمیزند و شراره شرارت بر انگیخته بیکدم آتش فتنه بر افروزند - چون آن غنوده خردان را بزهر آب تیغ بیدریغ از نوش خواب غفلت بیدار ساخته باشند آنگاه از سه طرف بولایت عادلخان در آمده نشانی از آباداني در سر تا سر آن سرزمین نه گذارند - درین وقت از عرضداشت شایسته خان بموقف عرض اعلی رسید که صالح بیگ نظام الملکي قلعه کهنّر درک با جمیع اسباب قلعه داري تسلیم اولیای دولت نموده گماشتهای ساهو را که در بست و کشاد ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند بدست آورده محبوس ساخت *

نوروز سال نهم جلوس مبارک و تعین افواج منصور بجهت تاخت و باخت ملک بیجا پور

درین هنگام سعادت فرجام که مهر انور از حوت بآئین هرساله در محل دلکشای حمل انتقال نموده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزي را گرمي بخشید - و کهسار و دشت را از رایحهٔ گونا گون انوار و ازهار طیب آمود و مشک آکین و عطر اندود ساخت - چون بهمین دقیقه مبدای نهمین سال از جلوس برکت توامان خدیو زمین و زمان در آمده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزي گرمي گرفت عطار بهار برای ترتیب مصالح طیب آن بزم خاطر فریب از فرط لخلخه سائي و ارگچه سازی هاون لعل لالهٔ نعمان را مشک فرسود و طبق یاقوت گل سوري را عنبر سود ساخت چندانکه شمیم شمامهٔ روح افزا جوف زمین و آسمان را فرو گرفته جوهر هوا را نفحه پذیر گردانید - در ساعت سوم از روز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنج هجري که این انتقال خجسته در آنوقت بعرصهٔ وقوع جلوه گري نموده از خاصیت خاص آن آسمان بروح پروري و زمین بروح بخشي و راحت گستري در آمد - نیّر اعظم این عالم و نور جهان افروز دودمان صاحبقران معظم مانند نگین عظمت آئین خاتم سلیماني در نگین خانهٔ تخت زر با بخت انور و طالع سعد اکبر مربع نشسته سر تا سر روی زمین را از نور فروغ خورمي و شاد کامي آذین بست و باشارهٔ گوشه ابروی عطا که در حقیقت گره کشائيِ عقدهٔ کار فرو بسته بی روزگارانست ابواب فراغ عیشي و کامراني بر روی تنگدستان و ناکامان کشاده همگي بندها را باضافه مناصب و اضعاف درجات مراتب کامروا ساختند - نخست پایه

بادشاهزاده والا قدر دارا شکوه بافزایش دوهزار سوار از اصل و اضافه بمنصب دوازده هزاري ذات هشت هزار سوار عالي مرتبه گردید - آنگاه پله منصب هریک از دو قرة العین اعیان سلطنت کبری و قوت ظهر خلافت و اعتضاد بازوی دولت غرا شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر از اضافهٔ هزار سوار به ده هزاري ذات وشش هزار سوار بوالائي گرائید - ملاتقیائي شیرازي فرستادهٔ قطب الملک پس از دریافت سعادت زمین بوس و ادای تهنیت قدوم میمنت لزوم به دولت آباد پیشکش قطب الملک که یک لک و بیست هزار روپیه قیمت داشت مشتمل بر صندوقچهٔ بلور مالا مال از جواهر و دو فیل و سه ماده فیل دیگر گذرانیده مشمول مراحم بیکران شد - ثنا سنجان که قلاید قصاید غرا و مرسلات رسایل در ثنای آنحضرت و توصیف بزم نوروزي و تهنیت این روز بهروزي ساخته و پرداخته زینت آویزهٔ گوش و گردن ابنای روزگار نموده بودند بر طبق معهوده به صلات شایان و نمایان کامیاب گشتند - و ازین دست ارباب ساز و نشاط و طرب بنابر نواختن ترانهٔ رود و سرود چنانچه حق مقام بود نوازش یافتند - ازآن جمله عنایت بادشاه سخن پرور شامل رعایت احوال همدم بال افشانان فضای عرش و کرسي حاجي محمد جان قدسي آمده از روی قدرداني ترازوی زر سنگ را در وزن آن سرآمد ثنا سنجان گهر سنج فرمودند و حق صلهٔ گوهرین قصیده که درین ایام مشتمل بر مدیح آنحضرت به سلک نظم انتظام داده بود درین صورت ادا نموده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که هم وزن سبک روحي آن یگانهٔ زمانه گشته بود مرحمت نمودند - و همدرین روز به برکت مناسب نسبت روحاني و تناسب نفساني که در نفس الامر میان این دو جواهر والا یعني سخن و نغمه واقع است مرحمت شاهانه شاهین میزان نغمه سنجي رنگ خان خواننده را با زر کشیده چهار هزار پانصد روپیه که به هم سنگي

آن سرآمد اهل راگ و رنگ آمده بود باو عطا رفت - یازدهم ماه پنج لک روپیه پیشکش یمین الدوله آصف خان مشتمل بر نوادر جواهر و انواع تحف اطراف و اکناف هفت کشور از نظر انور گذشت - ازآنجمله نادري بود بغایت کمیاب نادر الوجود مرصع بالماس گرانمایه که از خیرگي فروغ آن نظر دقیقه شناس اهل بصیرت و خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاس درست اساس فرادست نمي آمد - بنابر آن از روی تخمین بهای آن گوهرین لباس مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت *

نوزدهم ماه کنای زمیندار چانده که تا حال او و اسلافش طریقهٔ اطاعت ملوک ماضي و سلاطین سلف این کشور چه جای بر آمدن از مقام خویشتن و ملازمت نمودن به فعل نیاورده بودند بدلالت بخت راهنما سعادت اندوز بملازمت اسعد آمده بدریافت شرفی که هیچ یک از سلف او در نیافته بود فیروز گشت - و از عنایات نمایان که درین احیان علی العموم خصوص به نسبت امرای عظام و سرداران سمت ظهور یافت معاف داشتن همگنان است از کشیدن پیشکش مقرر نوروزي نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معونت ایشان در عین یساق که باعث وفور مصارف و مؤنت آن عقیدت کیشان شده بود - باوجود اینمعني هر روزه پیشکش شاهزادهای کامگار و امرای عالي مقدار که در حضور پرنور بودند میگذشت *

بیست و دوم ماه میر ابوالحسن خویش و همه کارهٔ مصطفی خان با قاضی ابو سعید از جانب بیجاپور رسیده پیشکش لایق مشتمل بر جواهر و مرصع آلات بمعرض اعلی رسانید - و عرضداشت عادلخان که از روی عجز و نیاز مطالب خود را در ضمن اظهار نهایت اطاعت و انقیاد عرض داشته بود گذرانیده با رفیق خود بمرحمت خلعت سرافراز گشته از مرافقت بخت

کار ساز منت پذیر گردید - و سبب ارسال عرضداشت و پیشکش بر سبیل استعجال آن بود که چون مکرمت خان برسالت بیجاپور چنانچه سبق ذکر یافت نامزد شده راهي شد بعد وصول معتمد عادلخان با چهار کروهي شهر استقبال نموده فرمان قضا نشان و تبرک مبارک را افسر سر و زیور ساخته بتقدیم زمین بوس و لوازم تسلیم پرداخت - و همان روز از روی اکرام و تکریم رسول واجب الاعظام را به شهر درآورده دربارهٔ اقامت لوازم ضیافت و ارسال نزول اقامت اقدام نمود - و پذیرفتن فرموده را بجان منت داشته اظهار کمال اطاعت و انقیاد نمود - لیکن بحکم بدآموزي ارباب دخل آن درخانه که اورا بر بیراهه روي میداشتند در ارسال پیشکش بامهال و اهمال میگذرانید - چون مکرمت خان این حقیقت را در طی عرضداشت معروضداشت بنابرین افواج ثلثه بتازگي از موقف خلافت مامور شدند که بی توقف تخریب آن بلاد و نهب و اسر اموال و انفس اهالي آن پیشنهاد ساخته درین باب چیزی باقي نه گذارند - و عادلخان بمجرد استماع فرمان جهان مطاع از جا درآمده برسر آن آمد که گوش بحرف نا دولتخواهان نکرده طریقهٔ ناگزیر وقت و حال فرا پیش گیرد - بنابرین فرستادگان را دم نقد با پیشکش فرستاده درخواست فروگذاشت تقصیرات خود کرد - و درینولا جعفر ولد الله ویردي خان فرسنگدیو نام پسر بکرماجیت بندیله را که بهادر نام سوداگر افغان بتخیل فاسد نزد بهلول مي برد با افغان مذکور گرفته مقید بدرگاه والا آورد - در حال آن دد نژاد بمعتمد خان حواله شد و آن افغان سر در سر آن سودا نهاده اموالش به جعفر رسید *

درینولا قطب الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد درستی چند از طلا و نقره که بسکهٔ نام همایون آنحضرت نقش آنها درست نشین شده نیروی روائي یافته بودند ارسال داشته بود فرستادها رسانیدند - و صورت اینمعني

آنکه چون امری چند مخالف طریقۀ انیقۀ اهل سنت و جماعت و صدور دیگر امور ناملایم از بابت خطبه بنام والی ایران ازو سر می زد فرمان نزهت نشان مشتمل بر منع ارتکاب این شیوۀ نکوهیده و محصلی ارسال پیشکش بر سبیل جرمانه مصحوب ملا لطیف دیوان تن نامزد قطب الملک ساخته بدآن ملک فرستادند چنانچه سابقاً سمت نگارش پذیرفته - درینولا بعد از رسیدن مومیٰ الیه مراسم آداب معهوده و استقبال تا موضع مقرر و ادای رسوم قوانین دیگر مثل کورنش و تسلیم و زمین بوس و در مقام گرفتن فرمان و تبرک بتقدیم رسانید و در برداشت و بزرگداشت ارسال داشتۀ مذکور به هیچ وجه فوتی و فروگذاشتی ننموده او را هماندم بشهر آورد و در منزل خاطر پسند فرود آورده درهمه باب خصوصاً ارسال ساوری و نزول گرانمند مقدم او را باکرام گرامی داشت - اگرچه نخست بنابر عدم قبول عمدهای آن سلسله در سایر امور معهوده و پذیرفتن اوامر خصوص رفض شیوۀ مبتدعان ناپسندیده آئین و تسنن بسنت سنیۀ سلف ماضین رضی الله تعالی عنه ایستادگی تمام نموده عاقبت چون سلامت و عافیت خود و رغبت بلاد خویش در التزام طریقۀ وفاق و ترک شقوق نفاق دیده دانست که تقید به مخالفت مطلق خداوند خلافت علی الاطلاق جز سوئی فرجام و وخامت انجام نتیجۀ دیگر ندارد - لاجرم دیده و دانسته از سر استبداد و خودرائی در گذشته سر رشتۀ اطاعت و انقیاد بدست آورده و سعادتی که اسلاف و آباد او بدریافت آن تشریف پذیرفته بودند دریافت - چنانچه باسامی سامی حضرت خلفای راشدین و ایمۀ دین و القاب کامله سلطان سلاطین روی زمین تزئین داد - و چندین مرتبه خود درآن محضر عام حاضر شده از نشستن در پای منبر سر رفعت بر افراخت و زر بی شمار نثار ذکر نام نامی آن سرور نموده خطیب را به خلعت‌های فاخره مخلع ساخت - آنگاه صفحۀ درم

و دینار را بغازهٔ رنگین یعني پرتو حروف اسم مبارک روی تازه داده چندی ازآن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه والا فرستاد *

بیان انواع فتوحات آسماني از عدو بندي و قلعه‌کشائي که بمیامن اقبال بی زوال قرین حال روزگار دولت جاوداني گردید

عمده ترین مصالح پیش رفت دولت که پیشکاران کارخانهٔ مشیت در روز نخست به تنظیم آن پرداخته اند و تهیهٔ آنرا برسایر امور که دربایست وقت و ضرور حال امر عظیم الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش عقدهٔ هربند در بند آن عطیهٔ ارجمند و سررشتهٔ و تیسیر هر شی از قلیل و کبیر و یسیر و عسیر منوط بدین گره کشای سعادت پیوند است - چنانچه هیچ امری از امور ضروري عالم صوري نیست که بچندین معني نیازمند کارگذاري آن نه باشد حتی تائید که مدار کارگري قوای قویه و تاثیر موثرات جلیله این عالم برو ست - معهذا آنرا نیز قوت سرپنجه و نیروی بازو بدوست - چه پیدا ست که بمحض زور تنها بدون تقویت بخت کاری نکشاید بلکه هیچ کار نیاید - و مؤید این معني وفا و وفاق اوست با موافقان حضرت خلافت پناهي در همه حال و شاهد حال یاري و مددگاري اوست که درینولا باولیای دولت آنحضرت بظهور آورده چهره کشای فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه آمده خصوص نسبت به الله ویردي خان که تسخیر قلعهٔ دهورپ و باقي قلاع نظام الملک پیشنهاد نموده بود راه همراهي سپرده دربارهٔ فتح الباب حصار بندی چند

طلسم پیوند ابواب امداد کشاد که خیال استخلاص آنها فی المثل چون به
شهربند متخیله در آید بتاثیر بندوبست آن شاه راه آمد و شد خیال کوچه
بند گردد - و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خان مذکور از فوج
شایسته خان جدا شده متوجه استخلاص قلعه دهورپ و سایر حصون آن
حوالي گردید نخست بپای حصار چاندور که بر سر کوهی آسمان پیوند
سمت وقوع دارد رسیده مداخل و مخارج و جای ملچار و راه یورش
و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست مشخص نموده آنرا مرکزوار بدایرهٔ
احاطه در آورد - آنگاه بسرانجام دربایست وقت پرداخته جا بجا ملچارها
را قرار داده - مجملا در کمتر مدتی بی مزید سعي به محض کار کشائیِ
اقبال آسماني و تائید خدا که در همه حال و همه وقت قرین روزگار حضرت
صاحبقران ثاني است آن حصن حصین به کشایش گرائید و خاطر هوا
خواهان ازین ممر آسایش پذیر گردید - و آن خان فیروزي روزي در همان
روز کلید قلعه را بدرگاه گیتي پناه ارسال داشته با یک جهان مقالید تائید
و مفاتیح اقبال همت بر تسخیر بقیه قلاع گماشت - چون زیاده سران حدود
این گونه قلعه گیري مشاهده نموده از جا رفته بودند اکثری در مقام اقامت
مراسم بندگي و لوازم فروتني شدند - و درین باب نخست کنهر راو
و قلعه‌دار حصار انجرائي کس فرستاده در خواه امان و التماس عهد نامه
نمود - آن خان کاردان متوقعات او را مبذول داشته غائبانه بنامه نوشتن
و پیغام دادن مشمول انواع استمالة و دلدهي ساخت - راؤ مذکور هشتم
فروردي ماه [1] حصار را باسباب قلعه داري تسلیم اولیای دولت نموده

---

[1] در بادشاهنامه نوشته که الله ویردي خان یکه تاز خان را محاذي دروازهٔ
و غضنفر پسر خود را شمالي قلعه و حسن علي پسر دیگر را جنوبي قلعه و سرور خان را
عقب قلعه ملچارها مقرر کرد *

و حسب تجویز الله ویردیخان بمنصب دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سرافرازي یافت - آنگاه الله ویردیخان خاطر از سرانجام در بایست و سامان قلعه داري جمع نموده آهنگ استخلاص قلعه کانجنه و مانجنه نمود - و بظاهر هر دو حصار پیوسته خصوصیات دانستني آنجا را دانسته و دیدني را بنظر در آورده از همه سو ملچار قرار داد - چون در ضمن اندک مدت ملچارها بحسب دلخواه پیش رفت بر مواضعه مقرر بهادران کار طلب بآهنگ یورش نای سور یعنی کرنا کشیده بیکبار سورن انداختند - و عرصهٔ رزمگاه را صحن بزم گاه دانسته مجاهدان دین تکبیر گویان راه حصار پیش گرفتند - درین حالت درونیان دل از جان و دست از خود برداشته بازوی مدافعه و ممانعه برکشادند و دست به استعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و بان و حقه و باروت و خرسنگهای کلان کرده به هرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند - دلیران کار آزموده پیکار فرسوده که همگنان را بارها در پای این کار بر سر افتاده همه را بمحض عون و صون حضرت پروردگار گذرانیده از سر وا کرده بودند این بار نیز بی ابا و محابا وقایهٔ حمایت آنحضرت را پیش رو در آورده تا پای دیوار بست هیچ جا بند نشدند - و آنجا دست به تیر اندازي و کمند افگني و دفع مدافعان و رفع زینه پایه و نردبان و شگافتن دیوار بست و انواع چاره سازي تسخیر برکشادند - درین حال کنهر برادر خود را نزد نگاهبان حصار که گماشتهٔ قلعه‌دار دهورپ بود فرستاده پیغام داد که اگر با قضای رباني قدر شدن مقدور بودی و با مشیت سبحاني برابري صورت بستی هرگز قلعهٔ محال کشای انجرائي از دست نرفتی - اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب امان در آمده کلید حصار تسلیم نمائید و الا بعد از متصرف شدن قلعه متنفسی از دست ایشان جان بر نخواهد برد - و چون قلعه‌دار مذکور حال خود

و آن حصار را باحوال او و قلعه انجرائي سنجیده حقیقت معامله دریافت
فی الحال امان طلبیده مستظهر و مستمال بملاقات خان بلند نشان شتافت -
و هردو قلعه را خالي نموده تسلیم اولیای دولت متعالی نمود - بالجمله
در مدت اندک روزگاری چندین حصار حصانت اثار مثل روله و جوله
و اهونت و کول و راج دیوهرا و اچلا و دیگر حصون حصینه که هریک از
دیگر هزار باره حصین تر بلکه همگي صد مرتبه از سد روئین سکندر محکم تر بود
بنابر محض کارگریِ اقبال و یاوریِ بخت به تحت تصرف اولیای دولت
جاودان در آمد سوای حصار راج دیوهرا که تسخیر آن اندکی دیر کشید -
و این معنی بنابر آن بود که چندی از خویش و پیوند سلسلۀ نظام الملک
آنجا در بند بودند و درونیان در گرفتاریِ ایشان مضایقه داشتند ناچار دو ماه
بمضیق محاصره گذرانیده همت بر اخراج همگنان گماشتند - و در آخرکار
آن قلعه نیز که بر فراز کوهساری رفعت بنیاد اساس یافته و در استحکام
و مشکل کشائي با سامان و سرانجام قلعه داري نظیر حصار انجرائي بود از
نیروی تائید به کشایش گرائیده آن گرفتاران خدا گیر دگر باره اسیر شدند -
چون خاطر الله ویردی خان از ممر حصون حصینه که بامداد ایزدي گرفته
بود جمعیت پذیر گشته از همه رهگذر فراغبال یافت آهنگ استخلاص
قلعه دهورپ که از سایر قلاع مذکوره در جمیع ابواب بامتیاز خاص اختصاص
دارد و از قلعه سپهر تمکین دولت آباد در محکمي پای کم نمي آرد پیشنهاد
ساخت - و بمجرد پیوستن مقصد و نزول اولیای دولت ابد پیوند در پای
آن دیواربست بهوج مل نگاهبان حصار نظر به فرجام بیني و عاقبت اندیشي
کرده بوساطت پیغام در خواه امان و اظهار چشمداشت مراحم عواطف
بی پایان و اضعاف مرتبه منصب و انعام که با کنهرراو ظهور یافته بود
نمود - چون آن خان معامله فهم کاردان درین ابواب بتعمق اندیشۀ غور

پیشه فرو نگریسته دید که کار آن حصن سپهر نظیر که چارهٔ گری سعي و تدبیر
در آن کار گر نیست بزور از پیش نمي رود و دانست که مدتها روزگار درین
باب تلف و تاخیر میشود و محاصرهٔ آن بهرهٔ متصرف نقد وقت و کمیاب
گوهر عمر عزیز میگردد ناچار حقیقت را معروض درگاه والا داشته منتظر
نشست - چون از درگاه در سایر این ابواب ماذون بل معمور گشت
فی الحال جمیع گفتهای بهوج مل دراز امل را در ضمن عهد نامه پذیرفته
نزد او فرستاد - و او بعد از تسلیم قلعه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار
و انعام یک لک روپیه نوازش پذیرفته نهم تیر ماه تسلیم این عنایات نمود -
و اینگونه قلعهٔ حصانت بنیاد که ثاني قلعه دولت آباد است و در روی
زمین ثالث این اثنین یافته نمي شود بآن آساني بدست اولیای دولت
در آمده از سرنو تائید بخت و امداد اقبال خاطر نشین و دل نشین همگنان
شد - بیان فتوحات نمایان که درین احیان خیر پایان فتوح وقت و روزي
روزگار افواج ثلثه از جمله اولیای دولت جاوید فیروزي گردید - اولاً از فوج
محیط موج که بسرداري شایسته خان مقرر بود برین دستور سخن سر میکند -
که چون آن خان مذکور از حضور پرنور مرخص شده راهي گشت اول
بصرف مساعي جمیله جملگي محال متعلقه سنگمنیر را خلاص ساخت -
بعد ازآن بنواحي ناسک رسیده رعایای آن سرحد را که بنابر تطاول و دست
درازي اهل فساد توطّن بلاد دور دست اختیار کرده بودند همگي را باحسان
و تلطف بدام تقاوي و دانهٔ تخم فراهم آورده بزراعت و عمارت مشغول
گردانید - و از آنجا به جنیر شتافته از قطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف
معاملهٔ مصاف را فیصل داده بکمتر فرصتی جمعی کثیر را از ضرب پلارک
خصم افگن بدرک اسفل سقر فرستاد - و به نیروی همراهي دولت قاهره
براعداء غالب آمده تا ساحل بهیمره به مراسم تعاقب پرداخت - و دو سرکار

کبیر الخیر سنگمنیر و جنیر مشتمل بر بیست و هفت پرگنه و جمع دو کرور شصت لک دام به تصرف در آورده حسب الحکم مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - اکنون ترددات خان والا مکان خان دوران بقلم مي آید - چون آن سردار شهامت آثار حسب الامر اشرف آهنگ تسخیر حصار اوسه و قلعهٔ اودگیر نموده جابجا تهانجات گذاشته و خاطر از رسیدن رسد آذوقه جمع نموده روانهٔ مقصد شد فرمان اشرف شرف صدور یافت که چون اهل بیجاپور مدار کار بر تزویر و حیله گذاشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعه اهمال دارند و پیش ازین در مشرب فتوت و مروت طریقهٔ اغماض را که از سنن حسنهٔ برگزیدگان حضرت ذوالجلال است واجب شمرده بودیم اکنون بیش ازین اهمال را در مذهب حمیت و غیرت حرام دانسته تنبیه و تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت آن غدر اندیشان برذمهٔ همت فرض ساختیم - و از حضور سید خانجهان معین شد که با فوج خود از جانب شولا پور در آمده بدستوری که مامور گشته عمل نماید - و خان زمان مقرر گردید که از اطراف اینذا پور داخل آن بلاد شده از آباداني در آن سرزمین نشانی نه گزارد چنانچه در حقیقت بادای مراسم تاراج باني بنای غارت گردد - بنابر آن آن فدوي اخلاص آئین نیز مامور است که بر طبق فرمان قهر که به پروانگي شعلهٔ بادشاهي یعني نمونهٔ نیران بطیش شدید جناب الٰهي ابلاغ یافته و برسالت وجوب انتقام ثبوت ثبت پذیرفته و بمعرفت مشیر تدبیر سمت تاکید گرفته و بعرض مکرر نظر ثانوي رسیده آنگاه بسزاواري نفاذ حکم مؤکد و مشدد شده عمل نماید و به سمت بیدر شتافته درآن بوم و بر و دشت و در از عمارت علامت و آثاری بجا نماند و بنیاد آباداني بر انداخته عالم را بر چغد و بوم نوعی گلستان سازد که از کثرت ویراني هیچ جا از آشیانهٔ خویش باز نشناخته همه را خانه خود داند - و یغمائیان والماچیان

را که درین کشور به بیدر موسوم اند دستوري دهد که تا نزدیک شهر بیدر رفته و سرتا سر آن سرزمین را رفته بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت را کار فرمایند که گرد از بنیاد کره خاک تیره بر انگیزند تا آن سبکسران باد سار از گران خواب خود رائي و خود روي بیدار شده بنابر خرابيِ کشور خصوص بیدر که معمور ترین آن بلاد معموره است از سکر بهشیاري گرایند و ازین بیش بادهٔ زیاده سري ننوشیده بادیهٔ بالا دوي و کجروي نپویند - بالجمله خان‌دوران حسب الصدور فرمان گیتي مطاع بکنارهٔ رود مانجره شتافته آنجا مقامی محروس یافت - و احمال و اثقال را همانجا گذاشته جمعی از مردم زبون اسپه را بحراست باز داشت - و شام گاه شب نوروز سال حال راهي شده پنج گهری از روز سپري شده خود را بحوالي کلیان نام قصبه در کمال آباداني و جمیعت که همگي بیوت و منازل آن معائنه چون قصور هفت طبقهٔ حدقه بمردم نشیني مشهور و از متاع مالا مال و مامور بود و بحسب اتفاق سکنهٔ آن موضع که در حقیقت پرگنه بود از ورود لشکر بیگانه غافل و بی خبر بودند - درین حال همگي بهادران خصوص غارتگران و یغمائیان موکب اقبال باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر همگنان تاختند - و گروهی انبوه را که عدد ایشان از دو هزار متجاوز بود بقتل رسانیده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر ساختند و سرتا سر مواشي و سایر اسباب و اموال و بنه و پرتال اهالي آنرا بباد نهب و تاراج برداده گرد از بنیاد آن ده کده بر آوردند - و از آنجا بهمان پا بر سر نراین پور که در یک و نیم کروهي آن قریه سمت وقوع داشت تاخت بردند - و درین موضع نیز بیش از آنچه پیش کرده بودند بعمل آوردند - و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنایم سرشار شده بودند ناچار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینهٔ شکوه و وقار بود آنجا لنگر انداخته منزل گزید - و بعد

انقضای شش روز از آن مقام که متصل بهالکي بود و از بیدر دوازده کروه
است خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتهانه که دو کروهي شهر بیدر وقوع
دارد و در آباداني نظیر آن در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود بشتاب تمام
شتافت - و در آن مقام نیز اقامت قتل و غارت نموده خانها را خراب
و ویران ساخت و خانگي را به خراب آباد عدم روانه ساخت - و تا قرب
قلعهٔ بیدر رفته در هر معموره که بر سر راه بود ازین راه درآمد و همچنین
اطراف و نواحي آن هرجا از آباداني نشانی یافت چندان ویران ساخت
که دیگر کسی از آن نشان نیافت - چنانچه در طي سه روز پنجاه قصبه از
محال آبادان آن سرزمین بویراني گرائیده کار بجائی کشید که دیگر کسی
درآن سمت از آباداني نشان نداد - آنگاه عنان مراجعت از آنصوب برتافته
بکنار آب مانجره شتافت و سپاهیانرا آرامش و ستورانرا آسایش داده
از آنجا رهگرای بیجاپور گشت - و همه جا در طي راه طول و عرض جاده
را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده هرچه بدست یغمائیان افتاد دست
ازآن بر نمي داشتند - درین اثناء غنیم تیره گلیم از دور سیاهي نموده خود
را نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قرباني بر گرد شیران پلنگ افگن
بیشهٔ مصاف مي گشتند و از بیم نزدیک نیامده قدم پیش نمي داشتند -
تا آنکه درین اثنا آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعنه زه نموده تیغ سرزنش
را فسان دادند و سرداران مخالف را بباد تیر باران ملامت گرفته همگنانرا
سپرد شمشیر تعییر ساختند - و یکه تازان پرخاش جوی تا قلب اعداء یکسر
صفوف اعداء را شگافته و بازو به دار وگیر بر کشاده زد و خورد پیش گرفتند
تابحدی که سرداران ناپاندار مخالف قرار از دل و دل از قرار و پا از رکاب
بیرون آورده بپای باد پایان که از سر راه راست فرار شده بودند بمقر خود
شتافتند و خیل اقبال تا مقامی که از آنجا کوچ اتفاق افتاده برد دنبال

ایشان را از دست نداده در طي تعاقب جمعی کثیررا پی سپر ساختند - و بدو کوچ از آنجا تا فیروز آباد که دوازده کروهي بیجا پور است رفته بانداز آسایش ستوران اقامت گزیدند - درین حال اعلام نامهٔ مکرمت خان رسید که غنیم از توجه عسکر منصور سد تالاب شاهپور را شکسته آنرا از آب و اطراف شهر را از آذوقه خالي ساخته‌اند و اهالي و موالي شهر را کوچانیده در بیجا پور جا داده اند - لاجرم از فقدان آب و آذوقه بدین حدود آمدن منافیٔ طریقهٔ حزم است بهتر آنکه بسمت دیگر شتافته بکار خود اشتغال نمایند - بنابرین عنان توجه را خاندوران از آنجهت انعطاف داده راه انصراف پیش گرفت و رو باطراف دیگر آورده نخست بقصبهٔ پلپلي که از جمله محال جاگیر نبیرهٔ یاقوت حبشي در کمال آباداني بود تاخته شب را در نراین پور بروز در آوردند - بامدادان بموضع کملا پور که قصبهٔ مشهور بل شهری معمور بود پیوسته پاک تاراج کردند و اسباب بیشمار خصوص غله و عقاقیر و امثال آن بدست افتاده نرخ آن در لشکر بخاک برابر شد - و از آنجا بر محال جاگیر ریحان شولاپوري تاخت آورده قصبات عظیم و آبادان و قرای معموره را خراب ساخته و سوخته اموال بسیار بتصرف در آوردند - و سر تا سر این ولایت را تا سرحد قطب الملک خراب و بی آب ساخته از روی ترغیب و ترهیب در باب استعجال پیشکش مقرر بدربار سپهر مدار به قطب الملک نوشت - مقارن این وقت فرمان همایون بدین مضمون پرتو ورود مسعود گسترد که چون عادلخان ناچار از ته دل قبول سایر فرموده خصوص ارسال پیشکش نموده در مقام اطاعت و انقیاد است چنانچه عرضداشت مکرمت خان متضمن این مضمون رسیده لاجرم عنایت بادشاهانه رقم عفو بر جراید جرایم بی منتهای او کشیده قهرمان قهر از سر تنبیه و تادیب او و تخریب ملکش در گذشته - الحال مناسب آنست

که آن ارادت کیش دست ازو باز دارد و از راه وثوق تمام بعنایت آلهي رو به تسخیر اوسه و اودگیر آرد *

اما شرح سوانح دولت و فتوحات بی پایان اقبال که در همین ایام در فوج سید خانجهان چهره نما گشت علی الاجمال آنکه چون آن خان عالي نسبت حسب الامر متعالي بتادیب بیجاپوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور مامور شد و ترتیب افواج منصور بر طبق ارشاد خلیفهٔ زمین و زمان نموده به قلاوزيِ تائید نامتناهي و بدرقگيِ عون و صون آلهي سبکبار و جریده طومار راه در نوردیده و از قطع مسافت ادیم زمین بریده بسرزمین غنیم پیوست نخست شاماجي و کشناجي وغیره دکنیان را به تسخیر و تخریب سراءدهون فرستاد - و آنها پانزدهم فروردي در وقتی که خود را بپای قلعه رسانیدند عنبر نام حبشي سرگروه حشم آن حصن در باغ انبه زار ظاهر حصار با جمعی بسرود اشتغال داشت و بعد از آگاهي بامید نجات گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدر حصار رسانید - و چندی از همسران و همراهانرا سر بپای تیغ و گردن بطوق و پای به زنجیر اسر سپرد و شاماجي با همراهان اطراف محوط قلعه را محاصرهٔ مردان کار ساخته بعد از سه روز بر استخلاص حصار فیروز گشت - و اموال قلعه داران و اسباب قلعه داري از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحهٔ جنگ بتصرف در آورده و دست سیدي عنبر قلعدار بسته نزد خانجهان آورد - خان سپاهي شناس همگنانرا برای سرگرميِ کار بر سر این کار دست بسته مورد استحسان و تحسین ساخته حسب التماس دکنیان او را بتصدق خاکپای مبارک آزاد ساخت - و خود آهنگ دهارا سیون نموده در طي راه سه قریه را از قرای آبادان محال جاگیر ریحان پی سپر ساخت - و از اهل آن موضع که با مردم پنج موضع دیگر همگي یکجا جمع شده بودند جمعی را بی سر و اکثر را اسیر و دستگیر

گردانید - ومواشي بيشمار و آذوقهٔ بسيار از آن محال و اهالي و حواشي آن بدست يغماگران افتاد - چون عسكر منصور از اسر و قتل آن حدود ادراک حصول مقصود نموده متوجه پيش شدند قضا را سكنهٔ قصبهٔ دهاراسيون كه پيشتر آگاهي يافته بودند شيرازهٔ جميعت را از يكدگر گسسته اسباب و غلات بسيار جابجا گذاشته بودند همگي تاراجيان مباح كردند - و سيد خانجهان همگي افواج را يک بان انداز راه دور نگاهداشته خود باندازِ تحقيق و تشخيص مخارج و مداخل حصار نزديک رفت - درين حال متحصنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن بان و تفنگ و ساير آلات جنگ بركشودند و از ايستادگي سردار دلير تر شده رفته رفته بر گرمي هنگامه جدال و قتال افزودند - تيز جلوان موكب اقبال تاب خيرة چشمي آن كوتاه نظران نياورده رو به قلعه نهادند - نخست خليل خان مير آتش با گرمي و تندي شعلهٔ سركش خود را بدروازه و سيد منصور ولد خانجهان خويشتن را بپاى حصار رسانيدند - و از طرف ديگر سپهدار خان و ازين دست رستم خان و شاه نواز خان و ساير سرداران و بهادران محوط قلعه را چون چار ديوار درميان گرفتند و حصارى بآن استواري بزور بازو و ضرب تيغ بر سر سواري باين مرتبه آساني مفتوح ساختند *

بامداد روز جمعه بيست و سوم ماه كه ماهچهٔ رايت ظفر آيت موكب نصرت نصاب با آفتاب جهانتاب ارتفاع يافته سرداران بامداد آسماني رو به كشور ستاني نهادند شوم اختري چند ازآن مدبران روباه باز با نحوست ستارهٔ دمدار و وبال ذو ذنب دنبال لشكر كواكب شمار افتاده از دور آشكار شدند و رفته رفته پيش آمده با فوج چنداول دستبازي آغاز نهادند - سپهدار خان كه در بارهٔ سرداري پاى كم از سام سوار نمي آرد دليرانه بايشان به گيرو دار در آمد - و شاهنواز خان و رستم خان هردو بروقت به مدد

رسیده از طرفین هنگامهٔ جنگ به تیر و تفنگ و شمشیر و بان گرم بازار ساختند بآنکه از فرط کشاکش در کشش و کوشش پیوند علاقهٔ جان و تن از پیکر یکدیگر مي گسیختند باز آن سر رشته را از دست نداده بهمان طریقه درهم مي آویختند - دریفوقت سید خانجهان بنابر تحریک عرق نسبت بحضرت کرّار بغیر فرار از جا در آمده بهمراهيِ گروهی یکه تاز جرار تاخت - و بمجرد رسیدن بر سر پله از جلادت ازليِ جناب اسد اللٰهي آن جمع یکرویه یکدله را بار دیگر نیرو داده چون شیر یله بر قلب خیل روباه صفتان کم فرصت زد - و راوکرن با دیگر رزم جویان آزرم دوست متابعت نموده از دنبال حمله آور شد و از تهور آن سردار شجاعت شعار همگنان خصوص سپه دار خان و شاهنواز خان و خلیل خان دلی دیگر گرفته باندک زد و خوردی آن زیاده سران را که درین مدت ازین دست ثبات قدمي کم بجا آورده بودند از جا برداشتند - و گروهی انبوه از اهل خلاف آنروز در عرصهٔ مصاف چنان افتادند که مگر غبار شانرا باد صرصر از خاک معرکه بردارد - و چندان زخمي نیم بسمل از عرصهٔ کارزار جان بدر بردند که عدد شان را بغیر از خدا کسی نمي داند - و از موکب اقبال نیز چند نیکو فرجام بخت مند سرمایهٔ سعادت دارین یعني شهادت اندوختند و جمعی بزخم کاري پیش رويِ کامگاري یافته و ازین راه تازه رويِ ابدي از سر گرفتند - و درآن داروگیر رندوله را که سردار لشکر و میر شمشیر خیل عادلخان است جراحتی منکر بر روی ران رسیده از زین خانهٔ نحوست چون گرد زمین گیر گردید - و بنابر شدت آن بنحوی از جا در آمد و نزدیک آن شد که در معرکه از پا درآید - درین حال دکنیان هجوم آورده او را نیم مرده از میدان بیرون بردند - درین حال فرهاد خان پدر رندوله با جمعی از خاصه خیل عادلخان که گروهی انبوه بودند برسپه دار خان حمله آورده در نمایش دست برد نمایان بر همه

بيشي جست - آن سردار متانت شعار مانند كوه ثابت قدم صدمهٔ آن فوج گران سنگ را به كاهى برنداشته اصلا از جا در نيامد مگر بتنبيه آن بد اختر چون شير ژيان حمله آورد و در اندك زمانى به نيروى تائيد الهي و اقبال نامتناهي بادشاهي مخالفان را بى جا و بى پا ساخته تا نزديك يك كروه تعاقب نمود - چون اولياى دولت مظفر و منصور مراجعت نموده روز ديگر متوجه اوسه شدند درطي راه طول و عرض جاده را پى سپر و پامال نعال مراكب موكب اقبال ساخته يغمائيان همه جا از آباداني نشانى نمي گذاشتند - چون قطع راه بدين طريق نموده هژدهم ماه مذكور در موضعى كه دو كروهي قلعه اوسه بود معسكر خيل اقبال ساختند و سه پهر از شب منقضي گشته غنيم قضا رسيده باطراف اردو در آمده بان اندازي آغاز نمود - بهادران تجلّد كوش تهور كيش غلبه طلب از ملچارها كه در اطراف لشكر گاه مرتب ساخته بودند برآمده بضرب سهم صايب كه نسبت بآن اهرمن سيرتان شيطان سار كار شهاب ثاقب مينمود چندى را جريح و قتيل و بقيه غنيم را طريد و رجيم ساختند - چون گروهى ديگر از افواج غنيم كه در برابر لشكر خاندوران و خان زمان متعين و مقرر شده بودند از مجادلهٔ ايشان نوميدى اندوخته باميد نمايش و دست برد برفوج سيد خانجهان كه ازآن فوج در عدد كمتر بود خود را بفوج رندوله انداخته انتهاز فرصت مي نمودند - بنابرين آن مخذول نيروى ديگر يافته بامدادان كه خيل سعادت بعادت هرروزه با طالع بلند و بخت فيرزمند لواى والاى كوچ را از آن مقام ارتفاع دادند آن تيره بختان دليرانه پيش آمده از روى تسلّط و تهوّر آغاز دستبازي نمودند - درين حال بندوقى از فوج مقابل بر كمر تركش سيد خانجهان كه فيل سوار درميان عرصه قيام داشت رسيده از آن بلاى ناگهاني بمحض نگهباني نظر عنايت

سالم ماند - این مصرع

رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت

مناسب وقت و حال آمد - درین صورت سردار جلادت شعار بتحریک این حرکت ناهنجار از جا درآمده بر اسپ سوار شد و با کمال قهر و غضب از روی کین توزي بر فوج پیش روی خود تاخته سلک جمیعت همگنان را بهمان حمله پریشان ساخت - و مرد و مرکب بیشمار از پای در انداخته لوای معاودت بجای خود افراخت - و شاهنواز خان نیز با رستم خان تاخته باوجود آنکه اسپان چند نفر از همراهان ایشان بضرب بان گرم عنان وادي هلاک شده بودند رزم رستمانه کرده مصدر تردداث نمایان شدند و از کشاکش همگنان معامله بطول انجامید - و بهادران عسکر جاوید فیروز بآن تیره سرانجامان بد روز که از گریبان کشي اجل بتقاضای خون گرفتگي گرفتار سرپنجهٔ بلا گشته بودند دست و گریبان گشتند - و اکثری از آن زیاده سران اهرمن سرشت آتشي منش را دود از نهاد بل گرد از بنیاد برآورده بضرب سرپنجهٔ مردمي و نیروی بازوی دلیري کام خود از نبرد اعدا گرفتند - خان شجاعت نشان از مشاهدهٔ این حال بدستوری که از شهامت آل هاشم و دودمان حضرت ولایت آید با دلی قوي و پیشاني کشاده بر سر قتال و جدال آمده رو بمصاف اهل خلاف نهاده از روی تسلط و تهور آغاز نبرد نموده بیک مرتبه آن خس طینتان را از پیش برداشت - و از میمنه خلیل خان و شیر خان ترین و سید لطف علي با مردم توپخانه با تندي و تیزي شعلهٔ آتش سرکش خود را بکومک رسانیدند - و از میسره مرتضی خان و رستم خان نیز بوقت رسیده بهمدستي یکدگر اهل خلاف را یکباره بیجا و بی پا ساخته از عرصهٔ مصاف راندند - مجملاً تا سه پهر روز درمیان اولیای دولت و افواج غنیم هنگامهٔ زد و خورد و گیر

و دار رواج کار و گرمي بازار داشت - در آخر کار که آن خون گرفتگان از دست و پا زدن و آدم و اسپ بکشتن دادن افسرده شدند بهادران نیز از زدن و بستن اعدا کام خاطر گرفته و از جانستاني باز آمده بر سرجان بخشي بقية السيف رفتند - افواج غنیم این معني را فوزی عظیم شمرده في الفور راه فرار پیش گرفتند - اولیای دولت روز دیگر درعین نصرت و کامراني از آنجا کوچ نموده متوجه دهارور شدند - در عین این حال که محل مذکور سرمنزل عسکر منصور بود رندوله از سر عجز و فروتني معروضداشت که چون دریندولا عادلخان متعهد ارسال پیشکش شده اظهار پذیرش سایر احکام مطاعه نموده و بندگان حضرت رقم عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده اند و از روی عواطف بادشاهانه مقرر فرموده اند که همگي ملتمسات او را زیور قبول بخشند اکنون توقع عمده آنست که هواخواهان درگاه حقیقت ویراني این ولایت و پراگندگي و پریشاني رعیت از قرار واقع عرض دارند که مگر تقاضای رافت تمام و مقتضای مرحمت جبلّي باعث مرمت احوال سکنهٔ این محال گردد - چنانچه زود تر رایت موکب اقبال بسوی قرار گاه سریر خلافت ارتفاع یابد چه اگر دولت آباد مستقر اورنگ باشد سپاهي و رعیت این ولایت متزلزل احوال و متذبذب خواطر بوده از بیم مطلقاً مقید کار خود نمي شوند و تن بسکونت مسکن و وطن در نداده سر بر سر کشت کار نمي گذارند - و این معني باعث خرابي ملک و عدم امن و امان اهالي آنست - چون از مضمون مدعا ظهور یافت که بنابر اشارهٔ عادل خان جرات این استدعا نموده لاجرم سید خانجهان حقیقت را معروض داشته مترصّد جواب گشت - اما حقایق دقایق فتوحات که بمحض مساعي جمیلهٔ خان زمان صورت وقوع پذیرفت برین نهج است که چون آن خان

بلند مکان حسب الامر والا از درگاه معلی قرین تائیدات عالم بالا راهي شد نخست بکار فرمائي رای صواب و اندیشهٔ درست باحمدنگر شتافت - و سپاهي را شیوهٔ اهل تجرید و سالکان مسالک تفرید آموخته آنچه زیاده بر قدرت و ضرورت تام بود آنجا گذاشت ۱ - و هرچه از وجود آن ناگزیر بود و بی آن بسر نمیرفت با خویشتن برداشت - و باین طریق از آن مقام راهي شده بنابر مقتضای عجلت و سرعت خود و همران برجناح طایر نشستند و همه جا جریده مراحل بریده هفتم فروردین ماه بسرحد ملک غنیم پیوستند - و درآن محال معموره هرجا از معموري نشان یافتند بنحوی در تخریب آن کوشیدند که نشان از آن باقي نماند چنانچه بالفرض ازین پس مخبری صادق از آباداني سابق اخبار نماید و از صدق خبر دهنده یقین باشد نظر بتصدیق ظاهر عقل قطعاً دلنشین و خاطر نشان گیتي نگردد - و چون موکب اقبال یازدهم ماه مذکور بپای گهاتيي دودا بائي رسیده سردار دور اندیش منصوبه بین در پائین آن عقبه توقف نموده عقب همه را نگاهداشت تا جمیع مردم از سوار و پیاده و سایر احمال و اثقال و بار بردار عملهٔ اردو برفراز گهاتي بر آمدند - آنگاه قریب پانصد سوار در پای کتل باز داشت که مگر غنیم کمي ایشان را غنیمت شمرده درپیش آمدن جسارت ورزد درین صورت خود نیز معاودت نموده همگنانرا تنبیه بلیغ نماید - قضا را اندیشه راست نشین افتاده صورت درستی بر کرد یعني هنوز سردار جلادت آثار نیمه راه کتل نرسید که افواج غنیم کوتاه نظر از اصل کار مواضعه بیخبر بیکبار از موضع خود بارگیها برانگیخته و همه جا تا ممکن تاخته و به هیچ چیز نپرداخته بر سر آن جماعت قلیل ریختند و بدیشان

---

۱ در بادشاهنامه نوشته که خان زمان درکنار آب بهیمره رسیده احمال ثقیلهٔ خود همراه بهادر خان گذاشته هژدهم شوال داخل ملک عادلخان شد - جلد اول حصهٔ دوم صفحه ۱۶۲ *

در آمیخته با یکدیگر در آویختند - درین حال خان زمان معاودت نموده باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشید و بارگي تاخته پلارک خونریز برآخته مخالفان را درمیان گرفتند - و در کمتر فرصتی آن کم فرصتانرا شکست درست داده جمعی کثیر جریح و قتیل و پس از فرار تا دو کروه شیوهٔ دنبال گیریِ آن بد اندیشان پیش گرفته مظفر و منصور معاودت نمودند - و قضیهٔ غریبه در پائین کتل دیگر رو نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم لئیم با راو سترسال روبرو شده بنابر آنکه در آن سرزمین نشیب و فراز بسیار بود خان زمان و باقي افواج از حال آگاه نگشتند و آن مرد مردانه باعتماد عون وصون عالم بالا و اعتضاد زور سرپنجه و نیروی بازو نموده سردار را آگاه نکرد و با راجپوتان خون حمله آور شده به دار وگیر و زد و خورد در آمده از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ در سنگ و آهن کرده کوه شامخ را از پیش بر میدارد از صدمهای سخت آن لشکر گران سنگ باکی نداشته چون کوه ثابت قدم پای مردي استوار نموده و رفته رفته بر غنیم غلبه نمود و بتائید آسماني و اقبال صاحبقراني از قلبيِ زمین دل نه باخته بر قلب اعدا تاخت و عاقبت بنابر نیت درست آن ناراستان را شکست داده بضرب راستي از جا برداشت - روز دیگر سردار نصرت آثار با موکب منصور از کتل عبور نموده بعد از هفت کوچ بنواحيِ موضع کولاب خود را رسانیده قلعه که پیوست قصبهٔ مذکور بود مرکز آسا بدایرهٔ احاطه در آورده در یورش اول با وجود ممانعه و مدافعهٔ متحصنان بمحض تائید قلعه کشا کشور گیر آن حضرت که همه جا رفیق اولیای دولت ابد مقرون است حصار بحوزهٔ استخلاص و حیز تسخیر در آمده قریب پانصد تن از مردم قلعه سر به تیغ بیدریغ داده زیاده بر هفصد کس گردن بکمند عدو بند نهادند - و بهادران موکب اقبال همآنجا نزول برکت نمودند - ستوران را آرامش و آسایش

دادند - قضا را درین حال جاسوسان خبر رسانیدند که جمع کثیر از خون گرفتگان این نواحي و حواشي باعیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب التجا بکوهسار نزدیک قصبه برده اند - خان زمان بهادر خان و شاه بیگ خان را با فوجی آزموده کار طلب برکوهساریان تعین نمود و آن دلیران آزموده پیکار بی ابا و محابا راه آنجا پیش گرفته خورشید آسا با تیغ کشیده و سپر کشاده رو ببالای کوه نهادند و بمجرد برآمد شمشیر شعله آمیغ ازآن اجل رسیدگان دریغ نداشتند و در کمرگاه کوه پشته بسته خسته و کشته برروي یکدگر افگنده پیغولها ازآن انباشتند چنانچه قریب هزار کس قتیل گشته زیاده از دوهزار کس اسیر و دستگیر شدند - و مواشي بیشمار که عدد ایشان از چهار هزار متجاوز بود باموال و اسباب بسیار فتوح غنیمت گیران گردید *

روز دیگر که از آنجا کوچ کرده هنگامی که بکنار آب بان گنگا رسیدند ساهو سیاه رو با دو هزار کس از مردم خود و سپاهي عادلخان که بکومک او همراه داده بود از دور سیاهي آشکار ساخت - و لیکن از بیم بهادران همچنان دور گرد بوده گردوار گرداگرد عسکر ظفر اثر میگشت - و تا سه روز همراهي گزیده چون یارای دستبازي با پردلان تهور شعار نداشت گاهی بحوالي اردو آمده از بان اندازي دلی خالي میکردند - چهارم روز که لشکر ازآن مقام کوچ کرده افواج منصوره جابجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن بهیر یعني آغروق بودند به هیئت اجتماعي خود را نمودار ساخته قریب شش هزار سوار ازیشان جدا شده برقوشونهای سید شجاعت خان و بهادر خان که پهلوی هم قرار گرفته بودند اسپ انداختند - و آن دو پردل جای خود را خالي نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیشتر آمدند و چون قابوی تاختن اسپ و برخاک هلاک انداختن یکه تازان معرکه پرداز شدند بیکبار بارگیها انگیخته برآن زیاده

سران کم فرصت حمله آور گشتند - و در اندک وقت جمع کثیر ازآن سوخته اختران را سرگشتهٔ وادي فنا ساختند - و چندین از سادات بارهه برفع درجهٔ شهادت سعادت کونین یافتند و خانزمان از آنجا بشهر مرچ که از بلاد نامدار ولایت عادل خان است شتافت - دلیران موکب اقبال سرتا سر آن معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت پی سپر و لکد کوب ساختند - و یغما گران روی زمین خاک آنرا از دست برد بباد نهب و تاراج بردادند - چون سکنهٔ آن مسکن معمور مهاجنان صاحب ثروت بودند که کالای عدن و معدن و متاع بحر و کان راس المال دکانچه از دکاکین ایشان بود یغما گران آنقدر اسباب سوداگري از اجناس عقاقیر و ظروف چیني و امثال آن بدست آوردند که از حمل آن عاجز شده از داشت آن بتنگ آمدند - چنانچه بی تکلف از تصنع شاعري در مدت اقامت سپاهیان ستوران خود را از قدح های چیني آب مي دادند و اکثر فضولان عمله اردو از روی اسراف و تبذیر چون قدر اجناس نفیسه نمیدانستند بنابر آنکه قادر بربرداشتن آنها نبودند بجای هیزم عود و صندل میسوختند - ازین مقیاس سایر انواع و اجناس را قیاس مي توان کرد که وفور و نفاست آن در چه درجه خواهد بود - و چون خانزمان بر ساحل آب بهیمره منزل گزید فرمان جهانمطاع بدین مضمون شرف ورود یافت که دریتولا از مضمون عرضداشت مکرمت خان بذروهٔ عرض اعلی رسید که چون عادلخان درین ایام در دبستان ادب آموزي و خرد اندوزي و مکتب طرز داني و قاعده شناسي از ادیب الادباء عالم بالا طریقهٔ روش سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته بصر بصیرتش از کحل الجواهر توفیق جلا پذیرفته ز سر خواهشهای بیموقع و چشم داشتهای بیجا درگذشته چنانچه تمامي احکام منقاد را بجان و دل مطیع گشته اطاعت را گردن نهاده فرمان همایون را

برسر و چشم گذاشته قرار داده که اگر ساهوی سیاه رو رفته سر افگندگي در گردن بندگي گذارد و قلعه جنفیر را با بقیه قلاع بی نظام باولیای دولت روز افزون سپارد او را لب نانی داده ملازم خود میسازد و اگر از قبول این معني رو گردان شده گردن کشي کند در قلع و قمع وجود نابود او بیش از هواخواهان بل پیش ازیشان ساعي و داعي باشد - و با این معني قرار ارسال پیشکش دم نقد بیست لک روپیه و جنس از نوادر جواهر و مرصع آلات و نفایس ظرایف و فیلان نامور کوه پیکر داده که درین چند روز با مکرمت خان روانهٔ آستانهٔ سپهر نشان سازد - بنابرین مراتب آن عمدهٔ بندگان رضا جوی از موقف خلافت مامور است که دست از تخریب ولایت او باز داشته بی توقف روی بدریافت سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور آرد تا در حضرت خلافت از زبان بعضی مقدمات شنیده و ارشاد یافته بجهت استخلاص قلعه جنفیر و تنبیه و تادیب ساهو مقهور باز مرخص گردد - خان بلند مکان در همان روز لوای معاودت را ارتفاع داده متوجه درگاه والا شد *

بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم اردي بهشت چون وقّاص حاجي ایلچي نذر محمد که سابقاً باین سعادت عظمی اختصاص یافته و عنایت عام آنحضرت دربارهٔ او خاص شده بنحوی موجب مزید ارادت و اخلاص او گشته رقبهٔ عقیدت او را وقف ربقهٔ ارادهٔ بندگي ساخته بود که بمجرد معاودت تاب توقف وطن نیاورده از جاذبهٔ کمند بند احسان ترک مسقط راس مانوس و مسکن مالوف نموده با محمد مومن پسرش و حاجي محمد یار اوزبک که سپاهي اطوار پسندیده روزگار دیده است و همچنان خدا قلي نام سپاهي دیگر درین روزها بدرگاه والا رسیده اززمین بوس آستان مقدس سرتفاخر به چرخ اطلس سود - و بمرحمت منصب

هزاري هشتصد سوار و عطای خلعت و شمشير با يراق ميناكار و اسپ مزيّن بزين زرين و يک زنجير فيل كامگاري پذيرفت - و بيست هزار روپيه نقد ضميمهٔ ابن مراحم عميمه گرديد - و پسرش بعنايت خلعت و انعام چهار هزار روپيه و منصب چهار صدي تارک سربلندي افراخته رخسارهٔ بخت مندي بنور ارجمندي افروخت - و خدا قلي بعاطفت خلعت و پنجهزار روپيه نقد و منصب سه صدي صد سوار سرمايهٔ اعتبار ابد و افتخار سرمد اندوخت *

چون دريناولا عادل خان بوسيلهٔ عرضداشت مريدانه استدعای شبيه همايون فر آنحضرت كه بعضی از بندگان سعادتمند از مرحمت آن سر بلند شده هميشه آن مايه سرافرازي جاويد را بر سر خود جا مي دهند و برين سر تن بهم سري خورشيد انور در نداده باو سر بسر خرسند نمی شوند از راه تضرع و نيازمندي نموده بود بنابرين حضرت خلافت پناهي از روی كمال اظهار نوازش ملتمس او را پذيرفته شبيه خجسته را با يک قطعه زمرد گرانمايه و يكدانه مرواريد شاهوار بجهت آويزه و عقدی ديگر از لآلي آبدار مرحمت فرمودند - و يک قبضه دهوب مرصع كه عبارت از شمشير است ضميمهٔ آن عاطفت عميمه نمودند - و در فرخنده روز همگي را بامان نامه مزين بنقش پنجه كه ازين رو روكش سرپنجهٔ مهر جهان افروز شده بود مشتمل بر تفويض آن ولايت بدو مصحوب محمد حسين سلدوز ارسال داشتند - و فرستادگان آن خان خلافت مكان مير ابو الحسن و شيخ دبير و قاضي ابو سعيد را مشمول عواطف بادشاهانه مرخص نمودند - و چون اين خبر به عادل خان رسيد از فرط اهتزاز چند كروه باستقبال برآمده غائبانه لوازم سپاس مراحم بيكرانه از خديو زمانه در ضمن ادای مراسم معهوده بجا آورده شبيه مبارک را منت آسا بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر آن عرضداشتی

برسبیل شکرانه متضمن اظهار سپاس این مواهب بیقیاس ارسال داشت که در اطراف آن سراسر این غزل عندلیب گلشن شیراز که مطلعش اینست -

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

بطریق کتابهٔ باب مکتوب بود و این معني طریقه مسلوک اوست که برسر حواشي جمیع عرایض خود از روی کمال مراتب اظهار عقیدت پیوسته غزل مذکور مینویسد و درین خرد نامه نقل این سپاس نامه بجنس منقول افتاد -

عرضداشت عادل شاه

عرضداشت بندهٔ فدوي بر شاه راه ارادت مستقیم محمد ابراهیم ذرّه‌وار بموقف عرض استاده‌های پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلی حضرت خاقاني سلیمان مکاني خلیفه الرحماني صاحبقران ثاني مي رساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه بی مثل و نظیر آن بادشاه بادشاهان و شمشیر و قبضهٔ مرصع مرحمت حضرت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسول بود با عهد نامهٔ استوار بوساطت و وسیلهٔ معتبر درگاه صاحب قراني معتمد بارگاه سلیماني فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمت خان (مصرع) بساعتی که تولّا کند بدو تقویم فیض ورود و شرف نزول بخشید - و این مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیهٔ ارادت بر دوش را باوج رفعت و سمای عزت رسانید - بادای مرحمت عظمی شرایط استقبال و تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده بچه زبان شکرانهٔ این عطیهٔ عظمی نماید و بکدام بیان از عهدهٔ سپاس این موهب کبری بر آید بجز دعای آنحضرت ورد شبانروزي و ذکر محامد وظیفهٔ اوقات خود ساخته لمحه به غفلت

نمي گذارد - چون در روز دوم وصول فرمان عاليشان كه دوشنبه بيست و پنجم شهر ذي‌حجه باشد خان معز اليه رخصت ملازمت سراسر سعادت يافته اند و اين مريد از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فيلان كه داشت بقدر وسعت ترتيب داده همراه ايشان روانهٔ درگاه والا ساخت بعد از دريافت سعادت استلام عتبهٔ والا شرح حال ارادت مندي و اعتقاد درستي كه در خدمت عالي متعالي دارد و براي العين مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانيد - ديگر هرچه شرح حال نمايد مكرر است محمد حسين سلدوز همين شب متوجه درگاه فلك بارگاه شد آنچه درين مجلس از صدق ارادت و صفاي عقيدت مشاهده مشارٌ اليه شده باشد يقين كه در عرض آن مقصر نه خواهد بود - سايهٔ چتر معلي بر مفارق عالم و عالميان پاينده باد *

درين ايام سيد خانجهان و شايسته خان كه بجهت تاخت ولايت عادلخان تعين شده بنابر حكم اشرف دست از مملكت او باز داشته راهي درگاه گشته بودند بدريافت زمين بوس عتبهٔ سدره مرتبه بادشاهي مفتخر و مباهي شدند - سوم تير خان زمان نيز بعد از تقديم خدمات مرجوعه افواج منصوره را در احمد نگر بازداشته سعادت اندوز ملازمت والا گشت و حسن خدمت او منظور نظر قبول گرديده بعطاي خلعت خاصه و گهپوهٔ مرصع با پهولكتاره و شمشير مرصع و دو اسپ خاصگي گرامي شد - و بخطاب بهادري نامي گرديده سرمايهٔ بلند پائي و شادكامي اندوخت - و همدرين ايام تقديم خدمت استخلاص جنير و استيصال كلي ساهو نامزد خان والا مكان شده همدرآن مجلس سعادت پذير رخصت گشت - و حكيم خوشحال ولد حكيم همام گيلاني مشمول عنايت خلعت و اسپ آمده نامزد بخشي گري فوج خانزمان گرديد - و چون خدمت صوبداري

برهانپور بجهت افزایش مراتب نامداري و عزت خان زمان نامزد او شده بود شکر الله مخلع شده به نیابت پدر به پاسباني آن تعین گردید - روز دیگر عبد اللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحصیل پیشکش عالي از والي آن ولایت جبین از زمین بوس آستانهٔ خلافت نوراني ساخت - و شیخ محمد طاهر همشیره زاده شیخ محمد آل خاتون که سر خیل قطب الملک بود و همراه پیشکش فرستاده بود اداى آداب معهوده نموده عریضهٔ او را که هم اکنون بجهت توضیح مضامین سواد آن منقول خواهد افتاد گذرانید - آنگاه مرسولات قطب الملک به قیمت چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربي و عراقي با زین و لگام مرصع و صد زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر که دو زنجیر ازآن مزین به یراق نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد دفعه دفعه بنظر انور در آورد - و ملا عبد اللطیف نیز دو لک روپیه از نقد و جنس از جواهر آلات و فیل و امثال اینها از جمله تکلفات قطب الملک بر سبیل پیشکش گذرانید *

عرضداشت قطب الملک

عهد نامهٔ مرید موروثي نیک خواه فدوي بلا اشتباه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلى حضرت خاقاني ظل سبحاني خلیفة الرحماني صاحب قران ثاني خلد الله ملکه و سلطانه و افاض على العالمین بره و احسانه که هزاران جان گرامي فداى نام نامي و لقب گرامي آنحضرت باد از روى کرم و رافت جبلّي این ناحیه را بشرط ذیل نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطنا مقرر باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند - این مرید موروثي از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مي نماید که همواره درین ملک خطبهٔ چهار یار باصفا چنانچه اسم سامي هر یک از آن اکابر دین

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صریحانه در آن مذکور میشود مزین بنام نامي و لقب گرامي بندگان حضرت خاقاني اعلی حضرت ظل سبحاني در جمیع اعیاد لا منقطع میخوانده باشند و هرگز پیرامون روشی که سابق میخوانده اند نگردند - و پیوسته زر سرخ و سفید را به سکهٔ مبارک که از درگاه عالم پناه کننده فرستاده اند مي زده باشند و نیز مقرر نمودم که از ابتدا سنه جلوس مبارک مبلغ دو لک هون را که هشت لک روپیه میشود - از چهار لک هون بابت نظام الملک سال بسال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم - بدینگونه که اگر بادشاهزادهٔ والا گهر نظام بخش صوبهٔ دکن باشند بخدمت ایشان بفریسم و الّا بهریک از بندهای دولت که پرداخت صوبهٔ مذکور برای رزین او مفوض باشد برسانم - و هشت لک روپیه پیشکش که تا آخر هون سیاهه است و بالمقطع برین نیازمند درگاه والا مقرر شده بود باقي مانده نیز با دو لک هون سال متصل گذشته که نهم جلوس مبارک باشد بی عذر و اهمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم - و آنچه تفاوت بقیمت جواهر و فیلان و اسپان وغیره موافق قیمت حضور اشرف نسبت بقیمت گلکنده از پیشکش حال مشخص شود حاجب این مرید موروثي تعهد مینماید که بلا عذر واصل خزانهٔ عامره سازد - و در سنوات آینده هم اگر جنس از جمله زر پیشکش فرستاده شود همین طریقه مسلوک باشد - و بعد ازین همیشه باولیای عظمی از صمیم القلب یک رنگ و موافق و با مخالفان که اسم بی مسمی بیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تا راستي و رسوخ این یکرنگ در تعهدات مذکور ظاهر و باهر گردد - و در حضور فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبد اللطیف بر قران مجید دست گذاشته قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند - و اگر خدا نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک محق

خواهند بود - طریقه عمدهای دولت که صاحب صوبه دکن باشند آنکه اگر احیاناً عادلخانیه بعد از معاودت رایات عالیات به مستقر خلافت و مقر سلطنت از کوته اندیشي دست تطاول بملک این نیازمند دراز کند ایشان در دفع شرآنها از من و ملک من ممد و معاون باشند - و اگر عادلخانیه بعنف و تعدي از من مبلغی بگیرند آن مبلغ در پیشکش هر ساله که هشت لک روپیه است مجرا باشد این چند کلمه بر سبیل حجت نوشته شد تحریر بتاریخ شهر ذیحجه سنه هزار و چهل و پنج هجري *

ارتفاع گرفتن ماهچهٔ لوای مهر شعاع موکب والا از افق دولت آباد بسوی قلعه ماندو بعد از چهره نمائيِ فتوحات نمایان و شرحی از سوانح دولت ابد پایان

بانيِ عالم تکوین و ایجاد بنای دولت آباد دنیا را بدآنگونه بر بنای این دو رکن رکین یعني بخت و تدبیر که درحقیقت دو دست رسا انداز بل دو بال بلند پرواز دولت اند مبني ساخته هیچیک ازین دو معني در هیچ باب از یکدگر مستغني نیستند چنانچه بخت و تخت بدون تدبیر صائب ضایع و ناچیز گشته ناسودمند و بیکار بماند - و تدبیر تنها خود بهمه وجه بهیچ چیز نیرزنده برای مصلحت بکار نیاید - لهذا اردشیر بابکان از حکمای ملوک بل از ملوک حکماء که کارنامهٔ حکمت آمیز نرد صنع اوست و آنرا نمودار چگونگيِ اوضاع روزگار و تقلب سیاه و سفید لیل و نهار نموده - چنانچه تخته را نسخهٔ ادیم زمین ساخته و خانهای هرطرفی را بروفق عدد بروج آسمان و مهرها مطابق شمار ایام و شهور قرار داده کعبتین آنرا

بهیئت مکعب بر عدد جهات سته محاط شش سطح گردانیده که نقوش هردو سطح مقابل آن بعدد روزهای هفته بنابر آنکه مدار کار برسر دور آنست بجای نیرین مهر و ماه مقرر نموده - و در ضمن این لطیفهٔ خرد آئین حکمت بنیاد که آنرا کوتاه نظران بازیچهٔ محض نگاشته اند اشارتی لطیف بعدم استغنای این دو امر شریف از یکدگر نموده چه بدآن مثابه که نقش مراد کاردانیِ این فن ذو فنون هیچ یکی از هم بی نیاز نیستند همچنین بخت مطلقا از تدبیر غنی نیست و تدبیر بدون بخت اصلا کار آمدنی نه - و برین قیاس چنانچه بازیِ آن بی همدستیِ نفس نرد همه دست حصل در بازد و صاحب نقش نادان نقشهای موافق را بی مضرت خرچ کرده در هر صورت نقد رایج آنوقت بهمه معنی تلف سازد - خداوندبخت بی عطیهٔ عقل کار گذار آموز کار و خرد معامله دان آزمون‌کار قطعاً در قطع و فعل مهمات کاری نه ساخته ابواب معاملات را به هیچ وجه فیصل نیارد داد بلکه پیوسته مهمات ساخته و پرداخته عالم را برهم زند و خلل و شکست بمیان امور درست نشین افگند - و صاحب عقل و خردمند بی یاوریِ بخت مساعد و مرافقت اقبال موافق به هیچ نحو توفیق بر آمد هیچ مقصدی نیابد بروشی که اگر فی المثل توفیقش رفیق و هدایتش خضر طریق باشد بی اتصال او بسر منزل مقصود نرسد بلکه اغلب اوقات انگیخته فکرش برعکس مدعا نتیجه داده مفسدها بر مراتب آن مترتب گردد - لله الحمد ثم حمد الله که حضرت جهانبانی گیتی ستانی ظل سبحانی را ازین دو گوهر والا یعنی خرد خدا داد و بخت ازل آورد مادر زاد عالم بالا بدان گونه شامل نصیب و کامل نصاب آفریده اند که بالا تر ازآن بتصور عقل والا در نیاید - و بدین معنی چنانچه مشاهده بدآن شهادت میدهد و عیان استغنا از بیان دارد استقامت طریق ملک رانی و فرمانروائی

و اصابت رای صایب که از دلایل حسن تدبیر است و هم چنین درست نشینیِ تدبیرات مدنی و سیاسات ملکیِ آنحضرت و امن و امان ملک و قهر اعداء و تصرف اولیاء بر اثبات این دعوی بسند است چه همگی گردن کشان و از پا نشسته راجها را جهالت فراموش شد و سایر زمینداران دراز دست بیک کف زمین ساخته هوای زیاده سری از سر بیرون کردند - و از آثار عدو بندیِ آن حضرت خزینه در خزینه و گنج در گنج برروی هم نهاده کوه در کوه زر و دریا دریا گوهر بر روی یکدگر افتاده معمورهٔ ممالک محروسه که ده بده برهم بسته و شهر به شهر با یکدگر پیوسته همگی مصؤن و محروس و همه جا معمور و آبادانست مجملاً چون درین ایام سعادت رجام کارها لله الحمد بر وفق مرام موافقان برآمده جمیع خواهشها بکام هوا خواهان شد - و بمحض کارگریِ اقبال بیزوال و کارگذاریِ تدبیر صائب نافع استخلاص ولایت دکن و استیصال طرفداران آنحدود که مهمی بود بغایت عظیم و یساقی بود بی نهایت شاق معهذا با نهایت مبالغهٔ دو بادشاه گردون کلاه درین مدت مدید کما ینبغی صورت نه بست چنانچه از مبداء ارادهٔ فتح تسخیر دکن که تا اکنون قریب پنجاه سال است مکرر تجهیز عساکر قاهره و تعیّن سرداران کاردان شهامت آثار بآن سرزمین روی نموده خزینها درین راه برباد باشد - و نقد گرانمایه وقت درین باب تلف گشته سرها در سر این کار رفت - از جمله دو شاهزادهٔ والا قدر سلطان دانیال و سلطان مراد در آن بلاد آنجهانی شدند و باین معنی جز قلعهٔ احمد نگر و آسیر و قلیلی از محال دکن و برار بحوزه تسخیر نیاوردند - درین وقت بمحض توجه جهانکشای آنحضرت و چهره کشائیِ اقبال و کار گزاریِ تدبیر این مایه فتوحات نمایان رو نموده و سر تا سر آنولایت بی پایان بقبضهٔ تسخیر اولیای دولت روز افزون در آمد - چنانچه در عرض نه ماه اینگونه

ملکی عریض که قریب یک کرور روپیه هر سال حاصل دارد مفتوح شده بممالک محروسه منضم گشت - و باین معنی از پیشکش دنیاداران دکن و زمینداران گوندوانه و دفاین و خزاین جهار دو کرور روپیه که شش لک و هفتاد هزار تومان ایران و هشت کرور خانی ماوراء النهر می شود بمدخل خزاین عامره داخل شده زیاده از چهل قلعه مستحکم بکشایش گرائید - و اگر پای کار گزاري اقبال بلند درمیان نبودی و سر انگشت عقده کشای تدبیر دستیاري ننمودی ازین دست قلاع که اکثر بر سر کوهسار البرز آثار واقع است چگونه بقبضهٔ تسخیر در آمدی - بی تکلیف بیشتر این بارها ازین عالم اند که بادشاهان صاحب شوکت قوي نیرو را با وجود عدد و عدت موافق و مدد بخت مساعد و فقدان آذوقهٔ درونیان و عدم حمایت و کومک از بیرونیان بکمتر از یکسال استخلاص یکی از آنها دست نمیدهد چنانچه ثنا سنج دولت تائید اعتصام کلیم جادو کلام از یقین و تعلیم الهام درین رباعی اشاره بعدد حصون و اشکال تسخیر آن نموده * رباعي *

شاها بخت کشور اقبال گرفت
تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیکسال گرفتي که یکش
شاهان نتوانند بچل سال گرفت

في الواقع جد و جهد و اهتمام و کدّی که آنحضرت درین مهم از حیزّ قوه بسرحد فعل آوردند شاید که حد سایر بني نوع بشر نباشد چه بندگان حضرت از مبداء نهضت همایون تا منتهای کار که فرجام امور و لله المنت که بکام اولیای دولت روز افزون شد اکثر اوقات که از سر انجام سایر مهام تجهیز جیوش و باقي امور جهانباني فاضل مي آید آنرا صرف تعلیم و ارشاد سرداران نموده دربایست وقت و ناگزیر حال و استقبال بایشان تلقین مي

فرمودند - و باوجود معانيي مذکوره درين ضمن بعد از مطالعهٔ عرایض سایر حکام و صوبه داران و متصدیان اعمال مرز بوم این کشور و سالاران هر عسکر فرامین مطاعه را که بمقتضای مصالح دولت اخفاء مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املاء مطالب باهل انشا و صرف نظر ثانوي بمطالعهٔ فرامین گیتي مطیع نمي نموده خود بدستخط مبارک مي نوشتند - چنانچه درین مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان بیست سطري و سي سطري بخط اشرف زیور پذیر رقم و تسطیر شده بود سوای آنچه مضامین آن تلقین دستور اعظم علامي افضل خان مي شد و بوساطت رسالت آن وزیر دانا از روی مسوده منشیان نوشته باز بنظر ثانوي آن خدیو زمانه مي رسید - و عنوان مناشیر مذکوره از چند سطر بخط مبارک مصنون و مزین مي گشت آن خود اضعاف مضاعف فرامین مذکور خواهد بود - ملخّص سخن چون درین سرحد امری که باعث توقف موقف اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون که پیشنهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن روی نمود مگر همین قلعه اوسه و اودگیر و جنیر که در تصرّف ساهوی مقهور بود آنها را بحسن تدبیر و ضرب شمشیر خان دوران و خان زمان تفویض نموده بودند - معهذا عادل خان نیز متعهد شده که کومک، نموده خواه نخواه تسلیم اولیای دولت نماید و سوای این تقبیل انواع نیکو خدمتي نموده بیست لک روپیه بزودي پیشکش فرستاد - هم چنین قطب الملک در هیچ ماده استادگي ننموده نم نقد چهل لک روپیه پیشکش ارسال داشت درین حال که اکثر زمین دکن پایمال نعال مواکب مواکب اقبال شده بود و خان و مان و اهل و عیال متوطنان آنجا باسر و نهب و تخریب از دست رفته از توقف موکب مسعود رعیت خاطر جمع نگشته فرق متفرّقه بمساکن خود باز گشت نمي نمودند و بازماندگان در مواطن خویشتن با جمیعت خواطر

بزراعت و عمارت نمي پرداختند اراده فرمودند که در عین برشکال که تردد درین زمینها خصوص خاندیس و مالوا نهایت تعسّر و اشکال داشت بهرطریق که ممکن باشد بر قلعهٔ ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در موسم برسات بغایت سرسبز و خرّم و خوش و دلکش و پرگل و کم گل مي شود بدولت بسر برند - لاجرم بتاریخ سي و یکم مطابق هفدهم صفر ختم بالظفر سنه یک هزار و چهل و پنج هجري انتصاب رایات فتح آیات که ماهچهٔ آن در حقیقت کوکب بخت اولیای دولت آفتاب طالع است ارتفاع بخش درجات مرادات هوا خواهان شد - درین وقت مکرمت خان از رسالت بیجاپور معاودت نموده به تقبیل عتبهٔ سدره مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عادلخان مشتمل بر انواع نوادر و اسپان عراقي نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود بعظم جثه و سر بلندي و عدم عربده در صورت و سیرت کمال امتیاز داشتند از آنجمله فیلی بود نامور به امان الله در خوشي منظر و درستي پیکر فرد کامل نوع خود آن جانور بختاور در نظر انور جلوه گر گشته خوش آینده و زیبا آمد که آنرا بسر حلقگي اکثر فیلان خاصه اختصاص داده به گجراج یعني راجهٔ فیلان موسوم ساختند - و مکرمت خان از جانب خود پیشکش نمایان موازي دو لک روپیه از نفایس جواهر و سایر تحف پیش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل بود نامي از بابت تکلیفات عادلخان یکی ازآن پنجاه هزار تقویم یافته داخل فیلان خاصه گشت - از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بنده پروریست حکم فرمودند که ولایت بیجاپور به عادلخان مسلم داشته اصلا بدآن متعرض نشوند و ولایت کوکن را که بر ساحل دریای شور طولاً واقع است و سابقاً میانه اسلاف او و نظام الملک بالنصف مشترک بود بالتماس بدو مرحمت

فرمودند - آنگاه حصار پرینده را که از گماشتهٔ نظام الملک بدست آویز ترغیب و تطمیع دو لک هون بدست آورده بود با سایر توابع و مضافات برو مسلم داشتند - و امان نامه مشتمل بر تفویض و تسلیم ملک بدو که برقم و انشای علّامي افضل خان بر لوح طلا ثبت شده بود با فیل دل سوبها و ماده فیل و هژده تقوز پارچه کار گجرات مصحوب محمد زمان مشرف اصطبل فرستادند *

تفویض یافتن سرتاسر ملک جنوبي بشاهزادهٔ والا گهر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر جوان بخت و مرخّص شدن آن نامور بخریت و خوبي و شرح دیگر سوانح دولت ابد پیوند

چون درین هنگام که اولیای دولت عدو بند کشور کشا حسب المرام بر کام خاطر فیروز شده بودند و اکثر ممالک جنوبي بدست آمده چنانچه سمت گذارش پذیرفت بخاطر مبارک دوربین آوردند که اگر بدستور معهود پاسباني این حدود بامرا و سالاران سپاه تفویض یابد هر آئینه این زیاده سران کم فرصت چنانچه دیرینه آئین ایشانست که هرگاه موکب اقبال دور دست شتابد فرصت از دست نداده خود رائي که لازمهٔ سرحد پروریست پیش مي گیرند - و بحکم پاس ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت استیصال همگنان ضرور میگردد و فرو نشاندن چراغ دودمان

دیرینه سال ایشان خود مرضي خاطر عاطر نیست که درین ضمن به فعل آید - بنابرآن بمصلحت والي ولایت و راعي رعیت این حدود خواهش آن فرمودند که هنوز این معني صورت نبسته راه صدور این امور پریشان مسدود سازند - چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد بیکی از شاهزادهای نامدار کامگار جلوهٔ ظهور مي نمود ناچار برین عزیمت جازم شدند - بنابرآنکه پایهٔ مهین شاهزادهٔ اعظم که نامزد مرتبهٔ عظمی ولایت عهد بانداز پاسباني سرحد مرز ملک والا تر بود و شاهزادهٔ اصغر هنوز بپایه جهانباني نرسیده بودند و شاهزاده آفتاب شعاع شاه شجاع برای نگاهباني قطری دیگر مخصوص و معین لاجرم شاهزادهٔ سعادت یار اقبالمند نیک اختر بلند بخت سلطان اورنگ زیب بهادر کامل نصاب شامل نصیب که از روز ازل این معني روزي آن سعادت اندوز بود بتفویض ایالت این اصقاع و حکومت این بقاع نامزد گشت - واین خلعت والا ببالای والایش راست و درست و چسپان و چست آمد - و این کشور پهناور که برآن شاهزادهٔ بلند اختر مسلم شد مشتمل بر بلاد عظیمه است بدین دستور که همگي بر چهار صوبه و شصت و چار حصن حصین مستقیم است - که ازآن جمله پنجاه و سه قطعه قلعه بر فراز کوهسار منیع اساس یافته و باقي بر هامون - و از صوبه چهارگانه دو صوبه بر بالای گهات واقع است یکی از آنجهت که صوبهٔ عظیم تر معتبر تر است در افواه بدکن اشتهار یافته و آن دو قلعه و شهر حاکم نشین دارد دولت آباد و احمد نگر بالفعل دولت آباد نشیمن حکام است - دوم صوبهٔ تلنگانه که مرکز آن ناندیر است و قلعهٔ آن قندهار - و ازآن دو صوبه که در فرود گهات سمت وقوع دارد یکی خاندیس است که شهر آن موسوم به برهانپور است و قلعه بآسیر نامور - و دیگر صوبهٔ برار است که مقر حکام آن شهر ایلچپور است و ملجای

نزدیک بدآن حصار کاویل که در نهایت حصانت است و بر فراز کوهی مرتفع بنیاد پذیرفته - و جمع این ولایت دو ارب دام است که موافق ضابطه دوازده ماهه پنج کرور روپیه حاصل آن باشد - مجملاً بادشاه حقایق آگاه ظل الله که در حقیقت احقاق حق و ایصال حقوق مستحق ایت است در شان آنحضرت نازل از آسمان در غرّهٔ امرداد از دو منزل دولت آباد آن دُرّي فلک دولت و اقبال و دُرّ محیط جاه و جلال را رخصت و معاودت بمرکز و مقر خویش دادند - و در باب حسن سلوک و معدلت گستري و مدار و معاش و رفق معاشرت با رعیت و لشکري جواهر نصایح آگهي آمیز نباهت آموز و مواعظ هوش افزای دانش پیرای و پندهای خرد آئین دل پسند که هریک دری بل درجی از لآلي شاهوار محیط حکمت یونان بود در خزانهٔ حافظهٔ آن خازن مخازن اسرار و رموز آگهي مخزون ساختند و از یکتا گوهرهای گران دلآویز ارجمند بآویزهٔ گوش هوش آن والا گهر پرداختند - آنگاه اهتمام سایر سرداران که به تسخیر بقیه قلاع آن ملک مامور بودند و کار فرمائي دیگر کارگذاران فرمان بردار بعهدهٔ تعهد آن بلند اقبال مقرر داشتند - و بهنگام دستوري آن شاهزادهٔ نامدار را باکرام سروپا و انواع عطا و انعام بدین موجب نوازش بخشیدند - خلعت فاخره با چار قب و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ عراقي ترکي و سدهکر نام فیلی کوه پیکر که در میدان پای درشن دار الخلافهٔ کبری از دست آن شاهزادهٔ مؤید درسن پانزده سالگي زخم برچهه بر پیشاني خورده بود ازین رو فرخندگي دیگر پذیرفته با ماده فیلی دیگر و دو لک روپیه نقد - چون خان زمان بهادر را که در خدمت شاهزادهٔ عالمیان بازداشته مقرر فرموده بودند که با سایر کومکیان این صوبه در خدمت شاهزاده بوده اصلاً تجاوز اوامر و نواهي آن والا گهر تجویز ننماید و تحصیل

رضامندي آن بلند اختر را خوشنودي آنحضرت داند - درينولا حسب الامر والا باستخلاص قلعه جنير و باقي قلاع مامور شده بود بنابر آن سيد خانجهان را در خدمت شاهزادهٔ جهان و جهانيان گذاشتند که تا زمان مراجعت آن رفيع مکان مراسم طاعت و فرمانبرداری بجا آرد - و خيل اقبال از راه گهات لند پور کوچ بکوچ متوجه مقصد گشته روز چهاردهم ماه نزهت گاه کراره از متنزهات نواحي برهانپور که خصوصيات آن سبق ذکر پذيرفته مهبط انوار ماهچهٔ لوای انور شد - و درين سرزمين فيض آئين بنابر طغيان رودبار تبتي که از حد عادت تجاوز داشت روزی چند بدولت و اقبال اقامت گزيدند *

و از وقايع اين ايام در آمدن سفاهت سرشتی است که نام بايسنغر بر خويش نهاده بود بمعرض سياست پاداش روزگار و موقع وصول ياسای مکافات - و تبيين اين ابهام آنکه شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانيال پسری بايسنغر نام داشت که شهريار ناشدني اورا در لاهور سالار سپاه مقهور خود کرده بود چنانچه گذارش پذيرفته - و آن ناخلف بعد از شکست لشکر تفرقه اثر مذکور سر خود گرفته از برگشتگي بخت آوارهٔ وادي سرگشتگي مي بود - و در موضع کولاس از اعمال قطب الملک اساس خراب آباد پيکر عنصريش انهدام پذير گشته مدت روزگارش آنجا سپري شد - درين حال گمنامی بی سر انجام از ماليخوليای سودای زايد و رنگ آميزي مادهٔ اختلاط فاسد بوادي زياده سريها افتاده اين رنگ خام بر آب زد که نام تيره فرجام بايسنغر بر خويش گذاشته از بيراهه روي طريقه دعوی بيمعني کرد - شايد که از عالم مزيت فرع بر اصل از پيش کوچهٔ خمول به پيشگاه شهرت آيد - غافل از آنکه بايسنغر اصلي چه کرد که آن بد اصل تواند کرد - و آن شاهزاده واقعي را چه مايه وقعي

در نظرها و کدام پایه قبول در دلها بود که آن گذارده جعلي عملي را باشد - بالجمله آن سست رای سخت رو باهنگ فیروزي بر روزي قسمت ناشده خشک و تر و بحر و بر را پی سپر نموده چنانچه مرز بوم ایران و توران و روم بزیر قدم آن شوم اختر بد منش در آمده آخر در خطه تته گرفتار شد - تفصیل این اجمال آنکه نخست به بلخ رفته نذر محمد خان والي آنجا در اول بنابر دعوی انتساب آن کذاب بدین دودمان دولت در تعظیم و تکریم در آمده ارادهٔ نسبتی نمود - در آخر از بیم آنکه آن مدعي درین دعوی مفتري باشد ایستادگي نمود و او از توقف خان رنجیده خاطر بایران رفت - شاه صفي چون آن دعوی را لختی دور از کار میدانست او را نزدیک خود راه نداد بنابر احتمال ابواب اقامت مراسم ضیافت و تعین منزل مفتوح داشت - چون در آنجا رونیافت از راه مدینهٔ اسلام بغداد بروم شتافته چندی در آنجا بسر برد - عاقبت از گریبان کشي اجل و جاذبهٔ خاک دامنگیر در آبشخور دمی چند زهرآب آمیز بآن کشور باز گشت نموده بسر زمین تته رسید - دولتخان صوبه دار پی بدان ادبار سرشت برده دستگیرش ساخت و مقید نموده بدرگاه همایون فرستاد و در انجمن حضور حاجي وقّاص از جمله حاضران که اورا در بلخ دیده بود شناخت او نیز اظهار معرفت حاجي نمود - چون بر بندگان حضرت حقیقت از روی تحقیق کمال مرتبه ظهور یافت که این همان مدعي است بیاسا رسید *

آقا افضل که سابق به فاضل خان مخاطب بود و بسبب بعض امور از پایهٔ عزت و خطاب افتاده بود درین تاریخ بخطاب اعتماد خان و خدمت دیوانيِ دکن سربلندي یافت - بست و سوم امرداد هلال کشتي از پرتو حضور پرنور نیّر اعظم روی زمین، قدر بدر منیر یافته روکش انوار مهر انور شد -

و رودبار تبتي از مرحمت ورود مسعود سرشار فيض گشته سرمايهٔ جزر و مد به بحر اخضر داد - و سحاب سيراب که اکتساب مادهٔ افاضهٔ جاويد بيک دم نموده بود از فاضل راس المال بارش ابدي وام ديرينه عمان گذارد - ششم شهريور ساحل رودبار نربده فيض ياب ورود مسعود لشکر سيلاب اثر گشته روز ديگر فيض عبور سحاب مکرمت و افضال بل محيط عالم جاه و جلال برآن دريا مبذول شد *

نهم سرزمين آسمان نشان شادي آباد ماندو که از فيض موسم برشکال روپوش جوشن سبزه و گل و از انواع ازهار و سنبل روکش کارگاه مخمل هفت رنگ تسبيح فرنگ شده بود به برکت قدوم فيض لزوم بهار گلستان ايجاد و سرمايهٔ صد گونه رنگ و بو و هزار رنگ آب و تاب اندوخت - و از يمن گلگشت گل گلشن آرای عالم وجود آن روضهٔ دلکشا همانا يک چمن سرسبز بود که از دولت آباد تا اينجا سرتاسر جاده حکم خيابان آن داشت و عکس نور و ضيا و پرتو نزهت و صفا بر چار باغ چرخ چارم و گل آفتاب انداخت - يازدهم در دولت سرای آن بقعهٔ دلنشين انجمن جشن فرخنده وزن قمري سال چهل و هفتم از عمر نامعدود آن سرور بآئين معهود آذين و تزئين پذيرفت و خاطر پژمردهٔ ارباب آز و نياز از دريافت نقد تمنا در کنار و بر استغنا گل گل شگفت - درين روز نشاط افروز مبلغ دولک روپيه برسبيل انعام بنّواب قدسي القاب بيگم صاحب و يک لک روپيه بشاهزاده دارا شکوه و هشتاد هزار روپيه بشاهزاده شجاع مرحمت شد - و منصب شاه نواز خان باضافهٔ پانصد سوار و منصب ملا عبد اللطيف بافزايش دو صدي پنجاه سوار نهصد و دوصد سوار قرار يافت - و همدرين روز انگشتر نگين ياقوت که سالها مخزون خزينهٔ و مکنون درج جواهر سلسلهٔ قطب الملک بود و کمال ندرت و نفاست

نفس الامري داشت دریندولا حسب الاشارۀ افضل خان ارسال داشته بود از پرتو نظر انور رشک فرمای انوار یاقوت رماني کان چرخ اخضر گشت - وآن یکتا جوهر فرد کامل نوع خود بود و دوازده سرخ وزن داشت و مبلغ پنجاه هزار روپیه مقوم شد - و در همین روز به محمد طاهر ایلچیِ قطب الملک خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه نقد و سایر همراهان او خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه نقد مرحمت شد - چون عادلخان چندی پیش ازین بمرحمت شبیه همایون و فیل و دیگر عنایات نمایان سرافرازي بی پایان یافته بود بنابر همچشمیها قطب الملک نیز ارادۀ استدعای این معني نموده نظر بمراتب رو یافتن از عنایت آنحضرت چشمداشت این سرمایه مرحمت داشت لاجرم در طي عرضداشت اظهار این توقع نمود - دریندولا که بوجه رزین عهد نامۀ نامي بدست خواجه محمد طاهر نامي ارسال یافت و شبیه مبارک منضم بعقدی از لآلي شاهوار غلطان با گوهر یکدانه گرانمایه برای آویزه پایۀ آن و فیل ظفر نشان نام مزّین به یراق سیمین و هژده تقوز پارچه زربفت مصحوب او مرسول داشتند - قضارا خواجه طاهر در برهانپور باجل طبعي درگذشت بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجه محمد زاهد در باب ایصال مرسولات مذکورِ نامزد گشته مرخص شد - قطب الملک پس از رسیدن مراسم معهوده از استقبال و آداب تسلیم و زمین بوس بادا رسانیده از روی شکر گذاري سپاس نامه بر سبیل عرضداشت که صورت آن بجنس درین فرخنده نامه ادب آموز گذارش مي یابد ارسال داشت *

عرضداشت قطب الملک

عرضداشت مخلص الاعتقاد و مرید موروثي قدیم الانقیاد عبد الله قطب الملک تحفه دعائي که کروبیان ملاء اعلیٰ را استقبال آن زیبد و هدیۀ

ثنای که لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشاند نیاز درگاه آسمانجاه و نثار بارگاه عرش اشتباه اعلی حضرت کیوان رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاه عالم پناه مهر سپهر سلطنت و جهانبانی ماه رخشان آسمان خلافت و کشور ستانی سلطان السلاطین الآفاق برهان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق خسرو جمشید فر نوشیروان داد دارای خورشید رای سکندر استعداد ناصب آیات فتح و ظفر رافع اعلام سلطنت هفت کشور خدایگان عرصهٔ عالم واسطهٔ امن وامان زمرهٔ بنی آدم شهریار سلیمان اقتدار مسیحا آثار محمد کردار افضل و اکمل خواقین روزگار زاد الله مآثر سلطنت و خلافت و حشمته واقباله علی صفایح الشهور والسنین بحق محمد سیدالاولین و الآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس خلد برین و بسمع بار یافتگان محفل فردوس قرین می رساند که همایون توقیع رفیع منیع و گرامی فرمان جهانمطاع عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذرّه پروری و مقر عطوفت و مرید نوازی بنام این فدوی صادق ارادت شرف نفاذ یافته بود و درضمن هرحرف آن عنایتی و در طی هرسطری ازآن مکرمتی اندراج داشت مع لوح مبارک همایون و صفحه مذهب مرحمت مشحون که بلا خلاف انموذج لوح محفوظ خالق بیچون و بمثابهٔ سرنوشت کاینات از وصمت تغیر و تبدل مصوٗن و مامون بود و شبیه بی شبه و نظیر مبارک که از برکات وصول فیض شمول آن عطیهٔ عظمی و میامن ورود مسعود آن موهبت کبری محن فراق آنی براحت وصال جاودانی تبدیل یافت و شکایت حرمان ملازمت حضور فایض النور بسعادت لقای وافر بالسرور مبدل شد مصحوب عمدة السادات خواجه محمد زاهد ارسال یافته بود -

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

کالوحی المنزل من السماء میامن ورود سراسر مسعود تارک مفاخرت

و فرق مباهات این مرید موروثي را عرش فرسا گردانید - وعنایت فیل ظفر نشان که بی تکلف تا غایت فیلی باین حسن اندام وخوشخوئي و لطافت ترکیب و تناسب اعضاء و نیکو منظري بنظر این فدوي در نیامده است و یحتمل که این قسم فیلی تا حال به کسی از مریدان مرحمت نه شده باشد مع بعض تبرکات که نمونهٔ حلّهای جنان و رشک نفایس جهان بود فرق عزت را باوج دولت رسانید - از عهدهٔ شکر یک لطف از الطاف گونا گون سالها نمي تواند برآمد و سپاس یک عنایت به عمر نوح و امتداد زمان نمي تواند نمود * بیت *

اگر سالها عذر لطف تر خواهم
برون نایم از عهدهٔ آن کماهي
همان به که آنرا بلطفت گذارم
که هم لطفت از خود کند عذر خواهي

فیل گج موتي هرچند جز نامی نداشت بموجب اشارهٔ علیه که در ضمن فرمان بدستخط مبارک که بنام عمدة الملک خان دوران شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فدوي در آمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شد یحتمل که داخل فیلخانه شده باشد چون خالي فرستادن عرضداشت مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیش در سرکار نمانده درین اثناء پیش بعض از تجار الماس که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ برآن رجحان داشت و صاحبش مدعي آن بود که کهنه است بهم رسید - اگرچه ظاهر بود که الماس باین وزن هر چند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد تنها فرستاده شود اما بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله خرید نموده جسارت در ادراک آن واقع شد - لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد

بود - همیشه ظل ظلیل سلطنت و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد *

از سوانح دربار سپهر مدار و شکار شیر بادشاه شیر شکار صورت این معني آنکه دریفولا سکنهٔ ماندو از بیداد شیری چند که در جنگل نواحي آن بهم رسیده آزار بایشان مي رسانیدند. داد خواهي بنیاد نهاده معروض داشتند که خیره چشمی وچیره دستيِ آن ددی چند مردم خوار بجای رسیده که در روز روشن داخل قلعه مي شوند و به هر اجل رسیده که در میخورند دیگر از عمر و روزي برنمي خورد - چنانچه درین چندگاه دویست تن بتصرف سر پنجهٔ آنها بی سر شده باقي مردم از بیم آسیب شان دست از جان شسته اند - حضرت خلافت پناهي اینمعني را که از عمده مراضيِ الٰهي بود از خدا خواسته بیدرنگ آهنگ صید شیران نمودند - و بعد از وصول بشکار گاه در نیم طرف عین هشت قلاده را بتفنگ خاصه شکار فرمودند - و دوشیر بچه را بهادران شیر افگن که باستظهار التزام رکاب ظفر انتساب تا آنحد شیرک شده اند که اگر مامور گردند في المثل که شیر چرخ اخضررا از سر شیر بیشهٔ عالم بالا فرود آرند - حسب الامروالا زنده صید قید خویش نمودند *

یازدهم مهر تربیت خان را با جمعی از سپاهیان کار آزموده بر سر زمیندار چیت پور که هرگز پیش هیچیک از صوبه داران آنجا سر فرود نیاورده طریقهٔ ناستودهٔ قطع طریق گرفته بود نامزد نموده حکم فرمودند که جزای آن متمرد مفسد چنانچه سزای آنست در کنار روزگار او گذارد - دریفولا از عرضداشت خان دوران بهادر بوضوح پیوست که چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجه تسخیر قلاع اوسه و اودگیر شد بنابر التزام طریقهٔ اتمام حجت هم از راه زبان دانی کاردان فرستاده پیغام

داد که این معني باندک تاملی ظاهر است که حصون مستحکم اگر بمثل چون حصار چرخ چنبرین متین و استوار باشد بی استظهار کومک باحاطهٔ اندک مدت از دست تصرف درونیان بیرون مي رود و اکنون مدتیست که نظام الملک از میان رفته و سر تا سر ممالک و قلاع او مسخر اولیای دولت شد - و عادل خان که بنابر طمع خام درخواه این دو قلعه از درگاه والا داشت بنابر پخته کاریها و دور بینيها دیده از تمنای آنها فروبست - چون از هیچ راه امید مدد و معاونی نیست که بآذوقه و لشکر کومک شما کند ناچار آخرکار گردن برضای قضا و تن به تسلیم حصار باید داد - هنوز که ببعض وجوه في الجمله اعتباری و آبروی مانده و امید کامگاري به عنایت بي پایان خدیو روزگار هست بهتر آنست که درین صورت نیکو ملاحظهٔ اطراف و شقوق نموده از در به اندیشي خویش در آیند - و پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام السلام علی من اتبع السلامة بر آن کوته نظران اثری نکرد - و باوجود این پیغام لطف آمیز بر سر راه نیامده بنای گردن کشي بر اساس استظهار متانت حصار و تهیهٔ سرانجام آن گذاشته جواب صریح باز داده پرخاش جوئي و تلاش پردازي آغاز نمودند - لاجرم سردار شهامت آثار نخستین بپای بارهٔ اوسه شتافته رشید خان انصاري را با تابینان او بدستیاريِ کومک چندی از بهادران قوي بازو تعین گردانید - و از استظهار نوید کارگري تائید دولت جاوید نیرو داده به محاصرهٔ آن حصن حصین باز داشت - و خود با سایر دولتخواهان بیدرنگ آهنگ قلعهٔ اودگیر نموده بعد از وصول آن قلعه را بنظر تدقیق اثر حقیقت نگر در آورده تشخیص مداخل و مخارج حصار و تحقیق مواضع قرار دادن ملچار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات قلعه گیري نموده آنگاه شرایط محاصرهٔ حصار بجا آورده اهتمام تمام در نقب زدن و پیچ و خم کوچهٔ سلامت آراستن و

بر افراشتن جواله و امثال آنها بتقدیم رسانیده توجه در پیشرفت کار گماشت - و بشعله کشي آتش کین نقبی بپای برج شرقي که صد درع دوره داشت و بتوپها و منجنیقها و سایر آلات آتشبازي آراسته بود رسیده ته آنرا که از خاک تهي و از باروت انباشته بودند فتیله دوانیده بهوا پرانیدند - و چون برج اصل حصار ارک بجای خود بود معهذا نبیرهٔ ابراهیم عادلخان را که بعد از قتل درویش محمد پدرش دایهٔ او در این قلعه نگاهداشته بود سردار فرجام نگر دوربین دغدغه آن داشت که درین میانه مبادا آسیبی بآن کودک برسد لاجرم آن روز یورش دیده و دانسته به تعویق انداخت - و بنابرآنکه مرمت قلعه بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق دیگر فتوحات مي شد صلاح درآن دید که حصار را بی یورش بروش دیگر مفتوح سازد - و ازین جهت دیگر باره برسر ترغیب و ترهیب قلعه در آمده فرستادهٔ سیدي مفتاح قلعه دار را طلبیده نقبها انباشته مهیّا را بدو نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیام باوجود خود رائي دلنهادهٔ تسلیم قلعه شده از پیشنهاد پیشینه درگذشته زنهار جویان و امان خواهان خواه مخواه نزد خان دوران بهادر رفته کلید قلعه را تسلیم نمود - چنانچه روز پنجشنبه هفدهم مهر حصار بحوزهٔ تصرف درآمده کام هواخواهان دولت پایدار حسب المرام برآمد - سیدی مفتاح قلعه دار پسر درویش محمد مذکور را نزد خاندوران بهادر آورده استمالت نامها که مکرر عادلخان بمقام تطمیع و ترغیب درآمده بمبالغه آن خورد سال را ازو طلب نموده بود آورده نمود - بالجمله چون آنحصار متانت آثار که از حصون منیع نامي دکن بود بکشایش گرائید و از کشایش آن طلسم بند حصانت پیوند که بر فراز کوهچه در نهایت صلابت سنگ که فسون

تدبیر و فنون اندیشهٔ چارهگر از پیش بردن نقب و امثال آن قطعاً درو کارگر نبود سمت وقوع داشت - و سوای آن خندقی پهناور که در روزگاران بانواع حیل و تدبیر برگرداگرد آن کنده بودند خندقی دیگر خدا آفرین در دل سنگ خارا از چار حد آن آشکار بود که باعث حیرت اهل خبرت مي شد درین صورت بتازگي ظهور تائید آسماني در نظر کوتاه نظران مجسم و متصور شد - سردار نصرت آثار در احقاق حق دولتخواهي سیدي مفتاح شده خطاب حبشخاني و منصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار تجویز نموده بدرگاه نوشت - و التماس خان مذکور درین باب منظور افتاده جاگیر موافق طلب منصب مذکور از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه شد - و سردار متانت آثار از آنجا متوجه اوسه شده قضارا وقتی رسید که رشید خان و سایر دولتخواهان کار بر اهل حصار تنگ نموده طرق چاره گریٔ مدافعه و ممانعه مخصوص راه آمد و شد بر ایشان بهمه وجه مسدود ساخته بودند - لاجرم خان مذکور آن حصار را از سر نو به دایرهٔ احاطهٔ بهادران تهور شعار که پرکار وار در کار خداوند کار پای از سر ساخته بل سر از پا نشناخته اند در آورد - و در همان گرمي همگنانرا دربارهٔ پیش بردن ملچار و رسانیدن نقبها تا پای بارهٔ بروج سرگرم نموده نیرو داد - ارادت کیشان سخت کوش جد و جهد را بسرحد کمال رسانیدند و زیاده بر امکان کوشش بکار برده اصلا پای کم نیاوردند - چون بهوجراج و سایر متحصنان ازین دست تجلد و جلادت مشاهده نمودند دیدند و دانستند که ازین دست بردها رفته رفته کار بکجا منجر شود آتش در خرمن طاقت ایشان افتاده دود از نهاد همگنان بر آمد و دیده و دانسته بهوجراج خویشتن را از قلعه داري باز داشته بوساطت پیغامهای عجز آمیز ابواب استیمان و وعدهٔ تسلیم قلعه بشرط عطای امان و ارسال زینهار نامه کشاده نوشته تعهد ظهور عنایات معهوده که در باب سایر

قلعداران بوقوع پیوسته بود دربارهٔ خود نیز درخواست نمود - خان نصرت نشان بنابر وجوب عطاء امان بارباب استیمان ناچار مستدعیات او را مبذول داشته خاطر او را بهمه وجوه جمع ساخت - و او بی توقف از حصاربند برآمده خان قلعه کشا را ملاقات نمود - و خان راست عهد درست بیان تجویز منصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار دربارهٔ او نموده تجویز نامه را با فتح نامه بدربار سپهر آثار ارسال داشته آنگاه سامان و سرانجام قلعه کما ینبغي بجا آورده و قلعه را در عهدهٔ اهتمام خان باز گذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود - و چون حقیقت فتح بندهای دولتخواه بموقف عرض اشرف رسیده بادشاه حق شناس مغل خان ولد زین خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار کامگار ساخته به نگاهباني قلعهٔ اودگیر سر برافراختند - و جاگیر بهوج راج نیز از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه نموده خلعت خاص واسپ نامور بزین زرّین و فیل با یراق سیمین با ماده فیل درجلدوی فتح به خان نصرت نشان ارسال داشتند *

تربیت خان که حسب الامر اعلی به تنبیه زمیندار چیت پور شتافته بود دریندولا معاودت نموده آن مقهور را جبراً و قهراً مطیع و منقاد ساخته باخود بدربار سپهر آثار آورد - و همدرین تاریخ وقاّص حاجي را به خطاب شاه قلي خان و عنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع واسپ توپچاق و علم نامور و مستظهر نموده به عاطفت نمایان فیل گران قدر بخشیدند - و بافزایش هزاري ذات دویست سوار منصب سابقش که هزاري ذات و هشتصد سوار بود سرمایهٔ کامگاري افزودند - و تفویض خدمت فوجداري دامن کوه کانگره از تغیّر میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبد الرحیم که از شوریدگي دماغ انزوا گزیده بود ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گشت *

بیست و پنجم ماه مهر ماهچهٔ لوای ماه اثار مهر انوار بعد از انقضای موسم برسات بصوب دارالخلافهٔ اکبر آباد ارتفاع یافته مواکب اقبال از راه اوجین و گهاتي چانده بدآن سمت شتافت - چون بعد از جلوس مبارک بفیض زیارت مزار فایض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه معین الدنیا و الدین فایز نشده بودند و عمل نسبت سنیهٔ اسلاف اشراف ننموده چه آنحضرت والا درجات یعني جنت مکاني مکرر طواف آن بهشتي روضه ملایک مطاف بجا آورده - خصوص بعد از جلوس بی توقف آهنگ زیارت آن حظیرهٔ خطیره نموده از پرتو حضور مرقد انور آن سرور اقتباس انوار میامن و استفاضهٔ انواع برکات کرده - و حضرت عرش آشیاني خود بذابر وفای عهد معهود از مستقر سریر خلافت پیاده بدآن خطهٔ پاک طي مسافت نموده بودند - مجملا بذابر عدم وصول بدآن فرخنده روضهٔ ارم نشان از جادهٔ مقرر انعطاف عنان نموده آهنگ صوب دارالبرکت اجمیر فرمودند - و یازدهم ماه آذر مذکور آن بقعهٔ مبارک مورد عسکر منصور و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی گیتي پوی شد - و نزهت آئین باغی که با نشمین‌های دل نشین و منازل خوش آینده و دلکش سراپا از انواع سنگ مرمر بر سر بند متانت پیوند تالاب انا ساگر طرح افگنده واساس نهادهٔ حضرت جنت مکاني است فیض پذیر ورود مسعود آمد - و عمارات غسلخانه و جهروکه درشن و انجمن خاص و عام که حسب الامر بانيِ مباني جهانباني بنیاد شده میامن نزول همایون دریافت ۱ - از آنجا که حق پژوهي و خدا جوئي در طبع آن سرور است و بر این سر همواره در مقام اعظام واکرام عارفان خدا آگاه و بزرگ داشت جانب اهل الله

---

۱ در بادشاهنامه نوشته که عمارت دولتخانهٔ اجمیر بصرف سه لک روپیه مرتب شده - حصه دوم - صفحه ۲۲۵ *

و مقربان درگاه آلهي اند آن شاه سوار عرصهٔ امکان و یکه تاز میدان کون و مکان بروش آبای عظام که مکرر این طریقهٔ انیقه مسلوک ایشان شده پیاده رو براه نهاده از سر تال تا روضهٔ مقدسهٔ آن پیشوای اهل حال شتافتند - و همه جا جادهٔ راه را از پرتو مقدم انور نمودار شاهراه مجرّه گردانیده خود نیز ازین مایه رعایت ادب انواع فتوحات دریافتند - و بعد از ادای آداب زیارت و رسم اقامت مراسم اعطای وظایف مقرره که وظیفه امثال این مقام است مبلغ ده هزار روپیه بر سایر مجاورین و سکنهٔ آن قدسي مسکن قسمت فرمودند - آنگاه بمسجدی رفیع بنیان که حسب وفای نذر سابق اساس یافته بود چنانچه پیشتر سمت گذارش یافته و دریفولا صورت انمام گرفته فیض توجه مبذول داشتند - و لحظه درآن موقف اجابت دعوات بانجاح حاجات و مرادات نیازمندان محتاج پرداخته این دست آویز متین را وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واهب العطیات ساختند - چندانکه نماز شام هم درآن مقام بجا آورده اینمایه دقیقهٔ جلیله را علّت رفع پایه حسنات عبادت باعلی درجات علیین با مزید شغل کتابت کرام الکاتبین گردانیدند - بی بدل خان گیلاني تاریخ اتمام آن عالي بنای والا مقام بدین گونه یافته معروضداشت [1] * * مصرع *

قبلهٔ اهل زمان شد مسجد شاه جهان

بیستم ماه راج کنور پسر صاحب تیکهٔ رانا جگت سنگه که از روی توسّل شاهزادهٔ کامگار نامدار سلطان دارا شکوه در انجمن حضور دربار سپهر مدار راه یافته بود بعد از ادای آداب معهوده یک زنجیر فیل کوه پیکر بیراق سیمین با نه راس اسپ بر سبیل پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و سرپیچ

---

۱ در بادشاهنامه نوشته که این مسجد بصرف چهل هزار روپیه سرانجام یافته - حصه دوم - صفحه ٢٢٥ *

مرصع سر بلند شد و سرمایۀ ارجمندیش بموحمت یک عدد مالای مروارید آبدار شاهوار افزود *

از سوانح این احیان ورود نوید فتوحات نمایان است که دربنولا به چهره کشائي تائید خدا در فوج خان زمان بهادر رو نموده باین دستور که چون آن خان رفیع مکان بار دوم از دربار سپهر مدار دستوري یافته بآهنگ استخلاص قلعۀ جنیر و دیگر حصون و استیصال ساهوی خذلان مآل روانۀ آن حدود شد و در احمد نگر ببار و بنه خویش که حسب الامر اعلی آنجا باز داشته بود ملحق گشت - خبر یافت که آن تیره اخترتن بنوکري آن خان عدالت مکان درنداده بنابر آن عادلخان رندوله میر شمشیر خود را با گروهی آزموده بتادیب آن زیاده سر تعیّن نمود که از صلاح و صوابدید دولتخواهان تجویز تجاوز ننموده در همه جا همراه باشد - لاجرم سردار شهامت شعار یعني خان زمان از آن مکان بید‌رنگ آهنگ سمت دارالخیر جنیر نمود و همه راه بر سبیل ایلغار قطع مسافت فرموده همان لحظه که با موکب اقبال بمقصد رسید ازآنجا که طریقۀ سرداري و مقتضای روش کارگذاریست هم از راه خود را بپای حصار رسانید و در همان گرمي بهادران کار طلب را سرگرم کار نموده بر سر کار آورد - دلاوران عدو بند قلعه کشا خصوص بهادر خان و جگت سنگه نخست گروهی انبوه را از مردم آن مقهور که در اطراف قلعه برسر پاسباني بودند بضرب شمشیر بي جا و بي پا ساخته جمعی کثیر را در عرصۀ مصاف عرضۀ تیغ اتلاف ساختند و بقیة السیف گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدرون قلعه رسانیدند - و چندی از مجاهدان میدان دین سعادت شهادت اندوخته اکثری از بهادران تهوّر شعار رخساره بتازه روئي زخم برافروختند - چون سردار نصرت شعار از وفور تجلّد و جلادت خان تهور منش بهادر خان

و کشش و کوشش سایر بهادران دستبردهای نمایان دیده خاطر جمع نموده بود لاجرم قلعه کشائي را باطناً به کار گذاريِ اقبال و ظاهرا بکار طلبيِ بهادر خان و دیگر اهل وفاق گذاشته خود را باچندی از دولتخواهان بطریق ایلغار به قصبهٔ پونه که دریفولا مفر و مقر ساهوی مقهور بود رسانیده و از آنجا چون ساهو بر آمده بود خان نصرت نشان نیز کوچ در کوچ راهي شد - وقتی که با فوج لشکر سیلاب اثر بساحل رود گهورندي رسید قضا را رودبار مذکور از فرط بارش برشکالي چون اعدای دولت لا یزال در جوش بغي طغیان داشت و بطریقی سرشار افتاده بود که سرتا سر اطراف و حواليِ آنرا سیلاب گرفته به هیچ وجه عبور موکب والا ازآن میسر نبود - لهذا خان مذکور یک ماه توقف نموده بهر نحوی که ممکن بود گذشته در نواحيِ نوگانو[1] نام موضعی منزل گزید - باوجود آنکه بین الفریقین قریب هفده کروه فاصله بود از عدم سرمایهٔ ثبات قدم ناگزیر راه دار البوار فراپیش گرفته رفته رفته به کوکن و دنداراجپوري شتافته عقبات آنرا جابجا ملجای خود ساخت - خان مذکور بی توقف در عقب آن بد عاقبت که خون بسی مسلمان ریخته بود و خویش به هفتاد و دو مذهب هدر افتاده سر بدنبال نهاده خبر یافت که آن سرگشتهٔ تیه غوایت را زمینداران آن حدود در ملک خود راه و بحمایت خود پناه نداده جواب صریح دادند - چون آن راندهٔ خلایق و خالق در آنجا جانیافت معهذا نه راه فرار و نه روی قرار داشت ناچار بنابر عدم مفر و مقر با یکجهان نومیدي از کتل گذشته ارادهٔ قلعهٔ ماهولي نمود - خان فیروزمند مطلقاً برسیدن اردو و بوصول رسانندگان رسد و آذوقه مقید نشده آهنگ تعاقب او نموده بعد از طي

---

۱ در بادشاهنامه اسم این مقام نوه گانو درج است - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۲۴۶ *

قدری راه آگاهي یافت که آن بد سرشت راهي قلعهٔ مورنجن که درمیان
کوهسار دشوار گذار و جنگلی متراکم الاشجار که مور را بران روی عبور نیست
و باد را در آن گذار نه چه جای لشکر انبوه و جمله احمال و اثقال اردوی
عظیم و فیلان کوه شکوه مجملاً خان زمان باعتماد کار گذاري عزیمت راسخ
باوجود آنکه آن گم گشته اثر زیاده از دمی چند بقصد آرمیدن ستوران
بهرجا که مي رسید توقف نمي ورزید قطعاً ازین مراتب فتوری درمیان
عزم جزم راه نداده بر سر سرانجام پیشنهاد خاطر پای فشرده مطلقا بامری
از امور مقید نگشته راهي شد - چون در عرض راه بفراز پشتهٔ که در پیش
راه بود بر آمد آنجا سیاهي مردم تیره درون بنظر در آمد - بآنکه جادهٔ
معهود باوجود صفات معدود مشتملبر گل ولای نامحدود بود در عرض
کمتر مدتی همگنان عنان تگاور سرعت بعجلت سپرده طي آن نموده
بودند ازین راه اکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مردم با سردار
رسیده بودند - از کمال دلیري و فرط کارطلبي نظر به کثرت اعدای ملک
و ملت و قلت اولیای دین و دولت نینداخته از فراز آن پشته سیلاب
آسا راه نشیب فراپیش گرفته صرصروار بادپا بر انگیخت - و با صولت
هزبر و سطوت شیر در آن جنگل و کوهسار ره نورد گشته مرحله گرد شد -
و بقدرت تمام رو بسوی آن روباه سرشت که مانند کمان همه وقت پشت
نموده سینه را سپر تیر دوز جنگ هرگز نمي ساخت نهاده حمله آورگشت -
آن مقهور بآن کثرت جرات مقابلهٔ موکب نصرت ننموده هزیمت را
غنیمت دانست و برخی از اسباب ضروري و اموال قیمتي همراه گرفته
راهي راه فرار گردید - و خان زمان از دنبال شتافته درین حال اکثر سپاهیان
نیز جلوریز از عقب رسیدند و باتفاق آهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق نموده
عنان بشتاب دادند - چون آن سرگروه اهل خلاف یک نیم کروه راه طی

نموده از دور علامت خیل سعادت را بنظر در آورد بی استادگی همگی بار و بنه که همراه داشت انداخته از هجوم افواج هراس و هول افتان و خیزان نیم جانی خشک بدر برد - و اولیای دولت مطلقاً مقید به غنایم نشده دنبال او را از دست ندادند - و در طی تعاقب جمعی کثیر از سپاهیان اورا که اسپان جلد داشتند راهي دار البوار ساختند چه جای لشکر زبون اسپه که ستوران شان زمین گیر شده بود همگي را به بئس المصیر باز گشت دادند - چون آن روز عسکر منصور دوازده کروه مسافت قطع نموده لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار باز مانده ستور بسیار تلف شده چار پای بیشمار از سردار و اهل اردو سقط شدند - چنانچه دو تگاور سردار جلادت آثار باوجود فروماندگي در طی یکدم ره نورد یلغار مراحل عدم شدند - ازین مقیاس قیاس احوال باقي احاد سپاه مي توان نمود - مجملاً بنابرآنکه جنیبت هاى سرکار خاني نرسیده بودند آخر کار بر مرکب سپاهي از تابینان خود سوار گردید - و این یکران نیز زیر ران آن سرور گران قدر پایدار از رفتار فرو ماند و چون بدین علّت درنگی در تیز آهنگي موکب اقبال رو نمود آن ادبار پرورد بر بارگیرهای تازه زور سوار شده مرحله نورد وادیٔ فرار گردید - و باین روش از چنگ دلاوران پلنگ افگن مفت و مسلم نجات یافته خود را ازین مخمصه بیرون افگند - و جمیع اسباب و اموال و احمال آن آوارۀ کوی سلامت با نقاره و چتري و پالکي بتصرف درآمده این غرامت که در طریقۀ سپاهیان عاریست بغایت عظیم تا قیام قیامت برو ماند - خان فیروز جنگ در زمینی که خلاب کمتر بود نزول نموده شب را گذرانید و از توقف عسکر منصور آن راست رو راه فرار که یکسر تاخته بود بعد از قطع مسافت شب درمیان خود را بقلعۀ ماهولي رسانید - و اکثر لشکر شر اندیش خود را خیر باد وداع گفته با دویست تن از خویشان

و نزدیکان خویش و اندک مایه نقدي که باو مانده بود برداشته داخل حصار گردید - خان زمان بمجرد استماع این خبر بیدرنگ آهنگ مقر او نموده برسبیل ایلغار شتافت - و در یکروز مسافت دوازده کروه راه بد هنجار دشوار گذار را طي کرده بنزدیکیي مقصد رسید - و شرایط محاصره بجا آورده جابجا مردم قرار داد - درین نزدیکي رندوله نیز رسیده و محافظت دروازهٔ دوم که در سمت روبروی دروازهٔ نخستین سمت وقوع داشت و میانه هر دو بنابر اتفاق کوه و جنگل هفت کروه مسافت بود بکار گزاري مقرر شدند - و رندوله نیز با مردم عادلخان بمراعات لوازم جد و جهد و تضییق محاصره پرداخته رفته رفته از اطراف کار برآن سیاه کار تباه روزگار تنگ ساختند - چون آن پر نفاق که همواره از زیاده سري خیال برابري دلاوران لشکر ظفر اثر در دماغ خود سري و پندار راه مي داد اکنون که ضرب دست و تندي شست و نیروی بازو و قوت سرپنجهٔ مجاهدان میدان دین که بتائید ید قدرت مؤید و بتقویت آنحضرت موفّق و مشیّد اند مشاهده شد ناچار از در زینهارجوئي در آمده قرع ابواب تملّق و تخضع نمود - و مکرر پیغامها بسردار نصرت شعار داد و نامها نوشت و در ضمن استیمان استغفار از زلّات بی پایان خود و استدعای دریافت استسعاد بندگي درگاه والا نمود - خان زمان اجابت مسؤل آن مخذول ننموده جواب داد که دیگر آن نابخرد تیره رای را روی بندگي درگاه آسمان جاه نیست و نجات او بعد از تسلیم سایر حصون و قلاع در سازش با عادلخان و التزام ملازمت او انحصار دارد - ناچار آن گسسته امید پس از یاس تمام تحریک سلسلهٔ توسل بمردم آن در خانه نموده پیوند سررشتهٔ مقاصد خویش را بآنجا اتصال داد - و محمد امین وکیل مطلق العنان عادلخان عهد نامهٔ با نشان پنجهٔ آنخان عدالت مکان درخواست نمود - و بر طبق استدعای او قاضي محمد سعید

که از معتمدان ایشان بود با سایر متوقعات او بماهولي پیوست - آن مخذول از قلعه بکمرگاه کهسار شتافته رندوله را آنجا طلبیده باو بنیاد صلح و صلاح را استحکام داد - و بغلی عهد و پیمان بر اساس تسلیم حصون معهوده باولیای دولت ابد مقرون و رضا بقرارداد سابق عادلخان نهاد - و چون باین روش مباني مصالحت را تمهید و تشیید داد جمعی از اهل اعتماد خود را با نوشتجات معتبر که در باب تسلیم حصون معهوده به گماشتگان خود نوشته بود همراه قاضي ابو سعید نزد خان زمان ارسال داشت - و خان والا مکان همان زمان پاس داري هر حصاری نامزد کارگذاري یکی از بندهای آزمودهٔ درگاه والا نموده با قوشونی از سوار و پیاده همراه فرستادگان ساهو بدآن حد فرستاد - چون بمحض اعجاز نمائي اقبال عدو بند کشور گیر حضرت سلیمان زمان و بذل مساعي جمیلهٔ هواخواهان و تاثیر عزیمتهای راسخهٔ همگنان که همانا افسون دیوبند و اسم طلسم کشا ست آن اهرمن سرشت که در آن کهسار و جنگل از خود روي و خود رائي مدار کار بر تغلب نهاده بود و سایر بلاد و عباد آن حدود از جور او گرفتار قید اضرار بودند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون دیو در شیشهٔ تسخیر و مانند دد بدام گرفت و گیر در آمد - و از آن دست حصون مثل قلعه جنیر که از دولت آباد پای کم نمي دارد و هم چنین حصار ترنبگ و ترنکلواري و هریس و جودهن و جوند و هرسرا و امثال آن بقبضهٔ تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و دیگر در آن حدود امری و مهمی که باعث توقف باشد نماند - لاجرم خان زمان عسکر منصوره را ازآن مقام کوچ داده بآهستگي راهي شد و خویش نظام الملک را که رندوله از ساهو گرفته بود و خان مذکور از رندوله از رندوله بدست آورده بصوب دولت آباد شتافت و رندوله و ساهو روانهٔ بیجاپور گردیدند *

کیفیت فتوحات تازه که بعد از تسخیر اوسه و اودگیر در فوج خان دوران بهادر رو نمود آنکه چون خان ارادت کیش اطلاع یافت که قطب الملک تنومند فیلی فرخنده منظر گجموتي نام که سرآمد فیلان اوست دارد چنانچه از فرط استحکام علاقۀ تعلق پیوسته او را نزدیک بحرم خود بسته از بیم آگاهيِ وکلای بادشاهي هرگز بیرون نمي آرد لاجرم لشکر بآنحدود کشید و بعد از رد و بدل بسیار فیل مذکور بمبلغ بیست و پنجهزار هون بها نموده بر سبیل وجوه نعلبندي گرفته معاودت نمود - ازینجا بجانب دیو گده شتافته قلعه کیلچهر و حصار آشته را که توابع برار است بضرب شمشیر و زور تدبیر از دست جمعی تمرد کوش خلاص ساخته بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و کنک سنگه را نزد کوکیای زمیندار دیوگده ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد و قبول پیشکش خوانده از روی وعده و وعید پیغامهای امید آمیز بیم انگیز فرستاده خود از راه سپاهگري کوچ در کوچ روانه شده چون یک منزل ناگپور رسیده فرستاده بی نیل مقصود مراجعت نموده جواب صاف آورد - خان مذکور قلعۀ مزبور را که حصین حصون آن سر زمین است چنانچه پیشتر ساهوی تباه کار را باستظهار متانت این حصار پشت گرمي روداده بود في الحال محاصره نموده جابجا ملچار قرار داد - و در عرض پنج روز همگي ملچارها از همه طرف پیش رفته بکنار خندق رسید - و رومي خان بندۀ قدیم درگاه که در سایر فن قلعه گیري ید طولی دارد بنابر صوابدید خان دوران بهادر پلی چوبین در کمال استواري بر روی خندق که هشت ذراع عرض و دوازده گز عمق داشت زینت داده راه آمد و شد بر دلیران قلعه کشا کشاد . و همگنان بی محابا ازآن در گذشته بیکبارگي اطراف چار دیوار باره را درمیان گرفتند - و نقابان چابک دست که درین چند روز کمر

جد و جهد بر پیشرفت کار خود بسته بانصرام پیشنهاد خاطر برخاسته بودند در اندک مدتی باهتمام رومي خان که پهلوان درویش سرخ نام داشت سه برج را از خاک و سنگ تهي و بباروت پر کرده در آتش زدن مترصد اشاره نشستند - نخست رومیخان دربارهٔ آتش دادن نقبی که از اهتمام او سمت اتمام یافته بود اشاره نمود - و همان لحظه فتیله رسانیده و آن برج عظیم را که قریب پنجاه تن ازآن زیاده سران به فراز آن قرار داشتند بآن خون گرفتگان اجل رسیده هوا گرفت - چنانچه آن اهرمن نژاد و آن آتشي نهاد که اثری ازیشان پیدا نشد همانا رجوع به مرجع اصلي خویش یعني کرهٔ نار نموده در مرکز جبلي خود جای گرفتند - آنگاه نقب دوم را که باساس برجی دیگر کلان تر ازآن رسیده باهتمام راجه جي سنگه تعلق پذیر بود آتش دادند بنابر کميِ باروت بر وفق مدعا نپرید - نقب ثالث را که در عهدهٔ کار گزاري مردم سپهدار خان و کار فرمائي اهتمام آن خان ارادت سرشت بود آتش دادند و آن برج و چندین ذراع دیوار از بیخ و بنیاد بر افتاده با خاک برابر شد - و زیاده بر صد تن ازآن دیو ساران چون دودی که از نهاد آن دد نهادان برآمده بود بسر کرهٔ هوا در آمده رفته رفته از راه چرخ اثیر به بئس المصیر رفتند - چون ازین راه جادهٔ کشاده مطابق خواهش هوا خواهان کشوده شد در همان گرمي عموم بندهای درگاه خصوص سپهدار خان و راجه جی سنگه با همراهان بدرون حصار ریختند - و در یک نفس از زبانهٔ تیغ شعله آمیغ آتش فنا در خرمن آن ناکسان زدند - و قلعه بحیز تسخیر در آمده دیو جي قلعدار اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان شد - کوکیا زمیندار دیوکده ازین دست قلعه گیري دیده دانست که اگر زیده برین جرأت و دلیري نماید بکمتر فرصتی گرفتار کمند اسیريِ دلاوران عدوبند میگردد - ناچار از در عجز و فروتني در آمده درخواه زینهار نمود -

از آنجا که بذل امان نسبت باهل استیمان در مروت شرع واجب و در شرع مروت اوجبست خان علوي نسب هاشمي حسب که مروت فتوت را بارث از دودمان ولایت انتمای مخصوص بنعت لا فتی و منصوص بنص انما گرفته و آن مشرکان حربي را یکسر بجان امان داده تیغ ذوالفقار نژاد را ازیشان دریغ داشت - کوکیا روز دوشنبه هفتم بهمن در یازده کروهي دیوگده ملاقات خان دوران بهادر و سایر دولتخواهان دریافته یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یک صد و هفتاد زنجیر فیل نر و ماده برسبیل پیشکش تسلیم نموده تعهد نمود که در مدت سه سال چهار لک دیگر بخزانهٔ عامره رساند و بعد ازآن در تقدیم لوازم فرمان برداري اقدام نماید و هفتاد هزار روپیه مهمانیي سران لشکر گذرانیده رخصت دیوگده شد - و خان دوران بهادر بعد از فراغ مهم بیدرنگ معاودت نموده متوجه درگاه عالم پناه شد *

بیست و دوم آذر ماه ماهچهٔ لوای مهرشعاع موکب جاه و جلال از افق دارالشرافت اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع آن برسمت دارالخلافهٔ اکبر آباد تافت - چهارم دی علامي افضل خان و مکرمت خان دیوان بیوتات را با مجموع عمله و کتاب دفتر و کارخانجات زاید بر قدر ضرورت بجهت رفع کثرت اردو از شاه راه اعظم رخصت دارالخلافه دادند - و قرین دولت متوجه باري گشته شانزدهم نشیمن هاي کنار تالاب که تازه اساس پذیر شده بود نزول اسعد یافت [1] - وچون فرخنده منازل بر وفق خاطر خواه در کمال نزهت و خوش آیندگي و دلکشي رو داده اشراف بر تالاب سبب مزید نزهت و صفاء نظر و حسن منظر آن شده موجب افزایش سرمایهٔ دل پسندي و نظاره فریبي گشته بود بی نهایت منظور و مرغوب

---

[1] در بادشاه نامه رقم شده که منازل کنار تالاب باري در عرض دو سال بصرف یک یک و چهل هزار روپیه صورت اتمام یافت *

آمده تفرج آن باعث نشاط و انبساط طبع همایون گردید - بنابر آنکه سرتا سر آن همایون بنیاد از الواح سنگ سرخ یاقوت رنگ اساس یافته بود به لعل محل موسوم گشت - بیست و سوم کنار تا لابی که طرح انداختهٔ روپ خواص است محل ورود مسعود شد - و عمارت آنجا که همگي از سنگ گلگون بنابر فرمان همایون اساس یافته بود فروغ نزول اشرف پذیرفت - و از آنجا به فتح پور و از فتح پور بدو کوچ عرصهٔ باغ دهره را که بنور منزل موسوم است در حقیقت منزل نور ساختند - بیست و ششم دی ماه مطابق هفدهم شهر شعبان سنه یکهزار و چهل و پنج کوکبهٔ اقبال شاهجهاني و نشان شوکت آسماني قرین دولت و سعادت جاوداني از باغ نور منزل متوجه دارالخلافهٔ عظمی گشته خدیو اعظم و مالک الملوک عالم بافر یزداني و شکوه ربّاني بر فراز فیل کوه پیکر فرخنده منظر بتمکین صاحبقراني متمکن شدند - و همین شاهزادهٔ جوان بخت دارا شکوه بطریق مقرره در عقب حوضهٔ فیل چون نور دیدهٔ مردم صاحب نظر قرار گرفتند - و از زر پاشي بحرین کف مبارک چون نیسان احسان آلهي زمین را در سیم و زر گرفته نثار چینان را از آز و آرزو بی نیاز ساختند - و باین روش شایسته داخل دارالخلافه شده ازین رو سرتاسر اهل آن مصر عزت فرق افتخار بر سپهر اعظم افراخته رخسارهٔ بخت مندي بر افروختند - و بمیامن مقدم فرخنده قلعه را نمونهٔ طور ساخته اول بارگاه چهل ستون خاص و عام که بتازگي از آذین جشن دو عید یعني عید سعید و وزن مبارک شمسي بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافت - آنگاه سر تخت میناکار گوهر نگار که مجمل توصیفش پیشتر نگارش پذیرفته از برکت پای سریر آرای آن سرور زیور میمنت بل افسر فرخندگي گرفت - نخستین امری که بشکرانهٔ فتوحات تازه آسماني و فیوضات بی اندازهٔ رباني مقارن این جلوس همایون عز صدور پذیرفت نهي زمین

بوس بود که بعد از منع سجدهٔ تعظیم چنانچه سابقاً مذکور گشت بنابر دلایل
امتحانیِ صوابگویان دولت و دین تجویز یافته بود و درینولا از راه اشتباه
بسجده ممنوع و مرفوع شد - و مقرر کردند که بجای تعظیم مذکور بعد از سه
تسلیم معهوده یک تسلیم دیگر بجا آرند - و دستور اعظم مامور گشت که بر
طبق این معنی فرامین مطاعه بحکام صوبجات قلمی نماید که همگنان در
وقت گرفتن فرمانها و خلاع بدین دستور عمل نمایند و بعد از انجام این
مجلس و فراغ تفرّج عمارات غسلخانه و حمام حریم حرم خلافت از خلوت
شاه برج صفوت و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرمودند - روز دیگر چون پرتو
حضور پر نور بر ساحت همایون انجمن عام و خاص که بانواع زیب و زینت
آذین و تزئین یافته بود گسترده روی سریر خلافت را روکش محلّ نیر اعظم
ساختند از شاهزادهای والا گهر گرفته تا سایر بندهای رو شناس همگی را
بعنایت خلاع پایهٔ افتخار و سرمایهٔ اعتبار افزودند - آنگاه مراتب مناصب
بعضی از امرا را باضافهٔ مناصب بر افراختند - از جمله مرتبهٔ معتمد خان باضافهٔ
پانصدی ذات بپایهٔ چهار هزاری هزار و دویست سوار رسیده - و راجه بیتهلداس
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی پذیرفت -
خلیل خان قراول بیگی بمنصب دو هزاری هزار سوار و هر کدام از باقیخان
و سر انداز خان بمنصب هزاری هزار سوار سربلندی یافتند - بهمن یار ولد
آصف خان بتجویز منصب پانصدی دو صد سوار مقرر گشت *

چون کریمهٔ ستوده شیمهٔ خان نجابت نشان شاهنواز خان که از روز
ازل شایان مسند آرائی صدر حرم مکرم شاهزادهٔ بلند اختر والا گهر سلطان
اورنگ زیب بلند اقبال آمده ازین رو سابقاً بسعادت نامزد نامی شده بود
مراسم معهودهٔ خواستگاری سمت ظهور یافته درینولا که بنابر مقتضای وقت
هنگام ارسال ساچق در آمد بتاریخ هفتم ماه مذکور در اسعد ساعات موازی

شصت هزار روپیه جواهر گرانبها و مرصع آلات ثمینه و مساوي مبلغ مذکور نقد و چهل هزار روپیه از انواع اقمشهٔ نفیسه بائینی که سزاوار این دولت جاوید قرین باشد مصحوب میر جمله و معتمد خان و مکرمت خان و خلیل الله خان بمنزل خان مشارالیه مرسول گشت *

جسونت رای بمنصب هزاري هشت صد سوار و فوجداريِ آنروی آب اکبر آباد سر افرازي یافت - و عبد الکریم بیگ برادر عبد الرحمن اتالیق عبد العزیز سلطان از ماوراء النهر آمده سعادت ملازمت یافت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر میناکار و منصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار و انعام بیست هزار روپیه اکرام پذیرفت - نهم ماه شاهد فرخنده سیمای هلال شوال بنابر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت ایما باشارت بر آورده آنرا از دور انگشت نما ساخت - و عموم اولیای دولت نامدار خصوص حاضران دربار گیتي مدار را دربارهٔ اقامت مراسم عیش و نشاط و شادي و انبساط تحریک نموده تهنیت و مبارکبادي داد - و درآن روز مبارک بادشاه دیندار اسلام پرور عیدگاه را از پرتو حضور منور ساخته احیای سنت حضرت خیر الانبیا بادای نماز مقرر نمودند *

یازدهم ماه مذکور موافق دوم شوال مزاج مبارک از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گراني پیرامون کالبد روحاني گشت - اطبای پایه تخت در تقلیل مواد بتصفیه و تلطیف و قلع ماده مفسده بحجامت کوشیدند - و صحت عاجل رو داده نظام عالم و عالمیان دیگر باره بحال معهود عود نموده سایر شاهزادهاي کامگار و امرای نامدار بدستوری که در حالت عارضه از روی استشفاء نذور و صدقات بیشمار باهل استحقاق مي رسانیدند الحال نیز بنابر شکرانهٔ حصول شفا بذل انواع خیرات نموده سایر نیازمندان بی سرمایه را بکمال تمنا و نهایت مراتب غنا واستغنا رسانیدند *

آغاز سال دهم جلوس مبارک و ورود مسعود در دارالخلافهٔ اکبر آباد بخیر و خوبی

Agra fort

درین فرخنده هنگام که سرور کشور چارم سپهر در عرض دوازده ماه بر بروج قلعهٔ چرخ مینائی استیلا یافته آهنگ قرارگاه اورنگ عظمت خویش نمود بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دوم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل دارالشرافت مقرشده از روی کسب شرف و نیک اختری بر پلنگ چارپایهٔ حمل مقر گرفت - نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبری که بکمتر از نه ماه چهل حصن حصین تر از حصن چنبری باکثر ممالک جنوبی بتسخیر نموده بخیریت و خوبی معاودت فرموده بودند - از میامن ورود مسعود ترکت افزای دارالخلافهٔ کبری شده همدرین ساعت سعادت پیرای فیروزی انتمای از نور حضور انور زینت افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای آن فرخنده بزم رنگین گشتند - و روی سریر میناکار گوهر نگار که بارگاه چهل ستون همایون از لمعان آن معاینه چون دیدهٔ مردم صایب بصیرت صاحب نظر از نور مردمک نظر بپیرایهٔ زر و زیور گوهر آرایش پذیر گشته در عین زیب و زینت دلپسند و نظر فریب آمده بود از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - درین حال سایر شاهزادهای والا گهر فرشته سیرت نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایکهٔ کرام موافقت نموده به تهنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشته و آینده که از عالم بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمده بود کما ینبغی پرداختند - و بشکرانهٔ حصول صحت مزاج وهاج آن فروزندهٔ تخت و فرازندهٔ تاج بمراسم ستایش و نیایش حضرت ایزدی اقامت نموده در باب ازدیاد مواد عمر

و دولت ابد بنیاد دست دعا بدرگاه واهب العطایا برافراختند - و حضرت ظل
آلهي اداى حق اقسام عواطف نامتناهي و سپاس این مایه مواهب بی
قیاس بافاضهٔ داد و دهش و بخشش و بخشایش نموده بنابر مقتضای مقام در
لباس کام بخشي کامرانیها بجا آوردند - و نخست پیشکش سرکار نواب تقدس
احتجاب ملکهٔ جهانیان بیگم صاحب مشتملبر تخت زرین منبت کار با دیگر
نفایس بقیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه از نظر اشرف گذشته آنگاه پیشکش
سه گانه در درج سلطنت ودري برج دولت اعني دارا شکوه و شاه شجاع و
مراد بخش مشتملبر انواع نوادر و جواهر بحري و کاني و مرصع آلات بمعرض
قبول در آمد - روز دیگر پیشکش علامي افضل خان بقیمت یک لک روپیه
و از میر جمله یک لک و شصت هزار روپیه و نصف ازین از شایسته
خان و دیگر امرا که تفصیل آن طولی دارد بمحل پذیرش وصول یافت *

روز دیگر سوم فروردي ماه آلهي خاندوران بهادر که درین یساق فرخنده
چنانچه در سیاق احوال سابق گذشته مصدر ابواب جانفشاني و افعال شاق
و مظهر انواع دولتخواهي در دفع اهل نفاق شده متصدي خدمات عمده
و ترددات نمایان آمده از دکن متوجه حضور پر نور شده بود سعادت زمینبوس
سدّهٔ عرش رتبه دریافته دو هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر و تصدّق گذرانید -
و بتازگي کمال مراحم عام بادشاه حقایق آگاه حقوق خدمت گذار در حق
آن سردار حقیقت شعار خاص شده مشمول انواع رعایت گشت - و سایر
خدمات پسندیده اش که از آنجمله بعد از کسر غنیم و فتح حصون تحصیل
هژده لک روپیه بود از زمینداران گوندوانه و امثال ایشان محسن و مستحسن
بندگان حضرت خدیو زمان افتاد - چه از زمان حضرت جنت مکاني
تا اکنون بلکه - از عهد عرش آشیاني نیز هیچ سردار کار گزار بیکدفعه دویست زنجیر
فیل از غنیم نگرفته بود - چون نوبت ملازمت بهمرهان خان مذکور رسید نخست

درویش محمد پسر ابراهیم عادلخان که در قلعه اودگیر بدست آمده بود بشرف زمین بوس پای تخت سر بلند گردید - و با روزیانهٔ مقرر در قلعه اکبرآباد مقر یافت - آنگاه سرداران عظام که در فوج آن عظیم الشان حسب الامر قضا نشان سعادت تعین پذیرفته بودند مثل راجه جی سنگه و مبارز خان و مادهو سنگه هاده و راؤ امر سنگه و امثال ایشان بترتیب مناصب از امتیاز دریافت شرف ملازمت اشرف مشرف گشتند - و همدرین روز دو صد فیل بابت پیشکش کوکیا بنظر انور درآمده ده لک روپیه قیمت فیلان مذکور مقرر شد - بعد آن فیل گجموتي بابت قطب الملک که بانواع ترغیب و ترهیب ازو گرفته یک لک روپیه را یراق زرین از جانب خود ساخته بود گذرانید - و آن جانور نیکو منظر تنومند کوه پیکر که در حقیقت اکمل و اجمل افراد نوع خود بود بغایت منظور نظر مشکل پسند و مختار خاطر ارجمند آمده ببادشاه پسند موسوم گردید و یک لک روپیه قیمت آن قرار یافت - و در همین روز برکت اندوز پرتو مراحم سرشار بر ساحت مراعات احوال خان دوران بهادر وغیره که در راه دولتخواهي از نهایت مرتبه جانسپاري و سربازي چیزی باقي نگذاشته ازین راه استحقاق و استعداد حق گذاري اندوخته بودند افگنده جملگي را بهمه جهت سرافراز ساختند - چنانچه نخست خان نصرت نشان را بخلعت خاص چار قب زر دوزي و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگي با زین و لجام زرین و فیل خاصه با ساز نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل برنواخته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند (و پرگنهٔ شجاعت پور از صوبهٔ مالوه که در خالصه شریفه چهار لک و پنجاه هزار روپیه حال حاصل داشت در وجه طلب منصب آن دولتخواه که ده کرور و هشتاد لک دام و بیست و هفت لک روپیه حاصل آن میشود تنخواه فرموده

اینجا از خالصه شجاعت پور

بخطاب نصرت جنگ نیز کامیاب نمودند - آنگاه از راه مزید مراتب مرید نوازي و فدوي پروري بل بنابر مقتضای کرم جبلي و جود ذاتي و طبیعي بر سر عنایت رباني رفته فرمودند که اگرچه از سایر بندهای بادشاهي در یورش مساعيِ جمیله بظهور رسیده همگي در هیچ باب کوتاهي نکرده اند لیکن کوشش آن عقیدت کیش از همه بیش بود - چنانچه در جمیع مراتب این نوازش بآن فدويِ ارادت کیش که در جانفشاني و سربازي در هیچ جا کوتاهي نورزیده منتی نیست بلکه بضرب شمشیر و زور سعي و تدبیر این‌مایه دولت بي پایان بدست آورده و این همه عواطف نمایان که در حق آن سردار جان سپار بظهور آمده سزاوار و شایان آن بود - و این پایۀ والا بمحض استحقاق و شایستگي یافته نه بمجرد تفضیل و افضال - و چون این مرحمت عمیمه که برداشت آن از ظرف طاقت انسان افزون و ادای شکرش از سرحد شهر بند امکان بیرونست از شیمۀ کریمۀ آن سرور سر زده آن سعادت سرشت را از اظهار این مایه خوشنودي و رضامندي که همانا باعث خورسندي خالق باشد ممنون بخت فیروز و محسود خلایق ساختند - درین مقام که جای گفتار نبود بلکه از غایت عجز گفتار زبان شکرگذار در کام نمي گشت بعد از ادای آداب معهوده در ضمن کمال مراتب تخشع و نیاز بر زبان آورد که امثال این کمینه بندگان کهنه را حد و یارای آن نیست که هرگاه بندگان حضرت ظل الهي از راه ذره پروري و مرید نوازي درباره محقر خدمتی که بمحض کار گذاريِ اقبال و تائید آنحضرت در پیش رفته باشد باین مایه مرحمت سرشار فرمایند در برابر آن بمقام شکرگذاري در آمده سپاس گذاريِ این مایه الطاف بی پایان بجا آرد مگر لطف حضرت بادشاهي گامی چند ازین بیش فرا پیش نهاده تقصیر بی زبانيِ این تهي مشت سرمایۀ شکرگذاري را عذر خواهي نماید - بعد آن راجه

جی سنگه را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ توپچاق معزز ساخته
هزار سوار بر منصب سابقش که پنجهزاري چهار هزار سوار بود افزوده
پرگنهٔ چانسو که که همسایهٔ وطن او بود و یک لک روپیه حاصل داشت
در طلب اضافه مرحمت فرمودند - پس ازآن مادهوسنگه بعطای خلعت
و اسپ و چهار صد سوار که سه هزاري دو هزار سوار باشد و امر سنگه ولد راجه
گج سنگه بعاطفت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار سرافرازي یافتند - روز دیگر منزل خان آصف صفات از میامن
مقدم سلیمان زمان رشک فرمای گلشن ارم گشته بنابر افزایش سرمایهٔ قدر
و مقدار آن سپه‌سالار با سایر شاهزادهای نامدار و مسند آرایان حریم حرم
خلافت نعمت خاصه همآنجا تناول فرموده همان روز مراجعت فرمودند -
آن خان قاعده دان بنابر شکرانهٔ قدوم سعادت لزوم بعد از مراعات رسوم
پا انداز و نثار و پیشکش نمایان از انواع نوادر و جواهر بقیمت پنج لک
روپیه از نظر اشرف گذرانید - درین ایام خیر انجام بهمه جهت بیست لک
روپیه پیشکش فراهم آمد *

درینولا از عرضداشت حاجي وقاص مخاطب بشاه قلي خان
معروض واقفان موقف خلافت کبری شد آنکه بهوپت پسر سنگرام
زمیندار جمون که سابقاً در سلک بندهای درگاه سمت انتظام داشته
همواره حسب الحکم کومکي فوجداران آن نواحي بود بنابر خود رائي
که لازمهٔ خود روي ست بخیال خام با متمردان آن حدود زبان یکی
داشت - چنانچه هنگام ملاقات فوجداران جمعی خودسر را بجهت دستیاري
و همپائي همراه خود مي آورد - و در خدمات مرجوعه تهاون ورزیده بنحوی
که مرضي خاطر باشد سر نمي کرد - تا آنکه در تاریخ مذکور شاه قلي
خان او را طلب داشته آن تمردکیش با پانصد تن از خویشان و هزار کس دیگر

ز سوار و پیاده و تفنگچي و نیزه دار و تیر انداز همگي آهن پوش و پولاد سلب فتنه پژوه فساد طلب باین انداز که یکبارگي معامله را بگرد گرداند ز مقر خود روانهٔ حضور شد - و چون خان مذکور از کیفیت آمدن او با بسیاری اعوان و انصار استشمام رایحهٔ فساد نمود دانست که سر فتنه گري دارد بآنکه فرصت نیافت که بقیه مردم خود را که به تهانه داريِ حدود و دیگر خدمات پراگنده ساخته بود حاضر سازد - ناچار جمعی را که در جوار جا داشتند بر سر خود جمع کرده منتظر کار گذاريِ انظار طالع سعد نشست - آن بد طینت بمجرد رسیدن پیش از آنکه کسی دست بر آرد چنگ ستیز بخونریزي تیز کرده بیدرنگ با همراهان شمشیر کشیده بازو بمقابلهٔ شیران بیشهٔ جنگ کشاد - مجاهدان میدان دین از کثرت اعدا و قلت اولیا نیندیشیده نصرت از تائید آسماني و اقبال حضرت صاحبقران ثاني خواستند - و بدفع دشمنان دین و دولت برخاسته رستمانه خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زدند - تا سه پهر روز مدار کاروبار بزد و خورد و گیرودار بوده آخر کار دود از نهاد و دمار از روزگار آن کافر کیشان کفران اندیش بر آوردند - و آن سر گروه اهل کفران را با سایر منتسبان و اقران او که همه هیمهٔ جهنم بودند بدرک اسفل فرستاده کم کسی ماند که در بازگشت او به بئس المصیر تاخیری افتاده باشد - و از اهل غزاء و جهاد میرعلي اصغر تفرشي بخشيِ کانگره و چند بختمند دیگر از سرخيِ خون شهادت و روسفیديِ دریافت این سعادت چهرهٔ سرخروئي بر افروختند - چون خبر این فتح مبین که باعث وهن و ضعف کفر و تقویت و نیروی دین شده بود بمسامع علیهٔ بادشاه دیندار اسلام پرور رسیده بنابر عطای جلدوی تقدیم این شایسته خدمت خان مذکور را از مرحمت خلعت و فیل و نقاره مستظهر و گران قدر و بلند آوازه ساختند *

از سوانح حضور پرنور باقیائی نامي برادر فتحائي مصنف که در فن

سخنوری طبع روان دارد و در تصنیف و تالیف نغمات بروش موسیقای یونان و فرس بی نهایت ماهر است و تصانیف خود را که بر وفق ریختهٔ طرز امیرخسرو و بنغمهٔ هوش ربای هند برآمیخته لهذا بغایت مرغوب و مطبوع مسامع و طبایع افتاده - چون دریںولا قصیدهٔ غرّا در مدح این خدیو سخنور نواز بنظم آورده معروضداشت لاجرم آن حضرت او را به بخشش بر نواخته شاهد احسان را در صورت وزن آن موزون بزر که پنجهزار روپیه بر آمد جلوه دادند *

چون این مصر جامع یعنی اکبرآباد که در جمیعت و جامعیت و معموری و کثرت عمارت ثانی و نظیر خود بر روی زمین ندارد و بازارها و کوچها بغایت کم عرض و جلو خانه بسیار کم فضا و تنگ ساحت دارد - و از کثرت آمد و شد مردم و افواج تابینان در اوقات ملازمت خصوص در عیدها و جشن‌ها آزار و اضرار بسیار بمردم می رسد - دیگر مسجد جامع که در خور عظمت و فسحت شهر و جمیعت مردم باشد درین شهر بنا نشد لاجرم بخاطر مبارک آوردند که این تنگی و کمی رفع شود - و بر طبق این عزیمت نافع امرارفع توقیع صدور یافت که مهندسان اصطرلاب نظر در پیش دروازهٔ قلعه میدانی بهیئت مثمن بغدادی که قطرش یکصد و هفتاد ذراع بادشاهی باشد اساس نهند چنانچه در هرضلعی از دو ضلع اطولش چهارده حجره و ایوانی در پیش آن و در هر ضلعی از اضلاع باقی پنج حجره که مجموع پنجاه و هشت باشد سوای ایوانها صورت وقوع پذیرد[1] - بنابرین معماران چابک دست در همان موضع نخست طرح چوک بوضع مذکور انداخته بیدرنگ در ساعت مختار رنگ ریختند - و چون مسجدی عالی اساس که سابق بر ساحل رودبار جون چنانچه

---

[1] در بادشاهنامه نوشته که در ضلع طویل چهارده حجره و در ضلع قصیر پنج حجره طرح افگندند *

مذکور گشت طرح انداخته بنای آنرا از زمین بر آورده بودند و بنابر فرط اهتمام بعمارت روضهٔ منوره اتمام آن موقوف مانده بود معهذا از وسط معمورهٔ شهر لختی دوری داشت لهذا بخاطر مبارک آوردند که در یک طرف چوک مسجد جامع بنا فرمایند - درین حال نواب قدسي القاب شاهزادهٔ فرشته سیرت حورا طینت صاحبهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب که پیوسته در پی افاضهٔ خیرات و مبرّات بوده همگي نیت بر بنای ابنیهٔ خیر و بقاع بر مصروف دارند از حضرت خلافت در خواه تفویض احداث این پرستش‌گاه ایزدي نمودند - (بنابر کمال عنایتی که خدیو اعظم نسبت بدآن ملکهٔ عظمی دارند ناچار توقع مذکور را مبذول داشته بنای آنرا به متصدیان سرکار شریفهٔ آن مهین بانوی کبری باز گذاشتند - و آن کار گزاران دیانت شعار از روی تدّین نهایت اهتمام درین باب مصروف داشته نخست از جمله اراضي آن بقعهٔ شریفه ارضی که بخالصه متعلق نبود مالکانرا بر وفق حصول مراضي همگنان بطیب قلب راضي نمودند - چنانچه برخی را ده پانزده نرخ وقت افزوده تسلّي بخشیدند - و باقي را که خواهش قیمت نداشتند منزل بهتر و با نزهت تر در عوض داده خرسند ساختند) - آنگاه بساعتی سعد رنگ بنای خیر مذکور که بدین دستور از نخست اساس آن بر تقوی و بر نهاده شده برین نمط ریختند - طول یکصد وسي ذراع بادشاهي و عرض صد و فضای صحن هشتاد ذراع مشتملبر سه گنبد عالي در سمت قبله و پنجاه ایوان در اضلاع باقي - امید که تا بنای دار دنیا پایدار و ثابت بوده ثواب این ابنیهٔ خیر بروزگار آن صاحبهٔ زمان واصل و عاید باد - و چون رفع تنگيِ کوی و بازار که علّت تخریب خانهٔ چندین هزار بندهٔ خدا مي شد مستلزم تصدیع مردم بود لاجرم نظر بر صلاح حال رعیت ازین امر اغماض عین روی داد - و بیست ونهم ماه که دانشوران و سخن سنجان پای تخت همایون بخت

در انجمن حضور سراسر نور بر طبق دستور معهود سعادت بار دریافته شرف قرار داشتند و از هر جا سخن سر شده از هر در گفت و گو درمیان بود - اتفاقاً بتقریب ذکر روش سلوک یکی از متصدیان شغل دیوانی صوبجات مذکور شد که آن دشوار معامله بغایت عرصهٔ کار بر مردم تنگ کرده و مهمات سخت گرفته - آنحضرت فرمودند که این معني موافق آئین کارگذاري نیست چه سخت گرفتن کارها و تنگ کردن ساحت امور باعث آن مي شود که سستي و فتور در اساس پیشرفت کارها افتد و عرصهٔ ملک بر فتنه و فتنه گران فراخ گردد - چنانچه در عهد ولایت حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجه باوجود آنکه آنحضرت خلیفهٔ محق و امام مطلق بوده بر وفق قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحابه کار فرمای برحق و باحق بودند اصلا کار موافق مدعای آنحضرت پیش نرفت - چه آنحضرت در هیچ امری از امور دنیا و دین دقیقه واری تجویز مساهله نفرموده یک لمحه مسامحه روا نمي داشتند - و اهل دنیا که نقطه مقابل دین و طرف آخرت بل في نفسها باطل مطلق است طالبان حق نیستند و این معني در مذاق ایشان تلخ و ناگوار بوده برداشت آن شاق و دشوار مي آمد - لاجرم حق صرف را بر نیافته به پیرایه باطل محض شتافتند و تحریک سلسلهٔ فساد نموده فتنها بر انگیختند - درین حال سلالهٔ سلسلهٔ علیهٔ علویه و وارث ولایت حقّهٔ مرتضویه اسوهٔ اهل حال و قال قدوهٔ ارباب عز و اقبال میران سید جلال که جمال حسب و نسب را بخال کمال فضل و افضال مزین دارد معروض داشت که آنحضرت خود نیز این معني را صورت بیان داده اند که دار دنیا بدو پا قایم است یکی حق و دیگری باطل - من خواستم که آن دار را که قیامش بمدارا وقوع دارد تنها بپای حق ایستاده دارم اصلا معامله قوام نپذیرفت - حضرت بادشاه حقایق آگاه که طبع اقدس دقیقه رس

آنحضرت بکار فرمائي حدت ناخن دریافت از هیچ نکته بی تفتیش نمي گذرد فرمودند که درین مقام جای ایستادگي خرد است - ازین کلام فیض نظام چنان لازم مي آید که از وقت آنحضرت گرفته تا بمبداء فطرت ابوالبشر علیه اسلام احیانا پای باطل نیز درمیان بوده باشد و حاشا که آنحضرت را ازآن کلام این معني منظور بود - درین وقت چندی از فیض یابان حضور پرنور آنرا بتاویلات دور و دراز ظاهر نمودند چنانچه هیچ کدام دلنشین و خاطر نشان نیامد - و در آخر کار خود فرمودند که این کلام را برین وجه تاویل باید نمود که در عهد برکت آئین حضرت خاتم النبیین مدار برحق محض بوده پیش رفتن امور درآنحال بنابر آن بوده که بمیامن وجود مسعود آن موید بتائید آسماني اهل آنزمان راستي و درستي وحق پژوهي و حقیقت طلبي دیگر داشتند - و دلهای همگنان در آن محل باوجود صفوت جبلي وصفای فطرت از پرتو صیقل مواعظ و نصایح آنحضرت جلا و صفای کلي پذیرفته خلاف حق و صدق بر آن قرار نمي گرفت بلکه بطلان و ناصواب درآن راه نمي یافت - لهذا تنسیق امور بر وفق نفس الامر میسر مي شد و حق مطلق کما ینبغي از پیش مي رفت - و برین قیاس در زمان حضرت خلفای راشدین که بمقتضای قرب عهد رسالت معاینه مانند ساعت بعد از غروب آفتاب که بتاثیر پرتو آن دمی چند اثر فروغ باقیست و رفته رفته بظلمت مي گراید بواطن اهل آنزمان نیز هنوز از یمن تاثیر نیر اعظم اوج نبوت نوراني بوده زنگ غفلت برآن دست نیافته بود - و چون بتدریج احوال زمانیان دگر گون شده یکبارگي بعد مطلق از عهد آنحضرت در مابین اتفاق افتاد و زنگار ظلمت بر قلوب ابنای روزگار استیلا گرفت چنانچه کار بجای رسیده که ظلم پیشگان ظلمت سرشت اطفای نور وجود خلیفهٔ برحق اعني حضرت ذوالنورین نمودند - در خلال این حال خلل درمیان استقامت

حق و حقیقت راه یافته اقامت دنیا بر پای حق دست نداد و ازین رو حضرت امیر را این معني که مطلوب آنحضرت افتاده بود میسر نه شد و قرار داد خاطر عاطر آن سرور حق پرور صورت نه بست - چون این توجیه وجیه بسبب تدقیق آن حضرت رو نمود همگنان از برکت غور و خوض آن خسرو عقیدت اندیش دقیقه یاب بکنه این دقیقه رسیدند و باتفاق کلمه اقرار نمودند که این کلام را بهتر ازین تاویلی نمی توان کرد *

وقایع اردي بهشت چون مقتضای خاطر عاطر بندگان حضرت خلافت مکان آن بود که کار خیر شاه داماد تازه عروس نوجواني و جوان بختي اعني بادشاهزادهٔ اقبال نصاب دولت نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر در حضور اشرف وقوع یافته طوی داماديِ آن بلند اختر ازین رو سرمایهٔ مزید شادي ومبارکبادي اندوزد - بنابرآن آن والا نژاد که حسب الامر اعلی از دولت آباد متوجه دارالخلافهٔ کبری شده بودند در اسعد ساعات این روز برکت افروز نزدیک بمقصد رسیدند - و در باغ نور منزل که همیشه هنگام قدوم اسعد منزل نور مي شود منزل فرخنده گزیدند - درین وقت بندگان حضرت از روی اظهار کمال مرتبه مرحمت و اشفاق بل بتحریک نهایت مراتب خواهش و اشتیاق آغاز انبساط و اهتزاز نموده شوق نامه رقم فرمودند - و این رباعيِ کلیم را بخط اشرف ارسال داشتند * * رباعي *

با مژده اگر زود در آئي چه شود
یا تاخته پیش از خبر آئي چه شود
زود آمدنت نظر بشوقم دیراست
از زود اگر زود تر آئي چه شود

و چون آن برگزیدهٔ ایزدي در لباس این مایه مرحمت بیقیاس باصدار نامهٔ مباهات ابدي شاهزادهٔ اقبالمند را نواخته آن سعادت پیوند را برین سر

ممنون بخت جاوید ساختند - آن ارادت منش ادب اندیش نخست سپاس عواطف بیکرانهٔ خدیو زمانه حسب الامکان بدعای دوام دولت و مزید عمر جاوید آنحضرت ادا نموده آنگاه تسلیمات و سجدات غائبانه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - و بندگان حضرت نظر بافزایش درجهٔ احترام و برداشت آن منظور انظار عنایت حضرت پروردگار مقرر فرمودند که شاهزادهٔ جوان بخت فرخنده فرسلطان مراد بخش بلند اختر آن شاهزادهٔ والا گهر بلند اقبال را استقبال نماید و یمین الدوله و امین الملت آصف خان سپه سالار و خان نصرت شعار خان دوران بهادر نصرت جنگ و علامي افضل خان دیوان کل و خان علوي نسب سید خان جهان و شایسته خان و جعفر خان و میر جمله بخشي و موسوي خان صدر الصدور و دیگر امرای عظام و سایر ارباب مناصب والا در رکاب برکت نصاب شاهزادهٔ عالمیان بپذیره شتافته خود را پذیرای سعادت اطاعت امر عالي و شرف استقبال کوکبهٔ جاه و جلال آن درخشنده کوکب برج عظمت و جلال نموده همراه موکب سعادت بدربار سپهر مدار پیوستند - و دو پهر یک گهري از روز مذکور گذشته استلام رکن و مقام کعبهٔ اماني و امال بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه برسبیل نذر و موازيِ مبلغ مذکور بطریق نثار گذرانیدند - و بعد از ادای مناسک مقرره و مراسم معهوده بندگان حضرت بتحریص عاطفت بی پایان آغوش شوق کشاده آن سرمایهٔ آرام خاطر و اطمینان قلب را که شایان انواع عنایات نمایان بود در کنار رافت کشیدند - و مدتی مدید آن نوگل گلبن امید را همچنان در بر نگاهداشته در عین مواصلت همانا ذخیرهٔ ایام مهاجرت دوري ضروري بر میداشتند - و بعد از اظهار اقسام تفقد و دلجوئي آن سزاوار انواع عواطف عمیمه را در لباس عنایت خلعت خاص که فرد کامل مرحمت است بسرافرازي اختصاص بخشیدند و در همین انجمن

والا نظام الملک که خان زمان او را از ساهو گرفته بخدمت شاهزادهٔ عالمیان آورده بود سعادت ملازمت اشرف دریافت - و بسید خانجهان حواله شد که او را در قلعهٔ گوالیار با دو نظام الملک دیگر که یکی در عهد اکبر بادشاه از قلعهٔ احمد نگر و دیگری هنگام فتح دولت آباد بدست آمده بود یک جانگاهدارد *

روز دیگر که انجمن جشن وزن شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر بزیب و زینت نظر فریب کمال آراستگي داشت مبلغ ده لک روپیه بجهت سامان طوی دامادي آن شاهزادهٔ جوان بخت مرحمت شد - و چون سابق در سرانجام لوازم جشن عقد و زفاف بادشاهزادهٔ معظم و شاهزادهٔ اوسط و اکرم نواب قدسي القاب بیگم صاحب متصدي و متکفل سامان هر دو طوی عظیم شده بودند درین مرتبه نیز بندگان حضرت تجویز این معني بفرموده مقرر ساختند که متصدیان سرکار شاهزادهٔ عالم و عالمیان خود سرانجام دربایست وقت نمایند *

بیست و چهارم ماه از واقعات منهیان ممالک جنوبي بوضوح پیوست که خان زمان بهادر از دولت آباد بنابر طغیان امراض مختلفهٔ دیرین طبل رحیل کوفته بجوار سرمنزل رحمت ایزد تعالی ارتحال نمود - بندگان حضرت از روی کمال قدرداني و حقداري بر فوت آن عقیدت کیش ارادت اندیش که از سایر خانه زادان در دلیري و سپاهگري و کار طلبي و معامله فهمي بهمه وجوه بیش و از همه جهت در پیش بود متاسف شدند *

از سوانح این ایام فتح ولایت ارجینیه [1] است و بقتل رسیدن پرتاب زمیندار آن سر زمین و کیفیت این معني مبهم آنکه چون عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با تابینان خود بر سر او لشکر کشید باقر خان نجم ثاني از صوبهٔ اله آباد حسب الامر اعلی بخان فیروز جنگ پیوست -

---

[1] از ولایت او جینیه این جا آن محال صوبهٔ بهار مراد است که زیر حکومت راجه بهوجپور بود *

و فدائي خان از گورکهپور که جاگیر اوست بحکم کار طلبي طلبگار پیشرفت معاملهٔ ولي نعمت حقیقي آمده بی حکم داخل لشکر آن خان عظمت مکان شد - و آن هر سه سردار کار گزار بهم پائي یکدیگر بسمت بهوجپور که حاکم نشین آنحدود ست متوجه شدند - و نخست قلعهٔ قصبه را که نهایت مرتبه حصانت داشت و پرتاب مقهور آنجا تحصّن گزیده بود از روی کمال استقلال بحیطهٔ محاصره در آوردند - و سرانجام قلعه کشائي چنانچه حق مقام بود نموده کار برآن باطل ستیزان تنگ گرفتند - باوجود این معني بنابر استحکام و استواريِ حصار و آراستگيِ آن بجمیع اسباب قلعداري و بسیاريِ آذوقه و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و وفور مردان کار و فرط کشش و کوشش که از طرفین داد مردمي و مردانگي میدادند و از ستیز و آویز یکدیگر کام خاطر مي گرفتند درین عرض آن قلعه بگرفتن نگرائیده طول مدت بشش ماه کشید - کوتاهي سخن در آخر الامر از عدوبندي و قلعه کشائيِ اقبال و مساعيِ جمیلهٔ دولت خواهان آن حصن حصین بحوزهٔ تسخیر درآمده گروهی انبوه کشته گشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - و پرتاب اوجینیه مقهور و مغلوب و منکوب از بیم اولیای دولت قاهره با عیال و اطفال خود را بحصار قدیم بهوجپور رسانیده آنجا متحصن گردید- و خان فیروز جنگ با سایر سرداران بنابر مقتضای وقت که از آنجمله فتح حصاربندهای قلوب غنیم بود بهجوم افواج رعب و هراس و کسر سطوت و صولت اهل خلاف شده بشدت و حدت بیقیاس ارباب وفاق بعد از استخلاص حصن مذکور نخست دست از عدو بندي بازداشته بکشور کشائي و قلعه گیري در آمد - و ده حصن منیع حصین ازآن سر زمین که هیچ یک پای کمي در حصانت از بهوجپور نداشت بضرب شمشیر و زور تدبیر فرا دست آورده بسي زیاده سران را از پای در آورده بر خاک هلاک افگند -

خصوص در تسخیر قلعهٔ تربهاک یعني سه برج که بعد از قلاع مذکور مستخلص گشت جمعی انبوه را پی سپر ساخت - و زبردست خان و صوفي بهادر حسب الامر سردار بفتح قلعهٔ کالاپور شتافته بعد از محاصرهٔ یک ماه آنرا به کشش و کوشش تمام مسخر گردانیدند - و از آنجا سرداران باتفاق یکدیگر مظفر و منصور رو بدفع آن مقهور نهاده حصار بهو جپور را از سر غلبه و استیلای تمام درمیان گرفتند - و در سدّ مداخل و مخارج و تضییق اطراف محاصره کوشیده آنچه در قوت و امکان سعي بود بفعل آوردند - و درونیان نیز در مقام مدافعه و ممانعه شده ثبات قدمي که نظر بحال ایشان از سرحد احتمال عقلي بیرون بود بکار بردند - چنانچه مدتی بهادران عسکر منصور را بآن مایه کشش و کوشش نگاهداشته خیره چشمي و چیره دستي از اندازه گذرانیدند - و عاقبت دلیران تهوّر شعار بقصد یورش سورن انداخته راه حصار برداشتند و رفته رفته خود را بدروازه رسانیده در قلع بنیاد و قمع اصل آن بد نهاد همت بروجه اتم گماشتند - و پرتاب زمیندار مخذول بنابر فرط بیباکي با بیباکان اوجینیه از عقب فیل جنگي که باو مانده و بسیار سخت رو و سرشخ بود خود را تا دروازه رسانیده دمی چند تاب صدمهٔ بهادران آورد - و با جمعی از خیل سعادت که تهور ورزیده بدرون ریخته بودند در آویخته بعد از اندک زد و خوردی شکست خورده از میان بدر زد - و بعمارتی که تازه درون آن حصار ساخته بود پناه برده حصاري شد - و دو زنجیر فیل نر و ماده و نقارّه و نفیر که همراه داشت بدست بهادران افتاد - و درآن دار وگیر که در درون قلعه رو نمود دو پسر زبردست خان مظفر بیگ و فریدون بیگ بعد از نمایش دست برد بالا دست جان از بحر فنا بیرون نیاورده گوی سعادت شهادت بدر بردند و سرمایهٔ سرخروئي و نیکو سرانجامي خود و روسفیدي و بهبودي حال

و مآل پدر آماده ساختند - و چندین مرد مردانه نیز گلگونهٔ خون جراحت نمایان بر رخساره کشیدند - و هواخواهان اطراف آن خانهٔ استوار را که جای التجای پرتاب بود محاصره نموده درونیان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و از یک پهر روز دوشنبه پانزدهم اردي بهشت تا صبح روز شانزدهم از طرفین میان مردان کاري هنگامهٔ مجادله و مقاتله گرم بازاري داشت - و در عین این گرمي آن خیره سر کوتاه نظر که بنابر امید سود سودای فاسد خسران دنیا و آخرت اندوخته بود بحملهای پی در پی ارادهٔ دور از کار نمود که درمیانه راه فرار کشوده خود را بکناری کشد - و لیکن از سخت کوشي و تنگ گیریٔ دلیران قرار داد خاطر ناقص صورت نمي بست - و هر بار تن بعار فرار داده چون اختر راجع بمقر نحوست خویش بازگشت مي نمود و چندی از همراهان را بکشتن سپرده خود جان بدر مي برد - و در آخرکار که عرصه بسیار تنگ شد نیت جوهر نمائیٔ جمعیت یعني قتل عیال و اطفال که راجپوتان آنرا جوهر خوانند چنانچه مکرر گذشته در خاطر شکسته بست - و چون باین اراده قرار کشته شدن بخود داده نخست برسر جوهر نمودن آمد براهنمائیٔ صواب گویان لختی از نخوت واستکبار فرود آمده راه فروتني و انکسار گرفت - و کس نزد خان فیروز جنگ فرستاده زینهار جوی شد - و لیکن از زور آزمائیٔ قلق و اضطراب تا رسیدن جواب تاب صدمات متواتر بهادران نیاورده سیماب وار آهنگ فرار نمود - واز کوتاه نظري عریان شده خواست که درین لباس با زن خود بیرون رود - اتفاقاً خواجه سرای که در ملچار سمت مفر او مقر داشت آن عاري لباس ننگ و عار را که خلع خلعت حمیت و غیرت از خود نموده مي خواست که با یکجهان خواري و بی اعتباري با ناموس خود فراري شود زنده با زنش بدست آورده نزد خان فیروز جنگ برد - وآن منزل نیز در قبضهٔ تصرف آمده اکثر اموال او بچنگ

سپاهیان افتاده او با زن زندانی گشته سایر پیروانش پیشتر بطبقهٔ زیرین سقر روانه شدند و محبوس مطمورهٔ درکات بئس المصیر گردیده آنجا مقر جاوید گرفتند - و آن حدود از شر وجود ناپاکان بیباک پاک شده رعایای اطراف و متردّدین طرق از دست تغلب و راهزنی ایشان رستند - و چون خبر این فتح مبین در تاریخ مذکور بمسامع علیّهٔ ایستادهای پایهٔ سریر اعلی رسید بی توقف امر اعلی بقتل آن خود سر صدور یافت - و زن و مالش در جلدوی این شایسته خدمت نمایان بخان فیروز جنگ مرحمت شد - و آن سردار مروت شعار اکثر آن اموال را از سپاهیان بازیافت ننموده پشیزی از هیچکس نگرفت و زنش را در دایرهٔ اسلام آورده بحبالهٔ ازدواج شرعی نبیرهٔ خود گرفت *

انعقاد انجمن طوی عقد زفاف شاه داماد نوعروس جوان بختی و تازه جوانی اعنی خرم بهار گلشن دولت صاحبقرانی و نونهال سرابستان اقبال شاهجهانی شاهزادهٔ والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دریا دل و بیان سوانح ابدی اتصال

کار گذاران عالم بالا یعنی پیشکاران کارخانهٔ قضا و قدر ایزد تعالی که پیوسته در پی بسیج ناگزیر وقت و دربایست حال این دولتکدهٔ والا افتاده مادهٔ مزید بخت و اقبال خداوند این جاودانی دولت خدا داد آماده می سازند - و همواره پیشنهاد خاطر عاقبت بین فرجام نگر ایشان آنست که این

معني در هر صورت که زیاده رو دهد پیشتر و بیشتر بسرانجام آن پردازند - و چون بار و دوحهٔ وجود برومند آن برگزیدهٔ حضرت واجب الوجود را بکثرت فروع و اغصان یعني تعداد اولاد امجاد که اهم آن مهمات است تقویت و برومندي ابد داده اند ظاهر است که مراتب کیفیت و کمیت ثمره که نتیجهٔ وجود شجرات بر پیوند فروع آن پیشتر مترتب مي گردد لاجرم بر وفق مقتضای وقت و موسم در تربیت مقدمات آن کوشیده فصل بفصل مساعي جمیله درین باب بذل مي نمایند - چنانچه سابق از روی کمال تفضل و افضال بنابر حصول آمال سایر کامل نصیبان این عهد تا ابد که از میوهٔ مراد آن بکام مي رسند و از ظل ظلیلش بهرهٔ حیات جاوید برمي دارند مکرر بتهیهٔ لوازم این کار خیر پرداخته اند و کاروبار عالم و عالمیان درین ضمن ساخته - درینولا که هنگام پیوند سرسبز شاخچهٔ دوحهٔ اقبال بی زوال و گرامي اصل اصیل این حدیقهٔ دولت بی زوال در آمده بود یعني وقت وصلت شاهزادهٔ جوان بخت سعادت مند اعني بالغ نصیب فطرت خدا داد کامل نصاب طالع ازل آورد و مادرزاد سلطان اورنگ زیب عالیقدر والا نژاد که در حقیقت سرویست زینت افزای گلستان دولت و اقبال و نونهالیست از سرابستان جاه و جلال با تازه نخلی از ریاض سیادت واجلال در رسیده بود و اسباب مقدمات آن در عالم علوي دست بهم داده و درین عالم نیز سایر مراسم و لوازم وقوع آن چهرهٔ ظهور برافروخته و ساعت مختار که حالت منتظره بود انواع استسعاد اندوخته - بنابرین مراتب بتاریخ شب دو شنبه بیست و نهم اردي بهشت ماه مطابق بیست و دوم شهر ذي حجه سنه یکهزار و چهل و شش هجري که هنگام اقامت رسم حنابندي بود از منزل خان نجابت نشان شاهنواز خان حنا و لوازم آن بساز و آئینی که سزاوار این دودمان خورشید مکانت آسمان

مکان و درخور سلسلهٔ صفیه صفویه باشد آوردند - و در غسلخانهٔ سپهر نشانه محفل حنابندي انعقاد یافته بانوان قاعده دان بدستور معهود انامل سایر بندهای درگاه را چون انگشت شمع فروزان از پرتو این نشاني نوراني ساخته سرانگشت آن نوجوان را رنگ عناب خندان پسته لبان دادند - و مالهای زرتار و سیمکش که روکش انوار تار شمع بل رشک علاقهٔ دستار مهر انور بود بران بستند - و سایر رسوم دیگر از قسمت فوطهای زربفت و انعام کدبانوان بوقوع پیوست - و شب آیندهٔ آن ساعت مختار بجهت عقد و زفاف فرخنده چهار گهري پیش از بامداد اختیار شده سوشام نخست آن سرافراز عنایت بی پایان را بمرحمت نمایان سروپای گرانمایه مشتملبر خلعت فاخره با چار قب زر دوزي و دو عقد مروارید شاهوار سرمایه افتخار بخشیدند - و اعطای شمشیر مرصع و ازآن جنس پردله و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو سر اسپ تبچاق مزیّن بزین مرصع و طلای ساده و فیل خاصگي با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی ضمیمهٔ مراحم عمیمه گردانیدند - آنگاه بدست مبارک سهرهٔ مروارید غلطان و لولوی درخشان که همانا خرمنی بود از در ثمین بل از خوشهٔ پروین فراهم آورده برسر فرخنده فر آن والا گهر بستند - و تارک مبارک آن درة التاج خلافت هفت کشور را که همانا نازل منزله ماه منیر در منزل ثریا بل مهر انور در برج سنبله بود روکش سپهر پر اختر گردانیدند - و در وقت رخصت مقرر گردانیدند که قرة العین اعیان خلافت جاوید سلطان مراد بخش با سایر ارکان دولت و امرای عظام و ارباب مناصب والا از راه تعظیم شاهزادهٔ رفیع القدر عظیم الشان همه جا همراهي گزینند - و از روی نهایت عنایت اکتفا بدین نوازش ننموده خود بدولت و سعادت کشتي سوار منزل خان سعادت نشان شاهنواز خان را شش گهري ازآن لیلة القدر مانده بپرتو حضور پر نور رشک فرمای منازل قمر

وغیرت بیت الشرف مهر انور ساختند - و از فر قدوم همایون و به یمن قدم مبارک که تاج تارک سرافرازان است فرق افتخار سرمد آن خان والا مکان را باوج طارم فرقدان بر افراختند - و در همان ساعت مختار بحضور انور عقد آن خجسته پیوند ارجمند بسته ابواب مزید میمنت و برکت جاوید بر روی همگنان کشادند - و درآن فرخنده شب سرتاسر زمین دارالخلافهٔ مبارک خصوص از پای درشن برکت مسکن و طرفین ساحل رودبار جون و عمارات و باغات اطراف و ساحت میدان حریم دولتخانهٔ والا تا منزل شاهنواز خان همه جا از نور چراغان که بطرح نقاشانه چراغ افروزي شده بود نمودار وادئي صحن ایمن و نور کوه طور گشت - و فضای هوا از در و بام دارالخلافه گرفته تا سقف چرخ اخضر از گل افشان انواع آلات آتشبازي که بستاره بازي در آمده بود همه را نثره و ثریا فرو گرفت - و از نور ماهتابي که همانا در هر گوشه آفتابی جهانتابي از سر گرفته بود فرسوده کتان ماه منیر مهتابي شد - و فرط اهتزاز تماشای چرخي و گلریزان که جهانی را از جا در آورده بود سپهر خمیده پشت را از سر نو بچرخ و سماع در آورد - مجملاً ازآن لیلة القدر نشاط عالم و نوروز انبساط عالمیان تا چند روز هنگامهٔ خوشحالي وفارغبالي اسافل و اعالئ اهالي دارالخلافه گرمي داشت - و خاص و عام داد دل و کام خاطر از داد و دهش و بخشش و بخشایش داده گرو عمر رفته و آینده گرفتند - و خصوص اهل رود و سرود که ساز سور و سرور ساخته براست کردن برگ عیش و عشرت پرداخته بودند چهرهٔ غنا افروخته سرمایهٔ استغنا اندوختند - و سخنوران و ثنا سنجان درگاه والا که بمقتضای مقام قصاید تهنیت آمود در سلک نظم کشیده بودند صلهای نمایان یافته بنهایت مرتبهٔ تمنا واصل شدند - از جمله طالبای کلیم در تاریخ آن فرخنده طوی قطعهٔ بنظم در آورده معروضداشت *

نظم

جهـــان کرد سامان بزم نشـــاطی
که گلبانگ عیشـــش بگردون رسیده
قران کرده سعـدین دولت بنحوی
کزینـــان قران چشـــم عـالم ندیده
فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بختش
سزاوار تـــائیـــد جاویـــد دیـــده
نهال برومند شاهي کـــه دولـــت
چو اقبـــال در سایه اش آرمیـــده
خرد گفـــت تاریخ جشن زفافـش
دو گوهر بیک عقد دوران کشیـــده

پنجم خورداد خان سعادت پیوند شاهنواز خان پیشکشی در خور قدر خود مشتملبر جواهر نوادر و نفایس امتعه هر مکان بنظر انور خدیو هفت کشور گذرانید - و باین روش حق شکر آن مایه نوازش بیکرانه که والا حضرت خدیو زمانه در آن لیلة القدر عیش و عشرت پرتو یمن قدوم انور و برکت قدم اسعد بر منزل او گسترده اورا بلند پایه و عظیم منزلت نموده بودند و سرمایۀ مفاخرت سرمد و مباهات جاوید او آماده نموده حسب المقدور ادا نمود - چه بنابر پاس مراتب رسم معهود و آئین مقرر که از نهایت مرتبه شرم و آزرم ناشي است آن شب در حجاب اختفا و پردۀ احتجاب مانده سپاس این مایه عنایت بیقیاس بجا نیاورده بود بعد از تقدیم آداب معهوده درین صورت ادا نمود - و بندگان حضرت سایۀ عاطفت برعایت جانب آن

خان عقیدت نشان و ملاحظهٔ خاطر شاهزاده بر پذیرش موازي یک لک روپیه از آنجمله گستردند *

ششم ماه مذکور منزل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از پرتو قدوم سعادت لزوم بهره‌ور شد - و مراتب آرایش و پیرایش آن محفل بهشت آئین که در عالي منزل بادشاهزادگي آنحضرت انعقاد یافته بود از برکت حضور آن خدیو عالم افزایش پذیرفت - شاهزادهٔ سعادت منش نخست اقامت رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده و پیشکش نمایان از جواهر وغیره کشیده موقع قبول یافت - آنگاه حسب الارشاد والا سایر ارکان دولت و اعیان حضرت را بموجب ذیل مخلع ساختند - یمین الدوله آصف خان سپه سالار دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع - دستور اعظم افضل خان و خان دوران و سید خانجهان خلعت فاخره با چار قب زردوز - چندی از عمده‌های درگاه گیتي پناه خلعت با فرجي - و چندین تن از بندهای روشناس به خلعت تنها - درین روز شایسته خان خلف یمین الدوله آصف خان سپه سالار از تفویض صوبه‌داري بالا گهات بجای خان زمان سعادت اندوز شده مامور گشت که قبل از شاهزادهٔ بلند اقبال بدولت آباد رسیده نیابتاً به نگاهباني آن حدود پردازد - و همدرین روز پیشکش اسلام خان صوبه‌دار بنگاله مشتملبر چهل فیل نر و ماده از آن جمله هفت زنجیر مزین به یراق سیمین و پنجاه اسپ تانگن ابلق با دیگر نفایس آن ملک از نظر اشرف گذشت *

هفدهم خان دوران بهادر نصرت جنگ بعنایت خلعت و شمشیر خاصگي و فیل والا مرتبه شده و از مرحمت اسپ یکران دولت و کامراني بی پایان زیر ران آورده لگام کام بدست آورده - و معزز و مکرم رخصت مالوه یافته مامور شد که از راه ولایت بندیله راهي گشته در

تنبیه و تادیب فرقهٔ ضالهٔ بندیله که پرتهي راج نام خورد سالی از اولاد
ججهار مقهور بدست آورده خمیر مایهٔ فساد و شورش ساخته اند کماینبغي
سعي و کوشش مبذول دارد - درین تاریخ شاهزاده والا گهر سلطان محمد
اورنگ زیب بهادر طاوسی طویغون که قطعاً نقش و نگار ملون مقرر والوان
مطوق مطوس نداشت از نظر مقدس گذرانیده مشاهدهٔ آن طایر عجیب
منظر نایاب موجب اعجاب همگنان گردید - و آن جانور بدیع الوجود عدیم
المثل در جنگل اسلام آباد یافته شده بود و یکی از اهالي آنجا بتحفگي
نزد شاهزاده عالیمان آورده - بنابر آنکه تا غایت طاؤس سفید بنظر اشرف
درنیامده بود بسیار غریب نما گردید - دهم ماه مذکور بوضوح پیوست
که باقرخان نجم ثاني صوبه‌دار اله آباد که سپاهي صاحب تردد بود
باندک مایه عارضهٔ جسماني به فسحت آباد عالم رحمت رحماني
شتافت - و سید شجاعت خان بارهه بعنایت خلعت و شمشیر و فیل
و منصب چهار هزاري ذات و سوار سر افرازي یافته رخصت صوبهٔ
مذکور شد *

درین ایام متصدیان مهمات شریعت اهالي سهرند بعرض اشرف
رسانیدند که دلیپ نام هندو بنابر زیاده سري و ازدیاد مواد مالداري
و وسعت دستگاه مسلماني را با شش مسلمه در خانهٔ خود محبوس
داشته همگنانرا بجبر بر کفر و شرک میدارد و هریک را بنامی از اسامي
هندوئي بدنام ساخته - از جمله آن زمرهٔ ستم رسیده سیده زینب نام که
اورا گنگا نامیده بروز نزدیکي مي کرد و فرزندی متولد شده - بی توقف
حکم معلی صادر شد که آن شقي را بآن مظلوم و مظلومهٔ چند بدرگاه
حاضر سازند - چون فرموده بظهور پیوست و در دارلعدالت آن قضیه
بدرجهٔ ثبوت رسید حسب الحکم اشرف نخست آن ملعون را تکلیف

اسلام نمودند - چون سرشت زشت آن بد نهاد از آب و گل کفر و کفران مخمر بود دست از کیش باطل خود باز نداشته پای براه حق ننهاد - فی‌الحال عملهٔ اعمال دار العدالت که پیوسته اجرای حدود احکام بر مجاري اوامر و نواهي ملت حقّهٔ حضرت رسالت پناهي صلی الله علیه و آله و اصحابه مینمودند آن خسران مآل را سر تا سر اعضای تن از یکدیگر جدا ساخته هر بند را در سر رهگذاری برسر دار کردند و بدین طریق جزاي کردار آن نابکار را هم در دار دنیا بکنار روزگار گذاشتند *

پانزدهم تیر معروض واقفان پایهٔ اورنگ خلافت شد که افغانی کافر نعمت از جملهٔ غلامان مختار خان بهنگام بازخواست محاسبه و مصادره از روی جهل افغانی بیخبر زخمی منکر بر آن خان مرحوم زد - و خان نیز در زخمداري جمدهر بر آن نابکار انداخته چندان کاري نیفتاد بر فور از دست دیگران بقتل رسید و آن سید مظلوم نیز آنجهاني شد *

وقایع امرداد از سوانح این احیان توجه موکب اقبال بصیدگاه باري است - اگرچه در ایام تابستان که بوم و بر اکثر ممالک هفت کشور از شدت حرارت هوا سموم خیز بوده هر جا غدیریست و آبگیری چون دست مدخلان و دیدهٔ قساوت منشان خشک و بی نم مي باشد اما در موسم برسات سر تا سر زمین دلنشین ارم نشان یعني اقلیم اعظم هندوستان که کشور اکبر آلهي بل خرّم بوستان فیض نامتناهي است از فرط بارش سحاب شاداب که معائنه چون بحرین کف گوهر بار خدیو روزگار عالمی را سیراب فیض تمنا دارد باغ و راغ و در و دشت و هامون و کوهسار این گل زمین فردوس آئین خصوصاً ساحل انهار و کنار جوئبارش چون پشت لب سبز خطان از سبزهٔ نوخیز همانا بکام دل اهل نیاز است و چون چشم کودک مخمل در خواب ناز و در هر گوشه نالهٔ کوثر مثال و آبگیری دلپذیر و

رود هاى سلسبيل ورود از آب صافيِ زلال مالا مال شده چون كامروايان فيض جود اين ظل انوار وجود بر وفق مدعا سرشار فيوضات مي باشد - بنابرين كشش خاطر مبارك بندگانحضرت بسير اطراف و نواحيِ دارالخلافۀ سمت ظهور يافته عزم اين معنيِ زيور حزم پذيرفت - و بى اختيار بسوى صيدگاه بارِي كه بنابر لطافت آب و هوا و فسحت فضاى روح افزا و سرسبزيِ رياض ارم آسا هزار باره از مرغزار شعب الوان فارس و سنبلستان چين و خطا دست برده و با اين معنيِ از هر دست شكار خاصه آهو بر وجه دلخواه در آن سر زمين صورت مي بندد از ديگر نزهت كدها خاطر فريب پسند اختيار افتاده بروز يكشنبه چهارم ماه مذكور ماهچۀ لواى كوكبۀ خلافت كه چون كوكب بخت و طالع مسعود اولياى دولت بيزوال همواره در اوج صعود است مزيد درجات ارتفاع يافته پر تو اقبال بر سمت مذكور گسترد - و حضرت بادشاه همه راه تفرّج كنان و صيد افگنان اسپ طرب و نشاط را بجولان در آورده كسب اهتزاز و انبساط مي فرمودند - و در آن صحرا و كشت و در و دشت كه از جوش سبزه زنگار فام غيرت معدن زمرد چرخ اخضر گشته بود در عين تفرج گلگشت جا بجا سرگرم صيد وحوش و طيور آمده در هر زمين از خون شكارِي سيل خون جارِي مي ساختند - چون نشيمن‌هاى دلنشين تالاب بارِي كه به لعل محل موسوم است از پذيرش پرتو حضور پرنور روكش كان بدخشان گشته مجاز اين اسم اسمى حقيقيِ گرفت روزى چند آن سر زمين ارجمند بخت رشك فرماى طارم فيروزه گون گردون بوده در عرض اين اوقات دو قلاده شير و بيست نيله گاو و شصت آهو شكار فرمودند - و از آنجا براه صيد گاه روپباس متوجه دارالخلافه شده بيست و سوم ماه در قرار گاه اورنگ خلافت نزول فرمودند *

بیست و چهارم در ضمن واقعات صوبهٔ تته واقعهٔ بدیعه از بدایع عالم کون و فساد که در آنصوب اتفاق افتاده علت اضرار و آزار بلاد و عباد شده بود معروض سامعهٔ والای بادشاه هفت کشور خدیو بحر وبر گشت - و کیفیت ان برین نهج بود که در شهر مذکور و مضافات و توابع آن نخست بارانی در نهایت شدت و کثرت که همانا از باب نزول نوعی از عذاب بود دوازده پهر متواتر متقاطر شده مقارن آن صرصری عاصف در غایت عنف که گوئی از مهب نقمت آلهي وزش پذیرفته بود هبوب آغاز نمود - و باعث انهدام اکثر عمارات شده آدمي و حیوانات دیگر ازین راه راهيِ عدم آباد گشتند - و اشجار کهن سال تناور را ریشه کن ساخته از بیخ و بنیاد انداخت و ازین طوفان شدید شورش در دریای شور افتاده بنحوی طغیان نمود که اکثر اطراف ساحل را فرو گرفت - چنانچه بهرجا رسید از اثر آن شوره بوم گشته استعداد کشت و کار بآن نماند - و از فرط تلاطم دریا و تراکم امواج ساحلش یاد از شدت تموج قلزم بل از طوفان نوح میداد - و ماهيِ بسیار و دیگر جانوران بحري بکنار افتاده بري شدند - و قریب هزار کشتي غله بار و خالي که از پرگنات حوالي بشهر مي آمد چه درمیانه غرق گشته و چه بساحل رسیده از صدمهٔ تلاطم امواج درهم شکست *

سوم خورداد سلخ ربیع الاول سنه یکهزار و چهل و هفت هجري فرخنده محفل جشن وزن مبارک سال چهل و هشتم عمر بیشمار خدیو روزگار آذین پذیرفت - و بر آئین هر ساله مراسم معهودهٔ این خجسته روز بظهور آمد - و اضافهٔ منصب و افزایش وظایف و رواتب بدستور مقرر وقوع یافت - چنانچه مرتبهٔ شاهزادهٔ اعظم سلطان دارا شکوه که دوازده هزاري هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه بدرجهٔ

پانزده هزاري ذات و نه هزار سوار رسيد - و دو هزاري هزار سوار بر منصب شاهزاده شاه شجاع و سلطان اورنگ زيب بهادر افزوده دوازده هزاري و هشت هزار سوار قرار يافت - چون پيشتر شاهزادهٔ كلان از عنايت آفتاب گير مرحمت پذير گشته تارک مباهات به سپهر برين رسانيده بودند درينولا پرتو عنايت بی غايت برعايت جانب اين دو بلند اقبال گسترده بدآن مرحمت نامتناهي هر دو شاهزاده را در سايهٔ عاطفت ظل آلهي جا دادند - سرانداز خان و باقي خان غلامان خاصه هر يک از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه نخستين به فوجداري بيسواره از تغير الله ويرديخان و دويمين بفوجداري اسلام آباد چهره سر افرازي يافت *

درين ايام از خاصيت حسن نيت خيربادشاه روزگار دادگر نيكو كار ابواب فتح الباب رحمت آلهي از درگاه نابسته در فيض مبداء بر روی زمين و زمان باز شد - و كيفيت اين معني آنكه چون بسبب عدم بارش كه در عين برشكال اتفاق افتاده باعث شدت و گراني و مخافت قحط خاص و عام آفت زدهٔ دهشت و وحشت تمام گشته بودند - پنجروز پيش ازين علما و فضلا و اهل قال و حال و اصحاب ورع و تقوى خصوص سيد عالي نسب والا حسب سلالهٔ سلسلهٔ ولايت و فضل و كمال سيد جلال و قاضي محمد اسلم و ملا عبد السلام مفتي و شيخ مجيب علي سهرندي و مظهر بدايع شيخ ناظر حسب الاشاره بنماز استسقا شتافته بودند و همانا چون منظور نظر رافت عالم بالا آن بود كه كمال قدر و منزلت اين بادشاه ولي شعار صافي نيت خالص طويت در آن والا درگاه بر عالميان بدرجهٔ ظهور پيوندد بآنكه ادعيهٔ صالحهٔ علماء و فضلاء ملت حضرت خير الانبيا صلی الله عليه و سلم موقع اجابت

یافته بود و رتبهٔ دین متین آن حضرت بر اهل شرک این کشور ظاهر گشته فی الجمله بارشی روی نمود - اما چون فیض عام وجود تام را در حیز تاخیر نگاهداشته بود درین روز برکت اندوز که سال میلاد سعادت بنیاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود از برکت فیض قدوم سعادت لزوم حضرت خلافت مرتبت ابواب مغلقهٔ فیوضات مطلقه بر روی عالمیان مفتوح ساخت - و از بذل این موهبت نمایان که ببرکت آن شایان مرحمت بی پایان آلهي رو داده بیم جهانیان بامید عشرت مبدل گشت *

نهم شهریور میر جمله بخشي بمرض ناگهانی لقوه و فالج آنجهاني شد - چون آن سید کم تعارف که بغایر خشونت طبع و عدم رقت منش مدار کار بر عدم مواسا و مدارا نموده از حسن سلوک مطلقاً بهره نداشت و باوجود درشت گوئي و یک پهلوئي بسوء عقیدت و عدم ارادت متهم بود بلکه اظهار تعصب در شیوع مذهب مي نمود لهٰذا اطوار و اوضاع او مرضيِ خاطر پسند بندگان حضرت نبود و بعد از فوت موقع ترحم نه شد - چنانچه سایر بندهای مرحوم را بخوبي یاد مي فرمایند و او بدین سعادت استسعاد نیافت - معتمد خان بجای او میر بخشي و تربیت خان بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار از تغیر خان مذکور بخشیِ دوم شده هر دو بخلعت کامگاري یافتند - سیزدهم ماه پرتو خورشید ورود مسعود بر منزل دلنشین رفعت نشان جعفر خان که درینولا بر ساحل رودبار جون اساس یافته بود تافته - از آخر روز تا یک پهر شب شنبه انجمن ماهتابي از بارقهٔ حضرت پر نور نیّر اعظم روی زمین سمت جهانباني داشته خانه ازین سعادت فیض ابدي و صاحب خانه کامیابي اندوخت *

رخصت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد اورنگ زیب بهادر به دولت آباد

چون بعد از وقوع طوی دامادي آن شاهزادهٔ والا گهر نامور به خجستگي و فرخنده فالي که در کمال شادي و مبارکبادی رو داد ساعتی مختار برای رخصت بمقر مسند آن والا نژاد که عبارت از دولت آباد ست بروفق خاطر خواه یافت نمي شد بنابرآن مدت پنج ماه فیض پذیر فوز شرف حضور اسعد بودند - درینولا که بعد از انقضای دونیم گهري روز یکشنبه بیست و سوم ربیع الثاني ساعت فرخنده اختیار افتاد بندگان حضرت از روی عنایت و مرحمت آن شاهزادهٔ ارادت سرشت عقیده آئین اقبالمند سعادت پیوند را مشمول کمال رضامندي و خوشنودي و خورسندي و مقرون ادعیهٔ مستجابه و مصحوب فاتحه فائحه بخیر الحافظین سپردند - و هنگام دستوري عنایت خلعت خاص و خنجر و شمشیر خاصگي و دو اسپ محلّی بزین و ساز زر و فیل نامور مزین به یراق سیمین و صد اسپ عراقي و ترکي ضمیمهٔ این مایه مراحم عمیمه معنوي شد - و سرزمین ملک بگلانه که بغایت خوش آب و هوا مشتمل بر معمورهای معمور است و درعین ملک بادشاهي مابین خاندیس و دکن و مضافات سورت و گجرات اتفاق وقوع دارد حسب الالتماس آن بلند اقبال برسبیل التمغای ابدي یعني اقطاع سرمدي بآن نیرومند رکن رکین دولت جاوید مرحمت فرمودند که بعد از وصول بدولت آباد تجهیز عساکر ظفر مآثر بجا آورده از تغلب بهرجي زمیندار آنجا انتزاع نماید - غیرت خان برادر زاده عبد الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار و پانصد سوار و صوبه داري دهلي و آگاه خان بمنصب هزاري ذات و دو هزار سوار و صوبه‌داري آنروی آب اکبر آباد کامگاري یافتند *

کشایش کشور تبت به کلید اقبال بادشاهي و شکست طلسم بند حصون اشکال پیوند آن به نیرنگ سعي و تدبیر اولیای دولت ابد پیوند مختتم بذکر قلیلی از سوانح ابد خاتمه

لله الحمد و المنت که بحکم استعداد ازلي مقالید گنج خانهٔ دولت جاوید یعني اقبال بیزوال بدست قبول حضرت ظل سبحاني داده بنابر مقتضای لطف جبلي بنیاد پیشرفت کارش بر اساس این عطیهٔ بی قیاس نهاده اند - چنانچه سابقاً همه جا شرط رفاقت بجا آورده جادهٔ فتح ختا و چین از سمت مقام کوچ و آسام که سرحد آنحدود است بسعي جمیل دولتخواهان بر ایشان کشاده - و الحال با فتح تبت همراهي گزیده و ازین راه نیز راه نزدیک بجهت نهضت آنجهات وا کرده امید که تا آنجا بهمه جهت مصحوب بوده بل ابد الاباد بطریق استصحاب مصاحب و مراقب ایشان باد - اکنون کیفیت فتح تبت که درینولا نصیب اولیای دولت والا شد بقلم مي آید - چون حضرت جنت مکاني پیوسته درپی فتح تبت و تبت کلان که بقراتبت معروف است بوده همت والا نهمت بر حصول این معني مي گماشتند و درین باب مساعي جمیله مبذول داشته یک مرتبه در زمینداري علي رای تبتي تجهیز عساکر ظفر مآثر فرمودند - چنانچه هاشم خان صوبه‌دار کشمیر با عدد و عدت تمام متوجه این معني شده . و چون آنولایت مشتمل است برچندین قلعهٔ متین و محاط بجبال متعسر و عقبات صعبه و مسالک ضیقه دقیقه وباین معني بیش از دو ماه آنجا از فرط سرما و برف و عدم آذوقه توقف نمی توان کرد لاجرم در آن محال مجال مدخل

نیافت و گروهی انبوه را در خلال آن کوهستان بکشتن داده خسارت بسیار بسپاه ظفر پناه رسانید - و اگرچه این معني صوري سد راه مقصد شد و لیکن بنابر آنکه حقیقتاً در گرو گره وقت بود به کشایش نه گرائید تا درین حال که از رهن تاخیر روزگار بر آمد - و ظفر خان خلف خواجه ابوالحسن صوبه‌دار کشمیر حسب الامر اعلی به تسخیر آن ملک شتافت و مساعي جمیلهٔ او مشکور افتاده باقبال بیزوال آنحضرت مظفر و منصور گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون خان مذکور با تابینان خود و سپاه کومکي صوبه کشمیر و زمینداران آن سرزمین قریب دو هزار سوار کار گزار و ده هزار پیاده جلد جرار فراهم آورده درین سال از راه کمراج ۱ بدآن صوب راهي شد اتفاقاً پس از طی عقبات دشوار گذار کریوهٔ پیش آمد موسوم بصد پاره که هزار باره در منیعت از سد سکندر متعسر بوده راهگذاری داشت چون راه صراط بباریکي و تندي و راست مانند طریقهٔ طریقت در تنگي و حقیقةً از دست مسلک اهل معني و اصحاب خیال نازک بدقت و با این حال ابدال خدلان مآل پسر علي راي خود تا اینجا استقبال موکب اقبال نموده آنرا بجمعی از تفنگچیان حکم انداز مسدود نموده بود - باوجود اینکه صعوبت آن کتل بمرتبه بود که دو سه تفنگچي راه بر لشکر روی زمین مي توانند بست بمجرد اندک زد و خوردی که درمیانه وقوع یافت از کار کشائي تائید خدائي آن عقدهٔ مشکل اینگونه کشایش یافت که گوئي بسیر خویش از پیشرفت - کوتاهي سخن آن کوتاه نظر به نیروی دستبرد بهادران تهور کیش جلادت اندیش از جا رفته چندان وهم و هراس برو غالب گشت که پاس مرتبهٔ خویشتن داري نداشته مغلوب و منکوب یکسر تا تبت شتافته چنانچه هیچ جا پا محکم نه کرده بندنشد - و ظفر خان

---

۱ در بادشاه نامه اسم این مقام کرچه رقم شده (جلد اول - حصهٔ دوم - صفحه ۲۸۲) *

بهمان پا از پی او راهي شده در عرض یک ماه بعد از برآمدن کشمیر در پرگنهٔ گودو[۱] که سرحد آنحدود است و این سوی دریای نیلاب سمت وقوع دارد داخل شده و درپای قلعهٔ آن موضع نزول گزید - و حصن مذکور در حقیقت دو قلعه است اساس نهادهٔ علي رای واقع بر فراز کوه و طرفین آن کوهست مرتفع طولاني که رود نیلاب سند بر سمت شمالي آن مي گذرد - و از بالای کوهسار یک دیگر راه دارد و مسلک قلعه از پائین کوه در نهایت تنگي و باریکیست چنانچه زالی سر راه برستم دستان مي تواند گرفت - و ابدال خود در حصاری که بر قلهٔ رفیع تر واقع است و گربوجه نام دارد متحصن شده بود - و دیگری که بگجناک موسوم است بنگاهباني محمد مراد نامي از معتمدان خود باز گذاشته و اهل و عیال و ذخایر و اموال خویش را در قلعهٔ شکار که بر آنسوی آب سمت وقوع دارد نگاهداشته بنگاهباني پسر خورد سال خود و علي کوکه و جمعی از سپاهیان نامي گذاشت - و چون ظفر خان که استحکام و حصانت قلاع آن ملک را مکرر استماع نموده بود از مشاهدهٔ آن دو قلعه استنباط حال باقي حصون نموده دانست که بجبر دست برآن نمي توان یافت خصوص باوجود قلت مدت و عدم غله و آذوقه چه در آن محال چنانچه مذکور شد زیاده از دو ماه درنگ محالست بنابر آنکه در همه سال چهار ماه در آن کشور برف نمي بارد و از آنجمله دو ماه صرف آمد و شد مي شود و در باز گشتن راه را بنحوی مسدود مي سازد که قطعاً امکان گذار ازآن مکان ندارد لاجرم بخاطر آورد که از هر راه رو دهد همت کارگر بر رعایت و استمالت سپاهي و رعیت آن ملک که از ابدال رمیده دل و رنجیده خاطر بودند گماشته زیاده بر امکان درین ماده کوشش نماید شاید

---

۱ در بادشاه نامه اسم این پرگنه شکر در رقم شده (جلد اول - حصه اول - صفحه ۲۸۲) *

که ازین راه بمقصد وصول یابد و قوشونی را از آب گذرانیده به محاصرهٔ قلعهٔ شکار فرستد - آنگاه بمقتضای این عزیمت صایب آدم خان برادر ابدال را با دیگر سپاهیان تبت که از دیرباز داخل بندهای درگاه جهان پناه اند و برخی از زمینداران کشمیر که با اهل تبت در سوابق معرفت و آشنائي داشتند به ترغیب و تطمیع آن گروه باز داشت - و خود بمحاصرهٔ ابدال اشتغال نموده هر دو قلعهٔ گردو را اگرچه استخلاص آنها محال بود احاطه نمود و ابواب عطا و بخشش بر روی همگنان کشوده همگي را باحسان صید قید اطاعت و انقیاد نموده خلعت و انعام و اسپ بیدریغ میداد - چنانچه در اندک مدتی جمعی کثیر ازآن مردم مستظهر و مستمال شده به ملاقات خان پیوستند - بعد آن میرفخر الدین تفرشي وکیل خود را با فرهاد بلوچ از بندهای بادشاهي و چهار هزار پیاده و سوار بآهنگ تسخیر قلعه شکار تعین نموده راهي ساخت - و میر مشارٌالیه بکنار نیلاب رفته تختهای چند منزل کشتي تراشیده و آماده که با خود به تبت آورده بودند بر یکدگر وصل نموده جمعی از سپاهیان را در آنها جای داد - و چون مردم ابدال همه جا گذرگاه آن رود را که بنابر شدت و سرعت آب و وقوع کثرت کوه لختهای کلان جا بجا درمیان آب قطعًا ازآن عبور امکان ندارد گرفته بودند و سدی متین بلند ساخته گروهی از تفنگچیان را نگاهبان نموده - لاجرم از ماهیت دانان آن سرزمین پرسیده مقرر نموده که نشیب رویهٔ رود را گرفته بشتاب روانه شوند و هر جا گذار رو دهد بگذرند - مجملاً بدستیاري ملاحان کشمیري که همراه داشتند نیم شبی نهفته چنانچه بومیان آن محال آگاهي نیافتند کشتي‌ها را رانده رفته رفته از آب گذشتند - و ناگهان بر سر نگاهبانان سد مذکور که به پشت گرمیِ حایل شدن آن رودبار محال گذار خاطر جمعي داشتند چون قضای نازل ریختند - و ازآن اجل رسیدگان که اکثر را خواب مرگ مانند خون گرفته گرفته بود جمعی کشته

گشتند و باقي بتگ و تا سربدر بردند و آن سید هاشمي نسب در همان سیاهيِ شب بنابر فرط تجلد و تهور با سایر سپاهیان از آب گذشته در پای قلعهٔ شکار که بر سر کوهی بغایت رفیع و منیع واقع است نزول نمود - و آنرا دلیرانه احاطه نموده بسامان قلعه گیري پرداخت - و پسر ابدال که باوجود پانزده سالگي خالي از رشد و پردلي نبود همراهان میر را اندک مایه مردم انگاشته با کمال خیره نظري دلیرانه بقصد دستبازيِ و چشم نمائي از حصار بند، بر آمد - و میر مشارالیه با رفقا بنابر اظهار جلادت پیاده پای بکوه نهاده سر راه بر آن زیاده سران گرفت و در کمرگاه کوه میان فریقین هنگامهٔ دار و گیر گرم شده باوجود آن که مردم غنیم از جانب بلندي در آمده پشت بکوه داده ازین پشتگرمي دمبدم حملهای سخت بر بهادران مي نمودند - آن ثابت قدمان عرصهٔ پایداري در سمت نشیب پای استواري بر جا داشته کاهی به بهای صدمات ایشان ندادند معهذا از فرط کار طلبي و کار فرمائيِ جلادت بمحض قیام راضي نشده ارادهٔ زیادتي نمودند - و از مابین حملههای بالادست مرد افگن بجا آورده چندی ازآن خود سران را انداختند - و از هوا خواهان دولت ابد بنیاد فرهاد بیگ بلوچ زخمي شده چندی از تابینان ظفر خان نقد جان نثار خدیو روزگار کردند - و در آخرکار از هجوم جنود آسماني یعني رعب و خوف که بکومک اولیای دولت جاوداني نزول نموده ظاهر و باطن این تیره درونان را فرو گرفته بود فرار بر قرار گزیدند و بپائمردي هزیمت جان از آن میان بیرون برده تا درون حصار به هیچ جا بند نشدند - و بندهای درگاه تا دروازهٔ قلعه شتافته تعاقب نمودند و بپائمردي تمکّن یزداني آنجارا بمردي استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار کردند - و از روی استعجال آنقدر پناه جا ساختند که ملجاء همگنان از تیر و تفنگ متحصنان تواند شد - و چون آن خرد سال این مایه دستبرد بزرگ

از دلاوران مشاهده کرد بی پا شده از دست رفت - از آنجا که کارگذاري دولت و دستیاري اقبال است در عین این حال لطیفهٔ آسماني رو نموده مویّد این معني افتاد - تبیین این ابهام آنکه پس از فتح اولیا و کسر اعدا که درین روز فیروزي اثر رو نمود موافقان بلا فاصله در عقب مخالفان شتافتند داماد علي کوکه و چندی از خویشان و منتسبان او در وقت هزیمت فرصت التجا بحصار نیافته از بیم خود را به پیغوله کوهسار کشیدند و آنجا بکنجی پنهان شده تا نماز شام که نزول افواج تیره دل شب دیجور قیروان تا قیروان را احاطه نمود تیره بختان مذکور هولناک و هراسان از داخل آن غار قبرسان سر بیرون کردند - و چون محشوران بامداد روز نشور ازآن غار مضطرب برآمده اراده نمودند که از در عجز و زاري در آمده زینهاري بندهای درگاه شوند - ناچار در دل شب پیغام گذاری نزد فخرالدین فرستاده امان طلب شدند و بعد از دلاسا مستمال و مستظهر مشارٌالیه را ملاقات نمودند - و این معني را جمعی که نقاضتی با کوکه داشتند بدولت پسر ابدال رسانیدند که کوکه ابواب دولتخواهي بندهای درگاه بر روی روزگار خود مفتوح داشته اراده دارد که در قلعه بر روی اولیای دولت نامتناهي بکشاید لهٰذا داماد خود را فرستاد که از هوا خواهان عهد نامه بگیرد - آن خرد سال از استماع این معني که به هیچ وجه اصلی نداشت کمال قلق و تزلزل بخود راه داده نزد کوکه بنیاد عجز و زاري و آغاز بي تابي و بیقراري نمود که هرگاه مقصد تو تسلیم حصار و سپردن قلعه بود اخفای این مطلب درکار نبود زیراکه چون مرا بر ممانعت اختیاری و اقتداری نبود این معني باسهل وجهی دست میداد - کوکه هر چند سوگند خورده اظهار عدم اطلاع نمود قطعاً خاطرش را تسلي نشده همان بیدلي مینمود - چندانکه کوکه را خواهي نخواهي برین داشت که با او هم سوگند گشته تا کاشغر

همراهي كند - لا علاج تن باين معاني داده با خود قرار فرار و گذاشتن حصار داد - معهذا خود ميدانست كه اكثر سپاهيان از ابدال آزرده و دلدهي بيشمار از اولياى دولت جاويد يافته اند عنقريب او را كليد قلعه مي دهند - مجملاً چون شب سر دست در آمد از فرط استيلاى وهم مادر و اتباع وسه برادر خورد سال را در حصار بند گذاشته و سرپنجهٔ تصرف در خزينهٔ دفينهٔ پدر دراز كرده هرچه دست داد از نقره و طلا و ديگر اجناس گرانمايه چندين سر بار با خود بدر برده و دروازه سمت كاشغر را كشوده روى راست پس خم طريقت زد و باندازآن كشور راه هزيمت پيش گرفته راهي شد - بامدادان كه روز سوم امرداد بود چون مير فخر الدين از اصل كار آگاهي يافت و دانست كه بامداد بخت خداداد بى سعي و تردد فتح قلعه نصيب دولتخواهان شده بى توقف با ساير بندهاى درگاه درون حصار رفت - و زنان و فرزندان ابدال بدست آورده جمعى را بتعاقب آن بد گهر فرستاد - اگرچه باو نرسيدند اما چند پشتواره طلا و نقره كه از غايت بيتابي و اضطراب برتاب كرده هزيمت اختيـار نموده بود بتصـرف در آورده معـاودت نمودند - مير فخرالدين بجهت سركار خاصه شريفه ضبط نمود - اما كما ينبغي از عهدهٔ ضبط اموال قلعه بر نيامد - چنانچه جمعى از مردم تبت كه در قلعه بودند ببهانهٔ پسر ابدال و تاراجيان لوث مآل لشكر همگي را از ميان بردند - و بين الفريقين حسب المشهور والله اعلم بحقايق احوال مال و منال بيشمار خس پوش شده كه برندهٔ آنها ظاهر نگشت - چون اينگونه مطلب عظيم بمحض چهره كشائيِ تائيد رباني صورت نما گرديد و معهذا باعث دليريِ هواخواهان و علت بيدليِ بدسگالان آمده بغايت بى دست و پا شدند آن خان ظفر نشان دل بر نصرت ايزدي بسته استخلاص باقي حصون دلنشين ساخت -

و از روی جد و اجتهاد در محاصرهٔ کریوچه و کچناک بذل مساعي جميله نموده دیگر بار بسر ترغیب و تطمیع بومیان آن ملک پیمان و وسایط را بمیان آورد - چون شنیده بود که نگاهبانان هر دو قلعه از ممر قلّت آذوقه عسرت بسیار دارند ازین راه بغایت امیدوار شده از روی یقین قرار فتح و نصرت با خود داد - و گروهی از اهل تبت را که بتازگي از ملاقات خان و عطای او کامیاب شده بودند درمیان پیغام گذار ساخت - و آنها بوعد و وعید آن گروه تنگ چشم را که باندک مایه ریزشی دیدهٔ طمع سیاه کرده ازآن راه خون عزیزان خویش مي ریزند و بر سر آن سر پسر خود بریده پهلوی فرزند جگربند خویشتن میدرند از ابدال برگردانیده تشنهٔ خون او گردانیدند - و از همه بالا تر هیچکس در تبت نبود که آن سنگ دل قسي القلب کسی از نزدیکان او'را ببدترین وجهی و سخت ترین عذابی و نکالی نکشته بود و باندک مایه کوتاهي با تهمت فرزندان و دوستداران او را باهل کاشغر و اطراف دیگر نفروخته - در عرض این حال ظفر خان بابدال حرف صلح بمیان آورده و دست از جنگ و تنگ گیريِ محاصره باز داشته آن سفاهت سرشت را بدین معنی مغرور ساخت - و بمقام ابلـه فریبي و روباه بازي که در امثال اینجاها عین شیر مردیست در آمده آن غنودهٔ خود مدهوش را که در حقیقت خفته بل مردهٔ جاوید بود خواب خرگوش داده غافل و معطل گردانید - چنانچه بامید مصالحه و معاهده از قلعداريِ قلعداران خصوص در حصن کچناک که خود آنجا نمي بود خبر نگرفته با خاطرجمع از تردد و تلاش و پرخاش باز آمده و ازین جانب تبتیان دولتخواه که همگنانرا از ابدال یکبارگي رمیده خاطر ساخته بودند مقرر ساختند که روز پنجشنبه پنجم شهریور قلعه را تسلیم نمایند - و بر طبق مقرر در آن روز سردار ظفر شعار قوشونی بیاشلیقيِ آدم خان تبتي و محمد

زمان نامی از خویشان خویش بجانب قلعه کچناک فرستاد - بمجرد وصول موافقان عموم متحصنان خصوص محمد مراد وکیل آن برگشته بخت بعهد خود وفا نموده از در موافقت در آمد - و ابواب قلعه بر روی دولتخواهان و در بخت بر روی خود کشوده کلید آن حصاربند را تسلیم نمود - و چون ابدال ازین معنی اطلاع یافت دانست که عنقریب اهل قلعه کریوچه نیز دو دله شده از و رو می گردانند و او را دستگیر نموده باولیای دولت می سپارند - ناچار دیده و دانسته از در طلب زینهار در آمده راه استیمان و استشفاع بوسیلهٔ شادمان پکلی وال کشود - و ظفر خان او را بجان امان داده ایمن و مطمئن خاطر ساخت - و بی اختیار از در عجز و زاری در آمده بدستور عفو طلبان زینهاری از قلعه بر آمده بدست آویز تسلیم مفاتیح قلعه بملاقات خان پیوست - و روز دیگر ظفر خان با سایر بندهای درگاه گیتی پناه ابدال را همراه گرفته داخل قلعه کریوچه شد - بعد از مشاهدهٔ آن حصار که شکست آن بدون نصرت آسمانی از دست اقتدار بسر نمی آمد و بی دستیاری تائید قدرت ید اللهی و اعتضاد اقبال نامتناهی دست پروردگان توفیق آنحضرت به هیچ گونه دست برآن نمی توان یافت بتازگی سپاس گذار حضرت آفریدگار شده خطبهٔ حمد جناب آلهی و نعت حضرت رسالت پناهی و منقبت آل و اصحاب والا جناب آنحضرت بنام نامی و القاب سامی حضرت سلیمان مقام سمت اختتام و وصف تمامی یافت - و منبر مسجد جامع قلعه را برین سر سرمایهٔ والا شده کار بالا گرفت - در حقیقت فتح این بلاد را که تصور تصویرش در آئینه خیال هیچ کشور گیر صورت نبسته و بمحض چهره کشائی اعجاز تائید و رنگ آمیزی فسون و نیرنگ اقبال رو داده داخل عرضداشت کرده بدربار سپهر مثال ارسال داشت - درین حال فخر الدین نیز عیال و اطفال ابدال را با بقیه

اموال او که بهمه ابواب قریب دو لک روپیه مي شد همراه آورد - و از اتفاقات حسنه اهل و اولاد حبیب و احمد چکان که در صوبه داريع اعتقاد خان مصدر شور و شر شده آخرکار پناه بابدال برده و دریغولا باشارهٔ او بکشمیر شتافته فتنهٔ تازه سر کرده بودند بدست آمدند - و حبیب چک که در عهد میرزا علي اکبر شاهي خمیر مایهٔ فتنهٔ عظمی گشته بود عاقبت تبت را مصر مقر خود ساخته دریغولا با صد تن از فرزندان و خویشان داخل زینهاریان شد - ظفر خان از ملاحظهٔ انسداد رهگذرها بسبب بارش برف کما ینبغي بتفحص اموال ابدال و ضبط و ربط آن ملک نه پرداخته و سایر قلاع و جمیع مرز و بوم تبت را به محمد مراد برادر زادهٔ ابدال که از روی دولتخواهي کلید قلعهٔ کچناک را داده بود تسلیم نموده با ابدال و اهل او و سایر چکان و مفسدان آن سرزمین از راه پرگنهٔ لار معاودت نموده داخل کشمیر شد *

چون حقیقت نصرت اولیای دولت از عرضداشت ظفر خان وضوح یافت باوجود آنکه مصدر اینگونه خدمتی نمایان شده بود چون حصون و قلاع به یکی از بندهای معتبر سپرده معهذا همگي ولایت و مضافات آنرا نظم و نسق شایسته نداد لاجرم این نمایه سبکي بر خاطر عاطر بادشاه فلک جاه مرکز محیط وقر و وقار بغایت گراني نموده چنانچه باید بحال مشارالیه نه پرداختند - و لیکن بنابر آنکه حرمان آن خانه زاد دیرین باعث نومیدیِ سایر بندهاي امیدوار نشود او را بی بهرهٔ تمام و ناکام مطلق نه پسندیدند - و بعنایت ارسال خلعت و جمدهر مرصع سرافرازش گردانیده منصبش از اصل و اضافه بسه هزاري دو هزار و پانصد سوار رسانیدند *

چون خامهٔ کارنامه نگار از شرح کیفیت این فتح مبین باز پرداخت بنابر وفای وعده بر سر بیان مجملی از خصوصیات آن کشور و کیفیات

مسالک و عقبات آن می رود - نخست از حقیقت راه سخن سر کرده آنگاه تتمهٔ حقایق را علی الاجمال بپایان می رساند - کشور مذکور که چار حدش را جبال آسمان مثال فرو گرفته سوای راهی که بقراتبت و کاشغر و حدود بدخشانات خصوص کوهستان همکال که در نزدیکی این واقع است منتهی میشود از سمت کشمیر دو راه دارد یکی راه کمراج که ظفرخان از آن جاده راهي شده و دیگر راه لار که ازآن مسلک بازگشت نموده چنانچه اشارتی بدآن رفت - راه نخستین اگرچه سه چار مرحله دورتر است و لیکن در سایر محال آن یخ و برف و سرما کمتر است باوجود آنکه بر کریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب المسلک اشتمال دارد که دو سواررا پهلوی هم راه نیست بلکه اکثر جاها بآساني پیاده طی نمودن مشکل است چه جای سواره گذاره شدن و بدون این روش قطع مسافت متصور نه از این راه زود تر بدآن کشور میتوان پیوست - و در راه لار که اندک مایه نزدیکي دارد یخ و برف و خوف دمه بسیار است و فرط بارش بمرتبه ایست که هشت ماه اکثر اوقات سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نیست - و در اندک فرصتی مسالک را از سد روئین یخ که همانا سنگ راه همین معنی دارد بمثابهٔ مسدود مي سازد که برید صرصر مجال گذار نمي یابد - و بعضی از عقبات صعبهٔ آن بنحویست که از مبدای آفرینش گیتي تا الحال برف آنگذاربگداز نرفته بلکه سال به سال برف بر سرهم افتاده انبار مي شود - و از آنجمله کوهی از یخ که قریب نیم کروه ارتفاع آنست بروزگاران از گدازش برف و سیلان باران بر روی هم در کمال صلابت افشرده و معهذا انهار عظیمه در اطراف از زیر یخ روان گشته بیرون مي آید - و ازین عالم آبها بر روی یخ نیز جاریست چنانچه بعضی از جاها را شگافته و راه وسیعي کشاده - و در وقتی که این مسلک کشاده است راهروان سوار و پیاده از روی یخ عبور

مي نمايند - و درين راه بسي كروه كشمير كريوة واقع است كه بلندي آن از هر دو سو تخمينا يک كروه بادشاهي باشد - و از هر دو جانب بمثابهٔ تند و تيز افتاده كه قطعاً امكان سواره راه بريدن ندارد (مجملا همگي تبت مشتمل است بر بيست و يک پرگنه و سي و هفت قلعه و چون اكثر را كوهسار البرز آثار فرو گرفته فسحت عرصه اش بغايت تنگ ساحت و كم مساحت است - و غلات آنجا اكثر جو و گندم است بكفاف و معيشت اهل آن اطراف وفا نمي كند - چون اعمال آن تا غايت از قرار واقع بتحت و تصرف عمال بادشاهي در نيامده حقيقت حاصلش مشخص نيست و مشهور است كه زياده بر يک لک روپيه حاصل ارتفاعات بحكام آنجا واصل نمي شود - و از راهگذر وجوه اجاره يک سوی نهري كه در آن حدود واقع است و طلای ناقص عياري كه تولچه اش بهفت روپيه ارزش دارد ازآن بدست مي آيد دوهزار تولچه در آمد زمينداران آن سرزمين ميشود - و از غرابت ميوهای آن برو بوم مثل زرد الو و شفتالو و خربوزه و انگور كه بغايت شيرين مي افتد نوعيست از سيب سرخ كه باطن آن از ظاهر سرخ تر است - و از همه بديع تر آنكه توت و خيار و زرد آلو و شفتالو و خربوزه و انگور و ساير فواكه آن ملک در يكدفعه بهم مي رسد *)

(آغاز سال يازدهم جلوس ميمنت مانوس شاهجهاني)

درين ايام سال يازدهم جلوس ميمنت مانوس از روز سه شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و چهل و هفت هجري بخيريت و مباركبادي شروع شده جهانرا سرمايهٔ مسرت و خورمي داد - و ابواب بهجت

و شادماني بر روی روزگار مفتوح ساخته سرمایهٔ جمعیت - بدلها ارزاني داشت - و سر و سرگروه سلاطین عالم انجمن جشن و کامراني آراسته پرتو نور حضور بر ساحت خاص و عام افگندند - و فروغ شرف بر سر تخت زرّین و سریر گوهر آگین گسترده بدستور هر سال بحرین کف در افشان چون سحاب نیسان بگوهر باري در آوردند - و دست سخا چون پنجهٔ آفتاب بزر ریزي بر آورده مادهٔ حصول تمنای غني و فقیر آماده ساختند - درین تاریخ دو داماد احداد یکی محمد زمان و دوم صاحب داد با قادر داد نواسهٔ احداد ولد محمد زمان و علائي زن احداد خواهر رشید خان و گروهی دیگر از همراهان عبد القادر ولد احداد که پس از فرو رفتن او سعید خان بحسن تدبیر بدست آورده روانهٔ درگاهٔ آسمان جاه ساخته بود بآستان معلی رسیدند - بادشاه جرم بخش محمد زمان و صاحبداد را بعنایت اسپ و خلعت و دیگرانرا بمرحمت خلعت برنواخته نزد رشید خان که ابن عم احداد است و صوبه دار تلنگانه فرستادند - نهم پس از آنجهاني شدن راجه انوپ سنگه جیرام مهین پسرش از زمین بوس درگاه چهرهٔ بخت افروخته بعنایت خلعت و منصب هزاري ذات و هشتصد سوار و عطای فیل و اسپ و خطاب راجگي و چهار پسر دیگر متوفي فراخور حال بمناصب مناسب سرافرازي یافتند *

نوزدهم حکیم صالح برادر حکیم فتح الله شیرازي از ایران بدرگاه جهان پناه رسیده از فیض دریافت ملازمت کیمیا خاصیت سعادت دین و دنیا اندوخت - و از پیشگاه نوازش خاقان غریب نواز بانعام سه هزار روپیه و خلعت کامیاب گشته داخل بندها گردید - چون بعرض مقدس رسید که مرشد قلیخان فوجدار متهرا در اثنای تاخت بر یکی موضع از مواضع متمردان که همگي تمرد گزیدان در پناه دیواربست آن آتش

افروز هنگامهٔ کین توزی شده بودند بزخم تفنگ آنجهاني شده سرمایهٔ سعادت دارین برای خود آماده ساخت الله ویردي خان را به فوجداري و جاگیرداري سرافراز نموده دستوري انتقام دادند - بیست و ششم آن ماه حکیم حاذق را از منصب بازداشته پانزده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند *

غرهٔ شعبان امانت خان که خط نو آئینش رقم نسخ بر خط سبز خطان خطهٔ خوبي کشیده در جایزهٔ کتابه که درون گنبد آسمان رفعت مزار فیض آثار نواب مهد علیا نگاشته بود بعنایت فیل سربلندي یافت - هشتم ماه لوای ظفر انتما که چون کوکب بخت مسعود همواره در اوج صعود است بصوب شکارگاه باري ارتفاع یافت - دوازدهم نشیمن دل نشین تالاب باري موسوم به لعل محل از پذیرش پرتو حضور پر نور روکش کان بدخشان گردید - و چند روز آن سرزمین فردوس آئین از نزول اشرف پایهٔ آسماني یافته در عرض این اوقات سه قلاده شیر و چند نیله گاو و آهو شکار شد *

نهم رمضان داخل دار الخلافه گشتند محفل وزن شمسيِ آغاز سال چهل و هفتم مبارک را آذین پذیر نمودند - و تزئین همه ساله و مراسم معهود این خجسته روز بظهور آمده سرمایه بي نیازيِ یک جهان نیازمند مهیا گردید - درین تاریخ دو هزار دودامي بابت پیشکش خان دوران بهادر از نظر اشرف گذشت - اگرچه از دیرباز در مالوه این جنس پارچه بافت میشود اما در عهد بادشاه زمان نزاکت و لطافت آن بجای رسیده که جامه واری رنگین بوته دار هشتاد روپیه و ساده چهل روپیه ارزش دارد - در نفاست و لطافت قماش هیچ پارچه از پارچهای سفید هندوستان بآن نمي رسد در هوای تابستان لباس خاصه از آنست - حکیم مومنا بسالیانهٔ بیست هزار روپیه و عبد الرحمن روهیله از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و عبد اللطیف دیوان بخطاب عقیدت خان سرافرازي یافتند *

کشته شدن کریم داد مذکور

چون آن مدبر بدسرشت گروهی انبوه را در خلال کوهستان بکشتن داده در سرحد نوحانی میگذرانید درینولا الوسات نغر از بدبختی بخیال محال او را طلبداشته سر به شورش و فساد برداشتند - سعید خان بجهت استیصال او و استخلاص پرگنات بنگش پانزده هزار پیاده کماندار قدر انداز از عشایر افاغنه گرد آورده با راجه جگت سنگه و پر دلخان و غیرت خان و سید ولي و برخی دیگر از بهادران تجلد منش و دو هزار سوار از تابینان خود همراه یعقوب کشمیري وکیل خود تعین نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن افواج ظفر امتزاج بحدود نغر جمعی از کوه نشینان برای محافظت مال و جان خود برادر کریمداد کور را که سابق به بلخ رفته بود و الحال باشارهٔ نذر محمد خان پنهاني در قبیلهٔ نغر آمده مصدر ابواب شور و شر شده آن طایفهٔ ناحق شناس را بموافقت خان مذکور تحریص مي نمود با برادر هزار میر اورک زئي از هم گذرانیدند و گروها گروه مردم بوسیلهٔ این دولتخواهي باولیای دولت ملصق گشته در تودد همه جا پیش قدم بودند - و کریمداد کور با سه قبیله که باو دم از دوستي مي زدند از ملاحظهٔ دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته به کوههای تنگ گذار عسیر العبور پناه برد - از آنجا که مخالفان دولت ابد پیوند را پیوسته بجز ادبار و ناکامي حاصل زندگاني نیست باوجود عدم یافت غله و قلت آذوقه از بالا برف و باران چون بلای آسماني نازل شده و از پایان حملهای بالا دست دلاوران مرد افگن بظهور رسیده مخالفان را بستوه آورد چنانچه هر روز جمعی کثیر از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عالم فنا مي گردیدند - لا علاج کریم داد را باهل و عیال مقید ساخته

با توابع و لواحق حوالهٔ سران لشکر نمودند - پس از عرض رسیدن این حقیقت حکم قتل در باب او پذیرای شرف صدور گردید و عالمی از فتنهٔ او خلاص شد *

بیست و پنجم رمضان المبارک بصوب سورون که شکار انواع جانور بحري و بري و اصناف وحوش و سباع در آن سرزمین زیاده از شمار دست بهم مي رسد کوچ رایات عالیات اتفاق افتاد - بیست و نهم در مکان مذکور بر کنار گنگ نزول اجلال واقع شد - چون در آن نواحي شیری چند فراهم آمده بسکنهٔ پرگنات جوار آزار و اضرار بسیار مي رسانیدند بادشاه شیر شکار متوجه آن گشته یازده شیر را به تفنگ خاصه شکار فرمودند - و سوم روز از آب گنگ براه جسری که از سفاین ترتیب داده بودند عبور فرمودند و همه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان در آوردند - و در آن صحرا که از جوش سبزهٔ زنگار فام غیرت معدن زمرد چرخ گشته بود در عین تفرج در هر گل زمین از خون شکاری سیل خون جاري ساختند - و از چهارم شوال تا پانزدهم نوزده شیر و چرند و پرند بسیار شکار فرموده عنان یکران کامراني را منعطف ساخته آهنگ دار الخلافه نمودند - جمال خان قراول را چون درین شکار خدمت شایسته بجا آورده بود بزر سنجیده هشت هزار روپیه هم سنگ او را باو مرحمت نمودند - و هزار سوار شایسته خان را دو اسپه مقرر نموده بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه بر نواختند - و راجه جی سنگه از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت - بیستم شوال سنه یکهزار و چهل و هفت از عرضداشت بادشاه زادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسید که آن گرامي گوهر بحر تاجداري را از دختر شاهنواز خان صفوي صبیهٔ صفیه صافي فطرت روز پنجشنبه دهم شوال بوجود آمده - اعلی حضرت آن پاک

نژاد را به زیب النسا موسوم ساختند - بیست و چهارم ماه رفیع الله برادر زادهٔ قاضي خان از تعیناتیان کابل عرضداشت علي مردان خان مشتمل بر زینهاري شدن او بدرگاه خلایق پناه آورده سعادت زمین بوس بارگاه سلیماني دریافت - بیست و ششم بادشاه آسمان جاه داخل دولت خانهٔ دار الخلافه شده حریم خلافت را بنور حضور رشک فرمای انوار مهر انور ساختند *

حقیقت مفتوح شدن قلعه قندهار با دیگر قلاع آن دیار

چون کشایش هرکار فرو بسته بوقت خود وابسته و فتح الباب امور مشکله بنابر قسمت است بهنگام مقرر متعلق گشته تا هنگام معهود نرسد و وقت موعود نیاید سعي و کوشش فایده ندهد - شاهد حال این معني مقدمهٔ فتح قندهار است که از سال چهلم حضرت عرش آشیاني اکبر بادشاه بعد از التجای مظفر حسین میرزا بدرگاه خواقین پناه در تصرف اولیای دولت قاهره بود - چون شاه عباس بعد از جلوس بر سریر دارائي ایران همواره خواهش تسخیر آن داشت زنبیل بیگ توشمال باشي را که در آخر سلطنت شاه بمرتبهٔ سپه‌سالاري رسیده بود با خان عالم بعنوان سفارت فرستاده التماس قلعهٔ مذکور نمود - حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بجواب آن نپرداخته خان جهان لودي را که بکثرت قوم و قبیله و سامان دولت و جاه فریدون وقت خود بود به قلعه داري آنجا تجویز نمودند - او بنابر تن آساني و کاهلي بوسیلهٔ نور محل که بر روی کار ننگریسته ملاحظهٔ عواقب امور نمي نمود صوبهٔ ملتان را برای خود و حراست قلعهٔ قندهار برای عبد العزیز خان التماس کرده تعهد نمود که هرگاه شاه ارادهٔ آمدن قلعهٔ

قندهار نماید این بندهٔ درست اعتقاد بر جناح استعجال بر سرکار رسیده داد جانفشاني دهد - درین اثناء شاه بلند اقبال که بجهت تنبیه و تادیب دکنیان با لشکر گران سنگ در برهانپور تشریف داشتند بسبب نسبت دختر نور محل که از شیر افگن ترکمان داشت با شهریار رنجیده سلطان خسرو را که حوالهٔ گماشتهای ایشان بود روانهٔ کشور جاوید ساختند - و لشکری عظیم فراهم آورده اراده نمودند که بملازمت پدر بزرگوار رسیده نور محل را که مدار امور سلطنت بر خود گرفته بیدخل سازند - اهل نفاق آمدن شاه بلند اقبال را باین کیفیت خصوص کمیت افواج به بدترین صورتی و نامناسب لباسی در نظر حضرت جنت مکاني جلوه دادند - و آن حضرت مهابت خان را که از هواخواهان سلطان پرویز بود با تمام لشکر بجهت منع آمدن شاه بلند اقبال تعین نمودند - و بمقتضای این قرار داد روزهای دراز هنگامهٔ فتنه و فساد گرمي پذیرفته روز بازار اهل فریب و فساد رونق و رواج تمام داشت - زنبیل بیگ سفیر ایران که هنوز رخصت مراجعت نیافته بود پنهاني به شاه عباس نوشت که درین هنگام که درمیان پدر و پسر صحبت نامناسب روی داده شورش عظیم در هندوستانست برای گرفتن قندهار قابو به ازین نخواهد بود - شاه بمجرد رسیدن نوشته با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی دربارهٔ احاطهٔ آن پا فشرده مدتی متمادي باقامت مراسم تضییق دایرهٔ محاصره اشتغال نمود - و روزگاری نایرهٔ جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت تا آنکه کار بر متحصنان به غایت تنگ شده معامله به دشواري گرائید - و بنابرآنکه میاني یک جهتي و صداقت این خانوادهٔ علیّه و سلسلهٔ صفویه از دیرباز استحکام داشت شاه بحکم مراعات مراسم مؤدت دیرینه نسبت اخوت و برادري نگهداشت مي کرد معهذا

عبد العزیز خان نقشبندي از مراتب سپهداري و نبرد آزمائي بهره نداشت و از جانب شاه خاطر جمع داشته در آن قلعه سرانجام شایسته از تفنگچي و حشم و آذوقه و باروت و غیره چنانچه مي بایست نکرده بود و حتی المقدور بدفع مخالفان کوشیده از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدي کومک بتنگ آمده در شهریور سال هفدهم جلوس جهانگیري مطابق سال هزار و سي و دو از قلعه بر آمده شاه را دید - شاه اورا بهمراهان رخصت هندوستان داده تنظیم امور قندهار به گنج علي خان ازبک که سابق حاکم کرمان بود تفویض نموده خود بایران باز گشت - چون اورنگ خلافت هند بوجود این سلطان السلاطین زمان زینت تازه گرفت انتقام آن جرأت برذمت همت لازم دانسته همواره توجه اشرف بجهت کشایش قلعهٔ قندهار مصروف مي داشتند - لیکن حصول این امر و وصول این مرام بنابر بعضی موانع از باب دفع فتنهٔ خانجهان و استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال نظام الملک از شامت حمایت خانجهان و تنبیه بندیلهٔ مقهور و دیگر امور ضرور در حیّز توقف و تاخیر مانده بود - اکنون که همه کام هواخواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال حسب المرام برآمده از هیچ راه به هیچ رو در سر زمین دکن حالت منتظره نماند به سمت قرارگاه اورنگ سلطنت بیدرنگ آهنگ فرموده عزیمت سر کردن مهم قندهار و بسیچ در بایست وقت و تهیهٔ اسباب قرارداد خاطر خطیر و پیشنهاد همت والا نهمت نمودند - از آنجا که از روز نخست نصرت آسماني بهمراهيِ موکب مسعود این خدیو زمان پیمان به بیعت معهود درست بسته بمجرد توجه طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب پای استقلال علي مردان خان حارس قندهار از جا رفته طلب اعانت و استمداد از شاه صفي نمود -

و شاه این معني را حمل بر دوکانداري و دمدمه سازي او نموده خلف ارشدش محمد علي بیگ را که در سن هفده بود بحضور طلب داشته در صدد کشتن علي مردان خان و استیصال خان و مان او در آمد - و بجهت انصرام این عزیمت سیاوش قلر آقاسي را که در مشهد اقامت داشت نوشت که خود را ببهانهٔ کومک بزودي بقندهار رسانیده خاطراز استحکام برج و بارهٔ حصار جمع ساخته اگر تواند علي مردان خان را دستگیر نموده همانجا بقتل رساند و الّا بحضور بفرستد - خان مذکور بعد از اطلاع این اراده چه بمقتضای پیش بیني و به اندیشي و چه بحکم اضطرار و بیچارگي بندگي درگاه جهان پناه اختیار نموده بقصد اظهار این معني عرضداشت مصحوب کامران برادر ملک مودود زنداني نزد سعید خان صوبه‌دار کابل فرستاد و نوشت که بطریق اخفاء بدرگاه عالم پناه روانه نمایند - و ملک مودود را نزد قلیچ خان صوبه‌دار ملتان فرستاده ازین اراده مطلع ساخت - و بسیاوش نوشت که بالفعل آمدن تو بقندهار از مصلحت وقت دور است چه اگر پیش از ورود موکب ظفر آمود داخل قلعه میشوي از کثرت مردم و قلت غله آذوقه از دست مي رود و اگر بیرون قلعه توقف مینمائي احتمال مضرب از عساکر نصرت مآثر هست بهتر آنست که در همان دیار توقف ورزیده هرگاه نوشتهٔ من برسد خود را بر سر کار رساني - سیاوش نوشتهٔ علي مردان خان را وقعی ننهاده کوچ بکوچ بفراه رسید و حقیقت آمدن خود دیگر بار بخان مذکور نوشت - این مرتبه علي مردان خان صریح باو نوشت که تا جان در بدن و سر بر تن است ممکن نیست که گرد قلعه تواني گشت پس مناسب آنست که تصدیع خود و من ندهي - چون مشخص سیاوش شد که علي مردان خان از اطاعت والئ ایران سر بر تافته رو بجذاب خلافت دارد و افواج قاهره از روی استقلال تمام و نیروی تام نزدیک ارادهٔ

گرفتن قلعه دارند بجناح استعجال خود را بکشک رسانیده در آنجا رحل اقامت انداخت - و به سخنان ساده فریب دور از راه جمعی از قزلباشان را از علي مردان خان رو گردان ساخته باجتماع لشکر پرداخت - و قزلباشان از روی عدم بصیرت باغوای او طریقهٔ بیراه روي پیش گرفته اکثر قلعه نشینان را از راه بردند - قلعدار بمقتضای مصلحت گروهی را که پنهاني بسیاوش نسبت اخلاص درست مي کردند از قلعه برآورده بسرحدهای دور دست فرستاد - و بعضی را آنجهاني ساخته جمعی از خویشان معتمد و غلامان معتبر را با خود نگاهداشت - و حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته التماس نمود که چون این بندهٔ درست اعتقاد قلعهٔ قندهار را اضافهٔ ممالک محروسه گردانیده اولیای دولت ابد قرین را لازم است که مسارعت در التزام طریقهٔ کومک و مساعدت که عین دولتخواهي است منظور دارند - اتفاقاً پیش از ورود فرمان عالیشان عوض خان قاقشال بمجرد اشارهٔ علي مردان خان بکار فرمائي همت و کار طلبي اخلاص از غزنین روانه شده با هزار سوار جرّار داخل قلعهٔ قندهار گشته متعاقب او میرزا شیخ خلف سعید خان بموجب نوشتهٔ پدر با فوجی از مردان کار بطریق استعجال بقلعهٔ قلات که پنج منزلی قندهار است رسید - علي مردان خان از آمدن عوض خان قوت دل و نیروی بازو یافته بنابر پاس سیاوش خطبه را بنام حضرت گیتي ستاني شاهجهان بادشاه غازي بلند آوازه ساخته وجوه دراهم و دنانیر را باسم مبارک نوراني ساخت - و ده اشرفي مسکوک بسکهٔ مبارک با عرضداشتی بر کیفیت رسیدن عوض خان و خواهش استیلام عتبهٔ فلک رتبه مصحوب احمد بیگ نوکر خود بپایهٔ سریر خلافت مصیر ارسال داشت - و میرزا شیخ را بیست و پنجم شوال باعزاز و احترام تمام بقلعه در آورده لوازم مهمانداري و مراسم ضیافت بزرگانه بتقدیم رسانید و محمد سعید

قاضي قندهار را که از هواخواهي شاه بسياوش پيهم خبرمي فرستاد به بدترين روشی بقتل رسانيده برج و بارهٔ حصار را حوالهٔ اوليای دولت قاهره نمود - چون مضمون عرضداشت بر رای گيتي آرای وضوح يافت قليچ خان ناظم ملتان را که بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سرافراز بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار از آنجمله دوهزار دو اسپه سه اسپه و تفويض صوبهٔ قندهار سربلند ساخته حکم فرمودند که با تمام لشکر ملتان و يوسف محمد خان حاکم بهکر و جان نثار خان فوجدار سيوستان خود را بسرعت بقندهار رساند - و فرمان عاليشان ديگر بنام سعيد خان صوبه‌دار کابل باين مضمون صادر شد که گوهر تاج سلطنت و بختياري شاه شجاع بهادر با لشکر بيقياس درين نزديکي متوجه آنصوب ميشوند بايد که آن زبدهٔ پيش قدمان معرکهٔ دليري و دلاوري با تمام لشکر کابل و مبلغ پنج لک روپيه نقد از خزانهٔ آنجا همراه گرفته روانهٔ قندهار شده از آنجمله يک لک روپيه بصيغهٔ انعام به علي مردان خان برساند- دو لک روپيه بطريق مساعده خود بگيرد و تتمه مبلغ را به بعضی بندهای ديگر برسم مساعده بملک محمودوه وغيره تبعهٔ علي مردان خان در خور حال هرکدام انعام بدهد - و چون قليچ خان بقندهار برسد خاطر از بندوبست قلعه و ذخيرهٔ وغيره جمع نموده و آن حصار خير آثار را حوالهٔ خان مذکور نموده علي مردان خان را با بنه و بار و توابع تا بکابل همراه آورده از آنجا ميرزا شيخ پسر کلان خود را همراه داده روانه درگاه عالم پناه نمايد - و چون احتمال آمدن شاه صفي نيز بود گرامي گوهر بحر خلافت و نامداري شاه شجاع بهادر را در آغاز ذي قعده سنه يک هزار و چهل و هفت با کمال اعظام و اجلال خلعت گرانمايه با چار قب زردوزي و جيغه و شمشير و خنجر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مرواريد و فيل و ماده فيل با ساز نقره و دو اسپ عراقي

با زین زرّین و لجام مرصع و صد اسپ ترکي و ده لک روپیه نقد بطریق انعام و هزار سوار جرار جدکار بدآن صوب مرخص گردانیدند - و هنگام رخصت بر زبان فیض ترجمان آوردند که اگر شاه خود آید آن فرزند ارجمند نیز با تمام لشکر بدآن صوب شتافته هنگامه آرای نبرد گردد - و اگر لشکر بفرستد فوجی از بهادران کار طلب بسرکردگي خان دوران بهادر نصرت جنگ تعین نموده خود نزدیک باشد - آنگاه هر یکی از امرای نامدار را که در رکاب ظفر انتساب آن بلند اقبال تعین شده بودند خلعت و خنجر و اسپ و فیل در خور رتبه و حالت عطا نموده خان دوران بهادر را به عنایت خلعت خاصه و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه با ساز طلا و فیل و ماده فیل با یراق و حوضهٔ نقره معزز و گرامي ساخته مدار جنگ و جدال و رحل و ترحال بر رای و درایت او باز گذاشتند - و بهادر خان و مبارز خان را حکم شد که از جاگیر خود آمده ملحق عسکر اقبال گردند - و به وزیر خان ناظم پنجاب حکم شد که از صوبهٔ پنجاب غلّه فراهم آورده پیهم روانهٔ کابل سازد - مجملاً سعید خان صوبه‌دار کابل بر طبق حکم معلی از کابل با راجه جگت سنگه و تمام تعیناتیان آن صوبه روانه شده چون بقلّات رسید از نوشتهٔ میرزا شیخ و عوض خان معلوم نمود که سیاوش با برخی از حکّام خراسان بشش کروهي قندهار رسیده - و جمعی که در قلعه اند اگرچه بظاهر با علي مردان خان دم از موافقت مي زنند اما نهاني بسیاوش محرک سلسلهٔ دوستي گشته خواه و ناخواه او را بآمدن قندهار تحریص مي نمایند باید که از قلات به کمال هوشیاري و دوربیني عازم این صوب شود خان مذکور پس از اطلاع این معني بآئین شایسته و توزک بایسته کوچ به کوچ طي مراحل نموده چون هفدهم ذي قعده سنه یک هزار و چهل و هفت بظاهر قندهار رسید علي

مردان خان از مقدم آن خان شجاعت نشان جانی تازه و مسرت بی اندازه یافته استقبال خیل اقبال نمود - و فرمان فرخنده عنوان را با خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و شمشیر و خنجر مرصع که مصحوب محمد مراد سلدوز مرسل گشته بود پس از تقدیم مراسم تواضع و تسلیم جبین نیاز بر زمین منت گذاشته بدریافت این سعادت عظمی که از دیر باز خواهان وصول آن بود کامیاب صورت و معني گردید - و فرمان عالیشان که بنام سعید خان بهادر مشتمل بر تلقین محاربه و ارشاد مدافعهٔ لشکر عراق صادر شده و در آن رقم یافته بود که اگر سیاوش بنابر کوتاه نظري و خیره چشمي عرصه را خالي دیده بدست درازي و ترکتازي نواح قندهار در آمده باشد آن عمدة الملک قلیچ خان را در قندهار گذاشته خود با سپاه نصرت دستگاه متوجه گشته دمار از روزگار او بر آرد - و از رهگذر سرانجام این یساق اندیشه را به خاطر راه نداده راست تا فرات بتازد که از سپاه و آذوقه و خزانه آنچه باید و آنچه شاید بکرم آلهي موجود است چنانچه مبلغ بیست لک روپیه با بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ والا گهر روانه نموده حکم فرموده ایم که اگر والي ایران متوجه قندهار شود آن فرزند سعادت مند افواج کلي را به پنج قسم منقسم ساخته و خود به نفس نفیس سردار خیل اقبال گشته داد مردي و مردانگي دهد - اتفاقاً فرمان مذکور بدست مردم سیاوش که سرراهها گرفته بودند افتاد - بعد از آگهي بر مضمون آن سر رشتهٔ استقلال او و همگنان از دست رفت و فرمان عالي شان نزد والي خود بایران فرستاده متوجه تهیهٔ اسباب جنگ گشت - سعید خان بهادر از تنگيِ وقت و دیر آمدن قلیچ خان میرزا شیخ پسر خود را با دو هزار سوار در قندهار گذاشته و توقف علي مردان خان با جمعی قایل در قلعهٔ ارک قرار داده قریب سه هزار جمیعت او را که در باطن نفاق و بظاهر وفاق داشتند

بسرداري حسين بيگ خواهرزادهٔ علي مردان خان همراه گرفته با هشت هزار سوار رو به پيکار سياوش آورد - و فيلان عربده آئين پرخاش جو که همه اژدها صولتان اهرمن منظر بودند پيش روی داده بتاريخ بيست و ششم ذي قعده سنه يازدهم جلوس مبارک موافق سنه يک هزار و چهل و هفت هجري زينت افزای عرصهٔ مصاف گشت - در آن روز خان نصرت اندوز هراولي سپاه نصرت دستگاه را براجه جگت سنگه و مهکم سنگه و اوگرسنگه و گوپال سين و رام سنگه و جگرام و گج سنگه و همت سنگه و ميدني‌مل بهدرويه و اندر بهان و ديگر راجپوتان مقرر نموده جرانغار بسيد ولي و عبد الواحد و سيد محمد و محمد شوقي وغيره سادات بارهه و امروهه و بخاري و برانغار به پردلخان وغيرت خان و علاول خان و حيات خان و حسن خان وغيره افغانان حواله ساخت - و قول را با برادران و پسران آرايش داده طرح دست راست بعوض خان و سه هزار سوار علي مردان خان بسرداري حسين بيگ خواهرزاده و علي بيگ نوکرخان مذکور زينت بخشيد - و ازين جانب سياوش با بيرام علي خان حاکم نيشاپور و خدا قلي خان حاکم فرات و دوست علي سلطان حاکم خواف و يوسف سلطان حاکم چمش کزک وصفي قلي قلعدار بست و جمعی ديگر قريب هفت هزار سوار بتوزک صفوف پيراسته و توپخانه را پيش رو داشته روانه شد - و دريک کروهي قندهار چون هر دو لشکر مقابل شده نبردآرا گشتند به تعصب يکديگر جنگ سخت در گرفته در اثنای زد و خورد هراول و برانغار و جرانغار قزلباش اسپ بر انگيخته برانغار از جانب راست هراول سپاه ظفر دستگاه با طرح جرانغار روبرو شد - و جرانغار به مردم علي مردان خان که طرح برانغار مبارزان دين بودند محاذي گشت - و هراول با هراولان در افتاده تردد شيرانه بميان آمد - درچنين هنگام که جنگ از هر دو سو ترازو گشته معامله به نيروی

سرپنجهٔ و زور بازو افتاده جمعی کثیر از بهادران طرفین داد اقامت داده متعاقب یکدگر بعالم دیگر روانه مي گردیدند و دلاوران موافق و مخالف بر سرآن پله پایهٔ قدر و مقدار یکدیگر سنجیده باشتعال اتش کین حق مقابله و مقاتله ادا مي نمودند بیک ناگاه از هجوم افواج و جنود رعب تزلزل در بنای تمکن که بداشتند راه یافته افواج غنیم طریقهٔ فرار سر کردند و با شتاب بخت برگشته و ادبار رو آورده یکسر تا خیمه و خرگاه خود بهمان پا تاخته عنان یکران عزیمت را مثنی نه ساختند - دلاوران لشکر شکن همه جا مراسم تعاقب بجا آورده فرصت آن ندادند که در آنجا هم دست و پای آنها آشنای عنان و رکاب شده دمی خود را در خانهٔ زین محکم توانند نمود - لاجرم احمال و اثقال گریختگان که در میدان باز مانده بود بدست دلاوران افتاد و جمعی کثیر ازآن خون گرفتگان از ضرب تیغ صف شکنان راه آخرت سر کردند - هژبران بیشهٔ جدال و قتال شکر کنان و سجده گذاران مظفر و منصور بمقر خویش باز گشت نمودند *

بیست و نهم ذي‌قعده مذکور تمامي مساجد و معابد بتذکار حمد جهان آفرین و نعت سید المرسلین و مناقب ایمهٔ معصومین و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و مفاخر بادشاهان این سلسلهٔ عالیه حق گزین زینت و صفای تازه یافت - و حقیقت ترددات مجاهدان دین از عرضداشت سعید خان که مصحوب عبدالرحمن بیگ ولد عبد العزیز خان ارسال داشته بود بعرض مقدس رسیده خاطرها را مبتهج و مسرور ساخت - بادشاه حق شناس حق گذار همگي بندهای روشناس را بعنایت خلعت فاخره و اضافهٔ مناصب پایهٔ افتخار و سرمایهٔ اعتبار افزوده سعید خان به خلعت خاصه و چار قب و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه مزین بزین و ستام زرین و فیل

خاصه و ماده فیل با یراق و حوضه نقره واضافه هزاري ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه بر اصل منصب او که پنجهزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود و خطاب بهادر ظفر جنگ سرافراز ساخته به نهایت عزت فایز و کامگار گردانیدند - و راجه جگت سنگه بمرحمت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سرمایهٔ افتخار ابد اندوخته پردلخان از عطای خلعت و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار و عوض خان قاقشال بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و اضافهٔ هزاري پانصد سوار از اصل واضافه دوهزار و پانصدي دو هزار سوار بلند آوازه و ممتاز گردیدند - وغیرت خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و هزارو شش صد سوارو مرحمت اسپ و ابو البقا برادر سعید خان بمنصب و خلعت و اسپ واضافهٔ پانصدي ذات و دو صد سوار و خطاب افتخار خان و میرزا شیخ ولد سعید خان بخطاب خانه زاد خان و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافته منظور نظر مرحمت گشت - و علاول ترین بخلعت و منصب هزاري هشت صد سوار و گوپال سنگه بخلعت و منصب هزاري هفت صد سوار و سید ولي بخلعت و منصب هزاري هفت صد سوار و خطاب دلیر خان و سید احمد بخلعت ومنصب هزاري سه صد سوار و یوسف بیگ کابلي بخلعت و منصب هزاري و پانصد سوار و خطاب همت خان و رای کاشیداس بخلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر و مباهي گشتند - جمیع این مناصب از اصل و اضافه است که بهریک ازینان مرحمت شده و جمعی دیگر از بندها که باضافهٔ منصب سرافرازي یافته اند چون تفصیل آنها طولی داشت لاجرم به تحریر اسامي آنها نپرداخته *

درینوقت صفدر خان که بجانب ایران رفته بود از ایران مراجعت نموده بقندهار آمد و سعید خان را دیده گفت که شاه صفي از رفتن

قندهار بغایت بیدماغ گشته اکثر اوقات برزبان دارد که از صفاهان و بغداد دل برداشتن آسان است اما از سر قندهار گذشتن بسیار دشوار است - بنابرآن در صدد فرستادن لشکری آراسته بسرداري جانیخان قورچي باشي در آمده بلکه ارادهٔ آمدن خود نیز مصمم نموده - لاجرم سعید خان در قندهار توقف نموده ببادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع بهادر نوشت که صلاح دولت آنست که تمام لشکر ظفر اثر را با توپخانه روانهٔ این صوب نموده خود در کابل تشریف داشته باشند - اگر والي ایران بارادهٔ محاصره متوجه این صوب گردد یا لشکری تعین نماید پلنگ خویان سخت کوش تیغ جلادت از نیام تهور و تجلد کشیده بر ایشان حمله آورگردند - و اگر از راه دور بیني در گذر همت بر تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور گذارد گرد از نهاد و دود از دماغ متحصنان بر آورده آید - چون این حقیقت از روی واقعهٔ کابل و قندهار بمسامع جاه و جلال رسید از پیشگاه خلافت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که تا رسیدن قلیج خان سعید خان در قندهار توقف نموده علي مردان خان را روانهٔ کابل نماید - و عوض خان را با هزار و پانصد سوارتا کاشغر و خانه زاد خان را تا کابل همراه داده خود به تسخیر قلاع آن دیار پردازد - بعد از ورود فرامین مطاعه هژدهم ذي حجه سنه یک هزار و چهل و هفت هجري علي مردان خان بعد از رسیدن قلیج خان از قندهار احرام ادراک سعادت آستانبوس بارگاه اشرف اقدس بسته روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول چون دولتخانهٔ بت خاک که بادشاهزاده در آن ولا آنجا تشریف داشتند رسید حسب الامر جلیل القدر بهادر خان و لهراسپ خان و مبارز خان و نظر بهادر خویشگي و جانسپار خان و ذوالفقار خان مراسم استقبال به تقدیم رسانیده خان مشارالیه را باعزاز و اکرام تمام دریافتند پس ازآن خاندوران

بهادر باشارهٔ علیه تا بیرون دیوان خانه پذیره شده مراسم مصافحه و معانقه بجا آورده و آداب ملازمت و روش کورنش و تسلیم که درین دودمان عالي شان متعارف است بیاد داده از حصول شرف دریافت ملازمت بادشاهزادهٔ والا مقدار سربلند گردانید - بحکم آن زینت افزای انجمن دولت و اقبال خان دوران خان بهادر و راجه جی سنگه جانب راست و خان مذکور سرجرگه دست چپ نشستند - و بادشاهزاده شفقت بسیار و مرحمت بیشمار نسبت خان مذکور بجا آورده همان لحظه بانعام خلعت فاخره با چار قب زردوزي و جمدهر مرصع و فیل با یراق و ماده فیل با حوضهٔ نقره سربلند ساخته بکمال عزت و احترام روانهٔ درگاه آسمان جاه نمودند - و بنابر مصلحت وقت بهادر خان و لهراسپ خان و نظر بهادر و ابوالبقا و پانصد سوار برقنداز و پانصد سوار تیر انداز و پانصد بیلدار و سقا روانه قندهار نموده خود داخل کابل گشتند *

سعید خان پیش از رسیدن این مردم به قندهار مجلس کنگاش آراسته صلاح در آن دید که پیش از آنکه مردم غنیم غلات ربیع در قلاع درآورده باستحکام برج و باره کوشند بهادران جنود ظفر آمود بتاخت و تاراج نواح قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک پرداخته خرابي در آن مرز و بوم بظهور آرند - لاجرم بدین اندیشهٔ صائب راجه جگت سنگه و عوض خان و غیرت خان و همت خان و میرزا محمد خویش قلیج خان را با جمعی از مردم خان مشارالیه رخصت آنصوب نمود - سرداران نصرت مند بعد از رسیدن کوشک نخود چون خبر یافتند که غلات دروده محال متعلقهٔ قلاع مذکوره را متحصنان مي خواهند پاک نموده درون برند لاجرم قرار یافت که پردل خان و غیرت خان و شادمان و علاول و حیات ترین با تابینان سعید خان و احدیان بصوب قلعهٔ بست و راجه جگت سنگه و یوسف خان و عوض خان و جان نثار خان

و میرزا محمد بجانب زمین‌داور روانه گردیده بموجب قرارداد بعمل آورند - نامبردها را بیست و ششم محرم مرخص گردانیده خود با پسران و جمعی از خویشان و رای کاسیداس بخشيِ کابل در ظاهر قندهار طرح اقامت افگند - اتفاقاً در اثنای راه هزار سوار و دو هزار پیادهٔ قلیچ خان و مردم راجه جگت سنگه در آخر شب بآن قلعه رسیده به لوازم محاصره پرداختند - اگرچه درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده تا دوپهر روز داد تردد دادند اما آخر کار دلیران راجپوت وغیره آتش بدروازه زده دست به فتح آن یافتند و همگيِ آن مردم را روانهٔ کشور دیگر ساختند - و از اتفاقات حسنه همدرآن روز زاهد بیگ نوکر قلیچ خان که با سه صد سوار بحراست قلعهٔ کوشک نخود تعین شده بود جمعی دیگر از الوس آن نواحي را با خود متفق ساخته بر قلعهٔ هیرمندآب تاخت و در همان حملهٔ اول که از روی دلیريِ تمام بی تحاشيِ ناشي شده بود بعنایت آلهي بر متحصنان غالب آمده در سر سواريِ آن قلعه را مفتوح ساخت و حارسان را بدست آورده به تیغ بیدریغ گذرانید - شانزدهم صفر راجه جگت سنگه با لشکرظفر اثر بزمین‌داور رسیده اطراف حصار آنرا مانند باطن متحصنان بهجوم افواج وهم و هراس فرو گرفت - باوجود این درونیان باستقلال تمام در حصار بر موکب اقبال بسته مردانه دست به تردد بر کشادند و آئین ستیز و آویز پیشنهاد همت ساخته داد محافظت و پاسباني دادند - چون در سران لشکر ناسازي بمیان آمده این معني موجب خیرهِ چشميِ درونیان گشت و مقدمهٔ فتح قلعه در عقدهٔ تعویق افتاده معامله یک قدم پیش نمي رفت لاجرم قلیچ خان بنابر پاس ناموس صوبه‌داري و نسق و نظم ولایت جمعی از تابینان خود بحراست قلعهٔ قندهار گذاشته هژدهم صفر رو بزمین‌داور نهاد - روشن سلطان قلعدار بمجرد استماع آوازهٔ آی آی قلیچ خان دل از جنگ برداشته یکی

از معتمدان خود را بالتماس زینهار نزد خان مذکور فرستاد - قلیچ خان امان نامه به مهر خود و دیگر سران فرستاده به تسلیی دل هراسیدهٔ او پرداخت - آنگاه ششم ربیع الاول سنه یک هزار و چهل و هفت بعد از محاصرهٔ بیست و شش روز از قلعه بر آمده آن خان ظفر نشان را دید - روز دیگر خان مذکور داخل قلعه شده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن در آمد - و سامان و سرانجام مایحتاج قلعداری نموده فولاد بیگ نوکر خود را به محافظت آن بر گماشت - و بخاطر جمع رو بتسخیر قلعهٔ بست آورده بعد از نزول آن مکان از کیفیت اوضاع و خصوصیات اطوار اهل قلعه مطلع شده ده ملچار بر دورش از لشکر سایق و لاحق مقرر گردانید - و اجازت داد که دلیران عرصهٔ پیکار به پیش بردن ملچار و سرکردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه کوشیده همه وقت در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور گردند - و از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله می دادند پای کم نیاورده یک لحظه دست از کار باز نکشند - با این همه نقبی را که بتلاش تمام مبارزان اقبال به پنج برج و باره می رسانیدند اندرونیان پی برده خراب می ساختند - و باوجود جد و جهد مجاهدان میدان دین اهل قلعه دل از دست نداده دست از کار باز نمی داشتند - بآنکه از طرف ملچار قلیچ خان و یوسف خان نقبها رفته بنزدیکی مقصد رسیدند قضا را نقب یوسف خان را درونیان یافته بخاک انباشتند و پی بنقب قلیچ خان که بپای دیوار قلعه رسیده بود نبرده تا وقتی خبردار نشدند که بباروت انباشته شد - ازآنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اصابت می رسد صبح چهارشنبه هفتم ربیع الاول باشارهٔ خان مشارٌ الیه در حالتی که عرصهٔ قتال از اشتعال نیران جنگ و جدال رشک آتشکدهٔ فارسی شده بود

در همان گرمي نقب را آتش دادند - يكه تازان عرصهٔ جلادت و جدال كه از اسبها پياده شده بهيئت اجتماعي رخ بسوى آن فيل بند آورده بودند اصلاً ابا و محابا از توپ و تفنگ و ساير آلات آتشبازي كه از برج و باره بآتشبازي در آمده بود ننموده از راهى كه نقب وا كرده بود بقلعه در آمدند - و جمعى ديگر از شجاعان بى هراس بمدد زينه و كمند از هر طرف بديوارها برآمده تير و تفنگ و ساير آلات جنگ را چنانچه بايد كار فرمودند - متهوران درون از صدمهاى پى در پى بهادران اگرچه پاى كم نياورده چندى بمقابله پرداختند اما چون اثرى بر آن مترتب نشد به بيچارگي جاى خود از دست داده پناه بارك بردند - درين دار و گير جمعى كثير از اعدا بدستبرد دلاورئ بهادران سر باخته صد تن از اولياى دولت نيز روانهٔ كشور بقا گرديدند - و سه صد تن زخمهاى نمايان برداشته چهار صد اسپ عراقي با غنايم ديگر بتصرف در آوردند - روز ديگر بكندن بيخ ديوار ارك شروع نموده در چند روز آن قلعه را نيز بحوضهٔ احاطهٔ تامه و حيطهٔ ضيق محاصره در آورده مشرف بر تسخير ساختند - چون محراب خان را به هيچ روى اميدواري نماند و بهمه وجه ياس كلي دست داد از روى تضرّع زينهار جو شد - و بعد از رسيدن امان نامه بيست و سوم ربيع الثاني با همراهان آمده قليج خان را ديد - خان مذكور او را كه از غلامان ارمني متعمد والئ ايران بود با مينكباشيان و يوز باشيان كه همراه بودند يک روز مهمان نگاهداشته روز ديگر خلعت داده بموجب خواهش او روانهٔ عراق گردانيد - چون آراستگئ صفوف نمايان و توزک و آئين شايان آن سپهدار رزم جو يعني قليج خان مسموع مردم آن نواح شده آوازهٔ ترددات نمايانش بگوش رسيد قلعه فولاد كه از گرشک ده فرسنگ و قلعه دلخک كه از بست دوازده فرسخ فراه رويه واقع شده و ميان اين هر دو قلعه چهار فرسخ راهست مردم خدا قلي خان

حاکم فراه بتصرف اولیای دولت داده خود بتگ تا سر بدر بردند - و دست از حراست قلعهٔ گرشک نیز باز داشته بیست و یکم ربیع الثاني راه فرار سر کردند - لله الحمد و المنت که به سلسله جنبانيِ اقبال حضرت صاحبقران ثاني انواع فتح هاى آسماني از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردیده مثل قلعهٔ قندهار که از حصون منیعهٔ باختر زمین و بحصانت مورد ضرب المثل است - و دیگر حصون و قلاع ششگانه که از ایام قدیم متعلق این دودمان عالیشان بود مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید - قلیج خان از سر انجام ناگریز قلعداريِ بست و توابع آن خاطر واپرداخته نگاهبانيِ بست وگرشک را بعهدهٔ یکی از نوکران خود باز داشت - و پانصد سوار برقنداز و تیر انداز باو تعین ساخته هشتم جمادي الاول با همراهان بقندهار مراجعت نمود - همگي لشکر علوفه خوار ایران مطابق آنچه از حقیقت دانان ایران بظهور پیوسته سي هزار اسپ و بیست هزار سوار مواجب خوار و هفت هزار سوار قورچي و هزار سوار غلام و ده هزار سوار تفنگچي و ده هزار دیگر جمعیت امرا و سوای این هنگام یساق پنج هزار سوار بامید آنکه جمعی از وظیفه خواران اگر بکشتن روند اینها بجای آنها معین گردند فراهم مي آیند و آن گروه را نوکر ارادت میگویند - یافت وزیر ایران که اورا در آنجا اعتماد الدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لک روپیه است و با رسم الوزارة که آنرا وزرا پیشکش شاه مي نامند دولک روپیه و سپه سالار سه لک روپیه و قورچي باشي پنج لک روپیه و بیگلربیگيِ خراسان که از همه زیاده مي یابد ده لک روپیه - دیگر اولکه داران ازین کمتر در خور حال هر اولکه - تفنگچي چندی که مینکباشي اند از پنجاه تا شصت یوز باشي از پانزده تا سي دیگران تا چهار و پنج - غلامان یوز باشي نیز از پانزده تا سي و ازین جماعت چندی چهل و پنجاه تومان مواجب دارند و هریکی

از قلر آقاسي و تفنگچي باشي يک لک ساليانه - قورچيان يوز باشي از ده تا سي تومان - چندی ازين جمله نيز چهل و پنجاه تومان نيز مي يابند - ساير از پنج تا هفت تومان - و درين دولت ابد پيوند بادشاهان هندوستان هر يکی از بندهای شان که بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر افرازند دوازده کرور دام که سی لک روپيه باشد می يابند که صد هزار تومان عراقست بتخصيص وزير ارسطو نظير آصف صفات پنجاه لک روپيه يافت دارد *

حقيقت آسام و آساميان بدفرجام

در شمالي سمت بنگاله دو ولايت واقع شده يکی کوچ هاجو و آن بر ساحل برهم پتر که بعرض دو کروه است و از وسط آسام گذشته بطرف بنگاله مي آيد آباد است و از آنجا تا جهانگير نگر معروف به راج محل يکماهه راهست - دوم کوچ بهار که از رود خانهٔ مذکور بغايت دور است و ازينجا تا بنگاله بيست منزل درميان است بدو کس تعلق دارد کوچ هاجو به پريچهت و کوچ بهار به لچهمي نراين - در هنگام صوبه داريِ قاسم خان آبای هردو مالشی بسزا يافته منتظر وقت و قابو بودند - چون خان مذکور متوجه ملک بقا شد مملکت بنگاله بی سردار ماند - فتور که لازمهٔ اين قسم ايام است در اطراف و جوانب بهم رسيده معاملهٔ سرحدها از ضبط حارسان بيرون رفت - راجهٔ آسام سرگديو نام کافر بود و هزار فيل و صد هزار پياده جنگي که بتگ پا از اسپ پيش ميگذارد و سفائن جنگي آمادهٔ حرب و توپخانه بسيار داشت و روز جنگ بيشتر سلاح لشکرش تير و کمان و تفنگ بود اگرچه در صف جنگ حريف لشکر هندوستان نمي تواند شد اما در حرب کشتي مردانه و ماهر اند - وضع

ماند و بود اینها برین نمط است که خورد و بزرگ سر می تراشند و ریش و بروت بمقراض می چینند و از جانداران بحري و بري هرچه بدست ایشان می افتد می خورند - و باراده جنگ هرگاه از مکان خود حرکت نموده بطرفی روانه میشوند در هر منزل باندک فرصتی قلعه از گل و چوب و نی و کاه ساخته شرفات آنرا به تختهای عریض مرتب نموده برای سر دادن توپ و تفنگ رخنها در آن می گذارند - و بر دور آن خندقی عمیق تیار کرده از خار و خس سر تیز روپوش می سازند تا عبور غنیم متعذر باشد بمدد مرزبان کوچ هاجو که از غلبهٔ لشکر فیروزي اثر گریخته پناه باو برده بود برخاسته با حشر بیشمار و فیلان بسیار در سرحد بادشاه رسیده اکثر قصبات و قری را متصرف شد - پس از آنکه ریاست بنگاله باسلام خان مرحمت شد خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا محمد صالح کنبو را که مرد مردانه صاحب تدبیر و تردد بود با لشکری آراسته روانهٔ آنجانب نمود - چون بارش و طغیان آبها طریق و سبیل بر مترددین بسته بود مومی الیه با جمعی قلیل پیش از همه بتلاش تمام بکوچ هاجو رسید - و با زین العابدین و جمعی از تابینان اسلامخان از آنجا روانهٔ پیش شده جمعی کثیر از مقاهیر را بقتل رسانیده پنج توپ با دو قلعه بدست آورد - ازین رو که جمعیت غنیم بسیار بود و پیهم کمک از آسام می رسید اسلام خان میر زین الدین علي برادر خورد خود را با اله یار خان و محمد زمان طهرانی وغیره منصبداران و دو هزار سوار و چهار هزار بندوقچي پیاده و شصت و پنج کوسهٔ جنگي و کشتیهای پرغله روانهٔ آنصوب نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم مقاهیر پانصد کشتي با ساز و سامان همراه آورده محمد صالح کنبو و سید زین العابدین را شهید گردانیدند و شیخ عبد السلام تهانه دار هاجو را با برادر باسیري بردند - میر زین الدین علي والله یار خان و محمد زمان طهراني بعد از چند روز رسیده

حصاری را که آسامیان بر کنار آب برهم پتر بجهت گرفتن سر راه صفدران ساخته بودند مفتوح گردانیدند - و بعد از قتل و نهب و غارت کفار محکمهای سری گهات بتصرف در آورده جمعی کثیر ازآن سرکشان بد کیش را برهنمونی تیغ راهگرای جهنم ساختند - و پانصد کشتی کلان و سه صد توپ داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدایگان بحر و بر گشته در عرض دوپهر پانزده حصار به تردد دلاوران نصرت شعار بکشایش گرائید - و قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشته رعایای پرگنات بسیار که در بند کفار افتاده بودند از حبس مولم آزاد گردیدند - و چون این ماجرا از واقعه صوبه بنگاله بمسامع جاه و جلال رسید از سواران اسلام خان که پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار بر آن دو اسپه سه اسپه افزوده شد - و اله یار خان بمنصب سه هزاري دو صد هزار سوار و محمد زمان بمنصب دو هزاري هزار سوار و میر زین الدین علي بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب سیادت خان سر بلند گردیدند *

کیفیت سر افرازي یافتن شاهزادهای والا مقدار و نوینان نامدار و آرایش محفل نوروزي

درین هنگام سعادت فرجام که عرصهٔ چمن بخنده گل و گلبانگ بلبل لبریز گشته غنچه از نوید در آمد نوروز عالم افروز پیرهن بر پیرهن بالیده درجامه نمي گنجید و از رسائئ نشاء خرمي و خوشحالي ورود موکب ربیع خار تا گل این رنگین چمن برسم ذخیره گذاري و زله بري برگ شگفتگي ابد بر روی هم مي نهند سامان طرازان بارگاه سلیماني بام و در و دیوار

دولتخانه را در دیبای خسرواني گرفته روی زمین را بفرش ملون بعنوانی زیب و زینت دادند که اگر کار پردازان قوای نامیه نسخهٔ طراحي بهار ازین رو گرفته طرح چمن افروزي برآن گیرند رواست - و اگر رنگ انوار و ازهار رنگا رنگ را در گلذار جاوید بهار بدین رنگ جلوه دهند سزا - زینت افزای اورنگ جهانباني بجهت رواج شادماني شروع سال و هزار و چهل و هشت هجري شاهزادهای والا گهر و امرای عظام و سایر بندهای بادشاهي را بر وفق تفاوت درجات باضافهٔ منصب و انعام و خلاع فاخره سر افراز ساخته ابواب مسرت و ابتهاج برروی روزگار مفتوح ساختند - و نوئینان دولت بنوازش شادیانهٔ شادي گورکهٔ دولت را بلند آوازه ساخته خورد و بزرگ دنیا بدعای مزید جاه و جلال آن برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال پرداختند - نخست بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد داراشکوه را از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاري ذات ده هزار سوار و شاهزاده محمد شجاع و شاهزادهٔ عالي مرتبت محمد اورنگ زیب بهادر را بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سوار از اصل و اضافه سر افراز نموده علامي افضل خان دیوان را بمنصب هفت هزاري چهار هزار سوار سربلند گردانیدند - و بندهای دیگر را که تفصیل آن طول دارد بمرحمت اضافه و خلعت کامیاب ساخته اموال بیشمار بر ارباب استحقاق و سایر نیازمندان منقسم ساخته از آز بی نیاز ساختند *

چون عبد اللطیف مخاطب بعقیدت خان که سربراهي دفتر تن باو متعلق بود از کثرت غلبهٔ بیماري بامور مرجوعه نمي توانست پرداخت دیانت رای دفتر دار خالصه را بمنصب هزاري ذات و صد و پنجاه سوار بر افراخته این خدمت نیز باو تفویض نمودند - علي مردان خان را غایبانه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و ارسال علم و نقاره بلند آوازه

ساخته بصدور منشور لامع النور عز امتیاز بخشیدند - از چارم ذي قعده
که آغاز نوروز بود تا بیست و دوم این ماه که روز شرف اشرف است
از پیشکش بادشاهزادهای نامدار و امرای والا مقدار مبلغ ده لک روپیه
را جنس از نظر اشرف گذشته شرف پذیرائي یافت - و مضاعف
آن بطریق انعام بشاهزادها و امرا مرحمت گشته جهانی را کامیاب
مطالب ساخت *

ظفرخان ناظم کشمیر که بعد از فتح تبت بابدال مرزبان تبت روانهٔ
درگاه شده بود با او از تلثیم سدّهٔ سپهر مرتبه سعادت دارین حاصل نمود -
یادگار بیگ نامي که پیش از فتح قندهار او را والي ایران بعنوان حجابت
بدرگاه عالم پناه فرستاده بود میر خان میر توزک تا بهشت آباد باستقبال
رفته بحضور اشرف آورد - و بعد از حصول سعادت ملازمت نامهٔ شاه را که
مشتمل بر حقیقت فتح ایروان بود با دوازده اسپ و سه تفنگ کلان که
دارای ایران درین فتح از رومیان بدست آورده بود، از نظر اشرف
گذرانیده بانعام خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع سر افرازي یافت -
مبارز خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر افرازي
یافت - فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع و سپر خاصه مصحوب نور بیگ گرز بردار به علي مردان
خان ارسال یافت - دوم روز آن نقدي سلطان و احمد بیگ فرستادهای
علي مردان خان زر مسکوک بنام مبارک با عرضداشت خان مذکور که
قبل از روانه شدن از قندهار ارسال داشته بود از نظر اشرف گذرانیده
هر کدام بانعام خلعت و اسپ با ساز نقره و سه هزار روپیه نقد سر افرازي
یافته رخصت مراجعت یافتند - و خلعت خاصه و دو اسپ با زین طلا
و مطلا و نقاره و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل مصحوب ذوالقدر خان

که همراه فرستادهای علي مردان خان آمده بود مرحمت فرمودند - و یادگار بیگ سفیر ایران بیست و دو اسپ و ده شتر از خود پیشکش نموده بعنایت خنجر خاصه سرافراز گردید - و ملا عبد الغفور حاجب نذر محمد خان والي بلخ بدربار اعلی رسیده سعادت بار یافت - و نامهٔ خان از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و پنجهزار روپیه بلند پایه شد * غرهٔ محرم سنه یک هزار و چهل و هشت میر صمصام الدوله انجو بخدمت بخشي گري و واقعه نویسي و داروغگي توپخانه و عمارت و سایر قندهار سر افرازي یافت - دوم ماه مذکور راجه گج سنگه باجل طبیعي در گذشت بادشاه بنده نواز جسونت سنگه پسر خورد او را بمنصب چهار هزاري ذات و سوار از اصل و اضافه و یادگار بیگ سفیر ایران را بانعام سي هزار روپیه کامیاب ساختند - و عبد الغفور ایلچي نذر محمد خان نیز درین تاریخ بانعام بیست هزار روپیه نقد سربلندي یافت *

روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال هزار و چهل و هشت هجري حضرت واهب البرکات بشاهزادهٔ والا جاه عالي مرتبت از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز پسری عطا فرمود - و حسب الالتماس آن والا گهر حضرت خاقان بنده پرور آن نونهال چمن دولت را بمهر شکوه نامور ساختند و دو لک روپیه بجهت جشن عقیقه انعام فرمودند - و بیادگار بیگ ایلچي ایران کمر مرصع به قیمت پنج هزار روپیه و چهل هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - سلطان مهر شکوه پس از زندگي چهل روز بعالم بقا متوجه شد *

آرایش جشن وزن مبارک قمري

روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثاني سال هزار و چهل و هشت مطابق سوم شهریور آئین بزم وزن قمري مقدس ابتدای سال چهل و نهم از سنین

عمر ابد قرین زینت ترتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار به برج کفهٔ میزان تحویل نموده پله برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند - و منصب هر کدام از بادشاهزادهای والا نسب عالي مقدار شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر باضافهٔ هزار سوار دوازده هزاري نه هزار سوار مقرر گردید - یادگار بیگ ایلچيِ ایران را بخلعت فاخره و شمشیر یراق مرصع و سي هزار روپیه نقد بر نواخته رخصت معاودت دادند *

حقیقت فتح بکلانه

از سوانح این ایام رسیدن خبر مسرت اثر فتح بکلانه است مشتمل بر قلاع نه گانه و سي و چهار پرگنه بحاصل چهار لک روپیه و هزار و یک قریه و طولش صد کروه و عرضش هفتاد کروه رسمي است - لطافت آب و هوا و فزونيِ اشجار میوه دار و کثرت تالاب و انهارش مستغني از توصیف و فارغ از بیانست - از مدت یک هزار و چار صد سال مرزبانيِ آن در سلسلهٔ بهرجي زمیندار است - از جمله حصون تسع که نامزد است بسالهیر و مولهیر و موراء و هرگده و سانوه و پانوه و هاتگده و پیپول و چوریل محکم ترین آن سالهیر و مولهیر است هر دو بسیار صعب المرور و دشوار گذار بر جبلی طولاني واقع شده یکی بر فرق کوه دیگر بر کمر - هر یکی از سنگ یک لخت به صنعت گريِ معمار قدرت صورت اساس یافته و زینهٔ هر دو در سنگ تراشیده نمودار ساخته بعنوانی که بیمددگاريِ دیگری کام نتوان نهاد - در هر حصار چشمه و تالابی بقدرت آلهي چون چشم عاشقان پیوسته روان است و آب هر یک آن بعذوبت و گوارائي زبان زد سیّاحان زمان - و حصاری که

بر کمر کوه طولاني مذکور است خانهٔ مرزبان در آنجا واقعست - در سال دهم جلوس مبارک بادشاهزاده نامدار کامگار محمد اورنگ زیب بهادر حسب الحکم اشرف سه هزار سوار و دو هزار پیاده برقنداز بسرکردگي مالوجي دکهني و محمد طاهر نام نوکر خود بجهت تسخیر آن ولایت تعین نمودند - بهادران جنود ظفر آمود بمجرد رسیدن آنجا از سه جانب یورش نموده ناگهان بر سر نگاهبانان قلعه چون قضای نازل ریخته جمعی کثیر را رهگرای وادي فنا ساختند - بهرجي زمیندار آنجا با سراسیمگي نخست بحصار مولهیر در آمد و هنگامهٔ دار وگیر را گرم نمود - دلیران قلعه کشای بپایمردي تمکن جبلي و تمکین پر دلي پای مردمي استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار نمودند - و در کمرگاه کوه میانهٔ فریقین هنگامهٔ جدال و قتال آراسته حملهای سخت بر یکدیگر نمودند - چنانچه آخرکار متحصنان از مشاهدهٔ نیروی دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته و بجهت انسداد ابواب وصول غلّه خود را پای داده چندان مغلوب هراس و اندیشه گشتند که دهم شوال بهرجي زمیندار آنجا مادر خود را با کلیدهای قلعه هشتگانه در خدمت بادشاهزاده والا قدر فرستاده التماس نمود که اگر سلطانپور که در جوار بگلانه است بطریق وطن مرحمت شود فرزندان و توابع را در آنجا گزاشته سعادت ملازمت حاصل نماید - گرامي نیّر اوج دولت و بختیاري مادر او را بعطای نقد و جنس و مرحمت سلطانپور خوشدل ساخته رخصت مراجعت دادند - و حسب الحکم اشرف نشان والا شان مشتمل بر تسلي و دلاسای او و مرحمت منصب سه هزاري دو هزار سوار بنام او صادر فرموده باطمینان خاطرش پرداختند - زمیندار مذکور بعد از ورود منشور لامع النور بدست آویز تسلیم مفتاح حصارهای مذکور استفتاح ابواب امن و امان و سلامت بر روی روزگار خود نموده بدستور عفو طلبان زینهاري از قلعه

بر آمده بملاقات مالوجي و محمد طاهر پیوست - بادشاهزادهٔ عالمیان از قبل خود محمد طاهر را بحراست مولهیر و حکومت آن دیار و هفت معتمد دیگر را بپاسبانی هفت قلعه دیگر معین ساختند - اگرچه استخلاص این قلاع که راهگذار شان چون راه صراط بباریکي و تندي ضرب المثل است بجد و جهد محتمل نبود اما بمحض کارسازي اقبال جهانکشای بآسانی مفتوح گشته کار بر وفق مراد دوستان ابد پیوند صورت اتمام یافت *

توجه شریف بصوب دار السلطنت لاهور

چون بجهت تنبیه و تادیب مفسدان دکن و شرقي دیار مدت چهار سال در دارالخلافه توقف رو داده بود دریفولا که ارادهٔ سیر و شکار دارالسلطنت لاهور و کشمیر دامنگیر طبع اقدس گردید بتاریخ شانزدهم ربیع الثاني سنه یک هزار و چهل و هشت سیف خان را بمرحمت خلعت و حراست دارالخلافه و راجه بیتهلداس را به عنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با زین مطلا و خدمت قلعداري اکبرآباد و فوجداري هر دو روی آب جون باگاه خان و کوتوالي بشرف الدین حسین مقرر نموده ماهچهٔ آفتاب شعاع لوای والا را بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع دادند - و یمین الدوله را بعنایت خلعت خاصه عز امتیاز بخشیده بواسطهٔ ضعیفي که داشت به دارالخلافه مرخص فرمودند که بعد از ایام بارش کارخانجات بادشاهي را همراه گرفته روانهٔ حضور شود - و میرزا رستم و خان عالم و لشکر خان را بخلعت سر بر افراخته رخصت دارالخلافه فرمودند و عبد الله خان بهادر دستوري تته و سید خان جهان اجازت تیول خود یافت - و در نواحي موضع بلي پانزده کروهي دهلي به شکار شیر پرداخته در سه روز شش قلاده شیر نر و سه ماده شیر را

شکار نموده چهارم جمادي الاول سایهٔ اقبال همای چتر فرخنده بر دهلي انداخته نخست بزیارت مرقد منور حضرت سلطان المشایخ و جنت آشیاني همایون بادشاه شتافته هفت هزار روپیه در هر دو مکان باهل استحقاق عطا نمودند - پانزدهم ماه مذکور بصید گاه پالم تشریف برده در یک روز پنجاه و دو آهو به تفنگ خاص بان شکار فرمودند - چون هیچ وقت ازین دست شکار از دست هیچ بادشاهی نشده بود باعث انبساط خاطر انور گشت - غیرت خان صوبدار دهلي و اله ویردي خان فوجدار متهرا را رخصت خدمت مرجوعه فرموده متوجه پیش شدند - درین سال از پیشگاه عنایت حضرت بادشاه دریا دل جهان نواز نوزده لک روپیه ببادشاهزادهای عالي مقدار و امرای نامدار وغیره بطریق انعام مرحمت شد *

شروع سال دوازدهم جلوس میمنت مانوس و ملازمت نمودن علي مردان خان بعد از آمدن قندهار

روز شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سنه یک هزار و چهل و هشت هجري بخیر و خوبي شروع شده آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگيِ انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - چون پیشنهاد همت والا قطع مراحل سفر بود لاجرم زیاده بر یک روز متوجه آرایش محفل بهشت آئین نگشته دوازدهم باغ انباله را که حسب الامر بیگم صاحب عمارتی نو در آن صورت اتمام یافته بود از نزول اشرف ثانيِ اثنین فردوس برین ساختند - و ازآنجا در دو کوچ بسرهند تشریف ارزاني فرموده و پنج روز برای سیر و تماشای باغ و عمارات اطراف تالاب و چبوترهٔ ماهتابي میان این که

باهتمام میر علي اکبر کروري سرهند صورت اتمام یافته بود مقام نموده متوجه پیش شدند - درین مقام سکهپال عاج با یراق طلا و پوشش خاصه سمور مصحوب خاندان قلي ملازم علي مردان خان که عرضداشت خان مذکور با دوازده رومي که والي ایران بعد از فتح ایروان بقندهار فرستاده آورده بود مرحمت نمودند - و رومیان مذکور بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد سر افرازي یافته بر طبق تمنای خاطر رخصت وطن یافتند *

بهرام ولد صادق خان بخدمت بکاولي از تغیر عارف بیگ امتیاز یافت - و پرگنه بتهنده که چهل و یک لک دام جمع دارد از روی عنایت بعلامي افضل خان انعام مرحمت شد - بیست و دوم جمادي الثاني صفدر خان که از ایران مراجعت نموده جریده بدرگاه والا رسیده بود هزار مهر بطریق نذر و نه اسپ عراقي بر سبیل پیشکش گذرانید - غرهٔ رجب بقلیج خان فرمان شد که غیرت خان ولد یوسف خان تکریه را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و محافظت قلعه بست با توابع و میرزا محمد خواهر زاده بنگاهباني قلعه زمین داور و منصب هزاري پانصد سوار سر افراز دانسته رخصت بخدمات مامور نماید - و بسعید خان بهادر حکم شد که صوبه‌داري قندهار بعهدهٔ قلیج خان مقرر دانسته با لشکر ظفر اثر بکابل بیاید - و پس از نزول بدارالسلطنت لاهور به تعجیل آمده سعادت ملازمت اقدس حاصل نماید *

دهم بر کنار تالاب راجه تودرمل و وزیر خان صوبه‌دار لاهور و شاه قلي خان فوجدار کانگره و بختیار خان فوجدار لکهي جنگل از زمین بوس درگاه جهان پناه سر افرازي یافته هرکدام در خور حال نذر گذرانیدند - پانزدهم رجب موافق غرهٔ آذر کشور خدیو دین پناه از باغ هوشیار خان مانند خورشید انور دولتخانهٔ زین زرّین را شرف خانه ساخته بدولت خانهٔ

لاهور متوجه شدند - و در تمام راه روی زمین را درم افشان و زر ریز ساخته بساعت سعید اورنگ نشین سریر اقبال واکلیل گزین افسر جاه و جلال گردیدند - حسب الحکم معلی معتمد خان میر بخشي و تربیت خان دوم بخشي تا بدروازهٔ خاص و عام پذیره شده علي مردان خان را باعزاز تمام ببارگاه عالم پناه آورده بشرف استلام عتبهٔ فلک رتبه رسانیدند - خان معزالیه بعد از ادای آداب معهوده هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و چار قب زردوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و منصب شش هزاري ذات و سوار و دو اسپ دیو زاد پري پیکر با زین مرصع و مطلا و چهار فیل اهرمن نژاد خجسته منظر ازآن جمله فیل کوه شکوه نام بیراق نقره و پوشش زربفت بتازگي مایهٔ ارجمندی و پایهٔ سربلندي یافت - و انعام حویلي اعتمادالدوله که بهترین منازل دارالسلطنت است و در صفا و پاکیزگی قرین ندارد ضمیمهٔ مراحم عمیمه گردید - سوای حویلي آنچه از تاریخ روانه شدن قندهار تا این روز بخان مزکور مرحمت شده یک لک روپیه قیمت داشت و عنایات دیگر که بدفعات بر روی کار آمده در محل خود گذارش خواهد یافت - ده کس از نوکران معتمد آن خان والا شان بانعام خلعت و بیست هزار روپیه نقد سرافرازي یافتند - از آنجمله حسین بیگ و علي بیگ که قرابت قریبه به علي مردان خان داشتند بخلعت و خنجر مرصع و هشت دیگر بخلعت سربلندي یافتند - یادگار بیگ ایلچي ایران که در لاهور بجهت سرانجام بعضی امور مانده بود درین تاریخ باز بشرف ملازمت رسیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشته دیگر باره رخصت انصراف یافت - از روز رخصت تا تاریخ ملازمت دو لک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جنس باو مرحمت شد - و برای شاه صفي صراحي و پیالهٔ مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه مصحوب

موصی الیه ارسال یافت - چون قندهار آب روان و حدایق جنت نشان داشت
و از دیرباز طبیعت علي مردان خان بتماشای آب و سبزه خوگر بود
لاجرم از روی عنایت صوبهٔ کشمیررا از تغیر ظفر خان که نعم البدل قندهار
بلکه بلطافت آب و هوا و کثرت انهار و اشجار سرآمد متنزهات است
و تفرج شگوفه و گل و طراوت سبزهای شاداب نوخیز و جوش سمن زار
تازه رسته عبیر بیز ایام بهارش یاد فردوس برین مي دهد مرحمت نموده
بعنایت خلعت خاصه با نادري و خنجر مرصع با پهولکتاره و برخی اقمشهٔ
نفیسهٔ هندوستان جنت نشان و قدری پشمینهٔ کشمیر و پنج لک روپیه نقد
کامیاب ساختند - و از وفور رافت پاندان مینا کار مملو به پان خاصه با خوان
و سفلدان طلای ساده عنایت نموده فرمودند که بخوردن پان که از گزین
نعمای سواد اعظم هندوستان است اعتیاد نماید *

خان دوران بهادر نصرت جنگ که در کابل همراه بادشاه زادهٔ
والا گهر محمد شجاع بهادر بود بموجب فرمان قضا نشان با اینهمه
جسامت در هفده پهر از اتک بایلغار آمده ملازمت نمود و بمرحمت
خلعت خاصه با چارقب سر بلندي یافت - پیشکش صفدر خان
پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ نفیسهٔ ایران از نظر انور گذشته
پنج لک روپیه قیمت آن مقرر شد - چون خان مذکور خدمت رسالت را
بکمال سنجیدگي و فهمیدگي بتقدیم رسانیده یک لک روپیه پیشکش شاه
گذرانید و باعیان دولت نقد و جنس بسیار بطریق سوغات فرستاده پنجاه
هزار روپیه بمحسن مهماندار تکلیف نمود - شاه از وضع پسندیده و اخلاق
حمیدهٔ او بغایت خوشوقت شده یک مرتبه بخانه اش آمد - ونه هزار تومان
که دو لک و هفتاد هزار روپیه باشد نقد و هشتاد اسپ عراقي با برخی
اشیا بدفعات باو داده اقسام تلطّف نمود - لاجرم بوسیلهٔ این خدمت مورد

عواطف بیکران آمده منظور نظر مراحم بی پایان گشت - بعلامي افضل خان و شایسته خان و وزیر خان و صفدر خان و جعفر خان و چندی دیگر خلعت زمستاني مرحمت فرمودند *

ششم ماه سعید خان بهادر ظفر جنگ از یساق قندهار مراجعت نموده با پسران بزمین بوس درگاه والا استسعاد پذیرفت - و بعنایت خلعت و چار قب طلا دوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع عزّ امتیاز یافته محسود امثال و اقران گشت - یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و صوبه‌داري ملتان و جان نثار خان بمنصب دو هزار و پانصدي و دو هزار سوار از تغیر او بحراست بهکر و یکه‌تاز خان بمنصب هزار و پانصدي و هزار و پانصد سوار و فوجداري سیوستان سر افرازي یافته کامیاب دولت گشتند - بیست و ششم منزل علي مردان خان از ورود مسعود مرکز دایرهٔ سعادت گشته موطن فیض گردید - خان قاعده دان مراسم پا انداز و نثار بجا آورده اسپ و اقمشه بقیمت یک لک روپیه از نظر اشرف گذرانید و همگي بمحل قبول در آمده بعنایت اسپ اعل بی بها نام با ساز طلا میناکار سر افرازي یافت - و از اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس اقمشه و اسپان عراقي و ترکي و شتران نر و ماده که همگي پنج لک روپیه قیمت داشت بابت پیشکش وزیر خان از نظر فیض اثر گذشت - و میر یحیی کابلي که از جانب نذر محمد خان بنظم بدخشان مي پرداخت بارادهٔ بندگي درگاه از آنجا آمده شرف ملازمت دریافت و بخدمت دیواني کابل از تغیر شیخ عبد الکریم و منصب پانصدي صد سوار و انعام چهار هزار روپیه سر افرازي حاصل نمود - و عبد الکریم مذکور بدیواني سرکار بادشاهزادهٔ عالي مقدار محمد دارا شکوه عزّ امتیاز یافت - علي بیگ خویش علي مردان خان بخلعت و انعام چهار هزار روپیه و تفویض

خدمت نظم و نسق صوبهٔ کشمیر به نیابت امتیاز یافت - بسیف خان صوبه‌دار اکبر آباد حکم شد که چون مملکت بنگاله بشاهزادهٔ محمد شجاع درینولا مرحمت شده بسرعت هرچه تمام تر از اکبر آباد به بنگاله شتافته تا رسیدن آن والا گهر از صوبهٔ مذکور با خبر باشد - کفایت خان بدیوانی قندهار وصفدر خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و فیل و حکومت اکبر آباد و سعید خان بمرحمت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و فیل و پسرانش بعنایت خلعت و اسپ سر بلند گردیده هرکدام بمکان خود رخصت یافتند *

دریں ایام چون وزیر عطارد تدبیر نیکو محضر افضل خان که از وسط ایام بادشاهزادگی سوای ایام فترت تا الیوم سر انجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض یافته در حسن خلق و سلامت نفس و کمال نیک ذاتی و خیر خواهی خلایق سر حلقهٔ نیکان روزگا بود درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده به نهایت خوبی سن به هفتاد رسانیده بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن باشد دوازدهم شعبان دفتر حیات بر چیده بجهت رفع حساب بدیوان اعلی عالم بالا رجوع نمود - فرمان عالی شان بنام اسلام خان صادر شد که چون خدمت جلیل القدر وزارت باو تجویز شد بمجرد رسیدن سیف خان عازم درگاه عالم پناه گردد - و مقرر شد که تا رسیدن خان مذکور امور دیوانی در حضور اشرف مشخص می شده باشد و مطالب جزئی را دیانت رای دفتردار خالصه سرانجام دهد - و سیاههٔ تنخواه جاگیر جعفر خان بعرض رسانیده اسناد تیول وغیره بمهر و رسالت او به ثبت رسد - شانزدهم امانت خان برادر افضل خان و دو پسر او عنایت الله که خان مغفور به فرزندی بر گرفته بود و فضل الله را بخلعت بر نواختند *

روز یکشنبه هژدهم شعبان مطابق چهارم بهمن ماه آلهي بزم جشن وزن شمسي آغاز سال چهل و هشتم عمر جاوید قرین در شاه برج دارالسلطنت که بنابر رفعت رشک فرمای زیبا طارم سپهر مینا است انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهي و کام بخشي خواص و عام بظهور پیوست - درین روز برکت اندوز منصب بادشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه از اصل و اضافه بیست هزاري ده هزار سوار قرار یافته شاهزادهٔ مراد بخش را که پانصد روپیه روزیانه داشت بمنصب ده هزاري و چار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و توغ سر بلند گردانیدند - راجه جسونت سنگه باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه و راجه رای سنگه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار وسعادت خان بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و امانت خان بمنصب هزاري دویست سوار و عنایت الله ولد خان مذکور بخدمت عرض مکرر فرق مباهات برافراخت - و عبد الرحمن ولد صادق خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افراز گشتند - رشیدای خوشنویس بخدمت داروغگي کتاب خانه از تغیر عبد الرحمن و دیانت رای بخطاب رای رایان عزّ امتیاز اندوختند *

چون بعد از اطفای نیران فساد بندیله و استیصال او با اهل و عیال پرتهي راج نام کودکی از فرزندان آن مردود را چنپت نام بندیله دست آویز فتنه و فساد ساخته و جمعی از مفسدان فراهم آورده برعایای اسلام آباد مزاحمت مي رسانید اگرچه باقي خان فوجدار آنجا حتی المقدور در تاخت و باخت کوتاهي نمي کرد لیکن از عهدهٔ تنبیه واقعي نمي توانست برآمد - لاجرم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را حکم شد که خدمت فوجداري بعهدهٔ خود دانسته در قتل واسر و قلع و قمع آن جماعت سعي کمال بجا آورد

بعنوانی که نام و نشان ازآن قوم نا پاک بر روی زمین نماند - و شایسته خان بصوبه‌داري بهار و عنایت خلعت و جمدهر و اسپ با یراق طلا سربلند گردیده روانهٔ آنصوب شد *

چون بیست و سوم ذي حجه سال هفتم جلوس دختر میرزا رستم صفوي که جلیلهٔ بادشاهزادهٔ والا گهر شاه شجاع بهادر بود از جهان فاني در گذشت بنابرآن صبیهٔ اعظم خان را برای آن کامگار خواستگاري نموده بودند - و خان مذکور اورا مصحوب والده و برادرانش میر خلیل و میر اسحٰق بدرگاه معلی فرستاده بود - هشتم شوال پنجاه هزار روپیه جواهر و مرصع آلات واقمشه و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق ساچق مصحوب معتمد خان و مکرمت خان و عمدة النسا ستي خانم بخان مذکور فرستادند - بنابرآنکه ساعت رخصت بادشاهزادهٔ عالم نزدیک بود و هنگام عقد بعید حکم فرمودند که آن بانوی حرم عصمت و اقبال را با والده و برادرش میر اسحٰق روانهٔ بنگاله نمایند که در ساعت مقرر بآئین معهود روزگار کار خیر را صورت سرانجام دهند - ذوالقرنین فرنگي در جایزهٔ تصنیفی که بنام نامي ساخته بود انعام پنجهزار روپیه و خلعت یافت - سلخ ماه شاهزاده محمد شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه و مرصع آلات و اضافهٔ سه هزاري بمنصب پانزده هزاري نه هزار سوار سر افراز ساخته دستوري بنگاله دادند - و بادشاهزادهٔ عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر را نیز بهمین منصب پانزده هزاري نه هزار سوار و بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا سر افراز گردانیده بدولت آباد ارسال فرمودند *

نهضت موکب همایون بصوب کابل

چون ازآن باز که روی سریر خلافت مصیر از جلوس مبارک حضرت

بادشاه والا مرتبت زینت تازه یافته مجاري کاروبار سلطنت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاري گردید بلدهٔ طیبهٔ کابل از پرتو نزول انور مطرح انوار سعادت و مهبط آثار یمن و برکت نشده بود لاجرم تماشای آب و سبزهٔ آن دیار فیض آثار دامنگیر طبع اقدس شده خاصه جذب خواهش قلوب سکنهٔ آن دیار محرک داعیهٔ آنصوب گشت - و هم آگاهي بر مداخل و مخارج ولایت ماوراء النهر و قابوی وقت و تسخیر مملکت موروثي باعث این سفر گردید - لاجرم شب یکشنبه نهم شوال سنه یک هزار و چهل و هشت هجري از دارالسلطنت لاهور بساعتی مسعود ماهچهٔ مهر شعاع لوای نصرت انتما بصوب کابل ارتفاع یافت - و چون مکرر خبر آمدن شاه صفي والي ایران بقندهار بسمع اشرف رسیده بود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که جوهر شمشیر بسالت گوهر درج خلافت شاهزاده محمد داراشکوه بافواج بحر امواج و توپ خانهٔ والا پیش از توجه اشرف از آب نیلاب گذشته تا ورود موکب معلی در نوشهره توقف نمایند - لاجرم در وقت رخصت خلعت خاصه با نادري مروارید دوزي و جیغهٔ مرصع و تسبیح لعل و زمرد بقمیت یک لک روپیه که در نخستین رخصت بادشاه فلک جاه بصوب دکن حضرت جنت مکاني عنایت فرموده بودند و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر و سپر خاصه و دویست اسپ از آنجمله دو اسپ یکی با ساز مرصع و دیگر با زین طلای میناکار و پنج فیل نر و ماده و ده لک روپیه نقد مرحمت فرموده بکمال عزّ وشان رخصت فرمودند - و از فرط عطوفت بده نوکر پیش علوفهٔ آن بلند اختر نیز خلعت عنایت شد - و از بندهای بادشاهي خان دوران بهادر را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره نوازش فرموده فدائي خان و راجه جگت سنگه و سعادت خان و ذوالفقار خان

بخشيِ این لشکر و عبد الرحمن واقعه نویس بمرحمت خلعت و اسپ و گروهی دیگررا بخلعت معزز ساخته تعینات فوج آن والا گهر نمودند - و راجه رای سنگه بخلعت امتیاز یافته بخدمت بادشاهزاده مرخص شد - علي مردان خان بعنایت خلعت و فیل و جیغه و کمربند مرصع و فیل با ساز نقره مفتخر گشته رخصت کشمیر و وزیر خان خلعت و جمدهر مرصع یافته رخصت لاهور یافتند - بعبد الله بیگ و اسمعیل بیگ پسران علي مردان خان دو فیل بچه عنایت شد - عنایت الله برادر زادهٔ افضل خان بمرحمت خلعت و خطاب عاقل خان بلند پایه گردید - و از تغیر ملتفت خان بدیوانيِ بیوتات و اسحق بیگ یزدي بدیوانيِ سرکار بیگم صاحب و خطاب حقیقت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر عنایت الله معزز گردید - و داروغگيِ داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عنایت الله بدیانت خان مفوض گشت - و خدمت قراول بیگي از تغیر خلیل الله خان بمراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوي مقرر شد - و صف شکن والد میرزا حسن صفوي از تغیر مراد کام قور بیگي شد - رای سبها چند بخدمت دیوانيِ لاهور از تغیر بهاري مل که اورا بجای محمد رشید خان درّاني دیوان ملتان گردانیدند مقرر گشت *

پانزدهم ذي قعده سنه یک هزار و چهل و هشت هجري جشن آغاز نوروز برکنار آب چناب که بعذوبت و گوارائيِ رشک انهار جنت است حسن ترتیب یافته مجموع مراسم عیش و انبساط بوقوع پیوست - و بزم خلد آئین شرف آفتاب در منزل حسن ابدال که بدلکشائي و فرح افزائيِ بهترین منازل این راه است زینت افزای خرمي و خوشدلي گشته افزایش مراتب بارباب مناصب و وظایف واصحاب رواتب باضعاف قرار داد خاطر بعمل آمد - سرو جوئبار کامرانيِ شاهزاده محمد داراشکوه درین منزل از نوشهره بعنوان استقبال آمده با خان دوران و سعید خان و راجه جی سنگه و بهادر

خان و فدائي خان و نجابت خان و راجه جگت سنگه از دریافت سعادت ملازمت کامیاب مآرب گشتند - و براجه جی سنگه مالای مروارید مرحمت شد - روز دیگر خان دوران و سعید خان رخصت معاودت نوشهره یافته و راجه جگت سنگه بفوجداري بنگش بالا و پائین و عنایت خلعت سر افراز گشته دستوري فراهم آوردن آذوقه و رسانیدن آن بکابل یافت - ده روز درین منزل مقام فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده سواد نوشهره را مخیم سرادق جاه و جلال گردانیدند - و درین منزل فرمان قضا توامان بشرف نفاذ پیوست که جمیع بندهای درگاه فوجهای خود مسلّح و مکمل و یسال بسته بترتیب جنگ صف در میدان جابجا بایستند - چون فرموده بجا آمد بادشاه فلک جاه فیل سوار تمامي سپاه نصرت دستگاه را که پنجاه هزار بقلم آمده مفصلاً مشاهده فرمودند و فردای آن از آن مقام کوچ نموده همعنان سعادت و همرکاب اقبال متوجه مقصد گشته کوچ در کوچ متوجه کابل شدند - و افواج لشکر محیط امواج چون باد از کوهستان گذار نموده در روزی که خطۀ ساحت کابل از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد روکش عرصۀ محشر گشت و از هول سطوت و صولت اولیای دولت در عرصۀ بلخ و بخارا شور روز نشور بظهور پیوست اهالي و موالي کابل بل سایر رعیت و سپاهي آن مرز بوم از فیض قدوم مبارک جانی تازه یافته فوج فوج باستقبال موکب اقبال شتافتند - و از پذیرۀ خیل دولت پذیرای انواع سعادات گشته منظور نظر عاطفت شدند *

تعیین شدن سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات حوالي کابل

چون از بی توجهي حضرت جنت مکاني در پرداخت امور دولت

خلل كلي بمحلّ و عقد جزئيات امور خلافت راه يافته كار بجاي كشيده بود كه نظم و نسق معاملهٔ سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهمات ملكي و مالي مهمل و معطل شد - يلنگتوش فرصت وقت غنيمت دانسته بعضي از ايماقات هزارجات ثغور كابل را كه همواره مطيع حاكم كابل بودند بزبردستي منقاد خود ساخته از اطاعت ناظم صوبهٔ مذكور باز داشته بود - درينولا كه دارلملك كابل مضرب خيام دولت گشت حكم شد كه سعيد خان بهادر ظفر جنگ بتنبيه و تاديب هزارجات مذكور پرداخته از متابعت يلنگتوش باز دارد - و اگر آنها از عاقبت بيني پذيراى اطاعت بندهاى درگاه گشته از تمرّد باز آيند بمال و جان امان داده اميدوار عنايت نمايان سازد - و اگر در مقام عصيان و طغيان پافشرده قبول اين معني ننمايند همه را به تيغ بيدريغ حواله نموده در نهب و غارت دقيقه از دقايق تاكيد مهمل و نامرعي نگذارد - خان مذكور بمجرّد وصول بدآن سرزمين تركتازي و دست اندازي آغاز نهاده تمامي هزارجات را بر سبيل تاخت و تاراج پى سپر عساكر سيلاب مآثر ساخت - و اكثر سرزمينها را به قبضهٔ تصرف درآورده بيست و هفت نفر سردار هزاره را همراه آورده سعادت ملازمت اشرف دريافت *

بروز جمعه غرّهٔ صفر متوجه زيارت مرقد منور حضرت فردوس مكاني و رقيه سلطان بيگم گشته بعد از طواف آن مكان متبرک بخيرات و تصدقات پرداخته پانزده هزار روپيه بخدمهٔ آن مكان عطا فرمودند - بيست و چهارم بشكار قمرغه چنارتو تشريف فرمودند و يک صد و شصت رنگ و مار خوار شكار نموده برعاياى آنجا كه بجهت قمرغه فراهم آمده بودند پنجهزار روپيه مرحمت كردند *

چون خبر نزول بادشاه جمجاه بامام قليخان والي توران رسيد

به نذر بیگ طغائي صاحب مدار خود اشاره نمود که ابواب دوستي بخان دوران و سعید خان مفتوح ساخته بنویسد که ماوراء النهر در جنب مملکت هندوستان ولایتی است محقر اگر ارادهٔ تسخیر آن مرکوز خاطر اشرف باشد بعرض مقدس رسانیده ازین داعیه در گذرانند - و معروض دارند که هرگاه متوجه تسخیر خراسان گردند آنچه لازمهٔ دوستي و خلت است ازین جانب باحسن وجهی بظهور خواهد پیوست - و نیز نذر محمد خان نامهٔ مشتمل بر اظهار مراتب یگانگي با قدری تنسوقات ماوراء النهر مصحوب حاجي منصور که مرد فهمیده و آزموده کار است ارسال داشته محرک سلسلهٔ صلح و یکرنگي گشت - چون حاجي مذکور بوساطت اصالت خان و مکرمت خان که تا حوالي شهر باز رفته بودند آمده سعادت استلام عتبهٔ فلک مقام در یافته نامهٔ خان مذکور با هشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا از قسم سمور و وشق بقیمت چهل هزار روپیه از نظر اشرف گذرانید و پرتو خورشید قبول و اقبال برآن تافته حاجي مذکور بانعام بیست و پنجهزار روپیه نقد و خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز گردید - محسن و عبد الله پسران او نیز بمرحمت پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ با ساز طلا میناکار مباهي گردیدند - ذوالفقار خان از تغیّر خلیل الله خان بداروغگيِ توپخانه سرافرازي یافت *

روز دو شنبه چهاردهم ربیع الثاني سال هزار و چهل و نهم جشن وزن قمري آغاز سال پنجاهم از سنین عمر ابد قرین تزئین پذیرفته بجهت کامروائي محتاجان جسم مقدس که جان جهانست تن بهم سنگيِ ذخایر بحر و کان داده همه را به فقراء و مساکین قسمت نمودند - قلیچ خان صوبه دار قندهار که بعزم آستان بوس والا روانهٔ درگاه جهان پناه شده بود بادراک شرف ملازمت لازم البرکت سربلند گشت - حاجي منصور بعنایت خلعت و شمشیر با

ساز طلا و پاندان مرصع طلا و پیالهٔ طلا پر از ارگجه با خوانچهٔ نقره و بیست و پنجهزار روپیه سرافراز گشته برفقای او دو هزار روپیه مرحمت گشت - چون یوسف خان ناظم ملتان تعینات صوبهٔ عدم آباد گشته نجابت خان بمنصب چهار هزاري چار هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافته بحکومت ملتان و قلیچ خان بخلعت خاصه و اسپ با ساز طلا و فیل خاصه نوازش یافته رخصت قندهار گردیدند به دیندار خان حراست حصن کابل مفوض فرمودند - محمد اسحٰق خویش یادگار حسین خان را از تغیر رای کاسیداس بخشي و واقعه نویس صوبهٔ کابل گردانیدند - میرزا محمد خواهر زادهٔ قلیچ خان بخطاب خنجر خان سرافرازي یافت و میر صمصام الدوله از تغیر کفایت خان دیوان قندهار شد *

مراجعت اشرف از بلدهٔ کابل بصوب دارالسلطنت لاهور

اگرچه تلافيِ بي اندامیِ نذر محمد خان که از غرور جواني و جهل ناداني انواع خرابي در نواحيِ کابل بظهور آورده باعث آزار سکنهٔ آن دیار گشته بر ذمهٔ همت لازم و واجب بود اما چون امام قلي خان مجدد روابط صوري و معنوي و مذکر مناسبات قدیمي و جدیدي گشته بتازگي ابواب مکاتبات مفتوح داشته محرّک سلسلهٔ معذرت گردید خدیو روزگار نخواستند که علاقهٔ دوستي و روابط چند ساله خلل پذیر گردد - لاجرم بیست و پنجم ربیع الثاني سنه یک هزار و چهل و هشت یک پهر روز برآمده براه بنگش بالا و پائین متوجه دارالسلطنت لاهور گشتند - و از منزل چشمهٔ خواجه خضر سعید خان را خلعت داده بدستور سابق بحکومت کابل رخصت دادند - و شاد خان را بخلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر

با یراق طلا سرافراز ساخته با جواب نامهٔ نذر محمد خان و یک لک روپیه اشیا روانهٔ بلخ ساختند - وزیرخان چون در ایام حکومت با اکثر مردم لاهور سلوک ناهموار درمیان داشت تغیر ساخته معتمد خان را بخدمت مذکور و الله ویردي خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و صوبه دارئ دهلي از تغیر غیرت خان سرافراز ساخته رخصت آنصوب دادند - بیستم جمادي الاول در منزل کوهات بشکار پنجاه و شش مار خوار و قوچ کوهي و چهکاره بعنوان قمرغه پرداخته بیست و پنجم از پل نیلاب که بسفائی ترتیب یافته بود گذشته پس از طیٔ هفت منزل ساحل بهت مضرب خیام عسکر نصرت فرجام گردید *

(آغاز سال سیزدهم جلوس مبارک)

روز پنجشنبه غرّهٔ جمادي الثانیه سال هزار و چهل و نهم موافق ششم مهر آغاز سال سیزدهم جلوس مبارک نوید عشرت بعالمیان رسانیده نیسان احسان سرور هفت کشور دنیا را سرشار افضال و تفضیل گردانید - درین روز بهجت افروز میرزا عیسی ترخان حاکم ولایت سورتهه باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سربلند گردید (دوم جمادي الثاني صلابت خان را بمرحمت خلعت خاصه و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار بلند پایه گردانیده از تغیر معتمد خان میر بخشي گردانیدند) - و اصالت خان بعنایت خلعت و خدمت بخشي گرئ دوم سر بر افراخت - و پنجم کنار تالاب حضرت فردوس مکاني که در موضع کده از مضافات پرگنهٔ بهیره واقع است منزل اقبال شد - و هزار مهر برای ترمیم شکست و ریخت آن بجانسپار خان فوجدار حواله شد - از منزل جنداله خلعت خاصه و چهار اسپ مصحوب مرشد قلي ملازم

علي مردان خان که در کابل از قندهار آمده ملازمت نموده بود فرستاده حکم فرمودند که در تاریخ ورود موکب معلی بدارالسلطنت لاهور از سجدهٔ بارگاه والا سر رفعت بعالم بالا رساند *

بیست و یکم جمادي الثانیه سنه یک هزار و چهل و هشت دولتخانهٔ دارالسلطنت لاهور از نزول اشرف زیب و زینت تازه یافته مورد فیض بی اندازه گشت - (علي مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعنایت خلعت با نادري و جیغهٔ مرصع و اضافهٔ هزاري ذات و سوار بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و حکومت صوبهٔ پنجاب با صوبه داري کشمیر محسود امثال و اقران گردید - ششم رجب سال مذکور اسلام خان از بنگاله آمده جبههٔ اخلاص را بغبار سجدهٔ آستان سپهر نشان فروغ پذیر ساخت - و از سر نو منظور نظر عاطفت گشته بخدمت دیواني کل هندوستان و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزي و قلمدان مرصع و اقطاع صوبه اوده سرافرازي یافت - و رقم عنایت تام بر صفحهٔ احوال او کشیده صدر نشین ایوان وزارت ساختند - و حکم شد که سیادت خان برادر او بضبط حکومت صوبهٔ مذکور بپردازد *)

چون والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا ممتاز الزماني در همین ایام رحلت بعالم بالا نموده بود بمنزل آصف صفات بجهت دلدهي ماتم زدها تشریف برده لوازم پرسش بآئین شایسته بجا آوردند - خان مذکور یک لک روپیه پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ عربي با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل مباهي گشت - هفدهم منزل علي مردان خان بمقدم فیض توام سعادت آمود گردید - خان قاعده دان بعد اقامت مراسم پا انداز و نثار پیشکشی از جواهر و دیگر نفایس امتعه که قیمت آن قریب بیک لک روپیه بود گذرانید - راجه جی

سنگه بعنایت خلعت سر بر افراخته بوطن دستوری یافت - از عرضداشت شاهزادهٔ والا مقدار شاه شجاع که مصحوب مسعود نام ملازم خود از بنگاله فرستاده بودند خبر تولد پسر خجسته اختر اواخر شب یکشنبه دوم رجب سال هزار و چهل و نه و دختر نیک اختر روز چهار شنبه پنجم شهر مذکور رسیده خاطر فیض مآثررا خرّم و فرحان ساخت - آن تازه نهال بوستان دولت و اقبال را به سلطان زین الدین محمد نامور و صبیهٔ صفیه را به گلرخ بانو بیگم موسوم ساخته خبر رسانیده را بانعام خلعت و شش هزار روپیه کامیاب گردانیدند *

جمدة الملکي اسلام خان بیست و پنج فیل با یراق نقره و پنجاه تانگن و دیگر امتعهٔ بنگاله که سه لک و شصت هزار روپیه قیمت داشت بعنوان پیشکش بنظر اشرف در آورد - چون شب برات نزدیک رسیده بود علي مردان خان بعنوان ایران صحن خاص و عام و تمام در و بام دولت خانه را بطرز تازه چوب بندي کرده و از تختها طاقها و مشبکهای مختلف الاحوال نمودار ساخته بانواع بدیع و روشن غریب چراغ افروزي نمود - شمع شبستان عزّ و جلال چراغ دودمان دولت و اقبال در آن خجسته انجمن که مرتبه فوقانیش از پرتو انوار شمعهای کافوریٔ مرصع لگن فروغ بخش طارم چارم بود و مرتبهٔ تحتاني از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران نوراني نمود - و زینت افزای اورنگ جهانباني گشته حکم سردادن آتشبازي که در صحن خاص و عام و جانب درشن چیده بود فرمودند - و مبلغ دو هزار روپیه بنیازمندان و محتاجان عطا نموده ملّا عبدالحکیم و ملا فاضل را بانعام چهار صد اشرفي کامیاب گردانیدند - بیست و ششم ماه معتمد خان روانهٔ عالم بقا گردید *

احداث شاه نهر باهتمام علي مردان خان

چون علي مردان خان بعرض مقدس رسانید که یکی از همراهان این بنده در حفر قنوات وقوف و مهارت تمام دارد و تعهد مي نماید که از جای که آب دریای راوي از کوهستان بر آمده بر زمین هموار میرود نهری که آب آن به بساتین دارالسلطنت لاهور خاطر خواه رسد جدا کرده بیارد - از آنجا که توجه عالم آرای بهار گلشن کامراني آبروی حدیقهٔ سلطنت و جهانباني بر آرایش باغ و بساتین زیاده از اندازه است و توجه والا همه وقت بر تعبیهٔ مصالحه رفاهیت عباد و آبادي بلاد مصروف مبلغ یک لک روپیه که دانایان این فن برآورد نموده بودند حوالهٔ خان والا شان نمودند - خان مذکور معتمدان خود را باهتمام این کار گذاشته فرمود که از موضع راجپور که بجانب نورپور واقع است و از آنجا تا دارالسلطنت لاهور مساحت زمینی که آب در آن جریان نماید چهل و هشت و نیم کروه جریبي بود شروع در حفر نهر نمایند - بعد ازآنکه این کار بانجام رسید آب چنانچه باید نیامد صد هزار روپیه دیگر حوالهٔ بندهای درگاه صاحب وقوف شد تا آب خاطر خواه برسد - کار پردازان از بیوقوفي و عدم مهارت پنجاه هزار روپیه بر مرمت آن صرف نموده کاری نتوانستند ساخت - حسب الحکم اشرف جامع کمالات صوري و معنوی ملا علاء الملک توني که از آب ترازو و علوم غریبه وقوف تمام دارد تا پنج کروه نهر آوردهٔ علي مردان خان را بحال داشته سي و دو کروه راه نو بر نموده آب وافر آورد - چنانچه از سال شانزدهم جلوس تا حال که سال سیم است آب وافر بی فتور بباغات مي رسد *

درین ایام نهم رمضان المبارک سال هزار و چهل و نه هلالي عرضداشت گوهر اکلیل خلافت و سروري نیّر اوج سلطنت و برتري بادشاهزاده محمد

اورنگ زیب بهادر مشتمل بر تولد فرزند سعادتمند از بطن صبیهٔ رضیهٔ رمیندار راجور در نواحي متهرا بتاریخ روز پنجشنبه چهارم رمضان المبارک سال مذکور و التماس نام با هزار مهر نذر نظر بیگ نام ملازم آن والا گهر بنظر مقدس گذرانیده مسرت پیرای خاطر فیض مظاهر گردید - بادشاه عالم پناه آن ثمرة الفواد را بمحمد سلطان موسوم ساخته نظر بیگ را بانعام خلعت و اسپ و هزار روپیه برنواخته خلعت خاصه و اسپ عربي با زین طلا بآن قرّهٔ باصرهٔ دولت و کامراني ارسال فرمودند *

رسیدن سیستانیان بحوالئ بست و شکست خوردن از اولیای دولت

چون عزّت خان قلعدار بست از راه عدم تدبیر محافظت حراست قلعه خنشي بعهدهٔ عبدل نام سیستاني واگذاشته بود و او پنهاني بحمزه پسر ملک جلال الدین که حکومت آنجا داشت نامه و پیغام داشت و وعدهٔ دادن قلعه مي نمود و او بنابر ملاحظه جراءت درین باب نمي توانست نمود - تا آنکه یکی از دوستان او باو نوشت که در مجلس شاه مذکور میشود که تو با صوبه دار قندهار ساخته - حمزه از روی اضطرار در وقتی که قلیچ خان بجهت حصول سعادت ملازمت بکابل آمده بود قابو یافته سیاله نام غلام خود را با جمعی بجهت تسخیر قلعهٔ خنشي فرستاد - عبدل مخذول او را به قلعه در آورده مردم عزّت خان را که جمعی قلیل بودند بقتل رسانید - درین اثناء قلیچ خان بقندهار رسیده لطیف بیگ نام نوکر خود را با جمعی از احدیان وتابینان خود روانه نمود - آن مرد مردانه با دلیرئ تمام رو به قلعه آورده بمحاصره پرداخت - حمزه بعد از استماع این معني جمعی کثیر را بمدد محصوران فرستاد - لطیف بیگ بنابر مصلحت از پای قلعه برخاسته

آن روی آب هیرمند پنجکروهي خنشي آمده توقف نمود و احمال و اسباب در آنجا گذاشته آمادهٔ جنگ گردید - مخاذیل از برگشتن لطیف بیگ دلیر تر شده جلد و چابک از آب هیرمند گذشته هنگامه آرای پیکار گردیدند - لطیف بیگ بدامن زني کوشش شعله افروز آتش کین گردیده جمعی کثیر را در حملهٔ اول بقتل رسانید - و بقیة السیف را که عنان اختیار از دست داده بی پا شده بودند راهي راه فرار گردانید و لوازم قتل و اسر از قرار واقع بجا آورده در سر سواري قلعهٔ خنشي را نیز مفتوح ساخت - قلیج خان بعد از استماع این خبر خنجر خان را با دو هزار سوار بجهت تاخت و تاراج سیستان رخصت کرد - خان مذکور باتفاق لطیف بیگ خرابي بسیار در آن ملک بظهور رسانیده عبدل حسب الحکم اشرف بقتل رسیده مال و منالش ضبط سرکار خالصه گردید *

پانزدهم رمضان بادشاهزادهٔ والا گهر سلطان مراد بخش با علي مردان خان و اسلام خان و جعفر خان و بخشیان عظام باستقبال گوهر تاج دولت و بختوري زینت افزای انجمن سلطنت و سروري سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دستوري یافته بآئین شایسته تا هنگام حصول دولت ملازمت همراه بودند - آن گرامي اختر اوج خلافت بعد دریافت سعادت ملازمت و گذرانیدن هزار مهر بر سبیل نذر و یک فیل بقیمت پنجاه هزار روپیه با یراق طلا بعنوان پیشکش بعنایت خلعت خاصه و اسپ عربي تمام عیار نام سربلندي یافته عنان نوند دولت بدست آورد - چون بعرض مقدس رسید که راجه رامداس نروري رخت هستي بربست امر سنگه نبیرهٔ او را از اصل و اضافه بمنصب هزاري شش صد سوار و خطاب راجگي مباهي گردانیدند - و صیانت حصن نرور و نواحي آن بدستور جدش بدو تفویض نموده آن نواحي را در اقطاع

او مرحمت فرمودند - دوم شوال برای عیادت یمین الدوله که مادهٔ فالج دست راستش را از نیروی گیرائي باز داشته بود تشریف فرمودند - چارم شوال سال هزار و چهل و نه مطابق هشتم بهمن جشن وزن شمسي آغاز سال چهل و نهم به تزئین بادشاهانه آذین یافت - شاهزادهای کامگار و امرای نامدار بنابر رسم ادای لوازم شادي و مراسم مبارکبادي تسلیمات نیاز آیات بجا آورده پیشکش لایق گذرانیدند - درین روز مسرت اندوز سواران منصب هر یکی از نیر اوج خلافت و کامگاري شاه شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که پانزده هزاري ذات و نه هزار سوار بود شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر کردند و ده لک روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب بطریق انعام مرحمت فرمودند - و شاهزاده محمد مراد بخش باضافهٔ هزار سوار بمنصب ده هزاري پنجهزار سوار ممتاز شدند - و علي مردان خان بعنایت خلعت و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه از جمله منصب او که هفت هزاري هفت هزار سوار بر آوردي بود عزّ امیتاز یافت - و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل خاصه با ساز نقره ضمیمه عنایات شد *

پنجم منزل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود گشت - آن والا گهر رعایت مراسم معهود بجا آورده اقسام جواهر و مرصع آلات و پنجاه فیل نر و ماده با یراق نقره که قیمت همگي شش لک روپیه باشد پیشکش نموده - حسب الامر اشرف بعلي مردان خان خلعت خاصه بچار قب و جمدهر مرصع و بوزیر خان و جعفر خان خلعت با فرجي و بصلابت خان واصالت خان خلعت عنایت نمودند - شانزدهم بر گلگون دولت و اقبال سوار شده بموضع خانپور که جمال خان قراول در آنجا قریب دو هزار و سیصد آهو سیاه و چکاره از

اطراف رانده بدام آورده بود تشریف بردند - سه صد را زنده گرفته باقي را آزاد فرمودند - هرناتهه مهاپاتر بعنایت اسپ و فیل و یک لک دام نقد نوازش یافت - قزلباش خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و حراست قلعهٔ احمد نگر و مرشد قلي علي مردان خاني را بدیوانيِ پنجاب سرافراز ساختند *

آتش افتادن در اکبر نگر و سوختن حویليِ بادشاهزاده محمد شجاع بهادر و سایر کارخانجات

بعرض مقدس رسید که ششم شوال سال حال بحسب قضا و قدر از وزش صرصر و تندي جهکّر آتش بشهر اکبر نگر در گرفته در اندک فرصتی بعمارات بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر رسیده در طرفة العین همه جا منتشر شد بمرتبهٔ که فرصت برآمدن مردم محال گشته - بحسب ضرور بادشاهزاده نردبانی جانب دریچهٔ درشن گذاشته بدشواري تمام با اهل محل و خدمتگاران ازآن راه فرود آمدند - بعد ازآنکه آتش به بنگلهٔ جهروکه نیز رسید از جمله جمعی که مانده بودند بعضی خود را از بام افگنده مجروح و مکسور گشتند و چندی بسلامت برآمده هفتاد و پنج کس از خوادم محل سوختند - و از جواهر خانه و کرکراقخانه و توشک خانه و تمامي کارخانجات سوخته از هیچ چیز جز خاکستر اثری نماند - خاقان عالم نواز بعد رسیدن این خبر فرمان مشتمل بر عواطف بسیار با دو لک روپیه نقد و دو لک روپیه جواهر و اقمشه بآن والا گهر و یک لک روپیه زیور برای فرزندان آن درة التاج دولت و اقبال ارسال نمودند *

تشریف شریف بسیر و گلگشت کشمیر دل پذیر

چون کشش خاطر عاطر بتفرج گل و سبزهٔ کشمیر دلپذیر زیاده از حد بود لاجرم اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آمود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است بیست و پنجم شوال موافق غرّهٔ اسفندار از لاهور براه پنوچ متوجه کشمیر شده یمین الدوله آصف خان را بسبب عارضهٔ استسقاء در لاهور گذاشتند - غیرت خان را بخدمت قلعداریٔ لاهور و علي مردان خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع سربلند گردانیده رخصت دارالسلطنت که در صاحب صوبگیِ او بود نمودند و خلیل الله خان را بخدمت قراول بیگی از تغیر مراد کام سر بر افراختند - هشتم ذي قعده بکنار آب چناب پادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاصه و سر پیچ لعل و مروارید که یک لک پنجاه هزار روپیه ارزش داشت و تسبیح مروارید که سه قطعه لعل و چهار قطعه زمرد درو منتظم بود بقیمت پنجاه هزار روپیه و جمدهر و شمشیر و ترکش خاصه و کمر مرصع و بعضی مرصع آلات و دویست اسپ از آنجمله یکی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل معزز گردانیده رخصت دولت آباد فرمودند - و شاهزاده مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا میناکار و فیل با یراق نقره و ماده فیل سر افراز ساخته حکم فرمودند که به بهیره رفته توقف گزینند و هرگاه فرمان رود روانهٔ کابل شود - و وزیر خان بمرحمت خلعت و اسپ و دیگر بندها بعنایت خلعت نوازش یافته در خدمت آن والا گهر متعین گشتند - راجه جسونت سنگه را خلعت و اسپ با زین

طلا عنایت نموده بوطن رخصت کردند الله ویردي خان از دهلي آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و مکرمت خان را حکم شد که از لاهور برای سرانجام آذوقهٔ کابل و قندهار و تنظیم و تنسیق دیگر امور بدآن صوب راهي گردد و دوازده هزار مهر از زر وزن بدو حواله شد که بمستحقان آن دیار قسمت نماید - و حکم اقدس بنفاذ پیوست که مهین پور خلافت یک منزل عقب اردوی گیهان پوی و جعفرخان عقب آن غرّهٔ ناصیهٔ سلطنت و سایر بندها عقب جعفر خان بره نوردي در آیند و از آنجا قرین دولت و کامراني کوچ بکوچ متوجه شده از تماشای گل و شگوفه در هر منزل داد نشاط و شادماني مي دادند تا آنکه در منزل تهنه غرّهٔ فروردي ماه موافق سه شنبه بیست و ششم ذي قعده سنه یک هزار و چهل و نه هجري جشن نو روز دل افروز و بزم بهشت آئین بر ساحل نهر کوثر اثر صورت تزئین پذیرفته وقت و مقام مقتضيِ طرب و نشاط و زمین و زمان محرک سلسلهٔ عشرت و انبساط گردید - و شب این روز مسرت اندوز بافروزش شمع و چراغ گیتي افروز روکش روز شد - چون راه پیر پنجال بکمال صعوبت و دشواريِ گریوهای شخ و بسیاريِ برف واقع شده در اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره ازآن راه در کمال تعسّراست لاجرم براه پنوج که بنابر کميِ برف نسبت براه پیر پنجال در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعي و شگوفهٔ کشمیر را میتوان دریافت اختیار فرمودند - در اثناء راه بر فراز کتل گل سرخ کلان که هر غنچه ازآن چندین گل است و مانند گلدسته بهم پیوسته بر شاخ بار مي آرد و مخصوص این عقبه است بکمال خوبي بنظر مبارک در آمد - چون پیش ازین این نوع گل بنظر مبارک در نیامده بود از تماشای آن بغایت محظوظ گشتند *

چهارم ذي حجه از کتل برف عبور فرمودند - راجه جگت سنگه که

براى ساختن راه دستوري يافته بود سر كتل دولت زمين بوس اندوخت - و چون حيدر آباد معسكر اقبال گرديد علي بيگ كه از جانب علي مردان خان بضبط صوبهٔ كشمير مي پرداخت شرف اندوز ملازمت گشت - هفتم ماه ذي حجه در باره موله كه منتهاى جبال كشمير است بر كنار آب بهت چون نزول اجلال موكب اقبال دست داد نوارهٔ بادشاهي در كمال زيب و زينت از كشمير رسيده حيرت افزاى تماشائيان گشت - روز ديگر بادشاه دريا دل گيتي پناه كشتي سوار سير كنان روانه شدند نهم ذي حجه دولت خانهٔ كشمير جنت نظير كه چشم و چراغ متنزّهات روى زمين است از يمن قدم بادشاه سليمان حشم كه في الحقيقت در روى زمين دوم نيرِ اعظم است غيرت افزاى طارم چهارم گشت - شگوفهٔ بادام از شدت باد و باران ريخته بود شگوفهٔ شفتالو وغيره در كمال خوبي و پاكيزگي بنظر مبارك در آمد *

روزى در هنگام اقامت چون كشتي سوار بسير باغ فيض بخش و فرح بخش تشريف بردند بوتهٔ گل سرخى بنظر مبارك در آمد كه چار هزار و پانصد گل و غنچه داشت و روز ديگر بوتهٔ سوسنى در دولت خانه ديدند كه گلهاى شگفته ناشگفتهٔ آن دو صد و دوازده بود - تفاوت آب و هواى آن وطن‌گاه نشو و نما كه همانا مسقط راس قوت ناميه است ازين قياس بايد نمود كه نسبت به بلاد ديگر در چه پايه است *

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عربي بسيار است و مير ظريف اسپانى كه از عراق خريد نموده آورده بود پسند طبع مشكل پسند نيفتاد بنابر رفع خجالت التماس نمود كه اگر بصوب عرب و روم دستوري يابد اسپان قابل سواريِ خاصه خريده خود را از شرمندگي بر آرد - لاجرم به علّامي افضل خان حكم شد كه نامهٔ مشتمل بر اظهار روابط والا

و بیان مراتب صدق و صفا بجانب سلطان روم بقلم آورده حواله نمایند که اگر احیاناً رجوعی باو افتد بدین دست‌آویز کار سازي خود نماید - و ازین جهت که بچنین سلطان عظیم الشان از چنین بادشاه گردون کلاه ارسال نامه فقط لایق شان این دولت ابد مدت نبود کمر مرصع گرانبها نیز مرحمت نمودند - و حسب الحکم اشرف علّامي افضل خان بوزیر اعظم نیز از جانب خود دو کلمه نوشت - او در آغاز سال دهم روانهٔ آن حدود شده از بندر لاهري براه دریا روانه به عرب گردید - و سعادت زیارت حرمین محترمین دریافته بمصر آمد و از آنجا حسب الامر قیصر بقدس خلیل و شام و برخی بلاد دیگر رسیده بموصل شتافت - نخست بوزیر اعظم نامهٔ علامي رسانیده بعد آن بوسیلهٔ او سلطان مراد خان را دید - سلطان پیش طلبیده نامهٔ خاقان گیتي ستان بکمال عزت از دست او گرفته بترکي زبان پرسید که سبب طي این همه مسافتی دور و دراز چیست - مومی الیه بعد از اظهار سبب صندوقچهٔ طلا که در آن کمر مرصع بود بنظر سلطان در آورد - سلطان خوشوقت شده بر زبان آورد که درینوقت که متوجه تسخیر بغدادیم رسیدن ایلچي و کمر مرصع از بادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي است - روز دیگر هزار پارچه از جانب خود بطریق پیشکش گذرانید - بعد ازآن سلطان از سلاح هندوستان پرسید - میر ظریف تعداد نموده بکتری قیمتي که همراه داشت گذرانید وگفت که تیر و تفنگ ازین نمي گذرد - قیصر تعجب نموده نیزهٔ خود طلبید و بقوت هرچه تمام تر آنچنان بر بکتر زد که از میانش گذشت - پس ازآن از شگرفي دولت جاوید طراز کلمهٔ چند پرسیده ده هزار قرش که بیست هزار روپیه باشد بدو داده گفت که بعد از انصرام مهم بغداد رخصت معاودت خواهم داد و ایلچي خود نیز همراه خواهم فرستاد بالفعل بموصل رفته بسرانجام ضروریات و ابتیاع تحف این دیار پردازد - چون سلطان

مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را مفتوح ساخته به موصل بر گشت ظریف را رخصت نموده جواب نامهٔ سلطان السلاطین مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي صبا رفتار با زین مرصع بالماس و عبای مروارید دوز بطرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - ظریف با ایلچيِ مذکور از موصل تا بلخ و از آنجا ببصره آمده براه دریا به تته رسید و عرضداشت مشتمل بر رسیدن خود و ارسلان آقا بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - از پیشگاه خلافت بهر یک منشوری با خلعت مرحمت گشته فرمان شد که ده هزار روپیه از سرکار و هریکی از خواصخان صوبه دار تته و نجابت خان صوبه دار ملتان ششهزار روپیه از جانب خود بسفیر قیصر برسم ضیافت بدهند - و هر کدام از سرکار داران سیوستان و بهکر که قزاق خان و شاه قلي خان باشند چهار هزار روپیه بعنوان مذکور رسانند - ظریف بعد از رسیدن لاهور جریده راهي گشته بیست و نهم ذي قعده سعادت آستانبوس معلیٰ دریافت - و از روی عنایت بمنصب هزاري دو صد سوار سرافراز گردیده بخطاب فدائي خان که هدایت الله پیش از خطاب جانثار خاني بآن مخاطب بود و بخدمت اخته بیگي از تغیر تربیت خان بلند آواز گشت - و محمد حسین سلدوز بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مباهي گشته بمهمانداريِ ارسلان آقا دستوري یافت که از لاهور او را بکشمیر بیارد *

اکنون حقیقت مفتوح شدن قلعهٔ بغداد و غلبهٔ سلطان مراد خان که از تقریر فدائي خان بظهور پیوست بقلم مي آید - چون شاه صفي بر ارادهٔ سلطان مذکور مطلع شده با لشکر خود از صفاهان بسوی بغداد متوجه گردید از فزونيِ رومي و بسیاريِ توپخانه در خود تاب مقاومت ندیده در طاق بستان اقامت نموده میر فتاح تفنگچي باشي را با توپخانه و فوجی از میر و سلطان و یوز باشي را بسرداريِ خلف خان بکومک بکتاشخان حاکم بغداد تعیین نمود - آنها پیش از رسیدن قیصر روم داخل قلعه شده بگردآوريِ

آذوقه و اسباب و آلات قلعداري پرداختند - سلطان مراد خان از شنیدن این خبر دوم رجب سال گذشته با توپخانهٔ فراوان بپای قلعهٔ بغداد رسیده پیغام مشتمل بر انواع ترهیب به قلعداران فرستاد و آنها راضي نشده سر گرم توپ و تفنگ اندازي شدند - سلطان غضبناک گشته فرمود که دایرهٔ محاصره را احاطهٔ تنگ فضا ساخته قلعهٔ بغداد را نقطه وار درمیان گیرند - متحصنان در آن روز بضرب بالیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی رومیان را نگاهداشتند و اصلا مجال دخول ندادند - روز دیگر حسب الامر قیصر سلطان محمد پاشا وزیر اعظم از جانب برج قراخاني نبرد آرا گردیده بعد از دار و گیر بسیار و کشش و کوشش بیشمار جمعی بقتل داده خود نیز بزخم تفنگ رهگرای وادي فنا شد - سلطان ازین واقعه بغایت بر آشفته سایر امراء و بهادران لشکر را بعتاب و خطاب مطعون و ملام ساخته و بتهاون و تکاسل منسوب نموده حکم فرمود که فردا بیکبار تمامي توپخانه را سر داده یورش نمایند - درین اثناء جمعی قزلباش ملازم بکتاشخان که در حله بدست رومیان گرفتار آمده بودند ببکتاشخان گفته فرستادند که اغلب آنست که فردا قلعه را به جبر مفتوح سازند نجات شما در دیدن سلطان است - خان مذکور قلعه نشینان را ازین ماجرا آگهي داده هر چند به تسلیم قلعه تحریص نمود اصلا راضي نشدند - بکتاشخان هنگام شب از برج سمت شط بغداد بیرون آمده خود را به مصطفی پاشا که بعد از کشته شدن محمد پاشا وزیر اعظم شده بود رسانیده بوسیلهٔ او سلطان را دید - رومیان فردای آن بضرب توپ و تفنگ قلعه را بخاک برابر ساخته بآهنگ یورش کرنّا کشیدند و بیکبار سورن انداخته تکبیر گویان درون حصار در آمدند - درین حال اگرچه درونیان دل از جان و دست از خانمان برداشته تا ممکن و مقدور بازوی مدافعه و ممانعه برکشاده بودند و دست باستعمال آلات و آدات جنگ مثل

تیر و تفنگ کرده بهرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند بهادران رومي مردانه قدم ثبات فشرده بکمال دلیري همگنان بهیئت اجتماعي بر متحصنان ریخته بیکدم گرد از وجود قزلباشان برانگیختند و بر استخلاص قلعه فیروز گشته جمعی کثیر را اسیر و دستگیر گردانیدند - از معاینهٔ این حال باقي ماندها که شیرازهٔ جمیعت از یکدیگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند ناگزیر بامان خواهي در آمدند - ینکچریان بحکم سلطان مراد خان یراق جنگ از قزلباشان گرفته همه را به قتل رسانیدند - و گروهی که با زخمهای منکر هزیمت را غنیمت شمرده پناه بروضهٔ امام المسلمین حضرت ابو حنیفه و مرقد منور قافله سالار ارباب تحقیق و عرفان سید عبد القادر جیلاني نور الله ضریحهما برده بودند بنابر بی ادبیها که نسبت بآن دو مکان شریف ازینها بوقوع رسیده بود طعمهٔ تیغ رومیان خونخوار گشتند - در آن روز که جای عبرت و مقام ادای شکر این نوع استیلا و غلبه بود سلطان در خیمه که بر دور آن پشته پشته از کشته افتاده بودند بباده گساري پرداخته از غایت غفلت و غرور چون توفیق ادای مراسم سپاس عنایت الٰهي نیافت بعد از برگشتن آنچه بایستی یافت - مجملاً بعد از تسخیر قلعهٔ بغداد ایلچي نزد شاه صفي فرستاده طلب همدان و ارتنگ نمود شاه مقدم ایلچي را گرامي داشته دادن ارتنگ قبول نمود - و سارو خان را بسفارت روانه ساخت - سلطان بمبالغهٔ وزیر اعظم راضي شده مصطفی پاشا وزیر اعظم را با لشکری بسیار به بغداد گذاشت که بتعمیر و ترمیم قلعه و عمارت شهر و استقلال قلعدار و فراهم آمدن آذوقه و دیگر لوازم حصار آنجا بوده بعد از رسیدن حکم طلب روانهٔ حضور گردد و خود بجانب روم برگشته بکتاشخان را در حوالي بغداد و خلف خان و میر فتاح تفنگچي باشي و آقا صادق پسر اورا در استنبول بقتل رسانید *

اکنون کلک وقایع نگار بعد از تحریر داستان روم باز بر سر مطلب پیشینه
می آید - پانزدهم ذیحجه مطابق نوزدهم فروردی ماه که روز شرف بود
اوزبک خواجه سفیر امام قلی خان والی بخارا و صالح دستار خوانچی که نذر
محمد خان با برخی ارمغانی ولایت نزد بادشاهزادهٔ والا گهر سعادت پژوه
محمد داراشکوه فرستاده بود شرف ملازمت لازم البرکت دریافتند - ایلچی
امام قلی خان شصت اسپ و صد شتر و نه باز طویغون و نه غلام قلماق و لختی
دیگر از اسباب ماوراء النهر از طرف خان مذکور و صالح دستار خوانچی چهل
اسپ و سی و پنج شتر از خود بطریق پیشکش گذرانیده اولین بمرحمت
خلعت و خنجر مرصع و دومین بانعام خلعت و ده هزار روپیه نقد سرافراز
گردیدند - درین تاریخ از روی واقعه بعرض اشرف رسید که پرتهی راج ولد
جگراج بندیله و چنپت که با بسیاری از بندیلها درمیان اوندچهه و جهانسی
نشسته به نهب و غارت پرگنات می پرداختند از باقی خان و عبد الله
خان شکست درست یافته پرتهی راج گرفتار پنجهٔ تقدیر گشته چنپت
جان بسلامت برد و اسیر مذکور در قلعهٔ گوالیار محبوس گردید - و خدمت
نیست و نابود ساختن بندیلها از تغیر عبد الله خان به بهادر خان مقرر شده
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
سربلند گردید *

سلخ ماه اوزبک خواجه بانعام اسپ عراقی با زین مطلا و بیست
و پنج هزار روپیه کامیاب گشته بمقتضای رافت باطنی و پیوند درونی
طرّه و سر پیچ مرصع و تسبیح مروارید و زمرد که شصت هزار روپیه
قیمت داشت با لختی از اقمشهٔ نفیسه برای درة التاج خلافت کبری
بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع به بنگاله فرستادند - ظریف مخاطب بفدائی
خان دو اسپ عربی که سلح دار پاشا از عمدهای روم باو تکلف نموده بود

با پنجاه و دو اسپ که در روم و عربستان ابتیاع نموده از نظر فیض اثر گذرانید - و روز دیگر نه راس اسپ بابت پیشکش محمد پاشا حاکم لحسا که با عمر چلبي ملازم خود همراه میر ظریف فرستاده بود نیز از نظر انور گذاشت و خلعت و هزار روپیه باو مرحمت گشت - علي مردان خان از لاهور آمده سعادت ملازمت دریافت و غازي بیگ بخدمت دیواني بادشاهزاده مراد بخش از تغیر حاجي عاشور کام اندوز گردید - ارسلان آقا سفیر سلطان روم که محمد حسین اورا از لاهور بکشمیر رسانیده بود حسب الحکم اشرف فدائي خان و عنایت خان از کنار شهر بدرگاه عالم پناه آورده بسعادت کورنش رسانیدند - او بعد از ادای آداب معهوده و استلام آستان سدره نشان نامهٔ سلطان و اسپ خاصه منّت نام که با زین مرصع و عبای مروارید دوز بطریق ارمغانی ارسال داشته بود گذرانیده بانعام خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و انعام پانزده هزار روپیه سرمایهٔ مفاخرت اندوخت *

بانجي پسر زمیندار چاندا بعد از در گذشتن پدر بشکر جانشیني او نزد بادشاهزادهٔ جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر آمده چهار لک روپیه نقد گذرانیده بود بعد از عرض رسیدن مبلغ مذکور ببادشاهزادهٔ عالي مقدار مرحمت شد - بیست و هشتم صفر سنه یک هزار و پنجاه از واقعهٔ بنگاله بعرض مقدس رسید که سیف خان رخت هستي بر بسته عازم دیار بقا شد - بادشاه بنده نواز قدردان از روی عنایت بخانهٔ ملکه بانو زوجهٔ او که خواهر حقیقي حضرت ممتاز الزماني است تشریف برده آنچه لازمهٔ دلجوئي و عاطفت بود بجا آوردند - و به یحیی و شافي و ابو القاسم پسران او خلعت عنایت فرمودند - وغیرت خان را بصوبه داري تته از تغیر خواصخان مقرر فرمودند - یازدهم ربیع الاول رام سنگه راتهور خواهر زادهٔ رانا بارادهٔ بندگي درگاه آمده ملازمت نمود و بعنایت خلعت و منصب هزاري ذات و شش صد سوار سرافرازي

یافت - بیست و چهارم در باغ فیض بخش معروف بشالامار که از کمال فسحت ساحت قطعه است از فردوس برین و نهری پهناورش با چندین آبشار حیرت افزای نظارگیان روزگار است تشریف فرموده تفرج چراغ افروزي کنار انهار و چشمه سار سلسبیل آثار نمودند - سفیران روم و ماوراء النهر نیز در آن انجمن والا حاضر آمده از چنین تماشای غریب دیده را نور دادند - بیست و نهم ماه مذکور بسرکار داري علي مردان خان اطراف عمارات میان دل و کنار آن از چراغان نمایانی که در کمیّت و کیفیت از چراغان سپهر پای کم نمي آرد آب و تاب تازه گرفت - و کشتي بسیار از شمع و فانوس زینت افروز ساخته بر دور آن عمارت باز داشته بودند - چراغ افروز دودمان صاحبقران با سایر بندها و ایلچیان کشتي سوار بتماشای آن تشریف آورده بعد از یک پهر شب مراجعت بدولت خانه نمودند *

روز دو شنبه سوم ربیع الثاني یک هزار و پنجاه هجري مطابق غرّهٔ امرداد محفل جشن وزن قمري آغاز سال پنجاه و یکم از سنین ابد قرین آذین پذیر گشت و بر آئین هر ساله مراسم معهودهٔ این خجسته روز بظهور آمد - نخست بگرامي شاهزادهٔ سعادت پژوه محمد داراشکوه منّت نام اسپی که قیصر با زین مرصّع و عبای مروارید دوز فرستاده بود با ساز مکمل مرحمت فرمودند - خلیل الله خان باصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و محمد زاهد کوکهٔ بیگم صاحب بخدمت فوجداري میان دو اب از تغییر نور الدوله سر افرازي یافتند - بارسلان آقا ایلچيِ روم خلعت و جیغهٔ مرصع و باوزبک خواجه خلعت و بیست هزار روپیه نقد مرحمت شد - شجاعت خان ناظم صوبهٔ اله آباد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلندي یافت *

توجه شاهنشاه عالم پناه بسیر ییلاق سنگ سفید

چون در سال هفتم جلوس اقدس که گلشن جاوید بهار کشمیر از نزول اشرف آب و رنگی تازه یافته روکش ارم شده بود سیر ییلاق سنگ سفید میسر نیامد درین ایام که بادشاهزاده محمد داراشکوه از تماشای آن مکان نزهت آئین معاودت نمودند و کیفیت لطافت و نزاهت آن سر زمین دل نشین ارم نشان که معاینه قطعهٔ فردوس برین بر روی زمین است مفصل بعرض مقدس رسانیدند رغبت بسیار بتماشای آن بهم رسید - مرحمت خان را فرمودند که کیفیت هنگام شگفتن گل و آوان تماشای آن مکان دریافته بعرض اشرف رساند - پس ازآنکه او آمده بعرض مقدس رسانید که وقت سیر آن گل زمین همین است از غایت حزم و احتیاط خلیل الله خان قراول بیگي را فرستادند که حقیقت راه و منازل معلوم نموده معروض دارد - خان مذکور بر همواري و آساني کتل و راه در هنگامی که اثری از باد و باران نبود مطلع شده مبالغه در تشریف آوردن بمیان آورد - لاجرم کشش خاطر مبارک بسیر آن مکان سمت ظهور یافته عزم این معني زیور حزم پذیرفت - هفدهم ربیع الثاني ماهچهٔ لوای کوکبهٔ خلافت مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترد - بالجمله همه راه تفرّج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان در آورده کسب اهتزاز و انبساط مي نمودند - و هنگام عبور کتل سعادت اندوزان رکاب سعادت احمال و اثقال را همانجا گذاشته جریده بره نوردي در آمدند - پس ازآنکه از کتل گذشته قدری راه قطع گردید باران بنرمي آهسته آهسته شروع شده آخرکار بشدت انجامید - بادشاه عالم پناه بعد از طي چهار کروه مسافت

بدولت خانهٔ معلی که بر سر گلدار برپا شده بود چون از کثرت باران و گل و لا مجال حرکت متعذّر بود قطعهٔ گلدار پیش دولت خانه را بپادشاهزادهٔ کلان و علي مردان خان و چندی دیگر از مقربان بساط دولت سیر نموده مراجعت فرمودند - راهی بآن آساني هنگام معاودت از کثرت گل و لا که بعضی جا تا زانو و اکثر جا تا سینهٔ اسپ واستر بود بمرتبه دشوار گذار گردید - و ریشه باهم پیوسته اشجار صحرا که بسبب وفور بارش از زمین بر آمده بود بنهجی زنجیر پای اسپ و آدم گشت که برید صرصر را مجال گذر در آن محال بآساني میسر نبود چه جای آدم و دواب - لهذا همگنان از ملاحظهٔ فرط بارش و خوف دمه مضطرب گشته برادر از برادر و پدر از حال پسر خبر نمي گرفت - درین اثناء عمیق جوی که وقت رفتن مطلق آب نداشت از سیل مملو گشته آنچنان سدّ راه گشت که جز فیل دیگری را عبور ازآن متعذر بود و این معني بیشتر سبب اضطراب آدم گشت - مجملاً بفرمان شاهنشاه زمان بجلدي و چستي تمام دو پل برآن بسته پس از گذشتن بادشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت مردم دیگر بگذار درآمدند و بصد دشواري در شش پهر چار کروه راه طی نموده بمنزل رسیدند - و مراد کام را بمنصب هزاري چهار صد سوار از اصل و اضافه و خدمت قراول بیگي برنواختند - و دو روز برای رسیدن پس ماندگان در آنجا توقف نموده بیست و چهارم نیم کروهي هفت چنار که آب بهت از بس طغیان بالای آن گذشته تا آنجا زمین را فرو گرفته بود نزول اجلال فرمودند - درین سه شبانروز سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده رخت هستيِ عالمی را بسیلاب فنا داد - چنانچه کهن سالان کشمیر این قسم باران و حادثهٔ سیل از مبدای آفرینش تا حال نشان نمي دادند - آخر روز بحر فضل و احسان کشتي سوار متوجه دولت خانه گشته بآنکه آب رو بکمي نهاده بود همه

جا سفینهٔ والا از فراز درختان میوه دار بساتین کنار بهت و دل میگذشت - در نخستین سال جلوس که از کثرت بارش و سیلاب آب دل و بهت پیوسته ارتفاع آب سه گز و ربعی بود درین مرتبه چهار گز و ربعی بلند شد و چهار هزار خانه کنار دل و بهت انداخت و سوای این ده بسیار را آب برده نقصان عظیمی بفصل خریف رسید - و از عرایض واقعه نگاران پنجاب بظهور پیوست که این سیل باعث خرابیِ عالمی گشته بسیاری از محال کنار آب بهت را پامال حوادث ساخت - چنانچه نوزدهم ربیع الثاني آب بهت رو بزیادتي نهاده بیست و دوم بجای رسید که از چهار صد وسي و هشت موضع بهیره چار صد در زیر آب آمده و از خوشاب جز دو محل دامن کوه ازین آفت نرسته بسیاری به بحر فنا رفتند - و هم چنین موضع کرجهاک و نندن پور و شمس آباد و غیر آن پرگنات پنجکروهي آب بهت خراب و ضایع مطلق گشتند - الحق این جوش آب و شورش سیلاب نمونهٔ طوفان نوح بود اگرچه آخر روز بیست و دوم در کشمیر آب رو بکمي آورد اما تا سه روز دیگر مواضع اطراف در زیر آب بودند *

غرّهٔ جمادي الاولی سزاوار خان خلف لشکر خان مشهدي از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر افرازي یافت و اوزبک خواجه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر یراق طلا میناکار و اسپ ابلق عراقي و دیگر اشیاء سرمایهٔ عزت و افتخار اندوخته رخصت بخارا گردید - چون از واقعهٔ کابل بعرض اشرف رسید که الله قلي ولد یلنگتوش بمددگاري بخت بیدار بارادهٔ بندگيِ درگاه از ماوراء النهر آمده سعید خان بهادر پنجهزار روپیه برسم مساعده از خزانهٔ کابل باو داده فرمان شد که متصدیان مهمات اتک پنجهزار روپیه بطریق انعام داده مبلغی که در کابل یافته نیز بصیغهٔ انعام مقرر شناسند *

دریں ایام راجه جگت سنگه بعرض مقدس رسانید که اگر خدمت فوجداري دامن کوه کانگره به بنده از تغیر راجروپ پسرش مرحمت شود هر سال از زمینداران آنجا چهار لک روپیه بصیغهٔ پیشکش گرفته بخزانهٔ عامره مي رسانم - لهذا هشتم ماه اورا بعنایت خلعت بر نواخته بخدمت مذکوره تعیین نمودند - تودرمل افضل خاني بخطاب رای و دیواني و امیني و فوجداري سرکار سهرند سر بلندي یافت - بیست و هشتم جعفر خان را با راجه رای سنگه و جمعی دیگر از بندهای و زواید کارخانجات بصوب بهنبر دستوري دادند *

آغاز سال چهاردهم جلوس مبارک و سوانح دیگر

منّت و سپاس مر خدایرا که سال چهاردهم جلوس جاوید قرین حضرت ظل سبحاني که قرون آن تا آخر زمان بدورات گردون مقرون باد مطابق هزار و پنجاه هجري بفرخي و میمنت شروع شده جهان را پیرایهٔ خرمي و زینت دست داد - نو آئین بزمی گوهر آگین که وهم و فهم از دریافت ادنی رتبهٔ زیب و زینتش معترف بعجز و قصور است رونق ترتیب یافته ابواب مسرت و ابتهاج بر روی عالم کشاد - دریں روز بهجت افروز درویش حقیقت کیش ملا شاه که مرید شه نهنگ بحر حقیقت و صفا میانمیر قادري است و در نزهت کدهٔ کشمیر بعنوان انزوا بسرمي برد بفیض صحبت بادشاه خلایق پناه رسیده بعد از ذکر مطالب معنوي و نکات معرفت طراز رخصت زاویهٔ خود یافت - روز دوشنبه هفتم جمادي الثانیه ایں سال مطابق دوم مهر بعد از سیر و شکار کشمیر توجه موکب اقبال بسمت دارالسلطنت لاهور وقوع یافت - و چون بهترین و نزهت افزا ترین مکانهای

کشمیر چشمه سارهای سلسبیل آثار ست که بوسمت جنوبي در دامنهای کوهستان اتفاق وقوع دارد گلگشت گلهای آن زمین دلنشین و تفرّج عیون ماء معین از خاطر مبارک سربر زد - لهٰذا در تاریخ مذکور از فیض سواريِ مبارک هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر ساخته در نشیمن دلنشین قصبهٔ پانپر که در وسط باغی ارم آئین بر کنار دریای بهت واقع ست تشریف فرموده روز دیگر قصبهٔ ونتي پور که از پانپر تا آنجا سه نیم کروه است مهبط انوار حضور گشته از آنجا قریهٔ پنج براره بورود مسعود فیض پذیر گشت - چون این فرخنده مقام تعلق بپادشاهزادهٔ والا گهر محمد داراشکوه داشت هنگام شب کشتي سوار تماشای چراغان که هر دو کنار بهت متصدیان آن والا مقدار نموده بودند فرمودند - و روز دیگر باسلام آباد معروف باینچه که در جاگیر اسلام خان مقرر بود و دو بدیع سر چشمه نظر فریب دارد نزول فرموده عمارت دیگر در خور آن مکان حکم فرمودند - و از آنجا به مچهي بهون که الیوم بآصف آباد معروفست تشریف فرموده بعد از تماشای دو چشمهٔ کوثر اثر بل دو چشم روی زمین که نظیر آنها نظر بر بعضی خصوصیات خاصه وفور صفا و عذوبت آب و بسیاريِ ماهي در روی زمین کمیاب باشد و تفرّج روضهٔ فردوس قرین آن مکان دلنشین و چراغ افروزيِ کنار دریاچها و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار بارادهٔ سیر و گلگشت اچهول که بالفعل بصاحب آباد موسوم است کوچ فرموده بعد از قطع مسافت دو کروه در آن محل شریف نزول فرمودند - این مکان فردوس نشان در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد و سر خوبیهای آن چشمه ایست خاطر پسند و نهایت دلفریب - لطافتش در درجه که انهار تسنیم چه جای فرات و نیل سرمایهٔ افاضه از فیوضات سرشارش اندوخته و چشمه سار حیوان بل حیاض روضهٔ رضوان چشم تمنا بر دریوزهٔ فیض آن دوخته - چندین عمارت دلپذیر از محل و غسلخانه و

درشن و خاص و عام و خواصپورها دارد - و دو روز درآن مکان به نشاط و انبساط تشریف داشته شب هفدهم چراغانی که در کمیت و کیفیت از چراغان مکانهای دیگر بسیار بهتر بود تماشا فرمودند - و از آنجا بلکه بهون که عمارتش صورت اتمام نیافته بود تشریف فرموده تفرج محاسن چشمه سار و باغ بهمین یک نظر فرموده باز به بیگم آباد معاودت نمودند - روز دیگر بویرناک موسوم بشاه آباد که منبع آب بهت است و آب بلورین حبابش چون لعل نوشین یاقوت لبان سیراب فیض عذوبت است و هوای طرب افزای فضایش مانند صفای دماغ سرمستان سرشار نشاء رطوبت چه نویسم در تعریف و توصیف آن گل زمین خدا آفرین و لطافت و طراوت آن حدیقهٔ جنت قرین که معشوق و محبوب القلوب روی زمین است و ادنی رتبه خوبي آن تن ناز به تقریر و تحریر نمي دهد تشریف فرموده چهار روز در آن مکان فردوس نشان بعیش و عشرت پرداخته متوجه لاهور گشتند - در چهار کوچ بهیرا پور و از آنجا در نه روز قصبهٔ بهنبر را بورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساختند - شادخان که بعنوان حجابت نزد نذر محمد خان رفته بود درین منزل شرف کورنش و سعادت زمین بوس حاصل نمود - و خون گرفته بقدي نام را که دعوی پسري سلطان خسرو بر خود بسته بود نذر محمد خان از وضع و اطوارش طرز و وضع شاهزادگي مشاهده ننموده در قید داشت و در وقت رخصت مقید و مسلسل باو سپرده بود از نظر اشرف گذرانید و حسب الحکم بحبس عدم محبوس گردید - شاد خان بمرحمت خلعت و خدمت اخته بیگي فرق مباهات بر افراخت *

از عرض بادشاهزاده مراد بخش بعرض مقدس رسید که هزار جات صوبهٔ کابل که سال گذشته اطاعت پذیر شده بود باج گوسفندانی که در سنین سابقه باوزبک مي دادند امسال بخانه زاد خان تیولدار خود ادا

نمودند - درین مقام بشکار قمرغهٔ کوهستان پرداخته متوجه پیشتر کوچ بکوچ شدند و غرهٔ شعبان با شان و شوکت فراوان داخل دولتخانه شده ساحت دارالسلطنت را از ورود مسعود نمونهٔ ساحت خلد ساختند - وزیر خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با یراق طلا و فیل سر افرازي یافته بصوبه داري اکبر آباد از تغیر صفدر خان رخصت یافت - سه فیل با یراق طلا و نقره بابت پیشکش قطب الملک سید حسن ملازم او از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و ارسلان آقا سفیر روم بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه سر افرازي یافتند - دوازدهم شعبان منزل علي مردان خان بقدوم میمنت لزوم رشک افزای منازل آسماني گردید - خان مذکور رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده جواهر و نفایس اقمشه پیشکش نمود - پانزدهم شعبان بمنزل یمین الدوله آصف خان تشریف فرموده آن والا مکان را مشمول عواطف نمایان ساختند - آن خان قاعده دان رسم پا انداز و نثار بجا آورده سه لک روپیه جواهر و پارچه از نظر اشرف گذرانید - نظر بهادر خویشگي که قریب دوسال گوشه نشین بود باز بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سربلندي یافته داخل بندها گشت - یک قطعه لعل گران بها با دو دانهٔ مروارید و جمدهر مرصع و کمر مرصع و برخی دیگر از مرصع الات والبسهٔ فاخره و دو اسپ یکی بساز طلا میناکار و دیگری با زین طلا بشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر فرستادند - و سلخ شعبان ارسلان آقا ایلچي روم بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا و یک مهر صد تولگي و یک روپیه بهمان وزن و بیست اسپ ترکي و عمر چلبي ملازم محمد شاه حاکم لحسا بمرحمت خلعت و هزار روپیه نقد سر افرازي یافته رخصت معاودت حاصل نمودند و ده هزار روپیه بمحمد پاشا و پنج هزار روپیه بعمر بیگ برادر او مصحوب عمر چلپي فرستادند - بادشاهزاده والا تبار محمد مراد بخش با

سردار خان و مادهو سنگه هاده و دیگر بندها از کابل آمده سعادت ملازمت دریافتند - سردار خان را از تغیر صف شکن قور بیگي ساخته خلعت مرحمت فرمودند - و دیانت خان را بمرحمت خلعت و اسپ و دیواني دکن و بکلانه و بالا گهات برار از تغیر آقا افضل بر نواختند - و محمد تقي تفرشي را از تغیر امیر بیگ برادر آقا افضل دیوان خاندیس و پایان گهات برار گردانیدند *

رسیدن ملا سعد الله بسعادت زمین بوس درگاه و منسلک گشتن در سلک بندها

چون لطف ازلي شامل حال یکی از بندگان گشته او را خواهد که بپایهٔ دولت ارجمند رساند و مشیّت جناب ایزدي بوفاهیت احوال یکی از آفریدها تعلّق پذیر شده بران آید که او را از روی بهروزي بهره ور سازد هر آینه از روز ازل تمامي موجبات آن بحسن تدبیر مرتب و مهیا ساخته نخست آن نظر یافتهٔ عنایت سرمدي را از قسمت اقسام کمال و انواع فنون نصیبه بر میگرداند - پس ازآن بحسن تدبیر و اصابت رای و قوت فهم و صفای اندیشه روشناس سواد اعظم قبول و اقبال نموده در نظرها عزیز مي سازد - و بنابرآنکه بر آمد هرکاری در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید اصلا کار بسعي و تلاش بر نیاید - مصداق این سیاق مراتب احوال جناب فضایل مآب شیخ سعد الله لاهوریست که عمری باکتساب فنون علم آداب و استفاده قانون سخن بپایان آورد - چون خرد بالغ رسش از اقسام دانش نصیبهٔ گرامند یافت و فطرت خدا دادش باندازهٔ پایهٔ استعداد بدرجهٔ والا رسیده از هر گونه کمالی و مزیتي بهرهٔور گشت بآنکه بناء فطرتش از روز نخست بر دریافت این دولت نهاده بودند

و در قسمت کدۀ ازلي استیفای رزق مقسوم بدست آویز فن ازین درگاه آسمانجاه مقرر گردیده بود هرچند بتحریک سلسلۀ فضل و دانش خواست که حلقۀ ارادت بر در دولت سرای سعادت زند پیش از وقت معهود حصول مدعا صورت نبسته کوشش و سعي بجای نرسید - اکنون که انظار انجم بر وفق مراد افتاد عقدۀ آن کار از رهن تاخیر بر آمد و سرانجام مصالح تنعم و تجمل بر روی کار آمده وقت مقرر و هنگام معین در رسید بی توقف و اهمال در رمضان سنه یکهزار و پنجاه هجري بصدارت و سفارش زبدۀ سلسلۀ حضرت خیرالبشر موسوي خان صدر کل بدریافت شرف حضور ماذون گشته در مجلس اول از پرتو کمال قدر شناسي و مرتبه داني حضرت خلافت مرتبت استعدادش صورت نمود پذیرفت - و ببرکت تمیز اشرف و فطرت دقیقه رس آنحضرت مقدار کمال آن بلند اقبال پدیدار گشته دقت طبع و حدت فهم و کثرت فراست و حدس صائب و استنباط دقایق و دریافت حقایق و تفصیل تحصیل ابواب دانش آن جامع فضایل وهبي و کسبي خاطر نشان اهل عالم گشت - چون همگي همت بادشاه هنر پرور دانش نواز در ترویج شرع مبین و امداد و تقویت اکابر دین و اشراف و تعظیم علما و صلحا و تربیت طلبه علم و حسن اهتمام در پیش آوردن طایفۀ مذکور مصروف است ببرکت همزباني خاص آنحضرت که هم خاصیت آب زندگاني است حیات جاوداني یافته بروزیانه مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گردیده در زمرۀ بندگان منسلک گشت - و بمیامن حسن تربیت و برکات بذل عنایت و رعایت آنحضرت در عرض یکسال بمنصب هزاري دویست سوار و خطاب خاني و خدمت عرض مکرر و داروغگي غسلخانه عزّ امتیاز یافت - و شاهد اقبالش دمبدم جلوۀ نمایان و روز بروز دولتش ظهور و بروز دیگر نمود - چنانچه اثار نظر عنایت از حضرت

خلافت مرتبت باستعداد ذاتي آن خردمند ادب پرور مددگار و یاور افتاده اختر سعادتش از مشرق قابلیت و اقبال و مطلع کمال و استکمال طالع گردید - و رفته رفته کار آن جامع الکمالات از عنایت خاص آنحضرت بجای کشید که در سال دوم بمنصب جلیل القدر سه هزاري دو هزار سوار و خدمت خانساماني سر بلند گشته در انجمن همدم و دمساز و در خلوت محرم و همراز گشت - و در سال چارم از فیض تربیت سحاب مرحمت آن ابر گوهربار سپهر قدر شناسي نهال اقبالش طوبی مثال بالیده زینت افزای بوستان وزارت کل هندوستان گشت - و در سال هفتم بعنایت منصب هفت هزاري هفت هزار سوار از آنجمله پنجهزار دو اسپه سه اسپه و ده کرور دام انعام و خطاب علّامي فهامي دقایق مراتب کمال از ارتفاع درجات آسماني در گذرانید *

هژدهم قزاق خان حاکم سیوستان بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و شادخان بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت بهکر از تغیر شاه قلي خان و مرحمت اسپ و اوزبک خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعداري اودیسه تعلقهٔ دکن سر بلند و کامیاب گردیدند - شانزدهم صفدر خان از اکبر آباد آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - از وقایع صوبهٔ کابل بمسامع والا رسید که دلیر خان تهانه‌دار نوشهره با دو برادر و پسر و برادر زاده در نبرد افاغنهٔ یوسف زئي که چون مور و ملخ برو هجوم آورده بودند بوالا پایهٔ شهادت رسید *

جشن وزن شمسي

روز پنجشنبه نوزدهم شوال سنه یکهزار و پنجاه هجري دوازدهم بهمن آغاز سال پنجاهم از عمر گرامي شروع شده هنگامهٔ سور و سرور گیتي بتازگي

رونق پذیرفت و از آرایش انجمن نشاط خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوری گل گل شگفت - از جمله عزل و نصبی که درین روز مبارک وقوع یافت بدین موجب است - نخست شاهزاده محمد مراد بخش باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار سرافراز گردیدند - علي مردان خان بعنایت خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و خنجر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ دو هزار سوار بمنصب ده هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو برآوردی مقرر گشته بصاحب صوبگي کابل از تغیر سعید خان سرافرازی اندوخت - و از کومکیان صوبهٔ کابل مبارز خان بخلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و سردار خان بخلعت و اسپ با زین نقره و ضبط هر دو بنگش و جانسپار خان و چندر من بندیله بمرحمت خلعت و اسپ مفتخر گردیدند - عزّت خان حارس قلعه بست و کرشک باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خطاب عزیز الله خاني و شاه قلیخان بخلعت و شمشیر یراق طلا و اضافه هزاری ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و صوبه داری کشمیر و ذوالفقار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و محمد زاهد کوکه بخطاب خاني و حکیم ضیاء الدین بخطاب رحمت خاني سر بلندی یافته بر مراد خاطر فیروز گشتند - و صالح دستار خوانچي نذر محمد خان بانعام خلعت و ده هزار روپیه و صفدر خان بخلعت و اضافهٔ دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و صوبه داری قندهار از تغیر قلیج خان بلند پایه گردیده بتازگي تارک افتخار بر افراشتند - سید حسن حاجب گلکنده بخلعت و اسپ و چهار هزار روپیه نقد سرافراز گشته رخصت گلکنده یافت - راجه جی سنگه از وطن

آمده ناصیهٔ طالع باستلام آستان جهانداري بر افراخت - چون از جعفر خان تقصیري بوقوع آمده بود از منصب و جاگیر بر طرف گشته از دریافت سعادت کورنش منع گردید - تربیت خان از انتقال شاه قلي خان که در حسن ابدال عازم سفر بالا گردید بصوبه داريِ کشمیر و اضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مرحمت فیل و اسپ نوازش یافته غرّهٔ ذیحجه مرخص گردید - بنذر بی طغائي ملازم امام قلیخان خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و سپر هردو با یراق طلا میناکار و بیست هزار روپیه نقد مصحوب نذیر بیگ ملازم او که پیشکش آورده بود مرحمت نموده فرستادند - شاد خان از انتقال غیرت خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که تعینات ملک عدم گشته بود بصوبه داريِ تته و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و هفتصد سوار و مرحمت خلعت و اسپ و شمشیر سر بلندي یافت *

نو روز جهان افروز

درین روز شادي افروز که چهار شنبه نهم ذي حجه سال هزار و پنجاه هجري وغرّهٔ فروردي ماه است و آغاز عهد شباب روزگار و موسم استقامت لیل و نهار و جهانی از فیض بهار گلشن خلافت و کامراني نزهت افزای حدیقهٔ صاحبقراني سرسبز گشته پژمردگان چارچمن روزگار برسر بسط و انبساط رفتند بادشاهزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش بعنایت خلعت خاصه وجیغهٔ مرصع و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با زین میناکار و فیل با یراق نقره و ماده فیل سربلندي یافته باز بکابل مرخّص گشتند - و راجه جی سنگه بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار با پهولکتاره و اسپ با زین مطلا معزز گشته با جانسپار خان و هري سنگه راتهور و نورالدوله انجو و رای کاسیداس

و ناهر سولنكي و اندر سال هادا و خليل بيگ و چندر بهان كچهواهه و گروهي ديگر از منصبداران در خدمت آن عالي نسب مرخّص گشتند *

هفتم محرم سال هزار و پنجاه و يک چون بعرض مقدس رسيد كه پيمانهٔ زندگاني ظريف مخاطب بفدائي خان در لاهري بندر لبريز شد حكيم خوشحال بجاي او معين گشت و جان نثار خان بخطاب سابق خود فدائي خان مامور گشت - راجه جسونت سنگه از وطن خود آمده دولت ملازمت اندوخت - صلابت خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و مكرمت خان باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار امتياز يافتند - راو امر سنگه بخلعت و اسپ با زين نقره معزز گشته بكابل رخصت يافت - خليل الله خان بعنايت خلعت و اضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار پانصدي هزار و پانصد سوار و خدمت قوش بيگي و اخته بيگي سر افراز گرديد - درين روز از جمله پيشكش بادشاهزادها و امرا متاع هفت لک روپيه بدرجهٔ پذيرائي رسيد - راجه جسونت سنگه بعنايت خلعت و دهوپ مرصع نوازش يافت - مهيش داس راتهور را پس از در گذشتن راج سنگه بخلعت و اسپ سرافراز ساخته حلّ و عقد مهمات راجه جسونت سنگه بدو تفويض فرمودند - سعيد خان بهادر از كابل آمده دولت ملازمت دريافت - يازدهم محرّم هزار سوار از منصب راجه جسونت سنگه كه پنجهزاري پنجهزار سوار بود دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - مرشد قلي بخدمت ديوانئ ملتان سر افراز گرديد *

(مالش دادن اعظم خان كوليانرا و گرفتن پيشكش از زميندار جام)

(چون در سال هشتم جلوس عالم آرا خدمت صوبه دارئ احمد آباد

باعظم خان مرحمت شده بود و مفسدان آن دیار از کاتهي و کولي باستواريِ مکان و انبوهيِ جنگلهای دشوار گذار پشت گرم گشته همیشه به متردّدین و رعایا آزار مي رسانیدند و همت در خرابيِ پرگنات بر گماشته آثار جور و تعدیِ آنها برعایا و مساکین حوالي و حواشيِ آن سر زمین بجای رسید که زیردستان از دست زبردستي بجان آمده دل از وطن برداشته بودند خان مشارٌالیه بموجب حکم اقدس بجهت دفع ظلم از مظلوم و رعایت جانب رعیت سواري نموده از قرار واقع به تنبیه و تادیب آنها پرداخته مدتی در آن صحرا بوده در مواضع پرگنه بهیل از اوطان کولیان دو قلعه محکم بنا نمود - یکی را باعظم پور و دیگریرا بخلیل آباد بمناسبت نام پسر خود موسوم گردانیده در کاتهیواره که جای نشستن سرداران مفسدان است قلعهٔ دیگر بنا نهاده بشاهپور نامید - سر تا سر حدود آن ناحیت را پایمال مراکب موکب ظفر طراز گردانیده تا نواحي و حواشيِ آن ولایت ترکتاز نمود - و سر پنجهٔ تطاول و دست درازي بنهب اسباب و غارت اموال و انعام و مواشي و اِسر اطفال و ذراريِ ایشان برکشاده بندي بسیار بر گرفت - و از ابتدای کولي واره سمت جالور تا انتهای کاتهیواره که بحد جام پیوسته است مفسدان را تنبیه از قرار واقع نمود - و از آنجا بمملکت جام و بهاره پیوسته صد اسپ کچهي و سه لک محمودي پیشکش گرفت و مقرر نمود که بجای محمودي روپیه را بنام مبارک بسکه رسانند - و هرگاه ناظم صوبهٔ احمد آباد به تنبیه و تادیب مفسدان سواري نماید پسر خود را با جمعی شایسته نزد او بفرستد - بعد از عرض رسیدن این حقیقت و مراجعت اعظم خان باحمد آباد مجرای نمایان بخدمت اشرف گشت - سید خادم بخلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار و فوجداريِ مندسور از تغیر شمس الدین پسر نظر بهادر خویشگي سربلندي یافت *

چون نهری که حفر آن بصرف یک لک روپیه باهتمام علي مردان
خان مقرر شده بود بنواحي شهر رسید حکم شد که خلیل الله خان باتفاق
معماران در کنار نهر مکانی بجهت باغ که مراتب نشیب و فراز داشته
باشد و حیاض و انهار و آبشارهای خاطر پسند در آن ترتیب میتوان نمود
پیدا نموده بعرض مقدس رساند - چون نزدیک مکان شیخ حسین دهده
بکیفیتی که حکم شده بود یافته آمد بحکم اشرف سوم ربیع الاول سنه یک
١٠٥١ هـ هزار و پنجاه و یک در آنجا اساس عمارت نهاده بیست و چهارم جمادي
الاولی سال مذکور شروع در نشاندن اشجار اثمار سرد سیري و گرم سیري
مثل انبه و شاه آلو و زرد آلو و شفتالو و آلوچه و کوکچهٔ سلطاني و ناشپاتي
و سیب و بادام و به و توت بیدانه و نارنج و کوله و دیگر فواکه و غرس سرو
و چنار و اصناف نهال گل و ریاحین نمودند *

قلیج خان از قندهار آمده بصوبه داري ملتان از تغیر نجابت خان
عز امتیاز یافت - و امیر خان ولد قاسم خان نمکي بخلعت و اسپ و ضبط
سیوستان از تغیر قزاق خان سر بر افراخت - سید خانجهان از گوالیار با راجه
امر سنگه نروري آمده دولت ملازمت دریافت - بیست و هفتم بادشاه
مهربان عفو تقصیر جعفر خان نموده او را بمنصب سابق سربلند گردانیدند *

روز چهار شنبه چارم ربیع الثاني سنه یکهزار و پنجاه و یک شروع سال
پنجاه و دوم از عمر ابد طراز بزم خلد آئین بآراستگي تمام ترتیب یافته برسم
معهود آن روح مجسم و جوهر مجرد تن بهم سنگي گوهر شاهوار داده
مانند آفتاب ترازو نشین گشت و مجموع نقود و اجناس که هموزن اشرف
آمده بود بفقرا قسمت یافت - سید خانجهان باضافهٔ هزاري هزار سوار
بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و اسلام خان را بعطای دهوپ مرصع و راجه جسونت سنگه را بمرحمت

اسپ از طویلهٔ خاصه و راجه رای سنگه بعنایت نقاره و رای تودر مل امین سهرند بفوجداري لکهي جنگل و سعید خان بهادر بانعام خلعت و صوبه داري پنجاب و خانه زاد خان ولد سعید خان را بفوجداري دامن کوه کانگره و جمون سر افراز نمودند *

روگردان شدن راجه جگت سنگه ولد راجه باسو و رسیدن او بجزای اعمال

از آنجا که تخم بدکاري جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر بار نیارد و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی دیگر ندهد - خصوص خصومت با نیکوکار خویش و بدي با ولي نعمت خود که جز خذلان ابدي و خسران سرمدي اثر دیگر برآن مترتب نگردد - لاجرم پاداش افعال سئیهٔ خویش همدرین زمانه در کنار روزگار خویش بینند بلکه جزای نا سپاسي و مکافات ناحق شناسي در لباس سلب نعمت و جلب نقمت با روزگار یاور و مددگار گشته سزا دهد - چنانچه جگت سنگه بعد از یافتن فوجداري کانگره و کثرت حشم و حشر باوجود آباداني ملک و جاگیر زرخیز که سربار این معني شده بود یکباره از جا رفته سرمایهٔ خود سري آماده ساخت - و هوای خود رائي که ثمرهٔ خود روئي و نتیجهٔ جنگل پروریست در دماغ عجب و پندار راه داد و رفته رفته باد نخوت او که در بروت جبروت آن زیاده سر کار صرصر سي نمود بجای رسید که خیال عصیان و طغیان با خود مخمّر ساخت و بتصوّرات بی صورت که لازمهٔ این مقام است توهمات بی جا بخود راه داده باستواري حصار تارا گده و انبوهي جنگل های دشوار گذار پشت گرم گشته همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشت - چون حقیقت این معني بعرض اشرف رسید بمجرد

استماع نظر بر حفظ صورت مهابت سلطنت فرمان قضا نشان بطغرای امضا و توقیع نفاذ رسید که هم از حاضران دربار سه فوج سي هزار سوار بسرداري سه سردار جلادت شعار یکی سید خانجهان با نظر بهادر وشمس الدین خویشگي پسر او و ذوالفقار خان و راجه امر سنگه نروري و سید لطف علي و جلال الدین محمود و راجه مدن سنگه بهدوریه و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و برقندازان و هزار سوار شاهزادهٔ کلان بسرداري مشکي بیگ بخشيِ ایشان دوم سعید خان بهادر با خویشان و پسران راجه رای سنگه سیسودیه و التفات خان صفوي و گوکل داس و رای سنگه جهاله و کرپا رام کور و ناد علي و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و برقندازان سوم اصالت خان با عبدالکافي برادرش و دیگر متصدیان و احدیان و برقندازان و هزار سوار آصف جاهي بسرداري خسرو بیگ ملازم آن خان والا مکان و پانصد سوار اسلام خان با بخشيِ خان مذکور روانه شده سزای کردار ناشایست او در کنار و بر آن زیاده سر گذارند - و چون کار فرمائي این افواج ببادشاهزادهٔ والا مقدار سلطان مراد بخش مقرر گشته بود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که آن والا نسب با راجه جی سنگه و راو امر سنگه راتهور و جانسپار خان و اکبر قلي سلطان گکهر و هري سنگه راتهور و چندر من بندیله و دولتخان قیام خاني و رای کاسیداس و خضر سلطان ککهر و خلیل الله بیگ با هفت صد احدي و بابو خویشگي و دیگر منصبداران صوبهٔ کابل براه سیالکوت متوجه پتهان شده او را با لشکرش نیست و نابود سازند - وقت رخصت سید خان جهان را بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا و فیل با ماده فیل و یک لک روپیه نقد بطریق مساعدت و همین قدر بسعید خان و دیگر بندها را بعطای خلعت سربلند فرموده رخصت نمودند - و خدمت واقعه نویسيِ فوج سید خانجهان بسلطان نظر و خدمت مذکور فوج سعید خان بقاضي نظاما مقرر شد *

بیست و یکم جمادي الاولی از واقعهٔ اکبر آباد بعرض مقدس رسید که وزیر خان صوبه دار بعلت بیماري قولنج راهگرای آخرت شد - خدمت قلعداري و صوبه داريِ اکبر آباد براجه بیتهلداس مقرر نموده ظفر خان را که از مدتی بی منصب بود باز بمنصب سر افراز نمودند - چون ملکه بانو صبیهٔ آصف جاهي مهین همشیرهٔ ممتاز الزماني بنهانخانهٔ عدم خوامیده بود بمنزل یمین الدوله برای معذرت تشریف برده بمراحم بادشاهانه تسلي بخش خاطر آن والا مکان گردیدند *

آغاز سال پانزدهم جلوس مبارک

درین ایام سعادت انجام که آغاز سال پانزدهم جلوس مبارک از روز یکشنبه غرّهٔ جمادي الثانیه سال هزار و پنجاه و یک هجري موافق هفدهم شهریور است آرایش انجمن دولت و اقبال ابواب روح و راحت بر دل ابنای روزگار کشاده ساحت روی زمین را سرشار فرح و انبساط نمود - درین تاریخ شاهزاده محمد شاه شجاع را بعنایت خلعت خاصه و لآکيِ یک لک روپیه و مکرمت خان را بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و نقاره و صوبه داريِ دهلی سرافراز و بلند آوازه گردانیدند - شادخان ناظم صوبهٔ تته و محمد زمان طهراني از اصل و اضافه هر کدام بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلندي یافتند - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از اسلام آباد و قلیج خان از ملتان آمده بسجدهٔ آستان سپهر نشان سر مفاخرت باوج گردون رسانیدند - نخستین هزار مهر و ده فیل و دویمین هزار مهر و هژده اسپ عربي از نظر اشرف گذرانیدند *

(پانزدهم رجب عاقل خان باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت خانساماني از تغیر مکرمت خان و رای رایان

تغیر امان

بخدمت دیواني بیوتات از تغیر عاقل خان معزز گردیدند - داروغگي داغ بسیادت خان و امینئي آن بنورالحسن مفوض گشت - نجابت خان را بعنایت خلعت و اسپ و فیل برنواخته بهمراهي بادشاهزاده مراد بخش معین ساختند - شانزدهم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخلعت و اسپ و فیل و قلیچ خان و رستم خان را که از سنبهل آمده بودند بخلعت و اسپ سربلند گردانیده دستوري دادند که ببادشاهزاده پیوسته باستیصال جگت سنگه پردازند - رای تودر مل امین و فوجدار چکلهٔ سهرند چون خالصات آن ضلع چنانچه باید آباد ساخته بود بمرحمت خلعت و اسپ و فیل مباهي گشت *

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عراقي و عربي از حد زیاده است لاجرم معزّ الملک متصدي سورت جمعی را که بشناسائي اسپ موصوف بودند به بصره و لحسا وغیره مکانها فرستاده بسوداگران نیز تاکید نموده بود درین سال هفتاد و دو اسپ عربي بیک لک روپیه خریده آوردند - از آن میان سرخنگ اسپی از اسپان علي پاشا حاکم بصره کسان علي اکبر سوداگر به دوازده هزار روپیه خریده آورده بودند از نظر اشرف گذرانیدند - اسپ مذکور که از نسل عنتر نام اسپ مشهور روم بود ببادشاه پسند موسوم ساخته سر طویلهٔ اسپان خاصه گردانیده پانزده هزار روپیه در وجه قیمت آن بسوداگر مذبور مرحمت فرمودند *

چون مهم تنبیه جگت سنگه عبد الله خان خوب سر نه کرده بود بنابر آن حکم طلب بهادر خان بجهت انصرام این کار بشرف صدور پیوسته خان مذکور بضبط سرکار اسلام آباد از تغیر بهادر خان رخصت یافت *

درین وقت از واقعهٔ بهار بعرض اشرف رسید که چون مرزبان پلاموں بجبال مرتفع دشوار گذار و تراکم اشجار مغرور گشته تن باطاعت نمي

داد شایسته خان با فوجی شایسته متوجه آن حدود گشته همت بر بریدن جنگل و مفتوح ساختن قلعهٔ او گماشت - و در اندک مدت بانصرام این مهم پرداخته جمعی کثیر را طعمهٔ تیر و تفنگ ساخته و جنگل بری از قرار واقع نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ پلامون پرداخت - پرتاب زمیندار آنجا بجز پیمودن راه اطاعت و اختیار نمودن طریقهٔ بندگي چاره ندید و هشتاد هزار روپیه برسم پیشکش گذرانیده مقرر ساخت که بعد از انقضای ایام برسات خان مذکور را در پتنه آمده ببیند و من بعد سر از اطاعت بر نتابد *

میر برکه که بعنوان سفارت در سال سیزدهم همراه اوزبک خواجه ایلچیِ بخارا نزد امام قلي خان روانه شده بود از کابل برگشته آمده بعرض رسانید که امام قلي خان از بصارت معذور گشته آنملک رو باختلال نهاده و نذر محمد خان چشم از حقوق تربیت برادر پوشیده انتزاع ملک سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخته روانهٔ آن حدود گردیده - اگرچه در آغاز اوزبکان بسبب نارضامندیِ سلوک امام قلي خان راضي باین معني نشدند که جای او بنذر محمد خان برسد - امّا آخرکار چون دانستند که امام قلي خان جانشیني را منحصر در نذر محمد خان دیده از ته دل راضي است پیغام اطاعت بخان مذکور دادند - لهٰذا نذر محمد خان بسرعت هرچه تمام تر روانه شده چارم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و یک بمرقد منور کاشف اسرار خواجه احرار رسیده عبدالعزیز پسر کلان را نزد امام قلي خان فرستاد و خود پایان روز داخل سمرقند گشته امام قلي خان را دید - و ششم خطبه بنام خود خوانده عبد العزیز را بپایهٔ قلیخاني که عبارت از ولي عهدیست رسانید - و از غایت بی آزرمي بدسلوکي آغاز نهاده امام قلي خان را بهمه جهت رنجانید - خان مذکور نخست احرام طواف کعبهٔ آمال و اماني یعني دربار سپهر مدار بسته خواست که از راه

هندوستان بزیارت حرمین الشرفین روانه گردد - نذر محمد خان راضي باین معني نگشته براه عراق رخصت داد - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را که محبوبهٔ خان مذکور بود و کمال تعلق باو داشت و میخواست که درین سفر رفیق باشد رخصت همراهي نداده اندوختهٔ خان مذکور را بتصرّف در آورد - امام قلیخان با کمال آزردگي و نهایت رنجش براه ایران متوجه سفر حجاز گشت و بابراهیم خواجه نقیب و نذر بیگ طغائي و رحیم بیگ پروانچي و خواجه میرک دیوان قریب پانصد کس از اوزبک و غلام ره نوردي اختیار نمود *

تشریف شریف از لاهور بصیدگاه کانو واهن

چون موسم برسات بآخر رسیده ایام زمستان که هنگام سیر و شکار هندوستان است در رسید پانزدهم شعبان لوای والا و اعلام نصرت علامت بصوب شکارگاه کانو واهن ارتفاع یافت - روز اول متصل باغ فیض بخش و روز دوم سرای شمس الدین معسکر اقبال گردید - درین منزل بعرض رسید که آخر روز پنجشنبه هفدهم شعبان سنه هزار و پنجاه و یک هجري یمین الدوله عضد الخلافة کبری رکن اعظم بادشاهي و فرمانروائي قانون کلي گیتي ستاني و کشور کشائي آصف وقت و ارسطوی عهد آصف خان که یمین دین و دولت و آئین ملک و ملت بود از تنگنای عدم بفسحت کدهٔ دارالبقا رحلت نمود - از استماع این حادثهٔ غم اندوز خاطر مبارک بغایت اندوهگین شده مشرب صافيِ عیش آلودهٔ غبار کدورت گردیده جمعیت حواس شرافت اساس بتشویش گرائید - نظر بر سوابق حقوق بندگي و ارادت درست در غایت مراتب وفا و عقیدت آن خان والا شان بطریق تحسر و تاسف اکثر بر زبان مبارک مي آوردند که درین مدت احقاق

حق آن والا منزلت که از دیر باز مستحق چندین عواطف و مستعد هزار گونه تلطف نمایان شده بود حیف و صد حیف که بمنصهٔ ظهور نرسیده چنانچه باید مراتب حق گذاري ادا نشد - باوجود آنکه شاهنشاه مهربان قدردان از جوهر شناسي گوهر کمیاب وفا و جوهر گران قدر صداقت در باب آن درست ارادت صافي عقیدت کمال لطف و عنایت جایز داشته و در رعایت جانب ظاهر و حفظ مراتب صورت سر موی کوتاهي نورزیده بمنصب نه هزاري نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که تنخواه آن شانزده کرور و بیست لک دام است و هر سال پنجاه لک روپیه از جاگیرها حاصل داشت سر افتخارش باوج عیوق برافراشته مراتب عنایت و عاطفت بجای رسانیده بودند که از مبداء آفرینش تا حال از هیچ بادشاهی نسبت به هیچ دولت خواهی بمنصهٔ شهود جلوهٔ نمود ننموده بود از غایت قدرداني باز باین نوع مذکور میکردند - الحمد لله که آن خان سموالمکان ایام زندگاني را باستیفای لذت کامراني بانجام رسانیده آرزو و خواهش جزاین نداشت که در حضور حضرت ظل سبحاني رهگرای سفر آخرت گردد - بعد از ارتحال آن خان سعادت نشان سوای حویلي لاهور که بیست لک روپیه قیمت داشت مبلغ دو کرور و پنجاه لک روپیه بدین تفصیل ماند - جواهر سي لک روپیه - اشرفي سه لک که چهل و دولک روپیه باشد - و یک کرور و بیست و پنج لک روپیه نقد - طلا آلات و نقره آلات سي لک روپیه - دیگر اجناس بیست و سه لک روپیه - مجملاً بادشاه بنده نواز بتسلي خاطر غمگین بازماندهای آن خان عالي شان پرداخته بمومیائي لطف جبر کسر خاطر آن دل خستگان نمودند و بملایمت ظاهر و باطن مراهم راحت برجراحت آن جگر ریشان نهاده بیست و پنج لک روپیه به پسر و پنج صبیهٔ او مرحمت فرمودند - و از متعلقانش هر که شایستهٔ منصب بود

بمنصب و هرکه سزاوار ماهانه بود بماهانه نوازش یافت - و فرمان شد که غربيِ روضهٔ جنت مکاني در زمین متصل چوک جلوخانه مدفون ساخته گنبدي عالي از سنگ مرمر بر تربتش بنا نمایند *

مفتوح شدن قلعهٔ موء و نورپور

چون شاهزاده مراد بخش حسب الحکم اشرف از کابل روانه شده داخل پیتهان گردید سعید خان و راجه جی سنگه و اصالت خان را به تسخیر موء و سید خان جهان را برای فتح قلعهٔ نور پور مرخص گردانید - اینها متوجه آن سمت گردیده چون بپای کتل بهوان (۱) رسیدند راج روپ پسر جگت سنگه با جمعی کثیر روبرو شد - نجابت خان هراول سید خانجهان بآن مقهور در آویخته مالشی بسزا داد و اکثر ملچارها از بالای کتل برخیزانیده جمعی کثیر را بقتل در آورد و آن مفسدان را تنبیه بسزا داده کتل را باوجود صعوبت بآساني بدست آورد - سید خان جهان بسرعت هرچه تمام تر خود را به کتل مچهي بهون رسانید اگرچه مخاذیل ازین مکان تا نور پور در مضایق شعاب سدی متین کشیده پیادهای کماندار و تفنگ انداز کوهي را جابجا بمحافظت گذاشته بودند اما از آنجا که تائیدات آسماني همواره یاور و مددگار عسکر ظفر اثر است یکی از زمینداران راهی غیر معروف نشان داد که عسکر ظفر اثر ازآن مسلک گذشته بر فراز جبلی که بفاصلهٔ نیم کروه از نور پور مشرف بر قلعهٔ آن واقع است فرود آمد - سعید خان از راه دامن کوه هاره و راجه جی سنگه و اصالت خان از کنار آب چکي براه درهٔ آب روانه شده در نواحيِ موء بیکدیگر پیوستند و نزدیک باغ راجه باسو که درمیان دره در زمین هموار واقع است

---

(۱) در بادشاه نامه اسم این کتل بهلوان نوشته شده (جلد دوم - صفحه ۲۶۱) *

فرود آمده در فکر پیشرفت کار شدند - چه آن حیله ساز هرجا رخنه و راهی بود بسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نموده گروهی از تفنگچیان قدر انداز بحفظ آن داشته - چون چاره گری آن کار دشوار جز آنکه بر اساس اظهار تجلد و تهور نهاده شود نبود لاجرم بهادران کار طلب رو بسوی سدها نهاده پس از استعمال لطایف حیل جریده بسر کتلها رسیده ارادهٔ پیش رفتن بخاطر راه دادند - گروهی از مقهوران بآهنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ تیرو تفنگ مفتوح داشتند و بجمعی که برای هیمه و علف بجنگل می رفتند از هر چهار طرف آسیب می رسانیدند - مجاهدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی در آمده و عون و صون آنحضرت را سپر حفظ تن و وقایهٔ خویشتن ساخته غایت مرتبه جلادت بکار آورده بهرطریق که پیش رفت پیش رفتند چنانچه در آخر کار خود را رفته رفته بدیوار بست رسانیدند - درین اثناء حکم از درگاه رسید که قلیج خان بموء و رستم خان بکمک سید خان جهان شتافته سعید خان از راه راپر که سرکوب موء است روانه شود - و از لشکری که در نور پور بود نجابت خان و نظر بهادر خویشگی و اکبر علي کهکر و راجه مان گوالیاري بهمراهي خان مذکور مقرر بوده هراولي این فوج به نجابت خان متعلق باشد - سعید خان از مکان مذکور روانه شده نزدیک کوه راپر دایره کرد و سعد الله خان و عبد الله خان پسران خود را با گروهی از تابینان خود از یمین و ذوالفقار خان را با برقندازان سرکار والا از یسار برای تعین لشکرگاه بالای کوه فرستاد - آنها بعد از بر آمدن کوه چون دیدند که تا جنگل بریده نشود برای نزول لشکر جا بهم نمي رسد بخان ظفر جنگ خبر فرستاده تا رسیدن جواب همانجا توقف نمودند - درین وقت قریب پنجهزار کس از مردم آن مقهوران از بالای کوه ریخته بسبب انبوهي جنگل و تراکم اشجار که مانع تردد

کهکر

بندهای بادشاهي بود از هر جا روبرو شده به نبرد پرداختند - و سعید خان بمجرد استماع خبر لطف الله پسر خود را با جمعی و از عقب او شیخ فرید و سر انداز خان را برای مدد روانه نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن لطف الله به برادران گروهی از مخالفان که بکین ایشان کمر بسته کمین کشوده بودند دست به کشتن و بستن بر کشاده لطف الله را بزخم شمشیر بر کتف راست و زخم نیزه بر بازوی چپ از اسپ انداختند - عبدالرحمن ولد عبد العزیز خان نقشبندي بسرعت رسیده او را از دست کفره خلاص ساخت و ذوالفقار خان با مردم دیگر غلبه نموده بسیاری از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقي را منهزم ساخته با سعد الله و عبد الله به سعید خان پیوست - روز دیگر خان ظفر جنگ با همراهان برابر شتافته برای وسعت مکان نزول لشکر بقطع جنگل پرداخته دایره نمود - و بجهت دفع ملاحظهٔ شبخون منافقان دور آنرا به حفر خندق و خار بند استحکام داد - از بیم دخول عساکر منصوره ازین راه که بسرکوب مي رسید مقاهیر درین طرف زیاده از جوانب دیگر فراهم آمده در انسداد طرق کوشیده بارهای متین بر بسته برجهای استوار مرتب گردانیدند - بیست و یکم نجابت خان و تابینان سعید خان بکریوهٔ مشرف بر باغ راجه باسو بر آمدند - و از جانب دیگر نظر بهادر و ذوالفقار خان و شیخ فرید و اکبرقلي کهکر و سر انداز خان و راجه مان صف آرا گشته رو بمواجهه و مقابلهٔ آن تیره رایان نهادند - و گروهی از مردم نجابت خان و راجه مان بجای سپر تختها بر سر کشیده پیش دویدند و بجلادت تمام دیواری از چوب و تخته مقابل مورچال مخذولان ترتیب داده بزیرش به تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ را گرم گردانیدند - درین زد و خورد از کفار نگونسار جمعی کثیر به جهنم پیوستند و گروهی از لشکر اسلام نیز زخمدار گشته لختی جانسپار گشتند - شب

بیست و نهم قریب هزار پیاده را راجه مان برسر قلعهٔ چهت فرستاده جمعی کثیر که بیرون بر آمده بودند بضرب تیر و تفنگ از پا در آوردند و دیگران سر خود گرفته بتگ و تا جان بیرون بردند - پیادهای پر دل کم هراس در تعاقب آنها به قلعه در آمده حارس حصار قلعه را به قتل در آوردند و جمعی بمحافظت آن مانده گروهی با سرهای کشتگان مراجعت باردو نمودند - و در همین تاریخ برج قلعهٔ نور پور را که سید خانجهان در محاصره داشت و زلفی آمون زن فرنگي و آقا حسن رومي نقب را بآن نزدیک رسانیده بودند از ملاحظهٔ آنکه مقهوران پیشتر بر شش نقب مطلع گشته ضایع ساخته بودند مبادا پی باین هم ببرند دو سه گز از برج مانده بباروت انباشته وقت عصر آتش دادند - اتفاقاً از ناتمامي نقب برج از یک جانب پریده از طرف دیگر بزمین فرو نشست - مقاهیر چون دیوار دیگر اندرون برج پیش از پریدن کشیده بودند سید لطف علي و جلال الدین محمود که با مردم خانجهان دویده بودند راه مسدود دیده بیلداران را بانداختن آن سرگرم نمودند - و از اطراف و جوانب بهادران جنود ظفر آمود بسوختن دروازها و برآمدن بدیوارها مشغول گشته آتش کین را اشتعال دادند - و از هر دو سو تا دو پهر شب هنگامهٔ تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بوده جمعی کثیر از مقهوران در سقر مقر گرفتند و از موافقان نیز گروهی شربت شهادت چشیدند - از آنجمله سید لطف علي زخم تفنگ برداشت - چون سیاهي شب درمیان جان بدخواهان در آمد و باوجود سعي بهادران کشایش قلعه صورت نه بست دلاوران مراجعت به خیمه و خرگاه نمودند و کشایش قلعه را بوقت مقرر موقوف داشتند *

سلخ ماه بهادر خان از اسلام آباد آمده سعادت ملازمت بادشاهزاده دریافت و سان سه هزار سوار و همین قدر پیاده نموده در رحلهٔ اول تهاریرا

مفتوح ساخت - حکم معلی شرف نفاذ یافت که اصالت خان به نور پور شتافته بمحاصرهٔ آن پردازد و سید خانجهان و رستم خان و دیگر همراهان با بهادر خان که هراولی این فوج برو مقرر فرموده‌ایم از راه کتل تهل بر سر قلعه مؤ رفته در تسخیر آن بکوشند که بعد از فتح آن نور پور بآسانی مفتوح خواهد شد - و پادشاهزادهٔ والا تبار راؤ امرسنگه و میرزا حسین صفوی را در پیتهان گذاشته خود نیز متوجه گشته لشکر ظفر اثر را قدغن نمایند که در فتح قلعه و استیصال کفرهٔ نگونسار بخت مراسم تاکید و اجتهاد بتقدیم رسانند - غرّهٔ رمضان آن والا گهر از پیتهان بجانب مؤ روانه شدند - جگت سنگه بمجرد استماع این خبر و توجه بادشاهزادهٔ والا تبار از صدمهٔ صیت اولیای دولت از جا رفته و در حوصلهٔ خود تاب اقامت و مقاومت موکب سعادت در نیافته در طرف حصانت حصار گنجایش تحمّل صدمهٔ مجاهدان ندید و بی اختیار از در عذر خواهی در آمده دست استشفاع در ذیل شفاعت اولیای دولت زد - و بدرخواست هوا خواهان درگاه بجان ایمن گشته پنجم رمضان برسم مجرمان بی یراق فوطه در گردن انداخته در خدمت بادشاهزاده رسید - آن گرامی گوهر دودمان خلافت خاطر رمیدهٔ او را اطمینان بخشیده التماس عفو تقصیراتش نمودند - چون او بعضی مطالب را که در خور حال او نبود التماس نمود بدرجهٔ پذیرائی نرسید و حسب الحکم بادشاهزاده او را باز رخصت نمود - آن مدبر ناحق شناس بعد از معاودت بقلعه مؤ که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته ناچار در آن بارهٔ استوار قرار تحصّن با خود داد - سید خان جهان و بهادر خان براه کتل تهل راهی شده هر روز به بریدن جنگل و ساختن راه پرداخته هرجا مقاهیر دیواری بر آورده راه مسدود ساخته بودند بچیره دستی با زمین برابر ساخته جمعی را که روبرو می شدند

بضرب و زور بیجا نموده مسلک جمعیت آن بداندیشان را پریشان ساخته قدم پیش می گذاشتند تا آنکه به موۀ نزدیک رسیده پیادهای افغان که هنگام گیرودار پای کم از سوار نمي آرند در صدد سربازي شده حمله آوردند - جگت سنگه تا پنجروز باستظهار حصار قوي دل شده هنگامه آرای نبرد گردیده در عرصۀ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زده تا ممکن و مقدور در تردد و تلاش کوتاهي نمي نمود - کوتاهيِ سخن در آن هنگام که زبانۀ آتش کین بلندي گرای گردیده هنگامۀ سودای داد و ستد جان گرم بود مبارزان فوج بهادر خان که از کشتها نردبان ساخته بر ملچار مقاهیر مي دویدند چنانچه هفتصد افغان از تابینان خان مذکور و همین قدر از مردم دیگران در آن داروگیر مقتول و مجروح گشته جمعی کثیر از کفار از تنگنای تفنگ راهگرای جهنم گردیدند - چون این مهم بدرازي کشید از پیشگاه سطوت و جلال فرمان شد که همین که سید خانجهان و بهادر خان بپای قلعه رسند دیگر افواج نیز بر قلعه یورش نمایند - و بعد از رسیدن یرلیغ والا شاهزاده بتازگي برسر تاکید آمده امر نمود که دیگر افواج نیز سر گرم تردد شده بهر کیف که دانند خود را به قلعه رسانند - بامداد هشتم رمضان سید خان جهان و بهادر خان بعون و صون ایزدي مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آوردند - و از جانب دیگر قلیچ خان و راجه جی سنگه و الله ویردي خان به جنگل در آمده از هرسو که امکان برآمدن بود بفراز کوه رسیدند - چون سید خان جهان و بهادر خان کار برو تنگ ساخته آن مدبر را مشرف بر هلاک ساخته بودند و او به مدافعۀ این صفدران کارطلب در مانده خبر از جانب دیگر نتوانست گرفت راجه جی سنگه و قلیچ خان و الله ویردي خان بجهت آنکه به قلعه نزدیک رسیده راه در آمد شان آسان بود پیش از رسیدن خانجهان و بهادر خان داخل قلعه شده معني دار وگیر

را به نهایت مرتبهٔ کمال رسانیدند - و از سعید خان درین کار درنگی واقع شده موافق چشمداشت تردد بظهور نرسید و آن واژون طالع قبیلهٔ خود را پیش ازین به تارا گده فرستاده بود اکثر مردم خود را قتیل و جریح دیده از فرط غلبهٔ خوف و هراس مطلقاً مقید بچیزی جز هزیمت نشده فرصت گریز غنیمت دانسته با جهان جهان سرگشتگي و عالم عالم بخت برگشتگي افتان و خیزان خود را به تارا گده رسانید - بعد از دو روز از عرضداشت اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که حارسان نور پور بعد از شنیدن خبر کشایش مؤ نیم شب راه گریز پیمودند - خاقان ممالک ستان هزار سوار از منصب خانجهان و راجه جی سنگه دو اسپه سه اسپه گردانیده اولین را بمنصب شش هزاري شش هزار دو اسپه سه اسپه و دومین را بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و بر منصب بهادر خان هزاري ذات افزوده و هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده پنجهزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه نمودند - و راجه مان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و مرحمت فیل و اسپ نوازش فرمودند - و هر که درین مهم دستش بکاری رسیده بود بنوازشی خاص اختصاص یافت - بیست و سوم بادشاهزادهٔ والا تبار پرتهي چند زمیندار چنبه را که الله ویردي خان و میر بزرگ بآوردن او رفته بودند بحضور انور فرستاد - و محافظت مؤ براجه جی سنگه و تهاري به قلیج خان و دمتال به گوکل داس سیسودیه و پیتهان بمیرزا حسن صفوي باز گذاشته و جمعی دیگر از بندهای بادشاهي را با گروهی از بیلدار و تبردار ببریدن جنگل نواحي مؤ و توسیع طرق آن و دیگر محال کوهستان گماشته خود بموجب حکم قضا توام با بهادر خان و اصالت خان روانهٔ درگاه خلایق پناه شده بیست و نهم سعادت ملازمت دریافت - غرّهٔ شوال آن والا گهر عالي نسب را بمرحمت

خلعت و نادري خاصه و دو اسپ با زين زرين و انعام دو لک روپيه نقد بر نواخته باز رخصت نمودند که آن شوريده بخت را اسير يا قتيل ساخته کوهستان را به قلع و قمع شجرهٔ خبيثهٔ آن ناپاک با شاخ و برگ پاک و صاف سازد *

پرتهي چند زميندار چنبه که پدر او را جگت سنگه مطرود به قتل رسانيده بود دريفوقت بذريعه اولياى سلطنت داخل دولتخواهان گشته بعنايت خلعت و جمدهر مرصع و منصب هزاري چهار صد سوار و خطاب راجگي و مرحمت اسپ سر بلند گردانيده رخصت فرمودند که بر کوهي که سرکوب تارا گده و داخل ممالک اوست با جميعت شايسته آمده کار بر قلعه نشينان تنگ سازد - پنجم شوال بادشاهزادهٔ والا تبار بادشاه اقدس با سيد خانجهان و ديگر همراهان به نور پور رسيده فروکش گرديد و بحکم والا سعيد خان را به جمّون فرستاد - و راجه مان را که دشمن جاني جگت سنگه است تعيّن نمود که با جميعت خود براجه پرتهي چند ملحق شده باتفاق از عقب تارا گده در آيند - و از جانب ديگر بهادر خان و اصالت خان را فرمود که با دوازده هزار سوار قلعهٔ تارا گده را محاصره نموده بهدم بنيان محصوران پردازند - ثابت قدمان معرکهٔ پايداري جلو ريز روانه شده در کشايش آن در استوار و قلعهٔ البرز آثار کمر همت استوار تر بستند - اگرچه اين قلعه فراز کوهچه درميان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خار دار در کمال بلندي واقع است چنانچه باد را در خلال آن محال از بيم خلّهٔ خاطر مجال گذار محال است معهذا آذوقه و سرب و باروت بسيار در آن ذخيره بود و جميع بروجش بتوپهاى عظيم آراستگي داشت - اما شيران بيشهٔ جلادت آغاز بريدن جنگل و پيش بردن ملچار و سر کردن نقب و ترتيب زينه پايها و ساير اسباب قلعه گيري بر وجه احسن نموده در صدد استحکام

Chamba H.P.

Nurpur

Jammu

مقدمات حصول مقاصد یعني استخلاص قلعه گشتند - و از آنجانب مقاهیر
در استحکام محال دشوار گذار کوشیده در گرم کردن هنگامهٔ تردد و انداختن
تیر و تفنگ و آتش دادن توپ و ضرب زن بودند و هر روز چندین تن
زخمي و جان نثار مي گشتند - از آنجمله خسرو بیگ سر لشکر آصف
جاهي که جوان مردانه تردد طلب و از آدمي زادهای گرجستان بود بعد
از رحلت آن خان والا مکان داخل بندهای درگاه گشته بود بدرجهٔ
شهادت رسید - کیفیت این واقعه برین منوال است که چهاردهم شوال
بهادر خان و اصالت خان او را با جمعی دیگر فرستادند که بحقیقت کوه
وا رسیده مکانی برای نزول لشکر و بر افراختن ملچار مقرر سازد - فرستادها
از کثرت انبوه جنگل پراگنده شده هر یکی بطرفی رفت - بهادر خان
جمعی را فرستاد که پراگندها را جمع ساخته باز بلشکر گاه بیارند - دیگران
برگشتند خسرو بیگ جواب داد که در زمینی که من رسیده فرود آمده ام
شب گذرانیدن همین جا بهتر است - چون بهادر خان و اصالت خان درین
باب مبالغه نموده باز کس بطلب خسرو بیگ فرستادند لا علاج شده با سه
صد سوار به معسکر برگشت - درین اثناء مخاذیل که در اطراف عرصهٔ
مصاف بجستجوی قابوی وقت بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود
دیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند - آن مرد
مردانه باوجود کثرت اعداء و قلت اولیاء بنابر حفظ ناموس و مردمي جای
خود را به کمال ثبات قدم نگاهداشته زد و خورد بسیاری نموده آخر
بچهارده زخم بر خاک عرصهٔ کارزار افتاده درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافت - مجملاً
آن تبه کار پریشان روزگار از خبر آمد متواتر خیل لشکر هوش از سر و قرار از
خاطر بباد داده چون به یقین دانست که چارهٔ کار جز در تسلیم حصار
نیست لاجرم شفیعان درمیان انگیخته درخواست امان نمود - و بسید

خان جهان ملتجي گشته در خدمت بادشاهزادهٔ عالي گهر التماس کرد که از درگاه خلایق پناه درخواست عفو جرایم بندهٔ گنهگار نموده بصدور فرمان عنایت عنوان مشتملبر عفو تقصیرات مطمئن گردانند - پس ازآنکه شاهزاده در باب عفو تقصیرات و استدعای عنایت فرمان والا معروض داشتند حکم عالي صادر شد که چون آن زینهاري عفو طلب از راه تضرع در آمده متمسک بذیل ندامت است هرچند عذر او پذیرفتني و تقصیرش بخشیدني نبود اما چون دقایق اضطراب بیچارگي از حد گذرانیده لاجرم چشم از عصیان و طغیان او پوشیده بجان بخشي امر فرمودیم باید که قلعهٔ تارا گده را باساس دیگر عمارات انداخته و قلعه مؤ را با خاک برابر سازند - بعد از ورود این حکم سید خانجهان بدآنجا رفته حصار تارا گده را از بنیاد برکند و سید فیروز خویش خود را با مردم خود گذاشت که شیر حاجي و دیگر حصون را بر انداخته با زمین برابر سازد و جگت سنگه را نوزدهم ذیحجه بملازمت شاهزاده رسانید - و چون جگت سنگه جانب دروازهٔ کلان قلعهٔ نور پور که سه طرف آن جري عظیم است و از پایان تا بالای قلعه عمارات او و مردم اوست و هزار گز ارتفاع دارد و ازین طرف بر آمدن متعذر بود دیواری استوار کشیده بفاصلهٔ صد گز ساخته برج و باره ترتیب داده بود حکم شد که بهادر خان آن دیوار را با شیر حاجي بخاک برابر ساخته قدغن نماید که باز کسی دست بآن نکند و شاهزاده با جگت سنگه بدرگاه معلی بیاید *

اکنون بتحریر وقایع حضور مي پردازد که پنج فیل بابت پیشکش زمیندار مورنگ یکی با ساز طلا و چهار با ساز نقره و نه فیل بابت پیشکش سید شجاعت خان از نظر اشرف گذشت - و بشاهزاده شاه شجاع بهادر تسبیح مروارید با چند لعل قیمتی و چهار اسپ خاصه مصحوب ملازم آن

الا مقدار که افیال آورده بود مرحمت نموده فرستادند - (محمد داس دیوان آصف صفات بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفترداري تن از تغیر جسونت رای و او از تغیر بهارا مل که بخدمت دیواني لاهور سرافرازي یافته بود بخدمت پیشدستيِ خالصه مقرر گشتند) - لطف الله ولد سعید خان بنابر ترددی که در مهم جگت سنگه ازو بظهور آمده بود بمنصب هزاري پانصد سوار از اصل و اضافه و مرحمت خلعت و شمشیر با ساز طلا میناکار و اسپ سربلندي یافت - غرّهٔ شوال از کانون و اهن مراجعت نموده یازدهم بساعت سعید از ورود مقدم مبارک دولتخانهٔ دارالسلطنت لاهور را مورد برکات و مهبط فیوضات بی اندازه گردانیدند *

آرایش یافتن جشن وزن شمسي

کار پردازان امور سلطنت سه شنبه نوزدهم شوال سنه یک هزار و پنجاه و یک مطابق دوم بهمن بآذین جشنی وزن شمسي اختتام سال پنجاه و یکم از عمر مبارک پرداخته عرصهٔ خاص و عام را در دیبای خسرواني گرفتند - و عیش بی قیاس نصیب اهل روزگار گشته همگنان از زر نثار ذخیرهٔ دلخواه اندوخته مایهٔ جمعیت بدست آوردند - درین روز مبارک منصب بادشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه باضافهٔ پنجهزار سوار بیست هزاري ذات و پانزده هزار سوار و منصب هریکی از والا گوهران بحر خلافت و نامداري محمد شاه شجاع و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بافزایش هزار سوار پانزده هزاري ده هزار سوار از آنجمله شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و منصب بادشاهزاده محمد مراد بخش باضافهٔ هزار سوار ده هزاري ذات و هشت هزار سوار مقرر شد - و بندهای دیگر بموجب ذیل از اصل و اضافه سرافراز گردیدند - مکرمت خان بمنصب سه هزاري

سه هزار سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و الله قلي بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و مهیش داس بمنصب هزاري هزار سوار و سید نور العیان بمنصب هزاري پانصد سوار و حیات خان بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار ممتاز شدند - علي مردان خان از کابل آمده استلام سدهٔ سنیه نمود - نهم بهمن یار ولد یمین الدوله از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار مباهي گشت - میر برکه بخدمت عدالت اردوی معلی سر افراخت - سعید خان بهادر ظفر جنگ بدرگاه والا رسیده سعادت کورنش اندوخت و قلیج خان باستلام عتبهٔ خواقین پناه پیشانيء طالع بر افروخت - چون در فصل خریف در کشمیر بارانی بی هنگام بشدت تمام بارید و بسبب طغیان آب دریا وغیره بسیاری از مواضع خراب گشته غلات فراوان را آب برد متوطنان کشمیر اکثر از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلای وطن نمودند - بعد از رسیدن حقیقت پراگندگي و بینوائيء اهل آن دیار بسمع اشرف بادشاه گیتي پناه که بفرمان روزي دهندهٔ کاینات کلید ارزاق متوطنان قریهٔ وجود بکف کفایت اوست و فریاد نمودن قریب سي هزار کس در پای جهروکهٔ درسن لاهور ازین ممر حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که تا این جماعت در لاهور باشند هر روز دویست روپیه را طعام در ده جا پخته عموم مردم را باز میداده باشند و مبلغ سي هزار روپیه دیگر نزد تربیت خان فرستادند که بگروه بی بضاعت کشمیر که نیروی تردد نداشته باشند قسمت نماید و هر روز صد روپیه را طعام در پنج جا تیار نموده بمساکین رساند - چون خان مذکور باحوال سایر عجزه و مساکین چنانچه باید نتوانست پرداخت و نارضامنديء آفت زدگان این ایام از سلوک خان مذکور بعرض اشرف رسید صوبه‌داريء کشمیر از تغیر او بظفر خان که سابقا ناظم آن دیار بود و مردم از حسن سلوک او شاکر و رضامند بودند مقرر

نموده بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره سر افراز فرمودند و در وقت رخصت درباب رعایت سکنهٔ آن دیار بمبالغهٔ تمام ارشاد فرموده بیست هزار روپیه به نیازمندان آن ملک همراه او فرستادند *

پانزدهم منزل علي مردان خان از نزول اشرف رشک ارم گردیده سر تفاخر او بآسمان رسید و بشکر این نعمت غیر مترقبه خان مذکور یک لک و سي هزار روپیه جواهر وغیره از نظر اشرف گذرانید - صوبهٔ اودیسه بپادشاهزاده محمد شجاع مرحمت نمودند و حکم کردند که محمد زمان طهراني به نیابت ایشان در آن صوبه باشد و به شاهنواز خان ناظم معزول آن صوبه یرلیغ رفت که پس از رسیدن محمد زمان به جونپور آمده بنظم و نسق آن سرکار که در تیول او مرحمت شده پردازد *

گذارش نوروز جهان افروز

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که سرتا سر جهان از انعام و احسان بادشاه جهان کامیاب مرادات و سعادات دو جهاني بوده شب جمعه نوزدهم ذیحجه سنه یک هزار و پنجاه و دو بعد از انقضای یک ساعت نجومي سرمایه ده انوار ذرّات کاینات تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل فرموده آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را بسرکاري قوای نامیه تفویض فرمود - فردای آن نیر اوج خلافت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با سلطان محمد خلف خود از دکن آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند و هزار مهر نذر گذرانیده بانعام دو لک روپیه نقد سر بلند گشتند - خلیل الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سربلندي یافت - راو سترسال هاده و راجه بهار سنگه بندیله و سزاوار خان و زاهد خان که از دکن آمده بودند سعادت ملازمت حاصل نمودند - علي مردان خان بعنایت خلعت و دو اسپ

با ساز طلا سرافرازي يافته رخصت کابل گرديد - و سعيد خان بصوبه داري ملتان از تغير قليچ خان و آقا افضل بديواني بنگاله و سرکار بادشاهزاده محمد شجاع و راي کاسيداس بديواني اکبرآباد امتياز پذيرفتند - بيست و پنجم بادشاهزاده مراد بخش با سيد خانجهان و راجه جي سنگه و رستم خان و ديگر امرا بسعادت ملازمت استسعاد يافته هزار مهر نذر گذرانيدند - و بوسيلهٔ آن بيدار بخت راجه جگت سنگه با پسران فوطه در گردن انداخته در زمرهٔ اهل عصيان شرمنده و سرافگنده آمده ايستاد - بادشاه کريم و رحيم خرمن هاي خطاياي بي اندازهٔ او را بباد بي نيازي برباد داده کردهاي او را ناکرده انگاشته در جرگهٔ بندها جا دادند - و بادشاهزاده را بخلعت سرافراز ساخته منصب آن عالي نسب را که ده هزاري هشت هزار سوار بود دوازده هزاري هشت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه مقرر فرمودند *

چهارم محرم بادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر پيشکشي مشتمل بر انواع جواهر و مرصع آلات و نفايس دکن و فيلان کوه پيکر از نظر اشرف گذرانيدند - ازآن ميان جنس يک لک و بيست هزار روپيه شرف پذيرائي يافت و آن درة التاج سلطنت را بعطاي خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ از آنجمله دو اسپ عربي و عراقي با زين طلا ميناکار و ساده و فيل با ساز نقره و ماده فيل و سلطان محمد خلف آن والا گهر را بعنايت تسبيح بر نواخته رخصت مراجعت بدکن دادند - و بالتماس آن قرّهٔ باصرهٔ دولت قزلباش خان بعنايت نقاره و امان بيگ بمرحمت علم و لطف الله ولد لشکر خان مشهدي بمنصب هزاري ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سربلندي يافتند - درين نوروز از پيشکش بادشاهزادهاي والا تبار و امراي نامدار آنچه بدرجهٔ قبول آمد قيمت آن شش لک روپيه شد -

درین تاریخ میرزا عیسی ترخان را که متصدي سورت بود از تغیر اعظم خان که باوجود تنبیه متمردان از قرار واقع بحال رعایای گجرات نپرداخته بود بحکومت آن صوبه سرافراز فرموده از جملهٔ سواران منصب او که پنجهزاري پنج هزار سوار بود دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و عنایت الله پسرش را بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و ضبط سرکار سورتهه و محمد صالح پسر دیگر اورا بمنصب هزاري هزار سوار بر نواختند - نقاوهٔ دودمان سیادت سید جلال که بحکم والا از گجرات آمده بود بانعام پنجهزار روپیه سر بلند گردید - هژدهم بهادر خان و اصالت خان از کوهستان آمده بدریافت دولت ملازمت مستسعد گشتند - نجابت خان بضبط کوهستان معین گردید و منصب راجه جگت سنگه و راج روپ پسرش از روی کرم بدستور پیشین مقرر فرمودند *

رخصت یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه بصوب قندهار بجنگ شاه صفي

چون قندهار که از قدیم تعلّق باین دودمان رفیع مکان دارد چندی بسبب حدوث بعضی سوانح از دست اولیای قاهره بیرون رفته بتصرف قزلباش در آمده بود بعد از جلوس اقدس که غبار شورش و آشوب از هر طرف فرو نشست و ابواب امن و امان بر روی روزگار مفتوح شد داعیهٔ انتزاع ملک موروثي از خاطر عاطر سر برزد - درین اثناء فتنهٔ خان جهان و بندیله و تادیب و تنبیه فرمانروایان دکن سبب تعویق و تاخیر این عزیمت شده چون خاطر بجمعیت گرائید و پیش آمد مهمات صورت تمامیت یافت توجه اشرف بتهیهٔ لشکر ظفر اثر و تسخیر قندهار مصروف گشت - علي مردان خان حاکم قندهار بعد از اطلاع بر ارادهٔ اقدس آزردگي خاطر از

سلوک شاه صفي ورزيده بندگيء درگاه آسمان جاه اختيار نموده و قندهار
را باولياى دولت سپرد - ازآن باز شاه صفي از فرط غلبهٔ قوت غضبي كه
منافيء مقتضاى معني بادشاهي و مرتبهٔ ظل آلهي است در آرزوى
گرفتن قندهار شب و روز بيتاب و بيخواب بود ازين جهت كه سلطان روم
برسر بغداد آمده بغلبه و قهر مفتوح ساخت - و جمعى كثير از قزلباش
و متحصنان را بقتل رسانيده ارادهٔ پيش پيشنهاد همت ساخت و شاه
صفي لاچار قلعهٔ ارتنگ را بسلطان مراد خان قيصر روم داده صلح نمود -
همين كه خاطرش از طرف روم فراهم آمد نزديک دو سال بتهيهٔ لشكر
و سرانجام مواد سفر پرداخت - درين سال بعزم تسخير قندهار رستم خان
گرجي سپه سالار خود را با لشكر گران سنگ پيش فرستاده مقرر نمود
كه تا رسيدن او در نيشاپور توقف نمايد - چون اين خبر بتواتر و توالي از
عرضداشت صفدر خان صوبه دار قندهار و عزيز الله خان حارس بست بمسامع
جاه و جلال رسيد حكم شد كه رايات جهان كشا و الويهٔ نصرت گراى بانتهاض
در آيد - مهين بادشاهزاده والا قدر از خلوص عقيدت بعرض رسانيدند كه اعلى
حضرت بنفس نفيس در دار السلطنت بر اورنگ جهانباني متمكن باشند
و انجام اين مهم باين فرزند ارادت پيوند باز گذارند - حضرت خاقاني چون
آن والا گهر را درين خواهش راسخ يافتند تحسين نموده پذيرفتند - بيستم
محرم در ساعتی سعيد با پنجاه هزار سوار و توپ خانهٔ بسيار و فيلان بيشمار
رخصت قندهار دادند - و در وقت رخصت خلعت خاصه با نادريء طلا
دوزي حاشيهٔ مرواريد و جيغهٔ پر هما مرصع بالماس و سر پيچ لعل و مرواريد
و جمدهر مرصع با پهولكتاره و شمشير مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو
اسپ با ساز مرصع ميناكار و فيل با ساز نقره و ماده فيل و انعام دوازده لک
روپيه نقد معزز ساخته باضافهٔ پنجهزار سوار بمنصب بيست هزاري بيست

هزار سوار سرافراز فرمودند - و فاتحهٔ فتح و نصرت خوانده بکمال عطوفت در بر مهر پرور کشیده مرخص ساختند - و سید خان جهان و راجه جسونت سنگه و راجه جی سنگه و قلیچ خان و رستم خان و بهادر خان و الله ویردي خان و راو امر سنگه و مبارز خان و فدائي خان و سردار خان و اصالت خان و خلیل الله خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و نظر بهادر خویشگي و شیخ فرید و راجه جگت سنگه و جانسپار خان و یکه تاز خان و سرانداز خان و هري سنگه و مهیش داس و رام سنگه راتهور و چندر من بندیله و راجه امر سنگه نروري و گوکل داس سیسودیه و سید نور العیان ولد سیف خان بارهه و سید محمد ولد سید افضل و ترکتاز خان و شیر خان و دیگر بندهای درگاه که تفصیل آن بطول مي کشد با پنجهزار سوار برقنداز و پنجهزار پیاده تفنگچي و باندار در رکاب نصرت انتساب آن عالي جناب نامزد این خدمت شدند - و بهریک ازین نامبردها در خور تفاوت درجات به بعضی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و به بعضی خلعت و اسپ و بجمعی خلعت داده حکم فرمودند که بهمگي امراء و منصبداران این لشکر که بیشتر جاگیر دارند و کمتر نقدي سر هرصد سوار موافق ضابطه منصب ده هزار روپیه که سر هزار سوار لک روپیه باشد ورای تنخواه منصب بطریق مساعده بدهند - باحدیان و تفنگچي و باندار سه ماهه پیشگي تن نمایند - و نیّر اوج دولت و کامراني بادشاهزادهٔ محمد مراد بخش را همدرین روز بمرحمت خلعت و نادري و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل معزز نموده با فوجی گرانبار رخصت نمودند و حکم فرمودند که این طرف نیلاب هرجا مناسب داند و آب و علف فراوان باشد توقف ورزیده در وقت کار رفیق و مددگار برادر کامگار باشد - بعلي مردان خان فرمان قضا

جریان عزّ صدور یافت که در کابل باستعداد تمام آمادهٔ پیکار باشد و اگر احیاناً نذر محمد خان فرصت وقت غنیمت دانسته از جای خود حرکت نماید در دفع فتنه و فساد او سعي و تردد‌ی که باید بجا آورد *

درینوقت خان دوران بهادر نصرت جنگ که فرمان طلب بنام او صادر شده بود از مالوه آمده از جبهه سائيِ آستان آسمان نشان پیشانيِ بخت را نوراني ساخت - و همدرین محفل بانعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دوصد اسپ از آنجمله دو راس با زین طلا و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل سرافرازي یافته بسعادت رخصت تارک اختصاص بر افراخت که در زد و خورد بخدمت مهین پور خلافت ماند - از آنجا که سلسله جنبانيِ اقبال کار ساز است و مهمات این دولت خداداد از مزید سعيِ کار گذاران بی نیاز پیش از ورود افواج نصرت طراز بقندهار خبر رحلت شاه صفي بمسامع جاه و جلال رسیده باعث رفع تفرقها گردید - بادشاه دانش پناه از راه دور بیني فرمودند که بمقتضای مصلحت وقت بادشاهزاده محمد دارا شکوه در کابل و خان دوران بهادر در قندهار با سي هزار سوار توقف نموده بعد از آنکه خبر متواتر برسد تاخت و باخت خراسان درین وقت که خلل کلي در جمیعت متوطنان آنجا راه یافته از ممر مروت دور دانسته مراجعت بدرگاه والا نمایند *

اکنون برخی از احوال شاه صفي و ماند و بود او بقلم مي آید . چون شاه عباس که در باب سیاست و اجرای عقوبات مظهر بطش آلهي بود از برادران و خویشان و فرزندان هرکه ازو مظنّهٔ فساد داشت بکشتن و کور نمودن او حکم نموده ازین جهت خاطر بالکل جمع ساخته بود - همه پسران و پسرزادها را پیش از خود روانهٔ دیار بقا ساخته شاه صفي را که گمان سرتابي و بی اعتدالي ازو نداشت سلامت گذاشته قرار داده بود که از

حرم سرا بیرون نیاید - بعد از آنکه شاه عباس آهنگ عالم بالا کرد و هوا خواهان دودمان صفویه این را بسلطنت ایران برگزیدند او استقلال تمام بهم رسانیده افراط در عقوبت و تعدي از حد سیاست در گذرانید و بنابر آنکه در طفولیت معتاد بافیون شده بود بشرب مدام اقدام نموده سر از متابعت عقل بر تافت تا آنکه از فرط پیمانه کشي و قدح نوشي مادّهٔ صرع دیرین که اثر آن گاه گاهی بعد از ماهی ظاهر مي شد قوت گرفته باعث خلل دماغ شد - و بحکم کار فرمائيِ بادهٔ هوش ربا و راهنمائيِ حریفان هم بزم جرعه پیما بخونریزي راغب گشته خویشان و اعیان را بقتل رسانید - تا جای که از خوف مستيِ او واهمهٔ تمام بدلها راه یافته کار بجای کشید که مقربان ترک سر گفته بمجلس او مي آمدند و زنده برآمدن را فوز عظیم دانسته غنیمتی بزرگ مي شمردند - آنچه در سلطنت چهارده ساله در گرفتن و داشتن ملک بر روی کار آورده کشادن قلعهٔ از دست رفتهٔ ایروانست و بقتل دادن بیست هزار قزلباش و پای دادن بغداد بدست مراد بر ارباب خرد ظاهر است که آفریدگار عالم عنان اختیار ساکنان قریهٔ وجود از آن بقبضه اقتدار سلاطین نامدار داده که همگي سعيِ شان در رفاهیت برایا و انتظام امور جمهور مقصور و توجه شان در عدل و اصلاح و پرداخت احوال عجزه و مساکین مصروف باشد - تا آنکه با همگنان اصلاً رفق و مدارا آشکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کند و مبادرت در تجرّع اقداح نموده دست و پا بخونریزي کشاید - الحمد لله و المنت که مراعات این معنی از جمله قوانین معمولهٔ حضرت جهانباني گیتي ستاني است که همواره در مقام فیض و آسایش خواهيِ رعیت و سپاهي اند - و اصلا بیروشیهای مردم را که از لغزش کم خردي و بی دانشي ناشي شده باشد بنظر انتقام در نیاورده قطعاً بمقام مکافات و پاداش معاصيِ بی پایان کسی در نمي آیند - چنانچه

درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابري مي زند بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر آزاری نه - بالجمله او سي چهل روز پیش از برآمدن صفاهان بسوی خراسان بباغ کومه که یک فرسخی صفاهان و ترتیب دادهٔ شاه عباس است بشکار مرغابي رفته از فزونيِ باده پیمائي نوعی شراب زده شد که تا پانزده روز باوجود قلت مسافت بشهر مراجعت نتوانست کرد و مادهٔ صرعي که داشت قوي گردید - و اشتهای طعام و آسایش خواب که مدار پایندگيِ قوام انساني وابسته بدانست بنحوی برطرف شد که در سه شبانروزي زردهٔ یک تخم مرغ بصد دشواري توانست خورد - چون بمداوای اطباء کوفتش رو به بهي آورده فی الجمله صحت رو داد از صفاهان رو بکاشان نهاد و بعد سه چهار روز باز باده پیمائي آغاز کرد و عارضهٔ مذکور عود نموده از آنچه که بود سخت تر شد چنانچه از منزلی که میان حرم سرا و خلوت خانه بود بهفده روز بمکانی دیگر نتوانست رفت - و درین مدت بغیر حکیم احمد و مهتر داؤد و مهتر رکابخانه از مردم درون و بیرون دیگری آمد و شد نداشت - تا آنکه صبح دوازدهم صفر سنه یک هزار و پنجاه و دو هجري چون خبر گرفتند از جهان رحلت نموده بود و هیچکس ندانست که چه وقت جان را بقابض ارواح سپرد - پانزدهم ماه مذکور ارکان دولت آن دودمان سلطان محمد میرزا پسر کلانش را هرچند خورد سال بود بشاه عباس موسوم ساخته خطبه بنامش خواندند و او را از کاشان بقزوین برده سوم ربیع الاول سال مذکور که ساعت جلوس او بود بر قالیچهٔ که از اجداد آنها مانده بود نشاندند - چون این واقعهٔ عبرت افزای برروی روز افتاد مهین بادشاهزادهٔ والا تبار معروضداشتند که اگر از حضرت خلافت فرمان رود به تسخیر ولایت فراه و سیستان و هرات بپردازم - از پیشگاه خلافت

يرليغ رفت که چون آن فساد کيش بجزاى کردار خود رسيد متعرّض ولايت او نبايد شد و بسرعت هرچه تمام تر خود را بدرگاه معلى رساند که مفارقت آن فرزند بى ضرورت زياده برين بخود قرار نمي توانيم داد *

اکنون خامهٔ وقايع نگار باز بوقايع حضور مي پردازد - هژدهم صفر هزار سوار از جملهٔ منصب شاهزاده محمد شجاع که پانزده هزاري ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار ديگر دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - اسفنديار خان بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و حسام الدين حسين بمنصب هزاري پانصد سوار و خدمت بخشي گرئ دکن سرافراز گشتند - غرهٔ ربيع الاول از وقايع اکبرآباد بعرض مقدس رسيد که ميرزا رستم صفوي بساط حيات در نورديد - ميرزا در محرم سال هزار و دو بملازمت حضرت عرش آشياني رسيده بود و پنجاه سال در ظل عاطفت اين دولت پايدار ابد طراز بود - امير خان بن قاسم خان نمکي از تغير شاد خان بخدمت صوبه دارئ تته و بمرحمت خلعت سرافرازي يافت - راجه بهار سنگه به تنبيه و تاديب چنپت بنديله و برادران او از تغير عبد الله خان مقرر شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گرديد - پنجشنبه خجسته بزم قمري آغاز سال پنجاه و سوم از سنين عمر جاويد بادشاه دين و دنيا پناه زينت آرايش پذيرفته آنحضرت را که جان جهانست بذخاير بحر و کان سنجيده هموزن مبارک به محتاجان و مسکينان مرحمت شد *

بيان کيفيت ازدواج شاهزاده محمد مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوي

چون پيشنهاد خاطر فيض ماثر بود که لوازم کار خير بادشاهزاده محمد مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوي که سابق او را بآن گرامي گوهر

بعقد خلافت خطبه نموده بودند بخیریت و خوبي بزودي ساخته و پرداخته آید اکنون که بادشاهزاده مذکور از حسن ابدال آمده سعادت ملازمت دریافت وقوع این امر مسعود از رهن تاخیر وقت برآمد - پنج لک روپیه برای سرانجام این جشن همایون بآن ارزندهٔ اختر سمای دولت عنایت فرموده چهاردهم ربیع الثاني در ساعت مبارک یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات واقمشهٔ نفیسه و چهل هزار روپیه نقد برسم ساچق مصحوب صلابت خان میر بخشي و عاقل خان خانسامان بخانهٔ شاه نواز خان صورت ارسال یافت - بیستم بمقتضای مراعات مراسم معهوده از جانب مردم عروس خوانهای حنا آورده بحکم اشرف فضای حریم حرم مقدس بانعقاد بزم خاص حنا بندان اختصاص یافته سایر مقربان بساط دولت در خور قدر و منزلت در آن بزم نوآئین جا یافتند - چون شاهنواز خان بخدمت صوبه داریٔ اودیسه مي پرداخت و صبیهٔ عفیفهٔ او با والده بحضور پر نور آمده بود آن صبیهٔ صفیه را در مشکوی دولت طلب داشته مجلس عقد والا در دولتخانهٔ معلی ترتیب یافت - نخست شاهزاده را خلعت خاصه با چار قب زردوزي و جواهر و مرصع آلات و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل با ساز نقره که قیمت آن یک لک روپیه بود نوازش فرمودند - چون اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان معلی آماده گشت و بزم زیب طراز زیور پرداز که زمین و زمان را فرط انبساط و اهتزاز آن از جا در آورده بود صورت آرایش یافت شب مبارک دوشنبه بیست و دوم ربیع الثاني سنه یک هزار و پنجاه و دو بعد از انقضای نه گهري در ساعت مختار انجم شناسان قاضي اسلم نکاح خوانده مبلغ چهار لک روپیه کابین قرار دادند - نوای کوس شادي و صدای گورگهٔ مبارکبادی باوج فلک رسید و از عموم رسوم خورمي و شاد کامي وفور انبساط قلوب و انشراح صدور رواج پذیر گردید *

حراست قلعهٔ زمین داور بپردل خان مقرر فرمودند و فوجداري سرکار مندسور بذوالفقار خان مقرر شد *

آغاز سال شانزدهم جلوس مبارک

لله الحمد و المنت که روز پنجشنبه غرهٔ جمادي الثاني سنه یک هزار و پنجاه و دو موافق پنجم شهریور ماه آلهي سال شانزدهم جلوس مبارک بخیر و خوبي شروع شده آب و رنگی تازه بر روی کار عالم آب و خاک آورد و ابواب فتوحات آسماني بمفاتیح تائید رباني بر روی زمین و زمان مفتوح شد - (درین تاریخ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بخدمت صوبه داري اله آباد از تغیر سید شجاعت خان و خان مذکور از تغیر عبد الله خان بخدمت فوجداري و جاگیر داري ایرج و بهاندیر و پنواري و دیگر محال اسلام آباد سرافراز گردیدند - و بادشاهزاده محمد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و قدری مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا و آفتابگیر نوازش فرموده بملتان که در جاگیر آنوالا گهر مقرر گشته بود رخصت فرمودند - مادهو سنگه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و جاگیر جالور سر افراز گردیدند) هفدهم بادشاهزاده محمد داراشکوه که بجهت دفع فتنه و فساد شاه صفي بکابل رفته بود - چون بنواحي لاهور رسیدند جملة الملکي اسلام خان و چندی دیگر از امرای نامدار باستقبال رفته آن فهرست مجموعهٔ مکارم دولت را بحضور سراسر نور آوردند - چون بمحض توجه آن بیدار بخت نقاب کشائي شاهد مقصود که عبارت از رحلت شاه صفي است بجلوگاه شهود روی نمود لاجرم بادشاه جهان پناه آنوالا رتبه را بخطاب مستطاب بلند اقبال که در ایام شاهزادگي از القاب مخصوصهٔ آنحضرت بود و عنایت خلعت نام پرداز شهرت گردانیدند *

درین سفر چون از الله ویردي خان که زبانش باختیار او نیست بعض کلمات برخلاف نمکخوارگي بمعرض بیان آمده بود بتغیر منصب تنبیه نموده پرگنهٔ شکرپور از مضافات دهلي که سي و چهار لک دام جمع دارد بطریق مدد معاش باو مرحمت نموده بی آنکه سعادت کورنش دریابد بدارالملک دهلي فرستادند و جاگیر او که متهرا و مهابن بود باعظم خان تنخواه شد - جامع فضایل وهبي و کسبي مولانا عبد الحکیم سیالکوتي را بزر وزن کرده شش هزار روپیه هموزن آن گنج هنر بدو مرحمت نمودند - بیست و یکم سید خان جهان را بخلعت خاصه برنواخته بگوالیار که جاگیر اوست مرخص فرمودند - چون از عرضداشت ظفر خان ناظم صوبهٔ کشمیر بعرض مقدس رسید که اگرچه احوال رعایا و مساکین و عجزهٔ کشمیر بانعام یک لک و پنجاه هزار روپیه که پیشتر از خزانهٔ خیرات بادشاهي مرحمت شده في الجمله رو بجمیعت آورده اما اگر پنجاه هزار روپیه دیگر ببزرگران بی بضاعت این صوبه مرحمت شود سامان کشت و کار میتوانند بهم رسانید و معموریٔ ملک بنسق اولین باز خواهد گشت - یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که پنجاه هزار روپیه دیگر از خزانهٔ والا ببزرگران بی استطاعت آن ملک قسمت نمایند - درینولا مصحوب میرزا ابراهیم صفدر خاني یک لک روپیه را متاع از جمله پنج لک روپیه که بادشاه گردون کلاه هنگام جلوس مبارک نذر حرمین شریفین نموده بودند بجهت فقرای آن دو مکان سعادت نشان صورت ارسال یافت *

چهارم رجب جامع معقول و منقول مولانا علاء الملک توني که سایر اطوار و اوضاع او دستور العمل دانشوران حال بل دانایان عهد ماضي و استقبال را مي شاید و در سال هفتم جلوس میمنت مانوس از ایران آمده با نواب آصف صفات بعنوان مصاحبت بسر مي برد و بعد از رحلت

آنوالا مکان داخل ملازمان درگاه گشته غرهٔ رمضان سنه یک هزار و پنجاه و دو جلوس والا بمنصب پانصدي پنجاه سوار سرافرازي یافته بود بخدمت دیواني تن و رای مکند داس آصف جاهي بدیواني بیوتات سرافراز گردیدند - بیست و یکم خان دوران بهادر و راجه جی سنگه و قلیچ خان و رستم خان و اصالت خان از قندهار آمده ملازمت نمودند و هرکدام رخصت جاگیر خود یافتند - لعل خان کلاونت ملقب بگن سمندر بمرحمت فیل سربلند گردید - چهارم شعبان میر برکه از اولاد قدوة الاولیا میر کلان که خدمت عدالت عسکر فیروزي داشت برحمت حق پیوست - و خواجه ابوالخیر از نبایر قدوة العارفین مولانا یعقوب چرخي بتفویض خدمت عدالت و مبلغ پانزده هزار روپیه سالیانه سرمایهٔ مفاخرت اندوخت *

چون عمارت باغ فیض بخش که تاریخ اساس آن و آمدن نهر سابقاً نگارش یافته باهتمام خلیل الله خان حسن انجام گرفته زینت افزای هندوستان شده از تاریخ بنا تا این روز یک سال و پنج ماه و چهار روز منقضي گشته بود هفتم ماه مذکور در ساعت سعید بیمن قدوم میمنت لزوم غیرت بهشت برین گردید - طبع اشرف از تماشای متنزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد که در رشاقت اشجار طوبیٔ کردار و شگفته روئیٔ ریاحین و طراوت ازهار خاصه دلکشائیٔ فسحت چمن و خیابان و سلاست آبهای روان هزار نکتهٔ خاطر نشان و گرفت دلنشین بر بهشت برین دارد بغایت الغایت منشرح و منبسط گشت - جمیع بندها تسلیمات مبارکباد بجا آورده مردم سیّاح از روم و عراق و ماوراء النهر بر زبان آوردند که قطع نظر از اغراقات شاعرانه و مبالغات سخنوري بحکم قطعي میتوان گفت که نظیر این قدسي مکان بر روی زمین موجود نشده شبیه این باغ دلپذیر بدیدهٔ هیچ آفریده در نیامده باشد - مجملاً آن منظور تربیت مبادي عالیه باین

صورت اتفاق افتاده که تمام این باغ دلنشین مشتمل است بر سه طبقه - طبقهٔ بالا را بفرح بخش و طبقهٔ میانه را که با مرتبهٔ پایان حکم یک درجه دارد بفیض بخش موسوم ساخته اند - طبقهٔ بالا که سه صد و سي گز مربع است هشت دست عمارت دارد - چهار در وسط اضلاع چهارگانه و چهار دیگر در چهار کنج - عمارت شمالي که آرام گاه مقدس است و بطرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت اساس یافته و ازاره اش از سنگ مرمر در نهایت صافي و شفافي و در وسط آن حوضیست منبت کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار بطرز چشمهٔ جوشان و در دو طرف آن دو حجره هریکی هفت گز در پنج گز - و بپیشش ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج و عرض هشت و نیم - و عقب آن شاه نشینی بطول شش و عرض دو ذراع و نیم - آب نهر از جانب جنوب باین عمارت سر پوشیده گذشته بباغ سر بر مي آورد و نهری که بعرض هفت گز در وسط خیابان که بعرض بیست وسه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت ضلع شمالي این باغ که ازاره آن نیز از سنگ مرمر است (و آن ایوان در ایوانی است پایه دار از هرچهار طرف باز بطول بیست و پنج گز و عرض هژده و در درازي سه چشمه دارد و در پهنا دو) میرود - و از نخستین ایوان سر پوشیده جریان نموده از آنجا بچشمهٔ میانگي ایوان دوم رسیده بصورت سه آبشار که هرکدام بعرض هفت گز است از سه جانب در حوض طبقهٔ دوم که او نیز هفت گز مربع است مي ریزد - و در زیر هرسه آبشار چیني خانها از سنگ مرمر بکمال صفا و پاکیزگي ساخته اند که روز بگذاشتن اواني زرین پر از گل چون چمن رنگین دیده افروز اهل نظرست - و شب بافروزش شموع کافوري چون طاق فلک بنور انجم نو آئین - و در وسط ضلع شرقي جهروکهٔ خاص و عام است و پیش جهروکه در جانب بیرون ایوان

دیوان خانه است محاط بچهار دیوار مجصص - و در وسط ضلع غربي قرینهٔ
آن عمارت عالي اساس ملکهٔ دوران بیگم صاحب است - مابین هر دو
عمارت نهریست بعرض هفت ذراع در خیابانی بعرض بیست و سه ذراع
و در وسط باغ که آب نهر از دو جانب رسیده مي گذرد حوضی است مربع
بطول و عرض بیست و سه گز که از کمال صفا و لطافت قطره قطره اش قطرهٔ
رطوبت بسحاب شاداب و زکوٰة عذوبت بدجله و فرات مي دهد - و تمامي
فوارهای این باغ که صد و هفت است هفده در حوض مذکور و نود در
هر سه نهر بارتفاع چهار گز از آب چنان میجوشد که از فرط لطافت بینندہ
را در گرداب حیرت مي افگند - و در هر کنج این باغ برجیست مثمن و بر
بالای آن چوکهنڈي هشت پهلو از سنگ سرخ مرتب شده - مرتبهٔ اولی
این باغ که از فرط گل و سبزه مرغزار جنات عدن را بیاد مي آرد سه صد
و سي گز طول و نود و شش گز عرض دارد - از حوض هفت گز مربع که
بقلم آمده بطرز آبشار برآمده بنهجی که در آغاز این طبقه بطول دوازده
و عرض هشت گز رواني پذیرفته و هر چهار طرف چیني خانهای رنگین
دارد و آب از وسط آن جوشیده بهرجانبی تراوش مي نماید و درمیان آن
کرسي از سنگ مرمر و سریری از سنگ مذکور در پیشش منصوب ساخته اند
مي ریزد - و آبشارهای مذکور بحوضی که در وسط این طبقه است و هشتاد
و دو گز طول و هفتاد و دو عرض و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد و در وسط
آن چبوتره ایست بطول یازده و عرض هشت و بر کنار شرقي و غربيِ آن دو
ایوان از سنگ سرخ واقع شده و در دو جانب شمالي نیز دو ایوان از
سنگ مرمر است در آمده درمیان ایوانهای مذکور سر پوشیده گذشته
بصورت سه آبشار که بچادر معروفست و هریک از عالم لوحی از بلور صفا
احداث پذیرفته چنانچه صفا و شفافيِ آن بمرتبه ایست که اگر آن را آئینهٔ

فرنگي و ميناي حلبی تفاوت از صفای صبح تا ظلمت شام است در حوض طبقهٔ سوم که طولش موافق عرض یک آبشار ده گز است و عرضش موافق هریکی از دو آبشار هشت گز مي ریزد - و چیني خانهای این آبشار هم بدستور باغ فرح بخش است - و جانب شرقي این باغ حمامی پرچین کاري در کمال تزئین و تکلف و پرکاري باتمام رسیده که در آب و تاب مثل و قرینه ندارد - و چون مرتبهٔ ثانیه که فیض بخش نام دارد در طول و عرض خیابان و نهر و حیاض مثل باغ فرح بخش است تفاوت همین قدر است که در نهری که از جنوب بشمال مي رود سه قطار فواره که عدد آن یک صد و چهل و سه است بارتفاع پنج گز از آب نهر مي جهد - و در وسط ضلع شمالي این باغ نیز رو بجنوب ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج گز مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم محتوي بریک چشمه - و ازارهٔ آن از سنگ مرمر است بنقاشي حیرت افزای جهان نوردان - و در وسطش حوضی چهار گز در سه گز بطرح آب جوش و آب نهر از وسط حقیقي آن گذشته بباغ میوه که آن نیز در طول و عرض مساوي هر دو باغ مسطور است بر مي آید - این باغ خواصپوره و عمارات دیگر آن قدر دارد که هرگاه خدیو زمان با پردگیان مشکوی دولت باین بهشتي مکان تشریف مي فرمایند احتیاج بخیمه نمي شود - القصه این نزهت گاه کشاده فضا که سخن در طول و عرض آن بر فرض انحا بدور و دراز مي کشد بصرف شش لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته بنابر صفای نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین کمتر سمت وقوع دارد و بر سایر حدایق زمین بل حدایق هشتگانهٔ بهشت برین بچندین وجه تفوق دارد *

چون توجه اشرف همیشه مصروف بر آنست که سایر نیازمندان و اصحاب حوایج بی تعب و تصدیعه از نظر گذشته فراخور حال و قدر

احتیاج و استحقاق هر محتاج مدد معاش از وظایف و رواتب و نقدي و غلات مي یافته باشند و برخی را دم نقد از خزاین وزن و تصدق جیب و کنار آز و نیاز با نقود مالا مال مي گشته باشد و موسویخان صدر موافق مرضي اشرف بخدمت مذکوره نمي پرداخت لاجرم هشتم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو واسطة العقد ذریت آل عبا مسلة الصدر عترت حضرت رسول مجتبی سلالهٔ سلسلهٔ آل میر سید جلال که آثار شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن صاحب کمال چهره نماست و معني تجرد ظاهر و باطن از صورت نورانیش پیدا بخدمت صدارت کل هندوستان معزز فرمودند - و در مقام اعزاز و احترام آن والا مقام در آمده بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاري هفت صد سوار و اسپ با ساز طلا و سي هزار روپیه نقد معزز و مفتخر گردانیدند - و جانشیني قدوة الاولیا شاه عالم بسید جعفر مهین خلف آن سیادت مرتبت که بحلیهٔ فضل و صلاح آراسته است مرحمت فرمودند *

انتهاض الویهٔ نصرت طراز از لاهور بصوب اکبر آباد

چون خاطر خورشید ماثر از مهمات صوبهٔ پنجاب و کابل و قندهار وا پرداخته آمد بتاریخ هژدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو هجري که ساعت مختار و مسعود بود فیل سوار از دارالسلطنت لاهور بدارالخلافه متوجه شده در باغ فیض بخش و فرح بخش نزول اجلال ارزاني فرمودند - بیست و یکم سعید خان را بعنایت خلعت خاصه و صوبه داري لاهور و سید جلال را بانعام فیل بلند پایه گردانیدند - دوم رمضان المبارک از باغ کوچ کرده براه کانو و اهن کوچ بکوچ روانه گشتند و بشاهزاده بلند اقبال حکم

شد که با قلیچ خان و اصالت خان قلاع و عمارات راجه جگت سنگه را ملاحظه نموده باز در کانو و اهنی سعادت ملازمت حاصل نمایند - خان دوران بهادر و راجه جی سنگه بمحال جاگیر دستوری یافتند - قلیچ خان به بهیره خوشاب که در جاگیر او دریذولا مقرر شده بود رخصت گشت - نجابت خان دستوري مراجعت بکوهستان یافت - میر خان از تغیر غضنفر ولد الله ویردي خان بخدمت توزک که پیش ازین نیز بدو متعلق بود سر بلند و غضنفر بخدمت داروغگي و کوتوالي لشکر سرافراز گردیدند - و بیستم بدولتخانهٔ سهرند تشریف شریف ارزاني فرمودند و رای تودر مل دیوان و امین و فوجدار سهرند از حسن خدمت بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سرافراز گردید - بیست و سوم کوچ نمودند و مکرمت خان صوبه دار دهلي در انباله ملازمت نموده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه معزز گشت - بیست و هفتم از نواحي بوریه بر خلاف معهود آن بحر کرم کشتي نشین گشته شکار کنان بسوی مقصد توجه فرمودند *

چهاردهم ظاهر دار الملک دهلي مضرب خیام دولت گردید - بقلعه و عمارات دلکشا که بفرمان آنحضرت بر کنار دریای جون اساس یافته تشریف بردند و منازل مذکوره را که هنوز بتمامیت نرسیده ملاحظه فرموده تصرفات تازه که بخاطر دوربین رسیده بود بمکرمت خان صوبه دار و کار فرمای این عمارات ارشاد فرمودند - بعرض مقدس رسید که سید شجاعت علي بارهه در پرگنهٔ ایرج بعالم بقا رحلت نمود - پانزدهم بزیارت حضرت جنت آشیاني رسیده پنجهزار روپیه بخدمه و مستحقین آن مکان مرحمت فرمودند - و فردای آن کوچ نموده بیست و چهارم شوال در ساعتی سعادت آمود با طالع فرخنده و بخت مسعود داخل دولت خانهٔ دارالخلافهٔ اکبر آباد

کارفرما
Supervisor

گشته بر سریر فرخناکي و شادکامي جلوس همايون فرمودند - علي مردان خان ناظم مهمات صوبهٔ کابل بحکم اقدس از پشاور آمده شرف کورنش دریافت - بشاه بلند اقبال فیل دیپ سندر که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت با یراق طلا و ماده فیل نیز بهمین قیمت مرحمت فرمودند - علي مردان خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغه و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشته باعطای خطاب عظیم الشان امیر الامرا و انعام کرور دام که مجموع تنخواهش بیازده کرور دام طلب منصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سر بلندي یافت *

جشن وزن مبارک شمسي

روز پنجشنبه غرّهٔ ذي قعده سال هزار و پنجاه و دوم هجري موافق سوم بهمن انجمن وزن جشن شمسي آغاز سال پنجاه و دوم بخیریت و مبارکي شروع شده مراسم این روز بر طبق معهود هر ساله بظهور آمده سایر بندها باضافهٔ مناصب سرافرازي یافتند - راجه بیتهلداس باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار و حیات خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار مفتخر گشتند - قاضي محمد اسلم را بزر کشیده شش هزار و پانصد روپیه هم سنگش بدو مرحمت فرمودند - دهم بمنزل علي مردان خان امیر الامراء که خانهٔ سیف خان بود و بطریق عاریت بامیر الامرا مرحمت شده بود تشریف برده خان مذکور را سر بلند صورت و معني گردانیدند - و حویلئ اعتقاد خان که بهترین منازل اکبر آباد است بطریق انعام بخان مذکور مرحمت فرمودند - و از جمله پیشکش خان مسطور متاع یک لک روپیه بشرف پذیرائي رسیده روز دیگر بمرحمت خلعت

خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه و فیل با یراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده رخصت انصراف صوبهٔ کابل دادند - و هفدهم عرس حضرت ممتاز الزماني در روضهٔ منورهٔ آن قدسیه صفات که دریفولا صورت اتمام یافت فرخنده محفلی بحضور فضلا و صلحا آرایش پذیر شد - بندگان حضرت خود بدولت نیز آن انجمن را از نور حضور متبرک ساختند و بدعا و فاتحه ماده ترویح روح آن عصمت نقاب در ریاض جنان آماده نمودند *

بناء روضهٔ ممتاز الزماني

شرح عمارات روضهٔ مطهره که دریفولا صورت اتمام یافته بنظر انور در آمده آنکه در سال پنجم جلوس والا تاسیس این بنای آسمان بنیان که متانت و رفعت بنیاد سبع شداد هزار یک آن نمي شود مشرف بر دریای جون که برجانب شمالي آن روان است طرح افگندند - و حد بنای آن بآب رسانیده بنایان بدیع کار بنیادش را بسنگ و ساروج در کمال استحکام برآورده بسطح زمین برابر ساختند - و بر فراز آن کرسي روضه که از آن باب عمارات بچنین کرسي و رفعت و تکلّف و زیب و زینت و فسحت و ساحت در روی زمین نیست بآجر و آهک چبوتره مانند بطول سه صد و هفتاد و چهار و عرض صد و چهل یک لخت نموده شانزده گز بلند گردانیدند - و روی کار آنرا بسنگ سرخ تراشیده که صنعت بسیار از منبت و پرچین کاري در آن برروی کار آمده برآراستند - و فرش آنرا از سنگ سرخ گره بندي نموده مرتب ساختند - و در وسط آن کرسي دیگر که روی کارش از سنگ مرمر است یک لخت مسطح و مربع بطول و عرض یک صد و بیست گز و ارتفاع هفت ذراع بر افراشتند - و در وسط کرسي دوم عمارت

روضهٔ فلک فرسای خلد آسا بقطر هفتاد ذراع بطرح مثمن بغدادي بکرسي یک گز بنا یافت - و گنبد مرقد منور که در حلق این عمارت است از اندرون و بیرون سراپا از سنگ مرمر انجام پذیرفته از سطح تا زه مثمن است بقطر بیست و دو ذراع و زه را مقرنس ساخته اند - و از زه تا شقهٔ گنبد که از سطح عمارت سي و دو گز مرتفع است سنگ مرمربطرح قالب کاري تراشیده بکار برده اند - و بر فراز آن گنبدي امرودي شکل که مهندس خرد از قیاس قدر اساس آن کوتاهي مي نماید بر افراخته بر فرق گنبد مذکور که دور منطقهٔ آن صد و ده گز است کلسی به بلندي یازده گز از زر ناب که چون خورشید تابان است نصب نمودند - مجملاً از روی زمین تا سر کلس یکصد و هفت گز است - و در اضلاع هشتگانهٔ آن هشت نشیمن دو طبقه هر یک بطول پنج و نیم گز و عرض سه واقعه شده - و در جهات اربعه چهار خانه مربع دو مرتبه است هر کدام بطول و عرض شش ذراع محتوي بر چار نشیمن که درازي هر یک چهار و نیم ذراع است و پهنا سه - پیش هر خانهٔ مربع پیش طاقی است بطول شانزده و عرض نه و ارتفاع بیست و پنج - و در زوایای اربع چهار خانه مثمن است سه درجه و هر چهار خانه بقطر ده ذراع مشتمل است بر هشت نشیمن و درجهٔ سوم این خانها ایوانی است مثمن گنبدی سقف - در سه ضلع این بیوت مثمن جانب بیرون سه پیش طاقیست هر یکی بطول هفت ذراع و عرض چهار و ارتفاع ده - و در وسط گنبد مضجع آن صدر نشین صحن فردوس برین است و بالای تربت چبوترهٔ از سنگ مرمر که بالای آن صورت قبر نمایان کرده اند و بر دور آن محجری مثمن مشبک سر تا سر پرچین کاري و دروازهٔ محجر از سنگ یشم است بطرح بند رومي که مفاصلش را به تنگهای آهنین گرفته آنرا زر نشان کرده اند و ده هزار روپیه بر آن خرچ شده - درون این والا بنا کوکبه و قندیل

از طلاء میناکار آویزانست و هر چهار طاقش را بآئینهٔ حلبي گرفته در یکی راه آمد و شد گذاشته اند - و در هر چهار جانب آن بر کرسي سنگ مرمر که از زمین بیست گز مرتفع است چهار مینار زینه دار از سنگ مرمر بقطر هفت و ارتفاع پنجاه و دو ساخته اند - پنداري دعای مستجاب از سینهٔ پاک رو بآسمان نهاده که برفعت پایه و متانت اساس چون بخت بلند و رای خردمند در اوج گرای دارد - در تمامي روضه درون و بیرون نقاران نادره کار بلطافت صنعت اقسام سنگهای رنگین و احجار ثمین که جواهر وصفش در بحر سخن نگنجد و ادنی پایهٔ توصیفش بمیانجيِ بیان و تبیان دست نمی ندهد علی الخلوص چبوترهٔ مرقد منور بنهجی پرچین نموده اند که در برابر حسن نمود کار آن که نهایت مرتبه خوشنمائي دارد کارنامهٔ ارژنگ و نگار خانهٔ چین و فرنگ مانند نقش بر آب نه نمود دارد نه بود *

کتابهٔ درون و بیرون که سور قرانی و آیات رحمانیست بدقت طبع فرهاد فن و نوک تیشهٔ خارا شکن در کمال تکلف و تصنع پرچین کاري نموده بدآن گونه آب و رنگ لطیف بر روی کار آورده اند که رواج صنعت چرخ مرصع کار برده و خط بطلان و رقم نسخ بر خط یاقوت لعل لبان کشیده - و غربيِ روضه مسجدیست سه چشمه از سنگ سرخ بطول هفتاد و عرض سي گز مشتمل بر سه گنبد که آن هر سه از درون از سنگ سرخ و از بیرون از سنگ مرمر است - و حاشیهٔ ازارهٔ مسجد مذکور از درون و بیرون بسنگ مرمر از سنگ زرد و سیاه بطرح موج پرچین کاری نموده اند - و بوم الواح فرش مسجد را که از سنگ سرخ است خالي کرده و سنگ زرد و سیاه بجای آن ترکیب کرده شکل محراب جای نماز نمودار ساخته اند - و پیش آن چبوترهٔ بطول هفتاد و عرض بیست ذراع و حوضی بدرازيِ چهارده ذراع و پهنای ده ترتیب داده - و صحن روح افزایش چون پیشانيِ نیک بختان

بنور سعادت آماده و فضای دل کشایش مانند صبح دولت ابواب فیض بر روی دلها کشاده *

قرینهٔ آن شرقي روضه مهمانخانهٔ ساخته شده در جمیع جزئیات و خصوصیات مانند مسجد است الا آنکه شکل محراب و جای نماز در دیوار و صحنش نمایان نیست - در چهار کنج بکرسي سنگ سرخ چهار برج مثمن سه طبقه واقع شده که سقف گنبدي دارد و کلاهش در درون از سنگ سرخ و بیرون از سنگ مرمر است - و پهلوی هر برج ایوانی است بطول دوازده و عرض شش گز که در دو جانب دو حجره دارد - و پایان کرسي سنگ سرخ باغیست فردوس آئین و گلشنی است ارم تزئین بطول و عرض سه صد و شصت و هشت گز مشحون باقسام اشجار میوه دار و ریاحین بدیع آئین - همانا سوادش خال جبین سرتا سر متنزهات روی زمین است و هر چمن فیض آئینش چون چمن روضهٔ رضوان دلکشا و دل نشین - سبز درختان دلکشش آبحیات سرمد خورده و قامت هریک بحسب قدر و مقدار بل بهمه حساب دست از طوبی برده - در هر چهار خیابان وسط باغ که بعرض چهل ذراع است نهریست بعرض شش ذراع و فوارهای نور افشان در آن از آب جون جوشان و در افشان - و در وسط باغ مذکور چبوتره ایست بطول و عرض بیست و هشت گز که نهر مذکور باطراف آن گشته و درمیان آن حوضی است لبالب از آب کوثر بطول و عرض شانزده گز و اطرافش فوارهای جوشانست پنداري چراغان در دل روز گیتي افروز گشته *

القصه خصوصیات این حدیقهٔ خلد آئین و حقایق خیابانش که سر تا سر از سنگ سرخ است و شاه نهر معجزه نشان و حوض نو آئینش که از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفته بجائی رسیده که مزیدی بر آن متصور نباشد و ادنی شمهٔ وصفش در حوصلهٔ سخن گنجائی ندارد - هریکی

از ضلع شرقي و غربي باغ ايوانى بطول يازده گز و عرض هفت با دو حجرة بنا يافته - و عقب آن طنبي خانه ايست بطول نه و عرض پنج ذراع پيش ايوان چبوترة بطول چهل و شش و عرض ده گز - جنوبي ضلع باغ سر تا سر ايوان در ايوان است رو بشمال و در هر كنج شرقي و غربي آن دو برج عالي با نشيمنهاى دل نشين اساس يافته - و دروازۀ اين عالي بنا كه بغايت بلند و خوش طرح است چون باب بهشت بجميع خوبيهاى آراسته و در كمال رفعت و رنگيني بانواع نقش و نگار پاى تا سر پيراسته - درون و بيرونش هفت چوكهنديست كه كلاه هر يک ازآن از سنگ مرمر است و در هر چهار كنجش چهار مينار در نهايت تكلف و خوشنمائي صورت اتمام يافته و چار ديوارش از سنگ سرخ انجام پذيرفته - و پيش دروازۀ مذكور چبوترة ايست بطول هشتاد گز و عرض سي و چهار و جلو خانه بطول دويست و چهار و عرض صد و پنجاه ذراع - در اضلاع چهار گانۀ جلو خانه صد و بيست و هشت حجرة است - و متصل ديوار باغ دو خواصپورة است شرقي غربي جلو خانه - هر يک بطول هفتاد و شش و عرض شصت و چار محتوي بر سي و دو حجرة - فرا پيش هر حجرة ايوانى مترتب گشته - و در پيش جلو خانه چار سو بازاريست سراسر بايوانهاى سنگ سرخ آراسته و حجرهايش از خشت و آهک پيراسته - اضلاع غربي و شرقي آن نود گز شمالي و جنوبي سي گز - در اطراف اين چار سو چار سراى دلكشا هريكى بطول و عرض يكصد و شصت گز مشتمل بريک صد و سي و شش حجرۀ ايوان دار - ازآن گذشته چوكى ديگر بطول صد و پنجاه و عرض صد واقع گشته - و در وسط آن چار بازارى و دو سراى ديگر قرينۀ آن كه گوناگون اقمشۀ هر ديار و اقسام امتعۀ هر ولايت در آن بيع و شرى ميشود - و حواى اين تجّار فراوان منازل پخته و سراهاى متعددة ساخته اند

بمرتبه که شهر کلانی گشته بممتاز آباد موسوم است - خرچ تمامي عمارات
که از دوازده سال بسرکاري مکرمت خان و میر عبد الکریم صورت تمامیت
پذیرفته پنجاه لک روپیه است - و سي مواضع از مضافات اکبر آباد که جمع
شان چهل لک دام و حاصلش یک لک روپیه است با دو لک روپیه
محصول دکاکین و سراهای وقف این روضهٔ منوره نموده مقرر ساخته اند که
اگر احیاناً بمرمت احتیاج افتد از مبلغ مذکور بقدر حاجت بر ترمیم این
بقاع خیر صرف نموده باقي در مصارف معهوده از علوفهٔ سالیانه داران
و ماهواره خواران و آش و نانی که بجهت خدمه و عواکف این مکان والا
شان و دیگر محتاجان و بینوایان مقرر است صرف کنند - و هرچه زیاده آید
باختیار خلیفهٔ وقت است که تولیت آن بقعه باو تعلق دارد *

شیخ عبد الصمد عمودي که شریف مکه او را بعنوان سفارت با کلید
خانهٔ مبارک بشگون کشایش هفت اقلیم روانه نموده بود هشتم ذي الحجه
سعادت ملازمت دریافته و کلید مذکور گذرانیده بانعام خلعت و چار هزار
روپیه نقد سر بلند گردید - مرشد قلي بخدمت داروغگي توپ خانه
کوتوالي از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان سرافراز گردید - یازدهم اعتقاد
خان از تغیر شایسته خان بصوبه داري بهار و شایسته خان از تغیر عبد الله
خان بحراست اله آباد و شاهنواز خان از تغیر اعتقاد خان بفوجداري
جونپور سرافراز گردیدند - و چون از عبد الله خان روز بروز نا سپاسي و ناحق
شناسي بظهور مي پیوست از منصب و جاگیر بر طرف گشته بسالیانهٔ
یک لک روپیه داخل دعا گویان شد - و شیر خان ترین که چندی از
منصب بر طرف بود درینولا بمنصب سابق دو هزاري دو هزار سوار سر بلند
گشت *

نو روز جهان افروز

سلخ ذي الحجه سنه یک هزار و پنجاه و دو خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو نزول انداخته زمین و زمان را پیرایهٔ نور داد - آفتاب اوج خلافت بر سریر دولت و شاد کامي جلوس دولت فرموده ابواب فیض بخشي بر روی عالم کشادند - سوم محرم بمنزل شاهزاده بلند اقبال که بکمال دل کشائي و فرح افزائي بر کنار رودبار جون صورت تعمیر پذیرفته بود تشریف برده از جمله پیشکش و نثار آن والا گهر متاع یک لک روپیه بدرجهٔ پذیرائي رسید - هفت فیل نر و ماده با لختي دیگر اشیاء نادر از پیشکش شایسته خان و متاع دو لک روپیه از اعظم خان و یک لک روپیه نفایس از اسلام خان بمعرض قبول در امد - سوای پیشکش عادلخان که مصحوب میر رجب نام ایلچي از جواهر و مرصع آلات و نه فیل بدرگاه عالم پناه فرستاده بود درین نوروز نه لک روپیه متاع از جمله پیشکش بادشاهزاده و امرا واصل سرکار خاصه گشت - صلابت خان میر بخشي باضافهٔ هزاري بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و مراد کام بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار بلند پایه گردیدند - و حکیم حاذق باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانهٔ سي هزار روپیه معزز گشت - بشیخ عبد الصمد عمودي پان با پاندان طلا و ارگچه با پیاله و سر پوش زرین عنایت شد - نوزدهم اعظم خان و خلیل الله خان بعنایت خلعت بلند پایگي یافتند - اعظم خان به متهرا و خلیل الله خان بصوب کماؤن و هردوار تا افیال نر و مادهٔ آن حدود صید نماید مرخّص گشتند - بیست و چهارم میرزا سلطان ولد میرزا حیدر صفوي برای تهیّهٔ مواد ازدواج خود که بصبیهٔ اسلام خان نامزد گشته بود بانعام ده هزار روپیه کامیاب گردید - جان سپار خان بعنایت خلعت و فوجداری مندسور از تغیر

کماؤن
هردوار

ذوالفقار خان فرق مباهات بر افراخت - غرّهٔ ربیع الاول معز الملک بخلعت و خدمت دیوانيِ گجرات و ماده فیل مفتخر گشته دستوري یافت *

خجسته جشن وزن مبارک قمري

روز مبارک دوشنبه دوازدهم ربیع الثاني سنه یک هزار و پنجاه و سه مطابق هشتم تیر جشن وزن انتهای سال پنجاه و سوم و آغاز پنجاه و چهارم از عمر ابد قرین صورت تزئین پذیرفته سایر مراسم معهود بدستور هر سال بتقدیم رسید - درین روز عشرت اندوز بیست و چهار فیل نر و شش ماده فیل با یراق نقره و اصناف اقمشه که بادشاهزادهٔ والا گهر محمد شجاع بهادر مصحوب اجمیري نام ملازم خود ارسال داشته بودند از نظر اشرف گذشته قیمت مجموع آن سه لک بیست هزار روپیه قرار یافت - و بیست و نه فیل نر و ماده که خلیل الله خان صید کرده آورده بود و پنج فیل بابت پیشکش معتقد خان نیز درین تاریخ از نظر اشرف گذشت - و قیمت مجموع آن سه لک و هشت هزار روپیه قرار یافت - راجه جسونت سنگه بعنایت خلعت خاصه قامت اعتبار بر آراسته بوطن دستوري یافت - و سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار از اصل و اضافه مباهي شد - میر رجب ایلچيِ عادل خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و هفت هزار روپیه نقد سر بلند گشته رخصت بیجا پور یافت - و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پاندان مرصع گران بها مصحوب مظفر حسین داروغهٔ عدالت بعادل خان و بیست اسپ ببادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرحمت نموده فرستادند و خدمت عدالت بفاد علي میداني مقرر گشت - نظر بهادر خویشگي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و سعد الله خان بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و حقیقت خان بمنصب

هزار و پانصدي دو صد و پنجاه سوار و حاجي محمد یار اوزبک بمنصب هزاري پانصد سوار مفتخر و مباهي گشتند *

تولد ممتاز شکوه از صبیهٔ سلطان پرویز و انعام ده لک روپیه

سلخ جمادي الاولی سنه یک هزار و پنجاه و سه بعد از انقضای هفت ساعت و هفت دقیقه از شب یک شنبه بادشاهزاده بلند اقبال سعادت پژوه محمد دارا شکوه را از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز سعادتمند پسری بوجود آمده دیدهٔ روزگار را نوراني ساخت - حضرت خلافت منزلت آن ثمرهٔ نورس بوستان اقبال را بممتاز شکوه موسم گردانیده ده لک روپیه بجهت سر انجام اسباب جشن بطریق انعام مرحمت فرمودند *

گذارش قانون مجدد در گهریهای شبانروزي

برخورداران بالغ نظر پوشیده نماند که اختر شناسان هندي روز و شب را شصت گهري قرار داده اند و آغاز لیل و نهار را از طلوع و غروب آفتاب قرار داده هنگام اعتدال ربیع و خریف که روز و شب برابر مي شود شمار گهریهای روز متساوي اعتبار نموده اند - و در ایامی که در روز و شب تفاوت پدید مي آید عدد گهریهای روز و شب نیز موافق کمي و زیادتي بعمل مي آید - چنانچه در دار السلطنت لاهور عدد گهریهای روز اطول بسي و پنج و شبهای اقصر به بیست و پنج مي رسد - و بر طبق این ضابطه عدد گهریهای روز و شب بعمل مي آمد - جمعی از دانایان این فن که بحلیهٔ اسلام متحلّی بودند برای ضبط هنگام نماز فجر و مغرب آغاز روز پیش از طلوع آفتاب بیک و نیم گهري و ابتدای شب بعد از غروب به نیم گهري مقرر

داشته علامت تعین گجر گردانیدند - و این دو گهریرا از اجزای شب کاسته بر اجزای روز افزودند - و پیمانهٔ گهریرا بعنوانی درست نمودند که در عرض لاهور بر طبق قاعدهٔ نجومي روز اطول از سي و پنج و لیل اقصر از بیست و پنج متجاوز نگشت و ازین رهگذر در گهریهای شب و روز تفاوت پدید آمد - چون درین وقت ضابطهٔ مذکوره بر پیشگاه خاطر صواب ناظر خاقان جهان که در جمیع شئون عدالت و سویت که قسطاس عالم قوام بني آدم است منظور و ملحوظ دارند پرتو افگند و تفاوت گهریها بر فراز ظهور بر آمد از القای رباني و الهام آسماني ضابطهٔ دیگر که باعث ارتفاع تفاوت مقدار گهریها و اختلاف پیمانه و موجب تشخیص وقت نماز فجر و مغرب بر وفق سنت سنیه باشد بادشاه دین و دنیا پناه مقرر فرمودند که وقت نواختن گجر صبح و شام را بدستوری که گذارش یافت بحال داشته پیمانهٔ گهریهای لیل و نهار متساوي المقدار گردانیدند - و یک و نیم گهري پیش از طلوع آفتاب و نیم گهري بعد از غروب که نزد اهل تنجیم داخل شب است از عدد گهریهای شب کم نموده بر عدد گهریهای روز افزودند - چنانچه روز اطول اکبر آباد سي و شش و شاهجهان آباد سي و شش و نیم و دار السلطنت لاهور سي و هفت گهري و کابل سي و هفت و نیم گهري و کشمیر سي و هشت گهري و در بلدهٔ دولت آباد سي و پنج گهري قرار یافت *

شروع سال هفدهم جلوس مبارک و جشن ولادت سلطان ممتاز شکوه

روز دوشنبه غرّهٔ جمادي الثانیه سنه یک هزار و پنجاه و سه هجري سال خیر مآل هفدهم جلوس میمنت مانوس شروع شده روی زمین را

به بساط انبساط پیراست و چار بازار گیتي رواج و رونق کلي پذیرفته عنایت ربانی ابواب شگفتگي بر روی روزگار مفتوح ساخت - اجمیري ملازم بادشاهزاده محمد شجاع که پیشکش آن نامدار آورده بود بعنایت خلعت و دو هزار روپیه نقد سرافرازي یافته رخصت بنگاله گردید - و مصحوب او بآن نیّر اوج دولت خلعت خاصه و جواهر و مرصّع آلات یک لک روپیه فرستاده دو لک روپیه نقد از خزانهٔ بنگاله مرحمت فرمودند - درین تاریخ سید خانجهان با پسران از گوالیار آمده دولت ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانیده او بخلعت خاصه و سید شیر زمان و سید منصور پسرانش بعطای فیل سر بلند گردیدند *

بیست و پنجم بمنزل شاهزادهٔ والا گهر بلند اقبال بجهت دیدن تازه نهال بوستان خلافت سلطان ممتاز شکوه تشریف فرمودند در وجه رو نمائی آن مبارک لقا تسبیح مروارید و لعل عطا نمودند - شاهزادهٔ خرد ور بمراسم نثار و پا انداز پرداخته اصناف جواهر و اقسام نفایس هر دیار بعنوان پیشکش گذرانید - سید خانجهان و عبد الله خان و اسلام خان و اعظم خان را خلعت فاخره با چارقب مخمل طلا دوزي و جمدهر مرصّع و بصدر الصدور سید جلال و موسویخان و جعفر جان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجي و بچهل کس دیگر خلعت تنها دادند - خدیو زمان بعد از تماشای چراغانی که بکمال خوبي گرد دولتخانه و کنار دریا افروخته بودند بمنزل مبارک تشریف آوردند - و براۓ ستر سال و ملا علاۓ الملک ماده فیل و بعبد الصمد عمودي خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلائي مینا کار و چهار هزار روپیه نقد مرحمت نموده رخصت مکه معظمه نمودند - از روز ملازمت تا تاریخ رخصت بیست هزار روپیه نقد و ظروف طلا و نقره و جز آن که از سرکار معلی و همین قدر از شاهزادها و امرا به شیخ مذکور مرحمت شد - دهم

غضنفر ولد الله ویردي خان بخدمت داروغگي فیلخانه سر افراز شد - و راي رایان چون از دیر باز آرزوی انزوا در معمورهٔ بنارس داشت درین تاریخ رخصت یافت - یازدهم ساحل جون از فروزش شمع و چراغ گیتي افروز روکش روز شد - شانزدهم محمد باقر ملازم گرامي گوهر تاج خلافت و نامداري بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده عرضداشت مشتملبر مژدهٔ تولد پسر نیک اختر از بطن دختر زمیندار راجور سلخ رجب و خبر تولد صبیهٔ رضیه شب پنجشنبه غرّهٔ شعبان از دختر شاهنواز خان صفوي گذرانید - پسر بسلطان معظم و صبیه به زینت النسا بیگم موسوم گشته خبر آرنده بانعام هزار روپیه نقد و خلعت کامیاب شده رخصت مراجعت یافت *

توجه اشرف از اکبر آباد بصوب اجمیر

چون بادشاه حقایق آگاه از کمال خدا پرستي همواره خواهان هم نشیني ارباب عرفان و زیارت مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معني از واصلان حق اند مي باشند لاجرم درینولا بنابر طریقهٔ معهود آبای عظام بشوق دریافت سعادت زیارت عمدهٔ مقربان درگاه و قدوهٔ واصلان خدا آگاه سرآمد ارباب حقیقت و یقین حضرت خواجه معین الدین و الدنیا متوجه دار البرکت اجمیر شدند - بعد از انقضای دو گهري از شب دوشنبه هفدهم شعبان باغ نور منزل از نزول اشرف منزل نور شد - سید خانجهان بحراست قلعهٔ اکبرآباد و انعام خلعت و صلابت خان بمرحمت علم و لهراسپ خان بخدمت قور بیگي و میر صالح ملازم شاهزادهٔ بلند اقبال بخدمت قراول بیگي سربلند گردیدند - و ازین منزل کوچ بکوچ روانه گشته چون کنار تالاب جوگي مخیم سرادقات جاه و جلال گردید راجه

جی سنگه با پسران از وطن خود رسیده دولت کورنش دریافت و نه اسپ و یک فیل برسم پیشکش گذرانید - و راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که در ایام حکومت پدر با هزار سوار در رکاب نصرت نصاب بادشاه عالم در دکن بزمان بادشاهزادگي بود به تقبیل سدّهٔ سپهر مرتبه جبین افروز بخت گردیده یک فیل پیشکش نمود و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصّع و جمدهر و اسپ عراقي با ساز طلا نوازش یافت *

هشتم رمضان المبارک سال مذکور در اجمیر اول بطواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت معین الدنیا و الدین رسیده بعد از ادای آداب معهودهٔ زیارت و تقسیم ده هزار روپیه به فقرا و خدام آن مکان سعادت نشان بعمارت دولت خانهٔ والا که بر کنار تالاب انا ساگر است تشریف آورده آخر روز باز بزیارت ضریحهٔ منیعه تشریف برده حکم فرمودند که در دیگ مس کلان که حضرت جنّت مکان وقف آن مکان متبرّک نموده بودند و یک صد و چهل و پنج من بوزن شاهجهاني در آن طعام پخته مي شد گوشت نیله گاوان شکار خاصه را با برنج و مصالح دیگر طبخ نموده بفقرا قسمت نمایند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده دولت کورنش اندوخت - راجه جی سنگه سپاه خود درین تاریخ از نظر اشرف گذرانید پنجهزار سوار بشمار در آمد - پانزدهم شهر رمضان المبارک از اجمیر بصوب دار الخلافه مراجعت فرموده در منزلی که سه کروهي اجمیر دولتخانهٔ معلی برپا شده بود تشریف بردند - راجه جی سنگه و راجه جسونت سنگه بخلعت خاصه و راج کنور پسر رانا بانعام خلعت و شمشیر و سپر و یراق طلائي میناکار و فیل و اسپ و دو راجپوت عمدهٔ او خلعت و اسپ و هشت نفر دیگر خلعت یافته باوطان خود مرخّص شدند - و تسبیح مروارید و شمشیر و سپر با یراق طلائي میناکار و دو اسپ عربي و عراقي با زین طلا مصحوب راج

کنور برانا مرحمت شد - رام سنگه و کیرت سنگه پسران راجه جی سنگه بخلعت و اسپ نوازش یافته همراه پدر دستوري یافتند - هژدهم سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت میر ساماني از تغیر عاقل خان سرمایهٔ مباهات اندوخت - و داروغگيء غسل خانه به باقي خان و خدمت عرض مکرر از تغیر خان مذکور بمیرک شیخ تفویض یافت - و چون عبور موکب همایون بر مالپور جاگیر راجه بیتهلداس افتاد دو فیل نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید - راجه کشن سنگه بهدوریه سلخ ماه متوجه مکانی که برای او مقرر شده بود گردید - چون اورا فرزندی دیگر جز از بطن کنیز نبود و در کیش این طایفه ضالّه کنیز زاده حکم عبید دارد و با او طعام نمي خورند اودیسنگه نبیره عمّ او را به عنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سر بلند گردانیدند *

غرّه شوال عبد الله خان که از منصب معزول گشته یک لک سالیانه مي یافت باز بمنصب شش هزاري ذات و سوار سر افرازي یافت - چون از وقایع کابل بعرض اقدس رسید که میان ملک مودود و میر یحیی دیوان کابل جنگی واقع شد و درآن زد و خورد ملک مذکور مقتول گشت لاجرم بدین تقصیر میر یحیی را معزول ساخته به میر صمصام الدوله خدمت دیوانيء کابل مرحمت نمودند *

پانزدهم باغ دهره که بنور منزل موسوم است مطرح اشعهٔ انوار ظل اللّهي گشت و عموم بندهای درگاه گیتي پناه خصوص سید خانجهان و اسلام خان و سید جلال الدین صدر الصدور و موسویخان برسم معهود استقبال موکب اقبال نموده بدریافت سعادت ملازمت شرف اندوز گشتند -

فردای آن در ساعت مختار دولت خانهٔ والا به نزول اشرف نوراني شد - الله دوست کاشغري پسر محمد دوست اتاليق احمد خان والي کاشغر از توران بشرف زمين بوس درگاه آسمانجاه رسيده داخل بندها گشت - چون در هنگام بار عام از کثرت اژدحام يک مير توزک از عهدهٔ اهتمام نمي توانست بر آمد بادشاه عالم پناه سلخ ماه چهار مير توزک پيش مقرر نموده حکم فرمودند که يکی از همه کلان منصب باشد بتوزک پيش و دو هم منصب ديگر که ازو کم منصب باشند جانب چپ و راست و چهارمي باهتمام مردم عقب که همراه قور مي باشند بپردازد *

جشن وزن مبارک شمسي

روز سه شنبه ذي قعده سنه يک هزار و پنجاه و سه خجسته انجمن وزن مبارک شمسي آغاز سال پنجاه و سوم از عمر گرامي بآئين فرخنده آراستگي پذيرفت وجشن خاطرپسند بطرح بديع با زيب و زينت نمايان ترتيب يافته جميع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ اين روز طرب افروز از داد و دهش و بخشش و بخشايش بظهور رسيد - از جمله منصب مهين خلف دودمان حضرت صاحبقراني باضافهٔ پنجهزار سوار بيست هزاري بيست هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار يافت - و صدر الصدور سيد جلال بمنصب چهار هزاري ذات چهار هزار سوار و زاهد خان بمنصب هزار و پانصدي ذات هزار سوار و سجان سنگه سيسوديه بمنصب هزاري چهار صد از سوار اصل و اضافه نوازش يافتند - مظفر حسين والد مير ابو المعالي که به بيجا پور رفته بود با سيد حسن ملازم عادلخان بدرگاه عالم پناه رسيد و يک فيل با ماده فيل که عادلخان باو داده بود بطريق پيشکش گذرانيد - سيد حسن عرضداشت عادلخان با لختي نفايس بنظر اکسير اثر در آورده بانعام

خلعت و اسپ با زین نقره و یک مهر صد تولگي و یک روپیه بهمان وزن سربلندي یافت - صفي قلي منصور حاکم اسفراین که فرمان روای ایران اورا بپایهٔ سلطاني رسانیده بود بقصد بندگي درگاه جهان پناه آمده بخلعت و منصب هزاري پانصد سوار و پانزده هزار روپیه نقد سربلند گشته بمراد دلي فایز گردید *

انتهاض رایات عالیات بصوب سوکر

چون در مستقر الخلافهٔ اکبر آباد بسبب شیوع وبا و وقوع طاعون فراخنای ساحت عدم بر مردم تنگ فضا گشت بندگان حضرت که صحت ذات اقدس آنحضرت باعث انتظام سلسلهٔ نظام عالم و آرام جمله عالمیان است بتجویز و صلاح دولت خواهان بصوب سوکر که بیشه اش پر از شیر و دیگر جانوران است هشتم ذي حجه متوجه شده چون بفتح پور رسیدند دهم بمسجد جامع آن مکان که بر کوهچه از سنگ سرخ بنا نهادهٔ حضرت عرش آشیاني است و در فسحت ساحت و رفعت پایه بآسمان دعوی همسري دارد بجهت ادای نماز عید الضحی تشریف بردند - از پس هجوم که مردم وقت در آمد دروازه بالای هم افتادند یکی بزخم جمدهر دیگری که از غلاف بر آمده بدو رسید در گذشت و چندی بآفت لکدکوب گرفتار شده صاحب فراش گردیدند *

یازدهم بروپباس تشریف بردند و سه روز در آن مکان بشکار آهو وغیره پرداختند - دوازدهم میر بزرگ ملازم شاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع صورت سندر نام فیلی که آن عالي قدر از بنگاله بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر انور گذرانیده بعنایت خلعت و اسپ سر افراز گشته مرخّص گردید - و یک تسبیح مروارید و زمرد و پنج اسپ با زین طلا مصحوب او

بآن گرامي اختر اوج دولت مرحمت نمودند - چهاردهم مقصود بیگ علي دانشمندي با برادران و خویشان از بدخشان آمده دولت کورنش دریافته بعنایت خلعت و خنجر یراق طلا و منصبی در خور حال و پنجهزار روپیه نقد سر بلند گشت - روز دیگر سوکر مخیم سرادق جاه و جلال گشت - سه روز دیگر به نخچیر آنجا پرداخته دوازده قلاده شیر نر و ماده و دیگر جانوران صحرائي شکار نمودند - چاردهم طبیعت قدسي سرشت شاهزاده محمد دارا شکوه از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تپ محرق کشید - چون گمان بیماری که درآن ایام شایع شده بود بهم رسیده و ماده در گردن و سورت تپ در بدن ظاهر گردید خاطر مبارک بغایت متالم گشت - خیرات و مبرّات که دافع جمیع امراض و بلیّات استْ زیاده از حد بعمل آمده حکمای پای تخت را نیز بعلاج ظاهر مامور فرمودند - تا آنکه بیمن توجه اشرف بکشیدن خون و خورانیدن زهر مهره بعد از چهارده روز بهبودي چهرهٔ ظهور نموده عاقبت مزاج شاهزاده با عافیت گرائید - درین چهارده روز بنابر افراط محبت هشت مرتبه بطریق عیادت بمنزل آن بلند اقبال تشریف بردند - بیستم ازآن منزل کوچ کرده در عمارت روپباس نزول اجلال فرموده روز دیگر در آن منزل مقام نمودند - محمد ناصر ملازم قطب الملک از گلکنده بدرگاه والا آمده نه فیل شش نر و سه ماده از آنجمله یکی با ساز طلا و دیگران بساز نقره از نظر اشرف گذرانید - جم قلي از بندر سورت آمده اسپان عربي و عراقي با جواهر و دیگر نوادر که در بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر فیض گستر در آورد - از آنجمله یک اسپ منظور نظر والا گشته بتمام عیار نامور گردید - بیست و ششم بفرّخي و میمنت داخل حصار اکبر آباد شدند - و چون اثری ازآن بلید باقي بود همان روز بعمارت سموگر که بفاصله سه کروه از مستقر الخلافت واقع است تشریف

فرموده چند روز در همانجا توقف فرمودند - چون بعرض اشرف رسید که صفدر خان بمهمات قندهار و احوال رعایا چنانچه باید نمي پردازد چهارم محرم سنه یک هزار و پنجاه و چهار حکومت قندهار به سعید خان و نظم صوبهٔ پنجاب از تغیر او به قلیچ خان مرحمت نمودند - و راجه جگت سنگه را بسبب آزردگي که بسعید خان داشت تعینات کابل کرده قلعداري قلات از تغیر او بخانه‌زاد خان پسر کلان خان مذکور مرحمت فرمودند *

مفتوح شدن ولایت پلاموں

چون پرتاب زمیندار پلاموں بسبب کثرت جنگل و تراکم اشجار و وفور تشابک اغصان آن مغرور بوده اطاعت صوبه دار بهار چنانچه باید نمي نمود لاجرم صوبه دار همیشه در فکر تنبیه و تادیب آن مي بود دریذولا دریا رای و تیج رای اعمام او آمده اعتقاد خان را دیدند و بنابر تسلي و استمالت خان مذکور قرار دادند که پرتاب را دستگیر نموده بحضور بیارند - همین که بدین قرار داد از اعتقاد خان رخصت شده مراجعت بدیار خود نمودند باتفاق جمعی که از پرتاب ناراض بودند پرتاب را بآساني مقید نمودند و سرداري قوم را تیج رای بنام خود مقرر نموده کوس استقلال بنوازش آورده دم از بغي زد - درین وقت اعتقاد خان زبردست خان را با فوجی آراسته رخصت پلاموں نمود خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا قلعه دیو گده را که تهانهٔ کلان پلاموں بود بتصرف در آوردہ مردم را بقطع اشجار تعین نمود - تیج رای درپی تهیهٔ ما یحتاج قلعداري و جنگ در آمده شش صد سوار و هفت هزار پیاده باراده شبخون بر زبردست خان فرستاد - خان مذکور بمجرد استماع چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته خود را بآن تیره روزان رسانیده جمعی را قتیل و برخی را اسیر ساخت - اعتقاد خان بعد از شنیدن

این مقدمه عبد الله نجم ثاني را با جمعی از تابینان خود برای کومک او فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم ازآنجا که کارسازي قضا و قدر است و از روز نخست باز نصرت و فیروزي بهمراهيِ موکب مسعود خدیو زمان بیعت دوست بسته سوم رمضان تیج رای باراده شکار با جمعی از هوا خواهان از قلعه بر مي آمد و صورت سین وغیره مردمی که در قلعه بودند با پرتاب متفق گشته بند از پای او بر گرفتند و قلعه را باختیار او دادند بعضی از همراهیان تیجرای نیز سبقت نموده داخل قلعه شدند و برخی راه فرار اختیار نمودند و تیج رای مذکور لا علاج شده سرگردان وادیِ ادبار گردید - زبردست خان این خبر شنیده بکمال دلیري و چستي از جنگلهای دشوار گذار و کتل های صعب المرور گذشته تمامي مفسدان سر راه را به تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب بمقام تلافيِ تقصیرات گذشته در آمده بخان مذکور نوشت که چون گردن اطاعت وقف طوق طاعت داشته داخل دولتخواهان میخواهم که بشوم اکنون آمدن و دیدن باجازت وابسته اگر مرا بعهد و پیمان مطمئن گردانید و در مقام ضرر و ایذای من نباشید باتفاق شما اعتقاد خان را ببینم - خان مذکور خاطر اورا بجمیع وجوه جمع ساخته و لوازم دلدهي و عهد و پیمان بموجب درخواست او از قوه بفعل آورده عهد نامه بمهر اعتقاد خان فرستاد - هفدهم رمضان پرتاب زبردست خان را دیده باتفاق روانهٔ پتنه گشت - و بعد از دیدن اعتقاد خان یک فیل گذرانیده قرار داد که هر سال یک لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانهٔ عامره نماید - اعتقاد خان حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته عفو تقصیرات او نمود - خاقان مجرم نواز اورا داخل بندهای درگاه نموده بمنصب هزاري ذات و سوار سرافراز نموده پلامون را یک کرور دام قرار داده در جاگیر او تنخواه نمودند - شاعری امي تخلص از ایران آمده سعادت ملازمت

دریافت و قصیده که در ستایش بادشاهزادهٔ عالم پناه گفته بود بمسامع جاه و جلال رسانیده بانعام خلعت و هزار روپیه مباهي گردید - چون اصلا خط و سواد ندارد و شعر میگوید باین نام شهرت یافته *

گذارش نوروز جهان افروز

روز یکشنبه دهم محرم الحرام سال هزار و پنجاه و چهار آفتاب جهانتاب به برج حمل انتقال نموده زمین و زمان را پیرایهٔ طرب و تازگی داد - خورشید اوج عزّ و جلال از سموگر کشتي سوار بدولتخانهٔ اکبر آباد تشریف فرموده از نور حضور انجمن عیش و سرور را زینت دیگر عطا نموده بمقتضای عموم احسان مراد خاطر سایر مردم بر آوردند - درین روز بهجت افروز رستم خان از سنبهل و مکرمت خان از دهلي و مرتضی خان از لکهنؤ رسیده پیشانيِ بخت را از سجود آستان عرش نشان نوراني ساختند - بیست و دوم که روز وزن شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه بود بطریق مقرر در دولتخانهٔ والا بحضور اشرف آن گران قدر را وزن نموده کمر خاصه مرصع مرحمت فرمودند - بیست و پنجم ماه مذکور پیشکش اسلام خان از جواهر و مرصع آلات وغیره از نظر اشرف گذشته از آنجمله متاع یک لک روپیه بشرف قبول رسید - حاجي عاشور بخدمت دیوانيِ کشمیر سرافراز گشت *

رسیدن آتش بذات مقدس بادشاهزادهٔ جهان بیگم صاحب

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که گیتي از پرتو عهد سعادت مهد حضرت صاحبقران ثاني منظور سعود آسماني شده جهانیان از نیل

انواع آمال و اماني کامیاب مرادات جاوداني بودند - روزگار هر روز نوروز عشرت افروز عیش آموز گشته خلایق صبح تا شام بکشاده جبیني صبحگاه عید و شگفته پیشاني روز امید میگذرانیدند بناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ رسیدن آتش ببدن مبارک قرّهٔ باصرهٔ جهانباني غرّهٔ ناصیهٔ سعادت و کامراني اسوهٔ طاهرات زمان قدوهٔ معصومات دوران بادشاه جهان و جهانیان بیگم صاحب از قضا رو نموده جمعیت حواس شرافت اساس‌را بتشویش مبدل ساخت و شگفتگیهای روزگار بگرفتگیها گرائیده نهایت کدورت و اندوه بصفوتکدهٔ باطن انور خدیو هفت کشور راه یافت - تفصیل این واقعهٔ نا ملایم برین منوال است که شب بیست و هفتم محرم الحرام وقت برخاستن از خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت شعلهٔ شمعی که در آن کاشانه روشن بود بعطف دامان آن شمع سراچهٔ عصمت و فروغ خورشید عفت رسید - چون پوشش مقدس از عطر و روغن معطر و مدسم بود در طرفة العین بتمام ملبوس در گرفت و شرارهٔ شعله سر باوج کشیده سراپای آن منبع سعادت و طهارت برنگ چشمهٔ آتشین گشت - اگرچه درین وقت چهار کس از خوادم قریبه مانند شراره زود از جای خود برجسته با دل پرسوز شعله سان گرم خود را بآن صبح روشن ضمیر رسانیدند امّا چون آتش ملابس آن شمعهای چرب پیراهن را که شبستان باطن شان از چراغ ارادت آن خورشید جهان افروز نوراني بود نیز در گرفت برنگ پروانه از گرمي آن از خود بیگانه گشته بی اختیار بحال خود در ماندند - و تا اطلاع خدمتگاران دیگر و رسیدن آب کسوت بدن مقدس نوراني شد و پیکر مطهر مانند ماه در برج آتش جا کرد - درین وقت که سینهٔ فلک از حسرت این معني پر از شرارهٔ اندوه گشته از شرم پرتو نور عصمت آن دوده افروز صفوت و صفا لرزه در تن آتش نیز افتاده بیتاب ساخت ظهر و هر دو ضلع سینه

و هر دو دست پاک سرشت آن استظهار طهارت و ذکا محروق و مجروح گشته بی آرامي در دلهای عالم انداخت - ازین جهت که محبت و مهربانئي حضرت جهانباني بآن ملکهٔ زمان چه از رهگذر پیوند روحاني و علاقهٔ معنوي که حضرت صاحبقران ثاني بآن ملکهٔ دوران داشتند و چه بسبب امتیاز عزّت نسبت بسایر فرزندان سعادت مند و چه از رهگذر مکارم ذات و صفات و افاضهٔ خیرات و مبرّات و اقسام انعام و احسان و انواع برّ و امتنان آن یگانهٔ روزگار و برکت لیل و نهار بدرجهٔ کمال بود چندان غبار وحشت و کدورت بضمیر منیر راه یافت که شرح شمّهٔ ازآن مافوق اندازهٔ تصوّر و خرد است - چنانچه آثار حزن و اندوه از سیمای آنحضرت چهره نما بوده اکثر اوقات بی اختیار دیدهٔ مبارک اشکبار مي شد - هرچند درین واقعه عنان اختیار و شکیبائي از دست رفته تحمل و اصطبار از جمله مشکلات بود اما آنحضرت که کوه وقار اند در عین این سانحهٔ ملال افزا حفظ تمکین ورزیده نخست بمعالجات روحاني پرداختند - و از شب بیداران زنده دل و خلوت گزینان پیوند گسل و ارباب صدق و صفا و اصحاب ورع و تقوی التماس فاتحهٔ فایحه نموده ابواب خیرات و مبرّات بر روی عجزه و مساکین مفتوح ساختند - چنانچه روز اول شصت هزار روپیه بارباب استحقاق و احتیاج مرحمت نمودند و تا سه روز دیگر هر روز پنجهزار مهر و پنجهزار روپیه بفقرا و مساکین قسمت کردند - و بیست و دوم صفر که روز تولد آن صفوت کونین بود همین مقدار زر باهل احتیاج دادند - و از غرّهٔ ربیع الاول حکم نمودند که تا صحت یافتن آن اسوهٔ طاهرات زمان هر روز هزار روپیه بارباب استحقاق مي داده باشند - و جمعی از اصحاب جرایم عظیمه که از مدت مدید در قید و زندان بودند و به هیچ وجه خلاصي نها متصور نبود و دیگر عاملان و کار کنان را آزاد فرموده مبلغ هفت لک

روپیه مطالبهٔ عین المال بخشیدند و بعد آن جرّاحان و حکمای پای تخت و گروهی دیگر که از اطراف و اکناف جمع آمده بودند شروع در معالجه نمودند - آنحضرت خود بنفس نفیس در خورانیدن ادویه و اغذیه و وضع و رفع مراهم توجه مي فرمودند - الحق شدت این کوفت بمرتبه بود که زوال آن جز بشربت عنایت حکیم علی الاطلاق و زلال عاطفت شفا بخش رنجوران آفاق و میامن توجهات بادشاه عالم پناه و انفاس متبرک درویشان خدا آگاه صورت پذیر نبود - و صعوبت این عارضه ازینجا قیاس توان کرد که دو کس از خوادم چارگانه را با آنکه کمتر اثر آتش رسیده بود یکی بعد از هفت روز و دیگری بعد از بیست روز گذشتند - چون خواهش ایزدي برآن رفته بود که کالبد عنصري آن ملکهٔ زمان از سایر امراض مخوفه و اعراض آن ایمن و سالم بوده در هر صورت عافیت و تندرستي شامل حال احوال سعادت مآل باشد و خاطر فیض مآثر که جمعیتش سرمایهٔ آرام و نظام عالم است مکدّر نبوده عشرت زندگاني بتلخي ناکامي مبدّل نگردد از ابتدای کوفت تا چهار ماه آن صاحبهٔ زمان صاحب فراش بوده از برکت نیت خیر و توجه بادشاه حق آگاه و معالجهٔ حکیم داؤد که طبیب مصاحب شاه عباس کلان بود و بسبب بدسلوکي شاه صفي رنجیده درین ایام از ایران بدرگاه جهان پناه آمده سعادت ملازمت دریافت مفید افتاده بهبودي چهرهٔ ظهور نمود - روز اول ملازمت حکیم مذکور را بمرحمت خلعت و بیست هزار روپیه نقد و منصب هزار و پانصدي و دو صد سوار سر بلند گردانیدند - موصی الیه معالجات صایبه بتقدیم رسانیده از جمله امراض شدیده که در مدت چهار ماه بهم رسیده تپ دایمي و لینت و اندفاع ورم برطرف چشم و پشت پا بود که خاطر اشرف را بغایت متردد میداشت باتفاق حکیم مسیح الزمان که بفرمان طلب از لاهور بحضور رسیده بود بمعالجه

پرداخته مورد تحسین و آفرین بادشاه جمجاه گردید - اگرچه پس از چار ماه امراض دیگر رو به تنزل نهاد اما معالجهٔ دیگر جراحان هیچ سودی نمي بخشید تا آنکه بمرهم عارف نامي از غلامان خاصه زخمها بالکل مندمل گشت - بادشاه دریا نوال عارف مذکور را بزر سنجیده هفت هزار روپیه همسنگ با خلعت و اسپ و فیل باو مرحمت فرمودند *

کشایش قلعهٔ کنور بسعي خان دوران بهادر نصرت جنگ

چون سنگرام زمیندار کنور که بر جادهٔ ارادت و بندگي مستقیم بود رهگرای عالم دیگر گشت مارو نام غلام که از قبل او بقلعه داري کنور مقرر بود سر از اطاعت پیچیده بهوپت پسر خورد سال سنگرام را بقید خود آورده باستظهار جمعی از مفسدان راه طغیان پیش گرفت - و سکنهٔ بعض پرگنات صوبهٔ مالوا به پشت گرمي او سر از متابعت بر تافته در ادای مال واجب تعلل مي ورزیدند - خان دوران بهادر اواخر محرم سنه یک هزار و پنجاه و چار هجري از قلعهٔ رایسن که اقامت گاه او بود با تابینان خود در کمال عجلت متوجه آنصوب گشته جمعی را بقطع جنگل تعین کرد و در همه جا تهانها نشانده روانهٔ پیش گردید - شانزدهم صفر نزدیک بکتل کنور رسیده هشتصد تفنگچی و هفت هزار پیاده گوند را که برای محافظت کتل آن برگشته بخت تعین کرده بود بکمتر ترددی از پیش برداشته در نزدیکي کنور برای گذرانیدن ایام بارش لشکرگاه ساخت و بنهب و غارت پرگنات و مواضع مفسدان پرداخت - مارو گوند در حوصلهٔ خود تاب مقاومت ندیده پسر سنگرام را از قید بر آورده با معتمدان خود نزد خان دوران بهادر فرستاد و در دادن قلعه تهاون نموده دفع الوقت مي نمود -

خان دوران بکوه لکهیره که قلعهٔ کنور جز آن سرکوب ندارد بر آمده بجنگ از چنگ مقهوران گرفت و در آنجا منزل گزیده در فکر تسخیر قلعه در آمد - چون قلعهٔ مذکور بر کوهی مشتمل بر دو مرتبه پست و بلند که هیچ یک آن محتاج بحصار نیست واقع شده در حصانت و متانت از سدّ سکندر محکم تر بود و دیوار و بروجهایش از کثرت آلات آتشبازي بر خلاف برجهای آسماني همه آتشي افتاده تسخیر آن به نیروی شمشیر و زور بازو میسر نبود خان دوران معروضداشته حسب الحکم دو توپ کلان از اکبر آباد طلب داشته و جمعی از بندها برسم کمک التماس نمود - فرمان رفت که رشید خان و راجه بهار سنگه بندیله و پرتهي راج راتهور و جان سپار خان از برهانپور و جاگیر و رامپور و مندسور بمدد رسیده لازمهٔ جانفشاني و ترددات نمایان بجا آرند - صبح یکشنبه نوزدهم ذیحجه دلیران جان نثار و مجاهدان نصرت آثار هنگامهٔ محاصره را گرم ساختند و آتش در خرمن حیات متحصنان زده داد محاصره و مقابله داده طبقهٔ مابین را مفتوح گردانیدند - و بصدای رعد اوای دو توپ رخنه در اساس استقلال آن مفسدان انداخته راه تردد بر آن باطل ستیزان بستند - مارو گوند از غایت یاس زینهاري گشته اواخر محرم خان دوران را دید - خان مذکور روز دیگر بقلعه در آمده و برج و باره را بنظر تدقیق در آورده حوالهٔ محمد صالح برادر خود نمود و پانصد سوار و هفتصد تفنگچي بمحافظت آن بر گماشته خود باوجین مراجعت نمود - هیجدهم صفر موسویخان رخت هستي بر بسته متوجه عالم بقا گردید - خدمت عرض وقایع صوبجات از انتقال آن مرحوم بعاقل خان مرجوع شد *

بیست و سوم بعرض مقدس رسید که پیمانهٔ عمر کشن سنگه برادر حقیقي راجه سورج سنگه لبریز گشت چون فرزند نداشت خدیو قدردان

روپسنگه برادر زادهٔ اورا بعطاي اسپ و منصب و خلعت سر بلند گردانيده کشن گده وطن عمّش در جاگير او مرحمت نمودند - پنجم ربيع الاول بحکم مقدس سليمان شکوه و اسلام خان و عبد الله خان و اصالت خان و صلابت خان باستقبال گرامي اختر اوج دولت و اقبال بادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر که بعد از شنيدن واقعهٔ نا ملايم آزار بيگم صاحب بحکم اشرف بعجلت تمام از برهانپور روانه شده بنواحي دارالخلافه رسيده بودند رفته بدرگاه آسمان جاه آوردند - بمير نعمت الله ولد مير ظهير الدين علي بجهت سر انجام کار خير که بدختر ميرزا مراد کام نبيرهٔ ميرزا رستم صفوي مقرر شده بود هزار روپيه مرحمت نمودند - سيد حسين ايلچي بيجا پور را خلعت و اسپ و ماده فيل و هفت هزار روپيه داده رخصت فرمودند و طرّهٔ مرصع با خلعت خاصه مصحوب موميٰ اليه بعادل خان مرحمت شد - بيست و ششم گوهر افسر خلافت و نامداري محمد مراد بخش از ملتان بديدن ملکهٔ دوران آمده چون نزديک دارالخلافه رسيد اسلام خان و عبد الله خان و بخشيان عظام صلابت خان و اصالت خان طريق استقبال بجا آورده آن عالي قدر را بحضور پرنور آوردند - شايسته خان از اله آباد و زبردست خان از پتنه آمده دولت ملازمت دريافتند - يک فيل و دو هزار اشرفي بابت پرتاب زميندار پلاموں و برخي جواهر و مرصع آلات زبردست خان از نظر انور گذرانيد *

جشن وزن مبارک قمري

روز پنجشنبه سلخ ربيع الاول سال هزار و پنجاه و چهار موافق هفدهم خورداد جشن وزن قمري طرازندهٔ اورنگ خلافت و جهانباني خاتمهٔ سال پنجاه و چهارم و آغاز سال پنجاه و پنجم از عمر ابد مقرون آرايش پذيرفت -

سایر لوازم و اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش بنحوی که تفصیل آن بشرح و بیان بر نتابد و زبان خامه از عهد تبیان آن بر نیاید بظهور آمد - درین روز خجسته شاهزاده مراد بخش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دوازده هزاري نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و زاهد خان بمنصب دو هزاري هزار سوار معزز و سربلند گردیدند - محمد ناصر ملازم قطب الملک بانعام خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهي گردیده رخصت گلکنده یافت - و خلعت خاصه و طرّهٔ مرصع بقطب الملک مصحوب او عنایت نموده فرستادند *

چون از دریافت فیض صحبت درویشان و برکت انفاس متبرکهٔ ایشان بادشاهزادهٔ عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر بر آن آمدند که از دولت فاني خود را بر کنار کشیده بدولت عزلت و گوشه نشیني دز سازند - چون این معني از غایت ابواب عطوفت باطني مرضي طبیعت قدسي طریت نبود چندی آن شهسوار مضمار توفیق و سالک مسالک عرفان و تحقیق را ز کسوت منصب معرّا داشته صوبهٔ دکن را از تغیر آن والا جاه به خان دوران بهادر مرحمت فرمودند - و منصب خان مذکور از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه قرار داده بمرحمت خلعت و یک کرور دام انعام سرافراز گردانیدند - و حکم فرمودند که از مالوه بدکن رفته پرتهي راج راتهور را به قلعداري دولت آباد و شیو رام کور را به قلعداري آسیر تعین نماید *

ششم ربیع الثاني که روز وزن نواب خورشید احتجاب بیگم صاحب بود آن گرامي گوهر بحر خلافت را بطلا که وزن آن مخصوص ذات اشرف است بر سنجیده طلای هم وزن را بفقرا و محتاجان دادند - و چون الم جراحت رو به صحت گذاشته بود بحکم اشرف نقارهٔ شادي و گورکهٔ مبارکبادي

بنوازش در آورده مبلغی کلي بر طریق تصدق بمساکین و عجزه مرحمت نمودند - دو هزار و پانصد سوار میرزا عیسی ترخان دو اسپه سه اسپه و شایسته خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت و اسپ با زین طلا سر افراز فرموده رخصت اله آباد دادند *

بیست و ششم بادشاهزاده مراد بخش را بعنایت خلعت و قدري مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا نواخته به ملتان رخصت نمودند - و سردار خان را بصوبه داري مالوه و عنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاري سه هزار سوار و سزاوار خان ولد لشکر خان را بمحافظت جنیر از انتقال سپهدار خان که درین ایام برحمت حق پیوسته بود سر بلند فرمودند - و تقصیر الله ویردي خان بر طبق التماس شاهزادهٔ بلند اقبال بعفو مقرون گشته باز بمنصب قدیم سر بلندي یافت - و قلعداري بست از انتقال عزیز الله خان که باجل طبیعي در گذشته به پردل خان و ضبط قلعهٔ زمین داور از تغیر او بخانه زاد خان مفوض گشته - چون بجهت مکث بیماري صاحبهٔ زمان خاطر مقدس مکدر گشته بود بیست و پنجم بآن ملکهٔ زمان بمنزل بادشاهزادهٔ بلند اقبال که متصل قلعه بر کنار جون بکمال خوبي تعمیر یافته بود نقل فرموده چندي در آنجا توقف نمودند - سلخ ماه ذوالفقار خان را پرگنهٔ بهوجپور از توابع صوبهٔ بهار تیول مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمودند *

حقیقت کشته شدن صلابت خان میر بخشي از دست راو امر سنگه راتهور و مقتول شدن او

بتاریخ روز پنجشنبه سلخ جمادي الاولی سنه هفدهم جلوس مبارک چون خسرو زرّین سریر فلک بتسخیر ممالک تحتاني نهضت فرمود و افواج

تیره دل شب دیجور شامیانهٔ نیلفام ظلام بر انجمن خواص و عوام گیتی کشید قوایم سریر سلطنت روی زمین و زمان را از پرتو جلوس مبارک سعد اکبر فلک سروري و نیر اعظم سمای عزت و برتري همدوش ساق عرش برین و زمین و زمان از فروغ جمال جهان آرای آن روشني بخش بصایر اعیان وجود نور پیرای جاوید گردید - و بسیط خاک اغبر بنور شمع و چراغ انجمن والا زینت دیگر پذیرفته با محفل جهان افروز انجم فلک بساط برابري چید - امرای نامدار کامگار هاله وار اطراف اورنگ خسرو قمر طلعت مهر طالع که با سعادت سعد اکبر از مطلع نیک اختري طلوع داشت قرار گرفتند - از آنجا که مقتضای قضای روزگار و نیرنگیهای تقدیر نادره کار است صلابت خان میر بخشي راو امر سنگه راتهور را که جهت عارضهٔ ایام معدود از دریافت سعادت ملازمت محروم بود بشرف زمین بوس آستان سپهر نشان رسانید و در دست چپ اورنگ خلافت در خور پایه و حالت جا داد - آن ناقص فطرت کج اندیش که از دریافت عواقب امور بغایت دور بود بانگیز کوشش خویش که پیشهٔ خون گرفتگان ست چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خونریزیست بسینهٔ خویشتن تیز ساخت - چنانچه یکایک بکار فرمائي خیره روئي و تیره رائي از جای خود حرکت نموده مانند اجل تند و تیز خود را بصلابت خان در وقتی که او از بالا پائین آمده نزد شمعدان چهار شاخه بخواندن مکتوبی مشغول بود رسانیده جمدهری زهر آلود بعنوانی بر سینه اش فرود آورد که تا قبضه فرو رفت - چون از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بر دل سعادت منزل آن خان فردوس مکان رسیده بود همان لحظه رخت هستي از این مقام بی بقا بر بسته با لباس خونین متوجه فردوس برین گشت - ازینکه در حضور اقدس خدیو روی زمین آن کافر لعین مصدر این قسم حرکت ناهنجار

گشته بپای بی سعادتي طریق نا هموار عصیان سپرده چنین شایسته برنا و آدم ارجمند را که بیمن تربیت خاقان بنده نواز مستعد سرانجام خدمات عمده گردیده بود بیک ناگاه از پای در آورد - حسب الاشاره خلیل الله خان و ارجن کور بدو رسیده اول خان مذکور شمشیر برو انداخت - اگرچه آن مردود نیز درین آویز و ستیز دو مرتبه جمدهر بارجن حواله نمود آن مرد مردانه سپر برو نموده آخرکار بقوت هرچه تمام تر بضرب دو شمشیر کار او را تمام ساخت و آنگاه بعضی از گرز داران از چپ و راست رسیده پاره پاره ساختند - حکم شد که میر خان میر توزک و تلوکچند مشرف غسلخانه جسد ناپاک او را بمردمانش رسانند که بمنزل برده بمراسم مقررهٔ کیش باطل خود بپردازند - آن گروه گران جان سوخته خرمن که یازده کس بودند بعد از اطلاع برین حال بی ایستادگي و تدبیر آهنگ جنگ و طرح گیر و دار انداخته اول میر خان و تلوک چند را که غافل در سر دروازه ایستاده بودند بزخمهای متواتر گذرانیدند - پس ازآن با کشکداران دروازه آویخته از ضرب آن دلاوران اکثری کشته و بعضی رو گردان شده در پردهٔ ظلام شب بتگ و تا جان بسلامت بردند - و گرزداران شش نفر مقتول و شش نفر مجروح گردیده مصدر تحسین و آفرین گشتند - باقي نوکران او که در منازل خود بودند براهنمائي اندیشهٔ خطا پیشه بر آن اتفاق نموده که بر خانهٔ ارجن که نزدیک باحاطهٔ امر سنگه بود ریخته اورا بانتقام آقای خود بکشند - و بلو راتهور که سابقاً نوکر معتبر او بود و بهار سنگه ملازم پدرش با آنکه الیوم داخل بندگان درگاه گشته بمنصب سرافرازي یافته بودند بآنها دل نهاد مرگ گشته شریک کار گردیدند - چون برین معني پرتو اطلاع اشرف تافت سید خانجهان و رشید خان و جمعی از بندگان کار طلب را حکم شد که بر منازل آن مقاهیر رفته جزای اندیشهٔ فاسد در کنار شان گذارند - دلاوران

مذکور بیدرنگ بآهنگ نمایش ستیز برجمعیت آن پریشان خاطران تاخته از راه تهوّر و تجلّد قدم جرأت بعرصهٔ مصاف نهاده بازوی بهادري بخصم افگني کشادند - انجام کار آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای شان بیخته بود با خاک میدان مصاف برآمیخته مراجعت نمودند - از مردم جلو خاص سید عبد الرسول با پنج تن دیگر از برادران و خویشان سعادت شهادت حاصل نمودند - بادشاه حق گذار پس ماندهای جان باختگانرا نوازش فرموده محمد مراد پسر چارسالهٔ صلابت خان را بمنصب پانصدي صد سوار و پسر امیر خان را که بغایت خورد سال بود نیز بمنصبی در خور حال سرافراز فرمودند - و حضرت خلافت مرتبت برحسن خدمت و جوانيِ صلابت خان تاسف بسیار خورده هرچند باعث این جرأت برای وقوع این کار تفحص نمودند جز دوام تناول مسکرات و مالیخولیای سودای زاید مرض دیگر بظهور نه پیوست - و آنچه در زبانهای مردم بود اینست که سرحد جاگیر امر سنگه که ناگور بود و بیکانیر وطن راو کرن بهم پیوسته است میان نوکران امر سنگه که در درگاه بود و راو کرن که تعینات دکن بود معامله از گفتگو گذشته بمحاربه کشید - و جمعی از نوکران کارآمدنيِ امر سنگه درین جنگ مقتول گردیدند - چون این معني بر طبعش بسیار گران آمد بنوکران باقي مانده نوشت که مردم فراوان فراهم آورده بجنگ نوکران راو کرن رفته تلافيِ گذشته نمایند - راو کرن بصلابت خان این حقیقت نگاشته برای تحقیق حق و باطل التماس امین نمود - خان مذکور این معامله را بعرض اقدس رسانیده امینی متدین برای تشخیص حدود طرفین تعین نمود - و دور نیست که امر سنگه این معني را بر حمایت صلابت خان حمل نموده برین عمل شنیع جرأت نمود *

آغاز سال خجسته فال هژدهم از جلوس همایون حضرت صاحبقراني

لله الحمد و المنت که سال هفدهم جلوس مبارک که مشتمل بر بعض مکاره بود باتمام پیوسته سال فرخنده فال هژدهم جلوس میمنت مانوس که چون سراپای روزگار این دولت ابد مدت مستجمع سعادات ابدي بر منبع برکات سرمدیست و آفت عین الکمال بدآن مرساد روز جمعه غرّهٔ جمادی الثاني سنه یک هزار و پنجاه و چهار شروع شده ابواب فرحت و شادماني بر روی روزگار مفتوح ساخت - دریفولا اصالت خان بانعام خلعت و خدمت میر بخشي گري از انتقال صلابت خان مرحوم و خلیل الله خان باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بخشگیريِ دوم از تغیر اصالت خان و گوپال سنگه ولد راجه منروپ از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار عزت امتیاز یافتند - مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوي از تغیر خلیل الله خان قوش بیگي گشت و ارجن ولد راجه بیتهلداس از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار نوازش یافت *

چهاردهم بادشاه دین و دنیا پناه از منزل شاهزادهٔ بلند اقبال بدولت خانهٔ قلعه تشریف آورده بهمن یار ولد آصف خان را بمنصب هزار و پانصدي دویست سوار و ابوالبقا برادر زادهٔ عبد الله خان را بخطاب افتخار خان و خدمت توزک و عصای مرصع از انتقال میر خان سر بلند فرمودند - بیست و سوم احمد خان نیازي بمنصب پانصد دو هزاري دو هزار و پانصد سوار و میر شمس فوجدار پتن هر دو بعطای نقّاره سربلندي یافتند - بیست و پنجم از واقعهٔ صوبهٔ ملتان بمسامع جاه و جلال رسید که بر مبارز خان

روهیله فوجدار دیبالپور خانه فرود آمده اورا آنجهانی ساخت - دریفولا حسن بیگ رفیع تخلص منشی نذر محمد خان از بلخ آمده بخلعت و انعام سه هزار روپیه نقد سرافرازی یافته داخل بندگان درگاه والا شد - الله ویردی خان بصوبه داری ایلچپور که حاکم نشین برارست و بتیولداری از مضافات آن و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت - گوردهن راتهور که از راجپوتان مقربی کار کردهٔ راجه گج سنگه است بحراست قلعهٔ آسیر سر بلند گردید *

ولادت با سعادت سلطان سپهر شکوه

چمن طراز کائنات شب پنجشنبه یازدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و چهار حرم سرای دولت و اقبال شاهزادهٔ کلان را از یمن مقدم نخل نوخیز دولت نامدار و تازه نهال سلطنت پایدار که از بطن صبیهٔ رضیّهٔ سلطان پرویز بوجود آمده بود فروغ پیرای انوار جاوید ساخت - و آواز کوس شادمانی در گنبد دوّار پیچیده زمین و زمان را پیرایهٔ ارایش تازه داد - آن گرامی اختر سمای دولت و بهروزی برسم معهود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند - بندگان اعلی حضرت آن گلدستهٔ بوستان خلافت را بسپهر شکوه موسوم فرموده دو لک روپیه بجهت انعقاد محفل طوی تولد آن فرخنده لقا بشاهزادهٔ کامگار مکرمت نمودند *

چون بجهت بعض مصالح ملکی حکم طلب بنام خان دوران بهادر شرف صدور یافته بود شانزدهم فرمان قدر توامان بنام راجه جی سنگه زینت صدور یافت که از وطن بدکن رفته تا وصول خاندوران بهادر ازآن ملک با خبر باشد - بیستم دولت خان ولد الفت خان بتیولداری ناگور شتافته مرخّص

شد - شش زنجیر فیل که شایسته خان از الهآباد فرستاده بود از نظر اشرف گذشت - بیست و یکم میرزا ابراهیم صفدر خاني که یک لک روپیه از سرکار والا بمستحقان حرمین شریفین داده مراجعت نموده بود شرف زمین بوس والا دریافت - چون بمسامع جاه و جلال رسیده بود که نذر محمد خان وقت روانه شدن امام قلي خان بزیارت حرمین شریفین طریقهٔ ناجوانمردي مسلوک داشته هرچه خان مذکور زاد و راحلهٔ آن مسافرت نموده بود جملگي را متصرف شده آن والا مکان را در کمال بی سرانجامي روانهٔ آنصوب صواب نمود لاجرم آن خدیو جهان از راه فضل و احسان بمیرزا ابراهیم حکم فرموده بودند که یک لک روپیه بخان مذکور برساند - چون خان مذکور قبل از وصول مومی الیه در مدینهٔ منوّره برحمت حق واصل گشته بود مومی الیه از جمله مبلغ مذکور یک دانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سرخ از علي پاشا حاکم لحسا که بیاوريِ طالع بمجاورت حرمین شریفین بهره اندوز سعادت است بمبلغ سي هزار روپیه و نیز چند اسپ خریده بود از نظر اشرف گذرانیده پسند خاطر مشکل پسند افتاده داخل سلک مروارید سرپیچ خاصه که در ایام جشن بر سر خورشید افسر مي بندند گردانیدند - و آن سرپیچ عدیم النظیر که تماشای هوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل مي برد مشتمل است بر پنج قطعه لعل و بیست و پنج دانهٔ مروارید که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر آن بنابر ندرت وجود در زیر چرخ فیروزه فام کبود بنظر گوهر ساز بحر و اکسیر پرور کان یعني آفتاب جهانتاب و سحاب سیراب در نیامده - لعل میانگي اگرچه در قبول قیمت چون لعل نوشخند ترکان دندان به فارسي نمي گذارد و بحسب قدر و مقدار به بالا نشیني افسر مهر انور تن در نمي دهد اما بتقویم قیمت سنجان آن گرانمایه گوهر بی بها که دوازده

تانک وزن دارد در لک روپیه قرار یافته - جواهر شناسان خداوند نظر جواهر کامل عیار آنرا قرار میدهند که بچهار صفت موصوف بود اول سرخیش مایل به سیاهي بود نه بشکل شفتالو که آنرا سیررنگ نامند و این کمرنگ - دوم بیجرم و شفاف - سوم خوش اندام - چهارم کلان - این گرانمایه لعل که در رنگینی و درخشانی آب و تاب آفتاب بیتاب نمود هر چهار صفت دارد - و قیمت تمامیء آن سرپیچ که از غیرت صفای لون و رشک طراوت آب جوهرش اشک قرة العین عدن و جگر گوشه یمن جگري گردیده و از حیرت جلا و شادابیش رودبار خون از دل یاقوت رماني رواني پذیرفته باعتبار گفتگو چهارده لک روپیه است - و ورای آن دو تسبیح یک صد و بیست و پنج دانهٔ مروارید بسیار قیمت کمیاب در نهایت ندرت و نفاست بدآنگونه است که بحسرت آبداري و درخشندگي و تابناکیء آن سیلاب سرشک لاله گون از دیدهٔ گوهر شاهوار عمّاني بسیلان در آمده و مردم دیده ور وقت دیدن آن سلک انجم افروز طوفان چهار موجه خورده از حیرت بجای خود ماند نوک کلک جواهر سلک در وصف لآلي شادابش همانا نقشی بر آب مي نگارد بیست لک روپیه ارزش دارد - و وزن هر یکی از دانهای مروارید سي و دو رتي است و سوای آن تسبیحی است شگفت افزا مشتمل بر پنج لعل و سي مروارید که قیمت آن هشت لک روپیه است - مجملاً جواهر خاصه که درون و بیرون است سوای آنچه بشاهزادهای والا گهر و مردم محل مرحمت شده که بقدر دو کرور روپیه باشد پنج کرور روپیه قیمت آنست - از آنجمله جواهر که اغلب اوقات از تزئین آنحضرت زینت پذیر مي گردد دو کرور روپیه قیمت دارد و سه کرور روپیه را بیرون تحویل تحویلداران مي باشد *

گذارش جشن صحت ملکهٔ ملکي صفات بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب

لله الحمد و المنت که بلطف قدیم حکیم علی الاطلاق و انواع مراحم شفا بخش رنجوران آفاق صحت کامل و شفای عاجل نصیب ملکهٔ روزگار برکت لیل و نهار سرافراز معصومات جهان ممتاز نسوان دوران صفیهٔ وفیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب گشته مومیای الطاف عمیم آنحضرت بر جراحت منتظران مژدهٔ صحت نهاد - و شاهد حصول مراد بر وفق اراده از خلوت گاه بطون در پیشگاه ظهور جلوه نموده ابواب مسرت و شادماني بچهرهٔ روزگار کشاد - و فراغ خاطرها از فروغ شگفتگي جهان و جهانیان را در پیرایهٔ سور و سر در گرفته صفحهٔ روی زمین چون روی دل صاحبدلان کشاده پیشاني گردید - و بساط شادکامي و خوشدلي بکام خواطر موافقان زینت پیرای صحن دولت گشت - بادهٔ بیغمي و هوای خرمي نشاء صفا بدماغ عالم و عالمیان بخشید - مجملاً ارم آئین محفلی در منزل برکت محل تزئین یافت که نظّارهٔ آرایش آن حیرت افزای نظارگیان شد - و اصناف نوادر و اقمشهٔ هر دیار روپوش وجوه در و دیوار گشته برنگ گلبنان زمین و زمان را بشگفتگي در آورده رشک افزای زینت پیشطاق این نیلوفري رواق ساخت - درین روز مسرت افروز گیتي خدیو گیهان پیرای مانند خورشید جهان آرا بر اورنگ مرصّع که سریر خسرواني و تخت کیانيء ملوک عجم بپایهٔ نردبان آن هم نتواند شد جلوس کامراني فرموده بشکر این عطیهٔ عظمی دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند - و خواص و عوام از الطاف خاص و انعام

عام آن شایستهٔ مرتبهٔ بادشاهي خود را بفوز مراتب مدعیات رسانیده داد جمعیت و کامراني دادند - شاهزادهای والا مقدار و امرای نامدار ادای مراسم مبارکبادي بجا آورده وظایف دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و صلحا و فقرا دست بفاتحهٔ خیر و دعوات مزید عمر و دولت بر آورده استدعای حصول مطالب اشرف از درگاه مجیب الدعوات مسألت نمودند - و صدای شادیانهٔ شادي و نوای کوس مبارکباد بلند آوازه گشت و کوچک و بزرگ در صدد راست نمودن ساز طرب پردازي در آمدند - و سازندها و گویندهای هفت اقلیم یکجا ساز خورمي کوک نموده صوفيِ فلک را بوجد و سماع در آوردند -

* نظم *

درین روز نشـــاط آمـوز نوروز که شد ممنون جهان از بخت فیروز
نه تنهـا ساز عشرت شد نواساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز

از پنجم شوال که آن قدسي سرشت صحت یافته از منزل خود که بمشکوی دولت و اقبال پیوسته است بعد از هشت ماه و هشت روز بپای خود برای احراز سعادت کورنش رسیدند بادشاه دین پناه بعد از ادای لوازم نیایش اقسام جواهر از لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و زر سرخ و سفید نثار آن خاتون صفوتکدهٔ صفا نموده تا هشت روز دیگر که این جشن دلکشا آرایش داشت هر روز بهمین دستور بر روی کار آمد - و مجموع هفتاد هزار روپیه از وجهٔ نثار بشمار در آمده سوای این از روی کمال عنایت و توجه خاطر که بدآن بهین ثمرهٔ شجرهٔ خلافت عظمی دارند روز اول یکصد و سي و نه دانهٔ مروارید ناسفته بقیمت پنج لک روپیه بجهت دست بند و روز دوم سربندی که در آن یک قطعه الماس بزرگ بآویزهٔ گوهر شاهوار منتظم بود و یک لک روپیه قیمت داشت و در روزهای دیگر چهار لک روپیه را مرصع آلات و ولایت بندر سورت که پنج لک روپیه حاصل دارد بطریق انعام

عنایت فرمودند - و درین هشت روز آنچه بدیگر شاهزادهای والا تبار و بیگمهای عصمت دثار و امرای نامدار و خدمتگاران درون و بیرون از نقود و اجناس و فیل و اسپ مرحمت شد قیمت آن ده لک روپیه و هرچه بصیغهٔ تصدق بفقرا و مساکین از غرّهٔ شهر ربیع الاول تا این تاریخ رسیده بود دو لک روپیه بقلم آمده جهانی کامیاب خواهش و مطالب دلخواه گردید *

در دیوان بیرون نخست بشاهزاده محمد دارا شکوه خلعت خاصه با نادري طلا دوزي و سرپیچ یک لعل و دو دانهٔ مروارید بیش بها و دو لک روپیه نقد بعد آن بالتماس آن ملکهٔ زمان کمال لطف و مهرباني و غایت عنایت از روی قدرداني در حق بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که بسبب گراني خاطر اشرف چندی عزلت گزین بودند، جایز داشته خلعت خاصه با نادري طلا دوزي و یک لعل و دو مروارید بیش بها که بر سر مي بندند و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار از آنجمله شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بدستور سابق مرحمت فرمودند - و بهر کدام از بادشاهزادهای عالي مقدار محمد شجاع بهادر که در صوبهٔ بنگاله و محمد مراد بخش که در ملتان بودند خلعت خاصه و نادري طلا دوزي و سرپیچ مرصّع بالماس و یاقوت ارسال یافت - و سلیمان شکوه خلف شاهزادهٔ کلان را جمدهر مرصّع با پهولکتاره و خلعت و محمد سلطان اولین فرزند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعطای خلعت و سرپیچ مرصّع سربلند ساختند - سید خانجهان و اعظم خان و اسلام خان و صدر الصدور سید جلال و جعفر خان هر کدام بخلعت و اسپ با زین طلا سرافرازي یافتند - راجه بیتهلداس بخلعت و منصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و سعد الله خان بخلعت و منصب دو هزار و پانصدي شش صد سوار و فیروز خان خواجه سرا بخلعت و منصب

سه هزاري هزار و پانصد سوار و علم و زاهد خان کوکه بخلعت و جمدهر مرصّع و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فیل و علم و لهراسپ خان بخلعت و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و مراد کام صفوي بخلعت و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و حکیم داؤد بخلعت و منصب دو هزاري دویست سوار و اسپ با زین طلا و فیل و یک مهر پانصد تولگي و یک روپیه بهمین دستور و یکّه تاز خان بخلعت و منصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و کرم الله ولد علي مردان خان بهادر بمنصب هزاري هزار سوار و خلعت و روپسنگه راتهور بخلعت و منصب هزاري هفت صد سوار و سجانسنگه سیسودیه بخلعت و منصب هزاري پانصد سوار و قاضي محمد اسلم بخلعت و منصب هزاري پنجاه سوار و فرّاشخان بخلعت و منصب هزاري صد و پنجاه سوار از اصل و اضافهٔ سرافراز گشته تارک افتخار بچرخ دوّار رسانیدند - و حکیم مومنا که سي هزار روپیه سالیانه داشت بخلعت و منصب هزاري ذات و پنجاه سوار و انعام پنجهزار روپیه و مسیح الزمان بخلعت و انعام ده هزار روپیه و اضافه ده هزار روپیه بسالیانهٔ پنجاه هزار و حکیم حاذق باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانهٔ چهل هزار روپیه سرمایهٔ افتخار و پیرایهٔ اعتبار یافتند - و هزار خلعت به بندهای دیگر و مبلغی گرانمند بحاجي محمد جان قدسي و دیگر شعرای پای تخت و گویندها و سازندها و نوازندها مرحمت گشته همه مردم از انواع عنایت صوري و معنوي برخورداري یافتند - چون شرح و بسط انواع زیب و زینت و فرط بخشش و بخشایش این بزم نو آئین که بعد از جشن جلوس مبارک چنین انجمني فیض طراز دیگر بنظر در نیامده از اندازهٔ و دایرهٔ امکان بیرون و از ظرف احاطهٔ تقریر و تحریر افزونست ختم سخن بدعا مي نماید که پیوسته جمعیت و خورمي نصیب بادشاه عالم

پناه که باعث آرام زمین و زمان است بوده شادکامي و نشاط این دودمان رفیع الشان تا قیام قیامت مقرون باستقامت و موصوف باستدامت باشد *

چون نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان کهمرد و مضافات آنرا که بتیول یلنگتوش مقرر بود بی سببی ازو تغیر نموده بسبحان قلي پسر خویش داد و تردي علي قطغا اتالیق او را بضبط و حکومت آن معین گردانید تردي علي از نظر کوتاه و خرد تباه برآن شد که لختی هزارجات نواحيِ قندهار و کابل را که بحدود کهمرد نزدیک اند غارت نماید - نخست بر احشام بلوچان زمین داور تاخت آورد و در اثنای مراجعت برخی از الوس هزاره سنگ باره را که بر ساحل دریای هیرمند اقامت دارند تاراج نمود و بیست کروهي بامیان باراده آنکه قابو یافته دستی بتوابع آن نیز رساند توقف گزید - علي مردان خان بعد از آگهي خلیل بیگ تهانه دار غوربند و اسحٰق بیگ بخشيِ صوبهٔ کابل را با جمعی از منصبداران و احدیان و فرهاد غلام خود با گروهی از تابینان خویش بیست و یکم شعبان بنمایش تردي علي فرستاد - اینها بسرعت تمام ره نوردي نموده صبح بیست و ششم شعبان بمعسکر اوزبکیه رسیدند - تردي علي بعد از اندک تلاش عنان اختیار از دست داده بر اسپ بی زین باعوان و انصار خاک فرار بر فرق روزگار خود بیخت و از همراهان او یک صد و شصت کس مقتول و نوزده کس که ازآن چندی خویشان او بودند ماسور گشتند - و زنش و تمامي اسباب بدست آمد و فراوان اسپ و شتر و گوسفند غنیمت شیران بیشهٔ وغا شد و مژدهٔ این فتح در ایام جشن بعرض مقدس رسید *

هفدهم شوّال عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که سال عمرش از هفتاد گذشته بود بساط زندگاني درنوردیده روانهٔ عالم بقا گردید - چون بادشاه

جهان پناه مدت زیاده بجهت کوفت بیگم صاحب اصلاً توجه بسیر و شکار ننموده بلکه از قلعه بیرون تشریف نفرموده بودند دریندولا که از صحت ذات قدسي صفات آن ملکهٔ حمیده سمات خاطر اشرف رو به جمعیت آورد بیستم شوال همعنان دولت و اقبال متوجهٔ موضع باري گشته در عرض پنج روز بدآن صیدگاه رسیده در عرض سه روز پنجاه نیله گاؤ و آهوی فراوان شکار نموده بصوب مستقر الخلافت مراجعت فرمودند - و دوازدهم شهر ذي‌قعده رای سنگه پسر راو امر سنگه از وطن آمده شرف ملازمت والا اندوخت - چون در درگاه سبحاني پسر بجرم پدر مواخذ نیست بنابر آن بمقتضای مرحمت نامتناهي که چون مراحم آلهي سمت عموم دارد تقصیرات پدرش را بنظر مکرمت اثر در نیاورده اورا بمنصب یک هزاري هفت صد سوار سرافراز فرمودند - چهاردهم برنگ خورشید خاوري دولتخانهٔ زین زرّین را شرفخانهٔ جلوس نموده فضای بوستان سرای بادشاهزاده بلند اقبال را از حضور اقدس رشک پیشگاه فلک چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس ساختند - و در وجه رونمائي شاهزاده سپهر شکوه تسبیح مروارید ثمین با پنج قطعه لعل گران ارز مرحمت فرمودند - و از جمله نثار و پا انداز بادشاهزادهٔ بلند اقبال متاع یک لک روپیه قبول فرمودند - و آن عالي مقدار بفرمان خدیو کامران باسلام خان خلعت با چار قب و بصدر الصدور سید جلال و جعفر خان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجي و بچهل نفر دیگر از اعیان دولت خلعت داده ما بقي را بعنایت ارگجه و پان خورسند فرمودند - بیست و دوم شهر مذکور علي مردان خان امیر الامرا بحکم ارفع و اعلی از کابل آمده ملازمت نمود و نوزده نفر از خویشان و همراهیان تردي علي قطغا را که بقید اسیري در آمده بودند بنظر اقدس در آورد - بسید خانجهان حواله شدند که در گوالیار نگاهدارد *

گرامي جشن وزن شمسي

روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذي قعده سنه هزار و پنجاه و چهار هجري مطابق چهارم بهمن ماه آلهي انجمن جشن شروع سال پنجاه و چهارم از عمر ابد قرین آرایش یافته هنگامهٔ سور و سرور جهان و جهانیان مجدد رونق پذیرفت - و آئین داد و دهش و ضوابط بخشش و بخشایش زیب تازه یافته مطلبی نماند که بحصول نه پیوست - چون بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب متکفّل سرانجام مواد این جشن سعادت آئین شده بودند بمقام سرانجام مصالح و لوازم آن در آمده در کمال دلپسندي و نظر فریبي با نهایت تکلف و تصنع صورت اتمام دادند - و جواهر و مرصع آلات به قیمت یک لک روپیه از نظر انور گذرانیده بصد کس از نوئینان نامدار خلعت مرحمت فرمودند - سعد الله خان باضافهٔ پانصد ذات بمنصب سه هزاري شش صد سوار و زبردست خان بمنصب دو هزاري هزار سوار و بهرام خان نبیرهٔ خان اعظم کوکلتاش بمنصب هزاري نهصد سوار و خلیل بیگ تهانه دار ضحاک و بامیان بمنصب هزاري هشت صد سوار و شافي ولد سیف خان بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند - و سید احمد سعید مفتيِ لشکر ظفر اثر را رخصت طواف حرمین شریفین داده بانعام چهار هزار روپیه کامیاب گردانیدند - از جمله پنج لک روپیه که بادشاه فلک دستگاه برای صحت بیگم صاحب نذر نموده بودند پنجاه هزار روپیه را متاع برای شریف مکّه و همین قدر برای نیازمندان آن مکان و پنجاه هزار روپیه دیگر بمعزویان سکنه مدینهٔ معظمه با قندیلی مرصع که بفرمودهٔ ملکهٔ دوران بعد از حصول تندرستيِ ایشان تیار شده بود بامید آنکه در پیش روضهٔ منوّرهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم افروخته آید مصحوب سید مشار الیه بدآنصوب صواب انتما فرستادند *

نهضت موکب همایون بصوب دار السلطنت لاهور و از آنجا بجانب کشمیر

روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذي‌قعده سال هژدهم جلوس مبارک موافق سال هزار و پنجاه و چهار هجري در ساعت سعادت طراز متوجه دار السلطنت لاهور گشته در مقام نور باري نزول اجلال ارزاني فرمودند و باقي خان را که از غلامان معتمد است بخدمت حراست قلعهٔ دار الخلافه مباهي و مفتخر گردانیدند - روز دیگر بدوستان سرای و از آنجا بفتح پور تشریف برده از یک مقام روپباس را از ورود اشرف سعادت آمود نمودند - سید خانجهان را حکم فرمودند که تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان که انتظام صوبهٔ اکبر آباد بدو تفویض یافته بود بحراست آن پردازد و بعد از آن روانهٔ درگاه آسمان جاه گردد - و رای کاسیداس را بخدمت دیواني و آگاه خان را بخدمت فوجداريِ آنجا و رشید خان را بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز نموده رخصت دکن فرمودند - چون قرار یافته بود که بعد از حصول صحت بیگم صاحب بزیارت مرقد مطهر قدوهٔ الواصلین حضرت خواجه معین الدین رسیده عنان یکران عزیمت بصوب ممالک پنجاب معطوف سازند ازین جهت که بنابر حرکات متواتر جراحات ملتئم شده مجدد رو به جوشش آورده بود بادشاه حقایق آگاه بملاحظهٔ آنکه مبادا از شدت حرارت هوا جراحات بیشتر بجوشش در آمده باز موجب عود عارضهٔ ناملایم سابق شود رفتن اجمیر بر وقت دیگر موقوف داشته از روپباس براه راست متوجه شدند - و بعد از وصول متهرا قطع مراحل و طي منازل بآسایش و آرامش بکشتي مقرر شد چنانچه تا سهارنپور بهمین دستور طي مراحل قرار یافت - درین اثناء محمد علي فوجدار سرکار حصار هامون نام

فقیری بی سر و پا که بنان شب محتاج بود بنظر اشرف گذرانید که این شخص در ادویه خصوصاً مرهمهای ملتئمه جراحات مهارت کلي دارد از آنجا که طالعش در کار سازي موافقت نمود مرهمش بمجرد بستن سودمند آمد - چنانکه در عرض سه روز تمامي جراحات رو به بهي آورد و بعد از هشت روز از استعمال مراهم در نواح دهلي مجدد صحت کامل و شفای عاجل از جوشش جراحات وغیره نصیب ملکهٔ زمان و صاحبهٔ دوران گشته باعث عشرت و جمعیت خاطر اشرف شد - و آن گدای بینوا را که درماندهٔ قوت روز بود بزر وزن نموده هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و موضعی بطریق التمغا و مرصع آلات بجهت تحلیهٔ سر و گردن و دست مرحمت نموده از آز و تمنا در باقي عمر مستغني ساختند - اگرچه جرّاحان مشهور از مسلمین و هنود و فرنگي که خود را هریکی استاد بالغ فطرت مي دانستند در شناخت گونا گون مرهم و دوا حتی المقدور تقصیر ننمودند امّا چون قوت طالع عارف و هامون بدرجهٔ کمال بود داروی هیچ کدام اثری بجا نیاورد چنانچه مرهم این دو نفر سودمند و مفید آمده قرعهٔ دولت و اقبال جاوید بر نام ایشان انداخت *

Red fort Delhi

بیست و سوم خاقان کشورستان در نزدیکيِ قلعهٔ شاهجهان آباد که درینولا بنا یافته بود نزول اجلال ارزاني داشته بتماشای عمارات آن تشریف بردند و پنجهزار روپیه به عمله و فعلهٔ آن انعام فرموده طرحهای غریب بوضع و هندسهٔ بدیع که بخاطر بدایع آفرین رسیده بود و در طرح مهندسان تصرفات شایان بجا نموده بمکرمت خان تلقین فرمودند - بیست و پنجم اردوی گیهان پوی را مصحوب اسلام خان براه راست روانه ساختند و با چند از مخصوصان رکاب سعادت اعتصام بصوب شکارگاه پالم نهضت فرمودند - بیست و نهم ازین منزل گوهر اکلیل دولت و بختیاري

بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادري و دو اسپ با ساز و زین طلائي میناکار و فیل با ماده فیل با یراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن سرافراز مکارم دولت و اقبال را بانعام دو فیل مفتخر و مختص ساخته بتفویض مملکت گجرات رخصت فرمودند - و از جمله پیشکش امیر الامرا علي مردان خان متاع یک لک روپیه بدرجهٔ قبول رسید - مومی الیه را بعطای خلعت خاصه با نادري و شمشیر مرصع و دو اسپ با ساز طلا برنواخته رخصت کابل نمودند - و عبد الرحمن ولد رکن الدین روهیله را از تعیناتیان دکن بمنصب یک هزار و پانصدي یک هزار و پانصد سوار سربلند ساختند - و در عرض چهار روز در این مقام پنجاه و دو نیله گاو و سه قلاده شیر و فروان آهو به تفنگ خاص بان شکار نموده از راه راست باردوی گیهان پوی ملحق گشتند - حسین بیگ خویش امیر الامرا بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای مرصّع و اضافهٔ منصب و جانباز خان از انتقال جان سپار خان برادرزادهٔ نقیب خان که دریفولا در گذشته بود بفوجداري مندسور و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافتند - هژدهم دولتخانهٔ سهرند از میامن نزول اقدس علو مکان و سمو مکانت سپهر یافت - چون بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب دوم بار غسل صحت نموده بودند سه روز مقام فرموده هزار مهر و پنجهزار روپیه به محتاجان این مکان مرحمت فرمودند *

جشن نوروز جهان افروز

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و پنج هجري والي ولایت عالم علوي یعني نیّر اعظم و نور بخش عیون اعیان عالم پرتو التفات کلي بر ساحت احوال سایر جزئیات گیتي گسترده روی

زمین را به بساط انبساط پیراست - خدایگان بحر و بر انجمن جشن نوروزي را که از نوادر کاني و بحري از در و گوهر و سیم و زر زینت گرفته بود بنور حضور فروغ دیگر بخشیده از جلوس مبارک سریر گوهر نگار را با سریر فیروزه گون سپهر هم پایه ساختند - درین روز فرخنده پیشکش صفدر خان که از قندهار آمده بسبب شدت بیماري سعادت ملازمت لازم البرکت نتوانست یافت اقمشهٔ ایران و سي و چهار اسپ عراقي بنظر انور در آمد - بیست و دوم از شهر مذکور کوچ کرده غرّهٔ صفر در سرای امانت خان قلیج خان صوبه دار لاهور شرف اندوز ملازمت اشرف گشت - چون خاطر قدسي مآثر بتماشای گلهای پغوج و ریاحین و سبزه زار کشمیر بغایت راغب و متوجه بود مقرر شد که بدولتخانهٔ دار السلطنت نزول نه فرمایند - دوم ماه مذکور باغ فیض بخش و فرح بخش از پرتو نزول اشرف و برکت قدم مبارک داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت - روز دیگر بسیر منازل دولتخانهٔ والا و تماشای عماراتی که سراسر از سنگ مرمر مشرف بر دریای لاهور درینولا اساس یافته بود تشریف فرموده بعضی تصرفات که بخاطر دقیقه رس پرتو انداخته بود خاطر نشان متصدیان آنجا نموده معاودت بباغ فرمودند - چون صوبه داري پنجاب بقلیج خان متعلق بود فوجداري دامن کوه کانگره به خنجر خان خواهرزادهٔ خان مذکور و قلعداري دار السلطنت به مهیش داس راتهور مرحمت فرمودند - محمد قاسم نبیرهٔ قاسم خان میر بحر از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خدمت داروغگي توپخانه و کوتوالي لشکر ظفر اثر که به میر آتش تعلق دارد مفتخر و مباهي گشت - ششم صفر همعنان دولت و اقبال از باغ متوجه کشمیر شده دهم که روز شرف موافق نوزدهم فروردي ماه بود نزدیک امن آباد خان دوران بهادر از دکن آمده پذیرای سعادت زمین بوس درگاه عالم پناه

Kangra fort

گردید - از پیشگاه فضل و احسان پیشکش روز جمعه تا یک سال بحکیم داؤد مرحمت فرمودند - چون وقت رخصت امیر الامرا از اکبر آباد ارشاد فرموده بودند که بمجرد رسیدن کابل گام همت فرا پیش نهاده مطابق قابوی وقت هر قدر از مملکت بدخشانات تواند بتصرف در آورد و اگر نتواند از عهدهٔ این خدمت برآید پس تهیهٔ اسباب مهم مذکور و سرانجام مواد عزیمت آنصوب مهیا داشته باشد که بمجرد ورود موکب اقبال بکابل یکی از بادشاهزادهای والا گهر را با جمعیت نمایان که شایان این کار باشد به تسخیر بلخ و بدخشان رخصت نموده میشود - بنابر آن درین تاریخ سلالهٔ دودمان صفوت اصالت خان میر بخشي را بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائي میناکار و اسپ با ساز مطلا معزز ساخته با گروهی از منصبدار و احدي و برقنداز رخصت کابل نموده حکم فرمودند که از چغتا و دیگر الوس حوالي کابل و ثغور بدخشان جوانان کار طلب را فراهم آورده هرکرا سزاوار منصب داند باتفاق امیر الامرا تجویز منصب نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و بصلاح و صوابدید امیر الامرا راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده جمعی سنگتراشان و نقّاران وغیره عمله و فعله این کار را بجهت توسیع مضایق و تصفیهٔ مزالق و بستن پلها تعین نماید که حتی المقدور سعي موفور بتقدیم رسانند - و فرمان قضا جریان بامیر الامرا صادر شد که اگر امسال وقت یافته لشکر به بدخشان بکشد این معني معروض دارد تا جمعی دیگر از تعیناتیان صوبهٔ پنجاب و بهادر خان از جاگیر بکومک او معین گردد *

یازدهم حسین بیگ بجهت ساختن راه پنوج و رفع برف کتل حیدر آباد رخصت شد - صف شکن خان بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و فراشخان بمنصب هزاري دویست سوار و قزلباش خان قلعدار احمد نگر

بمنصب هزاري هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و مغل خان بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و اوزبک خان بمنصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و غیرت خان قلعدار فتح آباد عرف دهارور بمنصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و پرتهي راج راتهور حارس قلعهٔ دولت آباد بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و دیانت خان دیوان دکن بمنصب دو هزاري هفت صد سوار و امان بیگ حارس قلعدار قندهار دکن بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و حسام الدین بخشي دکن بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار و خطاب خاني از اصل و اضافه سرمایهٔ آبرو و عزت و افتخار اندوختند - چون خان دوران بهادر کشمیر را ندیده بود، بالتماس او حکم شد که بعد از تماشای سبزه و ریاحین و شگوفه و چشمه سار سلسبیل آثار این سرزمین ارم قرین و انتفاع از فواکه و اثمار رخصت دکن شود *

از واقعهٔ لاهور بمسامع حقایق مجامع رسید که صفدر خان بمرضی که در قندهار برو طاري گشته بود برحمت حق پیوست - بیست و یکم از تهنه بسهرنکوت تشریف فرمودند - گل سرخی که مخصوص عقبهٔ پنوج است در اثنای راه در کمال خوبي و پاکیزگي بنظر انور در آمده طبیعت مبارک را شگفته ساخت - روز دیگر قصبهٔ پنوج مضرب خیام گردون احتشام گردید - بیست و پنجم از کتل حیدر آباد که جانب انحطاط آن نیم کروه راه برف آموده بود عبور فرمودند - اگرچه تا نیم کروه کوچه در برف بریده راهی بجهت عبور ساخته بودند اما بسبب کثرت گل ولا حضرت خلافت منزلت تخت روان سوار از روی برف گذار راه که آنرا کوفته و زینه بریده بودند گذاره شدند - اکثر ملتزمان رکاب سعادت پیاده این راه را طی کردند - بیست و هشتم در بارهٔ موله نزول اجلال واقع شد - درین تاریخ ظفر خان

ناظم کشمیر با نوارهٔ بادشاهي و سایر تعیناتیان آنجا آمده ملازمت نمود - روز دیگر شهنشاه فلک جاه با پرد گیان مشکوی دولت کشتي نشین شده قریب بشام نزدیک بخانهٔ قاضي محمد قاسم بخشي کشمیر رسیده شب در سفاین گذرانیدند - بامداد غرّهٔ ربیع الاول موافق نهم اردي بهشت ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانه از پرتو ورود مسعود بادشاه فرخنده مقدم مسیحا دم حسرت افزاي بهشت برین گشت - موسم شگوفه و گل گذشته لاله و نافرمان و سوسن بآخر رسیده بود - چهارم ماه بتماشای ارغوان باغچهٔ منزل آصف صفات مرحوم که بجهت بودنِ خان دوران مقرر شده بود تشریف برده از تفرّج آن محظوظ و مسرور گشتند - خان مذکور یک قطعه لعل گرانبها با دو مروارید که قیمت همگي لک روپیه باشد بعنوان پیشکش گذرانید - و طالب کلیم که در کشمیر بنظم مآثر دولت ابد طراز مي پردازد قصیده در تهنیت مقدم مبارک بسمع اشرف رسانیده بانعام خلعت و دویست اشرفي مباهي گردید - چون رعایا و تمام مردم کشمیر از حسن سلوک ظفر خان راضي و شاکر بودند بادشاه حق پسند یک لک روپیه بمطالبه که بر ذمهٔ او بود بخشیدند - دوازدهم ربیع الاول که روز ولادت سر تا سر سعادت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و اصحابه بود شب آن روز برکت افروز محفل میلاد بزیب و زینت تمام آذین پذیرفته برسم معهود هر ساله از روی تعظیم و احترام گروهی از صلحا و فضلا و حفاظ و خداوندان استحقاق بار عام یافته بانعام مبلغ دوازده هزار روپیه کامیاب گردیدند - بیست و دوم صفا پور بسواريِ کشتي از برکت قدوم و یمن مقدم مبارک مهبط صفا و نور ابدي گشت - هنگام شب سر تا سر خیابان و ساحل تالاب صفا پور بافروزش چراغان چون بحر اخضر فلک بنور انجم چهره برافروخته مسرت افروز خاطر اشرف گردید - روز دیگر براه خشکي معاودت بدولت خانهٔ کشمیر نمودند *

جشن وزن قمري

نهم ربيع الثاني سال هزار و پنجاه و پنج جشن وزن قمري خاتمهٔ سال پنجاه و پنجم و فاتحهٔ سال پنجاه و ششم از سنين عمر ابد قرين خاقان داد گستر بدستور هرسال تزئين پذيرفته روى زمين دولتخانهٔ والا از فرش زر كار زيور پوش گشته سقف و ديوارهايش به پيرايهٔ زربفت و مخمل خطائي و چيني تزئين فردوس برين پذيرفت - و سال پنجاه و ششم بفرخيت و بهروزي شروع شده ساير مراسم و لوازم اين روز از وظايف مقررة و اضافهٔ مراتب و مناصب و آئين عيش و عشرت و داد و دهش به بهترين وجهى صورت بست - سالك مسالك توفيق ملا شاه بدخشي از مريدين غوّاص لجّه حقيقت و نهنگ درياى طريقت ميان ميربدين رباعي ملهم گشته مورد تحسين و آفرين گشت * * رباعي *

اى افضـــل بنده فضل فضـل تو بود
فضلــت خوش باد فضل فضل تو بود
چيــزى كه برابري توانـــد كردن
در پلهٔ ميــزان تو عـدل تو بود

درين روز خجسته از سواران منصب بادشاهزاده مراد بخش دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانيده آن والا گهر را بمنصب دوازده هزاري نه هزار سوار پنجهزار دو اسپه سه اسپه معزز ساختند - صدر الصدور سيد جلال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري هزار سوار و سعد الله خان باضافهٔ پانصدي دويست سوار بمنصب سه هزار و پانصدي هشت صد سوار و خليل الله خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و جلال كاكر بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و كاكر خان بمنصب دو هزاري هزار

سوار و عاقل خان بمنصب دو هزاري هفت صد سوار و مبارک رو بمنصب هزاری دو صد سوار و عبد الکافي نیز بهمین منصب و جامع کمالات صوري و معنوي ملا علاء الملک بمنصب هزاري صد سوار از اصل و اضافه و حکیم فتح الله که پنجاه روپیه یومیه داشت بمنصب نه صدي پنجاه سوار مفتخر و مباهي گشتند *

ابو الحسن سفیر عادل خان بدرگاه عالم پناه رسیده عرضداشت خان مذکور و پیشکش او از قسم مرصّع آلات و نه اسپ عربي یکی با زین مرصّع و فیل با ساز طلا و ماده فیل و طرّهٔ مرصّع با دو اسپ و یک فیل از جانب خود بنظر انور در آورده بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه نقد سرافراز گشت - سید حسن حاجب قطب الملک نیز در همین تاریخ سعادت ملازمت دریافته عرضداشت و پیشکش از جواهر و مرصع آلات از نظر کیمیا اثر گذرانیده بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نوازش پذیرفت - خان دوران بهادر دو فیل با ساز نقره و یک ماده فیل که قطب الملک مصحوب ایلچيِ مذکور برای او فرستاده بود با چار هزار پارچه از نفایس دکن و مالوه بعنوان پیشکش گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر خاصه با پهولکتاره و دو اسپ با ساز و زین طلا و مغلخان ولد زین خان کوکه بعطای خلعت و نقاره بلند آوازه گشته همراه خان مذکور رخصت دکن گردید و زاهد خان بمرحمت خلعت و خدمت قوش بیگي عزّ افتخار اندوخت *

چون عرضداشت امیر الامرا علي مردان خان مشتملبر التماس کومک برای تسخیر بدخشان از کابل بدرگاه عالم پناه رسید بیست و نهم راجه جگت سنگه را بعنایت خلعت و شمشیر یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره سربلند گردانیده رخصت کابل نمودند - و فرمان شد که بهادر خان از جاگیر و قلیج خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار

سنگه و مادهو سنگه و میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبد الرحیم و نظر بهادر خویشگي با پسران و سرانداز خان و شمس الدین ولد مختار خان و جمعی دیگر از منصبداران و هزار سوار برق انداز و دو هزار پیاده تفنگچي از دار السلطنت لاهور به کابل رفته بصلاح دید امیر الامرا کار سر کرده از اندیشه و صوابدید او در نگذرند و راجه رای سنگه مبلغ بیست لک روپیه برای تنخواه بندها که نقد مي یافتند بکابل رساند - غرّهٔ جمادي الاولی صوبهٔ اله آباد و قلعهٔ رهتاس و حصار چناد بگرامي اختر سمای دولت و بهروزي محمد دارا شکوه مرحمت نموده منصب آن بلند اقبال را از اصل و اضافه بیست هزاري ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و باقي بیگ ملازم آن والا گهر بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافته بنظم صوبهٔ اله آباد وغیره تعین شد - شایسته خان صوبه دار اله آباد از تغیر سردار خان بضبط مالوه دستوري یافت و سردار خان به تیولداري دهاموني و چورا گده نوازش یافت *

چون اعظم خان بسبب کبرسن از عهد ضبط و ربط متهرا و مهابن و نواحيِ آن که در جاگیرش تنخواه بود بواقعي نتوانست بر آمد فوجداريِ متهرا نیز بعهدهٔ مکرمت خان قرار یافته منصبش از اصل و اضافه چهار هزاري ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت و باعظم خان حکم شد که با پسران بحضور اشرف بیاید - میرزا نوذر صفوي نبیرهٔ میرزا مظفر باضافهٔ شش صد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سربلندي یافت - درین روز از واقعهٔ دار السلطنت لاهور بعرض مقدس رسید که چون سردار ارادت کیش حقیقت شعار بی ریو و رنگ خاندوران بهادر نصرت جنگ از لاهور کوچ نموده دو کروهي شهر منزل گزید برهمن پسری کشمیري که خان معز الیه او را بشرف اسلام مشرف ساخته داخل خدمتگاران خود

نموده بود آخرهای شب که خان مذکور تن باستراحت داده بود یکایک زخم کاری جمدهر بر شکم آن والا شان رسانیده خود نیز بقتل رسید - آن سردار کارگزار تمام روز بآگهی گذرانیده از نقد و جنس هرچه در لاهور و اکبر آباد و مالوه داشت بهریک از فرزندان و زنان حصه معین ساخته وصیت نامه تمام بخط خود بقلم آورد - و درآن درج ساخت که از جمله نقد و جنس این فدوی دیرین که به یمن بندگی درگاه فراهم آورده بود مطابق وصیت به فرزندان معاف داشته تتمه در سرکار خاصه بگیرند - و چون وقت رحلت ازین جهان زود گزران دررسیده بود بعد از انقضای یک و نیم پهر از شب ششم جمادی الاولی برحمت حق پیوست - ازین رو که آن لایق العنایت مستحق الاحسان عقیدت کیش در هرباب از جمله بندگان درگاه درپیش بود و سزاوار و شایان گونا گون عواطف نمایان گشته بضرب شمشیر و سعی تدبیر و زور بازو این مایه دولت بدست آورده بمحض استحقاق و شایستگی بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ازآنجمله پنج هزار دو اسپه سه اسپه که مجموع طلبش دوازده کرور دام از قرار دوازده ماهه سی لک روپیه می شود رسیده چنانچه باید و شاید در جمیع امور استعداد حق گذاری اندوخته بود بهمه جهت مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق و مظهر انواع دولت خواهی در دفع اهل نفاق شده متصدی خدمات عمده و ترددات نمایان آمده لاجرم تاسف بسیار خوردند و مکرر برزبان فیض ترجمان آوردند که کاشکی این چنین سردار کار گذار و بندهٔ عمده ارادت کیش حقیقت شعار در ترددات عمده و معرکهٔ بزرگ مثل رزم ایران و جنگ توران مصدر کار سترگ کلان گشته بپایهٔ شهادت می رسید تا سالهای دراز نام و نشانش برصفحهٔ روزگار باقی بوده این همه حسرت و تاسف بخاطر قدسی مآثر راه نمی یافت - بهر تقدیر بادشاه حق گذار فرزندان اورا مشمول نوازش

sultan

گردانیده بهر کدام زیاده از وصیت او مرحمت نموده همگي شصت لک روپیه در سرکار خاصه گرفتند - و سید محمد و سید محمود هر کدام از دو پسر کلان را بمنصب هزاري هزار سوار و عبد النبي پسر خورد دوازده ساله را بمنصب پانصدي دو صد سوار سرافراز ساخته لوازم شفقت و دلجوئي زیاده از حد بجا آوردند - و براجه جي سنگه که هنگام طلب خان نصرت جنگ بحفظ و حراست دکن مامور گشته بود خلعت خاصه و فرمان والا فرستادند - بیستم بسیر شاه آباد عرف ویرناک متوجه شده بعد از تماشای چشمه سار سلسبیل آثار که تعریف هیچ یک بتوصیف راست نمي آید بیست و نهم معاودت بکشمیر فرمودند *

آغاز سال نوزدهم جلوس مبارک

منّت و سپاس خدایرا که سال هژدهم جلوس میمنت مانوس بفرخي و فیروزي بانجام رسید و روز سه شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سنه هزار و پنجاه و پنج هجري موافق سوم امرداد سال نوزدهم شروع شد - نیّر اعظم روی زمین ثانيِ صاحب قران بدولتخانهٔ والای کشمیر نزول اجلال ارزاني فرمودند و سوم جمادي الثاني اسلام خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و صاحب صوبگيِ هر چهار صوبهٔ دکن و اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار ازآنجمله پنجهزار دو اسپه سه اسپه و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل سرافرازي و سربلندي بخشیده رخصت آنصوب دادند - سیادت خان برادرش را بمنصب دو هزاري پانصد سوار و میرزا سلطان نبیرهٔ میرزا مظفر صفوي داماد خان مذکور را بمنصب هزاري چهار صد سوار و محمد اشرف پسر کلان را بمنصب هزاري دویست

سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهي نموده تعینات آنصوبه کردند - و میر شریف و میر صفي و دیگر پسرانش را باضافه بر نواختند - و سعد الله خان که در فنون علوم رسمي از سایر مردم دربار امتیاز تمام دارد بعنایت خلعت خاصه و دیوانيِ خالصه شریفه و تسوید مسودات فرامین و ترقیم معرفت خویش در تحت رسالهٔ بادشاهزاده بلند اقبال که در ظهر فرامین بخط خود مي نگارند و اضافهٔ پانصدي دو صد سوار از تغیر اسلام خان بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطاي قلمدان مرصّع چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و عاقل خان بتفویض خدمت خانساماني از تغیر خان مذکور و ملا علاء الملک بعرض وقایع صوبجات از تغیر عاقل خان شوقي تخلص سرافرازي پذیرفت - حسین بیگ خویش امیر الامرا بمنصب هزاري پانصد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان بمنصب هزاري پانصد سوار و میرزا حسین صفوي ولد میرزا رستم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه و جاگیرداريِ فتحپور بیانه و بهمن یار ولد آصف صفات بمنصب دو هزاري دویست سوار بر کام خاطر فیروز شدند *

نهم بسیر ییلاق کودي مرگ متوجه شده یازدهم بدآن مکان نزهت فشان رسیده بنظّارهٔ سایر جزئیات آن پرداختند - با آنکه ریاحین آن سرزمین خاطر خواه نشگفته بود چهل قسم گل بشمار در آمده بزبان حقیقت بیان گذشت که در ایام بادشاهزادگي بمراتب به ازین بنظر اشرف در آمده بود - و دوازدهم مراجعت بکشمیر فرموده شب بیستم از تماشای چراغانی که در بساتین دور دل و عمارت میان آن دوم بار بر روی کار آمده بود قرین مسرت گردیدند - شانزدهم دیگر بار بسیر و تماشای ینابیع کوثر آثار نهضت نموده بیستم صاحب آباد را بنزول اشرف رشک ارم گردانیدند و از تماشای عمارت دل کشایش که چون قصور فردوس برین از قصور معرّاست و شاه

نهرش که از مبداء باغ تا انتها بامتداد عمر دراز کشیده و همه جا آبشارهای دلآویز که بچادر اشتهار دارد سرشار عرض نهر گشته و اطراف و میان آن نوارهای دلآویز مانند دعا از سینهٔ پاک بسوی آسمان روانست مسرت اندوز گشته از تفرّج شب چراغانی که برابر فتیلهٔ آن شمع خاور چون چراغ روز بی نور مینمود بغایت فرحناک گردیدند - ازآنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت جهانبانی مقتضی نواختن بر افراختنهای سوابق عنایات بی نهایات است پیوسته همت والا نهمت مصروف بر افراختن دستگرفتنهای عواطف بیکرانست روز دیگر سعد الله خان بخدمت وزارت کل ممالک محروسه و عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات هزار و پانصد سوار سرافرازی جاوید پذیرفت - یادگار بیگ ولد زبردست خان بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه و داروغگی گرز داران منصبدار و احدی مفاخرت اندوخت *

بندگان اعلی حضرت از همین منزل معاودت به کشمیر نموده بیست و سوم دولتخانه را از فروغ مقدم اشرف نورانی گردانیدند - بیست و چهارم زاهد خان که بیماری صعب داشت و هرچند حکیم داؤد بقصد مبالغه نمود او راضی نشد آنجهانی گشت - بادشاه بنده نواز بنابر رعایت خاطر بیگم صاحب بمنزل او تشریف برده حوری خانم انگه بیگم صاحب والدهٔ او و پس ماندهای او را از ماتم بر آوردند و فیض الله پسر ده سالهٔ او را بمنصب هزاری چار صد سوار بر نواختند - و سه پسر خورد او را بمناصب در خور نوازش فرمودند - سوم شعبان عرضداشت بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر مشتمل بر خبر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیهٔ اوگرسین راجهٔ کشتوار بدرگاه رسیده بهجت افزای خاطر فیض مآثر

گردید - خدیو جهان آن نوباوهٔ بوستان دولت و اقبال را بسلطان بلند اختر نامور ساخته در باب مبارکباد دو کلمه بخط خاص بقلم در آوردند *

بیان مجملی از احوال نذر محمد خان و سوانح آنجا

چون نذر محمد خان برادر امام قلي خان بر مجموع اموال و اسباب او متصرّف شده بایالت توران پرداخت و بکمال استقلال با عبد العزیز خان در بخارا بوده در آغاز بهار سنه هزار و پنجاه و دو هجري پدر و پسر با سرداران لشکر ازآنجا بقرشي رفته تا اواخر بهار در آنجا بشکار مشغول بودند و اسفندیار خان حاکم خوارزم که با نذر محمد خان کمال دوستي داشت و با ابو الغازي برادر خود عداوت داشت از جهان عزم سفر آخرت کرد و پسران او بموجب وصیّت پدر خطبه بنام نذر محمد خان خوانده بعد از شش ماه آمده او را دیدند و حاکم طلبیدند خان مذکور طاهر بکاول را با جمعی بصوب اورکنج تعین نمود و آن مملکت را بتصرف خود آورده ابو الغازي را درآن دخل نداد - ازین جهت که امام قلي خان در ایام فرمانروائي خود با اوزبکیه نهایت سلوک خوش جایز داشته ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بر آن قوم وا گذاشته محض باسم خاني خورسند بود نذر محمد خان بعد از آنکه با کمال استقلال و نهایت استقرار بر اورنگ فرمانروائي آن دیار قرار یافت و مجاري کار وبار ملک و ملّت بر نهج استقامت جاري گردید از حساب هرکار شمار گرفته باز خواست عمل امام قلي خان درمیان آورد - همه رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بتصوّرات بی صورت برآن آمدند که نذر محمد خان را با عبد العزیز خان از میان بردارند - خان مذکور برین اراده مطلع گشته حسب الاقتضای روزگار بذابر دفع گزند

هریکی را بجائی تعین نمود - سمرقند را با توابع به عبد العزیز خان داد و بیگ اوغلی کنکس را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگي او ساخته تاشکند را با مضافات به بهرام پسر سوم داد و باقي یوز را اتالیق او نمود و نظر بی اتالیق امام قلي خان را که در اوزبکیه اعتبار تمام داشت و او را سرخیل فتنه انگیزان میدانست بحکومت بلخ نامزد گردانید - درین هنگام بعضی از اهالي اندجان از تطاول لشکر قرغر به تظلم آمدند و حاکم طلب نمودند - چون از ملک اندجان منفعتی نبود مقرر ساخت که هر کرا خواهند بحکومت بر گزینند و عبد الرحمن دیوان بیگي را با لشکری بدفع سپاه قرغر فرستاد - و قرار داد که بتاشکند که سرحد ترکستانست شتافته جهانگیر قزاق را ببیند و دختر او را برای عبد العزیز خان خطبه نماید و ازو کمک گرفته بمالش گروه قرغر بشتابد - عبد الرحمن بعد از دیدن جهانگیر و خواستگاريِ دختر او بمدافعهٔ قرغر پرداخته قتلق محمد سر گروه قرغر را بفریب و حیله بدست آورده کشت - و نذر محمد در آغاز فصل میوه به بلخ شتافته تابستان و برخی از موسم خزان در آنجا بسر برد - و در اثنای بر آمدن از بلخ قندز را که حاکم نشین بدخشان است بخسرو پسر دوم داد - و کهمرد را با توابع و لواحق و هزار جات که از دیر باز با یلنگتوش تعلق داشت بی سابقه تقصیر تغییر نموده به سبحان قلي پسر چهارم داد و تردي علي قطغان را اتالیق او نموده خود به بخارا شتافته زمستان در آنجا بسر برد و در رمضان عبد العزیز خان را از سمرقند نزد خود طلبیده بعد از عید دستوري معاودت داد - قتلق محمد پسر پنجم را به بخارا گذاشته در ابتدای سال هزار و پنجاه و سوم باز بقصد شکار رو بقرشي نهاد و سه ماه در آن سرزمین به نخچیر پرداخت - درین اثناء جهانگیر قزاق نوشت که لشکر قلماق بر می تاخت آورده دست به نهب ترکستان دراز کرده است

و جماعتی ازآن طایفه به تاشکند نیز رفته اند - نذر محمد خان بعد از آگهي یلنگتوش را از بخارا طلب نموده با فوجی بمحاربهٔ قلماق فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن یلنگتوش عبد العزیز خان بقصد نبرد قلماق از سمرقند بدانجا رفته بود - اعیان قلماق بر قلّت همراهان عبد العزیز خان واقف گشته خواستند که هرگاه بتاشکند در آید دستگیر کنند - از آنجا که تدبیر موافق تقدیر نبود آرزوی ایشان برفراز روائي نیامد و یلنگتوش لختی از قلماق را که در آمدن سبقت نموده بودند از هم گذرانید - در خلال این حال عبد الرحمن که از مهم قرغز وا پرداخته بود به یلنگتوش پیوست - لشکر قلماق بعد از اطّلاع اجتماع نیروی محاربه در خود نیافته رهگرای وادیِ فرار گردید - پس از آنکه لشکر از تاشکند برگشت نذر محمد خان از قرشي به بلخ رسیده گرما در بلخ گذرانیده اواسط خزان باز به بخارا رفت - چون پیش از رفتن بلخ شنفته بود که میان بهرام و باقي یوز اتالیق سازگاري نیست بهرام را نزد خود طلبیده خواست که دختر امام قلي خان را که درعهد خان مذکور باو نامزد شده بود بقید نکاح او در آورد - از آنجا که نذر محمد خان برهیچ یکی از اوزبکان مثل عبد الرحمن دیوان بیگي که باستقلال تمام باین خدمت مي پرداخت اعتماد نداشت اوزبکیه از تنگ چشمي و ناتوان بینيِ زبان پیغاره بر نذر محمد خان دراز کردند که نفع دولت او بر عبد الرحمن مقصور است و دیگرانرا ازآن بهره نیست - و نذر محمد خان تیول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت و اکثر مدد معاش و سیورغالات قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد - چون ایام دولتش بسر آمده و اقبالش رو بادبار داشت و خواست جذاب آلهي برین تعلق پذیرشده بود که نوبت کار فرمائي بدیگری رسد لاجرم همگي خواجگان توران که خورد و بزرگ آنجا حلقهٔ اعتقاد شان در گوش دارند

بسبب وقوع بعضی امور رنجیدند و ازین رو که هر جا چراگاهی بود برای دواب خود قرق نموده دیگرانرا رخصت نمي داد تمام احشام رمیده خاطر گشتند - دیگر عبد العزیز خان هرچند بوسیلهٔ خواجگان معتبر و سرداران معمر التماس نمود که چنانچه امام قلي خان در بخارا سکونت اختیار نموده بلخ بشما وا گذاشته بود شما نیز بخارا را دار الخلافه ساخته بلخ بمن عطا کنید قبول نکرد چه نذر محمد خان چهل سال در بلخ گذرانیده اندوختهٔ عمرش در آنجا بود و آب و هوای آنجا با طبعش سازگار لهٰذا دل کندن ازآن مکان و نقل و تحویل نقد و جنس چندین ساله از بلخ به بخارا برو دشواري مي کرد - ازین ممر عبد العزیز خان را بعدم قبول التماس رنجانیده و رعایت سران و سرداران لشکر بلخ را که مدتهای مدید در تقدیم مراتب عبودیت سر موی فرو گذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند اصلاً و قطعاً ننموده و چشم از مروت و حق خدمت و حقیقت شناسي پوشیده و مراتب وفا و حق گذاري را پی سپر انداخته هر کدام که از روی خیرخواهي پنهاني از بداندیشان حرفی باو میگفت بافشای آن او را در مردم شرمسار و بی اعتبار میگردانید و نسبت بهرکه مظنّهٔ بد در خاطرش مي بود بی مراعات مراسم حزم و لوازم آگاهي که رکن اعظم بادشاهیست و بی ملاحظهٔ عواقب امور هرچند تقاضای وقت در اخفای آن باشد از تنگ ظرفي برروی کار مي آورد - تا آنکه همه تورانیان از وضع ناپسندیده و گفتار و کردار نکوهیدهٔ او بتنگ آمده قرار دادند که عبد العزیز خان را که از رهگذر ندادن بلخ ازو رنجیده بود ببادشاهي بر دارند و یکبارگي سایر مردم و امرا اقتدا بدو نموده از روی مبالغه و تاکید علامات مخالفت بخان ظاهر ساختند - و باقي یوز را که به تاشکند بود برآن آوردند که سر از اطاعت نذر محمد خان برتابد - خان برین معني آگهي یافته عبد الرحمٰن دیوان

بیگی را باستمالت او به تاشکند فرستاد - باقي یوز از شنیدن این خبر متوهم شده در قلعهٔ تاشکند متحصن شد و عبد الرحمن بنامه و پیغام او را مطمئن و ایمن ساخته بر آن آورد که با متعلقان و منتسبان نزد نذر محمد خان برود و خود در تاشکند باشد - چون باقي یوز از قلعه بر آمده روانه شد بهر قلعه که مي رسید حارسان اورا در آنجا راه نداده نوشتهٔ عبد الرحمن درین باب باو مینمودند - موصی الیه متوهم شده و گفتگوی او را حمل بر مکر و تزویر نموده بقلعهٔ خجند در آمد - و سنجر نام نبیرهٔ امام قلي خان را بخاني برداشته از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زد - و نذر محمد خان به عبد العزیز خان نوشت که باتفاق بیک اوغلي و تمام جمعیت خود از سمرقند بجهت استیصال باقي یوز روانه شده آنچه در تنبیه و تادیب او از دست بر آید دریغ ندارد - و عبد العزیز خان بیک اوغلي را پیشتر روانه ساخته از عقب خود بره نوردي در آمد - درین اثناء یلنگتوش و سیونچ بی با کنداوران بلخ و بخارا که به کومک او معین شده بودند بدو ملحق گشتند - عبد العزیز خان عبد الرحمن را به صوابدید یلنگتوش و جمعی دیگر که او را هوا خواه نذر محمد خان دانسته در انجام مطلب مخل مي دانستند از تاشکند طلب نموده در ظاهر برای آوردن خزانه بواسطهٔ خرچ خود و لشکریان نزد پدر به بخارا فرستاد - و در حقیقت مطمح نظرش دور ساختن او بود که شاید در رفتن بخارا و آوردن زر درنگی واقع شود - اتفاقاً او بسرعت هرچه تمام تر به بخارا رسید و شش لک خاني برای عبد العزیز خان و هفت لک بجهت لشکریان باستعجال تمام آورد - عبد العزیز خان یلنگتوش را پیشتر بخجند راهي ساخت که باندرز و موعظت باقي یوز را از نافرماني باز داشته ره سپر انقیاد گرداند - پس از آنکه یلنگتوش بنواحي خجند آمده بباقي یوز پیغامها فرستاد او بنابر مصانعتي که با

یلنگتوش داشت پاسخ داد که از مدت آرزو داشتم که همچو اتالیق مردی درمیان آمده در اصلاح حال جانبین کوشد اکنون که این خواهش سمت روائي یافته اگر تا دهنهٔ تنگيِ لب آب خجند برسند ازین جانب پذیره شده در مي یابم - یلنگتوش اگرچه برگزارد که من باوجود کبرسن هوگاه اینهمه راه نوردیده باشم او که حکم فرزند دارد بایستی این قدر راه پیش آمده مرا در مي یافت - آخر یلنگتوش با بیک اوغلي تا دهنهٔ تنگيِ لب آب مذکور که سرحد ولایت شاهرخیه است شتافته منتظر نشست - و کفش قلماق را که هوا خواه نذر محمد خان میدانست و در صدد دفع او بود به پیغام گزاري نزد باقي یوز فرستاد - باقي یوز او را بمجرد رسیدن دو زخم شمشیر زده از زین بزمین انداخت و با فوج خود برآمده بر یلنگتوش و بیک اوغلي تاخت - ایشان حال بدین منوال دیده خود را بمراکب رسانیدند و برو حمله آورده بستیز و آویز ساختگي از تنگي گذرانیدند - پس از شتافتن باقي یوز بقلعه کفش قلماق بدشواريِ تمام از دست او رهائي یافته خود را به یلنگتوش رسانید - عبد العزیز خان بعد از رسیدن این خبر بلشکر پیش پیوسته بمحاصرهٔ خجند پرداخت و از هر جانب ملچارها ترتیب داده خواست که این مهم را حسب المرام بانجام رساند - درینوقت سران لشکر ـه عبد العزیز خان گفتند که بنابر مصلحت وقت از پای حصار برخاسته بر کنار آب توقف باید کرد تا باقي یوز را بخدمت بیاریم - خان مذکور بنابر قرار داد آنها لاعلاج شده از آنجا برخاسته عقب آمد - درینوقت تمامي لشکر ماوراء النهر یکدل گشته از پیش باقي یوز و از عقب لشکرش او را بقید احاطه در آورده مومن بی و قزاق بی نام کسان را نزد عید العزیز خان فرستاده پیغام دادند که ما بندهٔ فرمانبردار نذر محمد خان و شما ایم لیکن تاب و طاقت تحکّم و تفوّق مردم

بلخ نداریم اگر سایر لشکر بلخ را با عبد الرحمن بی نزد نذر محمد خان روانه سازند و نذر محمد خان بدستور سابق در بلخ و ایشان مانند امام قلي خان در بخارا بوده بفرمانروائيء توران پردازند باقي یوز را بخدمت مي آریم بشرطی که از تقصیر او در گذرند و الّا کار به پیکار خواهد کشید - عبد العزیز خان ازین معني بر آشفته راضي بجدائيء جمعی که همه وقت با نذر محمد خان بوده دقایق جانفشاني و سربازي باقصی درجات امکان رسانیده بودند نشده جواب داد که اکنونکه فرمانروائيء ماوراء النهر بی مشارکت غیری بما باز گردیده باشد این مردم را از نتایج خدمت گذاري محروم داشتن از طریقهٔ انصاف و مروت دور است - درین اثناء بلخیان ازین ماجرا آگهي یافته معروضداشتند که چون ماوراء النهریان از تنگ چشمي و عناد میخواهند ما را از خدمت شما دور ساخته مهیّج غبار فتنه و فساد گردند و اگر شما راضي برین معني نشوید احتمال مضرت و بیم مقدمات دیگر هم هست درین صورت اگر ما را زود رخصت دهید بهتر خواهد بود - عبد العزیز خان بنابر مصلحت وقت قبول این معني نموده بانها گفته فرستاد - اوزبکان همه معروضداشتند که ما همه از مخالفت بموافقت گرائیده ایم و باقي یوز را درین دو سه روز بملازمت مي آریم - یلنگتوش تا کنار اردو رفته او را استمالت نموده بحضور آورد - یلنگتوش تا بیرون معسکر شتافت و باقي یوز از یورت خویش آمد و هر دو بر پشت اسپ بکمتر فاصله باهم سخن کردند و از همانجا بمقر خود برگشتند - عبد العزیز خان سبب نیامدن باقي یوز باز جست - یلنگتوش جواب داد که امروز ساعت نبود فردا بملازمت مي آید - چون اواخر همان روز گروهی از عسکر بخارا از لشکرگاه خود بر آمده بدهنهٔ تنگي فرود آمدند عبد العزیز خان گفته فرستاد که باعث این حرکت چیست - گذارش نمودند که ظریف

بیگ دیوان بیگیی تاشکند بمدد شما آمده در شاهرخیه نشسته است و سیونچ بی و اوزبک خواجه و طایفهٔ دیگر که سر راه بدست دارند نگاشتهٔ یلنگتوش که باو ارسال داشته بود مشتملبر آنکه اگر بساحل آب خجند رسد بهم در علاج این کار بکوشیم گرفته اند ناگزیر سدّ راه نموده آمد مبادا بتحریک یلنگتوش رفتن شما بر روی کار آید - یلنگتوش پس از آگهیی به عبد العزیز خان گفت که غالباً این مردم از عهدی که بتازگیی بسته بودند ندامت دارند اکنون بشکیبائیی باید ساخت و اگر به نبرد گرایند رو نباید تافت - شب هنگام محمد علیی خزانچیی ازآن مجلس بیرون آمده بلخیان را بر حقیقت حال آگاه گردانید و بر گزارد که بهبود شما درین کارست که امشب هر کدام باورق خود برسید تا از شر فتنه پژوهان بجان امان یابید که فردا مفسدان با عبد العزیز خان هنگامه آرای پیکار خواهند شد در آنوقت رهائیی شما صورت نخواهد بست - مردم بلخ همان شب از آنجا روانه گشته باورقهای خود که میان بخاریان داشتند در شدند - و جز یلنگتوش و عبد الرحمن و چار صد پانصد کس از وشاقان و غیر ایشان با عبد العزیز خان کسی نماند - بامدادان بخاریان به تاراج و غارت اردوی عبد العزیز خان پرداختند و بطرف عبد العزیز خان که با جمعی از خواجگان و وشاقان یک طرف ایستاده بود شروع در انداختن تیر نمودند - چنانچه از عقب تیری بر پشت خان رسیده بسبب پوشیدن زره کارگر نیامد - عبد العزیز خان قوت پایداریی نمودن در حوصلهٔ خود نیافته حسب التماس نظر ایشک آقا باشیی امام قلیی خان و فرهاد بیگ بصوب آقسو روان گردید - درین حال جمعی از یکّه جوانان امام قلیی خان با عبد الرحمن شروع در ستیز و آویز نموده گفتند که سبب این همه عناد و نزاع درمیان ما و خان توئیی تا ترا از میان برداشته غبار فتنه فرو نمیی نشانیم تسلیی ما نمیی شود - عبد العزیز

خان او را بخود گرفته گفت که اول مرا بقتل رسانید بعد ازآن او را - خسرو بیگ و فرهاد بیگ چون دیدند که اگر مضرتی به عبد الرحمٰن برسد نذر محمد خان پدر آنها را که در بلخ است بانواع خواری می کشد لاجرم بمدد او رسیده با اوزبکان گفتند که شما اولجهٔ بسیاری بدست آورده اید عبد الرحمٰن اولجهٔ ما باشد - درین اثناء بیگ اوغلی رسیده آن جماعت را بزجر تمام از کشتن عبد الرحمٰن باز داشت - عبد العزیز خان با عبد الرحمٰن که از دست آن جماعت جان مفتی بکران برد بآقسو که یک منزلی خجند بسمت سمرقند واقع است شتافته دایره نمود - چون از یغمای المانان وغیره با او و همراهان او جز اسپ و قمچی نمانده بود محمد حکیم ولد نذر طغائی دیوان بیگی امام قلی خان پنج اسپ با زین و دو قطار شتر و همین قدر استر که برآن خیمه و دیگر ناگزیر سفر بار بود گذرانید - درین وقت اعیان لشکر بعبد العزیز خان گفتند که بیشتر یکّه جوانان امام قلی خان با عبد الرحمٰن عداوت کمال دارند مصلحت آنست که اورا همراه فرهاد بیگ پیشتر به سمرقند بفرستید اگر در لشکر باشد مبادا آسیبی بدو رسد - روز دیگر عبد العزیز خان عبد الرحمٰن را مصحوب فرهاد بیگ روانهٔ سمرقند ساخت - یکّه جوانان امام قلی خان جمع آمده باتفاق کهن سالان روز جمعه غرّهٔ ربیع اول سال هزار و پنجاه و پنج هجری خطبهٔ خانیِ ماوراء النهر بنام عبد العزیز خان خواندند - بعد از نماز جمعه باقی یوز با پسران آمده ملازمت نمود - و خجند و اوراتبه و محال دیگر بحاصل پنج لک خانی در جاگیر او قرار یافته باز به خجند مراجعت نمود - عبد العزیز خان دهم ماه مذکور آمده داخل سمرقند شد - هنوز روزی چند نگزشته بود که سانحهٔ صوفی سلطان پسر ترسون سلطان برروی کار آمد تبیین این مقال آنکه سابقاً نذر محمد خان بصوفی سلطان پسر ترسون سلطان برادر

جاني خان نوشته فرستاد که از طالقان باورکنج شتابد و باتفاق نذر بی در محافظت آن سعي موفوره بجا آورد - و ازین جهت که نذر بی در رسیدن اهمال میذمود نذر محمد خان پیغامهای درشت باو میداد چنانچه این معني رفته رفته باعث افزایش دو روئي و بی اخلاصي او شد و بخود قرار داد که هرگاه صوفي سلطان بیاید با فوجی از اعوان و انصار و اتفاق لشکر بخارا عبد العزیز خان را از میان برداشته صوفي سلطان را به سلطنت بنشاند - ازین جهت که در آمدن صوفي سلطان دیر شد و لشکری که باستظهار آن این کار پیش توان برد دست بهم نداد و نذر محمد خان سزاولان تند خو تعین نموده بود که اورا باورکنج روانه سازند ناگزیر بآنصوب راهي گردید - و همین که صوفي سلطان از طالقان ببلخ نزدیک آمد نذر محمد خان بنذر شوایت نوشت که صوفي سلطان نزدیک به بلخ برسد او را گرفته قید نماید - صوفي سلطان بعد از اطلاع این اراده بنه و بار خود گذاشته تنها خود را به سمرقند رسانید - گروهی از منافقان عبد العزیز خان آمدن او را غنیمت دانسته خواستند که در سمرقند او را بخاني بردارند - یکی از هوا خواهان این معني بعبد العزیز خان گفت و بامدادان باشارهٔ عبد العزیز خان صوفي سلطان را غلامان قلماق بحجره در آورده کشتند - روز دیگر غازي بیگ پسر باقي یوز را که سنجر سلطان پسر سکندر سلطان بن امام قلي خان وا نموده بود آورده گذرانید - عبد العزیز خان او را نیز بقتل رسانیده خاطر جمع نمود - نذر محمد خان که در قرشي بود چون دید که المانان تمام گلّها را بتاراج برده قرشي را بارادهٔ نهب و غارت دیگر باره قبل نموده اند اوراز بی و تردي علي قطغانرا بمدافعت آنها فرستاد - پس از آنکه فریقین بی محابا بجنگ در آمدند المانان شکست خورده متفرق شدند - نذر محمد خان فرصت را غنیمت دانسته به بلخ شتافت و در سه روز بآنجا رسید و قریب

پانزده لک روپیه از نقد و جنس که در بخارا گزاشته بود بتاراج رفته قلیلی بتصرف عبد العزیز خان در آمده اکثری لشکریان و المانان بغارت بردند - نذر بی در حدود اندخود واقعهٔ خجند و خانی عبد العزیز خان را که همه بصوابدید او بود شنفته از بخارا بسمرقند آمد - عبد العزیز خان که قبل از رسیدن او در تفویض خدمت اتالیقی متذبذب بود گاهی یلنگتوش را تکلیف می نمود و او پاسخ میداد که من دل از نوکری بر گرفته ام دیگر گرد سپاهگری نمي گردم و گاهی بیگ اوغلي را دریغولا که نذر بی در رسید او را اتالیق و سیونچ بی را دیوان بیگي گردانید - و بهرام که در حصار بود از آنرو که بدولت بی اتفاق نداشت راه سازش با اعیان حصار کشوده بمدد ایشان دولت بی را بر آورد - و او ناچار از حصار بسمرقند رو نهاد و عبد العزیز خان از شنیدن این خبر محمد بیگ قبچاق را دستوری داد که بسرعت هرچه تمام تر رفته ده نو را که از مضافات حصار است بتصرف در آورد - چون محمد بیگ بده نو رسید خواجهای حصار نگزاشتند که آنرا متصرف گردد ناگزیر معاودت نموده بشهر صفا که در تیول او بود رفت - نذر محمد خان برین معني آگهي یافت و سبحان قلي پسر خود را با اوراز بی که بخان نسبت مصاهرت داشت و او را بعد از یلنگتوش اتالیق خود ساخته بود و تردي علي قطغان بکومک بهرام فرستاد - این جماعت بنبرد محمد بیگ شتافته او را منهزم گردانیدند - و او مجروح از میدان گریخته خود را بسمرقند رسانید - سبحان قلي و اوراز بی و تردي علي قطغان به ترمذ بر گشته اقامت نمودند - و خواجه عبد الخالق داماد نذر محمد خان را از ترمذ بنظم ده نو فرستادند - عبد العزیز خان فرهاد بیگ را بحکومت چارجو معین ساخته از سمرقند بدان صوب دستوری داد - اسد بیگ اندجانی که از قبل نذر محمد خان بحراست آن می

پرداخت دروازهٔ قلعه برروی او کشید - فرهاد بیگ آنرا محاصره نمود - نذر محمد خان این معنی دریافته عبد الرحمن دیوان بیگي را بکومک اسد بیگ فرستاد - اتفاقاً همین که عبد الرحمن یک منزل از بلخ پیش رفت بنذر محمد خان خبر آوردند که افواج بادشاهی بقلعهٔ کهمرد در آمدند چنانچه گذارش خواهد یافت - ناگزیر نذر محمد خان عبد الرحمن را بر گردانیده بگرفتن حصار کهمرد تعین نمود - اسد بیگ از نا رسیدن کومک و شدت محاصره بستوه آمده ناچار قلعهٔ چهار جو را بفرهاد بیگ سپرد و خود به بلخ آمد - و چون محمد بیگ بسمرقند رفته حقیقت واقعه را بعبد العزیز خان باز نمود عبد العزیز خان بیگ اوغلي را به تسخیر حصار فرستاد و او بهرام را از قلعه بر آورده و با باقي دستگیر نموده هر دو را مقید به سمرقند برد و قلعه بمحمد یار حواله نمود - درین میان عبد الرحمن دیوان بیگي که آوازهٔ وصول موکب والا در خنجان بسرداري اصالت خان بارادهٔ تاخت بدخشان شنیده بصوب غوري شتافته بود بسبب بیماري رخت هستي بربست - و مقارن آنحال نذر محمد خان خبر رسیدن راجه جگت سنگه بحدود سراب و اندراب و اساس نهادن حصار چوبین در آن سر زمین دریافته کفش قلماق را با جمعی انبوه بدانصوب فرستاد - چون او بی نیل مقصود مراجعت نمود و حسب اقتضای قضا و قدر خلل کلي بحل و عقد جزئیات امور خلافت توران راه یافت و نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهمات ملکي و مالي بالکل مهمل و معطل ماند گروه بیدین المانان از نا عاقبت اندیشي و آشفته رائي بسرکردگي جنت المان که سابق نوکر نذر محمد خان بود در ماه جمادی الثاني سنه هزار و پنجاه و پنج از آب آمویه گذشته بتحریک اوزبکان تنگ چشم کوتاه نظر بتاخت بلاد و امصار و محالی که تعلق به نذر محمد خان

داشت پرداخته انواع خرابي در سرزمين اندخود که قاسم پسر خسرو سلطان با محمد قلي اتاليق خود از قبل نذر محمد خان صيانت آن به تقديم مي رسانيد بظهور رسانيد - و بار دوم در شعبان سال مذکور با ده هزار سوار بر آقچه و توابع آن که ميان بلخ و شبرغانست تاخت آورده ميخواست که جوهر بدگوهري زياده ازين ظاهر سازد - نذر محمد خان پس از آگهي بر ارادهٔ او توردي علي قطغانرا با لشکري که در بلخ حاضر بود بر سر او فرستاد - جماعت مذکور بمجرد استماع خبر توردي علي باقامت گاه خود مراجعت نموده چون خواستند که از آب جيحون بگذرند حسب الاشارهٔ نذر محمد خان قباد مير آخور از ترمذ بدبال استعجال رسيده سر راه برآن فرقهٔ ضالّه گرفت و جمعي کثير را از هم گذرانيده بقية السيف را براه فرار انداخت و جمعي ديگر ازين کافران کلمه گو از مال زيردستان اطراف بلخ و بدخشان هرچه بدست افتاد بردند - و متعرّض مال و ناموس سادات و علما و زهاد گشته چون بر جوزجانان که در سمت مغربي بلخ بمسافت يک روز راه واقعست و حصار مستولي گشتند سيد ابراهيم نام درويشي که در آن مکان بايزد پرستي اشتغال داشت و سکنهٔ آن ديار او را از جمله اصحاب کبار حضرت سيد الابرار صلی الله عليه و آله دانسته کمال اعتقاد داشتند قريب چهار صد طفل معصوم پاک نهاد از دبستان‌هاي آن نواحي فراهم آورده مصحف در گردن هر يک انداخته نزد آن گروه خيره سر شر انگيز براي شفاعت باين اميد بردند که شايد آن ظلم گرايان بتعظيم کتاب آسماني پرداخته باستعفاي آن معصومان دست از ايذا و اهانت عار زدگان و ستم ديدگان اين ديار باز دارند و شرمي از خدا و رسول او داشته زياده ازين بارتکاب افعال نا شايست نپردازند - از آنجا که آن تيره اختران بد سرانجام را شقاوت ابدي کار فرما و ضلالت سرمدي راهنما بوده بهمه جهت مستحق عذاب

جهنم داشت بدلالت ضلالت و هدایت غوایت آن سید پاک دین را باطفال در مسجد در آورده و در دور آن هیمهٔ بسیار چیده و از هر جانب آتش زده همه را سوختند - و بتصور باطل در مقام عصیان و طغیان پا فشرده بدین جرأت بیجا خود را مستحق و مستعد و مهیا و آمادهٔ انواع عذاب جهنم ساختند - لاجرم حضرت جبّار منتقم حقیقي بشامت این عمل زشت آن فرقهٔ شقاوت اثر را ببلای عامّه از عالم قحط و غلا مبتلا و ازین بدتر طامّهٔ کبری طاعون بر ایشان نازل کرد - و ازین گذشته عظمت انتقام آنحضرت جنود منتصره و جیوش عالیه قاهرهٔ خویش بر ایشان گماشته ازین راه نیز دمار از روزگار خاص و عام بر آورد - و در حصار اصناف اعمال نکوهیده از سوختن مصاحف و کشتن سادات و هلاک ساختن اطفال در زیر سم ستوران مکرر ازین فتنه سگالان بر روی کار آمد - درین اثناء محمد یار حاکم حصار به عبد العزیز خان نوشت که عنقریب لشکر بلخ بر حصار مي آید اگر فوجی بمدد معین شود خاطر بجمعیت گراید - او شفیع دربان را با گروهی بطریق ایلغار روانه نمود - نذر محمد خان پس از آگهي سبحان قلي پسر خود را با توردی علي که بعد از عبد الرحمن او را دیوان بیگیٔ خود گردانیده بود به نبرد شفیع دربان فرستاد - او از آب آمویه عبور نموده در پای حصار آتش هیجا بر افروخت - شفیع دربان دستخوش هراس گشته در قلعهٔ بایسون متحصن شد - لشکر بلخ قلعه را محاصره نمود - شفیع دربان طاقت مقاومت در خود ندیده بسبحان قلي و توردي علي پیغام داد که اگر مرا امان دهید نزد عبد العزیز خان بروم - بعد ازآن که امان یافته نزد عبد العزیز خان رفت سیونج بی دیوان بیگي اورا همراه گرفته با عسکر بخارا ببایسون آمد - نذر محمد خان این معني دریافته امان قبچاق چوره اقاسي و طاهر بکاول که از سفارت ایران برگشته آمده بود و نظر یساول و جمعی دیگر

را از بلخ بکومک تعین نمود و هر دو لشکر در بایسون برابر هم فرود آمدند و بر دور لشکر بآئین اوزبکیه خندقها حفر نموده از خاک آن حصاری بر کشیدند - درین اثناء عبد العزیز خان نظر بی بروتي اتالیق را به کومک لشکر خویش راهي گردانید - نذر محمد خان نیز بهرام را باوراز بی بکومک مردم خود روانه کرد و هر دو سپاه صف آرا گشته به نبرد پرداختند - و چون از هیچ جانب اثر غلبه بروی کار نیامد و روز بانجام رسید هر دو لشکر بقرار گاه خود بر گردیدند - روز دیگر بمردم بلخ خبر رسید که نذر بی عبد العزیز خان را طلبیده - اوراز بی به کهن سالان بلخ مشورت نمود که اکنون آمدن خان ناگزیر است یکی از معتمدان را به بلخ روانه باید ساخت که خان را ازین کیفیت آگاهي دهد که این مطلب درنگ بر نمي تابد هر کدام از پدر و پسر در رسیدن سبقت نماید در نیل مقصود پیشدستي خواهد نمود - همگنان این را پسندیده طاهر بکاول را نزد خان فرستادند پس از آنکه طاهر به بلخ رسیده این پیام را بخان بر گزارد خان گفت که مثل تو خیر خواه کاردانی خالي گذاشتن بلخ چگونه تجویز نماید - درین هنگام که همگي اوزبکیه باهم اتفاق و التیام دارند اگر این گروه فرصت برده احشام المان را از خود ساخته با عبد العزیز خان به بلخ در آیند علاج آن صورت پذیر نیست - چون خان در رفتن بایسون مصلحت ندید و عبد العزیز خان بسپاه خود پیوست اوراز بی بی آنکه جنگ نماید بهرام و سبحان قلي و محمد یار همشیره زادهٔ نذر محمد خان را برداشته به بلخ آورد - و از آنجا که نذر محمد خان از اوراز بی بواسطهٔ فرار او و برگردانیدن پسران لشکر بی بی آنکه تلاشی و پرخاشی درمیان آید منحرف گشته بود پسران برات حافظ را که اوراز بی کشته بود برآن داشت که او را بخون پدر از هم بگذرانند - اینان او را هنگامی که با چار پسر از مجلس خان برخاسته

متوجه خانه بود کشتند - و او و پسران اوراز بی توفیقی نیارستند که بر یکی از آنها زخمی رسانند *

بالجمله بمقتضای مصلحت چندی از اعیان خواجها باشارهٔ نذر محمد خان از بلخ نزد عبد العزیز خان رفته بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان باز گذاشتند اگرچه خان بعد از آشتي از پیکار و تردد بر آسوده بهرچه تقدیر ایزدي رفته بود در ساخت اما چون واهمهٔ نفاق و دورنگيِ اوزبکان و هراس جان و مال و عرض و ناموس روز بروز در ازدیاد بود ترک صید و شکار نموده چندی درون حصار بلخ خانه نشین گشت و انجام کار روزگار مردم آزار او را از بلخ سوي ایران راند */

گذارش کیفیت کهمرد و تاخت خنجان

چون اصالت خان بکابل رسیده بصلاح و صوابدید امیر الامرا بسرانجام سپاه و دیگر مهمات تسخیر توران پرداخت سلخ ربیع الاول خلیل بیگ تهانه دار غوربند آمده بامیر الامرا گفت که درین ایام تردي علي قطغان و حارسان کهمرد بکمک بهرام و محاربهٔ محمد بیگ که از قبل عبد العزیز خان به تسخیر حصار شادمان آمده رفته اند قلعهٔ کهمرد خالیست اگر فوجی همراه بنده تعین شود بزودي وآساني آنرا مي توانم مسخر ساخت - امیر الامرا بسبب کميِ آذوقه و کاه فرستادن لشکر گران مصلحت ندیده هزار سوار از منصبداران و هزار دیگر از احدیان با اسحٰق بیگ بخشيِ آن صوبه و هزار نفر از تابینان خود با فرهاد غلام خویش بآن طرف روانه ساخت - بمجرد رسیدن خلیل بیگ و مردم دیگر چندی که در آن حصار بودند راه فرار سر کرده قلعهٔ کهمرد را بی تعب و تصدیع جنگ بتصرّف اولیای دولت قاهره دادند - چون خلیل بیگ و همرهانش سپاهي

کار آزموده جنگ دیده نبودند هرج و مرج دیار توران در نظر نداشته بی آنکه بسرانجام دربایست قلعه پردازند سر مست نبیرهٔ مبارز خان و دولت و چندی دیگر از خویشان او را با پنجاه سوار تفنگچي در آنجا گذاشته خود بضحاک بر گردیدند - امیر الامرا بعد از آگهيِ این مقدمه روانه شدن خود تا رسیدن جمعی که همراه او معین شده بودند موقوف داشته اصالت خان را با همراهان پیشتر روانهٔ غوربند ساخت - چون هژدهم جمادي الاول سال گذشته اصالت خان از کابل بر آمده در جلگای میان قریهٔ ماهرو و پای میدار دایره کرده تا رسیدن خبر مشخص اوزبک در همانجا توقف نمودن مصلحت دیده بود بیست و ششم ماه مذکور امیر الامرا باندیشه آنکه مبادا بسبب دیر رسیدن لشکر کومک قابوی گرفتن بدخشان از دست برود خود نیز با تمام لشکر کابل برآمده باصالت خان پیوست - و کوچ بکوچ روانه شده بعد از طي چهار منزل از غور بند مرتبهٔ اول خبر رسید که صد احدي و شصت سوار سر مست که ذخیره وغیره بقلعه مي بردند هنگام شب از روی غفلت بخاطر جمع سه کروه از بامیان گذشته دیده را بخواب آشنا کردند قریب چهار صد سوار اوزبک در آخر شب بریشها ریخته اکثری را قتیل و جریح و بعضی را اسیر گردانیدند - مرتبه دوم خبر آوردند که عبد الرحمن دیوان بیگي و تردي علي آمده همین که بمحاصرهٔ قلعه کهمرد پرداختند درونیان از بی استقلالي بی آنکه کار بر آنها تنگ شود امان گرفته بر آمدند - از آنجا که پیمان اوزبکان بیدین و ایمان از ثبات معرّاست بیدرنگ بآهنگ نهب و غارت آنها پرداخته اکثری را قتیل و جمعی را مجروح گردانیدند و سرمست بحال تباه مجروح بصد دشواري خود را بضحاک رسانید - بعد از سنوح این مقدمه خلیل بیگ نزد اصالت خان رفته گفت که مصلحت مقتضي این نیست که چنین

لشکر گرانبار باوجود قلت کاه و غلّه بدین کوهستان دشوار گذار پر برف در آید معهذا تمام لشکر بلغ بنزدیکي کهمرد رسیده جابجا در کوهستان توقف ورزیدند - و نیز دولت بیگ تهانه‌دار پنجشیر رسیده بر گزارد که عبور چنین لشکر باوجود کثرت سپاه و کمي آذوقه از عقبات صعبه که زیاده بر شش هفت گز عرض ندارد و نزدیک رسیدن موسم بارش برف و سختي سرما درینوقت از مصلحت بغایت دور است - معهذا یازده رودبارها واقع شده که بنابر شدت سرعت و وقوع کثرت کوه و سنگهای کلان جابجا درمیان آب بی بستن پلها قطعاً ازآن عبور امکان ندارد بنابرآن دولت خواهان نزد امیر الامرا فراهم آمده ظاهر ساختند که اگر در آغاز بر آمدن از کابل بی توقف بقصد کشایش کهمرد توجه بدخشان مي نمودند بآساني میسر مي آمد اکنونکه دواب لشکر زبون شده باوجود قلّت عدت و عدم غله و آذوقه عبور از عقبات صعب المرور محالست مصلحت وقت تقاضای آن مي نماید که جمعی که اسپان تازه زور داشته باشند سبکبار و جریده شده و آذوقهٔ چند روز بر اسپان برداشته بایوار و شبگیر در ملک بدخشان در آیند و بادیٔ رسم تاراج و بانیٔ بنای غارت گردیده بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت را کار فرمایند که اثری از آباداني در آن بوم و بر نماند - درین ضمن بر مداخل و مخارج کوهستان آگهي پدید مي آید و هم حقیقت ملک غنیم از قرار واقع بوضوح مي پیوندد - و امیر الامرا این رای صایب را پسندیده هزار سوار جرار کار طلب از بندهای بادشاهي و تابینان خود و بهادر خان که در آن ایام داخل لشکر ظفر اثر شده بود بسر کردگیٔ اصالت خان تعین نمود - روز دیگر خان مذکور باذوقهٔ هشت روز ببال استعجال چون باد صرصر از کتل هندو کوه گذشته بنواحي اندراب رسید و سر تا سر مواشي و سایر اسباب و اموال و بنه و پرتال اهالئ آنجا را بباد نهب و تاراج بر داده احشام علي

دانشمندي و بيلانچق وكورمكي را با خواجه زادهاى اسمعيل اتائي و مودودي و قاسم بيگ مير هزار جات اندراب همراه گرفته عنان مراجعت از آنصوب بر تافته و بهمان سرعت از كتلها و دريا عبور نموده داخل لشكر ظفر اثر شد - چون اين مقدمه از روى واقعه بمسامع جاه و جلال رسيد گرفتن كهمرد و بى سر انجام برگشتن خليل بيگ و رفتن اصالت خان و مراجعت نمودن باين عنوان در نظر دوربين بادشاه روى زمين بسى نا پسنديده نمود فرمان عتاب آميز بنام امير الامرا مشتمل بر اين مضمون شرف صدور يافت كه اگر خود با تمام لشكر كابل روانه شده به تسخير بدخشان مي پرداخت اولى بود الحال كه در مصلحت وقت خطا نموده بايد كه بمجرد ورود فرمان عالي شان سنگتراش و درودگر و بيلدار و غير ايشان بجهت ساختن راه كتل طول بزودي روانه سازد و بهادر خان را با خود نگاهداشته اصالت خان و نجابت خان را بحضور بفرستد و راجه راى سنگه در اتك و رستم خان در رهتاس و قليچ خان در بهيره توقف ورزيده هرگاه نفاذ عزيمت قريب الوقوع گردد آمده حاضر شوند *

رفتن راجه جگت سنگه باندراب و ساختن قلعهٔ چوبين

چون راجه جگت سنگه از فرط كار طلبي و تهوّر بعرض مقدس رسانيده بود كه اگر حكم والا صادر شود از راه كتل طول بولايت بدخشان در آمده خوست و اندراب را بدست آورده بضبط الوسات و ايماقات آن ملك بپردازد بشرطى كه آنچه سوار و پياده زياده از ضابطه نگاهدارد وجه علوفهٔ آنها از سركار خاصه شريفه تنخواه گردد - لاجرم تنخواه طلب يك هزار و پانصد سوار و دو هزار پياده از خزانهٔ كابل مقرر گشت و فرمان شد كه تهيه و سرانجام عسكر ظفر

اثر نموده کوچ بکوچ روانه شود - راجه بعد از متعدد نزول و ارتحال چون از کتل طول گذشت و ارادهٔ تاخت خوست پیشنهاد همت ساخته با دلیران عرصهٔ کار زار روانه پیش شد ارباب و کلان تران خوست باستقبال آمده لوازم اطاعت را عذر خواه تقصیرات خود نمودند - و معهذا ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگي بجا آورده اظهار نمودند که اگر درین سرزمین بندهای درگاه حصاری استوار بنیاد نهاده از روی استقامت و پردلي درآن اقامت گزینند هر آئینه از روی دولتخواهي مصدر خدمات و جانسپاري گشته اصلاً و قطعاً سر انقیاد از خط طاعت بیرون نکشیم - از آنجا که مقصد راجه جز اطاعت اهالي آنجا و ضبط محال آن حدود نبود همانجا دایره کرده جماعت مذکور را بعنایات بادشاهي مستمال و امیدوار ساخت - و بصوابدید آنجماعت میان سراب و اندراب قلعهٔ محکمی از چوب که در آن سرزمین فراوانست ساخته و برجهای متین از سنگ بنیاد نهاده باستحکام تمام باتمام رسانید و دو چاه در آن حفر نموده بروج و دیوارهای چوبین را بانواع آلات آتشبازي از توپ و امثال آن آراست - و دو طرف دهنهٔ دره که راه دخول غنیم بود بچوبهای کلان بنهجی که سوار بدشواري بگذرد برابر عرض راه افگنده محکم ساخت و گروهی قوي بازو از تفنگچي و تیرانداز بمحافظت آن بر گماشت - درین اثناء کفش قلماق و جمعی تیر انداز اوزبکان که نذر محمد خان بمحاربهٔ راجه فرستاده بود رسیده سپاه خود را سه فوج گردانیده بنبرد پرداختند - راجه نیز بکار فرمائي همت عالي و عزم راسخ و جد نافذ سه فوج ساخته از یک طرف خود و از جانب دیگر بهاو سنگه پسرش بجنگ قیام نمودند - و فوجی از تفنگچیان بمدافعهٔ پیادهای هزاره که بکوه بر آمده بود فرستاده فریقین از هر طرف نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله دادند - سپاه

اوزبک از دستبرد لشکر هند حسابی برداشته پیادهای هزاره نیز بضرب بندوق کوهیان راجه جای خود از دست دادند - بعد از معاینهٔ این احوال اوزبکیه در جای که تفنگ نمي رسید روبروی افواج بادشاهي جمع آمده بقصد انداختن اسپ منتظر وقت گشتند - راجه با بهادران موکب اقبال و یکّه تازان عرصهٔ جلادت و جدال حمله آورده عرصهٔ نبرد را از اشتعال نیران جنگ و جدال نمونهٔ محشر گردانید - چون درین زد و خورد جمعی کثیر از اوزبکیه تن بشمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر در دادند باقي ماندگان مجال و امکان مقاومت در آن مقام محال دانسته بی اختیار بمساکن خویش بر گردیدند - راجه حقیقت تردداث شایستهٔ خویش بامیرالامرا نگاشته طلب کومک نمود - امیرالامرا سرب و باروت مصحوب راجروپ پسر او ارسالداشته چهار هزار سوار از کومکیان صوبهٔ کابل و تابینان خود همراه ذوالقدر خان و علي بیگ و اسحٰق بیگ و فریدون غلام خود بکومک تعین نمود - راجه بسبب بارش برف توقف خود در آن مکان زیاده ازین مناسب ندانسته از استواريِ قلعه و آذوقه خاطر جمع نموده چار صد راجپوت معتمد و پانصد تفنگچي را بمحافظت حصار گذاشته بیست و پنجم رمضان المبارک از راه کتل پرنده بصوب پنجشیر مراجعت نمود - ازین جهت که در اثنای روانه شدن اسپ و آدم از برف و دمه بسیار ضایع شد و لشکر نتوانست از کتل گذشت بی اختیار شب در آن مقام بتعب تمام بر مردم بسر آمد و بامدادان راجه بجای که هیمه وافر بود برگشته منزل نمود - درینوقت فریدون پیش از همه با تابینان امیر الامرا براجه پیوسته باعث افزونيِ استقلال مردم گشت - اوزبکان قابو جو از شنیدن این خبر و مسدود شدن راه دلیرانه بعزم قتال هجوم نموده از هر طرف نمودار گشتند - راجه بی ملاحظه و اندیشه با بهادران کار طلب و دلیران آهن سلاح فولاد سلب متوجه کار زار شد و به نیروی

جلادت طرفین کار زاری مردانه بوقوع آمد - راجپوتان راجه از سردار گرفته تا احاد آنچه شرط جانفشاني است بجا آوردند و ادبار پژوهان تاب قرار نیاورده رو بوادي فرار گذاشتند و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید - دو روز راجه در پای قلعه توقف ورزیده سوم روز براه کتل طول روانه شده پائین کتل دایره کرد و چهارم روز از کوه برف گذشته بحدود پنجشیر آمد *

مراجعت موکب والا از کشمیر بدار السطنت لاهور

چهارم شعبان بدولت و اقبال از کشمیر براه شاه آباد مراجعت نموده بعد از طي منازل مقرر که سابقاً کیفیت آن مفصل بقلم آمده چون بهیرا پور تشریف آوردند باران بهنگام شب شروع در ترشح نموده فردای آن در عین کوچ تا سرای سوخته که موسوم بخیر سراست بشدت تمام بارید - بعد ازآن برف آغاز بارش نموده تا رسیدن سر کتل پیر پنجال رو بتخفیف نهاد - و سرمای سخت تا گذشتن از کتل مردم را تصدیع بسیار داد و برف در بعضی جاها یک وجب و در برخی محال یک و نیم وجب حجم داشت - ظفر خان را خلعت و اسپ با زین نقره و اوگرسین راجه کشتوار را از اصل و اضافه بمنصب هزاري چار صد سوار بر نواخته رخصت مراجعت دادند *

چون به بهنبر نزول اجلال ارزاني فرمودند شاهزادهٔ والا گهر بلند اقبال محمد دارا شکوه که از کشمیر پیشتر رخصت بهنبر یافته بود ازآنجا و اعظم خان از متهرا آمده از دریافت ملازمت اشرف کامیاب سعادت جاوید گردیدند - سید اسد الله برادر دیندار خان از انتقال برادر خود بخدمت قلعداري کابل و منصب هزاري هفت صد سوار سرافرازي یافته رخصت شد *

هشتم از بهنبر کوچ شد و شکارکنان و صید افگنان از راه حافظ آباد متوجه شده پانزدهم رمضان بدولت خانهٔ دارالسلطنت نزول اجلال ارزاني فرمودند - درین تاریخ بادشاهزادهٔ عالي نسب محمد مراد بخش از ملتان رسیده دو هزار مهر و سید خانجهان دولت آستانبوس معلی دریافته هزار مهر نذر گذرانیدند - و اصالت خان و نجابت خان و چندی دیگر از کابل آمده بدولت ملازمت فایز گشتند - سعد الله خان بمنصب پنجهزاري ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه و عنایت علم و نقاره و اصالت خان بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه سر بلند و کامیاب گردیدند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده بدولت زمین بوس رسیده میرزا نوذر بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و خدمت قوش بیگي و لهراسپ خان بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافتند - عبد الکافي برادر اصالت خان بخطاب نوازشخان نامي و مرشد قلي علي مردان خاني بعنایت خلعت و اسپ و فوجداري دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان مباهي گشتند - صد اسپ عراقي بابت پیشکش اصالت خان و شصت اسپ عراقي بابت پیشکش پردلخان قلعدار بست از نظر اقدس گذشت - چون در پنجاب غلّه رو بگراني نهاده اوقات غربا و مساکین بعسرت و دشواري مي گذشت ده هزار روپیه بسلالهٔ آل فرخ فال صدر الصدور سید جلال مرحمت شد که باهل استحقاق قسمت نماید *

هشتم شوال چهل اسپ عراقي و چهارصد شتر بلوچي بابت پیشکش شاهزاده محمد مراد بخش از نظر اشرف گذشت - دو لک روپیه بشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه برای خرچ عمارتی که بر کنار دریای جون نزدیک بقلعهٔ دار الخلافهٔ شاه جهان آباد اساس نهاده بودند و پانزده هزار روپیه بابو الحسن ایلچيِ عادل خان مرحمت

شد - حیات ترین بمنصب هزاري هزار سوار و رایسنگه جهاله بمنصب هزاري ششصد سوار و رای تودرمل متصدي سهرند بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار دو اسپه سه اسپه و کشن سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه به منصب هزار و پانصدي دو صد و پنجاه سوار و ذوالقدر خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و راجه جی رام بدگوجر بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و روپ سنگه راتهور بمنصب هزاري هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافتند - بیست و دوم سید خانجهان که بعارضهٔ فالج صاحب فراش بود روانهٔ کشور بقا گشت - چون سید مذکور سر حلقهٔ فدویان دیرین این درگاه بود لاجرم خدیو روزگار اظهار تاسف و تحسر بسیار فرمودند و حقوق خدمات اورا پیش نظر حقایق نگر داشته دو پسر خورد اورا که یکی شیر زمان و دوم سید منور نام داشت بمنصب هزاري پانصد سوار و سید فیروز برادر زادهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سربلند گردانیدند - و سي کس از تابینان آن قدیم الخدمت در زمرهٔ بندهای درگاه منخرط گشتند - ازآنجمله بهار نوحاني بمنصب پانصدي سه صد سوار سرافرازي یافت - و سید سالار خانجهاني را بفوجداري پرگنات خالصهٔ گوالیار که بتیول سید خانجهان مرحوم بود افتخار اندوخت - سید منصور پسر تیره اختر سید مذکور که از همه کلان بود براهنموني ادبار مقارن فوت سید مذکور راه فرار اختیار کرده آوارهٔ دشت جنون گشت - حسب الحکم یادگار بیگ ولد زبردست خان داروغهٔ گرز برداران بتعاقب رفته از نواحي سهرند مقید نموده آورد - چندی بجزای افعال مقید زندان بوده حسب التماس والدهٔ خود بعد از چهار ماه رهائي یافت (معتقد خان بخدمت صوبه داري اودیسه از تغیر محمد زمان طهراني و عنایت خلعت و قاضي طاهر آصف خاني بخدمت بخشي گريِ احدیان سرفرازي یافتند) درین تاریخ نورجهان

بیگم دختر نیک اختر اعتماد الدوله و خواهر حمیده صفات آصف خان که در حبالهٔ عقد نکاح حضرت جنّت مکانی بعد از کشته شدن شیر افگن ترکمان در آمده بود رفته رفته تصرّف مفرط در مزاج آنحضرت نموده تسلّط و اقتدار بمرتبهٔ رسانید که آنحضرت باختیار او مطلقاً بی اختیار بوده مدار معاملات بادشاهی هندوستان بر گفتهٔ او نهاده خود اصلاً مقید به تنقید امور جز و کل نمی شدند و خواه نا خواه بر وفق رضای او عمل می نمودند بمرتبهٔ که سکّهٔ دولت بنام او زدند و بعد از رحلت آنحضرت بادشاه حقایق آگاه دو لک روپیه سالیانه مقرر نموده بودند بارادهٔ اقامت در سرمنزل روح و راحت جاودانی از تنگنای عالم فانی رحلت نموده در مقبرهٔ که در پهلوی مرقد یمین الدوله در حین حیات خود بنا ساخته بود مدفون گشت *

دوم ذی قعده عرضداشت شاهزاده محمد شاه شجاع مشتمل بر نوید تولّد پسر نیک اختر از دختر اعظم خان و التماس نام و هزار مهر نذر رسیده مسرت افزای خاطر اشرف شد - بادشاه عالم پناه آن گل نورس بوستان خلافت را بسلطان زین العابدین موسوم ساخته فرمان عنایت آمیز مبارکباد بخط خاص بقلم آوردند *

جشن وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه چهارم ذی حجّه سال هزار و پنجاه و پنج مطابق سوم بهمن جشن آغاز سال پنجاه و پنجم شمسی بفرّخی و میمنت بآئین هر ساله آذین پذیرفته سرتا سر این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و نیاز مندان بپایان رسیده وقت بخوشی و انجمن بدلکشی انجام یافت - درین روز علی مردان خان امیر الامرا از پشاور و نذر شوایت ایلچی نذر محمد خان از بلخ بدریافت سعادت

ملازمت اشرف که سرمایۀ سعادت دو جهانیست رسیده امیر الامرا هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه با نیمه آستین سر عزّت بر افراخت - و ایلچي مذکور نامۀ نذر محمد خان با نه قطعه لعل و سي و سه اسپ و بیست و یک شتر و دیگر اشیاء که قیمت مجموع آن سي هزار روپیه شد از نظر اشرف گذرانیده بعنایت خلعت و بکدۀ مرصّع و بیست هزار روپیه نقد و چهار هزار روپیه دیگر از زر سرخ و سفید نثار بر مراد خاطر کامران گشت *

درین نوآئین جشن مسرت افزای سعد الله خان باضافۀ هزاري بمنصب شش هزاري دو هزار سوار و عنایت فیل با یراق نقره و صدر الصدور سید جلال باضافۀ هزاري بمنصب شش هزاري هزار سوار و راجه بیتهلداس باضافۀ پانصد سوار بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و راجه بهار سنگه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظر بهادر خویشگي بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و میرزا نوذر بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و مهیش داس راتهور بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عاقل خان میر سامان بمنصب دو هزار و پانصدي هشتصد سوار و حیات خان بمنصب دو هزاري شش صد سوار و انروده ولد راجه بیتهلداس بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و گردهر داس کور بمنصب هزاري هفت صد سوار و خوشحال بیگ کاشغري بمنصب هزاري چهار صد سوار و هر یکی از شفیع الله برلاس میر توزک و رحمت خان بمنصب هزاري دویست سوار از اصل و اضافه سربلند گردیدند - نذر شوایت ایلچي نذر محمد خان هفت اسپ و هژده شتر از نظر اشرف گذرانیده خود بعنایت خنجر و همراهانش بانعام نه هزار روپیه سربلندي یافتند *

چون محمد حسین ولد میر فتّاح صفاهاني تیولدار پنوج صوبۀ کشمیر که پدر و برادر او در دولت صفویه باین اسم موسوم و مشهور

بودند متمرّدان کاشال را تنبیه بواقعي نموده گوشمال واجبي داده بود بمیر فتّاح ملقب گشته باین نام نامي و جاگیر داريِ کاشال سرافرازي یافت - چهارم بمنزل امیر الامرا علي مردان خان تشریف برده از جمله نثار و پا انداز و پیشکش او که بسپاس این مرحمت والا گذرانیده بود یک لک روپیه قبول نمودند - بعرض مقدس رسید که راجه جگت سنگه بسبب بیماري که از آفت برف در وقت برگشتن از کتل طول بهم رسیده بود در پشاور در گذشت - راج روپ پسر کلانش را بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي و انعام محال وطن که پدرش داشت سرافراز نموده از جمله هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده که بکومک پدر او برای محافظت قلعهٔ چوبین که مابین اندراب و سراب ساخته بود مقرر نموده بودند پانصد سوار و هزار پیاده بشرط مذکور بکومک او مرحمت شد و تنخواه از خزانهٔ کابل قرار یافت *

توجه اشرف بفتح بلخ و بدخشان و تعین افواج ظفر امتزاج بآن صوب

چون بعد از وقوع واقعهٔ ناگزیر بادشاه جنّت آرامگاه نور الدین محمد جهانگیر بادشاه تا رسیدن خدیو جهان ثاني صاحبقران از دکن به دارالخلافه بسبب هرج و مرج که خاصّهٔ ایام فترت و لازم ماهیت امثال آن اوقاتست خلل کلّي بمحلّ و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت و ظفر خان که به نیابت پدر بصوبه داريِ کابل مي پرداخت بسبب گزندی که از افغانان نسبت بحال او در کتل خیبر بوقوع آمده بود در خود قدرت انتقام و مجال رفتن کابل نیافت و نذر محمد خان عرصه را خالي دیده و فرصت را غنیمت شمرده بر سر دارالملک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد

و انواع خرابي در آن سر زمين بظهور رسانيده بمجرد شنيدن خبر جلوس اقدس بر سرير سليماني و تعيّن شدن مهابت خان خان خانان بهادر بجهت تنبيه و تاديب او بی نيل مقصود هزيمت را بحساب غنيمت شمرده رو بوادي فرار نهاد - و از راه غوري در عرض سه روز طي مسافت هژده روز نموده خود را به بلخ رسانيد - اين بی روشي و بيراهي نذر محمد خان برخاطر فيض مظاهر بغايت گراني نموده بنابرآن همواره در فكر ترتيب اين مهم و سرانجام اسباب اين يساق مي بودند - ليكن از آنجا كه سرانجام امور دنيا در بند وقت مقرر است بسبب وقوع بعضی عوايق مثل بغي خانجهان و بنديله و شورش فرمان روايان دكن ارادهٔ مذكور در حيز تاخير مانده نهضت والا بدان صوب اتفاق نيفتاد - اكنونكه بامداد كار پردازان عالم بالا همه كام هواخواهان دولت بی پايان حسب المرام بر آمده خانجهان و بنديله بجزای اعمال رسيده نظام الملك نيز بشامت حمايت افغانان دولت بی پايان ديرينه سال خود برهم زده بفرمان خديو زمان از اقامت سر منزل وجود راهي باديهٔ عدم گرديد و ساير مهمات ولايت جنوبي انجام پذيرفته خاطر انور خديو هفت كشور از رهگذر جزئيات امور آن سمت بهمه جهت فراغ كلي يافت تنبيه و تاديب گروه شقاوت پژوه المان كه در ماوراء النهر آتش جور و اعتساف بر افروخته در قتل اهل اسلام و هتك استار اخيار حتی المقدور كوتاهي ننموده خود را مستحق عقوبت ساخته بودند و انتقام جور و تغلّب كه از نذر محمد خان در حق رعايای كابل بظهور پيوسته بود واجب دانسته بحكم وجوب پاس ناموس سلطنت و حفظ صورت مهابت و سطوت پروانگي قهرمان قهر خديو روزگار بطغرای امضا و توقيع نفاذ رسيده كه بادشاهزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش با پنجاه هزار سوار جرّار و ده هزار پياده تفنگچي و باندار و توپ انداز به تسخير

ولایت بدخشان و تنبیه و تادیب گروه ناهنجار المانان راهي شده بجناح استعجال خود را برسر کار رساند - تقسیم هفت فوج عمّان موج از دلیران عرصهٔ کار زار بحضور اقدس چنین قرار یافت - در هر کدام از قول و هراول دوازده هزار سوار و دو هزار پیاده و در هریک از جرانغار و برانغار شش هزار سوار و دو هزار پیاده و در هر کدام از طرح دست راست و چپ شش هزار سوار و هزار پیاده و در التمش دو هزار سوار - و فوج قول بوجود شهسوار عرصهٔ کار زار شاهزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش و امیر الامرا علي مردان خان و نجابت خان و میرزا خان بن شاه نواز خان نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان و محتشم خان و شاد خان و ذوالقدر خان و شیخ اله دیه ولد کشور خان بن قطب الدین خان کوکه و ملتفت خان ولد اعظم خان وغیره چار صد کس از امرا و منصبدار و هزار احدي استقامت گرفت - و قرار یافت که هنگام آرایش صفوف امیر الامرا در یمین و نجابت خان دریسار قیام نموده نبرد آرا گردند - و فوج هراول بسرکردگي بهادر خان و راجه بیتهلداس و راو سترسال و مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگي و مهیش داس راتهور و سید عالم و شیو رام کور و روپسنگه نبیرهٔ کشن سنگه راتهور و حیات ترین و جمال خان نوحاني و محکم سنگه و گوپال سنگه سیسودیه و علاول ترین و گردهر کور و راجه امر سنگه نروری و سید شهاب و رای سنگه جهالا و ارجن کور و سید نور العیان و سید محمد وغیره چار صد و هفتاد کس از امرا و منصبدار و هزار برقنداز چون کوه البرز بپایداري و استواري اعتبار پذیرد - و برانغار بسرداري قلیچ خان وغیره چار صد و شصت نفر از امرا و منصبدار مثل شاه بیگ خان و راجه دیبي سنگه بندیله و اهتمام خان و خنجر خان و ترکتاز خان و مقصود بیگ علي دانشمندي و هفت صد سوار احدي و تفنگچي زینت یابد - و فوج جرانغار را بپاشلیقي رستم خان و دولت خان و مراد

قلي ككهر و نور الحسن بخشئ احديان وغيره دو صد و پنجاه سوار امرا
و منصبدار و دو هزار احدي و تفنگچي معتبر ساخت - و طرح دست راست
باصالت خان و راجه رايسنگه سيسوديه و راجه راجروپ و راجه جيرام بدگوجر
و سيد اسد الله و شادمان پگهلي وال و جگرام و راجه بهروز وغيره سه صد
و هفتاد و نه تن از امرا و منصبدار و هفت صد سوار احدي و برقنداز و طرح
دست چپ به خليل الله خان و دويست و پنج كس از امرا و منصبدار
كه ازآنجمله راجه بهار سنگه بنديله و سعادت خان نبيرهٔ زين خان كوكه
و چندر من و صف شكن خان صفوي و خليل بيگ و خوشحال بيگ
وجبار قلي ككهر و غضنفر ولد الله ويردي خان و خواجه عنايت الله ولد
صفدر خان وغيره با هفت صد سوار احدي و تفنگچي چون سدّ سكندر مستقيم
گشت - و التمش بميرزا نوذر صفوي و لهراسپ خان ولد مهابت خان و سيد
محمد ولد خان دوران و صفي قلي تركمان و كرشاسپ ولد مهابت خان
و جمعي ديگر از بندهاى منصبدار محكم شد - مجملاً اين درياى لشكر بى
پايان كه هر فوجش از جوش تلاطم و تراكم موج شور و شر با بحر ذخّار
برابري ميكرد در اوايل ذي حجه از دار السلطنت لاهور رخصت يافته
بعون و صون آلهي و همراهئ تائيد اقبال بادشاهي بصوب كابل روانه گشت -
نخست بوقت رخصت شاهزادهٔ كامگار محمد مراد بخش را بعنايت
خلعت خاصه و نادرئ طلا دوزي و يک قطعه لعل بيش بها و دو مرواريد
كه بر سر مي بندند و طرّهٔ مرصع الماس و جمدهر مرصع با پهولكتاره و شمشير
مرصّع و اضافهٔ هزار سوار بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار ازآنجمله دو هزار
دو اسپه سه اسپه و بمرحمت صد اسپ ازآن ميان يكى با زين مرصّع و ديگر با زين
طلا مينا كار و فيل با يراق نقره و ماده فيل و هفت لک روپيه بعنوان مساعدت
سربلند ساختند - بعد ازآن امير الامرا علي مردان خان بمرحمت خلعت

خاصه و جیغهٔ الماس ثمین و خنجر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و محمد اسمعیل پسرش را بخلعت و جیغهٔ مرصّع و فیل و نه کس دیگر از همراهانش را بخلعت و قلیج خان و نجابت خان و رستم خان و اصالت خان و راجه بیتهلداس و راو سترسال را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصّع و اسپ و نظر بهادر خویشگي را بخلعت و اسپ و نقّاره و دیگر سرداران و امرای عظیم الشان را بقدر پایه و ترتیب مراتب بانواع عنایت و اقسام انعام از خلعت و خنجر و اسپ و فیل که این مقام بتفصیل شرح آن بر نمي تابد سرافراز و ممتاز ساخته حکم فرمودند که برخی از لشکر نصرت اثر در خدمت بادشاهزاده براه پشاور و جمعی براه بنگش بالا و پایان روانه شده چون در کابل بیک دیگر برسند قلیج خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر با فوج سه گانه که بسرکردگي ایشان متعلق است از راه آب دره بکهمرد رفته اول حصار آنرا و بعد از آن قلعهٔ غوري را بتصّرف در آورند و بعد از مفتوح شدن قلاع مذکور بخدمت شاهزاده برسند - و شاهزاده با افواج چهار گانه از راه کتل طول راهي گشته به تسخیر قندهار و توابع آن پرداخته تسخیر بلخ پیشنهاد همت والا نهمت گردانند - و دیواني لشکر نصرت اثر بکفایت خان و خدمت بخشي گري بملتفت خان و داروغگي داغ و تصحیحه به شمس الدین ولد مختار خان مقرر نمودند - و خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسپ از طویله با ساز طلا و فیل با ساز نقره مصحوب اصالت خان به بهادر خان که در پشاور بود ارسال داشتند - و دو هزار اسپ خاصه همراه لشکر نمودند که برخی باحدیان و تفنگچیان اسپ طلب و تتمه بامرا و منصبدارانی که اسپان در کار داشته باشند بعنوان مساعدت بدهند *

غرّهٔ محرم یادگار بیگ میر توزک ولد زبردست خان بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب جان نثار خان بلند پایه شد - چون بعرض مقدس رسید که اکثر صحرا نشینان و مزارعان تهي دست صوبهٔ پنجاب بنابر گراني غلّه فرزندان را مي فروشند حکم شد که از سرکار بها داده فرزندان را بآنها باز گذارند و هر روز در ده جا غلول خانه ساخته طعام دویست روپیه بمستحقان قسمت میکرده باشند - قلعهٔ تارا گده که بعد از مسمار ساختن دیوارها باز براجه جگت سنگه مرحمت شده بود مرشد قلي فوجدار دامن کوه کانگره بموجب حکم والا از تصرّف راجروپ پسرش بر آورده به بندهای بادشاهي سپرد - و خدمت قلعداري آنجا از حضور اشرف به بهادر کنبو مقرر شد *

گذارش نوروز جهان افروز

لله الحمد و المنت که نوروز سعادت پیرا بعد انقضای دو گهري از شب چهار شنبه سوم صفر ختم الله بالخیر و الظفر بسبب تحویل اورنگ افروز طارم چارم از تابخانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل جهان را مژدهٔ خورّمي و نشاط بخشید - فردای آن دارای دار السلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم از خلوت سرای محل بمرکز خلافت یعني بارگاه فلک جاه بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و بحرین کف گوهر بار را که پیوسته درپیٔ رهن کردن گرد آوردهٔ صدف عدن و عمّان است بموج در آورده دیگر بار روی زمین را گوهر نثار ساختند - نذر شوایت ایلچئ نذر محمد خان بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه و دو مهر صد تولگي و دو روپیه بهمین وزن چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و میر ابو الحسن ایلچئ عادل خان بانعام خلعت و اسپ با زین نقره و فیل فرق مباهات به فرقدین بر افراخته رخصت بیجا پور گردید - و برای

سربلندي عادل خان خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و سپر خاصه با بند و بار مرصّع و صد پارچه از نفایس اقمشهٔ احمد آباد و کشمیر مصحوب او مرحمت شد - و عاقل خان از تغییر خلیل الله خان که بخلعت و جمدهر مرصّع و اسپ با زین طلا تارک افتخار بر افراخته رخصت لشکر ظفر اثر شده بود بخدمت بخشي گري دوم و عنایت خلعت و منصب دو هزار و پانصدي و هزار سوار و خدمت عرض وقایع صوبجات از تغیر ملا علاء الملک امتیاز یافت - و تقدیم خدمت خانساماني که از خدمات عمدهٔ این دولت پایدار است و تلو مرتبهٔ وزارت از تغییر عاقل خان بحاوي فنون حکمي و ادبي ملا علاء الملک مفوض داشته منصبش هزار و پانصدي. دویست سوار مقرر شد - هفدهم صفر سال مذکور بساعتی که سعادت برو مقرون بود پیشخانهٔ والا بصوب کابل بر آمد و حسین بیگ خویش امیر الامرا را بخلعت و منصب هزاري ذات پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش نموده اخته بیگي گردانیدند - و سید بهادر را بعنایت خلعت و خدمت توزک از تغییر جان نثار خان بر نواختند - چون محمد قاسم ولد هاشم خان نبیرهٔ قاسم خان میر بحر که خدمت میر آتشي و کوتوالي داشت بیساق بلخ معین گشت مظفر حسین بخدمت داروغگي توپ خانهٔ رکاب سعادت و کوتوالیِ اردوی معلی سربلندي یافت *

فرستادن جان نثار خان بعنوان رسالت بایران

چون بعد از جلوس والا ملوک دهر و سلاطین عصر بنابر راهنمونيِ خرد خیرخواه راه آشنائي که جلوه گاه پرتو روشنائیست کشاده تجدید عهد اخلاص و تمهید روابط آن نموده بودند و شاه عباس دارای ایران مراسلهٔ صداقت مضمون مشتملبر اظهار مراسم دوستي و مراتب یگانگي مصحوب بحري

بیگ فرستاده ادای مراسم تهنیت و اظهار شادمانی بر جلوس مبارک نموده بود و بعد از رحلت او از دار فنا بعالم بقا هرچند ابواب مکاتبت و مراسلت از رهگذر بی روشي و اندیشهای بیجای شاه صفي مسدود شده بود باوجود کمال استغنا و بی نیازي بمقتضای مروت نخواستند که سلسلهٔ دوستيِ قدیم این دودمان عالیشان یکبارگي گسیخته شود لاجرم هجدهم صفر جان نثار خان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصّع و دو اسپ عربي نژاد با ساز طلا و فیل سر بلند ساخته با گرامي نامهٔ متضمن مراسم تعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس دارای حال شاه عباس که بنام جدّ خود مسمّی است و بامر اشرف سعد الله خان انشا نموده بود رخصت ایران نمودند- و حکم شد که متکفّلان مهمات سرکار گردون آثار طلب دو سالهٔ او و همراهان او نقد از خزانهٔ عامره تن کنند و یک لک روپیه مرصّع آلات و دو لک و پنجاه هزار روپیه دیگر تنسوقات و پنجهزار پارچه امتعهٔ نفیسهٔ ممالک محروسه برسم ارمغانی ارسال یافت *

نهضت موکب همایون از لاهور بصوب کابل بارادهٔ فتح بلخ و بدخشان

روز پنجشنبه هژدهم صفر مطابق شانزدهم فروردي ماه آلهي سال هزار و پنجاه و شش هجري بعد از انقضای یازده و نیم گهري ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت که تا قیام قیامت بتقویم دین و استقامت داد آنحضرت و اولاد امجاد کامل نصاب قرین انتصاب خواهد بود از مرکز محیط خلافت کبری اعني دار السلطنت لاهور بصوب کابل قرین خیریت

و خوبي ارتفاع يافت - شهسوار عرصهٔ دين و دولت قرين تائيد آسماني و تمكين صاحب قراني پاى مبارك را كه از پنجهٔ آفتاب جهانتاب پاى كم نمي آرد بر خانهٔ چشم ركاب نهاده از پرتو قدوم ميمنت لزوم برخلاف نيّر اعظم بيك دم هلال حلقهٔ ركاب را كمال بدر تمام دادند - بعد ازآن كه از بركت تحويل اشرف بخت بيت الشرف خانهٔ زين بر سعادت دايمي اورنگ گوهر آگين فايق آمده نقش مرادش درست نشست بدولت و اقبال يكران كامراني را كه سيّارات مسمارش در دو گام نشان ثوابت و سيّار چرخ هشتم بر بساط هفت اقليم بصاحب نظران نموده و روشنگر سرعت از آئينهٔ نعلش كه صورت نماى باد است زنگ درنگ زدوده و كرّه آسمان ازآن پيوسته از زر هلال وجه نعلبندي براتش مي فرستد كه هنگام گرم عناني مانند باد پاى نفس بر سطح هوا هزاران جولانگري مي نمايد و باد ازآن همواره در دست و پايش مي افتد كه در آمد و رفت از فرط سرعت بنهجى جولان ميكند كه تماشاى آنرا همان در جاى خويش مي بيند بجولان در آورده رخ بسمت مقصد گذاشتند - درين وقت كه سران روى زمين در ركاب سعادت پا براه نهاده و شاهان سرافراز پياده در جلو افتاده بودند و آن سرور ادب پرور از روى كمال اهتزاز و انبساط خانه خانه اسپ طرب و نشاط ميراند و فرمانبران از بالاى فيل فيل بالا زر حسب الامر بادشاه روى زمين بر اهل زمان مي افشاندند تا بدين فرخنده آئين رفته رفته فروغ عنايت ايزدي و پرتو نور الهي بر ساحت منزلى كه آنروى آب بجهت نزول اشرف مقرر شده بود انداخته رشك فرماى ساحت طور ساختند - ازين منزل جعفر خان را از تشريف خلعت خاصه و صوبه داري پنجاب و بهرام برادرش را بخدمت واقعه نويسي و بخشي گري و نامدار پسرش را بمنصب پانصدي صد سوار سرافراز و مشرّف ساخته و اعظم خان را كه

پانصد سوار همراه پسر خود داده بود از ممر کبرسن از همراهي رکاب سعادت محروم نموده تا مراجعت رایات عالیات بفتح و فیروزي رخصت کشمیر دادند *

بیستم جهانگیر آباد بنزول اقدس منزل سعادت گردید - کنور رام سنگه ولد راجه جی سنگه که با پانصد سوار از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت بمنصب هزاري هزار سوار فرق طالع بر افراخت - چون درین ایّام طبیعت حرم محترم شاهزاده محمد دارا شکوه بسبب کوفت بدني از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته هر روز شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر مي شد آن بلند اقبال را با مردم محل در جهانگیر آباد گذاشته حکیم مومنا را بجهت معالجه دستوري توقف دادند - روز دیگر از آن مقام کوچ نموده سیوم ربیع الاول از آب چناب و نهم از دریای بهت براه پل سفاین که بروش معهود بسته بودند عبور نمودند *

بیست و سوم دولتخانهٔ حسن ابدال از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت و عمارات آن که بر کنار تالاب بغایت خوش و دلکش اساس یافته بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - بعد از دو مقام متوجه پیش شده غرّهٔ ربیع الثاني از آب نیلاب بر پل گذشته پنجم ماه عمارات ساختهٔ امیر الامرا در ارک قلعهٔ پشاور فیض نزول موکب جاه و جلال دریافت - چون عماراتش بطرز ایران ساخته شده پسند نفرمودند - ششم بباغ ظفر خان که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند - بهنگام سواري بازار مسقف پشاور که امیر الامرا بگچ برآورده با دو چار سوی سر باز بطرز مثمن بغدادي ساخته بود در نظر انور بغایت محسن و مستحسن افتاد - طرح آنرا نزد مکرمت خان فرستادند که درون قلعهٔ شاهجهان آباد بازاری از جلو خانه

تا دروازهٔ قلعه که بجانب دار السلطنت لاهور واقع شده بهمین دستور مسقف مرتب سازد *

جشن وزن قمري

روز پنجشنبه هشتم ربیع الثاني سنه هزار و پنجاه و شش انجمن جشن وزن قمري آغاز سال پنجاه و هفتم عمر گرامي بکمال خوبي آرایش ترتیب پذیرفته مسرت افزای جهانیان گشت - درین روز عشرت آموز سعد الله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازآنجمله دو هزار دو اسپه سه اسپه بلند پایه گردیدند - بعرض مقدس رسید که طایر دستان سرای سرابستان قدس حاجي محمد جان قدسي تخلّص در دار السلطنت لاهور قفس قالب عنصري شکسته با بلبلان جنت هم نوا گردید - شفیع الله میرتوزک بحراست قلعهٔ لاهور از انتقال سرانداز خان قلماق که پیمانهٔ زندگي برآموده بود بمنصب پنجهزاري چار صد سوار سرافرازي یافته رخصت شد - بیست و دوم ربیع الثاني دولت خانهٔ کابل از نزول اقدس پایهٔ کرسيِ هشتمین یافته روکش پیرایهٔ نگارخانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شد - چون هنوز عمارات آنجا باتمام نرسیده بود داروغگيِ عمارات بغازي بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویليِ علي مردان خان را که نشیمنهای عالي داشت از فرّ ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا اتمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند *

غرّهٔ جمادي الاول بطواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت فردوس مکاني انار الله برهانه و مرقد ثانيِ رابعه رقیّه سلطان بیگم رفته از بیرون دروازه آمادهٔ حق تعظیم و اعظام گشته پیاده شدند و بعد از اداي آداب معهود زیارت ده

هزار روپیه بفقرا و مساکین آنجا قسمت نمودند - لطف الله پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ بعنایت خلعت و اسپ سرافرازي یافته رخصت قندهار یافت تا به نیابت خود خان مذکور او را در آنجا گذاشته روانهٔ حضور گردد - چون بعرض مقدس رسید که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برای تنظیم صوبهٔ گجرات و تنبیه متمردان آنجا جمعی کثیر نوکر گرفته و خرج زیاده از دخلست هزار سوار از جمله سواران آن بادشاهزادهٔ والا قدر عالي مرتبت دو اسپه سه اسپه نمودند - یازدهم سید جلال را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري هزار و پانصد سوار سر بلند ساختند - چون منازل عالي بنیاد خاصه صورت اتمام پذیرفته بآب و رنگ گوناگون نقش و نگار بتازگي آبرو افزای کهن طارم چرخ کبود گردید از حویلي امیر الامرا بدانجا تشریف آورده سایر نشیمنهای غریب و مناظر نظارگي فریب آنرا رشک سرابستان ارم فرمودند *

(روانه شدن بادشاهزاده محمد مراد بخش بفتح بلخ و بدخشان)

بادشاهزاده محمد مراد بخش پس از دستوري یافتن از پیشگاه خلافت بیست روز در زمین ککهران برای آسودگي لشکر و پنج روز در حسن ابدال و بیست روز در پشاور توقف نموده نهم ربیع الثاني بکابل در آمد - پس ازآنکه بهادر خان و قلیج خان و رستم خان و خلیل الله خان و غیر اینان که براه بنگش شتافته بودند در کابل رسیدند بادشاهزاده والا تبار از کابل کوچ نموده موضع پای منار را مضرب خیام گردانید - (چون هنگام تعین مواکب جهانکشا حکم معلی صادر شده بود که بمنصبداران نقدي واحدیان تیرانداز و برقندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه سه ماه پیشگي

و بجاگیرداران که داغ آنها موافق حاصل جاگیر مقرر است بر وفق چهارم حصه حاصل تیول که آن نیز سه ماهه مي شود برسم مساعدت از خزانهٔ حضور بدهند و چون بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند لشکر فیروزي اثر چه از این رهگذر و چه بجهت استماع بسیاري برف و دشواري کتل در پیش رفتن توقف داشت - بادشاه حقیقت آگاه سعد الله خانرا پیشتر روانهٔ کابل گردانیدند و فرمودند بجمعی که سه ماهه پیشگي نیافته باشند زر داده و بانجام دیگر مهام پرداخته چنان کند که هیچکس را عذری در روانه شدن نماند - علّامي از باغ صفا در دو روز بکابل شتافت و در عرض پنج روز همگي مهمات را رو براه آورده تمامي عسکر را روانه ساخت - چنانچه بادشاهزاده هژدهم بهادر خان و راجه بیتهلداس را با فوج هراول پیشتر راهي گردانید و اصالت خان را با فوجی که همراه داشت برای پاک کردن راه کتل طول رخصت نمود و خود بیست و یکم از پای منار روان شده بدو کوچ بقرا باغ و از آنجا بیک کوچ بچاریکار رسید - و قلیچ خان سردار فوج برانغار و خلیل الله خان سر گروه طرح دست چپ و میرزا نوذر صفوي سردار التمش را شاهزاده والا گهر براه آب دره جانب کهمرد و غوري روانه گردانید - اینها پس از الحاق در باب اتحاد آرا وهمم که سر رشتهٔ انصرام سایر مهام بآن منوط و سلسلهٔ پیشرفت جمیع کارهای عظام بدان وابسته همگنان متوجه کار شده در انصرام این مهم بجد و جهد کوشیدند - و باتفاق تسخیر بدخشان پیشنهاد همت ساخته عزیمتهای راسخه را که در جمیع امور چنانچه مذکور شد کار عظایم آیات و عزایم مقدمات میکند بکار برده کوچ به کوچ راهي شدند - بادشاهزاده بعد از رسیدن پای کتل طول چون راه از کثرت برف دشوار گزار بود بسرعت تمام بیلداران بادشاهي را با چندین هزار مزدور که مردم امیر الامرا از بلوکات کابل گرد آورده بودند

تعین نمودند که برف از سر راه دور نموده کوچهٔ که شتر بآساني بگزرد بسازند و باقي را چنان بکوبند که آدم و اسپ بر روی آن توانند گذشت - ازین رو که مردم هندوستان ازین قسم تردد درماندگي دارند انجام این کام از بیلداران چنانچه باید صورت نیافت - لاجرم فردای آن بهادر خان و راجه بیتهلداس و اصالت خان بکوه بر آمده بجهت کشادن و کوفتن برف سوار و پیادهٔ خود را بر گماشتند - تمام مردم خصوص افغانان بهادر خان بسعيِ بسیار تا یک کروه که برف بسیار بود برداشته بعرض دو گز کوچه بریدند - و روز دیگر بکوفتن آن مقید گشته راهی بجهت عبور درست ساختند - پایان روز اصالت خان با همراهان و دوم روز بهادر خان و راجه بیتهلداس با دلاوران تهوّر کیش هراول بعد آن شاهزادهٔ عالي مقدار از کتل گذشته غرّهٔ تیر در میدان سراب که داخل بدخشان است منزل اختیار نمودند *

چون فرقهٔ تفرقه خاصیت اوزبکان و احشام بی احتشام المان که بکار فرمائيِ جهالت و راهنمائيِ ضلالت قرا و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان خلف نذر محمد خان بغایت تنگ ساخته بودند خبر آمدن لشکر ظفر اثر شنیده هریک ازآن بدکیشان برنگ ناوک پرّان از کمان ترکش کند بلندي زده بطرفي بدر رفت - درین وقت بهادران لشکر فیروزي اثر از روی عجلت بپای سرعت یکبارگي بارگي تاخته نواحيِ بدخشان را معسکر گروه سعادت پژوه ساختند - و مرهم راحت بر ناسور جراحت دل خستگان آن دیار نهاده بحسن سلوک و معاش جمیل و رفق معاشرت دلهای خواص و عام را بدام آوردند - و بزرگ و کوچک آن ولایت دست بدعای مزید جاه و جلال شاهنشاه جهان پناه بر آورده استدعای بقای ابدي و دوام سرمدي آنصاحب دولت موفّق و مویّد و تمهید اساس دولت این دولت کدهٔ مخلد و مؤبّد از

درگاه ایزدي نموده برکام خاطر فیروز گشتند - درین میانه خسرو سلطان شنید که شاه محمد قطغان و قل محمد با بسیاری از المانان از آب آمویه گذشته بر سر قندز مي آیند و در خود رای ستیز و روی آمیز این طایفهٔ خیره چشم نیافت بحسب مصلحت دید خرد با بدیع سلطان پسر و دو هزار خانه دار احشام و اهل قندز که بیشتر رعایای جور کشیده و غارت دیده بودند آرزوی استسعاد سعادت ملازمت نمود - و اصالت خان را که از کتل پیشتر فرود آمده بود از مافي الضمیر خویش آگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوب صدیق بیگ نوکر معتبر خود بدرگاه عالم پناه ارسالداشته التماس اجازت نمود - از روی کمال عنایت و نهایت عاطفت در جواب منشور لامع النور مشتملبر تسلّي و استمالت بسیار بنام مومیٰ الیه بشرف صدور پیوست - اصالت خان خسرو سلطان را دیده و امیدوار گوناگون نوازش بادشاهي ساخته مصحوب دولت بیگ قاقشال روانهٔ درگاه عالم پناه نمود و اکثر احشام و رعایا و اهالي قندز را که با خسرو همراه بودند بحکم معلی پیش خود نگاهداشت - وقتی که با نزدیک اندراب رسید امیر الامرا بموجب ارشاد پذیره شده بر پشت اسپ ملاقات نموده نزدیک بادشاهزادهٔ عالي مقدار آورد - بعد ازآنکه داخل خیمهٔ والا شد آن عالي مرتبت بر طبق حکم مقدّس تا منتهای بساط رفته معانقه نموده همراه آورده نزدیک به مسند نشاندند - و از روی قدرداني اقسام دلجوئي و مهرباني بظهور رسانیده یک قبضه جمدهر مرصّع با نه تقوز پارچه و نه اسپ و یک فیل و ماده فیل با حوضهٔ نقره و پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ عامرهٔ لشکر باو تکلّف نموده لوازم مهمانداري و مراسم ضیافت چنانچه باید بتقدیم رسانیدند - و شاهزاده قباد پسر اسد خان کابلي را همراه داده رخصت درگاه والا فرمودند - و چون خسرو سلطان از هندو کوه گذشته بسلسله

جذبات بخت و سعادت مرحله پیمای طریق دولت و رهگرای وادئ اقبال گردید و در نزدیکیهای کابل رسید حکم شد که مرحمت خان ولد صادق خان بسرعت تمام خود را بدو رسانیده در روز فرمان عالیشان مشتملبر عنایت فراوان و چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیست تقوز پارچه از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک نالکي و چهار دولي با چوبهای نقره و غلافهای مخمل برای سواريِ عورات که مرکبی جز اسپ و شتر نداشتند و دو دست پیشخانهٔ مکمل بدو داده آداب ملازمت تلقین نماید و همه جا همراه بوده بدرگاه گیتي پناه آورد - و بیست و پنجم ربیع الثاني وقتیکه در ظاهر کابل رسیده متوجه ادراک سعادت ملازمت شد بفرمان شاهنشاه گردون وقار سلالهٔ آل فرخنده فال صدر الصدور سید جلال و خان والا مکان مدار المهامي سعد الله خان تا سر خیابان باستقبال شتافته آن سلطان سعادت نشان را بدرگاه سلاطین پناه آوردند - و در خوابگاه مقدّس شرف ملازمت دریافته بعد از ادای آداب معهوده و تقدیم مراسم کورنش و تسلیم هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر از نظر انور گذرانیده التماس قدمبوس نمود - بادشاه مهربان قدردان اول برخصت قدمبوس اختصاص داده پس ازآن سرش را از روی کمال لطف بآغوش نوازش در آورده بحکم نشستن سر افتخارش را باوج عیوق رسانیدند - و انواع تفقّد و دلجوئي بجا آورده عنایت خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و سپر با بند و بار مرصّع و منصب شش هزاري دو هزار سوار و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل با حوضهٔ نقره و پنجاه هزار روپیه نقد ضمیمهٔ مراحم بادشاهانه نموده در منزل خان دوران بهادر نصرت جنگ که با فروش و دیگر اشیاء آرایش داده برای قیام او مقرر ساخته بودند حکم نزول فرمودند - سلطان مذکور دومین پسر نذر محمد

خانست از جمله شش پسر که بالفعل زنده اند جوانیست بلند و بالا ضعیف بنیه گندم گون کوسه سي و نه ساله افیوني گزران *

مفتوح شدن قلعهٔ کهمرد و غوري

چون شاهزادهٔ والا گهر مطابق حکم معلي قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوي را بافواج برانغار و طرح و التمش از چاریکار براه آب دره بتسخیر قلعهٔ کهمرد و غوري رخصت دادند و خلیل الله خان از همانجا بنابر تنگيِ راه با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده کوچ بکوچ منازل توتم دره و سوخته چنار و سرخ گنبد نوردیده بغوربند رسید و از آنجا بدوآبه و از آنجا بدو کوچ آنطرف کتل شبر که دشوار گزارست شتافت - راهی که ازآنجا بضحاک میان دره مي رود دو تنگيِ سخت دارد که نخستین به بللي و دومین به عراق مشهور است و از تنگيِ ثاني آب تند میگذرد و راهی دیگر که جانب چپ راه دره واقع شده اگرچه کتل دارد و بعید است اما تنگي ندارد و شتر بآساني میگذرد چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند اردو را براه کتل روانه ساخت و خود با جمعی جریده از راه تنگي بضحاک رفت - و پس از آمدن اردو از ضحاک بدامیان و ازآن بآق رباط رسیده نهم از کتل گنبد که سرحد ولایت کابل و کهمرد است گذشت - و از چند نفر بازرگان که از بلخ رسیده بودند دریافت که اوزبکان هنوز از ورود لشکر ظفر اثر آگاهي ندارند - خلیل بیگ را با احدیان و تفنگچیان و دیگر جوانان کار آمدني تعین نمود که شباشب از کتل دندان شکن بکهمرد رسیده اگر تواند حصار را بدست آرد - چون نبرد آزمایان قوي بازو با خلیل بیگ ناگهاني مانند قضای آسماني از اطراف و جوانب رسیده قلعه را نگین وار در احاطه گرفتند روز یکشنبه دهم جمادي الاول موافق سوم تیر اوزبکان ببهانهٔ

گرفتن سر راههای کتل از قلعه بر آمده هریکی بطرفی بدر رفتند - خوجم شکور حارس قلعه با جمعی قلیل شروع در انداختن تفنگ نموده آخرکار باندک زد و خورد دل از دست داده امان طلبید و از روی عجز و نیاز زینهاری شده قلعه را حوالهٔ دولتخواهان درگاه نمود - خلیل الله خان نیز دوازدهم بکهمرد رسیده حراست قلعه بعهدهٔ خلیل بیگ مقرر نمود - درین اثناء قلیج خان هم از عقب رسید و بعد از دو روز هر دو باتفاق روانهٔ غوری گشتند - و بعد از رسیدن دوازده کروهی غوری بساحل رود سرخاب خلیل الله خان غضنفر ولد الله ویردی خان را با احدیان و برقندازان و مراد قلی ککهر وغیره بطریق منقلا پیش فرستاد - قلیج خان نیز راجه دیبی سنگه و اهتمام خان و خنجر خان را بر سبیل تعجیل روانهٔ غوری گردانید - روز چهار شنبه بیستم ماه مذکور چون غضنفر وغیره نزدیک قلعه رسیدند قباد میر آخور باشی این مردم را فوج هزارجات دانسته با سه صد سوار از قلعه بر آمده صف آرا گردید - بهادران رزم دیده کار آزموده متوجه کار زار شده بکمتر آویز و ستیز ره سپر گریز ساخته بقلعه در آوردند و بمقتضای کار طلبی و ناموس جوئی از اسپها پیاده شده بازو بقلعه ستانی بر کشادند - و در اندک فرصتی از خندق گذشته با آنکه از جانبین دار وگیر بهادرانه رو داده و درونیان شرط مدافعه و ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورده بودند اما چون هجوم تمام از لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود و توقع مدد از جانبی نداشت تاب مقاومت نیاورده پناه بارک قلعه برد - و دلیران ناموس طلب دروازه را شکسته داخل حصار شدند و بهمه جهت غلبه نموده کار بجای رسانیدند که لاچار امان خواسته بر آمد و بوسیلهٔ غضنفر خلیل الله خان را دید - درین وقت مشاهیر غوری که بیشتر چغتا بودند گردن باطاعت نهاده زبان بازدیاد مواد دولت ابد پیوند کشادند - قلیج خان و خلیل الله

خان قباد مذکور را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه جهان پناه نمودند - و قلعهٔ غوري و تنظیم محال توابع آن بعهدهٔ اهتمام خان مقرر نموده حقیقت بدرگاه عالم پناه معروض داشتند - و بعد از پرداخت سرانجام ناگزیر قلعه بیست و پنجم براه ایبک روانهٔ ملازمت بادشاهزاده محمد مراد بخش گشتند *

چون بادشاهزاده هفتم جمادي الاول بافواج قاهره از کتل طول گذشته روز دیگر جلکای سراب معسکر گردانید و یک روز برای دریافتن خسرو در آنجا مقام نموده دهم از آنجا کوچ نموده در سه روز از قریهٔ تاجکان و ده میرزایان و ده خواجه اولیا گذشته بنارین رسید و اصالت خان را دستوري داد که پیشتر راهي گشته بقندز در آید و خود از نارین به نیلبر آمد و روز دیگر در ده خواجه لقمان منزل شد - هفدهم بشورابه که نه کروهي قندز است رسیده هژدهم ظاهر قندز را معسکر گردانید - چون سایر المانان و مفسدان از بیم ورود موکب منصور و سطوت و صولت اولیای دولت راه فرار سر کرده از آب قندز گذشته بودند نوزدهم جمادي الاول بادشاهزادهٔ والا مقدار قندز را مضرب خیام دولت گردانیده بتسلي و استمالت و دلجوئي رعایا پرداختند - آن غارت زدگان و ستم دیدگان که مشرف بر هلاکت شده بودند از غارها و درههای کوهسار بر آمده جانی تازه یافتند - و ازآن رو که بفزوني قتل و غارت المانان سرتا سر آباداني پی سپر غارتیان شده جمعی کثیر از یتامی و ارامل و دیگر عجزه و مساکین که از فقدان قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک و گیاه آب برالتهاب زبانهٔ آتش جوع مي زدند وصول این نعمت و حصول این جمعیت را از جمله عطایای الهي دانسته بعرض حال پرداختند - شاهزاده والا گهر و امیر الامرا بفرمان اشرف بیست و پنجهزار روپیه که یک لک رایج خاني ماوراء النهر است حواله مردم

دیانت دار راست کار نمودند که بتفاوت درجات قسمت نمایند و راجوپ و اسد الله را با جمعی از برقندزان بمحافظت قندز گذاشتند و در لک روپیه بجهت دربایست وقت حواله فرمودند *

بیست و یکم جمادی الاول متوجه بلخ گشتند - درین تاریخ عنایت نامه که بندگان اعلی حضرت به نذر محمد خان و فرمان ذي شان بنام شاهزاده فرستاده بودند رسید - خلاصه مضمون آنکه هرچند پیشرویهای نذر محمد علی الخصوص ایستادگی در فرستادن فرزندان حاجي وقّاص باوجود اظهار اشرف و سلوک بد او مقتضي مروت و مهرباني نیست امّا چون مراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه احسن مکارم اخلاق بزرگان آفاق است و درین حضرت تقصیرات و زلّات سایر مردم دنیا دیده و دانسته باغماض عین پامال چه جای این نوع بزرگ کردهای خدا و برگزیدهای درگاه کبریا اگر نذر محمد خان بسلسله جنباني طالع موافق و رهنموني بخت مساعد معتصم بعروۂ وثقی دولت ابد پیوند گشته اظهار نیاز نماید بلخ را باو گذاشته لشکری گران و سپاه بی پایان با یک سردار نامدار در بدخشان نگاهدارد - و هر گونه امری که باعث استقرار و مزید اقتدار خان مذکور باشد از قوه بفعل آورد - اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتظام اوزبکیه و المانان داشته باشد سرانجام جمعیت و اجتماع لشکر و خیل و حشم از قرار واقع نموده مراسم رفاقت و لوازم همراهي زیاده از حوصلۂ توقع او بجا آرد - مجملاً چون شاهزاده و علي مردان خان از قندز کوچ نموده سه منزلي بلخ بخلم رسیدند نامۂ حضرت خاقان گیتي ستان مصحوب اسحٰق بیگ بخشيِ کابل نزد نذر محمد خان فرستاده زباني نیز بعضی پیغامات دادند - خان مذکور نامه را باحترام تمام گرفته اگرچه بظاهر اظهار بشاشت نموده بزبان آورد که مملکت ماوراء النهر بدیشان تعلّق دارد اما در باطن سخت برهم شده

گفت که هرگاه شاهزاده تشریف مي آرند بلخ را بایشان حواله نموده متوجه کابل مي شوم و بعد از ملاقات فیض آیات دارای بحر و بر بی توقف روانهٔ تحصیل سعادت حرمین شریفین میشوم - اسحٰق بیگ برهمزدگيِ احوال نذر محمد خان و بی اعتدالیِ اوزبکان گرد و پیش او دیده باندیشهٔ آنکه مبادا اورا از هم گذرانند معروض داشت که هرچند شاهزاده خود را بایلغار رساند بمصلحت وقت بهتر و مناسب تر خواهد بود - درین اثناء چوچک بیگ نام ملازم نذر محمد خان در وقتیکه شاهزاده نزدیک بآستان امام رسیده میخواستند همانجا فرود آیند با مکتوب خان مذکور آمده ملازمت نمود - خلاصهٔ مضمون مکتوب آنکه ملک و مال همه تعلق بملازمان حضرت خلافت منزلت دارد اگر روزی چند بجهت تهیّهٔ مواد سفر حجاز مهلت دهند میتوان ازین ممر جمعیت خاطر اندوخته قلعه را بشما حواله کند - شاهزاده و امیر الامرا آنرا خدعه پنداشته فسخ عزیمت نزول آن مکان نموده بعد از طيِ پانزده کروه جریبي دیگر روز در موضع پلاس پوش دو کروهيِ بلخ رفته فرود آمدند - اسحٰق بیگ از بلخ آمده ملازمت نمود و دیده و شنیده را بتفصیل بر زبان آورد - بعد از نماز شام بهرام و سبحان قلي پسران نذر محمد خان با گروهی از اکابر و اعیان بلخ مثل عبد الوالي شیخ الاسلام و خواجه عبد الوهاب رئیس و خواجه محمد یوسف ده بیدي و قاضي احمد پسر میر مومن و بالتون پروانچي و یادگار اویرات بارادهٔ استقبال بی آنکه دولتخواهانرا از این معني آگاه سازند سر زده داخل لشکر فیروزي اثر شده خواجه عبد الوالي و خواجه عبد الوهاب را نزد اصالت خان فرستادند - خان مذکور گفت که آمدن باین عنوان بسیار نا مناسب بود بایستی اول مطلع مي ساختند تا جمعی از امرا پذیره شده بعنوان پسندیده نزد بادشاهزاده مي آوردند *

چون علف سر راه بخوراک دواب کفایت نمي کرد و غلّهٔ منازل ویران بستوران سپاه قاف شکوه که بحسب شمار از خیل ستاره زیاده بود نمي رسید در اثنای راه بسبب درازيِ منزل اسپ و شتر بسیار ضایع شده خیمه و خرگاه دیر تر آمده آنچه رسیده بود برپا نگشته لاعلاج در طلب ایشان توقف رو داد - پس از آنکه بار بردار آمده خیمه و خرگاه دولت استاده شد اصالت خان بآوردن مامور گردیده امیر الامرا تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام بسیار نموده بر سوزني دست راست مسند نشانید و مراسم مهرباني و لوازم قدرداني بوجه احسن بجا آورده گفتند که در خدمت خان عالیشان بعد از دعای فراوان بگویند که لشکر ظفر اثر از پیشگاه اقبال بمدد و اعانت آن رفیع مکان رسیده هر گونه مددی که در تنبیه گروه حق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد از قوه به فعل مي آید و تا بر آمد کار با موکب ظفر آثار پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کار گزاريِ توفیق و مددگاريِ دستیاريِ تائید حتی المقدور کوتاهي نخواهد رفت - پس ازآن خلعت و خنجر مرصّع و اسپ با زین طلا بهرکدام از خانزادها و بهمراهان خلعت داده رخصت نمودند *

روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادي الاول مطابق بیست و یکم تیر ماه آلهي بادشاهزاده مؤیّد و منصور و بختیار و امیر الامرا و دیگر سران لشکر فیروزيِ اثر بآئین شایسته و شایان و توره و توزک نمایان چهرهٔ دولت و اقبال بر افروخته و رایت جاه و جلال بر افراشته متوجه بلخ شدند - سکّان آن سر زمین که هرگز چنین لشکر سنگین بدین زیب و تمکین ندیده بل نشنیده بودند از مشاهدهٔ تسوید صفوف و آرایش یسال موکب جاه و جلال و بسیاريِ کوس و علم و خیل و حشم و پیادهٔ بیشمار از برقنداز و باندار و نیزه گزار و فیلان کوه پیکر تنومند صف شکن مزیّن به پوشش‌های دیبای زرکار

چینی و پرند سیم باف رومي و ساز طلا و یراق نقره و صدای زنگ و جلاجل و نوای گورکه و غریو کرنا و شیههٔ اسپان عربي و عراقي که همه با ساخت مرصّع و ستام زر پریوار انداز پرواز داشتند و هم چنین سایر لوازم این مقام از انواع زیب و زینت تمام که بحلیهٔ حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش یافته بودند بشگفت در مانده خورد و بزرگ از مهابت و شکوه و دبدبه و شان کوکبهٔ اقبال دم در گلو کشیده نفس در کام دزدیدند - بالجمله شاهزاده بافواج قاهره بآئینی که در سواري مقرر بود بجلکای پیش طاق که پیش دروازهٔ شتر خوار حصار و بلخ واقعست نزول نموده رستم خان و قاسم خان میر آتش و مردم توپخانه را تعین نمودند که داخل قلعه شده بضبط مداخل و مخارج پرداخته آوازهٔ کوس دولت را بلندي گرای سازند - و اسحٰق بیگ را نزد نذر محمد خان فرستاده پیغام دادند که چون خاطر نیازمند بغایت آرزومند دریافت مواصلت ایشانست هرگاه خواسته باشند که از شهر بر آیند از روی مهرباني اطلاع دهند تا شرایط استقبال بتقدیم رسانیده گرامي ملاقات دریابد - و بعد ازآن اگر خواهند تا منزلی که بجهت نزول ایشان مقرر شده باشد همراه رفته صحبت بدارد - و باز روز دیگر ایشانرا بمنزل خود برده بسرانجام ضیافت پردازد و اگر همان روز بی تکلّفانه بمنزل ما تشریف آرند روز دیگر ما را مهمان خود سازند - در وقتیکه اسحٰق بیگ این پیغام رسانید نذر محمد خان بغایت متغیر شده از غایت گرفتگي طبیعت بطعامی که در مجلس چیده بودند میل نفرموده حضار مجلس را بخوردن طعام مشغول داشت - بعضی از دانایان از گفتگوی او معلوم نمودند که بنابر کبرسن متوقع آن بود که شاهزاده یکسر بمنزل او رفته مهمان مي شدند - چون روزگار دولت او بسر آمده و ایام سلطنتش بر پایان مدت بقا مشرف شده بود لاجرم رفتن خود بباغ مراد بجهت ضیافت شاهزاده شهرت داده پیشتر خیمه

بدانجا روانه ساخت و مرصع کمری که لعل چند گرانبها در آن نصب
نموده بود بر میان بسته بالای آن زره و بر روی زره جامه پوشیده و اشرفي
و طلا و لعل وغیره نیز هر قدر توانست گرفت همراه برداشته با دو پسر
سبحان قلي و قتلق و چندی از اوزبکان و غلامان را همراه گرفته بوقت ظهر
بیست و هشتم ماه مذکور راه فرار سر کرد - ازین جهت که حصار بلخ بسیار
وسیع است و پنج و نیم کروه دور آن و مداخل و مخارج آنرا فرستادها
چنانچه باید ضبط نکرده بودند و سواري خان از دیگران امتیاز نداشت از
دولتخواهان درون و بیرون کسی مطلع برین اراده نگشت تا آنکه بعد از نماز
پیشین مقصود علي دانشمندي برین حقیقت واقف شده بامیر الامرا
گفت و امیر الامرا بخدمت بادشاهزاده معلوم نمود - از آنجا که بندوبست
محالات بلخ بر قرار واقع میسر نیامد و درون و بیرون از اوزبکان آشفته مغز
پریشان اندیش پر بود رفتن خود مناسب ندیده بهادر خان و اصالت خان
را با گروهی بتعاقب او مامور فرمودند - و سرداران مذکور بعد از یک پهر از
رفتن نذر محمد خان با جمعی از صفدران در همان ساعت با شتاب تمام
مرحله پیما گشته جریده رو بمقصد نهادند - و بنابر شدّت حرارت هوا آخر
هر روز سوار شده تا یک پهر اول بی توقف و اهمال قطع راه میکردند - سوم
روز از زبان یکی از غلامان خاصه او که در راه اسیر گشته بود ظاهر گردید که نذر
محمد خان در جمعیت اوزبکان که بعد از استماع خبر ورود لشکر ظفر آمود از
نواحي بلخ گریخته با احشام آلچین و قطغان و غیر ایشان که در شبرغان فراهم
آمده اند داخل گشته خواهش نبرد دارد و بآن انداز سپاه چیچکتو و میمنه
را نیز طلبیده - بهادر خان و اصالت خان بمقتضای صلاح وقت یک پهر روز
مانده سوار شده تا دو نیم پهر روز آینده بمحنت تمام بعد از قطع مسافت
منازل بی آب ریگ بوم و راههای دشوار گزار شش کروهي شبرغان

در موضع غوطي نزول نموده متوصّد اخبار و آماده و مستعد پيكار نشستند - و هنگام سحر بعزم رزم باتفاق چهار هزار سواری که از جمله ده هزار سوار همراه رسیده بود سادات را هراول و راجپوتان را جانب يسار و افغانان را در يمين خود قرار داده راهي گشتند - از آنجا که کار گزاريهای بخت موافق و ياوريِ اقبال مساعد است از صدمهٔ باد حملهٔ شيران شرزه تزلزل در ارکان ثبات اوزبک و المان افتاده از بيم اسير شدن عيال و بغارت رفتن اموال با اهل و عيال روانه اندخود گشتند - نذر محمد خان از شنيدن خبر ماندگيِ دواب لشکر و قلت مردم از فرط بيخبري و ناداني فتح و ظفر را از فروغ هجوم جنود و تابع وفور توابع دانسته و کثرت و قلّت اعوان و انصار را علّت اقبال و ادبار انگاشته با جمعی از اوزبکان که برفاقت او آمادهٔ پيکار شده بودند از شبرغان چهار کروه پيش آمده سه فوج ترتيب داد و خود کار فرمای سپاه شد - نخست سبحان قلي و قتلق محمد را روبروی فوج چپ و راست بهادر خان باز داشت و خود با جمعی از اوزبکان رو بمواجهه خان مذکور آورده همت پست نهمت بر جلب دولت و سعادت روزي نا شده گماشت - در آغاز گرميِ هنگامهٔ جنگ از نزديک و دور بنفس درازيِ تفنگ گرميِ بهم رسانيده همين که گرم خوئيِ تيغ سرد دم در رسيد پلنگان شير افگن دندان و چنگال بخونريزيِ مخالفان تيز کرده صفوف اعدا را از يکديگر شگافتند - آنگاه همگي افواج اهل وفا و وفاق بيکبارگي بارگيها را انگيخته در هر گوشه مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی يکدگر انداختند و بمعاضدت يکدگر و مساعدت همت کارگر با مخالفان بشدّت در آويخته عاقبت بنيروی تائيد آسماني کامياب نصرت و فيروزی گشتند و بحملهای مرد افگن دمار از روزگار آن کم فرصتان براورده جمعی کثير از مردم غنيم را از پا در

آوردند - نذر محمد خان از دیدن این حال بی اختیار رو برتافته با فراوان پشیمانی و پریشانی بجانب اندخود شتافت - و جمعی از اوزبکان سبحان قلی را بدست آورده بجانب چار جو و بخارا راه فرار سر کردند - بهادر خان و اصالت خان شاد کام و مقضي المرام بمراسم تعاقب تا شبرغان پرداخته چون از نذر محمد خان نشان نیافتند تا رسیدن خبر مشخّص همانجا توقف ورزیدند - اوزبک و المان که باتفاق یکدگر شعله افروز آتش عصیان شده اموال که از رعایا بترکتاز فراهم آورده بودند پیش انداخته با اهل و عیال بهر طرف گریختند و از غایت تذبذب احوال بدشواری تمام اهل و عیال را گریزانیده مال و اموال بتصرّف اولیای دولت دادند - و بتوجه والای بادشاه عالم پناه که همواره برفاهیت خلایق مصروف است ذکور و اناث رعایای بلخ و بدخشان و هزار جات که درین مدت اسیر ستم و جور طایفهٔ ضالّه شده بودند از حبس مؤبّد رهائي یافته رو بجا و مکان خود آوردند - اگرچه اوزبک و المان غارت زدهٔ لشکر ظفراثر شدند امّا اگر بهادر خان قناعت بفتح ننموده پیٔ نذر محمد خان بتعاقب میرفت بیشک او با پسران گرفتار صفدران لشکر ظفر اثر مي شد - چنانچه بعد از دو سه روز زباني طاهر بکاول و خواجه کمال ارباب اندخود که آمده خان مذکور را دیدند این معني بوضوح پیوست *

اکنون حقیقت اندوخته و اموال خان مذکور بزبان قلم مي آید چون شاهزاده و امیر الامرا بسبب تعین نمودن لشکر بتعاقب نذر محمد خان فرصت اموال او نیافتند و رستم خان و محمد قاسم میر آتش از ملاحظهٔ آنکه مبادا از سبب آخر شدن روز اسباب از قرار واقع بضبط در نیامده موجب باز خواست گردد متوجه نشده لختی بتاراج اوزبکان و سکنهٔ شهر دادند - و تتمّه دوازده لک روپیه از مرصع آلات و نقره آلات و جز آن

و دو هزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده خلیل الله خان با ملتفت خان و شیخ موسی گیلانی و قاضی نظاما و محمد مقیم رفته بضبط در آوردند - و ازین جهت که خان مذکور مدخرات خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذی نوشته در آنجا میگذاشت و مقالید همه وقت با خود میداشت از قرار واقع معلوم نشد لیکن آنچه از زبانی تحویلداران و متصدیان مهمّات او از قرار تخمین بظهور پیوست اینست که همگی فراهم آوردهٔ او از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - ازآنجمله دوازده لک روپیه و کثری بسرکار اقدس آمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا هنگام فرار او از قرشی قلیلی عبد العزیز خان و بیشتری المان و اوزبک بغارت بردند - تتمه چهل و سه لک روپیه وقت اضطرار قدری در علوفهٔ سپاه خود صرف نموده باقی در حضور او اوزبک و قلماق و المان پیش از ورود عساکر منصوره بده پانزده روز بتاراج بردند *

محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرّف این دو برادر بود از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدی و غله و جمیع خراج از بقاعات و زکوٰة قریب یک کرور و بیست لک خانی است ازآنجمله شصت و چهار لک خانی که شانزده لک روپیه می شود مداخل امام قلی خان و پنجاه و شش لک خانی که چهارده لک روپیه بحساب در می آید تعلّق به نذر محمد خان داشت - هنگام قسمت هرچند باعتبار وسعت ملک و حاصل حصّهٔ امام قلی خان زیاده بود اما از بی پروائی و غفلت او آنچه بود هم نماند - و از پرداخت نذر محمد خان و بسعی او در تکثیر زراعت و تعمیر عمارت حصّه اش افزون گردیده - بعد از تاخت

و باخت اوزبکان و در آمدن بتصرّف اولیای دولت قاهره در سال اول نصف و در دویمین بربع رسید - الحمد لله و المنت که مبلغ در آمد هردو خان برابر بحاصل جاگیر خان دوران بهادر ست بلکه جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کدهٔ ابد انجام برابر هرکدام ازین دو خان عالیشان بل بیشتر در آمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر آصف صفات سپه سالار هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل بود که از مداخل آنها بعنوان سه برابر بلکه زیاده ازآنست - چون این مبلغ بجمیع اقلیم اکبر هندوستان که هشت صد کرور دام و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد لهٰذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولتکدهٔ بیزوال لمحه به لمحه در ازدیاد و سررشتهٔ بقای خلافت ابد مقرون باطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدّت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد *

آغاز سال فرخنده فال بیستم جلوس مبارک و کیفیت فتح بلخ و بدخشان

خدایرا شکر و سپاس که غرّهٔ جمادي الثاني سنه هزار و پنجاه و شش سال بیستم جلوس مبارک که مانند سراپای روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدي و منبع برکات سرمدیست بخیر و خوبي شروع شده جهان را مژدهٔ مسرّت داد - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بر سبیل تواتر و توالي از عالم بالا ورود نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت خود قرین سعادت بر در آمد - چنانچه بسلسله جنبانيِ اقبال حضرت صاحبقران ثاني دریغولا فتح و نصرت آسماني از قهر اعدا و کشایش قلاع بدخشان و بلخ بکمال آساني نصیب اولیای دولت گردید - هشتم جمادي

الثاني از عرایض شاهزاده و امیر الامرا و بهادر خان و اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که چون بتاریخ بیست و هشتم جمادي الاول بلخ بتصرّف اولیای دولت در آمده نذر محمد خان آوارهٔ دشت ادبار گردید بهرام و عبد الرحمٰن پسران نذر محمد خان را با رستم ولد خسرو سلطان که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهيِ خان باز مانده در ارک نزد عیال او بودند حوالهٔ لهراسپ خان نموده مردم معتمدی بمحافظت ازواج و بنات و جواريِ او مقرر ساختند - و سوم ماه مذکور چون ماهچهٔ رایات فتح و فیروزي مانند اختر نیک پرتو نیک اختري و بهروزي بر سر بلخ گسترده آن محیط یمن و برکت مرکز اعلام نصرت و نقطهٔ منطقهٔ دولت و اقبال و مدار پرکار جاه و جلال گردید در ساعتی که سعود آسماني سعادت دو جهاني ازآن اکتساب مي نمود در مسجد بنا نمودهٔ نذر محمد خان خارج دروازهٔ خانهٔ خان مذکور همگي اشراف و اهالي و موالي آن مملکت مانند طیّب خواجه و سنگي خواجه و محمد صادق ده بیدي و خواجه عبد الغفار و خواجه عبد الولي را حاضر ساخته خطیب فصیح زبان بعد بیان مراتب حمد جناب الٓهي و نعت حضرت رسالت پناهي صلی الله علیه و سلّم بذکر اسم سامي و القاب گرامي بادشاه دین پرور مدارج منبر بلند پایه گردانیده در همان ساعت چهرهٔ زر از سکّهٔ مبارک صفای نور و ضیا پذیرفته رشک فرمای مهر انور شد و لختی ازآن نقود برکت آمود فیض نظر انور دریافت - خدیو خدا شناس و خداوند حق اساس که برخلاف سلاطین دیگر مواد غفلت و غرور را اصلا در نظر دوربین جا نداده از قهر آنحضرت پر حذر و از خویش سر حساب اند و پیوسته در باطن با خدای خود در مقام نیاز بوده همه وقت توجه آن قبلهٔ رری و دل مردم خدا آگاه بجانب آن والا جناب است بمجرد آگهي شکر و سپاس بیقیاس و منّتهای بی منتهای واهب بی منّت

و جوّاد بی ظنّت بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقّارهٔ شادیانه فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آورده تسلیمات مبارکباد ادا نمودند - نوبتیان دولت از نوازش کوس دولت و کامراني و نواختن گورکهٔ شادماني بانواع دبدبه و رفعت خم روئین و طاس سیمین سپهر برین را پر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز آهنگ ساز عیش و نوای عشرت بروفق مقتضای وقت و حق مقام راست نموده بنغمهٔ هوش ربای فلک فرتوت را برقص در آوردند - لله الحمد و المنت سرمایهٔ انبساط جاوداني و مادّهٔ نیل آمال و اماني دو جهاني آماده گردید - و از بسط بساط طرب و نشاط عقدهٔ قبض خواطر خورد و بزرگ و گرهٔ چین جبین خواص و عوام کشاده گشت - و بامر معلی گرامي جشن این فتح نامي تا هشت روز آرایش داشت و هریک از اعیان دولت و ارکان سلطنت بتخصیص بهادر خان و اصالت خان و همراهان آنها که در تعاقب نذر محمد خان ترددات نمایان بظهور آورده بودند بانعام خلاع فاخره و اضافهٔ نمایان سر افراز شدند و این جشن دلفروز تا هشت روز زینت افزای روزگار بوده هیچ گسسته امید را مقصدی نماند که بحصول نه پیوست - شعرای بلاغت دثار شعری شعار قصاید غوا متضمن ادای تهنیت و تاریخ معروضداشته مورد تحسین و آفرین گشتند - از جمله نصیرای شیرازي باین تاریخ بطریق تعمیه بر خورده از انواع عنایت بر خورداري یافت *

شکر لله کز عنایات خداوند جهان
کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب
بادشاه غازي عادل شهنشاه جهان
آنکه کرد اورا جهان از جمله شاهان انتخاب

گشت در تسخیر عالم ثاني صاحبقـــران
ایزد او را کرد در کشور ستاني کامیـــاب
در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگزرد
گیرد اقبالش جهانرا صبح پیش از آفتاب
سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر
گفت با طبعش ز راه تعمیه کای نکته یاب
والي توران برآر از ملک توران وانگهی
ثاني صاحبقران بنشان بجایش کن حساب

اکنون خامهٔ حقایق نگار بتفصیل انواع عواطف که نسبت بامرای عظام خاصّه بهادر خان وغیره همراهان در آنروز بهجت افروز بظهور آمده مي پردازد - بهریک شاهزاده و امیر الامرا خلعت خاصّه با نادري طلا دوزي و بمحمد بدیع پسر خسرو سلطان که بوسیلهٔ پدر شرف اندوز ملازمت گشته بود خلعت خاصّه و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و اسپ با زین مطلاّ مرحمت نمودند - مدار المهامي سعد الله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاري چهار هزار سوار و جامع فضایل صوري و معنوي ملا علاء الملک توني میرسامان که در صناعت تنجیم صاحب خبرت و مهارت کلّي بوده در دقایق این فن ذوفنون درجهٔ علیا و ید طولی داشته چندی قبل از تسخیر بدخشان و بلخ از قواعد نجومي استخراج این فتوحات نمایان نموده بعرض مقدس رسانیده بود باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزاري دویست سوار و بهادر خان بخلعت و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و انعام دو لک روپیه نقد و اصالت خان بخلعت خاصّه و منصب چهار هزاري سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و هریک از روپ سنگه و رام سنگه راتهور

و راو روپسنگه چندراوت و حیات ترین بخلعت و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و علاول ترین بخلعت و منصب هزاري شش صد سوار و عجب سنگه و چتر بهوج و چندر بهان و سنگرام و نیکنام و سید چاون و بلّو چوهان وغیره بندها که تفصیل آن طولی دارد از اصل و اضافه سربلند گشته بکام دل رسیدند - قبّاد میرآخور که بعد از کشایش غوري همراه ابراهیم حسین ترکمان بدرگاه خلایق پناه آمده بود با دو پسر سعادت زمین بوس حاصل نموده بعنایت خلعت و خنجر مرصّع و منصب هزاري پانصد سوار و مرحمت اسپ و انعام بیست هزار روپیه رایت افتخار برافراخت - سعید خان بهادر ظفر جنگ که بحکم معلی از قندهار روانه شده بود دولت ملازمت دریافته هزار مهر نذر و هژده اسپ پیشکش گذرانید - راجه راج روپ بعنایت خلعت و جمدهر مرصّع و گوشوارهٔ مروارید و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و منصور حاجي که قلعهٔ ترمذ را بسعادت خان سپرده به بلخ آمده بود بخدمت صدارت بلخ که در عهد نذر محمد خان نیز داشت و منصب دو هزاري هزار سوار و محمد حسین پسرش بمنصب پانصدي دویست سوار غائبانه سرافراز گردیدند *

التجا کردن بادشاهزاده محمد مراد بخش از روی نادانی درباب طلب خود بدرگاه جهان پناه و نتیجهٔ که برآن مترتّب شد

در نظر حقایق نگر ارباب بصیرت که از کحل الجواهر الهام نور پذیر است اثر نیک اختری و علامت استحقاق خلافت از جبههٔ هر که تابان

باشد مانند فروغ آفتاب جهانتاب نمایان و هویداست چه هر نظر یافتهٔ عنایت الهي که مشیت ازلي ببادشاهي او تعلق پذیرفته باشد در جمیع امور ظاهر ازآن مظهر اتم کمالات بشري در خور همان رتبهٔ والای سلطنت فنون تدبّر و تفکّر بظهور مي آید - و هرکه خداوند این بخت مادرزاد و صاحب این دولت ازل آورد خدا داد نباشد آثار بی رشدي و امارات ناداني از سیمای او چهره نما بوده همه آن کند که بآداب جهانگیري و جهانباني و مراسم کشور گیري و گیتي ستاني تناقض و منافات تمام داشته باشد - غرض از تسوید این معانيِ حکمت مباني بیان کیفیت احوال شاهزاده محمد مراد بخش است که بتصوّر ناقص و فکرهای دور از راه پس از فتح ملک موروثي که بمحض عنایات ربّاني و تائید آسماني بکمال آساني رو داده حکومت چنین مملکتی که از مبدای بنیاد طلسم آباد دنیا تا اکنون که پرتو تسخیر اولیای دولت روز افزون برآن تافته هیچ بادشاه زبردستی از فرمانروان هند دست تصرّف صاحب آن دیار را بر نتافته و به هیچ وجه دست استیلا برآن نیافته بلکه فوز این آرزو بخواب و خیال هم سلاطین هند را ننموده به هیچ و پوچ از دست داده نکو نامي را مبدل به بدنامي ساخت و بخت رو آورده و دولت بر در آمده را رو ننموده همین آمدن خود را بحساب فیروزي مجری داشته برهنموني جمعی از ملازمان نا دولتخواه بعد از در آمدن بلخ نخست التماسی که داخل عرضداشت کرد این بود که یکی از بندگان معتمد بجهت نظم مهمّات بلخ و محافظت این ولایت تعیّن شود تا ملک را باو سپرده خود عازم دریافت سعادت حضور شود - این التماس بر طبع مقدس بغایت گران آمده در جواب بخطّ خاص فرمان والا شان شرف صدور یافت مضمونش آنکه درین وقت که بعنایت الهي چنین مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست اضافهٔ ممالک محروسه

شده الوس چغتا از سالهای دراز مترصّد این نعمت غیر مترقّبه بودند از چهار طرف بخوشوقتيِ فرمانروائيِ صاحب قديم و ولي نعمت ديرينه سال بجهت دريافت ملازمت او رو به بلخ آورده اند و هنوز ساحت بلخ و بدخشان از خس و خاشاک وجود ناپاک اوزبک و المان رفت و روب واقعي نيافته خواهش اين معني بغايت ناپسنديده و بدنما و بسيار نامناسب و بيجا بود - هرگاه مکرّر بر زبان فيض بيان رفته باشد که بعد از فتح ملک توران را باو عطا نموده هر قدر خزانه و لشکر که مي خواهد در فرستادن و تعيّن نمودن آن هرگونه توجهی که مي بايد مبذول خواهيم داشت باز از عدم بصارت ظاهري و باطني از بينش عواقب امور بغايت دور بوده اين نوع التماس و آرزو نمودن چه معني دارد - اگر در خود تاب و تحمّل و طاقت بی توجهي و بی عنايتيِ ما در مي يابد بار ديگر باظهار اين مطالب بپردازد و الا پيرامون اين التماس نگشته روا دار برهمزنيِ کار صورت يافته نشود و بودن خود ببلخ قرار داده مردم جا بجا تعيّن نمايد - و باتّفاق امير الامرا در نظم و نسق معاملات آن ديار ، تنبيه و تاديب شورش انگيزان فتنه گر کوشيده طريقهٔ عدل و احسان با خلايق مرعي و منظور دارد - باوجود گزارش چنين مقدمات چون شاهزاده از رزق خبرت و نصيب بصيرت بهرهٔ نداشت از خواب غفلت برنيامده ديگر باره عرضداشت نمود که تا يک مرتبه از ملازمت لازم البرکت استسعاد نيافته حقيقت معامله را خاطر نشان و دلنشين نسازد به هيچ وجه بودن خود به بلخ قرار نخواهد داد - و في الحال از فرط عدم تميز بهادر خان و اصالت خان را که بعد از شکست نذر محمد خان از شبرغان باندخود راهي گشته بودند و يک دو ماه توقف آنها در آن ملک ضرور بود بی آنکه خاطر از ربط و ضبط احشام آنجا فراهم آورده استحکام قلاع دهند با خليل الله خان که

از بلخ بکمک سپاه ظفر دستگاه تعیّن شده بود واپس طلبیده خواست که
بلخ را بآنها سپرده خود متوجه کابل گردد - ازین ارادهٔ ناصواب شاهزاده
برخی از ناقص اندیشگان کوتاه دید از امرا و منصبدار بمقتضای محبت
عزیزیٔ موطن و نفرت از آمیزش مردم آندیار و ناموافقت آب و هوای
آن ملک نیز ارادهٔ مراجعت نمودند - و این معنی موجب شکسته دلیٔ
رعایا و پریشانیٔ احوال سپاه و الوساتی که از هرجانب رو به بلخ نهاده
بودند گشت - و اکثری از قصور فطرت و فرط عدم تمیز دست تطاول بمال
مردم دراز نمودند و بندوبست از میان برخاست - رای صواب آرای حضرت
شاهنشاه حکیم منش حقایق آگاه بمقتضای وقت اقتضای آن نموده که
یکی از بندهای معتبر مزاجدان بجهت بندوبست آن تعین نمایند که
کل عساکر را ازو دقایق بیم و امید بدرجهٔ اعلی باشد و همگنانرا از متابعت
صلاح دید و عمل مقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریز نباشد - لاجرم مدار
المهامی سعد الله خان را که در فنون دانش و بینش ثانیٔ ندارد نامزد
فرمودند و مقرّر نمودند که اگر شاهزاده از ارادهٔ ناصواب نادم نگشته البته
باین طرف آمده باشد او را ندیده حکومت بلخ و تنبیه و تادیب مفسدان
بعهدهٔ بهادر خان که سردار جمعیت دار است و بالذات در شجاعت
و شهامت کوتاهی ندارد و کار خزانه و سپاه و داد و ستد و حراست رعایا
و پرداخت احوال سکّان آنجا باصالت خان که بحسن سلوک و اصابت
تدبیر موصوفست مقرر نموده تاکید کند که بموافقت و موالفت یکدگر کارها
را صورت میداده باشند - و بحکم قضیهٔ زمین بر زمین عمل نموده بجهت
انصرام هر کاری سرداری را بهر سرزمین با سپاه در خور آن تعین نماید -
از جمله نجابت خان ولد شاهرخ میرزا که آبا و اجداد او بیمن نیکو
خدمتیٔ این درگاه بحکومت بدخشان مقرر بودند اگر ببدرقگیٔ بخت

راهنمای و همراهي همت کار فرما صوبه داري آنجا قبول داشته باشد باو و اگر از بی رشدي و پست فطرتي در رفتن جای آبا و اجداد استادگي کند قلیچ خان را با جمعیت آراسته به بدخشان با توابع و رستم خان را با لشکری شایسته بحفظ اندخود و مضافات آن معین گرداند - و تحقیق جمیع حاصل آنولایت نموده هرجا مناسب داند تخفیف و هرجا ببرزگران و فالیز سازان از عبور لشکر یا بی اعتدالي احاد الناس نقصانی رسیده نقد از خزانه بدهد و بمنصبداران نقدي سه ماهه و بجاگیرداران باندازهٔ جمعیت هر قدر که مناسب داند بطریق مساعدت تنخواه نماید - و برخی از بندگان جاگیر پژوه را بر طبق دستور حضور اقدس از امکنهٔ مفتوحه تیول تنخواه نماید - و برای مرمت حصار بلخ از بیلدار و دیگر عمله هرچه در کار باشد نوکر و اجوره دار از روی تاکید بکار دارد - و فرزندان و وابستگان دروني و بیروني نذر محمد خان را همراه راجه بیتهلداس و خلیل الله خان و لهراسپ خان و مهیشداس راتهور روانهٔ درگاه شاه عالم پناه گرداند - و از نوکران خان و خواجها و علما و مشاهیر بلخ هرکه رجوع آرد مثل طاهر بکاول از روی کمال ارادت و خواهان بندگي درگاه باشد دلاسا نموده روانهٔ حضور سازد - و هرچه از اسباب و اسپان خان مذکور لایق سرکار بود بحضور پر نور بفرستد - و بجهت کان لعل امینی متدیّن تعیّن نموده ضبط جانوران شکاري بعهدهٔ میرزا نوذر مقرر کند - و از بندهای درگاه هرکه خواهش آمدن درگاه یا در قبول خدمت ایستادگي کند او را بتغییر منصب و جاگیر متنبّه سازد - و چون مدار بیع و شرای آن دیار بر خاني بوده و اکنون از روی روپیه در سودا و معامله مردم آن دیار تصدیع مي کشند باید که خاني را که بمس آغشته، فرمانروایان آنجا سکه زده اند یکسر گداخته برابر ربع روپیه بسکهٔ سامي مسکوک و باسم شاهي موسوم ساخته

رواج دهد - و حکم اقدس صادر شد که بعد از رسیدن علّامي به بلخ امیر الامرا بقندز شتافته تنبیه و تادیب گروه المان که از آب جیحون گذشته در حدود بدخشان سر بشورش برداشته اند از قرار واقع نموده بعد از رسیدن صوبه دار بدخشان بکابل بیاید - القصّه خدیو دین و دولت همگي مراتب مذکوره را بمدار المهامي ارشاد نموده بعنایت خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر خاصّه و دو اسپ با زین طلا و مطلّا سرافراز ساخته شب پنجشنبه بیست و ششم جمادي الثاني با جمعی از بندگان رخصت فرموده بهادر خان را بارسال شمشیر مرصّع مصحوب سعد الله خان عزّ و افتخار بخشیدند و بعلّامي حکم شد که از راه خنجان که بغایت دشوار گزار اما از راههای دیگر نزدیکتر است روانه گردد - و بسید فیروز حکم شد که بیست و پنج لک روپیه خزانه برای مواجب سپاه نصرت دستگاه و مصالح دیگر از راه پنجشیر به بلخ رسانیده بر گردد - سعد الله خان از راه خنجان در عرض یازده روز شب دوشنبه هشتم رجب به بلخ رسید و هرچند بشاهزاده برای فسخ عزیمت که موجب رضامندیِ بادشاه صورت و معني بود از زبان اشرف کلمات موعظت انگیز پیام نمود از بیدانشي قبول نکرده قدم در راه نافرماني نهاد - لاجرم بندها را از رفتن خانهٔ شاهزاده منع نموده بهادر خان و اصالت خان را تسلیم صوبه داريِ بلخ فرمود - و چون نجابت خان دلنهاد حکومت بدخشان نشد قلیج خان را با نظر بهادر و نور الحسن بخشيِ احدیان با دو هزار احدي و چندی دیگر که جمیعت شان پنج هزار سوار بود ببدخشان و رستم خان را با راجه بهار سنگه و راجه بیني سنگه و چندر من بندیله و محمد قاسم میر آتش با دو هزار سوار برقنداز و پنج هزار سوار دیگر باندخود روانه گردانید - و شاه بیگ خان را بغوري و شاد خان را بمیمنه و حیات خان ترین بنخان آباد و خنجر خان بروستاق و جبار قلي

ککهر را بشبرغان و خوشحال بیگ کاشغری را بسان چاریک تعین نموده محافظت آقچه بشادمان پکهلي وال و خلم بعبد العزیز خان ولد صفدر خان و درهٔ کز به بهار نوحاني و بابا شاهو بمحمد شاه قدیمي و مومن آباد بشیخ فتح الله و ایبک بافلاطون و رباط زیرکان به پسران همت خان و آستانهٔ علویه بنظام میواتي و نارین بشاه محمد گرز دار و خنجان بمیرک بیگ و دو شاخ به عبد الغفور و فتح آباد بفرخ حسین خراساني و کلته و کرکان باوگرسین کچهواهه و قرشک بمحمد زمان و اندراب بقاسم بیگ و کولاب بجلال الدین محمود مقرر گردانید - و همگي خدمات را در عرض بیست و دو روز سرانجام داده مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - و میر قریش و میر عبد الله و میر حسین و میر کلان اعیان کولاب خطبه باسم سامي بادشاه فلک دستگاه خوانده المانان را که در آن نواحي بودند یک قلم رانده همراه جلال الدین محمود دروازي با پنج شش هزار کدخدایان معتبر به بلخ رفته سعد الله خان را دیدند - خان مذکور همه را بنوازشهای بادشاهانه و عنایت مناسب سرافراز ساخته بوطن گردانید *

درینولا که رستم خان روانهٔ اندخود گردید کس خسرو بیگ ترکمان قوش بیگي نذر محمد خان رسیده از جانب او ظاهر ساخت که جمعی از المانان اویماقات این حدود را تاخته مال و مویشي را بغارت برده اراده دارند که بر یورت بنده ریخته آنچه از دست بر آید تقصیر نکنند امیدوارست که به لوازم کومک پرداخته از اشرار فجّار رستگاري بخشند و درین ضمن خود نیز آمده رستم خان را دید - درین اثناء ظاهر شد که المانان زشت سرشت اساری و اموال بسیار در پناه رباطی که درین حوالي است فراهم آورده و خود بالای پشته بر آمده ایستاده اند همین که سپاه ظفر دستگاه نمایان شد رفته رفته پیش آمده باتفاق بر صف رستم خان جلو انداختند - آن شیر

دل از تاخت آن روباه صفتان کم فرصت که در لباس گاو تازي اسپ انداخته بودند از جا نرفته و چون کوه ثبات قدم ورزیده حملهٔ ایشان را بکاهی بر نداشت - و باعتماد و تائید آلهي و همراهيِ اقبال بادشاهي نیروی تازه و مدد نصرت بی اندازه یافته بضرب تیر و تفنگ در یک نفس جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و تتمه را آوارهٔ وادي فرار گردانید - و آنچه از اسپ و شتر و گوسفند و جز آن بغارت برده بودند بدست آورده بر غارت زدگان بموجب شناخت هر کس قسمت نمود - خسرو بیگ در آن روز تلاش رستمانه نموده بیاوريِ بخت بیدار در سلک بندهای درگاه بمنصب هزاري پانصد سوار سرافرازي یافته با قوم و قبیلهٔ خود باندخود رفت *

اکنون قلم وقایع نگار به تحریر واقعات حضور مي پردازد - شاهزاده محمد دارا شکوه که در جهانگیرآباد معروف بهرن منارہ بواسطهٔ کوفت حرم محترم خود توقف ورزیده بودند در شانزده روز طيِ مسافت چهل روز نموده بحواليِ کابل رسیدند - سعید خان بهادر فیروز جنگ و صدر الصدور سید جلال باستقبال شتافته بسعادت ملازمت رسانیدند و آن کامگار هزار مهر نذر گذرانیده بخلعت خاصّه مفتخر گردیدند - بیست و نهم شاهزاده مراد بخش را پسری بوجود آمده بمحمد یار موسوم گشت *

فرستادن میر عبد العزیز با نامهٔ عاطفت مضمون نزد نذر محمد خان بصوب ایران

اگرچه مکارم و مآثر بادشاه دانشور که تقدیر مقادیر آن باندازهٔ وهم و حد مقیاس قیاس نیست و تن بشرح و بیان نمي دهد اما شمّهٔ از عنایتهای

که درین ایّام در حق نذر محمد خان که باعانت نا مساعدي بخت رو از قبلهٔ مراد بر تافته متوجه ایران شده بود بقلم مي آید - باوجود آنکه در اوایل جلوس از تیره رائي و تباه اندیشي مصدر حرکات شنیعه شده کمال نا حفاظي و بی آزرمي ازو سر زده بود درین وقت بمقتضای عطوفت و رافت جبلّی و ترحم و شفقت ذاتي یکسر همه را پایمال هجوم افواج بخشایش ساخته خواستند که از مراتب عطوفت و رافت که نسبت باو در خاطر فیض مظاهر داشتند آگاه سازند - لاجرم میر عزیز ملازم شاهزاده محمد دارا شکوه را که سابقاً نیز از جانب آن بیدار بخت بجهت ادای نامه و پیغام دوستي نزد خان مذکور رفته بود بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد بر نواخته با نامهٔ عاطفت مشحون که حسب الحکم سعد الله خان بقلم آررده و نقل آن درین کتاب نوشته مي شود ۱ با مکتوب بادشاهزاده بلند اقبال هشتم رجب رخصت فرمودند - میر مذکور بعجلت تمام راهي شده نزدیک بفراه به جان نثار خان یرلیغ قضا نفاذ که بخان مذکور ارسال یافته بود رسانید - چون دریافت که نذر محمد خان بصفاهان شتافته است پیش از جان نثار خان از راه تون و طبس روانه شد - و چون وارد صفاهان شد خبر یافت که نذر محمد خان از غلبهٔ سودا در آنجا توقف ننموده بجانب میمنه برگشته در فکر آن شد که از عقب راهي گشته در هر جا در خورد نامه باو برساند - شاه عباس دارای ایران او را ازین اراده باز داشته پیغام داد که درین وقت شورش دماغ و آشفتگي طبیعت او بحال خود نیست رفتن نزد او بجز خفّت نتیجهٔ دیگر نخواهد داد باید که روز عید الضحی همراه جان نثار خان ما را دیده حقیقت را بآستان خلافت

---

(۱) نقل نامه در بادشاه نامهٔ عبد الحمید درج است لیکن درین کتاب نوشته نشد * مصحح *

معروض دارد - میر مذکور مقدمات مذکوره بسمع رضا شنیده حقیقت را بتفصیل عرضداشت نمود - حکم معلی در جواب بشرف صدور پیوست که اگر آن برگشته بخت را سعادت راه نما و دولت کار فرما مي بود از وصول این نامه محروم نمي شد الحال در پی رفتن او سودی ندارد باید که با نامه روانهٔ درگاه عالم پناه گردد *

پانزدهم سعید خان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و حکومت ملتان سرافرازي یافته رخصت آن صوب گردید - و خواص خان بخلعت و جمدهر مرصّع و صوبه داريِ قندهار از تغییر سعید خان و باضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و حیات خان بخلعت و دارغگيِ مردم جلو از تغییر خواص خان و منصب دو هزاري هزار سوار و راجه راجروپ بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و شادمان بمنصب هزاري نهصد سوار و جبّار قلي بمنصب هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه سر افرازي یافته عزّ و افتخار جاوید حاصل نمودند - و غضنفر ولد الله ویردي خان و محسن ولد حاجي منصور از بلخ آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند محسن مذکور بعنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر و اسپ با زین نقره و سعادت خان قلعدار ترمذ بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و مرحمت نقّاره سر افرازي و بلند پایگي یافتند - مبلغ پانزده لک روپیه و هفتاد هزار اشرفي که مجموع بیست و پنج لک روپیه باشد مصحوب عاقل خان روانهٔ بلخ نموده حکم شد که بشاه بیگ خان قلعدار غوري رسانیده بر گردد - و به بهادر خان حکم فرمودند که آنرا مصحوب جمعی به بلخ طلبیده بیست و پنج لک روپیهٔ سابق و مبلغ حال که پنجاه لک روپیه میشود در وجه علوفهٔ لشکر و دیگر ضروریات صرف نماید *

بیست و دوم شاهزاده مراد بخش بآق سرا رسید حکم معلی صادر شد
که او خود را از منصب و جاگیر بر طرف و از دریافت سعادت ملازمت
محروم دانسته بشهر در نیاید و بعد از تشریف شریف به لاهور از جای که
هست به پشاور رفته اقامت گزینند - بیست و پنجم سه اسپ با ساز طلا
به بهادر خان و اصالت خان و رستم خان مصحوب شیر مرد خواجه
مرحمت نموده فرستادند - بیست و هفتم ماه مذکور خلیل الله خان
و راجه بیتهلداس و لهراسپ خان پسران و متعلّقان نذر محمد خان و سه
دختر خان مذکور را با دو زن محمد یار که دختر زادهٔ دین محمد خان
و پسر زادهٔ پاینده سلطان است و ازآن دو زن یکی سابق زن امام قلي خان
بود پس ازآن بنکاح محمد یار در آمده از بلخ همراه آورده در جلکای ماهرو
فرود آمدند - روز دیگر صدر الصدور سید جلال تا خیابان پذیره شده بهرام
و عبد الرحمٰن را با رستم ولد خسرو بملازمت کیمیا سعادت رسانید - بادشاه
فلک دستگاه بهرام را بمرحمت خلعت خاصّه با چارقب زر دوزي و جیغهٔ
مرصّع و خنجر مرصّع و پهولکتاره و منصب پنج هزاري هزار سوار و دو اسپ
با ساز طلا و دو تقوز پارچه و بیست و پنج هزار روپیه نقد و عبد الرحمٰن را
بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصّع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم
پسر خسرو را بخلعت و اسپ سر افراز ساختند - و عبد الخالق داماد نذر
محمد خان را و بالتون پروانچي خسر نذر محمد خان را بانعام خلعت
سر افراز گردانیدند - و عبد الرحمٰن را از غایت عنایت بشاهزاده محمد
دارا شکوه سپرده صد روپیه روزینه مقرر فرمودند - تفصیل اسامي عورات
و دختران نذر محمد خان که بکابل رسیدند بدین وجه است - سه منکوحهٔ
او یکی دختر اوراز بی دوم دختر بالتون پروانچي سیوم مادر خسرو است -
سه دخترش یکی شانزده ساله دوم چهار ساله سوم یکساله - اکنون بذکر امهات

اولاد نذر محمد خان مي پردازد - والدهٔ عبد العزيز خان خانه زاد قاضي تولک است که خواهر نذر محمد خان خريده بود چون جميله بود نذر محمد خان ميل طبيعت بهم رسانيده ازو گرفت - بيست سال است که در گذشته - والدهٔ خسرو سلطان از مردم کم پايهٔ بلخ است - والدهٔ بهرام و عبد الرحمٰن نيز از مردم اعيان نبودند و هر دو در گذشته اند - و والدهٔ سبحان قلي نيز ازين نوع است در وقت فتور نذر محمد خان از بلخ گريخته نزد عبد العزيز خان رفت - و مادر قتلق و سه دختر که از کنيزان قلماق اند بحضور آمده - و نذر محمد خان زوجهٔ عبد العزيز خان را که دختر خواجه عبد الرحيم جوئباريست از بطن خواهر باقي محمد خان و ولي محمد خان با دو دختر عبد العزيز خان که از همين منکوحه متولد شده اند در بلخ پيش خود نگاهداشته دستوري بخارا نمي داد سه روز قبل از ورود عسکر منصور به بلخ پيش عبد العزيز خان فرستاد - نواب قدسيه القاب بيگم صاحب همه را نزد خود طلبيده انواع عواطف و اقسام مراحم در حق هر يک جدا جدا بظهور رسانيده در خور رتبه و حال زيور و اقمشه عطا نموده فرمودند که چون اين نوع حرکات مقتضي گردش افلاک است و تلخ و شيرين روزگار همه وقت بر مذاق خواص و عوام در کار خاطر به جميع وجوه جمع داشته تفرقه را بخود راه ندهيد که انشاء الله تعالى درين نزديکي به نذر محمد خان هر جا که باشد خواهيد رسيد - و تا اينجا خواهيد بود بکمال عزّت و نهايت رفاهيت وقت بسر برده به هيچ وجه گله مند نخواهيد شد - حضرت خاقان خدا شناس هر دو دختر خان مذکور را بدستور فرزندان ديگر باردهٔ آنکه هر که شايستگي ازدواج داشته باشد براى يکى از داراى سيماى خلافت خطبه نمايند بحضور طلبيده مشمول انواع عنايت و عاطفت گردانيده از جواهر و مرصع آلات مبلغى گرانمند و اقسام

پارچهٔ هر دیار انعام فرموده رخصت دادند که با پسران نذر محمد خان یکجا باشند *

غرّهٔ شعبان بگلگشت محال دامن کوه کابل که سراپایش مانند پای تا سر محبوب مرغوب افتاده و هر گل زمینش چون گوشهٔ ابروی دلکش دلبران خوبي و خاطر فريبي را بر طاق بلند نهاده بفزونيِ اشجار ميوه دار و آبشار فيض آثار از روضهٔ رضوان و نهار ارم ياد ميدهد و باعتبار نزهت حدايق و صفای آب و تاب سبزهٔ گلزار کشمير بي نظير را از ياد مي برد تشريف ارزاني فرموده بعد از سير و شکار بکابل مراجعت نمودند - فرامين طلب گوهر درج دولت و اقبال شاه شجاع از بنگاله و گرامي اختر اوج عظمت و جلال بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زيب بهادر از احمد آباد بشرف صدور پيوسته صوبه داريِ بنگاله باعتقاد خان ناظم بهار و حکومت احمد آباد بشايسته خان صوبه دار مالوه مرحمت فرمودند - و شاهنواز خان بخدمت صوبه داريِ مالوه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و فوجداريِ جونپور از تغيّر خان مذکور بميرزا حسن صفوي و صف شکن پسرش را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه سر افراز ساخته مصحوب او نقّاره بميرزاي مذکور مرحمت نمودند - غرّهٔ شعبان سعد الله خان از بلخ بر آمده براه خنجان روانه شده در عرض چهار روز بکابل رسيد و سعادت ملازمت اشرف دريافت - چون همگي خدمات را مطابق حکم اقدس بتقديم رسانيده بود بانعام خلعت و اضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار سر افراز گرديد *

چون در کابل عمارتي شايستهٔ نزول نبود لاجرم باغ اورته را که در ايام بادشاهزادگي بجهت نزول خود ترتيب داده بودند درينولا با باغ مهتاب که متصل آنست بجهت محل و ديوانخانه برگزيده در هر دو عمارات

عالیه طرح افگندند - و در سال نوزدهم جلوس جمیع عمارات که در حدایق حکم شده بود بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته قابل ورود اشرف گردید - از آنجمله دو لک و پنجاه هزار روپیه بر دولت خانهٔ مقدس و دو لک و پنجاه هزار بر عمارات شهر آرا و جهان آرا و چهار باغ و باغات دیگر و روضهٔ حضرت فردوس مکانی صرف گشته - چو حصن کابل بفرمان حضرت جنت مکانی بگچ و آهک بر آمده ارک خام مانده بود درینولا بفرمان اشرف آن نیز به گچ و آهک بر افراخته آمد - و از آنرو که آب نداشت حکم شد که باولیِ جنوب را داخل ارک نموده دیواری بر گردش بکشند *

معـــاودت موکب ظفـــر طـــراز از کابـــل بدار السلطنت لاهور

چون درین احیان همه کام هواخواهان دولت بی پایان بتائید و دستیاریِ کار سازان عالم بالا حسب المرام بر آمده فتح بلخ و بدخشان بکمال آسانیِ میسر آمد لاجرم شادکام مظفر و منصور بسمت قرار گاه اورنگ خلافت معاودت فرموده عزیمت سر کردن دیگر مهمّات و تهیّهٔ اسباب قرار داد خاطر خطیر پیشنهاد همت والا گردانیدند - از منزل اول ذو القدر خان را بخلعت و منصب دو هزاریِ دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و قلعداریِ کابل و ضبط بنگش بالا و پائین و اکرام خان را که روزینه دار بود بمنصب سابق دو هزاریِ دو هزار سوار سرافراز نموده اولین را بکابل و آخرین را بفتح پور رخصت فرمودند - و مرحمت خان را بمنصب هزار و پانصدیِ چهار صد سوار از اصل و اضافه معزز ساخته سند اضافه که سعد الله خان در بلخ تجویز نموده بود مرحمت فرمودند *

فرستادن ارسلان بیگ با فتحنامهٔ بلخ و بدخشان نزد دارای ایران

چون اختر بخت نذر محمد خان از اوج رفعت و عزت بحضیض وبال و نحوست افتاده ولایت آبا و اجدادش خصوص ولایت بلخ که دار الملک آن ضلع است و هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نرسیده بود دریغولا پایمال نعال مراکب اقبال شده مال و اموال اندوختهٔ سالهای درازش بتصرّف اولیای دولت قاهره در آمد و تنبیه و تادیب المانان بیدین و آئین که از نحوست سفاهت کیشي و نا عاقبت اندیشي زبان زد خذلان سرمد و خسران جاوید اند از قرار واقع دست داده خاطر اشرف از رهگذر جزئیات امور این سمت فراغ کلي یافت سپاس تائیدات رباني و اظهار عطایای سبحاني بر طبق کریمهٔ امّا بنعمت ربّک فحدّث در ضمن عرض کیفیت محبت و دوستي واجب دانسته برای مسرّت طبع دارای ایران شاه عبّاس حسب الحکم اشرف مفصّل مرقوم قلم عطارد رقم وزیر صایب تدبیر سعد الله خان که نقل آن درین اوراق نگارش یافته گشته [1] مصحوب ارسلان بیگ بلوچ با یک قبضه شمشیر مرصّع قیمتي ارسال یافت - و چون در اموال نذر محمد خان که درین فتح بتصرّف اولیای دولت در آمده تحفهٔ که شایستهٔ ارسال سلاطین باشد نبود یک قبضه خنجر مرصّع که سابق باو ارسال یافته بود انتخاب نموده ضمیمهٔ شمشیر گردانیدند - و ارسلان بیگ مذکور بانعام خلعت و جمدهر و شمشیر با ساز طلا و اضافهٔ منصب سر بلند گشته نهم شعبان رخصت رسانیدن نامه و شمشیر یافت *

---

[1] نقل نامه درین کتاب درج نیست لیکن در بادشاه نامه عبد الحمید (جلد دوم - صفحه ۵۹۶ طبع ایشیاتک سوسائیتي بنگال) نگارش پذیرفته *

یازدهم از بگرامي کوچ فرموده هفدهم بچهار باغ که براه راست سي و چهار کروه جریبي است تشریف آورده در موضع نیمله که مکانی است دلکش حکم فرمودند که باغی و نشیمنی طرح انداخته نهری بعرض چهار ذراع از میانش گذرانند - بیست و هشتم به پشاور و غرهٔ رمضان از نیلاب گذشته بعد از طی دو منزل باغ حسن ابدال را که چشم و چراغ این محال است از فیض نزول رشک فروس برین ساختند - و هژدهم رمضان از آب بهت و بیست و سوم از آب چناب بر پلهای سفاین عبره نموده هشتم شوال فرّخ فال در ساعت سعادت طراز دولتخانهٔ دار السلطنت لاهور را از ورود موکب مسعود روکش فردوس برین گردانیدند *

از واقعهٔ دار الخلافهٔ اکبر آباد معروض حجاب بارگاه سلطاني گشت که چهارم شعبان سنه هزار و پنجاه و شش نواب عصمت نقاب سلطان النسا بیگم مهین دختر حضرت جنت مکاني که از بطن همشیرهٔ راجه مان سنگه والدهٔ سلطان خسرو بوجود آمده بود بمرض استسقا رحلت نموده زینت افزای محفل حوران جنت گردید - و در طاق ایوانی از ایوانهای دور گنبد روضهٔ عرش آشیاني که هنگام در آمد روضهٔ منوّره جانب راست واقع شده بموجب استدعای خویش مدفون گشتند - و طاق ایوان چپ روضهٔ مطهره باستدعای مسند آرای حرم عصمت و ذکا شکر النسا بیگم برای مدفن آن عفت نقاب مقرر شد - میرزا نوذر از بلغ جانوران شکاري نذر محمد خان که در آن میان پنج باز طویغون بود آورده بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و محمد هاشم کاشغري حسب التماس رستم خان در اندخود بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند - مبلغ بیست لک روپیه مصحوب سید بهادر ولد سید لطف علي و جلال برادر بهادر خان روانهٔ کابل ساخته

حکم فرمودند که به قلعدار آنجا سپرده بر گردند - اعظم خان که از کشمیر آمده در راه ملازمت نموده بود بمرحمت خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و صوبه داري بهار نوازش یافته مرخّص گردید - چون از جاگیر شاهزاده محمد شجاع بهادر هشت کرور دام بخالصه شریفه تعلق گرفته بود رای کاسیداس را بدیوانیِ بنگاله و شیخ عبد الکریم را از تغیر او بدیوانیِ اکبر آباد سر بلند ساختند *

علي اکبر سوداگر پسر حاجي کمال اصفهاني که سوداگر عمده بود بموجب حکم والا بعد از تلاش بسیار و سازش با علي پاشا حاکم بصره چند اسپ عربي بهم رسانیده بدرگاه فلک جاه آورد - ازآنجمله اسپ کمیت از اولاد عنتر سر طویلهٔ اسپان عربي گشته به لعل بی بها موسوم گردید - و بر زبان مقدّس گذشت که بعد از جلوس مبارک این قسم اسپی داخل اصطبل معلی نشده مگر در زمان شاهزادگي عنبر حبشي فتح لشکر نام اسپی که در نکوئیِ منظر و کلاني بهتر ازین بود براجه بکرماجیت فرستاده و او بعنوان پیشکش بما گذرانیده بود - و در بهای شش اسپ بیست و پنجهزار روپیه و قیمت لعل بی بها پانزده هزار روپیه بعلي اکبر مرحمت شد و بنابر وقوف اسپ و جواهر بخلعت و منصب پانصدي صد سوار و ضبط بندر سورت سرافرازي یافت - بخسرو پنجاه هزار روپیه و به بهرام بیست و پنجهزار روپیه و به عبد الرحمن ده هزار روپیه مرحمت نموده جای ایستادن هر دو برادر بجانب چپ مقرر نمودند - سعد الله خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و نوازش خان بمنصب هزاري پانصد سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافتند - طاهر شیخ و خواجه عبد الوهاب رئیس بلخ و فولاد خواجه و خواجه طاهر و خواجه بقا و خواجه نور الله از بلخ رسیده جبین بخت را بپرتو زمین بوس درگاه والا فروغ سعادت جاوید دادند - طاهر شیخ بانعام خلعت

و خنجر مرصّع و ده هزار روپیه و دیگران را بعطای سه صد مهر و خلعت و خواجه عبد الوهاب را بانعام خلعت و چهار صد مهر کامیاب عزّت گردانیدند - و مکرمت خان را بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند گردانیدند - و گردهر کور را بقلعه داريِ اکبر آباد و منصب هزاري هشت صد سوار و آگاه خان فوجدار اکبر آباد را بمنصب هزاري هزار سوار بر نواختند - و ملا سلطان محمد دیوان و عبد اللطیف و عبد الرؤف مستوفیان و ملا عاشور دیوان بیوتات نذر محمد خان بآستانۀ والا رسیده سرمایۀ سعادت اندوختند - عبد الرحمن بانعام ماده فیل با زین نقره و خواجه عبدالوهاب بمنصب نه صدي دویست سوار و عبد الخالق داماد نذر محمد خان بخلعت و خنجر موصع و منصب نه صدي صد و پنجاه سوار و طاهر شیخ بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلا میناکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار و چوچک بیگ بمنصب هشتصدي دویست سوار و حسن سعید بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار و خواجه نور الله بمنصب پانصدي پنجاه سوار معزز و مفتخر گردیدند - و صد لک روپیه که از خزانۀ اکبر آباد طلبداشته بودند پرتهي راج راتهور آورده از سجدات آستان معلی پیشانيِ بخت را بر افروخت - قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخیر میر عدل بحکم معلی طیب خواجه ولد خواجه حسین جوئباري را که از بلخ آمده بود استقبال نموده بسعادت ملازمت اشرف رسانیدند - خواجۀ مذکور هژده اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانیده بانعام خلعت و هزار مهر سرافراز گشت *

چون صوبۀ پنجاب بشاهزادۀ کلان مرحمت شده بود دو کرور دام از محال کوه دامن بطریق انعام بآن درة التاج خلافت دادند - ششم

شاهزاده محمد مراد بخش را که منصب دوازده هزاري ذات ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه داشت و بسبب نافرماني از منصب و جاگیر باز داشته حکم اقامت در نواحي پشاور داده بودند بمنصب دوازده هزاري ذات نه هزار سوار سرافراز فرمودند - حیات خان ترین را بخطاب شمشیر خان و محمد قاسم میر آتش بلخ را به معتمد خان مخاطب و سرافراز ساختند - اسوهٔ مطهرات زمان قدوهٔ مکرمات دوران نواب قدسیه القاب شکر نسا بیگم عمّهٔ محترمهٔ خان بلند مکان برای ادای مراسم تهنیت فتح بلخ و بدخشان از اکبر آباد روانه شده چون نزدیک دارالسلطنت لاهور رسیدند نوزدهم بفرمان اقدس مهین گوهر بحر عظمت و جلال بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه باستقبال رفته بمشکوی دولت آوردند بادشاه زادهٔ والا جاه مقدم مبارک آن مستورهٔ ستر عفت را بغایت گرامي داشته مراتب تبجیل و تکریم بتقدیم رسانیدند و یک لک روپیه نقد گذرانیده در هر باب اصناف عواطف مبذول فرمودند - آن زینت افزای حریم عزت و عفت لعلی بقیمت چهل هزار روپیه بطریق راه آورد از نظر اشرف گذرانید *

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که مقرب خان کیرانیه که نوّد سال عمر و در فن جرّاحي مهارت تمام داشت بعالم بقا رحلت نمود *

اکنون سوانحی که بعد از معاودت علامي سعد الله خان از بلخ در آن صوبه رو نموده بر میگزارد *

سوانح صوبهٔ بلخ

چون به بهادر خان خبر رسید که المانان بیدین و ایمان که مدار کار شان بجز بردن اندوختهٔ مردم و سپردن راه بیداد و ریختن خون ناحق

و سلوک طریق ضلالت امری دیگر نیست و آئین آن بدمنشان در جنگ غدر و مکر است بیک ناگاه بریزند و هرچه بیابند برداشته بگریزند و برای یغمای گرگین خری ده برادر را بکشتن دهند و تا بدست نیارند دست ازآن باز ندارند و از بزدلي پیرامون جنگ صف نگردند و اگر اندک قوتی در غنیم ببینند بگریزند و چندی نمایان شده غنیم را بجنگ گیرند و تا جای که جمعی کثیر نشسته باشند برده درمیان گیرند و در سفر یک خیمهٔ کهنه برای ده نفر سردار و غذا تلقان جو و قمیز ترش کفایت میکند - و گیاه اسپان شان بجز درمنهٔ خود رو چیزی دیگر نه - معهذا باین خوراک روزی چهل و پنجاه کروه طی مي کنند و مانده نمي شوند - بسیار بوده از بلخ و بخارا بخراسان و یزد رفته مال را بدر بردند و قزلباش بر اسپان اصیل بگرد ایشان نیارستند رسید - و از دریای جیحون چون سگ آبي روزی ده مرتبه بآساني میگزرند و هنگام عبور زینهای چوبین را یکجا بسته و جلو هر اسپ بر دم اسپ دیگر بسته ازین رو بآنسو یک نفر چندین اسپ را مي برد - و هر سوار از نی که بر ساحلش میروید پشتواره بسته و برآن نشسته از آب مي گذرد - داعیهٔ تخریب آن ولایت و نهب و اسر رعایا و اهالي آن پیشنهاد ساخته تاخت و باخت از هر طرف شروع کردند - خان شهامت نشان بهادر خان که سردار معامله دان کار گزار است با عزیمت کارگر و همت عزایم اثر آهنگ تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه نموده از بلخ بر آمد - و بگرمي شعلهٔ آتش بر سبیل تعاقب سر در پی آن مردودان مطرود گزاشته هر جا یافت گروهی انبوه را علف شمشیر انتقام ساخت - و سر هر راهی از آنجا که سر بر مي آوردند گرفته جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرک اسفل سعیر فرستاد - و بقطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف معاملهٔ مصاف را فیصل داده مظفر و منصور بشهر مراجعت نمود - هم چنین راجه راجروپ بر اوزبکان و المانانی

که در بدخشان سر بشورش برداشته و رستم خان بر مفسدانی که در جانب اند خود بمواد فتنه و فساد پرداخته بودند سواري نموده به نیروی همراهي دولت قاهرهٔ بادشاهي بمجرد مقابله برآن مقهوران غالب آمده جمعی کثیر را بشمشیر گزرانیدند و بقیة السیف را مغلوب و منکوب ساختند - و تا سرحد خود باقامت مراسم تعاقب پرداخته پس از آوارگيِ آن مخذولان معاودت بحد و مکان خود نمودند - از آنجا که سنّت شنیعهٔ نفاق کیشان خلاف اندیش است سبحان قلي خان با پنج شش هزار اوزبک که سابق در بلخ بودند و الامانان دیگر که نزد او فراهم آمده آخر شب ششم ذي القعده بر ترمذ هجوم آورده بمددگاريِ زینه بدرون حصار ریخته با میرزا کوهاتي که بجهت نگاهباني حصار مذکور با پانصد پیاده افغان مقرر بود هنگامهٔ زد و خورد گرم گردانیدند و پس از تردد بسیار آن مرد مردانه بزخم نیزه بدرجهٔ شهادت رسید - سعادت خان بمجرد اطلاع مهتابیها برافروخته باعوان و انصار از هر گوشه کمان طعن زه کرده و تیغ سرزنش را فسان داده سرداران مخالف را بباد تیربارانِ گرفته همگنانرا پی سپر شمشیر تقدیر ساختند و تا صبح هنگامهٔ زد و گیر گرم ساخته بیشتر از آن پرخاش جویان را از پا در آورده بقیة السیف را آوارهٔ دشت فرار گردانیدند - از مخاذیل روشناس بای محمد ایشک آقا باشي و شاه کوچک سرای و دین محمد یساول و الله ویردي پسر حاجي محمد اتالیق و سبحان قلي برادر زادهٔ اوراز بی راهگرای واديِ نیستي گشتند *

اکنون وقایع بلخ را بهنگام آن موقوف داشته بوقایع حضور مي پردازد - شهسوار میدان دلاوري و دلیري فارس مضمار صفدري و شیري فرخنده اخترِ سمای بسالت و کامگاري فروزنده نیّر اوج خلافت و بختیاري تاج سلطنت را گرامي در بادشاهزادهٔ عالي قدر محمد اورنگ زیب بهادر که

بعد از ورود فرمان طلب از کار پژوهي و رضا جوئي بکمتر زماني از احمد آباد بدار السلطنت رسيده بودند شب بيست و سوم ذي الحجه سعد الله خان استقبال نموده بدولت ملازمت رسانيد - محمد سلطان و محمد معظم پسران آن کامگار نيز شرف ملازمت در يافتند *

وزن مبارک شمسي

بيست و چهارم ذي حجه سنه هزار و پنجاه و پنج هجري موافق دوازدهم بهمن سال پنجاه و ششم از سنين عمر ابد قرين شروع شده جشن نو آئين تزئين يافت - و بدستور هر سال آن ذات مقدس را بطلا و ديگر اجناس وزن نموده بفقرا و مساکين قسمت نمودند - بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زيب بهادر از لعل و ياقوت و مرواريد پيشکش گذرانيده بانعام خلعت و عطاي ولايت بلخ و بدخشان سرافرازي يافتند و از سواران آن قرة العين دولت و بخت هزار سوار ديگر دو اسپه سه اسپه نموده سر بلند ساختند - سيد جلال صدر الصدور بمنصب شش هزاري دو هزار سوار و راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار و سعادت خان قلعدار ترمذ که مصدر ترددات شايسته شده بود بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و طيّب خواجه بمنصب چهار هزاري چهار صد سوار و لهراسپ خان و راجه راج روپ بنوازش نقّاره رعايت پذير و بلند آوازه گشتند - پنجاه لک روپيه که همراه بادشاهزادهٔ معز اليه براي يساق بلخ مقرر شده بود به پرتهي راج حواله نمودند که همراه گرفته پيشتر راهي شود - مهتر يوسف سرآمد غلامان علي مردان خان را حسب التماس او داخل بندهاي درگاه کرده بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي بخشيدند *

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که عمدة النسا ستي خانم برحمت حق پیوست - تاسف نموده بعلاء الملک میر سامان فرمودند که ده هزار روپیه از خزانهٔ عامرة بجهت تجهیز و تکفین او داده با چندی از بندهای درگاه تا منزل معهود رسانیده بر گردد - و قبل ازین حکم معلی صادر شده بود که مبلغ دویست روپیه را آش هر روز بفقرا قسمت مینموده باشند - غرّهٔ محرم از وفور عاطفت و کمال شفقت سي هزار روپیه بپانزده بندهٔ معتمد حواله نمودند که بمحتاجان و مسکینان قسمت نمایند - پانزدهم محرم مذکور در ساعت مسعود و آوان محمود بادشاهزادهٔ بلند اقبال نصرت مند فتح روزي محمد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاص با نادري و دو تسبیح مروارید منتظم به لعل و زمرّد و شمشیر خاصه و دو اسپ عربي مزّین بزین زرّین و صد راس ترکي و فیل با یراق نقره و ماده فیل و انعام پنج لک روپیه نقد اختصاص بخشیده فاتحهٔ فایحه بجهت حصول فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي از روی توجه تمام خوانده عنایت آلهي بدرقهٔ راه آن نور حدقهٔ اقبال ساختند - و حکم فرمودند که ایام نوروز در حدود پیشاور گذرانیده در آغاز بهار که کتلها از برف صاف شده و هوا رو باعتدال نهد و صحرا از علف سرسبز گشته راها شایستهٔ عبور گردد با امیر الامرا و جمعی از راجپوتان وغیرهم مانند راؤ سترسال و راجه امر سنگه و نظر بهادر خویشگي و راجه روپسنگه و راجه رایسنگه نروري و دیگران که از بی توفیقي و نا معامله فهمي از بلخ و بدخشان برخاسته به پشاور در آمده حسب الحکم از اب اتک نمي توانستند گذشت روانهٔ بلخ شوند - و هر کدام از نجوم سمای معالي محمد سلطان و محمد اعظم را تسبیح مروارید مرحمت نموده با پدر والا مرخّص ساختند - خلیل الله خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا

و هریکی از خواجه عنایت الله و غضنفر و آی محمد و راوت دیالداس جهالا و مرشد قلي بخشيِ فوج مذکور و آقا علي ديوان بعنايت اسپ مفتخر و مباهي گشته در خدمت بادشاهزادهٔ فلک جاه رخصت یافتند *

توجه مبارک همایون بصوب کابل و گزارش نوروز جهان افروز

بعد از پانزده گهري و چهار پل شب پنجشنبه چهاردهم صفر سنه هزار و پنجاه و هفت هجري جشن نوروز دل افروز بآئین هر سال آذین پذیرفته روی زمین دولت خانهٔ والا از غرایب امتعهٔ هفت کشور و بساطهای ملوّن پیرایهٔ غیر مکرر یافت - درین روز خجسته اثر بادشاهزاده شاه شجاع باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاري ده هزار سوار سرافراز شدند - سعد الله خان یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات بنظر اشرف در آورده بانعام فیل با ساز نقره سرمایهٔ امتیاز اندوخت - درین روز سعادت اندوز پیشخانهٔ والا بصوب کابل بر آمد - چون از عرایض بهادر خان وغیره بندها بعرض اشرف رسید که عبد العزیز خان باجتماع لشکر توران پرداخته میخواهد که بر بلخ بیاید فرمان قضا توامان در باب جمع آمدن سپاه نصرت دستگاه اصدار یافته هژدهم صفر بعد دو پهر و چهار گهري بساعت مسعود در خور توجه همایون ماهچهٔ لوای والا مانند نیّر اعظم از افق دار السلطنت لاهور طلوع نموده بصوب کابل ارتفاع پذیرفت - صدر الصدور سید جلال را بسبب بیماري و ملا علاء الملک میرسامان را بجهت سرانجام برخی امور معظمهٔ دولت رخصت بودن لاهور داده بهرام ولد صادق خان را بخدمت بخشي گري و وقایع نویسيِ آنجا سر بلند ساختند - بادشاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه نیزّ دستوريِ معاودت

لاهور یافتند - سعد الله خان بعطای شمشیر میناکار و اسپ با زین طلا و حکیم محمد داؤد بخطاب تقرب خان سرمایهٔ افتخار اندوختند - و از آنجا کوچ بکوچ راهي شده دهم ربیع الاول از آب نیلاب گذشتند - ازین منزل سعید خان بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادريِ طلا دوزي و شمشیر یراق طلا و دو اسپ با زین طلا و مطلّا و فیل با ساز نقره مختص ساخته رخصت دادند که بزودي خود را بشاهزادهٔ عالي مقدار رسانیده در خدمت آن والا رتبت روانهٔ بلخ گردد - و سه لک روپیه برسم مدد خرچ ضمیمهٔ مراحم عمیمه نموده شفیع الله میر توزک را بعجلت تمام فرستادند که تا غوربند رفته هر کدام از تعینات‌یان بلخ بشاهزادهٔ عالي مقدار نرسیده باشد سزاولي نموده بایشان رساند - سلخ ربیع الاول در ساعتی مسعود امن آباد کابل را دارالسرور ساختند *

جنگ قلیج خان و راجه راجروپ با المانان

چون اوزبکان و المانان زشت سرشت ناقص نهاد که از آشفته مغزي و خیال پوچ پیوسته سودای خود کامي در سر بی هوش شان در جوش است شعله افروز آتش عصیان شده بدمدمه و افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغي و طغیان را گرم ساختند و نوزدهم ربیع الاول بطالقان رسیده ظاهر آن را بسیاهيِ سپاه چون باطن تیره درونان المانان بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند قلیج خان و چندی دیگر از بندهای درگاه مثل راجه راجروپ و نور الحسن بخشيِ احدیان راضي بتحصّن نشده بر آن آمدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - لیکن چون مقتضای مصلحت وقت ضرور بود و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم نمودن از طور دانش دور مینمود ناچار بنای کار بر استصواب خرد صلاح اندیش نهاده درین باب عمل بمقتضای کار

فرمای شجاعت اصلي و شهامت جبلّي نمودند - چه بنابرآنکه حصار
قصبه که آنرا از گل و خشت خام اساس نهاده بودند از مرور ایام وهن
و فتور اندراس و قصور برآن راه یافته جا بجا رخنهٔ مرور بهم رسانیده بود
و بسبب قلّت اولیای دولت و کثرت عدد و عدت اعدا بیم آن بود که اگر از
حصار برآمده دست بعد و بندي بر کشایند مبادا غنیم قابوی وقت
و فرصت غنیمت شمرده از راه دیگر به شهر در آمده حصار بدست آرد -
لاجرم قرار بدان دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه در آمده
بعد ازآن یکبار بهیئت اجتماعي بر آمده در یک دم دمار از روزگار آن
جماعت پریشان احوال بر آرند - برین قرار داد قلیچ خان جا بجا
مردم کار آزموده بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - ضلع غربي
را براجه راجروپ که در آنجانب بیرون قلعه با نور الحسن بخشي احدیان
پهلوی هم فرود آمده بود سپرد - و حراست سمت شرقي بابو البقا ولد
قاضي خان و مقصود بیگ علي دانشمندي و طغرل ارسلان برادر زادهٔ خود
و گروهی از نوکران خویش مقرر نمود - و اطراف باقي را بسایر بندهای
بادشاهي حواله نمود و مورچلها مقرر ساخت و قدغن نمود که هر کس از
مورچلهای خود خبردار بوده از جا و مکان خود حرکت ننماید - تا آنکه قریب
دوازده هزار سوار بسرداري ترکتازی قطغان و شاه مراد کلچي و دیگر سران المانان
آغاز پیکار نموده از جانب مورچال شرقي بیکبار اسپان بر انگیختند - ابو البقا
و مقصود بیگ و طغرل ارسلان بضرب تفنگ و سیبهٔ تیر خاک وجود نابود آن
خاکسارانرا که قصد در آمدن شهر داشتند بصرصر فنا داده چندی دیگر را
بضرب تیغ آبدار شعله آمیغ جهاد که هم خاصیت دعای سیفي است آتش
در خرمن حیات شان زدند - چون راجه راجروپ بیرون قلعه فوج خود آراسته
و متصل او نور الحسن فوج احدیان را توزک ساخته ایستاده بودند و پیش

روی ایشان میدان وسیع بود فوجی گرانبار از مخالفان تباه اندیش بانداز آویز جلو ریز رسیده بایشان در آویختند - و جمعی دیگر با احداد مهمند و محمد مراد داروغهٔ توپخانه که بیرون قلعه دست راست راجه راجروپ و نور الحسن ایستاده بودند روبرو شدند - درین اثناء جوقی از المانان که اسپان سپاهیان لشکر از چراگاه رانده پیش انداخته متوجه مکان خود بودند مردم بادشاهي را دیده از روی مکر و تزویر رو بفرار آورده دلیران را بجانب خود کشیدند - وقتیکه احداد مهمند مانند برق جهانسوز بر غنیم تیره روز سیاه گلیم جلو انداخته گرم ستیز و آویز گشت جمعی کثیر از اطراف و جوانب بر احداد مذکور ریخته کار برو بسیار تنگ ساختند - راجه راجروپ و نور الحسن بعد از مشاهدهٔ این حالت بی اختیار با گرز داران بمدد او جلو انداخته جنگ کنان بمیدان در آمدند - هرچند قلیچ خان گفته فرستاد که از کنار شهر این همه دوري گزیدن از مصلحت وقت بسیار دور است و کمک نمودن بنابر هجوم مردم مخالف و محاصرهٔ قلعه متعذّر باید که پیش از هجوم و ریزش المانان و فراهم آمدن عسکر غنیم جنگ کنان مراجعت نموده به پناه ملچار برسند این گفتار در دلهای آن جماعت که گرم نبرد بودند جا نگرفته مطلقاً از سر قرار داد خود فرود نیامدند - تا آنکه غنیم از بالای کوه فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بجانب بهادران ناموس دوست آورده مردانه بی محابا در آویختند و با دلی پرکین و جبینی پرچین مانند تیر و کمان دست و بغل شده از هر دو طرف پروانه وار خود را بیدریغ بر شعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند - هرچند ازین طرف مردم توپ خانه سیل بنگاه و برق خرمن آن سیاه بختان شده جمعی کثیر را رهگرای وادیِ فنا ساختند امّا باز مخالفان از راه کمال تهوّر روبروی توپ و تفنگ شده بازو بسربازي و جانفشاني کشادند - مجملاً از هر دو سو جنگ تیر و تفنگ بکمال

رسانیده غریب کارستانی بر روی کار آوردند و فریقین باهم آمیخته بفرط
سعی علاقهٔ پیوند روان و کالبد یکدیگر از هم گسیختند - و محمد مراد
داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند -
رفته رفته کار باین حد رسید که هیچ خون گرفته را آرزوی پیش آمدن در
عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرأت و جلادت از
خانهٔ رکاب پیش گزارد - قضارا درینوقت بارش عظیم شروع شده رفته
رفته رو بشدت گذاشت و از کهسار سیلی عظیم بغایت تند و تیز شور انگیز
فرود آمده لشکر ظفر اثر را آب رود و سیل کوه و بارش باران و شدت باد
روبرو از هر چهار جانب در چار موجهٔ طوفان بلا گرفته بی پا و بی جا
ساخت - و فتیلهٔ آتش افروز از گیرائی و اژدهای دمان شعله فشان
توپ و تفنگ قدر اندازان از کار باز مانده غنیم لئیم را دلیر تر گردانید -
تا آنکه هراول راجه با جمعی کثیر جوهر مردمی و مردانگی بظهور آورده
جان در باخت - و راجه با جمعی نیز با سه زخم تیر از اسپ افتاده
بدشواری تمام بر اسپ یکی از تابینان بر آمد - و اکثری از یکّه سواران عرصهٔ
مردمی نقد جان نثار نموده باقی ماندها تمام زخمی گشته لاعلاج بی
خویشتن داری از عرصهٔ مصاف بر آمده نبرد کنان رو بجانب شهر نهادند -
و در اثنای معاودت بسبب کثرت گل و لا و تنگی و باریکی کوچها
غایت زیر و زبر گشته بسیاری از شیبهٔ تیر مخالفان ره گرای وادی
فنا گردیدند - بعد ازآنکه کوتوال راجه با پیادهای برقنداز و تیر انداز
پس دیوارهای باغ مخالفان را در باد تیر و تفنگ گرفته از پس فراریان
پراگنده ساخت راجه با مردم قلیل داخل قلعه شد و خود را به قلیچ خان
رسانید - و اوزبکان نیز از بس تردد بستوه آمده از شهر بفاصلهٔ دو کروه
رفته فرود آمدند و هر روز از صبح تا شام گرد قلعه گردیده چون

از استحکام و خبرداری مردم مجال در آمد نیافتند بناامیدی تمام
که پیوسته نصیب اعدای دولت روز افزون باد برگشته بند نهری
که از میان آبادانی میگزشت شکسته شهر را بی آب ساختند -
و بتاخت و تاراج سرحد نشینان طالقان پرداخته هر روز دور شهر دست
و پا میزدند - و درونیان بازو بمدافعه و ممانعه بر کشاده بضرب تیر و تفنگ
و حقّهای باروت جمعی کثیر را به بئس المصیر باز گشت میدادند - آخر کار
بیست و دوم ربیع الاول نا امید شده معاودت بمکان خود نمودند - عیاذاً بالله
اگر دیر شده دو سه روز دیگر توقف مینمودند از بی آبی کار بر قلعه نشینان
تنگ گشته بی تردد آن مخذولان خود بخود هلاک مي شدند - و راجه
راجروپ و نور الحسن به قلیچ خان گفتند که چون طالقان شایستهٔ اعتماد
نیست صلاح دولت آنست که ازین جا بر آمده در قندز یا فرخار هر جا که
مناسب باشد اقامت اختیار باید نمود - خان مذکور حسن قلي آغر را در
طالقان گزاشته خود باشکمش آمده قلعهٔ آنرا بعد از مرمت باقامت
برگزید - راجه و نور الحسن بقندز رفته نزول نمودند *

سانحهٔ دیگر

المانان و اوزبکان در نواحي غوري بتاخت و تاراج در آمده بمجرد استماع
آوازهٔ آمی آمی موکب اقبال و بر آمدن شاه بیگ خان اموال و مواشي جا بجا
گزاشته بمدد دو سه هزار سوار که در پس کوه پنهان شده منتظر قابو بودند
هنگامهٔ ستیز و آویز را گرم ساختند - درین زد و خورد خنجر بیگ و نظام بیگ
و میر فرخ و منصبداران و جمعی کثیر از احدیان بتلاشهای مردانه بسیاری
از مخذولان بد اصل را در بئس المصیر جا داده خود نیز جان در باختند -
و چون سه چهار هزار سوار از جانب دیگر قصد گرفتن قلعه داشتند شاه بیگ

خان جنگ کنان بسوی قلعه مراجعت نموده بمحافظت شهر پرداخت - و بامداد و اعانت مردم آن سرزمین که مال و مواشي و اهل و عیال خود بشعاب و جبال در آورده جریده مستعد جنگ بودند بکوششهای بلیغ و حملهای سخت سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام مخالفان انداخت - و سوای این فوج فوج از اهل عناد نشانهٔ تیر و تفنگ قدر اندازان غوري شده روانهٔ عدم آباد فنا و برخی رهرو راه راست فرار گردیدند - و قاضي خواجه کلان و قاضي تیمور و بعضی دیگر که باولیای دولت مخالف و با بدسگالان موالف بودند و بکمتر تهدید معترف گشته بودند باشارهٔ شاه بیگ خان بیاسا رسیدند *

سوانح اندخود

جمعی دیگر که بسوی اندخود سر بفساد برداشته بودند و جمعی از محافظان چراگاه را قتیل و اسیر نموده بمکان خود برگشته بودند با جمعی از منصبداران و احدیان که بموجب تاکید رستم خان از عقب رسیده مال و اساری خلاص نموده بودند بمدد جمعی که از پس کوه بر آمدند در آویخته اکثری کشته گشته هزیمت را غنیمت شمردند و چندی از بندهای بادشاهي نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند *

وقایع حوالي بلخ ششم ربیع الاول چون از خبر جواسیس و مکتوب شمشیر خان تهانه دار خان آباد بهادر خان را معلوم شد که خوشي لب چاک باشارهٔ عبد العزیز خان با پنج هزار سوار المان از گذر کلیف گذشته اراده دارد که بصوب درهٔ کز و شادیان که چراگاه دواب لشکر فیروزي اثر است شتافته دست تاراج بمواشي رعایا و احشام و اسپ و شتر لشکر ظفر اثر دراز نماید سردار جلادت آثار بتهیّهٔ مواد جنگ

پرداخته خواست که متوجه آن ضلع گردد - اصالت خان تنبیه و تادیب مفسدان این مرتبه بعهدهٔ خود گرفته با راجه بهار سنگه و متعمد خان و جمعی دیگر متوجه شد و بعد از سواري به هیچ چیز نپرداخته و تا ممکن همه جا تاخته بر سر آن مفسدان ریخت - و رستمانه بآنها در آویخته در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست داده آنچه از مال و مویشي بدست آورده بودند همه را خلاص نموده بمالکان رسانید - ازین جهت که همه روز جیبه پوشیده تردد کرده بود یکبارگي برای وضوی نماز مغرب فرود آورده برهنه شد و بتصّرف هوا گرفتار کوفت تپ گشت و بموجب نوشتهٔ بهادر خان مراجعت نموده بمقتضای ربّانی بیست و دوم ربیع الاول این جهان فاني را پدرود نموده در جوار رحمت حق منزل گزید *

واقعهٔ دیگر

هشتم ربیع الاول پانزده هزار سوار بسر کردگي خنجر و جنّت المان برخصت عبد العزیز خان بر تهانهٔ خان آباد رسیده هزار سوار نمایان گشت و بقیه برسم کمین جا بجا پنهان گشته همین که شمشیر خان و مراد قلي ککهر جمعیتی کم دیده از قلعه بر آمدند مخالفان از راه مکر جنگ گریز کنان این مردم را بسوی افواج خود کشیدند - و همین که بآن مردم رسانیدند باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشوده بیکبار از موضع خود بارگیها برانگیختند - و بآنکه جمیعت آن تهانه عشر سیاه مخالف نبود نبرد پژوهان هنگامهٔ جانستاني و سربازي گرم نمودند و سید سادات پسر سید صدر جهان بخاري و بهلول برادر شمشیر خان و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - و آن مرد مردانه و مراد قلي باعتماد عون و صون آلهي با مردم خود بدار و گیر و زد و خورد در آمده جمعی کثیر را جریح و قتیل ساختند -

و تا شام مانند کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده در تاریکی اول مراجعت بقلعه نمودند و مداخل و مخارج قلعه را مستحکم ساخته بندوقچیان قدر انداز را جا بجا بانداختن توپ و تفنگ مامور ساختند - بهمین وتیره تا دو شبانه روز درون و بیرون هنگامهٔ آویز و ستیز گرم بود چون نهم ربیع الاول این خبر به بهادر خان رسید اصالت خان را چنانچه نگاشته آمد باستعجال تمام از دره طلبیده دهم که اصالت خان به بلخ آمد محافظت شهر را باو باز گذاشته بدفع اهل خلاف روانه شد - و مخاذیل از شنیدن خبر توجه بهادر خان دل بآی داده روز سوم دست از محاصره کشیدند و بادیه پیمای فرار گشتند - بهادر خان بخان آباد رسیده یک روز برای دریافتن خبر مقاهیر مقام کرد - چون از گزارش جاسوسان دریافت که آن جماعت بصوب چشمهٔ علی مغل رفته قصد آن دارند که باخوشی لب چاک و حق نظر مینک که در درهٔ کز از اصالتخان فرار نموده بودند اتفاق کرده باز بتاراج حدود درهٔ کز بروند بهادر خان سرب و باروت و بان و دیگر لوازم قلعداری سرانجام داده از خان آباد بصوب درهٔ کز روان شد - چون بسر پل امام بکری رسید از بلخ خبر آمد که اصالت خان بعارضهٔ که مادّهٔ آن در یساق درهٔ کز بهم رسیده بود برحمت حق پیوست - بنابر آن رام سنگه راتهور و عجب سنگه کچهواهه را فرستاد که مراسم صیانت ارک بلخ باتفاق محکم سنگه سیسودیه و پهلوان درویش سرخ حارسان پیشین آن بتقدیم رسانند و محافظت شهر پناه باهتمام شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه مقرر گردانید *

سانحهٔ دیگر

بسیاری از المانان فتنه نشان سه پهر گزشته ناگهان بر سر تهانه دار کلته آمدند - اوگرسین کچهواهه نروکا تهانه دار کلته و کرگان خبر به بلخ فرستاده

خود با جمعی از منصبداران و تفنگچیان از قلعه بر آمده مخاذیل را راند - درین اثناء راجه راجروپ و روپسنگه راتهور از بلخ رسیدند و تا کنار جیحون تعاقب نموده ببلخ بر گردیدند *

واقعهٔ دیگر

جمعی از المانان بگذر نیل گران که از کلیف پائین تر است از جیحون عبره نموده و از شبرغان گذشته بجانب شبرم و سرپل رفتند - بهادر خان پس از آگهی راجه دیبی سنگه و راجه جیرام و روپسنگه راتهور و معتمد خان میر آتش را برای تنبیه مخاذیل فرستاد - آخر آن روز که لشکر فیروزی اثر بآقچه رسید المانان مذکور احشام نواحئ شبرم و سر پل را غارت کرده و اسپ و شتر و گاو و گوسپند فراوان گرفته بجانب جیحون راهی شده بودند سرداران لشکر حقیقت حال دریافته نیم شب پی مقاهیر گرفته روانه شدند و دو پهر شب و دو و نیم پهر روز بر اثر شتافته بآن زیان کاران دین ودنیا رسیدند - و جمعی را رهگرای هلاک گردانیده بقیة السیف راه فرار پیمودند - دلاوران عرصهٔ وغا تا پایان روز تعاقب نموده شب در همان چول فرود آمدند - اتفاقاً پس از گذشتن یک پهر از شب پنج شش هزار سوار دیگر از آب گذشته هنگامهٔ نبرد گرم ساختند و بعد از ستیز و آویز بسیاری بگوی نیستی فرو رفتند و دیگران بصد جان کندن بدر رفتند - و از کنداوران سپاه فیروزی نیز چندی جان در باختند - و درمیان رؤس مقاتیل المانان سر بعضی اوزبکیه که خود را در سلک بندهای درگاه منسلک ساخته بودند و بهمّت پست برای غارت مال مسلمانان بآن جماعت بدسگال پیوسته بکیفر اعمال خود رسیده بودند هویدا گشت - و سر نظر مینک را که در آن قوم بتهّور و اعتبار شهرت داشت شناختند - و اولیای دولت مظفر و منصور معاودت نمودند *

سانحهٔ دیگر

حشری از المانان بگذر کلیف از آب عبره نموده موضع اخته چي و قروقچي و دیگر مواضع را تا پنج کروهي بلخ تاخته فراوان مواشي رعایا و برخی اسپ و شتر لشکریان را که در چراگاه سر داده بودند بردند- چون شمشیر خان تهانه دار خان آباد خبر گذشتن طایفهٔ ضالّه از آب شنفته آمادهٔ پیکار گشته بود بمجرد آگهي برین ماجرا با همراهان سوار شده در دو پهر خود را بمقاهیر رسانید و بار سر از تن گروهی ازین مقاهیر بر گرفته و دواب سپاه و رعیت را بر گردانیده از آنجا عود نمود - در همین ایام سه فوج دیگر از مدابیر بآستانهٔ علویه و آقچه و فتح آباد تاخت آوردند - جمعی که بآستانه رفته بودند آنها را نظام میواني تهانه دار آنجا و اسحٰق بیگ بخشي کابل که بفرمان قضا نفاذ از بلخ روانهٔ قدسي آستانه شده بود و در آنروز بدان مکان رسیده و چندی دیگر از بندگان بادشاهي که از اتفاقات بآنجا وارد شده بودند مالش بسزا دادند - و طایفه که بآقچه رو نهاده بودند شادمان پکهلیوال به نبرد آنها پرداخته تنبیه قرار واقع نمود و جماعتی که بفتح آباد آمده بودند تاب تفنگ فرخ حسین خراساني نیاورده برخی را بکشتن داده بپای ادبار فرار گشتند *

واقعهٔ دیگر

گروهی از مخاذیل المان با قاضي نفاق پیشهٔ شبرغان پیغام دادند که بستن بند آب شبرغان که پیشتر اوزبکان شکسته اند و عمارت ولایت و فزوني زراعت بآن باز بسته است نا گزیر است و بی آنکه خود بیرون آمده بر انجام این کار همت بر گمارند صورت نمي بندد جبّار قلي از حصار بر آمده بدانصوب راهي گردید- مقهورانی که بکمین فرصت آمادهٔ نبرد بودند بقصد

پیکار نمودار گشتند - چون جبّار قلي بر آهنگ این گروه بی فرهنگ آگهي یافت باندیشهٔ آنکه اگر بنبرد پردازد مبادا طایفهٔ دیگر بر سر قلعه شتافته آنرا متصرّف گرد بجانب قلعه برگشت و جمعی کثیر از همراهان او تلف گردیدند - مخاذیل روز دیگر حصار را دایره وار احاطه کردند - درینولا از شگرفيِ اقبال راجه دیبي سنگه و ترکتاز خان که بی دستوري از اندخود بلبلخ روانه شده بودند بشبرغان آمده قلعه نشینان را مستظهر گردانیدند و با محسن قلي برادر جبّار قلي از قلعه بر آمده المانان را مالش بسزا داده از دور قلعه راندند *

سوانح بلخ

چون اصالت خان از دارالفنا بعالم بقا رحلت نمود و المانان بیدین و ایمان از هر طرف هنگامهٔ شور و فساد گرم کرده بودند خصوص درینولا که عبد العزیز خان اغوای آن جماعت ضالّه مي نمود و جمیع گروهای المانان و گروه اوزبکیه را اجازت داده بود که از هر چهار طرف در نواحيِ بلخ سر بشورش بردارند بهادر خان بودن خود را در بلخ مصلحت ندانسته سر پل امام قرار اقامت داده هر طرف جواسیس فرستاد - چون از گفتار جاسوسان آگهي یافت که المانان از آب جیحون گذشته اند و عبد العزیز خان از قرشي باین صوب راهي گشته و بیگ اوغلي را با لشکر بسیار از اوزبک و المان روانه پیش ساخته بهادر خان خود از آستانهٔ امام معاودت نموده ببلخ رسید و استعداد نبرد نموده یک کروه از بلخ گزشته بجانب گزر کلیف منزل گزید - و قرار داد که اگر بیگ اوغلي بآن صوب بیاید رزمی که از تردداتِ رستم یاد دهد و نبردی که نگارش آن آرایش صفحات تاریخ شود بر روی کار آورده آن بد اصل را مستاصل سازد *

حقیقت رفتن نذر محمد خان بایران و ملاقات نمودن بشاه عباس و مایوس گشتن به ماوراء النهر

چون نذر محمد خان از مخالفت سپاه تنگ چشم اوزبک و تطاول آن لشکر کوتاه نظر بعد از هزیمت شبرغان با قاسم نبیره و قتلق پسر خود و جمعی از اوزبکان قریب سه صد سوار که سرآمد آنها محمد قلي اتالیق قاسم و دو برادر باقي دیوان بیگي یکی محمد بیگ ایشک آقا باشي و دیگری یادگار و عاشور قلي حاجي شقاول و محمد امین بیگ کوکلتاش پسر صالح کوکلتاش و دین محمد خان و عبد الله بیگ و قتلق اویتاق ترکمن و قربان علي میر آخور باشي بودند از اندخود براه چول در هفت روز بمرو و بعد از هفت مقام در عرض پانزده روز بمشهد مقدس رسید - و پانزده روز باراده معاودت در همانجا توقف نموده - مرتضی قلي خان ناظم آنجا از برگشتن خان بصوب دیار خود آگاه شده چار صد تفنگچي خراساني را بعنوان کیشک بر در خانه او نشاند - خان از مرتضی قلي رنجیده بی طلب شاه عباس از مشهد روانه صفاهان شده چون به بسطام رسید محمد علي بیگ که سابقاً بعنوان حجابت از ایران بدرگاه جهان پناه آمده بود با نامه و برخی از نقود و اجناس برای مهمانداري رسیده خان را دید و در چهل روز از کاشان بصفاهان رسانید - و در راه همه جا مراسم ضیافت و مهمانداري بطریق شایسته بتقدیم رسانید - از آنجا که بزرگ داشت بزرگان لازمهٔ بزرگي است شاه در مقام تعظیم و احترام خان شده روز در آمد از در خانه تا یک فرسخي صفاهان پا اندازی که بیشتر آن پارچهٔ رنگین و باقي قطني و درآئي و مخمل و نیلک و زربفت بود

گسترده اعیان و اکابر و امراء را باستقبال فرستاد و جز خلیفه سلطان اعتماد الدوله بقیه هیچ یکی خانرا در خانهٔ زین در نیافته هر که رسیده فرود آمده برسم متعارف قزلباشیه تواضعی بجا آورد - و بعد آن شاه نیز پذیره شده مقدم او را باعزاز و اکرام تمام پیش آمد و بر پشت اسپ بمصافحه و معانقه پرداخته مراعات لوازم مهمانداری بمرتبهٔ کمال رسانید و هر دو دستی بدوش یکدیگر رسانیدند - و بباغ قوشخانه بیرون دروازهٔ طوغچی همراه برده با خود بر یک مسند نشانید و پس از تناول ماحضر باتفاق سواره تا میدان صفاهان رفته از آنجا شاه بمنزل خود رخصت شد و نذر محمد خان را بخانهٔ سارو تقی وزیر سابق که برای نزول او قرار یافته بود فرستاد - فردای آن متصل صبح چون شاه باز بدیدنش آمد خان از مسند خود قدمی چند پیش آمده بدستور روز گزشته هر دو به یک مسند جا گرفتند و شاه باستمالت پرداخته و دلجوئی بسیار نموده مراجعت بخانهٔ خود نمود - روز دیگر نذر محمد خان بی طلب بخانهٔ شاه رفته بعد تناول طعام برگشت - سوم روز دارای ایران خان را بعنوان ضیافت خوانده سبب آمدن پرسید - او حقیقت طغیان و عصیان اوزبکان و نافرمانی پسر و نفاق بزرگ و کوچک ماوراء النهر مفصّل بر زبان آورده اظهار خواهش کومک نمود - شاه لوازم تعظیم و تکریم و شرایط مراعات جانبش بجا آورده بهمه جهت درخواست او قبول نموده گفت که در هر باب امداد و کومک آنچه لازمهٔ دوستی است از قوه بفعل می آید - خلیفه سلطان بر زبان آورد که هرگاه پسر و اوزبکیه و اهالی آن ولایت راضی بایالت شما نیستند از کومک ما چه می کشاید - خان جواب داد که شما بنابر کار فرمائی مروت لشکر همراه داده صلاح و فساد معامله بمن وا گزارید - آن روز مجلس بهمین قدر گفت و گو بآخر رسیده شب ششم از روز درآمد صفاهان بتماشای چراغان

که در میدان صفاهان بر افروخته بودند طلبیدند - او بکمال آشفتگي طبع و انقباض خاطر و گرفتگي دل زمانی بتفرّج چراغان مشغول بوده بعد ازآن خود را بر در تمارض زده دیگر بخانهٔ شاه نشتافت - درین میانه شاه روزی بخانهٔ نذر محمد خان برای دلجوئي و تسکین خاطر او آمد و خان از غایت قباحت فهمي باستقبال شاه نپرداخته پسر و پسر زاده را نیز قدمی چند پیش نفرستاد و تواضعی که بعد از ملاقات در خور حال باشد بجا نیاورد - شاه ازین ادا رنجیده بمقربان گفت که این مرد نادان از راه نا عاقبت اندیشي با من آن سلوک مي نماید که گویا بدر خانه اش بدریوزه رسیده ام - و سوای این از سودا و برهمزدگي طبیعت او اداهای خارج آهنگ ازو بظهور رسید که باعث کمال بی توجهي شاه شد - روز دوازدهم از تاریخ ورود محمد علي بیگ را طلبیده گفت که آمدن من برای خوردن طعام و تنقّلات و تماشای چراغان نبوده بل از حوادث بد روزگار و سلوک ناهنجار پسر غدّار و اوزبکان نابکار که بحرام نمکي مرا باین حال تباه روز سیاه افگنده اند پناه بآین آستان آورده متوقع از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن بودم که بامداد مهرباني شاه تلافي بی اندامي اوزبکان از قرار واقع بر روی کار آورده بنوعی انتقام بکشم که خاطر از تدارک بیروشي ناسپاسان حقیقت نشناس بیاساید - اکنون که شاه جم جاه از مهرباني چشم پوشیده در مقام امداد و اعانت نیستند من هم از کل توقعات در گذشته ناچار از ایشان میخواهم که چون بیماري عارض گشته و مزاج از قوت افتاده این مشتی استخوان را بمدفن اسلاف خود برسانم - شاه در جواب گفته فرستاد که در اعظام و بزرگ داشت درجهٔ قدر و پلّهٔ مقدار شما دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده قدوم شما را همه جهت گرامي میداریم این همه اضطراب برای چه باشد - خواهش خاطر ما اینست که روزی چند بسیر

باغات و عمارات این دیار خاطر اشرف را از گرفتگي بر آورده بعد ازآن
بسرانجام امور پیشنهاد متوجه شوند - خان برزبان آورد که زیاده ازین
مرا طاقت بودن این ملک نیست کام و ناکام میخواهم که متوجه ماوراء
النهر شوم - در همین ضمن خلیفه سلطان آمده از جانب شاه اقسام تلطّف
و انواع مهرباني ظاهر ساخته چون دریافت که خان به هیچ وجه رای بودن
ایران ندارد گفت که در توقف و حرکت اختیار با شما است امّا
اگر برخصت شاه متوجه دیار خود شوید بهتر است - خان جواب داد
که من در بند رضای کسی نیستم فردا روانه مي شوم - روز دیگر که روز
پانزدهم در آمد او بصفاهان بود از شهر بر آمده در همان باغ قوشخانه
فرود آمد - دوم روز شاه خلیفه سلطان و قورچي باشي را فرستاد و فردای
آن برای دیدن خان خود آمده تفقّد و تلطّف بسیار بظهور رسانید
و گفت که چون عزم سفر مصمّم است از لشکر وغیره هرچه لازم است
سرانجام خواهیم نمود و فاتحه خوانده بمنزل خود بر گشت - و از نقد
و جنس مبلغی دیگر فرستاده سارو خان تالش را با جمعی از سپاه
خراسان و عراق همراه نمود و گفت که از هرات پیش نروند - القصّه نذر
محمد خان روز چهارم قتلق محمد پسر خود را با لشکر شاه براه راست روانه
نمود و خود با قاسم خان نبیره از راه فرّخ آباد و استر آباد و بسطام گذشته
و از آنجا براه متعارف متوجه مشهد مقدس شد - و بعد از رسیدن بآن شهر
سعادت بهر چون حقیقت کار دریافت که این کومک نامی بیش نیست
بسارو خان که پیش بمشهد مقدّس رسیده بود گفت که من براه مرو
راهي مي شوم این جمیعت را با خود بآن راه نمي توانم برد شما در
هرات باشید هرگاه طلب نمایم خود را برسانید - و از آنرو که در وقت رفتن
از حاکم مرو رنجیده بود بمرو نیامد و در کنار بند خان مقام کرد - چون این

خبر بسمع بادشاه فلک دستگاه رسید و بوضوح پیوست که از اول تا آخر نقد و جنس همگي دوازده هزار تومان که چهار لک روپیه باشد شاه بقدر محمد خان داده بی اختیار بر زبان مبارک رفت که اگر خان بمددگاري بخت کار ساز و رهنموني طالع دولت طراز رجوع بدرگاه خلایق پناه مي آورد صد مرتبه زیاده ازین رعایت یافته طعن زینهار و عار التجا بمخالف مذهب که پدرش در جنگ یکی از اجداد او بکشتن رفته و داغ منّت چار لک روپیه بر چنین حال بقبیلهٔ نبیلهٔ چنگیز خان ننشسته تا قیامت زبان زد مردم نمي گشت *

چون در منزل مذکور کفش قلماق آمده ملازمت خان نمود باتفاق او از آنجا کوچ نموده بقور ماچ آمد و الوس قلماق و جمعی دیگر فراهم آورده بمحاصرهٔ قلعهٔ میمنه پرداخت - شاد خان قلعه دار از روی تهوّر تمام باستحکام برج و بارهٔ آن حصار پرداخته چون اوزبکان رو به قلعه گیري نهادند شرایط ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورد - و در مدت سه ماه محاصره دو بار پیادهای بندیله و مردم شاد خان از قلعه بر آمده بر ملچار اوزبکان ریختند - مرتبهٔ اول دار وگیر بهادرانه از هر دو جانب رو داده همگنان کام خود از زد و خورد گرفتند - مرتبهٔ دوم در ملچار یادگار برادر باقي دیوان بیگي کار زاري نمایان بوقوع آمد - و دست چپ یادگار بیگ بضرب شمشیر باقي بیگ خواهر زادهٔ شاد خان بریده شد و او نیز بدرجهٔ شهادت رسید - و برخی دیگر از مناکیب مقتول و جمعی مجروح گشته بمکان خود برگشتند - روز دیگر از جمله انقاب چارگانه که سه نقب را شاد خان یافته برهم زده بود و نقب چهارم را بسلامت رسانیده بودند بباروت انباشته هشتم ربیع الاول آتش دادند - با آنکه بیست و پنج گز دیوار پریده بود همین که بد سگالان از چار طرف بدآن راه وسیع بر قلعه دویدند امّا دلاوران

درون هر مرتبه بتازگي بر سر ستيز و جنگ و پرخاش آمده مقاهير را بضرب
تير و تفنگ بر گردانده مجال ندادند كه از جاى خود قدم پيش توانند
نهاد و در حال بيلداران و عمله و فعله را سرگرم انسداد آن فرجه ساخته در
عرض دو پهر بگل و سنگ از خاكريز تا كنگره بر آوردند - چون ديوار از بنياد
برآمده بود روز ديگر فرو غلطيد - اوزبكان فرصت جو خبر اين معني را بكام خود
دانسته از طرف نذر محمد خان و از جانب قتلق محمد بر سبيل تهيۀ
يورش از اسپها پياده شده بهيئت اجتماعي رخ بسوى آن فيل بند دشوار
كشاد آوردند - و بافروزش نيران جنگ و جدل از سر جان گذشته بجهت
در آمد قلعه باجل دست و گريبان شدند - درين وقت چندين تن اوزبك
از تير و تفنگ كمين كشايان بروج قلعه و نگاهبانان ديوار بست بيرون حصار در
فرزين بند اجل افتاده جان در باختند - و برخى ديگر از صدمۀ تير و تفنگ
به پناه تنگناى عرصۀ خندق كه فيل مات شهسواران عرصۀ دلاوري بود گريخته
اكثر بزخمهاى كاري دست از تردد باز داشتند - و جمعى ديگر بتگ و تا جان
بسلامت بردند - نذر محمد خان و اوزبكان از ترددات مردانۀ متحصّنان
و راهي شدن مردم بسيار بعدم آباد در معركۀ زد و خورد حسابى گرفته
بفكر ديگر افتادند - و نيز از استماع وصول سيلاب افواج بحر امواج موكب
جاه و جلال بسرداري سپهدار برگزيده و شهسوار مصاف ديده سخت
كوش صلابت كيش سپهر تمكين قضا انديش پلنگ شير افگن نهنگ صف
شكن دل قلبگاه دلاوري چشم و چراغ انجمن سروري شاهزادۀ فريدون فر
محمد اورنگ زيب بهادر در نواح بلخ مانند مورچه در طاس سراسيمه
و حيرت زده گشته و از دهشت خيل اقبال سررشتۀ چاره گري از دست
داده به بيل چراغ نام جاى كه سي كروهيِ غرجستانست رفتند - نذر
محمد خان بمصلحت اوزبكان نا كرده كار قتلق پسر خود را با پنجهزار سوار

بعنوان شبگیر و ایوار به بلخ فرستاده مقرر ساخت که در چنین وقت که بهادر خان از بلخ بر آمده بمدد اهالي و موالي اگر توانند نهاني به شهر در آمده قلعه را متصرف شوند مجرای عظیم است - بعد از روانه شدن قتلق بخان سعید قلماق گفت که اوزبکان بخاري که به قتلق محمد همراه کرده اید اگر بافسون و افسانه او را نزد عبد العزیز خان برده وسیلۀ دولتخواهي خود سازند شما چه مي توانید کرد بهتر اینست که خود نیز باو ملحق شده آنچه در خاطر است بر روی کار آرید - نذر محمد خان قول او را پسندیده به پسر نوشت که هر جا رسیده باشد توقف نماید - جماعتی که همراه قتلق محمد بودند گفتند که دولت از خان رو گردانیده بهتر آنست که شما نزد عبد العزیز خان رفته شریک دولت او باشید - آن بی سعادت باغوای ان گروه فتنه پژوه سر از اطاعت خدای مجازي خود گردانیده چندی از معتبران پدر را که همراه داشت رخصت مراجعت داد - و وقتی که به پل خطیب رسید دو هزار سوار المان که با محمد بیگ قبچاق وغیره از طرف بیگ اوغلي بقراولي آمده بودند او را دیده گفتند که عبد العزیز خان سبحان قلي خان را با چهل هزار سوار فرستاده که در تنگي درۀ کز سر راه بر لشکر ظفر اثر گرفته هرچه از دست بر آید دریغ نکند هنوز که او نرسیده اگر شما دستبردی نمائید هر آئینه باعث مجرای عظیم خواهد بود و او را برداشته بصوب درۀ کز راهي گشتند *

رفتن بادشاهزاده درّة التاج محمد اورنگ زیب بهادر و نبرد نمودن باوزبکان

چون درّة التاج خداوند خلافت هفت کشور قرّة العین اعیان سلطنت جاوید اثر بادشاهزادۀ عظیم الشان بلند اختر والا گهر فرخنده سیر

محمد اورنگ زیب بهادر که بالغ نصیب فطرت خدا داد و کامل نصاب طالع ازل آورد مادر زاد است هشتم ربیع الاول داخل کابل گشته بتهیهٔ مقدمات پیش نهاد اندیشهٔ صواب پیشه پرداخت و باستظهار تائید آلهي و اقبال بیزوال بادشاهي متوجه بلخ گردیده موضع بوني قرا را مرکز الویهٔ نصرت ساخت از زبان اکثری چنین بسمع شریف آن والا جاه رسید که اوزبکان و المانان شرارت سرشت بد نهاد بارادهٔ نا صواب ستیز و آویز با مجاهدان دین به تنگيِ درهٔ کز نزدیک رسیده اند - غرّهٔ ناصیهٔ خلافت و نامداري قبچاق خان و طاهر خان را که حقیقت دانان این ملک اند با عطاء الله بخشيِ خود و جمعی از ملازمان خویش عقب خلیل بیگ که برای تحقیق نمودن خبر پیش رفته بود فرستاده منتظر خبر تحقیق غنیم مهیّا و آمادهٔ پیکار نشستند - اتفاقاً خلیل بیگ از دره پیش گزشته وقتی خبردار شد که فوج اوزبکیه از دهنهٔ دره برآمده او را باحاطه قبل گرفت - آن مرد مردانه با گروهی کار آزموده دلیرانه بزد و خورد در آمده گروهی را بضرب تیر و تفنگ بی جا و بی پا نموده جمعی را در عرصهٔ مصاف عرضهٔ تیغ اتلاف ساخت - درین اثناء فوج هراول بادشاهي از دور نمودار گشته خلل در اساس ثبات و استقرار و سنگ تفرقه در جمیعت آن باطل ستیزان انداخته همه را متفرّق گردانید - صبح روز دوم چون سردار شهامت شعار اعني شاهزادهٔ والا مقدار که از روز ازل فتح و ظفر روزيِ آن سعادت اندوز ست از منزل مذکور کوچ نموده متوجه پیش شدند اوزبکان و المانان فوج فوج در درها و گریوها نمودار شده شروع در شوخي نمودند - فرمان شد که امیر الامرا از آب اولنگ و آب درهٔ ملکان که بهم پیوسته و از درهٔ کز گزشته بجانب بلخ میرود گزشته آن گروه شر انگیز خیره سر را که مردود خدا و خلق اند به تنبیه بلیغ آوارهٔ دشت ادبار و جاده پیمای

فرار سازد - آن تجلّد منش تهوّرکیش مطلقاً بامری از امور مقیّد نشده بی محابا از آب گزشته بهر طریقی که پیشرفت پیشرفته ارادهٔ مقابله و مواجههٔ آن بدنهادان نمود - و از کمال دلیری و فرط کار طلبی از فراز پشتها سیلاب آسا راه نشیب فرا گرفته صرصر وار بادپا را بر انگیخت و با صولت هژبر و شدّت ابر در آن جنگل و کهسار راه نورد شده مرحله گرد گشت - درین حال اکثر سپاهیان نیز از عقب جلو ریز رسیده و بآهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق و شقاق عنان بتاب داده رو بسوی ایشان نهادند - و در حملهٔ اول جمعی کثیر را راهی دار البوار ساخته مردم زبون اسپه را که ستوران شان زمین گیر شده بود همگی را به بئس المصیر باز گشت دادند - و چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده و بازو بمقابله کشاده آنچه در قوت امکان سعی بود بفعل آوردند - و دیگر مجاهدین میدان کین و شیران بیشهٔ جنگ بمدد رسیده با صدمهٔ دم شمشیر خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زده گرد از نهاد و دود از روزگار مخالفان بر آوردند - چون سه پهر مدار کار و بار بر زد و خورد و گیر و دار بوده هنگامهٔ رزم بدیر کشید و بسی مردم و مرکب بر خاک هلاک افتاده ادای حق مردمی و مردانگی بکمال رسید بفرمودهٔ امیر الامرای ظفر نشان شیر افگنان قوی بازو تکبیر گویان و نعره زنان جلو ریز تاخته دست و بازو بکشش و کوشش بر کشودند و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گزرانیده سلک جمیعت تفرقه اثر ایشان از یکدیگر پاشان و پریشان ساختند - تا آنکه از غریو کوس و غلغلهٔ کرنّا و جوش و خروش فیلان بدمست عربده آئین کرهٔ زمین بزلزله در آمده نعرهٔ دلیران شیر اوژن علامت رستخیز بظهور آورده بی اختیار از هجوم هراس و هول چون دیو از لاحول گریزان گشته افتان و خیزان نیم جانی خشک و خالی با هزار گونه رعب و بیم بدر بردند - و بداد حملهٔ دلیرانه که در حقیقت صبای

غنچه کشای گلزار فتح است جمله آن خس طینتان که خار راه کشایش کار شده بودند از پیش برخاسته آوارهٔ راه وادي فرار گردیدند - سردار کار گزار سپاس گزاران معاودت نموده با مجاریح مقاهیر که در راه دستگیر شده بودند همعنان فتح و نصرت آسماني بمعسکر اقبال جاوداني نزول نمود - چون اول در آمد بلخ بطریق شگون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت روز افزون شده بود شاهزادهٔ والا گهر تحسین و آفرین بیشمار بر امیر الامرا و سرداران دیگر نموده هر کدام را بعنایتی و رعایتی خورسند ساختند - از تقریر گرفتاران ظاهر شد که سردار این ده هزار سوار نابکار قتلق محمد آشفته روزگار بود که بکمال ناکامي و قرین هزاران تلخ کامي برگشته به بیگ اوغلي پیوست *

سلخ ربیع الثاني بهادر خان از بلخ گزشته در کنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود و کیفیت گرد آمدن پراگندگان دین و دنیا در حوالي آقچه پس از فرار جنگ درهٔ گز بتفصیل معروضداشت - شاهزاده مظفر و منصور تادیب و تنبیه جماعت مقهور از همه کارها مقدم و اهم داشته غرّهٔ جمادي الاولی یک کروه از بلخ گذشته منزل نمودند - روز دیگر حصار درون و بیرون را ملاحظه نموده بندوبست مداخل و مخارج از قرار واقع فرموده اهالي و موالي و اکابر شهر را در خور پایه و حال بانعام کامیاب گردانیدند - و از چندی مثل خواجه عبد الغفار ولد صالح خواجه که برادر خواجه هاشم ده بیدي و پیر عبد العزیز خان است و خواجه عبد الولي را که گمان نفاق داشتند همراه گرفته بمعسکر اقبال برگشتند - و مادهو سنگه و شمشیر خان را با جمعی از منصبداران بمحافظت قلعهٔ بلخ گزاشته سه روز برای تنخواه مواجب سپاه نصرت دستگاه توقف نموده پنجم جمادي الاولی با نیت صادق و رای صایب و اندیشهٔ درست و عزم

نافذ کوچ نمودند - و هراولي تمام سپاه نصرت دستگاه بلخ به بهادر خان و امیر الامرا با دیگر بهادران تهوّر شعار در برنغار و سعید خان بهادر ظفر جنگ با بعضی دلاوران در جرنغار و خود در قول فوج آرا گشته ترتیب و توزک صفوف لشکر ظفر اثر و آراستگي یسال عسکر منصور بدین عنوان نموده متوجه شدند - و بر رودها و نالها پل بسته بدو روز بحوالي علي آباد رفتند و روز پنجشنبه نهم موافق بیست و سوم خورداد ازین سوی علي آباد کوچ نموده بموضع تیمور آباد که یک کروهي فتح آباد است رسیده به ترتیب فرود آمدند - لشکر ادبار اثر اوزبک از اطراف اردو هجوم نموده از افواج اقبال هرکه بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل خود گرم پیکار گشت - درین حال بهادر خان با سایر همراهان باد پایان شعله شتاب را بآتش افروزي خار مهمیز سرعت انگیز و گرم عنان ساخته بفوج روبروی خود جلو ریز رو بستیز آورد - و آن مردودی چند مطرود را برسم معهود طرید نموده عرصهٔ مصاف به سلحشوري بیاراست - جمله آن سست رایان سخت کوش بمجرّد حملهٔ نخستین سلک انتظام و اجتماع صفوف را از هم گسسته بفوج کلان خود پیوستند - خان شهامت نشان مراسم تعاقب بجا آورده جمعی ازآن گروه نا عاقبت اندیش را متعاقب یکدیگر بعالم دیگر فرستاد - درین اثناء فوجی دیگر از باغستان نواحي اردو که پراز سپاه اوزبکیه بود بآرزوی نمایش دستبرد رو بعرصهٔ مصاف نهاده در اطراف معسکر صف کشیدند - و فوج امیر الامرا را که از راه رسیده بود بچشم کم دیده بحسب این تصوّر که لازمهٔ کوتاه بیني و تباه اندیشي است از ایشان حسابی بر نداشتند - امیر صایب تدبیر بحکم غلبهٔ تهوّر برسر اظهار تجلّد در آمده و از کثرت عدد و عدت اعدا نیندیشیده بدانصوب راهي گردید - و چون نزدیک بباغ رسید مردم غنیم لئیم با کمال اطمینان قلب و فراغبال از باغ بیرون تاخته اطرافش را فرو گرفتند - درین

مقام که جای تردّد بجا بود دلاوران موکب اقبال بفرمودهٔ خان شهامت شعار بتازگي دل بر کارگري توفیق و تائید بسته تردد‌های نمایان بجا آوردند - و اصحاب وفا و وفاق بارباب خلاف و نفاق چون نور با ظلمت و حق با باطل با یکدیگر بر آمیختند - با آنکه خلقی بیشمار از طرفین زخمدار گشته توده توده بر روی هم افتادند بهادران هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و جریح نهاده پیشتر دویدند - چنانچه جمعی کثیر ازین طرف بدرجهٔ شهادت رسیده و جمعی غفیر از آن جانب از پای در آمده باقي جماعت مخالفان ناگزیر راه گریز سپردند - بهادران جنود ظفر آمود در همان گرمي از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافته هرکرا در یافتند امان نداده تیغ تیز را برو حکم نمودند - خصوص گروهی ازآن قضا رسیدگان را در کنار جوئبار و آبکندها که برسر راه واقع شده بود پا بگل رفته چون دواب در خلاب مانده بودند همگي را در آن مکان سر از تن جدا ساخته بر خاک هلاک انداختند - و اوزبکان دیگر که مانند رمهٔ نخچیر رم خورده براه فرار بی محابا مي شتافتند جمعی از تفنگچیان در آبکندهای سرراه مخالفان بکمین نشسته ایشان را بباد تفنگ گرفتند و دریک دم اسپ و آدم بسیار بخاک هلاک انداختند - و تا لشکرگاه بیگ اوغلي تعاقب نموده و خیمه و دواب قتلق محمد وغیره تاراج نموده همراه نصرت و ظفر بمقرّ خود باز گشتند - سعید خان بهادر ظفر جنگ که محافظت جانب چپ بعهدهٔ او بود بسبب ضعف بیماري و کوفت بدن صادق بیگ بخشي و جهان خان افغان صاحب شمشیر لشکر خود را با پانصد سوار فرستاد که این طرف جوی که از کنار اردو میگزشت به ثبات قدم و کمال هوشیاري سر راه غنیم گرفته نگزارند که احدی ازآن مقهوران از آب بگزرد و حرکت از آنجا مناسب ندانسته از همه جا آگاه باشند - چون این جماعت موجب فرمودهٔ خان برکنار جو آمده ایستادند

گروهی از اوزبکان کید اندیش نزدیک نهر بشر انگیزي و سلحشوري در آمده شوخ چشمي آغاز نهادند - و بمجرد گمان خالي بودن بيشهٔ اين ضلع از شيران شيرک شده شروع در انداختن تير نمودند - بهادران آزرم خوی رزم جوی اندرز سعيد خان را فراموش ساخته از سر تجلّد و تهوّر بی اختيار از آب گزشتند و رو بمواجههٔ غنيم نهاده همين که نبرد کنان قدری راه پيش رفتند سرداران فوج مخالف با ساير همراهان از کمينگاه بر آمده اين مردم را مرکز وار در دايرهٔ احاطه گرفتند - هرچند اين محروسان حمايت خدائي آنچه در قوت امکان بود جدّ و جهد بفعل آورده در زد و خورد پای کم نياوردند و غرامت سر بدر بردن و زيان جان بيرون آوردن بر خويشتن روا نداشته بانداز دريافت نيکنامي ليکن في الحقيقت از ناداني و بی تدبيري نقد عمر عزيز و گوهر وقت گرانمايه بيجا و بی مصرف تلف ساخته خود هم بقتل رسيدند و هم سردار را خفيف ساختند - بالجمله سعيد خان بهادر خانه زاد خان و لطف الله خان پسران خود را بکومک فرستاده تاکيد کرد که از معسکر والا بسيار دوري نه گزينند و آن زياده سران را بضرب تير و تفنگ از دور لشکر خود رانده با فوج خود معاودت نمايند - اين بهادران پر دل کم هراس مانند شير ژيان خود را بميان آن روبه منشان حيله گر زبون گير انداخته سينه را از کينه پرداختند - و بزور سر پنجه و نيروی بازو شعلهٔ تيغهای سرکش مانند آتش کين علم نموده بر خيل اعدا حکم ساختند - درين وقت تمام لشکر اوزبک که از بهادر خان مالشی بسزا يافته مجال روبرو شدن باو در خود نمي يافتند و از بيم تيغ گزاري آن سردار جلادت شعار در پناه ديوار بست باغات در آمده سر بگريبان و دستها در آستين دزديده و پايها در دامن خجالت پيچيده مجال حرکت نداشتند درين جاذب جميعت کمتر دانسته فوج فوج پی هم تاختند - از آنجا که

عمل صالح

الموسوم به

شاهجهان نامه

تصنیف

محمد صالح کنبو لاهوري

به تصحیح و تنقیح

غلام یزداني
ناظم محکمهٔ آثار قدیمه در ریاست حیدر آباد دکن
و ماهر کتبات السنهٔ عربیه و فارسیه سرکار هند

جلد دوم

باهتمام ایشیاتک سوسائتي بنگال
در مطبع بپتست میشن طبع شد

عمل صالح

جلد دوم

فهرست مضامین

عنوان | صفحه

عنوان | صفحه

عنوان | صفحه

عنوان — صفحه

~~~~~~~~~~~~
~~~~~~~~~~~~

خواست آلهي بوهن و ضعف این مردم تعلق پذیر گشته مقتضای قضا و قدر امری دیگر بود سعید خان نیز باوجود ضعف بدن و نقاهت بیماري بکومک پسران دلیرانه بی اختیار بر قلب آن آتش سوزان زد - و در آن قسم نبرد مرد آزما دست و دل از جان برداشته سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندي بر کشاد - کوتاهيِ سخن در آن عرصهٔ دار وگیر * مثنوي *

غریویدن کوس گردون شگاف　　زمین را در افگند پیچش بناف
ز نیزه نیستان شده روی خاک　　ز گوپالها کوه گشته مغاک
نفیر دلیران در آمد باوج　　ز هر گوشه میرفت خون موج موج

در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بزور بازو افتاده و فوق از میان دلاوران موافق و مخالف برخاسته سر رشتهٔ عنان گیري از دست رفته یکایک پای اسپ سعید خان بگوی در شده او را از روی زین بزمین آورد - باوجود هجوم مخالفان آن خان شهامت نشان نهنگ احتشام پیاده چون ببر بیان بزد و خورد در آمده چندین تن را بضرب تیغ از پا در آورد - و سوار و پیادهٔ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصهٔ کار زار بهم بر آمیخته هر تنی بسر خود بازو بخون حریف خویشتن کشوده بباد حملهٔ مرد افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر انگیخته هر یک را جز کشتن و کشته شدن امر دیگر پیشنهاد همت نبود - خانه زاد خان و لطف الله خان که همواره خار خار دریافت پایهٔ شهادت داشتند درین وقت بمدد رسیده حق مقابله و مقاتله ادا نمودند و انتقام از غنیم کشیده کام خود خاطر خواه گرفتند - و بعد از تردّد بسیار در حضور پدر گلدستهٔ زخمهای نمایان بر سر زده و غنچه آسا جل قد و مغفر با خون آغشته بهمان پا سر زده تا گلشن ریاض رضوان شتافتند - و خان والا شان نیز به برداشتن نه زخم کاري که همانا التمغای اقطاع ابدي نیکنامي و کامگاریست فرمان و منشور ادّعای

مردمي و مردانگي بطغرای جراحتهای نمایان که نشان اظهار تجلد و تهور است بهم رسانیده ازین رو توقیع اقبال قبول بدست آورد - چون این خبر بشاهزادهٔ تهوّر شعار شیر شکار شهسوار عرصهٔ کار زار تاج خلافت را گرامي در اورنگ زیب بهادر که همواره مانند شیر ژیان بی مددگار لک تنه رو بعرصهٔ کار زار آورده چون آفتاب عالمتاب بمجرد طلوع در یکدم آفاق را مسخر خود کند رسید دو فیل بدمست عربده آئین اژدها صولت اهرمن منظر رزم آفرین را که هنگام معرکه آرائي باد خرطوم شان باد از صور اسرافیل میداد و در حالت چالشگري که بر مثال دو کوه بیستون بقوایم چارگانه بحرکت در آمده شور بامداد نشور و غوغای عرصهٔ محشر برخاسته علامات روز رستخیز بظهور مي آمد با جمعی از پلنگ خویان سخت کوش سرکش که جزدر کنام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند بی خویشتن یکسر تا قلب لشکر اعدا شتافته بیکدم صفها را از هم شگافتند - و آن دو فیل نبرد آزمود چون رعد خروشان و مانند برق سوزان خود را بر سپاه لشکر آن تیره روزان زده بیک نفس خرمن حیات چندین تن بباد فنا داده خلقی نا معدود را نیست و نابود و باقي را پریشان و مهزوم ساختند - درین فرصت بهادران نصرت شعار سعید خان را ازآن مخمصه بیرون آورده باز برآن مشتی زشت سرشت حمله آور گشتند و باحیای مراسم جلادت و حق گزاري بعضی از هوا خواهان چهره بخون زخمهای کاري که گلگونهٔ مردمي و غازهٔ تازه روئیست افروخته به تیغ شعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار اهل خلاف بر آوردند - افواج غنیم لئیم چون باین طریق تجلّد از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا گردیده قطع امید از خود کردند و همت بر التزام طریقهٔ فرار گماشته تاب ژالهٔ آتشین تفنگ و آب بی پایان شمشیر نیاورده بهزار جرّ ثقیل خفیف و ذلیل جان بدر بردند - و فوجی

دیگر از اوزبکان که روبروی توپ خانهٔ والا مستعد و آمادهٔ جنگ و قابو بودند بعد از توجه گوهر تاج خلافت بکومک سعید خان بهادر باعتضاد فرقهٔ باطل کوش که از عقب آنها بمدد رسیده بودند روش سرکشي پیش گرفته بر مردم توپ خانه حمله آور گشتند - اهل توپخانه سایر آلات آتشبازي را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتشي انگیخته جمعی کثیر را روانه بئس المصیر ساختند - و از جانب دیگر بهادر خان که غنیم خود را برداشته معاودت نموده بود بر اینها نیز اسپ انگیخته بباد حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ باد پایان مرد افگن آن تباه اندیشان را پاشان و پریشان گردانیدند - از آنرو که افواج قاهره از صبح تا نصف النهار ره نورد بوده و تا شام رزم ساز و نبرد آرا بودند اسپ و آدم بیتاب و طاقت گشته جا بجا بحال خود در مانده بودند سالار سپاه اقبال یعني نیّر اوج عظمت و اجلال عنان انصراف بمعسکر دولت بر تافت و خان شهامت نشان امیر الامرا علي مردان خان نیز بعد از نماز شام مظفر و منصور مراجعت نموده بمحافظت ملچار پرداخت - بامدادان که شاه شرقي مکان یعني آفتاب از دشت خاور بر آمده بانداز تسخیر کشور باختر بر سر خیل اختر ترکتاز آورد شاهزادهٔ والا همت گیتي ستان که از روی شجاعت ذاتي و کار طلبيِ جبلّي همواره آرزوی رزم جوئي و نبرد آزمائي داشتند درین مقام که تردد بجا بود باز بر سر پرخاش جوئي آمده بازو بعدو بندي بر کشادند و بنواختن گورکهٔ نصرت روانهٔ منزل پیش شدند - گروه خوش اسپهٔ اوزبکیه گاه در میدان نبرد بنیاد دست بازي و تیر اندازي نموده بهر طرف تاخت بجا مي آوردند و گاه از بیم حملهٔ بهادران تهوّر شعار پراگنده شده از میان میدان چون باد بدر مي رفتند - بهادران جنود ظفر آمود که برابر صفوف غنیم در عرصهٔ مصاف یسال آرا بودند بی

توقف اسپ انداخته هرکرا در مي يافتند سر از تن جدا ساخته بر خاک هلاک مي انداختند - و در همان گرمي عنان تعاقب سبک و رکاب کمین گران ساخته دنبال آن سبکسران جلو ریز مي شتافتند - انجام کار ادبار پژوهان مکرر از هر طرف نمایان گشته و بهر فوج طرح جنگ انداخته گروهی را در یمین و یسار افواج قاهره گذاشتند تا از دور خود را مینموده باشند و بسیاری را گرد آورده همه یک مرتبه بفوج هراول رو نهادند - چون مردم توپخانه و دیگر بندهای بادشاهي که به بهادر خان در آن فوج بودند در دفع اشرار مساعي جمیله بتقدیم رسانیدند مخاذیل جمعی را بکشتن داده از عرصهٔ پیکار رو برتافتند و به بنگاه خویش راهي شدند - درین اثناء بیگ اوغلي از برابر پیدا شده مقاهیر را از راه بر گردانید و جوقی را بر روی فوج هراول نگاهداشته خود با فوجی کلان بآراستگي تمام یک مرتبه رو به فوج امیر الامرا علي مردان خان نهاد - خان شهامت نشان خاطر به عون وصون آلهي و همراهي اقبال بادشاهي جمع نموده بی مدد غیربا جمیعت خود ترددهای نمایان بجا آورده بیکبار سایر آلات آتشبازي را کار فرمود و بسی سرکشان سخت کوش از ارباب نفوس قویهٔ خیل غنیم را که خود را بر آتش تیغ شعله بار دلیران تهوّر شعار زده بودند بآتش بلا سوخت آنگاه جلو ریز رو به ستیز آورده از زد و خورد کام خود گرفت - و جنگ از هر طرف ترازو شده بی اختیار پلّهٔ غنیم بهوا رفت و از هجوم افواج جنود رعب تزلزل در بنیان تمکین که داشتند راه یافته طریقهٔ فرار مسلوک داشتند و چون دانستند که این مرتبه نیز نقش مراد درست نه نشست جوق جوق از هم جدا شده از دور جنگ به گریز مي کردند - افواج قاهره هم بمقابله و مجادله و هم بصیانت اردو پرداخته راه مي نوردیدند تا آنکه بمعسکر بیگ اوغلي که در موضع پشائي از مضافات آقچه بود رسیدند - از آنجا که مقاهیر

از طعن و ضرب دلاوران دست خوش رعب و هراس شده در بنگاه خود نیارستند ثبات ورزید و تمامي جبیه و اسباب و اسپ و شتر که در بنگاه مخاذیل بود بدست مجاهدان لشکر افتاد - و هزار نفوس از مواضع آن نواحي که اسیر ظلمه شده بودند رهائي یافتند - و بادشاه زادهٔ والا گهر بافواج قاهره در معسکر اوزبکان نزول فرمودند - روز دیگر چون خبر رسید که قتلق محمد و بیگ اوغلي و دیگر اوزبکیه بصوب علي آباد شتافته اند و سبحان قلي که عبد العزیز خان او را خطاب قتلغ خاني داده بخان خورد موسوم ساخته با جمعی کثیر از آستانهٔ علویه گزشته باین جانب آمده اراده دارد که بر بلخ رفته شورشی در آن جانب بر انگیزد بنابرآن بادشاهزادهٔ والا قدر ازین منزل که موسوم به پشائي است به بلخ مراجعت فرموده همین که از علي آباد گزشتند فوج فوج از میان باغات آن موضع بر آمده جمعی با هراول و گروهی با برانغار و دیگر افواج در آویختند - و سرداران غنیم با گروهی انبوه با قول دو چار گشته افواج دیگر اطراف تمام لشکر ظفر اثر را فرو گرفتند - درین حال شاهزاده بحکم آنکه یکدفعه اسپ انداختن در اکثر احیان سبب پراگندگي فوج میشود از روی حزم و احتیاط مصلحت در تاختن ندیده فیل سوار رخ بعرصهٔ پیکار آوردند - و قدم ثبات بر جای خود محکم نموده مقرر ساختند که تفنگهای کلان و گجنالها که فراز فیلان استوار نموده بودند دفعه دفعه آتش داده از هر طرف که مخالفان هجوم آرند بهادران در دفع ایشان بکوشند - هوا خواهان دولت ابد طراز این تدبیر صائب را دستور العمل ساخته بهر جانب که آن خیل سبک سر بادسار روی می آوردند بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن گروه درانجان بر انگیخته بنابر فرط کشاکش سعي و کوشش علاقهٔ پیوند روان و کالبد همگنانرا از هم گسستند - و به شعلهٔ تیغ جهانسوز دمار از روزگار آن بد طینتان بر آورده کام

حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند - درین اثناء بعضی سرداران لشکر فیروزی بی ملاحظهٔ پاس خویشتن داری که لازمهٔ سرداریست بیک مرتبه خود را بیخودانه بر ایشان زدند و با قشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه آن خصم افگنان شده بود روبرو گشته بگیر و دار رستمانه غنیم را پریشان و پاشان ساختند - و حق تلاش ستیز و آویزبآن گروه باطل ستیز از قرار واقع بجا آورده بعضی را قتیل و برخی را جریح برخاک عرصهٔ کارزار بی جان و بی هوش انداختند - الحاصل چون بضرب تیغ جانستان و نیزهٔ سینه سوز هنگامهٔ رزم گرم بوده از روز روشن بشام رسید و هردو لشکر بقرارگاه خود برگشته همین که مقدمهٔ کفایت افواج ظلمت شب داج ساحت گیتی را از طلوع عساکر انوار خالی دیده آفاق را بهجوم سپاه سیاه دردن ظلام گرفت باشارهٔ عبد العزیز خان یلنگتوش وغیره که درین شب سیزدهم جمادی الاول به لشکر خود پیوسته بودند فوج فوج لشکر تیره باطن مخالف در حمایت پردهٔ ظلمت از همه جهت جمعیت اندوخته بترکتازی در آمدند - و اطراف عساکر منصوره فرو گرفته دیگر باره برسر خیره چشمی و چیره دستی رفتند - شاه آفاق گیر عدو بند جمعی از دلیران شیر دل پیل تن را که برخلاف شیران و پیلان بیشه بی اندیشه خود را بر دریای آتش می زنند بجهت محافظت اردو تعیین نموده حکم فرمودند که افواج قاهره هم چنان سواره ایستاده مترصّد جنگ باشند و بهر طرف زور آورند برآن سوخته اختران چون برق فروزان حمله آورده همه را آلهٔ امتحان تیغ تیز گردانند - و خود نیز آن شیر صولت قوی بازو بمعاضدت توفیق و نیرو مندی مساعدت تمام شب گاه برکمان تکیه کرده درآن چلّه خانهٔ راستان و پاکان مانند خورشید سواران شب زنده دار اقب وقت و حال بودند و گاه در تکیه خانهٔ

زین معتکف وار غنچه شده تا گل صبح بدینگونه گزرانیدند - سرداران و ملازمان سرکار بطریق اهل وفا و حقیقت سلوک نموده دور دوایر آن والا مکان را مرکزوار درمیان گرفتند - و هم درآن مکان باین طریق از سر شام تا پایان سحر مژه برهم نزده شب را در عین احیا بسر بردند - چون درین شب بمسامع والا رسیده بود که اوزبکیه محمد طاهر را که حسب الطلب از فتح آباد و شادمان پگهلي وال از آقچه روانه شده در راه هردو بیکدیگر پیوسته وقتیکه بموضع شیخ آباد رسیدند قبل نموده هرچند خواستند برآنها غلبه نمایند آن دو مرد مردانه بمدد صد تفنگچي خراساني داد تلاش داده جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرکهٔ اسفل سعیر فرستاده اکثر روزها برآمده خود را بر مخالفان میزدند و بانتظار رسیدن کوکب بآن گروه متمردان زد و خورد مردانه نموده درین سه روز نزدیک به هلاک رسیده اند حسب الحکم فوجی از بهادران بکمک آن گرفتاران چون برق فروزان حمله آور گشته محمد طاهر و شادمان را سالماً بملازمت عالي آوردند *

روز دیگر وقت توجه اختر برج دولت و کامراني بسوی فیض آباد از آغاز سواريِ لشکر ظفر اثر تا انجام منزل اوزبکان تنگ چشم که چون مور و ملخ درآن صحرا پراگنده شده بودند از هر طرف بر اردو حمله آور گشته بصدمهٔ حملهٔ نخست بهادران مشهور تا صفوف کلان خود هیچ جا مالک عنان خود نشده پای ثبات هیچ جا نمي فشردند - درین اثناء بادی گرد انگیز برخاسته روی هوا را تیره گردانید - مخالفان قابو جو در آنوقت باردو در آمده جمعی از اهل آنرا مقتول و مجروح ساخته چند قطار شتر با بار گرفته بر آمدند - امیر الامرا ازین معني آگاهي یافته جلوریز بر آنها ریخته گرد از بنیاد و دود از نهاد فساد انگیزان شرارت سرشت بر انگیخت و انتقام اهل اردو کشیده هرچه برده بودند خلاص ساخته باز

باردو رسانید - و پس از لحظه که قدری بارانی باریده گرد را فرو نشانید بهادر خان و دیگر سرداران بفرمان شاهزادهٔ والا دستگاه بترتیب صفوف پرداخته هرکدام خود را بر صف بدخواه زدند - و فریقین بر یکدیگر ریخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریختن آغاز نمودند - درین مصاف که شیر دلان فیل زور را از فرزین بند ممات و خانهٔ مات راه کشاد و امید نجات نبود شاهزادهٔ پلنگ صولت شیر سطوت بمدد هریک رسیده هریک را امیدوار ساخته دلی دیگر دادند - لاجرم از سر ثبات قدم و روی قوي دلي تمام در ساحت معرکهٔ جنگ بآهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته از سرنو بکار زار در آمدند - و نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوي اثري دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخته خیل اعدا را از جا برداشتند - و بهزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند و با همراهان مظفر و منصور بهمراهي عون و صون عالم بالا لوای والا را ارتفاع داده راهي سمت مقصد گردیدند - بنابر آنکه فضولان مخذول مکرر خویشتن آزمائي کرده جز مقتول شدن و مجروح گشتن بهرهٔ نیافته بودند زیاده بر آن خود نمائي را باد پیمائي شمرده دیگر تا منزل نمایان نشدند *

چهاردهم جمادي الاول مطابق بیست و ششم خورداد چون هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد شاهزادهٔ اقبالمند فیروزي نصیب بآرایش لشکر نصرت اثر پرداخته قول و هراول و جرانغار و برانغار را به پیرایهٔ وجود بهادران پیکار آزموده پیراسته بانداز مواجههٔ غنیم لئیم بر آمد و برآهوی توسن دلیر چو خورشید رخشنده برپشت شیر گردون شد از نای زرّین خروش بدریای لشکر در افتاد و جوش بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان که سر درپی اوزبک و المان تیره روز داشت سر بعیوق کشیده صحرا و دشت پر از شیر و پلنگ و هزبر

گشت - و کتائب افواج موکب همایون که باعتبار تراکم چون امواج دجله و جیحون از سر حصر و حد بیرون و بحسب شمار چون خیل ستاره از حساب و شمار افزون بودند که و هامون را فرو گرفت - بی مبالغه از شعشعۀ زره بهادران لشکر شکن که شعلۀ خرمن اعدا بود پنداری از وزش باد دریای آتش موج باوج زده - و از بانگ هیونان جهان نورد و صدای زنگ و جلاجل ژنده فیلان عربده جوی که نهنگان دریای نبرد اند گوئی صور اسرافیل قیامتی قایم نموده * مثنوی *

چو گشت از دو جانب صف آراسته　　سلامت شد از راه برخاسته

دو لشکر نگویم که دو کوه قاف　　رسیدند در جلوه گاه مصاف

ز تیر و کمانها که در کار بود　　بیابان نیستان و گلزار بود

چون سوار و پیادۀ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصۀ کار زار برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن کردند که با یکدیگر بر آمیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند نخست قوشونی به تیزی و تندی برق جهانسوز از سواد اعظم افواج بحر امواج که جوق جوق مانند حلقهای پیلان مست سحاب آسا پی در پی جوشان و خروشان گرم شتاب بودند جدا شده جانب غنیم بحرکت در آمدند و بآنجماعت واژون بخت که از گریبان کشی اجل بتقاضای خون گرفتگی گرفتار سر پنجۀ بلا گشته بودند دست و گریبان شده بالمشافهه ما فی الضمیر خود را بزبان خنجر پهلو شگاف سینه درو دشنه بخون تشنه ابلاغ نمودند - هرچند مخالفان هجوم آورده مساعی بی اندازه بجا آورده دست و پا زدند و قبضه آسا دو دسته تیغ بیدریغ گرفته درکار شدند و غلاف وار پای تا سر تن بزخم تیغ دو دم در داده داد کشش و کوشش و داروگیر می دادند بجای نمی رسید - و بهادران این طرف نیز هر چند

خواستند که از جوئبار سرشار شمشیرهای آبدار آب بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آنرا فرو نشانند نفعی نه بخشید - درین حال شاه فرّخ فال عدو مآل با دلی قوي و پیشانيِ کشاده بر سر قتال و جدال آمده بمصاف اهل نفاق و خلاف رو نهاد - و با جمعی از بهادران شیر اوژن که چون پلنگان هژبر افگن بر کوهۀ زین خدنگ بقصد پیکار بر آمده ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده بودند باز از سر نو آهنگ نخچیر گیريِ و انداز شکار اندازيِ نمودند - و مصافی عظیم و حربی نمایان درمیان آمده بهادران هر دو طرف از کمال دلیري مانند گوهر کشاده جبین خندان خندان بر روی خنجر و دشنه مي دویدند و کار پیکار از دست به بغل رسانیده در عرصۀ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زدند - چون بهادران هر طرف از اثر بسیاريِ زخمهای کاري از کار باز مانده عرصۀ کار زار را تنگ دیدند بی اختیار مانند جوهر تیغها بدندان گرفته اکثری را روانۀ ملک عدم گردانیدند *

بر آمد ز قلب دو لشکر خروش رسید آسمانرا قیامت بگوش
ز نیزه نیستان شده روی خاک ز گوپالها کوه گشته مغاک
نفیر دلیران در آمد باوج زهر گوشه مي رفت خون موج موج
ز بس کشتگان گرد بر گرد راه چو بازار محشر شده حرب گاه

درین هنگام بمقتضای وقت دلیران قوي دل هریکی نهنگی خونخوار شده بر دریای لشکر موّاج یعني افواج غنیم زدند - و در آن محیط زخّار بسان مرغابیان سر خ بی محابا غوطه خورده بدار و گیر در آمدند - آخر کار نسیم نصرت شمیم تائیدات ایزدي بر مشام اولیای دولت وزیده غنچۀ ظفر را به شگفته روئي در آورد و باد صرصر اثر قهر الٰهي روی عرصۀ مصاف را از کدورت وجود نابود غنیم پاک ساخته زنگ از دلها برد - مجملاً بعون

عنایت الهي بدانسان آن اهرمن سیرتان انسان صورت از لمعهٔ تیغ و سنان خصم افگنان میادین دین یعني اولیای دولت سرمدي حضرت شهاب الدین محمد نیست و نابود شدند که شیاطین از تیر شهاب و دیوان از تاثیر ام الکتاب - درین حال هوا خواهان بشکرانهٔ روزي شدن فتح و نصرت بر بقیة الیسف رحم آورده تعاقب ننموده از همانجا باز گشتند - و بهادران موکب اقبال را که بیافتن زخمهای منکر که باعث رو سفیدي مردانست چهره بگلگونه خون مال ساخته بودند به لشکر گاه آوردند - جمعی را که زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت چشیده در میدان مصاف افتاده بودند بمنزل باقي رسانیدند *

شانزدهم جمادي الاول شاهزادهٔ بلند اقبال موکب جاه و جلال را کوچ فرموده همین که دو سه کروه راه طی نمودند باز آن مخذولان از باغها بر آمده شروع در تیر اندازي نمودند - و یادگار بیگ نام سردار پیکار دیده برصف امیر الامرا اسپ بر انگیخته خود را بآن امیر صائب تدبیر رسائید و پرخاش جوئي آغاز نهاده خواست که بنفس خود بامیر الامرا بزد و خورد در آمده آتش افروز کین توزي گردد - و اتفاقاً پیش از آنکه سردار متانت شعار که نبرد مردان مرد مکرر آزموده تیغ و سنانرا برو کار فرماید از دست غلامانش زخمدار گشته تن بغلّ اسیري داد و همراهانش رو از مصاف تافته بعد یکروز او نیز راه فرار بسوی عدم آباد سر کرد - بعد ازآن روز شنبه هژدهم جمادي الاول که شاهزادهٔ والا فطرت با دلاوران یک جهت و یکدل خورشید آسا تیغ کشیده و سپر کشاده طی منازل نموده در ظاهر بلخ نزول اجلال ارزاني فرمودند المان اوزبک گاه چون گرد گرد اردو بر آمده خاک بر سر روزگار خود بیختند و گاه چون دود از دور سیاهي بخت خویش بروز ظهور داده از بیم قدم

پیش نمي گذاشتند - بنابرآنکه درین مدت سایر سعیهای نا مشکور آن گروه مقهور هبا منثور شده دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش از فرط وهن و ضعف از بیوت عنکبوت گشته تدبیرات و اندیشهای آن کج گرایان آشوب انگیز ضایع و ناچیز گردید دست از ستیز و آویز باز داشته از روی صلح دو سه هزار اسپ بدست مبارزان نبرد آرا فروختند - چون ارادهٔ عالي آن بود که اردو و احمال و اثقال را در بلخ گزاشته جریده باز متوجه جنگ گردند و باین توزک شایسته مرحله نورد گشته بانصرام قرار داد خاطر بپردازند حکم فرمودند که این طایفه پر ریو و رنگ را در اردو آمدن ندهند - درین اثناء خبر رسید که سلخ ماه مذکور عبد العزیز خان از آب گزار ایواج دریای جیحون برجالهٔ از آب گزشته دیگر مردم از هر طرف که راه یافتند خود را بر آب زده بعضی غریق گشته و جمعی بسلامت رسیده هر کدام بطرفی پراگنده شدند - بر ارباب دانش و فرهنگ ظاهر است که نصرت و ظفر تابع کثرت و بسیاري اعوان و انصار نیست بلکه محض وابسته به عنایت رباني و تائید آسماني است - بجهت اثبات این مدعا دلیلی بهتر از ظفر یافتن شاهزادهٔ والا مقدار نیست که با مردم کم بر لشکر گران سنگ اوزبک و المان غلبه نمود - بسط مقال درین مقال ابهام اشتمال آنکه چون شاهزاده جوان بخت صایب تدبیر نصرت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر که ادب آموز خرد پیراست و بنفسه کار هفت کشور سر میتواند نمود از حضور پرنور رخصت مهم بلخ شد از جمله پنجاه هزار سوار که همراه بادشاهزاده محمد مراد بخش بجهت تسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته بود بعد از داخل شدن آن ملک در ممالک محروسه جمعی حسب الطلب روانهٔ حضور گردیده بعضی از نامداران مثل قلیج خان و رستم خان بحراست قلاع و ضبط حدود معین و مقرر گشته و بعضی بندهای جمعیت دار مثل راجه

جی سنگه که دو هزار سوار همراه داشت و چندی دیگر موفّق بصدور خدمتی نگردیده در رسیدن تاخیر نمودند و بعضی مثل اله وردیخان و نجابت خان وغیره که از بی توفیقي بکابل نیارستند رسید به بلخ چه رسد درین صورت عدد آن معلوم است که از نصف لشکری که در سال گزشته باین ولایت معیّن شده بود زیاده نبود بل کمتر بود - و جمیعت تفرقه خاصیت لشکر غنیم از اوزبکان علوفه دار علف خوار زیاده بر یک لک سوار همراه عبد العزیز خان و سبحان قلي برای پیکار آمادهٔ کار شده بود - چنانچه کهن سالان این طایفه مي گفتند که در هیچ یساق ماوراء النهر این قدر فراهم نیامده - بنابر آنکه آن شاه سرداران آزمونکار کثرت اعوان و انصار را علّت پیشرفت کار دولت نمي دانستند بمجرد داخل شدن آن ملک باوجود عدم اطلاع بر کیفیت راه آن سرزمین باعتماد عون وصون آلهي به بلخ در نیامده لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب غنیم ارتفاع بخشیدند و کوچ بکوچ طی مراحل نموده و بترتیب افواج و توزک قوشونها پرداخته خود با دلی قوي و عزمی درست در ایام هفتگانهٔ جنگ بجوشن و جیبه پوشیدن و سپر داشتن متوجه نگشته بهر سمتی که غلبهٔ غنیم ظاهر مي شد جلو ریز راهي آنصوب گردیده داد مردمي و مردانگي مي دادند - و به تندي و تیزيِ برق جهانسوز بسوی مخالفان تیره روز بحرکت در آمده بزور بازو و ضرب دست آن باطل ستیزان را براه فرار مي انداختند - الحق درین یساق آن کامگار نصرت شعار و سردار آزموده کار که از صدمهٔ کوه البرز رو نمي گرداند در هیچ مقام ایستادگي ننموده چون پروانه بی پروا خود را بر شعلهٔ آتش میزند کار ستاني در عرصهٔ کار زار بر روی کار آورده که سالهای دراز روکش کار نامهٔ رستم و اسفندیار و تردداث شایستهٔ سام سوار بوده روزگاران در ضمن صحایف تاریخ بر روی کار خواهد ماند - وقتی که این حقیقت از عرایض منهیان

آن صوبه گوش زد ایستادهای انجمن حضور اقدس گردید بی اختیار بر زبان فیض ترجمان گذشت که چون مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ عاقبت نگري و خاتمه بیني رکن اعظم جهانداري و جهانباني است از نا آزموده کاري سرداران چندین خطاهای عظیم بوقوع آمده بی آنکه تامل و تانّي درپیشرفت مهام نمایند از روی اضطراب و نا معامله فهمي آنها معامله برنگی دیگر صورت بر کرد - و بمقتضای نیامد کار و خواست آلهي چندین کار ناشایسته در یساق بلخ بوقوع آمده باعث تشویش خاطر اشرف شد - اول التماس شاهزاده محمد مراد بخش در باب طلب خود پیش از بندوبست آن صوبه و استیصال المان و اوزبک و مصروف نا داشتن همت بر ناگزیر حال - اگر آن نا کرده کار را بخت کار فرما و اقبال راه نما بودی مطلق این ارادهٔ ناصواب را بخاطر راه نداده بنابر رسوخ عزم کوه وقار از جا نرفتی بلکه سخنان دوستان ناز پرورد هندوستان بسمع رضا اصغا ننموده همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جهد افزودی و به تسلي و تسکین الوس چغتا که بهزاران شادماني و امیدواري فرمانروائي صاحب و ولي نعمت خود گروها گروه مردم در بلخ رسیده آرزومند دریافت ملاقات او بودند پرداخته ادای حق عنایت تربیت خداوندگار خویش وجه همت بلند نهمت ساختی - امّا چون عقل درست و فکر رسا نداشت چنین قابو را از دست داده خلل در اساس رسوخ عزیمت همگنان انداخته قدم در راه مراجعت گزاشت - و بدین سبب مادّهٔ معامله قوام تمام نیافته همگنان دل از دست داده خود را از جد و جهد باز داشتند و مردم رجوع شده بهر گوشه متفرق گشته بفکر کار خود افتادند - و اوزبکان به بیدلي سپاه هندوستان مطلع گردیده از چهار جانب سر بشورش و فتنه برداشتند - و از صفحات صفایح اعمال و جراید مساعي ایشان که عنوان تکاسل و تهاون داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده از درها وکوها

برآمده فوج فوج بهر طرف تاختن شروع نمودند - دوم تعاقب نکردن بهادر خان و اصالت خان نذر محمد خان‌را بعد از شکست و مراجعت آنها محض بگفتهٔ شاهزادهٔ نا عاقبت فهم بی ضبط و ربط حدود شبرغان وغیره تهانجات و تسلّي نکردن مردم آن سرزمین که ارادهٔ بندگي درگاه داشتند - سوم توجه نمودن بادشاهزادهٔ والا گهر بلند اختر به تنبیه و تادیب اوزبکان و المانان و جنگ با عبد العزیز خان بی توقف و تامل از بلخ باردو چه اگر آن سردار عالي مقدار در چهار و پنج کروهيِ شهر توقف نموده بتهیهٔ مواد رزم مي پرداخت هم احمال و اثقال زاید در شهر مي بود و هم تردد مردم بشهر بآساني میسر آمده بجهت جریده گشتن احتیاج معاودت به بلخ نمي افتاد بلکه وهن و فتور و خلل و قصور در بنای رسوخ عزیمت عبد العزیز خان افتاده همگنانرا از سر گرميِ این اشتغال باز میداشت - و اگر او بارادهٔ جنگ صف قدم از حد خود پیش گزاشته این اراده با خود مصمم مي ساخت بحسن سعي و تاثیر تدبیر و ضرب شمشیر بهادران موکب اقبال شکست درستی خورده دیگر کمر تردد نمي بست و بعد از تعاقب کشته یا بسته از غایت اضطراب در آب جیحون غرق مي گشت - و اگر بارادهٔ تاخت و تاراج آن ملک در آن نواح توقف مي ورزید المانان و اوزبک غیر علوفه دار در اندک ایام متفرّق گشته او را با جمیعت باقي که در جنب کثرت جنود اقبال حضرت سلیمان مکان قدر و مکانت خیل موری ندارد مجال مقابله و مجادله نمي بود - لله الحمد و المنة که حضرت صاحبقران سعادت قرین قایم مقام ایمّهٔ دین بعنایت رباني و تائیدات یزداني بزور تدبیر و ضرب شمشیر چار دانگ هندوستان را مانند خورشید عالم گیر بزیر تیغ و نگین در آورده برتختگاه چندین صاحب تاج و سریر متولي شده خداوندان آن را مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساخته سر تا سر این کشور

اکبر هندوستان که ما فوق فسحت ساحتش در فراخنای حوصلهٔ تصوّر نمي گنجد و ایران و توران در جنب فسحت آن داخل حساب نیست امروز در تصرف اولیای دولت است - و وفور خزاین و دفاین و کثرت لشکر ظفر اثر و سامان و سرانجام که از آلای عظیمهٔ رباني و نعمای کبیرهٔ یزداني است و بادشاهان دیگر را در خواب و خیال میسر نیامده بمرتبهٔ ایست که محاسب فهم و اندیشه از تعداد و شمار آن بعجز مي گراید و امتداد طومار روزگار را گنجای شرح آن نه - امّا بنابر ناگزیر مقام مجملی از حقیقت صوبجات و خزاین و جواهر آلات و لشکر علوفه خوار نگاشتهٔ قلم حقایق نگار میگردد *

ذکر مملکت روز افزون

طول این مملکت جاوید آباد از بندر لاهري تا سلهت دو هزار کروه بادشاهي - هر کروه پنج هزار گز و هر گزی چهل و دو انگشت - و از قرار متعارف چهار هزار کروه رسمي - و عرضش از قلعهٔ بست تا قلعهٔ اودیسه دکن هزار و پانصد کروه - بنابر اطلاع بر کیفیت ملک و بندوبست و ضبط و ربط این سواد اعظم را بیست و دو صوبه قرار داده بعهدهٔ سرداری که في نفسه کار هفت اقلیم تواند سر براه کرد نموده دیوان و بخشي با لشکر گران بار در آنجا تعین نمودند - و هر صوبه چندین سرکار و هر سرکار چندین شهر و هر شهر چندین پرگنه دارد - اکثرش ازین باب که ده لک روپیه حاصل دارد که برابر تمام ولایت بدخشان است - و بهر پرگنه فراوان قری و مواضع متعلق است و از آنجمله چندین قریه است که حاصل هر کدام بیست هزار روپیه است - عدد پرگنات چهار هزار و سه صد و پنجاه است و شمار قریات را عالم الغیب و الشهاده بهتر مي داند - و جمع تمامي ولایات

هشتصد و هشتاد کرور دام است که هشت ارب و هشتاد کرور دام باشد - دار الخلافهٔ شاهجهان آباد صد کرور دام - مستقر الخلافت اکبر آباد نود کرور دام - دار السلطنت لاهور نود کرور دام - اجمیر شصت کرور دام - دولت آباد پنجاه و پنج کرور دام - برار پنجاه و پنج کرور دام - احمد آباد پنجاه و سه کرور دام - بنگاله پنجاه کرور دام - الهٰ آباد چهل کرور دام - بهار چهل کرور دام - مالوه چهل کرور دام - خاندیس چهل کرور دام - اوده سي کرور دام - تلنگانه سي کرور دام - ملتان بیست و هشت کرور دام - اودیسه بیست کرور دام - کابل پانزده کرور دام - کشمیر پانزده کرور دام - تتهه هشت کرور دام - صوبهٔ بلخ هفت کرور دام - صوبهٔ قندهار هفت کرور دام - بدخشان چهار کرور دام - بکلانه دو کرور دام - از جمله این صد و بیست کرور دام خالصه مقرریست که موافق دوازده ماه سه کرور روپیه حاصل دارد و تتمه تنخواه جاگیر بندها *

شرح خزاین موفوره

اگرچه خزاین که در مدت پنجاه و یک سال فرمانروائي خود اکبر بادشاه جمع نموده بودند و اکثر آنرا جهانگیر بادشاه در مدت بیست و دو سال سلطنت خود خرچ نمودند از هیچ یکی سلاطین را میسر نشده امّا در عهد میمنت مهد حضرت صاحبقران ثاني باوجود کثرت اخراجات لشکر و مهمّاتی که در آن کرورها بخرج رفته و انعامات متکاثره که در هیچ عهد نصف بل ربع آن نشده - چنانچه از آغاز سریر آرائي تا این وقت نه کرور و شصت لک روپیه نقد و جنس انعام شده و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر عمارات دولتخانها و مساجد و حدایق و قلاع که در هندوستان بنا یافته صرف گشته - بدین موجب یک کرور و دو لک روپیه بر عمارات

دولتخانهٔ اکبر آباد از آنجمله شش لک روپیه بر مسجد سنگ مرمر اندرون قلعهٔ مبارک و پنجاه لک روپیه بر روضهٔ منوّره تتمه بر عمارات دولتخانه ر دیگر بقاع و باغات و پنجاه لک روپیه بر عمارات قلعهٔ شاهجهان آباد و ده لک روپیه بر مسجد جامع و پنجاه لک بر عمارات و باغات دار السلطنت لاهور و دوازده لک روپیه بر عمارات کابل در قلعه و شهر و هشت لک روپیه بر عمارات و متنزّهات کشمیر و هشت لک روپیه بر قلاع قندهار و حوالي آن و دوازده لک روپیه بر عمارات اجمیر و احمد آباد وغیرهما *

بیان مواکب کواکب شمار

لشکر علوفه خوار این دولت پایدار سوای جمعی که برای عمل پرگنات با فوجداران و کروریان وغیره معین اند موافق ضابطهٔ داغ چهارم حصه دولک سوار است هشت هزار منصبدار و احدي و برقنداز هفت هزار سوار و یک لک و هشتاد و پنجهزار سوار دیگر تابینان شاهزادهای کامگار و امرای عظام و سایر منصبداران - و چهل هزار پیاده تفنگچي و توپ انداز و گوله انداز و بان انداز از آنجمله ده هزار در رکاب سعادت مي باشند و سي هزار پیاده در قلاع و صوبجات تعینات است - تنخواه بادشاهزادهٔ محمد دارا شکوه چهل کرور دام است که حاصل آن از قرار دوازده ماهه شصت لک روپیه باشد - و تنخواه بادشاهزاده محمد شجاع و بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر بیست و چهار کرور دام که دوازده ماههٔ آن سي لک روپیه مي شود - و تنخواه محمد مراد بخش دوازده کرور دام که دوازده ماههٔ آن سي لک روپیه میشود - و تنخواه سر آمد امرای والا شان سعد الله خان و نوآئین بلند مکان علي مردان خان امیر الامرا نیز دوازده کرور دام *

(اکنون به تحریر وقایع حضور که بسبب تحریر نبرد او زبکیه و کیفیت

تشریف شریف بادشاهزادهٔ بلند قدر محمد اورنگ زیب بهادر مانده بود مي پردازد - چون از عرضداشت بهادر خان حقیقت در گزشتن اصالت خان بعرض مقدّس رسید بادشاه قدردان که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت اند بر فوت او تاسّف بسیار نموده فرمودند که آن بندهٔ نجیب و اصیل که هنوز چهل مرحله از مراحل عمرطی نموده و بکمال لذّت عمر نرسیده همیشه به تحریک بخت کار فرما مصدر ترددات شایسته مي گشت و اگر اجل امان میداد خدماتی که از و متوقع بود بظهور رسیده بر مدارج علیّه ارتقا مي نمود - از فرط بنده پروري سلطان حسین پسر کلانش را بمنصب هزاري پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصب درخور سر بلند گردانیدند - چون خلیل الله خان در ضحاک این خبر شنید از فرط علاقهٔ محبت و فزوني رابطهٔ مودّت دل از اسباب تعلق بر گرفته بخانه نشیني و زاویه گزیني رضا داد - با آنکه بادشاهزادهٔ عالمیان اورنگ زیب بهادر به تعزیت او رفته نصایح صبر افزا نموده فرمودند که در چنین وقتی و چنین مهمی که کار لشکر فیروزي بعهدهٔ شماست خود را از جمیع امور باز داشتن از مراتب عقیدت و ارادت بسیار دور است قبول نه کرده از ارادهٔ خود برنگشت - لاجرم حکم عزل منصب و جاگیرش نمودند *

جشن وزن قمري و سوانح دیگر

روز سه شنبه هشتم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و هفت موافق بیست و چهارم اردي بهشت محفل جشن وزن قمري آغاز سال پنجاه و هشتم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هرساله آذین و تزئین یافته بدستور معهود سایر رسوم این روز مسرّت اندوز بظهور رسید - و گروهی از اهل احتیاج کابل بانعام زر سرخ و سفید دامن امید بر آموده کامیاب مطلب گردیدند -

سعد الله خان از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري ذات و سوار و دولت خان صوبه دار قندهار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و پردل خان قلعدار بست بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عاقل خان بخشي دوم بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و مرحمت علم و تقرب خان بمنصب سه هزاري سه صد سوار و حيات خان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و سيد فيروز بمنصب دوهزاري هزار سوار و عنايت علم و نوازش خان بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و ارجن كور بمنصب هزاري هفتصد سوار و اسلام خان صوبه دار دكن باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار از آنجمله پنج هزار دو اسپه سه اسپه و معتمد خان مير آتش بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و قبچاق خان بمنصب دوهزاري هزار سوار از اصل و اضافه سر افرازي يافتند - ذوالقدر خان تهانه دار غزني را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر ساخته مصحوب او پانزده لک روپيه به بلخ فرستادند *

بيست و چهارم سعد الله خان باستقبال فروزنده اختر سماى دولت و اقبال شاه شجاع كه حسب الطلب اشرف از بنگاله روانه شده نزديک بكابل رسيده بودند شتافته بادشاهزاده محمد مراد بخش را كه بوسيلهٔ التماس آن بلند مرتبه رخصت دريافت ملازمت سعادت يافته از پشاور همراه بدرگاه جهان پناه آمده بود بحضور پرنور آورده از ادراک شرف ملازمت كيميا خاصيت سر بلند جاويد گردانيد - هريكى ازين دو والا گهر هزار مهر بعنوان نذر گزرانيدند - شاهزاده محمد شجاع بعنايت خلعت با نادري و تسبيح مرواريد و سرپيچ لعل و جيغهٔ مرصع الماس و برخى مرصع آلات كه مجموع يک لک روپيه قيمت داشت معزز و مفتخر گشت - و در همين تاريخ راجه جى سنگهه كه

از دکن روانه گشته و جعفر خان از لاهور با خزانهٔ یک کرور و بیست لک روپیه در خدمت شاهزاده محمد شجاع آمده بود از تلثیم عتبهٔ فلک رتبه فرق افتخار بفرقدین رسانیدند - خان مذکور بخدمت میر بخشي گري از تغیر خلیل الله خان و منصب پنجهزاري چهار هزار سوار سر بلند صورت و معني گشت *

غرّهٔ جمادي الاول از واقعهٔ لاهور بعرض اشرف رسید که محیط مکارم و مفاخر عمّان مناقب و مآثر نقاوهٔ آل کرامت مآل صدر الصدور سید جلال بیست و سوم ربیع الثاني بنابر امراض متعدده از کثرت آباد این فنا خانهٔ دیر بنیاد بزاویهٔ دار البقای وحدت منزل گزیده صدر آرای انجمن فردوسیان گردید - بادشاه حق آگاه بر فوت آن سید عالي فطرت تاسّف بسیار نموده از جناب ایزدي آمرزش او خواستند - و از جمله سه پسر نیک اختر آن والا منزلت اولّین نشاه فیض ساقي کوثر سید جعفر سجاده نشین آبای کرام است - دویمین سلالهٔ عزت والا فطرت مظهر لطف ازلي سید علي که آثار شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن زبدهٔ آل والا جلال چهره نماست باضافهٔ ده بیست بمنصب هزاري دویست سوار سر بلند گردید - و سیومین سید موسی را بسبب دوام بیماري وجه معیشتی مقرر نموده حکم فرمودند که در احمد آباد بدعای دولت ابد پیوند مشغول باشد - سید هدایت الله ولد سید احمد قادري را که بدیوانيِ قندهار مفتخر بود بمنصب هزاري ذات و صد سوار نوازش فرموده بحضور اشرف طلبیدند - راجه جی سنگه را که با دو هزار سوار بملازمت اقدس رسیده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد دو لک روپیه مساعدت عنایت نموده به بلخ رخصت دادند - و شیخ ناظر که در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت

مظهر چنانچه شرط عبودیت است بجا می آورد و از ایام بادشاهزادگي در خدمت بوده در سفر و حضر و هنگام خلوت و انجمن بدریافت فیض حضور پر نور یک لمحه بی صله نمي بود و از صبح تا شام و از شام تا بام بر در خوابگاه مقدس بسر مي برد درین شب بعلّت فواق که بعد از نماز شام برو طاري شده بود پنج گهري شب مانده رخت هستي بربست - حسب الامر اشرف قاضي اسلم و جمعی از فضلا بر جنازه اش حاضر شده در دامان کوه عقابین بطریق امانت سپردند و بعد از چندی بمقتضای وصیّت او بدار الخلافهٔ اکبر آباد برده پهلوی مسجدش در مقبرهٔ که خود بنا نموده بود گزاشتند *

[جلد دوم بپایان رسید]

Printed by P. Knight, Baptist Mission Press, Calcutta.

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUḤAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)

VOLUME II

EDITED BY

GHULAM YAZDANI

Director of the Archæological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1927